پنجاه مقالهٔ سیستانی

سیستانی در پنجاه سالگی

نوشته کاندید اکادمیسین سیستانی

بنام خداوند جان و خــرد

مشخصات کتاب
نام کتاب – پنجاه مقالهٔ سیستانی
نویسنده- کاندید اکادمیسین اعظم سیستانی
زمان نگارش - ۲۰۰۵- ۲۰۱۷
محل نشر: افغان- جرمن آنلاین
ادرس ایمیل :sistani۰۱@hotmail.co

فهرست مقالات

یاد داشت نویسنده ۷

مقالهٔ ۱- نگاهی کلی برعلل وپیامد های کودتای ثور ۹

مقالهٔ ۲- روزهای ۷ و۸ ثور دو روز نامیمون در تاریخ کشور ۲۲

مقاله۳ – قهرمان ملی باید دارای چه صفات وممیزاتی باشد..... ۳۳

مقالهٔ ٤ –نهادهای اکادمیک باید بنام افراد نیکنام نامگذاری شوند.....٤٦

مقاله ٥- کیها درافغانستان مجرمین جنگی اند ٥٩

مقالهٔ ٦- عدالت بدون محاکمهٔ مجرمین، تمثیل نمیشود ٦٥

مقاله ۷- استبداد اقلیت حاکم و نقض حقوق اکثریت محکوم ۸۲

مقاله ۸-پیامد بد بنیادگرائی در افغانستان وکشورهای منطقه ۹٤

مقاله۹ - طرح صلح پارلمان ، خط بطلانی برمنشور حقوق بشر.....۱۰٤

مقاله ۱۰-دموکراسی مرحلهٔ والایی ازرشد فرهنگ وتعالی اندیشه.....۱۲۳

مقالهٔ۱۱– یک نظام سیکولار،بهتراز یک نظام دکتاتوری است ۱۳٥

مقالهٔ۱۲-سکولاریزم،به معنی بی دینی نیست ۱٥۰

مقاله ۱۳- جوانان وحق آزادی انتخاب ۱٥۹

مقالهٔ ۱٤- سه خاطره از شهزاده اسدالله سراج.....۱٦۹

مقالهٔ ۱٥- فقر وبی عدالتی بیداد میکند ،چه باید کرد؟ ۱۸۰

مقالهٔ ۱٦- نادانی، منشاء تمام تعصبات و نفرتهاست! ۱۹۳

مقاله ۱۷- بایداز آزدی بیان و ژورنالستان شجاع دفاع کرد ۲۰۲

مقالهٔ ۱۸- در سوگ تاراج وتخریب گنجینه های فرهنگی کشور.....۲۱۱

مقالهٔ ۱۹- جبهه چهارم جنگ استقلال ونقش میرزمان خان غازی ...۲۳۱

مقاله ۲۰- سلما یک بند نیست ، حیات است.....۲٤۸

مقاله ۲۱- جاسوس هرکه باشد باید رسوا گردد ۲٦۱
مقاله ۲۲-حضورچشمگیرناقضان حقوق بشردر دولت کرزی ۲٦۹
مقالهٔ ۲۳- آیا کرزی توانائی زعمات کشور را دارد ؟ ۲۸۷
مقالهٔ۲٤ــ قضاوت ژورنالست امریکائی در بارهٔ شخصیت کرزی..... ۲۹٦
مقالهٔ ۲۵-انتخاب مجددکرزی، تقویت بیشتر شورای نظار..... ۳۰۷
مقاله ۲٦- مقایسهٔ شاه شجاع وحامدکرزی ۳۱۸
مقالهٔ ۲۷- دفاع از کرزی ، دفاع از بی کفایتی وفساد است ۳۳۲
مقالهٔ ۲۸- رئیس جمهور رشوتخور،مایهٔ سرافگندگی ملت است ۳٤۲
مقالهٔ ۲۹- کرزی در فکر خود است نه در فکر وطن ۳۵۰
مقاله ۳۰-نمونه هایی ازفساد در دولت حامدکرزی ۳٦٤
مقاله ۳۱- اتحاد جنگسالاران یا ائتلاف شمال ۳۷۲
مقالهٔ ۳۲- قدردانی ازداکترعبدالله کاظم وداکتراعظم گل ۳۸۲
مقالهٔ۳۳- بمناسبت نود مین سال زندگی استاد میرحسین شاه!.....۳۸۸
مقالهٔ ۳٤- مشکلات زنان و راه های کاهش آن ۳۹٦
مقاله ۳۵- آزمایش اجباری بکارت زنان، خشونت تازه علیه زنان ٤۰۳
مقالهٔ ۳٦- در رثای آصف آهنگ شخصیت والای فرهنگی کشور ٤۰۸
مقاله ۳٦-در سوگ اکرم عثمان، جان آدمیت ٤۱٤
مقالهٔ ۳۸- پیام یعقوب لیث به خلیفهٔ عباسی ٤۲۳
مقاله ۳۹- اسماعیل خان وحاکمیت او درهرات ٤٤۰
مقاله ٤۰- شخصیت چیست وشخصیت نخبه کیست؟..... ٤٦٤
مقالهٔ ٤۱- نگاهی برخاطرات عبدالرحمن پژواک ٤۷۳

مقالهٔ ٤٢- تجاوز شوروی برافغانستان ورشد بنیادگرائی درمنطقه..... ٤٩١
مقالهٔ ٤٣-اشکی در سوگ انسانیت(مرگ فرخنده).....٥١٠
مقاله ٤٤- این شاه دوشمشیره کیست؟ ٥١٦
مقالهٔ ٤٥-معاش وامتیازات سرسام آورمقامات بلندپایه دولت ٥٣١
مقالهٔ ٤٦-آیا شاعران دراک تر از دیگرانسانها اند؟ ٥٣٩
مقالهٔ ٤٧- جشن نوروز در گذار از سنگلاخ تعصبات مذهبی ٥٦١
مقاله ٤٨- جشن شب یلدا وچهارشنبه سوری ریشهٔ میترائی دارند.....٥٧٠
مقاله ٤٩- ببین تفاوت "انسان"ازکجا تابکجاست ٥٧٨
مقاله ٥٠-کتاب ریاست S ستیوکول چی پیامی دارد؟ ٥٨٥
مقالهٔ ٥١- نقش جرگه ها درحیات سیاسی افغانستان ٥٩٧

یاد داشت نویسنده

"۵۰ مقالهٔ سیستانی" نام مجموعهٔ مقالاتی است در زمینه های مختلف فرهنگی،اجتماعی وسیاسی که از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۷ به نگارش آمده اند.

بخشی عمده از این مقالات شرح جنایات جنگی درافغانستان در سه دهه اخیر است تا نسل جوان بدانند که براین کشور و بر مردمان آن دراین سی وچند سال اخیر،از سوی رهبران احزاب وگروه های سیاسی چه ظلم ها وناروائی های اعمال شده است؟ واین رهبران برای کسب قدرت دولتی چگونه با بمباردمانهای وحشیانه خود آبادیها را به ویرانه مبدل کرده اند و چسان مردم را مورد تجاوز وغارت و تطاول قرار داده اند ونسبت به حقوق وملکیت های خصوصی افراد چگونه با بی پروائی وعدم احساس مسئولیت رفتار کرده اند.؟

قسمت دیگری ازاین مقالات به معرفی مجرمین جنگی ومتهمین قتل وکشتارها درافغانستان در دهه نود قرن گذشته و اعتراض علیه فرمان عفو مجرمین جنگی از طریق صلح پارلمان وضعف ونا توانی حکومت کرزی وقف شده ونشان داده شده است که از یک موضع بسیار ضعیف وکم قاطعیت با مسایل ملی برخورد میکند واین ضعف وناتوانی او سبب شده است تا رجال منسوب به ائتلاف شمال بسیاری از مقامات کلیدی دولت را دراختیار بگیرند و از ستیژ این مقامات به حیف ومیل دارائی های عامه بپردازند و نام کشور را بخاک بزنند. چنانکه اکنون افغانستان در میان ۱۸۲ کشور فاسد جهان بعد از سومالی مقام اول را کمائی کرده است.

خلاصه نارسائی ها وکاستی های دولت کرزی باعث ایجاد بحران های عمیق اجتماعی واقتصادی وامنیتی ونظامی وفرهنگی درکشور شده است و یکی از دلایل فقر عمومی مردم در کشور، حکومت بسیار ضعیف وناتوان کرزی بوده است که نظیرآنرا تاریخ کشور به یاد ندارد.

دراین اثر از چند شخصیت علمی وادکادمیک پوهنتون کابل واکادمی علوم افغانستان چون : داکتر سیدعبدالله کاظم سابق استاد اقتصاد و پروفیسر میرحسین شاه استاد تاریخ پوهنتون کابل وکاندید اکادمیسین داکتراکرم عثمان وهمچنان از یک شخصیت اجتماعی وفرهنگی جناب آصف آهنگ منسوب به مشروطیت سوم، ذکرخیری بعمل آمده است.علاوتاً دراین مجموعه مقالاتی دربارهٔ اهمیت جره ها درحیات سیاسی افغانستان مکث شده ونیز پیرامون غارت میراثهای فرهنگی از موزیم ملی وتخریب پیکره های بتهای بودا دربامیان و درمورد صفات یک شخصیت ملی یا قهرمان ملی واجتناب از حاکمیت ایدیالوژیک بر جامعه که دو دهه قبل کارنامه های خون و آتش باری این نوع نظام را در دهه هشتاد ونود قرن گذشته تجربه کردیم، ارایه شده است.همچنان دراین مجموعه مقالاتی در باره وضعیت زنان وقتل فجیع فرخنده از سوی مردان در پیشروی مسجدشاه دوشمشیره درکابل در اولین سال حکومت وحدت ملی(به اصطلاح آقای بشردوست،حکومت عین وغین) نیز فراموش نگردیده و دراین مجموعه برآنها مکث شده است.

کاندید اکادمیسین سیستانی

۲۰۱٦/٤/۳۱

مقالهٔ اول

نگاه کلی بر عوامل و عواقب کودتای ثور

مقدمه:

افغانستان با موقعیت مهم استراتیژیکی خود واقع درمیان مرزهای نیم قاره هند، جمهوری‌های آسیای میانه، کشورهای حوزه خلیج در سراسر قرن نزدهم مرکز مهم رقابت میان ابر قدرت‌ها بوده است.

در قرن بیستم بریتانیا که از لحاظ نظامی و هم اقتصادی در جریان جنگ جهانی دوم، از امریکا کم آورده بود، پس از جنگ جهانی دوم، تصمیم گرفت از نیمقاره هند عقب بکشد ولی به امریکا توصیه نمود تا برای جلوگیری از پیشرفت روس‌ها بسوی آبهای گرم، درهٔ خیبر را محافظت نماید. بر اثر این توصیه، امریکا پاکستان را مورد توجه قرار داد و با کشاندن پاکستان در پیمانهای نظامی شرق میانه و شرق دور («سنتو» و «سیتو») پشاور را بحیث پایگاه نظامی خود در برابر خطر شوروی قرار داد.

پاکستان که از آغاز تاسیس، خود را با مخالفت حکومات افغانستان و هند روبرو دید تا توانست به تسلیح و تجهیز نظامی خود از طریق کمک‌های اقتصادی امریکا پرداخت. افغانستان با پیروی از سیاست عنعنوی بیطرفی، در پیمانهای سیتو و سنتو شامل نگردید، اما برای بقای خود در میان دو ابرقدرت خواهی نخواهی به تقویت نظامی خود احتیاج داشت و این احتیاج را می‌بایستی از طریق کمک‌های یکی از این ابرقدرت‌ها (امریکا یا شوروی) رفع مینمود. بنابر این حکومت افغانستان ابتدا به امریکا رجوع کرد مگر امریکا به افغانستان کم بها داد و تقاضای

حکومت افغانستان را نپذیرفت.حکومت هم در سال ۱۹۵۵ لویه جرگه یی را در کابل دعوت نمود و مسأله تقویت اردوی ملی افغانستان و خریداری اسلحه و همچنان «داعیه پشتونستان» را به آن پیش کرد. لویه جرگه به حکومت اختیار داد تا داعیه حقوق پشتونهای آنسوی خط دیورند را دنبال نماید و بغرض تقویت نظامی خود، اسلحه مورد نیاز را از هر کشوریکه نازل تر ممکن باشد، خریداری نماید. بنابراین نخستین کاروان اسلحه از کشور چکوسلواکیا، از نوع اسلحه ساخت شوروی به کشور وارد شد و از آن تاریخ به بعد افغانستان به جنگ افزارهای ساخت شوروی وابسته گردید و سیل مشاورین نظامی که تمامی آنها اعضای شبکهٔ جاسوسی معروف «ک ـ جی، بی» بودند به کشور ما سرا زیر شدند.

در عین زمان، شوروی‌ها در سال ۱۹۵۶ با اختراع راکت جدیدی توانستند یک فروند طیاره جت نوع (U۲) امریکائی را که از فضای افغانستان به قلمرو فضائی آسیای میانه اتحاد شوروی داخل شده و در حال پرواز بود، سقوط دهند. این حادثه منجر به تغییر استراتیژی امریکا در منطقه گردید، بدین معنی که امریکا بخاطر حفظ منافعش در حوزه خلیج از پشاور به تهران رفت و با در آغوش گرفتن رضا شاه و تقویت اقتصادی و نظامی آن، ایران را به ژاندارم منطقه تبدیل نمود.

بدینسان گویا امریکا منفذی برای تنفس شوروی بسوی آبهای گرم باز کرد تا بدان وسیله توجه شوروی را از حوزه نفت خیز خلیج بدور ساخته باشد. شوروی نیز به گسترش مناسبات خود با کشورهای هند و افغانستان پرداخت و در دسامبر ۱۹۵۶ رهبران شوروی پس از مسافرت به دهلی سری هم به افغانستان زدند و ضمن مذاکرات و سخن رانی‌های خویش در کابل، هندوستان را بر سر مسأله کشمیر و افغانستان را بر سر مساله پشتونستان ذیحق و مورد حمایت قرار دادند و سپس یک کمک مالی به میزان یکصد میلیون دالر به افغانستان دادند. این کمک بلندترین رقم کمک‌های اتحاد شوروی به کشورهای جهان سوم و بلندتر از کمکی بود که شوروی برای اعمار «بند اسوان» به مصر داده بود. طبعاً با این کمک

شوروی حکومت افغانستان بیش از پیش به مناسبات حسن همجواری و همکاری‌های اقتصادی و نظامی شوروی جلب شد.

شوروی نیز با سوءاستفاده از وضع عقب مانده کشور و بخاطر دسترسی به راه‌های بحری که غرب آنرا مورد استفاده قرار میداد، افغانستان را وابسته بکمک‌های نظامی و اقتصادی خود ساخت و بتدریج بر بخش‌های نظامی و قوای هوائی، تجارت و استخراج گاز طبیعی و شاهراه‌های کشور کنترول کامل یافت. علاوتاً با پخش ایدیالوژی کمونیستی عده یی از جوانان و روشنفکران افغان را به هواداری کمونیزم خط مسکو به حرکت آورد و از این طریق نیز دولت افغانستان را تحت فشار قرار داد.

زمینه های کودتای ثور:

شوروی از۱۹۵٦تا۱۹۷۸،در طول ۲۰ سال سرمایه گذاری در بخش‌های نظامی ـ اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در افغانستان مواضعی را بنیان گذاری نمود تا روزی از این مواضع بر مخالفین سلطهٔ خود یورش ببرد و آنرا نابود کند. داودخان،نخستین رئیس جمهورافغانستان که در۱۹۷۳ براثریک کودتای سفید بقدرت رسیده بود، آن شخصیت ملی و وطن دوست و مغروری بود که نمیتوانست دیکته رهبران خودخواه کرملین را در امور داخلی کشور بپذیرد. در آخرین سفریکه او به مسکو انجام داد، بریژنف رهبرفرتوت شوروی ضمن مذاکرات رسمی از روش حکومت افغانستان، مبنی بر افزایش کارشناسان کشورهای عضو ناتو در افغانستان انتقاد کرده، اظهار نمود تا آنان را از افغانستان اخراج نماید. داودخان در جواب برژنف اظهار کرد: «آنچه همین حالا بوسیله رهبر اتحاد شوروی گفته شد، هرگز مورد قبول افغانها قرار نخواهد گرفت. از نظر افغانها این اظهارات دخالت صریح در امور داخلی افغانستان است. ما هرگز به شما اجازه نخواهیم داد که به ما دیکته کنید که چگونه کشور خود را اداره کنیم و چه کسی را در افغانستان استخدام نمائیم. اینکه چگونه و در کجا کارشناسان خارجی را استخدام کنیم انحصاراً و کاملا حق دولت افغانستان خواهد ماند. افغانستان اگر لازم باشد، فقیر خواهد ماند، اما در عمل و

تصمیم‌گیری خود آزادی خود را حفظ خواهد کرد.» سخنان داودخان این بیت شاهنامه را به یاد میدهد که میگوید:

مرا مرگ بهتر از آن زندگی که سالار باشم کنم بندگی

بهرحال این مذاکرات در فضای صمیمانه ای خاتمه نیافت و داودخان ناراضی از مسکو به کشور برگشت و متعاقباً به پاکستان سفر نمود. داود میخواست افغانستان را از زیر بار و نفوذ شوروی نجات دهد و کمک‌های کشورهای همسایه، ایران و پاکستان و عربستان سعودی و مصر و غیره را در جهت عمران کشور جلب نماید. اما متاسفانه گماشته‌گان شوروی که در این سفرها، داودخان را همراهی میکردند، جزئیات مذاکرات سفر او را در کشورهای اسلامی منطقه به مقامات شوروی گزارش میدادند و بنابراین دسایس شوروی بر ضد داود بکار افتاد و با اجرای کودتا خونین در۷ثور ۱۳۵۷ (۲۷اپریل ۱۹۷۸) داود با خانواده‌اش که بیشتر از۱۷ تن خورد و بزرگ میشدند کاملا نابود گردید.۱

رهبران کودتای ثور که اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، قدرت دولتی را غصب کردند و با طرح برنامه‌های شتابزده و قبل از وقت و اعمال فشار و زورگویی بر مردم، مردم را مجبور به عکس‌العمل بر ضد رژیم و عمال و کارداران کم تجربه و پر عقده آن نمود. برخورد خشونت بار کارداران حزبی همراه با توهین، تحقیر، حبس، شکنجه و مصادره دارایی مردم و قتل و زورگویی، سبب مهاجرت مردم از کشور به کشورهای ایران و پاکستان گردید.

با حدوث کودتای ثور در کشور ، نظام اجتماعی مبتنی برمالکیت فیودالی زمین مقام خود را به حیث یک نظام مسلط از دست داد و حاکمیت جدید(یا رژیم روشنفکران مترقی) جامعه را به سه بخش تقسیم نمود .

---

۱ -رهبران کودتای ثورهریک بزودی و به اشکال مختلفی سربه نیست شدند:تره کی بدستور حفیظ الله امین توسط بالش خفه شد. حفیظ الله امین بوسیلهٔ کماندوهای کا،جی ،بی- به قتل رسید وکارمل به سرطان پروستات گرفتارشد ودرکرانهٔ های آمو جان داد و بعدها جسدش از سوی طالبان در رودخانهٔ آمو انداخته شد.نجیب الله با برادرش احمدزی، توسط طالبان بدار آویخته شد.رهبران جهادی مثل احمدشاه مسعود وربانی نیز طعمهٔ عملیات انتحاری شدند ، گلبدین وسیاف درپس دیوارهای آهنین پنهان اند و منتظرچنین سرنوشتی هستند.

بخشی خواسته و یا ناخواسته در پهلوی نظام جدید ایستادند و بخش دیگر از رژیم بریدند و راهی دیار هجرت گردیدند و در مخالفت با رژیم خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و خود را مسلح ساخته بارژیم جدید به پیکار پرداختند. و بخش سوم همانا اکثریت خاموشی بود که نه با این و نه با آن ، چشم به آینده دوخته بودند . از آن ببعد هواخواهان رژیم جدید مخالفان خود را به نام ضد انقلاب تعقیب، زندانی، شکنجه و سرانجام نابود میکردند. و مخالفان رژیم نیز آنانی را که در تحت حاکمیت جدید امرار معاش وحتی در یک مکتب دهاتی کارمیکردند ، ولو هیچ ارتباط و وابستگی ایدئو لوژیک با حزب بر سرقدرت هم نمیداشتند ، بنام کمونیست و ملحد و کافر می شناختند و...و درصورت دستگیری اعدامشان میکردند و این عمل خود را یک عمل اسلامی و شرعی می پنداشتند .

با این موضع گیری خصمانه و بر اثر این بینش دگم و تنگ نظرانه و عملکرد فاجعه آمیز هردو جانب درگیر ، با تاثیر پذیری از تبلیغات روانسوز جنگ سرد دو ابر قدرت جهانی ، جامعه افغان غرق در فاجعه گردید. در حدود پنج ملیون از مردم کشور راه مهاجرت در پیش گرفتند و در حدود یک ونیم ملیون افغان دیگر جان های خویش را از دست دادند و کم ازکم نیم ملیوین انسان دیگر هم معلول و معیوب گردیدند و افزون بر آن تمام نهاد های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی ونیز تمام تاسیسات عصری و عنعنی کشاورزی و آثار مدنی در مجموع تخریب و از میان رفتند .

اما آنچه فاجعه آمیز تر از این همه بود ، بذر تخم «نفاق ملی» بجای« وفاق ملی » بود که هردو طرف درگیر، در تعمیم و تعمیق آن سعی بلیغ بجا آوردند. رژیم روشنفکران چپ(کمونست) برای تداوم حاکمیت خویش نه تنها از راه پیشکش رشوه های کلان به برخی قوماندانان تنظیم ها، از مقاومت در برابر متجاوزین شوروی میکاست ، بلکه آتش نفاق را در میان گروه های مقاومت ملی نیز روشن نگه میداشت . افزون بر این با ایجاد کندکها و غند های قومی و دفاع خودی ، این غند های قومی را برضد اقوام دیگر به جنگ و امیداشت که طبعاً بسیار فاجعه بار بود. طورنمونه غند قومی دوستم اوزبک با عملیات وحشت ناک خود در مناطق

قندهار و زابل و پکتیا و جلال آباد و غیره مناطق کشور و همچنان غندقومی غفار هلمندی و رسول بیخدا در صفحات شمال کشور بر اثر جنگ قوم کشی نفرت و کینه عمیقی در ذهن و خاطر مردم آسیب دیده بجا گذاشتند.

پس از سقوط حاکمیت روشنفکران و روی کار آمدن تنظیم های جهادی ، انتقام کشی در میان گروه های اتنیکی وقومی و مذهبی چنان اوج گرفت که از کوبیدن میخ های آهنین برفرق سرقوم دیگر و بریدن پستان زنان و گوش وبینی و لب ودریدن شکم و مثله زدنها و سربریدن ها و به نمایش گذاشتن صحنه های رقص مرده ، داستانهای جانکاه و تکاندهنده ئی در کابل حکایت میشد. این جنایات چنان عظیم وچنان وحشتناک و بینظیر اند که شاید تا چندین نسل آینده مردم ما آنرا فراموش نکنند.

نظام روشنفکران، گرچه از راه فشار، اختناق و زندان و کشتار مخالفان و طرد تمام گروه های دگر اندیش و تولید نفاق بین الافغانی میخواست شیوه حاکمیت خود را دوام ببخشد ، مگر این راه و روش حکومت کردن که روسها آنرا دیکته میکردند مؤثر واقع نگردید و با وجود حمایت بیدریغ یک ابرقدرت جهانی سر انجام با سقوط روبروگردید. متاسفانه جانیشنان رژیم جدید نیز نتوانستند مس جامعه ما را به طلای زرد مبدل کنند و از خود چنان بی کفایتی و ناشایستگی نشان دادند که مردم به کفن کش سابق محتاج شدند. (البته باید گفت که احتیاج به کفن کش سابق ، هرگز به معنی حقانیت رژیم دست چپی گذشته نیست.)

حزب بر سر اقتدار پس از کسب قدرت بزودی دچار دو پارچگی و انشعاب شد و جناح خلق بر جناح پرچم تفوق خود را حاصل نمود و حفیظ الله امین رهبران جناح پرچم را به عنوان سفیر از کشور خارج نمود. رهبری جناح پرچم که بیشتر مورد توجه مسکو بود، از چکوسکواکیا به مسکو رجوع کرد. چندی بعد مسکو ابتدا تره‌کی را بوسیله حفیظ الله امین از بین برد و سپس حفیظالله امین را که مانع استراتیژی مسکو میشد، بوسیله گروه کماندوی موظف از طرف دستگاه (کا، جی، بی) در ٢٧ دسامبر ١٩٧٩(٦ جدی ١٣٥٨) از میان برداشت. با از میان برداشتن

امین و جاگزینی ببرک کارمل، مسکو دیگر برای هجوم و تجاوز خود به افغانستان هیچ مانعی را در برابر خود نمي دید، لهذا در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ به پیاده کردن قشون سرخ خود از طریق هوا و زمین پرداخت و ظرف یک هفته بیش از ۸۵ هزار سرباز خود را در نقاط سوق‌الجیشی افغانستان چون: کابل، هرات، قندهار و غیره نقاط فرو ریخت. اما این اقدام اتحاد شوروی با عکس‌العمل هیجان‌آمیز بین‌المللی و قیام سرتاسری مردم افغانستان روبرو شد و رژیم جدید افغانستان در انزوای شدید سیاسی و اقتصادی قرار گرفت.

همچنان تهاجم شوروی بر افغانستان، منافع امریکا و متحدین او را در منطقه با خطر جدی مواجه ساخت. زیرا، تقریبا ۶۰ درصد نفت امریکا و کشورهای غربی و ۷۰ درصد نفت جاپان از کشورهای حوزه خلیج تامین میگردد. بنابراین ایالات متحده امریکا و متحدین او و کشورهای منطقه برای حفظ منافع شان به حمایت، تجهیز و تسلیح مجاهدین افغان پرداختند.

جنگ مقاومت افغانها با بمباردمان شدید هوایی و زمینی نیروهای دولتی و قوای هوایی شوروی روبرو گشت که بر اثر آن تمام تاسیسات آبیاری سنتی و عصری، تمام شهرها و قصبات، تمام باغستانها و تاکستانها و مزارع مردم تخریب شد. علاوتاً پنج میلیون افغان بر اثر این بمباردمانها به کشورهای ایران و پاکستان آواره ومهاجرشدند و بیش از یک ملیون دیگر به قتل رسیدند و در حدود نیم میلیون افغان دیگر معیوب و معلول گردیدند.

معهذا جنبش مقاومت افغانها از طریق جنگ‌های چریکی (که فرساینده ترین جنگ‌ها در نیم قرن اخیرشمرده شده) با نیروهای دولتی و قوای متجاوز شوروی در سراسر کشور اوج گرفت. امریکا و پاکستان و سایر کشورهای منطقه هر یک از دلچسپی به این جنگ هدفی داشت. مثلا، پاکستان نه تنها میخواست خطر شوروی را از خود بدور سازد، بلکه از طریق بدست آوردن کمکهای سرشار امریکا و عربستان سعودی و سایر کشورها، میخواست بیش از پیش به تقویت نظامی کشورش بپردازد تا در

روز مبادا هم در برابر اردوی افغانستان و هم در برابر هند که پس از جدایی از آن کشور دوبار مورد ضربه‌های شدید قرار گرفته و متحمل خسارات و از دست دادن قسمت‌هایی از خاک و قلمرو خود شده بود، مقاومت کرده بتواند.

و اما امریکا نه تنها میخواست شوروی را در لجنزار جنگ فرساینده در افغانستان فرو بکشاند و انتقام شکست خود را در ویتنام از شوروی بگیرد، بلکه میخواست برای شکست کامل قشون شوروی جنگ را ادامه بدهد و از این طریق درس تاریخی به شوروی بدهد تا تمام منافع فوری و دورنمایی خود را در منطقه از دست بدهد.[بمقاله سوم رجوع شود] اما روی کار آمدن گرباچف در رهبری شوروی، شوروی‌ها را متوجه اهداف دراز مدت امریکا در این جنگ ساخت.

شوروی با تحرک بخشیدن به مذاکرات ژنیو، بهانه یی بدست آورد تا قشون خود را از افغانستان در دو مرحله بیرون بکشد. این عملیه تا ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ تحقق پذیرفت. در تحقق این امر تلاش‌های آقای کوردو ویز نماینده خاص سازمان ملل متحد با جوانب درگیر قابل یادآوری و قابل تقدیر است. اما رژیم کابل هنوز مورد حمایت و پشتیبانی مسکو قرار داشت و کمکهای نظامی و مالی از مسکو دریافت میکرد. امریکا نیز با پیروی از اصل «تقارن منفی» به ارسال کمکهای نظامی خود به مجاهدین افغان ادامه داد.

با بیرون رفتن قشون شوروی از افغانستان، امریکا، پاکستان و مجاهدین به مرحله اول پیروزی خود بر شوروی نایل آمدند و گروه‌های هفتگانه در پاکستان به تشکیل حکومت مؤقتی پرداختند. و چون این حکومت مؤقت به گروه‌های هشتگانه مقیم تهران سهم و جایی در نظر نگرفت، این امر باعث نگرانی و نارضایتی هشتگانه تهران شد و تلاش‌های در جهت سهم دادن به هشتگانه تهران از جانب مقامات عالیرتبه ایران با مقامات بلند پایه اسلام‌آباد صورت گرفت، مگر اتحاد هفتگانه باین دلیل که هشتگانه در مبارزه برضد شوروی و ضد رژیم کابل سهم عملی نگرفته اند و اگر گرفته هم باشند، اندک و چشمگیر نبوده است تا اخیر از

قبول سهمی به هشتگانه ابا ورزیدند. ظاهرا سهمی را که برای هشتگانه تقاضا میشد ۲۵ درصد چوکی‌های قدرت دولتی بود. در عین حال یکی از گروه‌های دیگر شیعه بنام «حرکت اسلامی» تحت رهبری شیخ‌آصف محسنی از علمای مشهورشیعه قندهار از ایران برید و از تهران به پاکستان رفت و بزودی با رهبران هفتگانه در پشاور کنار آمد و فعالیت‌های سیاسی خود را با آنان همساز و همگام ساخت. از آن طرف بقیه گروه‌های شیعه مذهب مقیم تهران معروف به هشتگانه «حزب وحدت» را ایجاد و تحت رهبری عبدالعلی مزاری فعالیت‌های سیاسی خود را سازمان دادند.

پاکستان که اکنون از خطر تجاوز شوروی خود را خاطر جمع ساخته بود، میخواست بمرحله دیگر از پیروزي هایش قدم نهد، بنابرین طرح یک حمله عمومی و برق آسا را بر شهر جلال‌آباد بوسیله مجاهدین به منصهٔ اجرا گذاشت، اما قبل از آغاز این عملیات موافقت پیتر تامسن، سفیر سیار امریکا را در امور مهاجرین افغان گرفت. سپس چهل تا پنجاه هزار مجاهد مسلح را برای یک حمله سریع بر جلال آباد که فرقه‌های ۱۱ و ۱۸ اردوی پاکستان آنها را حمایت میکردند بسیج نمود. جنرال حمید گل رئیس سازمان استخبارات نظامی پاکستان در اجرای این طرح نقش مرکزی داشت. اما اردوی دولتی افغانستان با مقاومت سر سختانهٔ خود، هجوم را دفع کرد. جنگ در اطراف این شهر حدود چهارماه دوام آورد اما مجاهدین موفق به فتح جلال‌آباد نشدند. ناکامی مجاهدین در فتح شهر جلال‌آباد سبب تغییر در موضع گیری پاکستان و امریکا شد. از آن تاریخ به بعد، حل بحران افغانستان از طریق سیاسی مطمح نظر قرار گرفت. سازمان ملل متحد پلان پنج فقره یی را برای مذاکرات مستقیم سران مجاهدین با دولت کابل و تشکیل یک حکومت ایتلافی را پیشنهاد کرد. بنین سیوان نماینده خاص سر منشی ملل متحد در این راستا به تلاش‌های خود پرداخت.

در سال ۱۹۹۰ درست یکسال بعد از حملهٔ مجاهدین بر جلال‌آباد، کودتایی بر ضد رژیم نجیب الله به سرکردگی وزیر دفاع شهنوازتنی براه افتاد که به ناکامی انجامید. در کابل چنین تصوری موجود بود که کودتای مذکور به مشوره و تائید وزارت دفاع شوروی براه افتاده است، اما شواهد

و اسناد بعدی نشان داد که این اقدام به تحریک و توطئه سازمان استخباراتی کا، گی، بی سازمان یافته بود. بهرحال این حادثه یک بار دیگر باعث انشعاب حزب بر سر اقتدار گردید و رهبران جناح خلق دستگیر و بزندان افتادند و بقیه اعضای آن که بیشترین آن در اردو جای داشتند چندان دلچسپی به بقا و دوام دولت نجیب‌الله نداشتند.

جناح پرچم حزب نیز از مدتها قبل آسیب پذیر شده بود، مخصوصا که برخی از اعضای آن که هوادار ببرک کارمل بودند و مخالف مشی آشتی ملی نجیب‌الله شمرده میشدند و مدتی از کار بر کنار و در زندان‌ها افتاده بودند، نیز از رژیم نجیب الله آزرده خاطر و در آرزوی سقوط دولت بودند. این آزردگی‌ها زمانی به نفرت آن بخش از عناصر پرچمی تبدیل شد که نجیب الله همزمان با ورود ببرک کارمل از مسکو به کابل، دست به برطرفی محمود بریالی برادر کارمل زد و به افشاءگری برخی از اعمال و اسرار ببرک کارمل و سلطانعلی کشتمند توسط جرایدی بظاهر شخصی چون: پلوشه بمدیریت زمان ستانیزی و یا جریدهٔ حق بمدیریت محسنی زد.

کارمل و هوادارانش، نیروی خود را در جهت سقوط دولت نجیب الله بکار گرفتند و یکی از هواداران مقتدر کارمل جنرال دوستم در اتحاد با سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیلیه در افغانستان برضد دولت نجیب الله دست به بغاوت زد. وی در ایتلاف با احمد شاه مسعود که تعدادی از اعضای ارشد جناح پرچم حزب دموکراتیک را از قبیل فریدمزدک، معاون منشی عمومی حزب، نجم الدین کاویانی معاون دوم منشی عمومی حزب، یار محمد معاون اول وزارت امنیت، بهمراه داشت،ائتلاف سمت شمال را سازمان و ایجاد نمودند و علم بغاوت بر ضد دولت را برافراشتند. سعی دولت در فرونشاندن غایله سمت شمال بجایی نرسید و در حالیکه انتظار میرفت پلان صلح ملل متحد در ایجاد یک حکومت ائتلافی فراگیر،بزودی تحقق یابد، بنا بر دسایس پاکستان و خیانت برخی از عناصر در رهبری حزبی ـ دولتی و مخالفت ببرک کارمل با نجیب‌الله، توسط جنرال دوستم وهمنوائی جنرال نبی عظیمی معاون وزارت دفاع وقوماندان گارنیزیون کابل،سید اعظم سعید قوماندان گارد ریاست جمهوری با تعداد دیگری از

جنرالان قوای مسلح کشور، در ۱۶ اپریل ۱۹۹۲مطابق ۲۶ حمل نجیب الله مواجه با سقوط شد و در پنجم ثور ۱۳۷۱ مطابق ۲۵ اپریل ۱۹۹۲ کابل از طرف مجاهدین اشغال شد و شام روز ۷ ثور یکجا با ورود صبغت الله مجددی به کابل ، جنگ‌های قدرت طلبی میان برخی از تنظیم‌ها شروع گردید.روز ۸ ثور قدرت دولتی از دولت نجیب الله بوسیلهٔ معاونان او داکترسرابی وعبدالرحیم هاتف به رهبران تنظیمهای جهادی انتقال یافت.

اشغال کابل بوسیله مجاهدین که هیچگونه برنامه سیاسی برای مملکت داری با خود نداشتند، سبب هرج و مرج، قتل و غارت، آتش‌سوزی و ویرانی، آدم ربائی، عدم امنیت مالی و جانی و تجاوز به حقوق و دارایی و ناموس مردم شد و حکومتی که امر و نهی آن در سراسر کشور قابل قبول و مورد اطاعت باشد تا سالهای سقوط شان توسط طالبان بمیان نیامد. مجاهدین تا قبل از ورود آنها به کابل در اپریل ۱۹۹۲ مایهٔ امید فراوان و مورد احترام و تکریم فراوان بودند اما با تصاحب قدرت واعمال خشونت وجنایت،به همان چیزی مبدل شدند که از اول بودند ومردم نمی دانستند.

بر اثر جنگ‌های تباهکن و ویرانگر قدرت طلبی در کشور، نه تنها هزاران انسان مفید جامعه شامل: مادران، پدران، زنان، کودکان، جوانان، پیرمردان، استادان، دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان، شاعران، سیاستمداران و متخصصان و کارمندان ورزیده و مجرب کشور کشته یا معلول شده‌اند، بلکه تمام نهادهای سودمند اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کشور از قبیل: شفاخانه‌ها، موسسات تحصیلی و آموزشی، سیستم‌های آبرسانی و مواصلاتی و مخابراتی، دستگاه‌های تولیدی و تحقیقاتی و سرانجام سبب خرابی و ویرانی کابل پایتخت افغانستان گردید که بالنتیجه ده‌ها هزار باشنده این شهر یا کشته و زخمی و معلول شدند و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه های ویران شده و چپاول شده خود گردیده به کشورهای ایران، پاکستان و هند و تاجکستان و ازبکستان و روسیه قدراتیف و سایر کشورهای اروپائی و امریکائی مهاجر شدند.

و اما مشتی مردم بیچاره و پر و بال شکسته که توان بیرون رفت از آفت جنگ را نداشتند، با تحمل هزاران گونه رنج و بدبختی و هردم شهیدی

در زیر زمین‌های نمناک و یا در پناه دیوارهای شکسته بسر می‌بردند و انتظار روزی را داشتند تا «دستی از غیب در آید و کاری بکند» و آنان را از چنگ گرسنگی و قحطی و چنگال مرگ و جنگ نجات ببخشد. متاسفانه که بجای«دست‌های غیب» که همانا دست ملل متحد باشد، دست‌های «غیر» در کشور افغانها بکار افتاده بود و نمیگذاشت کاری به نفع صلح و امنیت در کشور انجام بگیرد. تنها کاریکه در آن روزها در وطن افغانها به آسانی صورت میگرفت، جنگ بود، ویرانگری بود، ریختن خون افغان توسط افغان بود. گریه زنان و مادران داغدیده و سوگوار و کودکان بی‌غذا و یتیمان بی پناه و مجروحان بی دوا بود که ناله و ضجه آنان را هیچکسی از قدرت طلبان و قدرتمندان نمی‌شنودند و یا اعتنایی به آن نمی‌کردند.

مردم مستاصل وهردم شهید کابل واقعاً نمي دانستند که بکجا روی آورند و به که استغاثه کنند تا جلو جنگ و خون‌ریزی و این همه ویرانی در کشور گرفته شود؟ و معلوم نبود این جنگ و ویرانی و تباهی تا کی و تا چه وقت در کشور ادامه خواهد یافت؟

رهبران تنظیم‌های عمده حاضر نبودند یک وجب از مواضع خود عقب بروند. برتری خواهی و انتقام جوئی حس مردم دوستی و وطن خواهی را در وجود آنها نابود کرده بود. آنها هر یک در حالی که خود را طرفدار انتخابات و یک حکومت اسلامی و ائتلافی وانمود میکردند، تلاش داشتند خود در رأس قدرت دولتی قرار داشته باشند. احساس از خودگذری، وحدت، اخوت اسلامی و افغانی و اعتماد بر یک دیگر در میان اکثررهبران تنظیم قطعاً وجود نداشت. در واقع آنها اسلام را دوست نداشتند و افغانستان را دوست نداشتند و میخواستند وطن تجزیه شود و هر یک در گوشه‌ای امارتی جداگانه تشکیل دهند. بدبختانه قدرتی که بتواند تنظیم‌های سرکش را بر سر جای شان بنشاند وجود نداشت. مردم عادی و غیر وابسته به تنظیم‌ها و احزاب که نه سلاحی داشتند و نه رهبری، خاموشانه می دیدند تا ملل متحد در حق آنها چه تصمیمی میگیرد و این تصمیم آیا مورد قبول تنظیم‌ها و قوت‌های مسلح افغان قرار میگیرد یا خیر؟

سازمان ملل متحد با درک این واقعیت که تنظیم‌های مسلح بخاطر کسب قدرت وانحصارقدرت، از جنگ و ویرانی دست بردار نیستند و دست‌های بیگانه و مداخله گر افغانستان را بسوی نابودی میکشاند، در مارچ ۱۹۹۴ هیات خاصی را تحت سرکردگی سفیر محمود مستیری، سابق وزیر خارجه تونس موظف ساخت تا بحران افغانستان را از نزدیک مورد بررسی قرار بدهد و طرح صلح جامع و قابل قبول برای همه طرف‌های در گیر و مردم افغانستان به سازمان ملل متحد ارائه کند. هیأت خاص پس از مسافرت‌های متعدد به داخل افغانستان و ملاقات و مذاکرات با رهبران تنظیم‌ها، قوماندانان جهادی، شخصیت‌های آزاد ملی، روشنفکران و سیاستمداران و کارمندان مجرب و همچنان پس از تماس‌های مستقیم با مقامات کشورهای منطقه، در تاریخ ۲۳ نومبر ۱۹۹۴ گزارش نهایی کار خود را به سر منشی ملل متحد و از طریق سرمنشی به شورای امنیت ملل متحد را ارائه کرد. شورای امنیت ملل متحد ضمن اعلامیه ای از مساعی محمود مستیری تمجید و طرح صلح هیات خاص سازمان ملل متحد را برای افغانستان تائید نموده و از کشورهای منطقه تقاضا کرد تا از مداخله در امور افغانستان و حمایت و تقویت گروه بخصوصی در کشورافغانها خود داری ورزند و نیز از تمام رهبران تنظیم‌ها خواهش بعمل آورد تا هر چه زودتر آتش بس دایمی را در افغانستان رعایت و عملی کنند.

در اوایل سال ۱۹۹۵ محمود مستیری مجدداً وارد پاکستان و افغانستان شد و به تلاش‌های خود جهت تحقق پلان صلح ملل متحد پرداخت. سرانجام مستیری موافقت تمام تنظیم‌ها و دولت کابل را برای ایجاد یک شورای ۲۶ نفری که نیم آن مرکب از نمایندگان تنظیم‌ها و نیم دیگر آن مرکب از شخصیت‌های غیر وابسته که از طرف ملل متحد تعیین شده بود، حاصل کرد و قرار شده بود به تاریخ ۱۸ ماه فبروری ۱۹۹۵ قدرت دولتی از آقای ربانی به این شورا انتقال گردد، اما دو روز قبل از فرا رسیدن موعد معینه، گروه شبه نظامی معروف به «گروه طالبان» در ۱۶ فبروری پس از آنکه مقاومت نیروهای حزب اسلامی و حزب وحدت را در میدان شهر در هم شکستند، وارد چهار آسیاب واقع در ۱۰کیلومتری

جنوب شهر کابل شدند و بلاوقفه به دولت ربانی اخطار دادند تا قدرت حاکمه به آنها تسلیم داده شود.

محمود مستیری با آنکه با آنها در تماس آمد و از آنها نیز تقاضای نماینده یی در شورای جدید دولتی نمود اما گروه طالبان از اعزام نماینده و حتی قبول طرح صلح ملل متحد امتناع ورزید و مجددا تقاضای تسلیمی دولت ربانی را به حرکت طالبان تکرار نمودند. از اینجا، یکبار دیگر بحران افغانستان دچار بن بست گردید و دور جدیدی از جنگ و ویرانی در کابل آغاز شد.

ناظرین سیاسی، ورود «گروه شبه نظامی طالبان» را در میدان سیاست و جنگ، سبوتاژی تازه برای تحقق پلان صلح ملل متحد ارزیابی کردند. در پشت سر گروه طالبان باز هم پاکستان قرار داشت و یکی از اهداف پاکستان، اولاً تجزیه افغانستان و الحاق برخی قسمت‌ها به آن کشور بود، ودرصورت عدم تحقق این پلان، روی کار ساختن عناصری از دست آموزان استخبارات نظامی(آی اس آی)آنکشور بود که فقط دساتیر پاکستان را در افغانستان و منطقه عملی کند و بس.

در چنین وضعیتی روشنفکران، دانشمندان و خبره گان کشور در هر کجایی که بودند، مسئولیت داشتند تا صدای اعتراض خود و مردم مظلوم و رنجدیده افغانستان را بگوش جهانیان برسانند و بگوش قدرت مندان و قدرت طلبان که خود را افغان و خدمتگزار افغانستان میخواندند برسانند تا منافع علیای وطن را بخاطر تکیه زدن بر اریکه قدرت چند روزه، فدای اغراض بیگانگان نسازند. روشنفکران با درد وظیفه وجدانی داشتند ودارند تا با قلم و زبان و منطق و صدای رسای خود، زورمندان و زورگویان قدرت طلب را قانع و متقاعد سازند که جنگ و ویرانگری، راه و روش معقول حکومت کردن نیست و قدرتی را که با کشتار و ویرانگری بدست بیاید، نمی‌توان تا دراز مدت به همین روش و همین شیوه نگهداشت و جهانیان متمدن به چنین قدرتی و حکومتی به نظر مساعد نخواهند نگریست.

درعصر حاضر دیگر با اعمال زور و آدمکشی و ویرانگری نمی‌شود بر مردم حکومت کرد و آنان را به اطاعت بی‌چون و چرا واداشت. اگر با سرکوب وشکنجه و آدمکشی میشد به عمر حکومت‌ها دوام داد، شاید حکومت‌های خلق و پرچم تا ابد بر مردم افغانستان حکومت میکردند، ولی مردم افغانستان اولاً از لحاظ روحیات خود مثل مردمان سایر کشورها نیستند که با زور تسلیم شوند و ثانیاً هر آنچه با زورگوئی به آنها دیکته شود، ولو متون مقدسه هم باشد، از قبول آن سر می پیچند و به زور رعیت و منقاد نمی‌شوند، پس تنها راهی که باقی میماند، همانا راه مفاهمه و مذاکره وایجاد فضای اعتماد و قطع خصومت و دشمنی است. با ترک مخاصمت و دشمنی میتوان عمری در کنار هم زیست و اما در غیر این صورت نمیتوان لحظه یی هم در کنار هم باقی ماند.

طرح صلح ملل متحد، در آن زمان یگانه راه ترک مخاصمت و دشمنی و جلب اعتماد بر یکدیگر و امکان زیست با همی و مانع خطر تجزیه کشور پنداشته میشد. ومی باید در جهت تحقق این طرح ،مساعی همه جانبه صورت میگرفت، زیرا چشم امید ملیونها افغان دربدر و رنجدیده بسوی پلان صلح ملل متحد بود و این یگانه روزنه نجات از جنگ و خون ریزی و ویرانی و نابودی به شمار میرفت. ناظران امورسیاسی افغانستان، ظهور«گروه طالبان» را در صحنهٔ سیاسی افغانستان بمثابهٔ سبوتاژ پلان صلح ملل متحد ارزیابی کردند. زیرا پاکستان در عقیم ساختن و تخریب پلان‌های صلح ملل متحد در رابطه به بحران افغانستان تجاربی دارد و شکی نیست که این بار نیز می‌خواست با ناکام ساختن پلان صلح ملل متحد، نیات و اهداف خود را در مورد کشور ما و سرنوشت ملت افغان تحقق ببخشد اما به این آرزوی خود نرسید. وهرگز مباد که به ارزوهای شومش برسد!

پایان

مقاله دوم

روزهای۷ و۸ ثور دو روز نا میمون درتاریخ کشور

هر کشوری در تاریخ خود روزهای میمون وخوشنام وافتخاربرانگیز دارد، که با فرارسیدن آن دلها مملو از لذت وخوشحالی میگردد وتمام اقشارمردم از خورد و بزرگ برای فرارسیدن و بزرگداشت آن روزشماری میکنند تا هرچه پرشکوه تر آن روزها را گرامی بدارند و ازآنها به عنوان روزهای ملی ویا به عنوان اعیاد مذهبی با سروروشادمانی تکریم وتجلیل کنند، اما برعکس در تاریخ هرکشوری روزهای سیاه وبدشگون ونامیمونی نیز وجود دارد که با آمدن آن روزها دلها ازغم وغصه به درد می آیند وخاطرات از دست دادن وابستگانی چون: پدر، مادر، برادر، خواهر، فرزند، واقارب ودوستان دوباره دراذهان تداعی میشود واحساس نفرت شدید وجود آدمی را فرامیگیرد، پس هیچکس نمیخواهد تا چنین روز وروزگاری باز بسراغش بیاید ویا آنرا به خاطر بیاورد و لذا ازآن بیزاراست. روزهای های ۷ و۸ ثور درتاریخ کشورما از جمله روزهای خونین وفاجعه بارو پرازنحوست ومصیبت اند وهمه مردم ما بدرجات متفاوت ازآنها نفرت دارند. چونکه هر دو روز برای ملت ما جز مصیبت و بدبختی ودرد بیکران از دست دادن همه دار و ندارشخصی وملی چیز دیگری به ارمغان نداشته است. شکی نیست که هنوز معدود کسانی وجود دارند که بابهره گیری از هرج ومرج «بگیر وببند وبکش» در فرایند این

دوروز، با نوعی افتخار از این روزها یاد دهانی میکنند و باد درغبغب می اندازند،بدون تردید تعداد این افراد از یک درصد کل مردم افغانستان تجاوز نخواهد کرد.

این دو سیاه روز تاریخی، یکی متعلق به رژیم حزب دموکراتیک خلق (مورد حمایت شوروی سابق) است و دیگری مربوط به تنظیمهای اسلامی (مورد حمایت پاکستان ،عربستان سعودی واخوان المسلمین مصر) است.

رهبران حزب دموکراتیک خلق، براثر خود خواهی ها و قدرت طلبی های خود که شوروی آنرا پکه میزد با راه اندازی کودتای ۷ ثور، یک نظام قانونی را که بطور نورمال به حرکت خود بسوی انکشاف ادامه میداد، سرنگون کردند و سپس هر کسی را که تصور میشد باراه و روش حکومت داری آنها مخالف است، سر به نیست مینمودند. وچون دیدند مردم با زور و با بگیرو بکش، حاضر به تبعیت از دساتیر رژیم برسرقدرت نیستند، به بهانه نجات «انقلاب؟» از دست امپریالیزم جهانخوار، ولی درواقع بخاطرحفظ قدرت شخصی وگروهی خود، حاضر شدند قشون بیگانه را برای تجاوز به کشور فرا بخوانند تا خود چند صباحی زیر چتر بیگانه بر افغانستان حکومت کنند. بدون تردید اگر قشون سرخ بر افغانستان تجاوز نمیکرد، مجاهدی هم ظهور نمی نمود و تنظیم های بنیادگرای اسلامی نیز به رسمیت شناخته نمیشد و برای مقابله با کمونیزم به کشور گسیل نمیگردید، و کشورما به میدان جنگ مبدل و به لانهٔ بنیادگرائی وتروزیزم القاعده و بن لادن و طالب مبدل نمیشد.

امروز که از کودتای ثور ۱۳۵۷، ۲۸ سال و ازآغاز ویرانی کابل در ۸ ثور ۱۹۹۲، ۱۵ سال میگذرد، هرکس بخوبی میتواند پیامدهای آن دو روز شوم را بر سرنوشت کشور بسنجد و نتایج آنرا با دوران قبل و بعد از۷ و۸ ثور به مقایسه بگیرد وقضاوت کند. هر افغان غیر وابسته به آن احزاب میتواند عملکرد رهبران حزب دموکراتیک خلق وعملکرد رهبران تنظیمهای جهادی را در دوران حاکمیت شان مورد نقد و بررسی قرار بدهد و دریک کلام بگوید که در آن رژیمهای ایدیولوژیک، هیچگونه حقوق

اساسی مردم که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل تسجیل شده، احترام نمیشد و آزادی بیان و آزادی مطبوعات و آزادی های مدنی از قبیل تشکل احزاب و گروه های سیاسی مخالف دولت وجود نداشت و حقوق بشراز بسیاری جهات نقض و پایمال میشد.

نویسندهٔ سرشناس کشور آقای رهنورد زریاب در یک نوشتهٔ بلند تحت عنوان « دور قمر» ، تصویرکلی از عملکردحزب موکراتیک خلق بدست میدهد که ما یکی دو پراگراف آنرا در اینجا نقل می کنیم:« حزب دموکراتیک خلق که در دوره دموکراسی (دهه ٦٠) نقاب انسانی و معصومانه یی بر چهره داشت ، از آزادی ، عدالت ، و حقوق مردم سخن میگفت و ایجاد یک آرمانشهر زیبا ، خوش آیند و رها از بیداد را مژده میداد. پس از اینکه قدرت دولتی را بدست گرفت ، ناگهان نقاب از چهره اش فروافتاد و مردم اژدهای هزار سر سهمناکی را دیدند که هزار تا دهن داشت و از هر دهنش آتش و خاکستر سوزان می بارید. تمام آزادی ها ، عدالت ، حقوق اساسی مردم و امنیت و مصئونیت در این آتش سوختند و زیر خاکستر شدند ...

حزب دموکراتیک خلق چنین بهشتی را وعده داده بود، ولی جهنم سوزان هولناکی ایجاد کرد و دراین جهنم بیشتر از همه، آن گروه عظیمی سوختند و رنج دیدند که بهروزی و سعادت آنان را شعار خویش ساخته بود، نادارترین و بینواترین مردم کشور.... در فرهنگ سرخ حزب ، نه تنها آزاد اندیشی و آزادانه سخن گفتن گناهی بزرگ بود، بل، گوش دادن به گپ و سخنی که از آن طنین مخالفت و ناساز گاری با حزب و راه وروش آن شنیده میشد، خیانت و جرم بشمار میرفت. همچنان خواندن هر نکته و سخنی که بوی بیگانه با آموزشهای دبستان حزب میداشت ، سزاوار باز پرسی و کیفر می بود. بدین صورت ، حزب مردم را از دسترسی به فرهنگ ، دانش و رویدادهای گونه گون جهان غیر کمونیست محروم میساخت و حتی شنیدن رادیوهای جهان ، بویژه در عهد نامیمون تره کی - امین، میتوانست همچون برگه معتبری برای اثبات ضد انقلاب بودن بکار رود و شنونده تیره بخت را روانهٔ زندان یا حتی کشتارگاه سازد...

بمباران بیدریغ روستاها ، کشتارهای گروهی ، نابودکردن فرآورده های کشاورزی و حیوانات روستائیان ، ویران کردن قلعه ها ، باغ ها و تاکستانها ، از کارنامه های بسیار سنگدلانه حزب دموکراتیک خلق بشمار میتوانند رفت. در سراسر دوره فرمانروائی حزب ، آدمیان و زندگی آدمیان، هیچگونه ارزشی نداشت. به نظر میرسید که حزب ، نه تنها کشور را ملک طلق خویش به شمار می آورد ، بلکه مردمان کشور را نیز بچشم کنیزان و بردگان خود می دید و با آنان بر خوردی را می کرد که شاهان خود کامه سده های میانه با کنیزان و بردگان شان داشتند. گذشته از این ، همین ستمگریها، سنگدلی ها و خشونت های حزب دموکراتیک خلق بود که میلیونها تن از مردم کشور را، در سرزمین های دور و نزدیک ، آواره و دربدر ساخت. مهاجرتی چنین گسترده وعظیم، در چنین مدتی کوتاه ، به منظور نجات زندگی و آرمان، شاید در تاریخ جهان نظیر نداشته باشد.» (اخبار«وفا» ۱۳۷٤،نیزمقدمه یی برکودتای ثور وپیامدهای آن در افغانستان،از این قلم ، سوئد، ۱۹۹٦، ص ۳۸۰)

واما در۸ ثوربا ورود صبغت الله مجددی، نخستین رئیس مؤقت دولت اسلامی، شهرکابل که یک شهر سالم دو میلیون جمعیتی بود براثر راکت باری تنظیم های جهادی بر مواضع یکدیگر بخون نشست و مدت سه روز جنگ خیابانی شدیدی را متحمل شد که بر اثر آن، شهریان کابل در ماتم عزیزان از دست داده خویش نشستند. حضرت مجددی روز(۸ثور۱۳۷۱) قدرت دولتی را از معاون رئیس جمهور سابق آقای داکتر سرابی درحالی تسلیم گرفت که جنگ خیابانی درکوچه های شهر کابل جریان داشت. او همان روز هیاتی را برای صلح موظف ساخت و دو روز بعد آتش بس میان گروه‌های متخاصم نافذ شد، امافضای نا امنی برشهر حکفرما بود.

مجاهدین مسلح هنگام عبور از جاده‌ها، در موترهای پیکپ جاپانی و تویوتا و جیپ‌های سرگشاده در حالی که دست بالای ماشه ماشنیدار یا راکت سرشانه ئی خود گرفته و آنرا بطرف مردم شهر متوجه ساخته بودند، جاده‌ها را عبور میکردند و بدین سان ترس و رعب در دل ساکنان شهر ایجاد میکردند.

نا امنی و بی مصؤونیتی درهر قدم و هرکوچه و هر راهرو، در روز و شب حکمفرما بود. هر یک از افراد مسلح پکول دار که خود را مجاهد مینامید، میتوانست در هر قدم رهگذران را متوقف سازد. تلاشی نماید. پول و ساعت و بایسکل و موتر شخصی افراد را بدون چون و چرا تصاحب نماید. مرجع شکایت وجود نداشت و مقامی که امرش بر مجاهدین ساری و جاری باشد، سراغ نمیشد. قتل، ترور، دزدی، جنایت و تجاوز بر ناموس مردم، غارت اموال و دارایی دیگران هر شب در هر گوشه و کنار شهر شیوع داشت و فقط مردم میتوانستند آن را به عنوان دلایل ضعف و ناتوانی حکومت اسلامی برای همدیگر خودقصه کنند و برتری نسبی رژیم گذشته را بر آن برشمارند.

هر شب هزاران و شاید میلیونها مرمی کلاشنیکوف و ماشیندار ثقیل و خفیف و بعضاً راکت میانه (سرشانه ئی) و وتوپ از داخل محلات مسکونی شهر به هوا فیر میگردید که بر اثر آن، ده ها انسان در منازل خویش مجروح و یا تلف میشدند و وزارت صحت‌عامه و گارنیزون شهری از طریق رادیو و تلویزیون ابلاغیه‌های متعددی مبنی بر منع فیرهای هوایی پخش مینمودند، ولی کجا بود گوش شنوایی که آنرا می شنید و بدان عمل میکرد؟مکاتب، مدارس، پوهنتون ها مسدود گردید و به قرارگاه‌های نظامی و محل قوماندهٔ تنظیم‌های جهادی مبدل شدند. مامورین و کارمندان کمتر به وظایف خویش حاضر میشدند و اگر به وظیفه میرفتند چون دفتر و میز و چوکی برای نشستن نداشتند، بناچار پس از امضای حاضری و تبادلهٔ دیدنی‌ها و شنیدنی‌های شگفت انگیز خود به همدیگر دوباره بخانه‌های خویش بر میگشتند. اذیت وآزار رهگذران،خالی کردن جیب عابرین، فروش اجباری اموال دزدیده شده بررهروان، غارت وچپاول منازل ودارائی مردم،تصاحب دارائیهای دولتی وتخریب وسایط زرهی وموسسات تولیدی و زیربنائی وانتقال ماشین آلات فابریکات به پاکستان وفروش آن به نرخ آهن پاره واختطاف افراد ثروتمند هرشب در محلات مختلف شهر صورت میگرفت ودر بدل پرداخت پول هنگفت اختطاف شدگان حیات خود وفرزندان خود را میخریدند.

بدینسان دورهٔ دو ماههٔ حکومت حضرت مجددی گذشت. مجددی آنچنانکه دیده شد، آدم رک و راستگویی بود. جنگ‌ها، غارت‌ها و چپاول دارائی مردم توسط مجاهدین را محکوم میکرد و بصراحت اعتراف مینمود که از این لحاظ او خجالت میکشد که خود را مجاهد بشمارد. درعین حال آن همه بی نظمی و بی امنیتی را در شهر کابل به گردن گارنیزون کابل ووزارت دفاع که احمدشاه مسعود عهده دار آن دومقام بود، می‌انداخت. او بارها از ناتوانی حکومت اسلامی و عدم تامین امنیت در شهر کابل بوسیله موظفین امنیتی اعتراف کرد و از آنهایی که دارایی و هستی خود و وابستگان خود را از دست داده بودند با اظهار تاسف معذرت خواست و گفت:«چه کارهای که نشد والله اگر روس این کارها را کرده باشد والله اگر کمونیست‌ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم. عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.»

با بقدرت نشستن برهان الدین ربانی بجای صبغت الله مجددی ، اوضاع بدتر از پیشتر گردید. راکت پرانی و شلیک توپ و بمباران مناطق زیر سلطهٔ گلبدین حکمتیار

به استقامت چهلستون و دارالامان و بالاحصار وکارتهٔ نو،ازسوی نیروهای دولتی تحت قوماندهٔ احمدشاه مسعود ازیکسو، وپرتاب راکت وتوپ وسلاح های ثقیله از ساحه متعلق به حکمتیار برمرکز شهرکابل، دماراز روزگار مردم برآورد. مجاهدین با نشان دادن سیمای بس خشونتبار از خود، بدترین و نابخشودنی ترین حزبی‌های رژیم گذشته را برائت دادند و مردم و آنانی که برای سقوط رژیم گذشته دعا میخواندند، بدترین‌های رژیم قبلی را بر مجاهدین جنگ افروز و مرگ آفرین افغان ترجیح میدادند. زیرا میدیدند که مجاهدین جز کشتن و چپاول و غارت و راکت زدن و آتش‌افروزی و ویران کردن شهر وهمه دار و ندار وطن، بفکر حکومت کردن و آرامی اوضاع و امنیت مردم نبودند و نیستند.

طی سالهای ۱۹۹۲- ۱۹۹۶ براثر جنگ های تباهکن قدرت طلبی، مذهبی و قومی وزبانی، بیش از شصت هزار انسان بیگناه از مردم غیر نظامی در کابل کشته و بیش از ۷۰% از ساختمانهای شهر کابل به ویرانه

مبدل شدند. کدام عملکرد میتواند جنایت بار تر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر میخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی وعِرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ و بنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟

مردم کابل شاهد صدها و هزاران ناروائی های شرم آور گروه های مسلح وابسته به تنظیمهای جهادی استند. این در حالی بود که روزانه از زمین و هوا باران مسلسل توپ و راکت و بمب های تباهکن بر سر مردم می بارید و خانه و کاشانهٔ شان را به ویرانی میکشانید. مراکز قدرت متعدد بود و هیچ قوماندانی از هیچ مرجعی دستور نمی پذیرفت و به همین علت وقتی دختران و زنان شوهردار مورد اختطاف گروه های جهادی قرار میگرفتند، مرجعی که به شکایات مردم رسیدگی کند، و جلو این هرج و مرج و انارشی را بگیرد، وجود نداشت و تنها پرداخت مبالغ هنگفت پول میتوانست حلال مشکلات باشد. وبنا برین بسیاری از مردم پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با رویکار آمدن نظام اسلامی مجاهدین، مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و به پاکستان و یا ایران و تاجکستان و یا روسیه و یا در داخل کشور به مزارشریف یا جلال آباد که از امنیت بیشتر برخوردار بود، فرار کردند تا لا اقل جان خود را از چنگ عدالت اسلامی تنظیمها نجات داده باشند.

تجلیل از ۸ ثور،تجلیل از افتخارات جهاد ومقاومت مردم ما در برابر ابرقدرت شوروی نیست ، زیراکه شوروی بوسیله دست پروردگان خود درجناح پرچم حزب دموکراتیک خلق،با یک کودتای درون حزبی علیه داکتر نجیب الله، پروسهٔ صلح سازمان ملل متحد را سبوتاژ نمود وسپس با برکشیدن گروه های مورد حمایت خود بر سریر قدرت و مشتعل ساختن جنگ داخلی ، بقول جناب داکتر میرعبدالرحیم عزیز: « افغانها از افتخارات جهاد و پیروزی شان برقوای سرخ» محروم ساخته شدند.

با قبول چنین واقعیتی، تجلیل از ۸ ثور در حقیقت یاد آوری ازیک ماتم ملی ویک سوگواری عمومی است. حالانکه اگر قرارباشد روزی را به عنوان روز نجات کشور از تجاوز شوروی برگزید وازآن تجلیل بعمل آورد، آن روز،باید روزی باشد که مردم سایه شوم هرچه تفنگ وتفنگداراست از سر خود بدور دیده باشند، ونه روز۸ ثور که جز بدبختی، جز ویرانگری وجز آواره گی ورنج بیکران برای مردم ما چیزی دربر نداشته است. فقط چند گروه از تنظیهای اسلامی که در این روز به قدرت رسیده و ازغارت دارائی های عامه صاحب ثروت بیکران شده اند، به این روز دلبستگی دارند و به آن می بالند، درحالی که اکثریت مردم افغانستان که سهم فعالی در جهاد برضد شوروی داشته اند، از این روز دل خوش ندارند و تجلیل از آن به مثابهٔ نمک پاشیدن برزخم های جانکاه مردم کابل و کسانی است که شاهد خودکامه گی و زورگوئی واجحاف لجام گسیختهٔ جمعیت اسلامی،شورای نظارو حزب وحدت مزاری، حزب اسلامی حکمتیار ودیگر افراطیون مذهبی، طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹٦ بوده اند و به نحوی از انحاء ضربت جانکاه حاکمیت رژیم غارت و تجاوز وهتک حرمت را برهستی و دارائی خود و خویشاوندان و وابستگان خود دیده اند. وظیفه مبرم پارلمان افغانستان است تا از تجلیل روز ۸ ثور که در واقع روز تذلیل مردم کابل وسراسر افغانستان است، صرف نظرکند و بجای آن روز دیگری را که آحاد افراد ملت خود را در خوشی آن سهیم بدانند، برگزیند واز آن مانند روز ۲۸ اسد به عنوان روز نجات افغانستان تکریم وتجلیل بعمل آید.

وبقول یک هموطن مهاجر ما«ایکاش آقای کرزی صد ها هزارافغانی(والبته میلیونها افغانی) مصارف گزاف این نمایشات بی محتوا را که با هزار تقاضا و بیچارگی و آبرو ریزی از جیب کشور های جهان بدست می آورد ، بالای صد ها و هزار ها خانواده فقیری تقسیم میکرد که قربانیان حقیقی روز های هفت و هشت ثور میباشند Tهزاران قربانی ای که همین اکنون قوت لایموت شباروزی خود و یتیمان بینوای خویش را در اختیارندارند.»

پایان

مقاله سوم

قهرمان ملی باید دارای چه مشخصاتی باشد؟

ای کاش در افغانستان قهرمان پرور وقهرمان کُش وقهرمان پرست، برای احراز لقب «قهرمان ملی» ،مقرره یا قانونی وضع میشد و معیارهایی در سطح ملی مشخص میگردید و بعد نام کاندیدان قهرمان ملی، برای دریافت این لقب بزرگ به مقام با صلاحیتی که همان پارلمان افغانستان است، پیش میشد تا بعد از غور ودقت در احوال شخص یا اشخاص کاندید شده، شورای ملی در مورد آنها تصمیم میگرفت وسپس به تائید و توشیح رئیس دولت می رسید.

القاب قهرمان ملی ومارشالی وفیلد مارشالی نباید از کیسهٔ خلیفه بخشیده شود، می باید برطبق مقرراتی صورت بگیرد و یا صورت میگرفت. درغیر آن اگر بهرکه بیشتر آدم کشته، وبیشتر خانه خراب کرده، و بیشتر پلها و سرکها وگالریها را تخریب کرده و بیشتر درخدمت بیگانه گان قرارگرفته باشد،القاب قهرمانی ومارشالی وفیلد مارشالی داده شود،افراد زیادی در میان تنظیمهای جهادی داریم که خود را مستحق لقب وامتیازات قهرمانی میدانند؟!

به عقیدهٔ من قهرمان ملی، می باید لا اقل دارای پنج صفت یا پنج خصوصیت زیر باشد:

۱- بخاطرجاه ومقام وکسب قدرت،خون هموطنان خود را نریخته باشد.

۲- متهم به غارت ثروت های ملی روی زمین و زیر زمین و قاچاق مواد مخدر و میراثهای فرهنگی نباشد.

۳- هیچگاه در خدمت استخبارات و شبکه های جاسوسی خارجی و داخلی قرار نگرفته باشد.

٤- قهرمان ملی باید،نزد همه مردم ویا اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور محبوبیت داشته باشد، نه درنزد گروه خاصی.

٥- درعرصهٔ نظامی، یا استقرار ثبات و امنیت، یا تأمین همبستگی ملی، و دیگر عرصه های اجتماعی ، فرهنگی و علمی ابتکاری کرده باشد، که نظیر آن را دیگر هموطنان قبل از او نکرده باشند.

در زیر به بررسی همین پنج مسئله می پردازم تا دیده شود که احمدشاه مسعود دارای کدام صفات و برازندگی های بوده است؟ و آیا میتواند در این آزمون کامیاب و سرخ روی برآید یا خیر؟

۱ -قهرمان ملی باید،بخاطرکسب قدرت، هموطنان خود را نکشته باشد!

درست است که اکثر مردم افغانستان فقیر و بی سواد اند، اما آنها اینقدر شعور دارند که اشخاص صادق را از اشخاص خاین تشخیص داده بتوانند.آنها بخوبی می دانند که کدام اشخاص برای شان خدمت کرده و کدام افراد هستی شان را تباه ساخته و بدبختی آفریده است. ازاینست که آنها وقتی نام جنگ سالاران تنظیمی را بشنوند، با ابراز انزجار و اظهار درد و دریغ از آنها نام می برند ودر آخر هیچیک از جنگسالاران جهادی را به حیث قهرمان ملی قبول ندارند ، زیرا از دست این جنگسالاران همه دار و ندار و هستی مادی و معنوی خود را برباد رفته دیده اند.

عاملین ویرانی کابل،احمدشاه مسعود درکنار چپ جنرال حمیدگل، رئیس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) و گلبدین حکمتیار درکنارترکی فیصل رئیس سازمان استخبارات عربستان سعودی خوشحال معلوم میشوند.

از شرح جنگ های کابل دراینجا می گذریم و خواننده را به کتاب مستند "جنگ های کابل" اثر جنرال سید عبدالقدوس سید حواله میدهیم و اینجا صرف همینقدر میگوئیم که بزرگترین سند جنایت و خیانت فرماندهان جهادی منجمله مسعود و گلبدین ویرانه های شهر کابل است.

مسعود و گلبدین حکمتیار هر دو شاگردان یک دبستان و پروردگان استخبارات نظامی پاکستان اند وبدستور وهدایت حمیدگل وسپس اخترعبدالرحمن رئیس آن سازمان ،کابل پایتخت کشور را با هزاران زخم راکت و توپ و بمب ویران کردند. هر لقب وهرنامی که گلبدین حکمتیار از سوی مردم کابل مستحق باشد، مسعود بیش ازآن مستحق نیست، زیرا مردم کابل در سالهای قدرت مسعود درآن شهر خوب بخاطر دارند که اگر گلبدین حکمتیار شهر کابل را از سمت جنوب میکوفت و راکت های او درمرکز شهر جان ده ها انسان بیگناه را میگرفت ، ولی راکت ها وتوپخانه مسعود ازسمت شمال و ازکوه تلویزیون به استقامت چهلستون ودارالامان و یا منازل واقع بر گردنهٔ سخی و جمال مینه وافشار فیر میشد و با هر فیر ده ها و صدها تن را نابود میکرد. فرق این عملیات جنگی تنها در این بود که مردم تلفات وارده در مرکز شهر و جاده میوند را می دیدند ولی تلفات وارده بر حومه شهر: چهلستون ، دارالامان ، کارته چهار وکوته

سنگی وکارته سه و دهمزنگ را دیده نمی توانستند. بدینگونه ده ها هزار باشندهٔ بیگناه کابل نیست ونابود شدند وهزاران منزل ویران وصدها هزار انسان مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و سرانجام وقتی درکابل دیگرخشتی بر روی خشتی باقی نماند وشهر بکلی به ویرانه مبدل گشت، مردم شاهد بودند که هردو جنگ سالارقهار در ارگ جهموری دولت اسلامی ربانی در یک دعوت مجلل حضور به هم رساندند وهمدیگر خود را درآغوش گرفتند و پیروزی همدیگر را در کشتن بیش از شصت هزار زن ومرد و کودک کابل، و ویران ساختن پایتخت دوصد ساله کشور بهم تبریک گفتند. درحالی که هردوجنگسارلار با دروغ شعار دفاع از مردم کابل را می دادند.

۲- قهرمان ملی باید،متهم به غارت ثروت های ملی روی زمین و زیر زمین و میراث های فرهنگی نباشد:

آقای بریالی دُربابائی، درمقاله ای تحت عنوان "جمعیت اسلامی وشورای نظارومسعود را بیشتر بشناسیم"، می نویسد:« در مورد غارت و فروش لاجورد و سایر سنگ های قیمتی و مواد کار آمد صنایع کیهانی؛ مثل زمرد توسط احمدشاه مسعود می باید از گزارش« اسوشیتدپرس » مورخه۱۰ سپتمبر۱۹۸۱ نقل کرد: «دراگست ۱۹۸۰ مسعود به کان زمرد درهء خنج دست یافت»؛ ویا از مجله «جیمزوجیمولوژی» شماره ۲۷بهار۱۹۹۱، صفحات ۲٦ تا ۳۹ که در بخشی از آن این خبر درج شده: «در آمد سالانهٔ احمد شاه مسعود از راه فروش لاجورد، کوارتز و سنگ های گرانبهای دیگر به یک صد میلیون دالر امریکایی می رسد»؛ « دیده شود مقاله:احمد شاه مسعود و انحصار گری کان لا جورد و زمرد در دره پنجشیر»(سایت دعوت نت ،اگست ۲۰۰٦)

از طرف دیگر، قانوناً وشرعاً معادن وآبها ورودخانه ها وجنگلات ودشتها وکوه ها وچراگاه ها ملکیت دولت شمرده میشود، وهیچکس بدون مجوز قانونی وپرداختن مالیات به دولت نمیتواند براین منابع تصرف مالکانه نماید. مقالات وفلم های مستندی وجود دارد که خاندان احمدشاه

مسعود از ۱۹۸۰ تا همین اکنون، برمعدن زمرد پنجشیر چنگ انداخته واز آن بحیث ملکیت شخصی استفاده میکنند وبنیاد مسعود سالانه از آن حدود یک میلیارد دالر عاید بدست می ارود ، بدون آنکه بدولت یک پول مالیه بپردازد، این کار مثل این است که مردم لوگر هم معدن مس عینک را تصاحب کنند وآنرا به کدام شخص خارجی ویا کمپنی خارجی در بدل پول بفروشند ودولت افغانستان را به حساب نیاورند! آخر افغانستان یک کشور مستقل است، ودولت از خود قانون و اردو وپولیس برای صیانت از حاکمیت ملی وتمامیت ارضی دراختیار دارد وقانوناً میتواند هردزد وقاچاقچی وغاصب ملکیت های عامه وشخصی را به محاکمه بسپارد ومورد باز خواست قرار بدهد.آیا احمدولی مسعود وخاندانش فکر کرده اند که آنها ملکیت عامه وثروتی که به همه مردم تعلق دارد، غصب کرده اند و آنرا در راه خواسته های شخصی خود وخریدن بیلدنگ های گرانبها و لوکس در خارج از کشور بکار می برند؟ ایا لقب قهرمان ملی مسعود برای همین است تا برادرانش بنام او از معادن وثروتهای ملی استفاده شخصی وغیر قانونی بکنند ؟

علاوه بر غارت مستمر سنگ های لاجورد وزمرد معادن پنجشیر و بدخشان، یکی دیگر از خیانت های غیر قابل بخشش مسعود، در هنگام وزارت دفاع اش غارت میراثهای فرهنگی کشور از موزیم ملی واقع در دارالامان در سال ۱۹۹۲است.
گزارشJamesAstill،آمار ادارهٔ آموزش، آگاهي و فرهنگ سازمان ملل (UNESCO) نشان میدهد که ارزش پولي آثار باستاني دزدیده شده از افغانستان به سی و دو میلیارد دالر (۳۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دالر)، و به اینگونه بالاتر از پول فروش مواد مخدر میرسد. کارشناسان با آنکه در پیرامون بهاي یاد شده همباور نیستند، میگویند عقربهٔ تاراج سنج [پس از سقوط طالبان]در این کشور نشان میدهد که تهي شدن افغانستان از ارزشهاي فرهنگي چندان دور نخواهد بود. افغانستان در نقش گرهگاه هزاران سالهٔ خاور و باختر گواه بهار و پاییز چندین مدنیت بوده

است."(کابل ناتهه- تاراج دامنه دار ودزدان دلیرتر- ترجمه صبورالله سیاه سنگ)، نیز رجوع شود به مقاله مستند جنرال سید عبدالقدوس سید، درافغان جرمن آنلاین ونیز سایت دعوت نت، سپتمبر ۲۰۱۰)
بدون تردید با هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نمیشود بازیافته‌های فرهنگی را که مهمترین و پرارج ترین دارایی ملی یک جامعه است و محصول تفکر و تجارب و عمل صدها هزار انسان در طول تاریخ تکامل بشری است، دوباره باز سازی کرد؟

۳- قهرمان ملی باید،هیچگاه در خدمت استخبارات کشور های بیگانه و سازمان های جاسوسی خارجی و داخلی قرار نگرفته باشد.

یکی از خیانت های آشکار مسعود به امر جنبش مقاومت، بستن قرارداد های سری اوبا قوای اشغالگر روسی است. در سال ۱۹۸۱ و بعداً در سال ۱۹۸۲، احمد شاه مسعود از جنگ به نفع روس ها دست گرفت و در حقیقت همین خیانت مسعود بود که باعث تمدید جنگ در سائر نقاط کشور گردید.
جنرال گروموف، قوماندان قوای ۴۰ قشون سرخ درافغانستان، مولف کتاب «ارتش سرخ درافغانستان» در این مورد مینویسد:« درسال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم. ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماس های بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یافتند. طی زمان حضورنظامی ما درافغانستان کار ما با مسعود با موفقیت های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دار ودستهٔ او را زیر کنترول داشت به ویژه درسال ۱۹۸۲ نماینده سپاه چهلم وشخص احمدشاه مسعود موافقتنامه ای را به امضاء رسانیدند که درآن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی درسالنگ جنوبی به جایی که فرمانروای بی چون وچرای آن بود، آتش نگشاید. برپایه این معاهده مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را

برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند.» (ارتش سرخ درافغانستان، ص ۱۱۹)
جنرال گروموف اعتراف میکند که: "مسعود اگر میخواست میتوانست صرف با پرتاب پارچه های سنگ این منطقه را به قبرستان قوای روس تبدیل کند. ما اصلاً نمیتوانستیم بدون باز بودن این راه یك روز را هم بقا نمائیم." (همان منبع)
نویسنده مشهور امریکائی بروس ریچاردسن،طی مقاله یی مینویسد:" میخائیل گرباچف در تاریخ ۱۵ فبروری ۲۰۰۴ با بخش پشتوی بی بی سی مصاحبه یی انجام داد ودرآن مصاحبه بصراحت گفت :" مسعود برای ما کارمیکرد. او تونل سالنگ را بروی کاروان های اکمالاتی نظامی شوروی بازنگهمیداشت وبه هیچکس اجازه نمیداد تا بر کاروان های ما حمله کند."
ریچاردسن می افزاید: "روابط CIA با احمدشاه مسعود درسال ۱۹۹۰ برسرعملیات مسدودکردن تونل سالنگ در بدل پنجصدهزار دالر تیره گردید . گری شرون مدیرسیا پول را به برادراحمدشاه مسعود(احمدضیاء مسعود) درپاکستان پرداخته بود ولی وقتی دید که نیروهای مسعود برای مسدودکردن سالنگ از جا نجنبیده اند، ازمسعود علت را پرسید، مسعود جواب داد که پنجصدهزار دالر به او نرسیده است. برای گری شرون مشکل بود باور کند که احمدضیاءمسعود پول را به احمدشاه مسعود نرسانده است. بهرحال،سوال اصلی اینست که ایا برای یک قهرمان ملی، شایسته است که برای جنگ کردن با دشمنان یک کشور بیگانه، از یک سازمان جاسوسی خارجی پول بگیرد؟" (مقاله : مسعود ته الوهیت ورکول، بقلم بروس ریچاردسن، ترجمه رحمت آریا، افغان- جرمن آنلاین)

روزنامه راه مدنیت درتاریخ ۱۴ اسد ۱۳۹۹، کتابی را به معرفی گرفت که نشان میدهد احمدشاه مسعود در خدمت سرویس اطلاعات هند بوده وبرای آنکشور جاسوسی میکرده است.
«دهلی نو: در کتاب جدیدی درباره آژانس جاسوسی خارجی هند آمده است که سازمان جاسوسی هندی، «شاخه تحقیقات و تحلیل» (RAW)، سه

جنگ‌جوی قدرتمند افغانستان از جمله احمدشاه مسعود را هنگام حمله شوروی به این کشور به خدمت گرفته بوده است.
رسانه‌های خارجی گزارش دادند که نویسنده کتاب «شاخه تحقیقات و تحلیل» عملیات پنهان هند (روزنامه‌نگار تحقیقاتی "یاتیش یاداو") هویت دو جنگ‌جوی دیگر را افشا نکرده -است، زیرا آن‌ها هنوز هم در افغانستان دارای جایگاه سیاسی هستند.

بر اساس این کتاب که روز دوشنبه منتشر شد، بنا بر ادعای حداقل سه جاسوس که در افغانستان فعالیت‌های پنهانی داشته-اند، نیروهای مسلح افغانستان در طول حملهٔ ارتش اتحاد جماهیر شوروی در دسمبر ۱۹۷۹ تقسیم شده و عملا بی‌تحرک نگه داشته شده -بودند.
در این کتاب که به جزییات مربوط به عملیات شاخه تحقیقات و تحلیل در افغانستان و جاهای دیگر می-پردازد، آمده است که مجاهدین در تلاش بودند تا این خلا را به کمک ماموران آی.اس.آی پاکستان پر کنند. مشارکت سازمان سیای امریکا با آی.اس.آی "نگرانی جدی" برای هند بود و "شاخه تحقیقات و تحلیل" نیاز به متحدانی داشت تا بتواند با همکاری احتمالی بین مجاهدین و سازمان جاسوسی پاکستان مقابله کند.
در این کتاب آمده است: «نگرانی هند در افغانستان وجوه مختلفی داشت، اما حداقل دو مساله باعث آشفتگی جاسوسان میشد: آموزش مجاهدین و عرضه بلامانع تسلیحات به ارتش پاکستان توسط ایالات متحده امریکا.»(منبع: د نیوز/ ترجمه: شریفه عرفانی)

برمبنای اسناد وکتب چاپ شده از سوی رجال استخباراتی روسیه وامریکا، مسعود به عنوان یک جاسوس چندین چهره درخدمت سرویس های اطلاعاتی GRU (استخبارات نظامی شوروی) و CIA امریکا و ISI پاکستان وسازمان اطلاعات فرانسه وانگلیس وهند وایران وفرانسه وغیره قرار داشته ، و تا روز مرگ خودماهانه ۲۰۰ هزار دالر از "CIA "

برعلاوه مبلغ گزافی که از "ISI" پاکستان میگرفته است وآنچه که از "استخبارات نظامی شوروی" دریافت می داشته، حسابش را خدا میداند.
کتاب"جنگ ارواح" نوشته ستیوکول امریکائی یکی از این اسناد است که بخوبی ابعاد شخصیت مسعود را افشا میکند. (به مقالات آقای داکترمیرعبدالرحیم عزیز، در افغان جرمن آنلاین زیر فایل احمدشاه مسعود رجوع شود)واینک براساس کتاب ریاستS،دومین اثر ستیو کول، احمدشاه مسعود برای ISI وCIA ودیگر کشورها جاسوسی میکرده است !
بنابرین براساس مدارک و شواهد این کتاب وکتابهای که از سوی رجال نظامی اتحاد شوروی سابق نوشته شده اند، همه گواه این حقیقت اند که احمدشاه مسعود، از روز ورود خود به پاکستان(١٩٧٤) تا روز مرگ خود(٩ سپتمبر٢٠٠١) به سازمانهای استخباراتی کشورهای پاکستان، روسیه، امریکا، فرانسه، انگلیس،هند وایران جاسوسی میکرده واز تمام این کشورها معاش وامتیازات نقدی وجنسی میگرفته است.این درحالی بود که ازثروتهای ملی مردم افغانستان یعنی معادن کشور نیز سوء استفاده میکرده است، وهم اکنون برادرش احمدولی مسعود به همین منظور بنیاد مسعود را درکابل ایجاد کرده و مدیریت میکند.

٤- قهرمان ملی باید،نزد همه مردم ویا اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور محبوبیت داشته باشد، نه درنزد گروه خاصی:

برادران مسعود و مبلغان وابسته به مافیای شورای نظار ادعا میکنند که مسعود، قهرمان ملی ومحبوب همه مردم افغانستان است، وبا این دروغهای خود میخواهند او را بحیث قهرمان ملی برذهن و شعور مردم تحمیل کنند، درحالی که او نه تنها نزد اکثریت ملت محبوبیت ندارد که حتی درنزد تمام تاجیکان پنجشیرهم محبوب نیست. او بجز در میان گروه شورای نظار و قوماندانان جمعیت اسلامی وظاهراً کرزی و رسول سیاف و کریم خلیلی ومحقق که با نام او تجارت سیاسی میکنند، نزد سایر مردم افغانستان هیچگونه محبوبیتی ندارد.

نظری به رسانه های جمعی افغانها درخارج از کشوروبخصوص سایتهای انترنتی چون: بینوا، دعوت نت،کابل پرس، افغان جرمن آنلاین(فایل مخصوص احمدشاه مسعود)،افغان موج،تول افغان،لر او برافغان، سپرغی وغیره نشان میدهد که قلم بدستان غیر وابسته به شورای نظار با نوشتن مقالات و رساله های مستند پرده ازچهره این جنگ سالار خود خواه و قدرت طلب برداشته اند.

در سایت کابل پرس، در بخش نظریات راجع به عبدالله عبدالله، هموطنی بنام "لمبه" دراشاره به این جمله که:" ... مسعود در تعاملات سیاسی – اجتماعی جامعه ما به عنوان یک مکتب و اندیشهٔ رهایی بخش نقش آفریده است." چنین میخوانیم: "شاید این خانم معنی مکتب را نه فهمد ورنه چنین ناشیانه یک جلاد و یک آدم نیمچه با سواد را مکتب و آنهم مکتب رهایی بخش نمی نامید. مکتب رهایی بخش مکتبی است که بر ایدیولوژی مترقی و فلسفه پیشرونده و اندیشه مردمی استوار است؛ نه بر فاشیزم مذهبی، تعصب، تحجر، افکار ارتجاعی القاعده ئی و قرون وسطایی و طبیعی است که قهرمان فرشته جان مکتب رهایی بخش چه که مدرسه رهایی بخش هم نبوده است. لمبه می افزاید: روابط اجتماعی مسعود" با تفنگ، افکار ارتجاعی،وابستگی به بیگانه، اسلام زدگی جنونبار، تجاوز بر دختران و زنان و کشتار گره خورده بود و این روابط نه بر ارزش های انسانی استوار بود و نه هم بر باورهای مردمی. او و شرکایش بودند که در جریان جنگ های خونبار تنظیمی شان که ناشی از تفکر انحصاری بود، هزاران زن را بیوه و به بازار روسپیگری، درویزگری و قاچاق سوق دادند و هزارن کودک بی سرپرست ناگزیر به جاده ها ریختند و سرنوشت شان با جنایت گره خورد. این "اندیشه" و یاران اوبودند که زمینه ورود دایناسورهای طالبی را فراهم ساختند و بعد همین "هم مکتبی های" "اندیشه" او بودند که در ازای ده ها میلیون دالر در تاجکستان داغ سیاه اشغال کشور ما بوسیله امپریالیزم جهانی را بر جبین های خون آلود شان حک کردند. " مسعود در جوانی حلقه غلامی پاکستان به گوش زد، در جنگ های خونین تنظیی قهرمان معرکه بود، قهرمانش عبدالله عزام

القاعده ای بود، به قاچاق زمرد دست زد، کتابسوزی کرد، کابل را ویران کرد، بر ناهید ها تجاوز کرد، کشور ما را به مهمان سرای القاعده مبدل ساخت، مکتب سوزی کرد، قتل عام کرد، مبارزین را کشت (به نوشته خوشیوال در کابل پریس مراجعه کنید)، طیاره های افغانستان را به کولاب برد، مارکیت قاچاق را توسعه داد، کمین زد، توطئه کرد، مسایل قومی و ملیتی را دامن زد، حکومتش از جنرال حمید گل آی. اس. ای خواستار مشاوریت شد، در وابستگی با فرانسه، هند، ایران و روسیه بسر برد، گلبدین را در آغوش گرفت، با سیاف، ربانی، خلیلی، مزاری، دوستم و خاین مردان دیگر نشست، شعر گفت و مشوره کرد ، ضد حقوق زن، دموکراسی، آزادی بیان و ارزش های انسانی بود، پوک و جاهل بود (به فلم های مقاومت اش نگاهی بیاندازید)، برادارانش را در بازار سیاه "جهاد" و "مقاومت" به سوداگران منطقه تبدل کرد..." (رک : لمبه،نظریات راجع به عبدالله عبدالله کابل پرس ٢١/ ٩/ ٢٠٠٩)

از قلم سیاه سنگ بخوانیم که نوشته است:"... و اتفاقا آن سوتر در گستره حقیقی شهر کابل (که به مساحت خیرخانه و کارته پروان خلاصه شده) آنکه خوب میدود و خوب می تازد، و به گمانم بیشتر پنجشیرتازی می کند تا ترکتازی، جواهر فروش مشهور و معروف احمدشاه مسعود است... واضحا که در پشت این همه پشم و پکول و پروفیسور بازیها، چیزی جز اندیشه نابود ساختن فرهنگ و فرزند این دیار از شش جهت نمی تواند وجود داشته باشد... جنگیدن جهادیها حقیقت دارد، ... تصادفا آنها خوب هم می جنگند، خوب می کشند و خوبتر از کشتن، میدزند، چور و چپاول می کنند،...."

مسعود بدتر از اینهای بود که سیاه سنگ نوشته است ولی به گفته زنده یاد شاملو بیماری شرم آور و کودکانه تعصب، سبب شده است که شماری ناشیانه بت های خبیث بر پا کنند و پیرامون آن برقصند و هیاهو راه بیاندازند و نامش را بگذارند قهرمان ملی و شهید ملت ... و بعد مویه سر دهند و او را رهبر کاریزماتیک (راستی رهبر افغانستان یا جهان؟) بنامند! " (همان منبع).

٥- قهرمان ملی باید، درعرصهٔ نظامی، یا استقرارثبات و امنیت، یا تأمین همبستگی ملی، و دیگر عرصه های اجتماعی ، فرهنگی وعلمی ابتکاری کرده باشد، که نظیر آن را دیگر هموطنان قبل از او نکرده باشند:

منکه درآغاز اشغال کابل توسط تنظیم های جهادی، شاهد ناروائی های وحشت آور تنظیم های جهادی در حق مردم بیگناه کابل بوده ام، میتوانم بگویم که مقولهٔ:«نام رستم به از رستم» در حق مسعود بخوبی مصداق پیدا میکرد، چه ناتوانی مسعود درتامین امنیت پایتخت به شهرتش سخت لطمه زد و مردم کابل لقب «شیرپنجشیر» را از وی گرفتند ولقب دیگری به او دادند که نقطه مقابل شیراست و تا هنوزهم مردم کابل همان لقب را گاهگاهی درمیان خود زمزمه میکنند.
واقعیت اینست که اگر مسعود توانائی تأمین امنیت سراسری کشور را بحیث وزیر دفاع دولت اسلامی میداشت و یا توانائی همبستگی ملی-سیاسی در میان هفت هشت تنظیم جهادی رامی داشت ، این همه خون مردم در کوچه های کابل جاری نمیگردید و شهردو میلیون جمعیتی آن به ویرانه وحشت ناکی مبدل نمی گشت.همین فقدان درایت نظامی او در اداره وعدم تأمین نظم و امنیت شهرکابل بود که مردم کابل به او لقب «روبـاه کابل» و «بـُزشادگل» دادند و ترانه "کوکو کو برگ چنار- رهبران شیشته قطار؛ کاش کی سیاف می بودم، ریش تا ناف می بودم،وو و را برای او و رهبران جهادی ساختند.
قابل ذکراست که شورای نظار پس از سقوط طالبان ،لقب «قهرمان ملی» را برای مسعود درعوض خدمت گذاری به امریکائی ها ازسفیر امریکا درکابل گدائی کردند و زلمی خلیل زاد هم آنرا از جیب خلیفه بخشید و به آقای کرزی دستورداد فرمانی دراین مورد صادر کند، که البته مورد تائید لویه جرگه قانون اساسی قرار نگرفت و هیچگاه هم مورد تائید ملت نیز قرار نخواهد گرفت.بنابرین «قهرمان ملی» را با دروغ پراگنی و تدویر محافل بزرگ و تبلیغات خلاف واقعیت ونشان دادن تفنگ وگردن کلفتی نمیتوان بر ذهن وشعور جامعه تحمیل نمود. دیر یا زود ماسک از روی

چنین قهرمانان جعلی ودروغکی می افتد وبه رسوائی سپرده میشوند.
«مشک آنست که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید»

نتیجه :

با نظرداشت توضیحاتی که در پای هریک ازاین پنج مشخصهٔ عمده آورده شد، دیده میشود که احمدشاه مسعود در برابر هرپنج سوال ناکام مطلق است،بنابرین لیاقت وشایستگی در یافت لقب قهرمان ملی را ندارد.ومی باید بخاطر دستبرد های غیر قانونی او به میراث های فرهنگی و ذخایر معدنی ، از تمام امتیازات دولتی محروم گردد وسرمایه های که در بانکها بنامش ذخیره دارد مصادره گردد.

دراینجا باید گفت که قهرمانان اصلی درجنگ افغان- شوروی، ملت افغانستان است نه یک شخص معین؛ بکلام دیگر، قهرمان ملی آن سپاهیان گمنامی اند که تاریخ میهن نه نشانی ازگور آنها دارد و نه نامی درحافظهٔ خود.

بهترین سند محاکمه مجرمین خیانت ملی وجنایت علیه بشریت در افغانستان شنیدن وقضاوت در ویدوی لینک ذیل است:

https://www.facebook.com/jandad.fakiri/videos/٢٤٢٥٥٣٨٥٣٤١٨٤٦٠٨/

نوشته شده در٩/١٧ / ٢٠١٠

مقاله چهارم

نهادهای تحصیلی واکادمیک باید بنام افراد نیکنام نامگذاری شوند !

هرگاه درنظر باشد تا یکی ازنهادهای بزرگ تحصیلی وعلمی کشور، مثل: پوهنتونها، شهرها و یا بنادر تجارتی و یا میدان های هوائی بنام یکی از شخصیت های ملی یا علمی ونظامی کشور نام گداری شود، باید چنین شخصیت هایی برای مردم مشخص ومعرفی گردند که آنها دارای چی خصوصیات وویژه گی های میباشند که سائر مردم عادی آن خصوصیات را ندارند ؟

بطور مثال، یک شخصیت علمی، باید درحیات خود دست به تألیف ونوشتن آثاری زده باشد که هم از لحاظ کیفیت و نیز از نظرکمیتِ خود درکشور بی نظیر و یا کم نظیرباشد و برای بیداری وتحرک جامعه به پیش

مردم را کمک نماید واما شخصیت ملی باید کسی باشد که هیچگاهی درخدمت سرویس های اطلاعاتی بیگانه وخودی نبوده وهرگز برای کسب قدرت و یا انحصار قدرت برفرق ملت خود نکوبیده باشد. کار های بزرگ و نیکی را به نفع مردم وکشورش انجام داده باشد و نتیجهٔ کارش به حال مردم مفید والگو ثابت شده و درمیان مردم کشورخود از محبوبیت خاصی بر خوردار باشد.

نامگذاری پوهنتون تعلیم وتربیه بنام برهان الدین ربانی(کسیکه در تمام گزارش های سازمان نظارت برحقوق بشر درافغانستان، نامش در لست مجرمین جنگی قبل از نام های عبدالرشید دوستم؛ محمد محقق،کریم خلیلی، اسماعیل خان وقسیم فهیم وسیاف وعطامحمد نور وغیره با خط درشت جلب توجه میکند)، سبب عکس العمل شدید محصلان واستادان پوهنتون تعلیم وتربیه کابل وسایر نهاد های مدنی گردید و کم از کم مدت یک ماه نظام تدریسی تحصیلات عالی را تقریباً فلج نمود.

عکس العمل شدید مردم ومحصیلن آن پوهنتون در برابر این نام گذاری به یک بحران بزرگ تحصیلی مبدل گردید و از آغاز ماه اکتوبر(٢٠١٢) تا مدتها، تمام موسسات تحصیلات عالی را متاثر ساخت ونظام درسی را در پوهنتون تعلیم وتربیه کابل بکلی مختل کرد.

هر چند که این نام گذاری بخاطر گم کردن رد پای مجرمین جنگی از نزد نهادهای مدافع حقوق بشر ومحققین « پروژه عدالت انتقالی» صورت گرفته است، مگر چنین نامگذاریهای از دید تیز بین تاریخ پنهان نمی ماند و تاریخ براعمال خوب وبد انسانها بدون ملاحظات زبانی وقومی وسمتی ومذهبی قضاوت خود را میکند ودر بارهٔ ربانی این قضاوت را قبلاً کرده است.

مردم ومنسوبان موسسات تحصیلات عالی، اعم از استادان و محصلان بخوبی میدانند که در پوهنتون تعلیم تربیه وسایر پوهنتون های افغانستان ، شاگردانی مصروف تحصیل هستند که پدر، مادر، برادر، خواهر، کاکا، ماما، ویا یکی از وابستگان نزدیک خود را براثر جنگها

وآدمکشی های تنظیمهای جهادی در دهه ۹۰ قرن بیستم از دست داده اند. و یکی از رهبران قسی القلب وخون ریز این تنظیمها، برهان الدین ربانی بود. این اقدام حکومت ،یک ظلم نه که یک جفای نابخشودنی درحق ملتی است که زن ومرد وکودک وپیر وکهنسال آن شاهد ویرانگری و غارت وچپاول وکشت وکشتار افراد تحت فرمان ربانی بوده اند.

استادان چهار پوهنتون کابل همراه با محصلان پوهنتون تعلیم وتربیه ونمایندگان جامعه مدنی در یک گردهم آئی درکابل بصورت یک اجماع علمی از خواست برحق محصلان پوهنتون تعلیم وتربیه حمایت کرده طی یک ابلاغیه به حکومت افغانستان هوشدار دادند که نباید عرصهٔ پوهنتون را با نام ربانی آلوده نماید، درغیر اینصورت استادان پوهنتونهای افغانستان نیز به حمایت از محصلان پوهنتون تعلیم وتربیه دست به اعتصاب واعتراض خواهند زد و عرصهٔ تدریس درموسسات عالی را مختل خواهند نمود.

مردم فراموش نکرده اند که همین برهان الدین ربانی بود که حکومت چهارماههٔ ساخت پاکستان خود را با توطئه ونیرنگ به چهار سال تمدید کرد و دراین مدت شهر تاریخی کابل وقصر پرشکوه دارالامان را به خاکدان مبدل نمود و دوملیون جمعیت کابل را بازهم دربدر و آوارهٔ دیار بیگانگان نمود.

در زمان ربانی، تجاوز واختطاف زنان و دختران جوان وگروگان گرفتن زنان شوهردار توسط قوماندانان تنظیم های جهادی به اوج خود رسیده بود. درزمان همین ربانی بود که دختری بنام ناهید برای نجات عزت وشرف خود از دست تجاوز تفنگداران جمعیتی، خود را از منزل ٦ مکروریان سوم بزیرانداخت وبلافاصله جان داد، ووقتی مردم جنازهٔ او را برشانه ها گرفتند و بسوی ارگ ربانی براه افتادند تا آن را برخ حکومت داری اوبکشند، تشییع جنازهٔ آن دختر با عفت، نارسیده به چهاراهی آریانا با فیرتفنگ وماشیندار قوای دولتی استقبال گردید وچند زخمی دیگر برجای گذاشت.

در عهد حکومت ربانی تنظیم های جهادی بنام پاسداری ازشریعت اسلامی، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخالف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان هموطن مسلمان گروه مخالف را بریدند و بر سر مسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگر افغان میخ های شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند!!ربانی(برهان الدین) رهبر تنظمیم جمعیت اسلامی،که از سالی ۱۹۹۲ تا ۱۹۹٤ به حیث رئیس دولت اسلامی درافغانستان کار کرده، امتحان خود را به مردم افغانستان داده است. این شخص هیچگونه صفات واهلیت وشایستگی یک شخصیت ملی را در خود ندارد.

درکتاب خجالت التواریخ تنظیمهای هفت گانه ساخت پاکستان آمده است که پروفیسرربانی اردوی ملی را منحل کرد و صدها وسایط زرهی وتانک وتوپ وطیارات اردوی افغانستان را که صدها میلیاردالر ارزش داشتند، به پاکستان تسلیم دادویک تعداد را به تاجیکستان انتقال داد وکس ندانست که پول قیمت آن وسایط را به حساب شخصی خود انتقال داد یا اصلا پولی به او ندادند؟

مارک جمیز Mark Jems ژورنالیست امریکایی در کتاب: طلای زرد Gloden Yellow؛ ترجمه نوراقا ولیزاده،

چگونگی انحلال اردوی جمهوری افغانستان میان برهان الدین ربانی رئیس جمهور حکومت مجاهدین و جنرال وحید لوی درستیز پاکستان:

در پروتوکول رسمی، شماره کود: (PLHC- ۲۲۲/ – ۰۰۰٤٥۸ PO/۱٤۰۰۰) اسلام آباد پاکستان : ۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی درج است و پرتوکول شامل این نکات است:

۳- تسلیم دهی راکت های اسکات به جمهوری اسلامی پاکستان که از طرف شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود تا خاک پاکستان را مورد اصابت قرار دهد چون شوروی دیگر

حاضر نیست که مواد سوخت و بقیه لوازمات آنرا به افغانستان کمک کند و از جهت دیگر پاکستان علاقه ندارد تا این راکت ها توسط تنظیم های که مورد حمایت جمهور اسلامی ایران در افغانستان میباشد و تسلیم دهی آن به کشور ایران صورت گیرد.

٤- تسلیم دهی تماما طیارات جیت های جنگی فعال و غیر فعال طیارات ترانسپورتی فعال و غیر فعال هلیکوپتر های فعال و غیر فعال قوی هوایی که توسط شوروی برای اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان توزیع گردیده بود و تسلمی آن به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

٥- انعده وسایط های زرهدار فعال و غیر فعال که شامل تانک ها ،زرهپوش ها ، و عراده جات ثقیل که اردوی جمهوری افغانستان مورد حمایت شوروی داشت تسلیم دهی ان به ارتش جمهوری اسلامی پاکستان.

٦- در تشکیل جدید اردوی حکومت اسلامی افغانستان مشاورین نظامی ارتش پاکستان برای تعلیم ، تربیه و آموزش نظامی به پرسونل اردوی حکومت اسلامی افغانستان شامل این پروتوکول بوده و بعد از امضاء طرفین مدار اعتبار است.

٧- حکومت اسلامی پاکستان از هر گونه پرتوکول نظامی کشور هند به همراهی حکومت اسلامی افغانستان آنرا خلاف قوانین خود دانسته و اجازه نمی دهد که هند دشمن پاکستان در امور کشور مسلمان و برادر افغانستان دخالت داشته باشد.

٨- حکومت اسلامی پاکستان همچنان به خود اجازه نمی دهد تا جمهوری اسلامی ایران همانند هند در مسایل سیاسی، نظامی حکومت اسلامی افغانستان مداخله نماید.

٩- افسران عالی رتبه ارتش پاکستان این را بخود اجازه می دهد که بدون کدام ممانعت هر وقت و هر زمان در تعینات افسران عالی رتبه اردوی اسلامی افغانستان نقش بارز داشته و از صلاحیت های خود میداند.

۱۰- این پرتوکول بعد از امضا ء نخست وزیر جمهوری اسلامی پاکستان جناب نواز شریف و برهان الدین ربانی ریس جمهور اسلامی افغانستان منحیث سند رسمی اعتبار داشته و دارایی ۱۰ ماده که درج این پرتوکول است مورد قبول و تایید مقامات عالی رتبه طرفین میباشد.

محل امضا

نواز شریف صدراعظم جمهوری اسلامی پاکستان.

۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی.اسلام آباد پاکستان

محل امضا

برهان الدین ربانی ریس جمهور اسلامی افغانستان.

۷ جولای ۱۹۹۲ میلادی،اسلام آباد پاکستان.»

/http://www.dawatmedia۲٤.com

غوره-شوې-لیکنې/چگونگی-انحلال-اردوی-جمهوری-افغانستان»

برطبق اسناد دست داشته، ربانی یکی از طیارات نظامی اردوی افغانستان را که چندین میلیون دالر ارزش داشت در مشهد ایران به مبلغ ۴۰۰ هزاردالر فروخت وپول آنرا در حساب شخصی خود وارد کرد. این موضوع ازسوی رسانه های اجتماعی واز جمله صدای افغان درفیسبوک نیز گذاشته شده است . حزب همبستگی در فیسبوک خود نوشت:«اسناد فروش غیر قانونی طیاره نه میلون دالری توپولف ۱۵٤ شرکت اریانا درسال ۱۳۷۹ هش توسط برهان الدین ربانی)ازطریق نماینده اش درایران انجنیر عبدالرحیم (م شرکت هوا پیمایي کاسپین ایران به قیمت حدود ٤/۵ لک دالر رسانه ای شد، اما نه تنها بازخواستی ازسوی دولت صورت نگرفت بلکه ربانی بجای گرفتن لقب طیاره دزد ،لقب کاذب"قهرمان صلح " راازطریق حکومت چپاولگران کمایي کرد.»

(https://www.facebook.com/۲۱٦۰۰۹۹٦۵۱۰۸۹۹۷/photos/a.)

ربانی کسی است که در مدت حکومت خود، دست به قتل عام مردم هزاره در افشار کابل وجمال مینه زد. ودر دهم ماه دلو۱۳۷۲، فبروری۱۹۹۳ در یک روز بیش از چهارهزار مردم هزاره را قتل عام کرد. این جریان سبعانهٔ غیر بشری بنام« قتل عام افشار» ثبت صفحات تاریخ و جزئی از راپور های معتبر و مستند مؤسسات حقوق بشروروژه عدالت گردیده است، که سرافگندگی آن جنایت بزرگ بدون شک به ربانی و فامیل او میرسد!

ربانی ، کسی است که غرامات جنگی افغانستان را که از سوی ملل متحد و بانک جهانی بالغ به ۸۰ میلیارد دالر برآورد شده بود به رئیس جمهور روسیه آقای پوتین بخشید وننگ وابستگی ابدی را بجان خرید، درحالی که این پول تاوان بربادی وتخریب سرزمین ما و حق مشروع ملت افغانستان بود، و نظر به پروتوکول ها و مؤافقه های بین المللی و رویداد های مشابه در قرن بیستم، او هرگز اختیار وصلاحیت آنرا نداشت که چنین حاتم بخشی را به بادار خویش، ولادیمیر پوتین بنماید!

آقای داکتر روستار تره کی تحت عنوان«روسیه ومعضله تادیه غرامات جنگ به افغانستان، بُعد حقوقی قضیه» مقاله مفصل وممتعی درپورتال افغان جرمن آنلاین (۷ اگست ۲۰۰۷) بدست نشر سپرده و در مقدمه آن میگوید: « از ۲۰۰۵ به این سو روسیه تحت تآثیرنوسانات سیاست منطقه و رویای ناتمام پیشروی شوروی سابق درافغانستان گاهگاهی موضوع حصول قروض خود به افغانستان را مطرح ساخته است. طرح این موضوع بصورت اتوماتیک قضیه بغرنج تادیه غرامات جنگ را به جانب افغانی تداعی مینماید. حکومت موجود[کرزی] طبق معمول موقف پاسیف در زمینه داشته و نتوانسته از فرصت های مساعد بدست آمده توجه جانب مقابل را در اینکه طرف افغانی نیز مدعی چیزی بنام غرامات جنگی است،جلب کند. مضمون رویدست به حلاجی پهلو های حقوقی همین قضیه اختصاص یافته است.»

سپس آقای تره کی موضوع را از لحاظ حقوقی وتاریخی بررسی کرده وثابت ساخته است که روسیه فدراتیف وارث اتحاد شوروی سابق است واگر آن کشور به عنوان وارث اتحاد شوروی سابق طالب قروض نظامی خود باشد، افغانستان نیز میتواند غرامات جنگ را ازاین کشور مطالبه کند.

دکتور روستار تره کی در یکجا مینویسد:« مولانا برهان الدین ربانی در ۱۹۹۱ حینیکه وکیل وزارت خارجه حکومت مجاهدین در پشاور بود مسافرتی از راه تهران به شوروی کرد. وی در رابطه به انتقال قدرت از حکومت کمونیست به حکومت مجاهدین موافقتنامه یی را طی ۱۰ ماده با شوروی عقد نمود ، که دران از غرامات جنگ ذکری به میان نیامده بود. بعداً معلوم گردید که ربانی با شوروی روی یک موضوع بنیادی به توافق شفاهی رسیده است و آن انصراف طرف افغانی از مطالبه غرامات جنگ در صورت شناسایی حکومت ائتلافی آینده مسلمان ـ کمونیست از جانب شوروی است. این همان حکومتی است که با تشکیل آن علیه پلان صلح م، م ، م کودتا شد و فصل نو خشونت و جنگ باز گردید که تا کنون ادامه دارد.

شوروی مسئول غرامات جنگ ۱۰ ساله شریک این کودتا شناخته میشود.

در ۱۹۹۲ نماینده حکومت مولانا ربانی در م ، م ، م که از توافق شفاهی و پنهانی ربانی در رابطه به تاوان جنگ با شوروی اطلاع نداشت ، ضمن بحث پیرامون قضیه افغانستان در مجمع عمومی ، مطالبه جبران خسارات جنگ را از شوروی سابق کرد. نماینده شوروی در جواب همین قدر گفت که ما در رابطه با هیأت افغانی به ریاست ربانی قبلاً به توافق رسیده ایم .

وقتی مولانا ربانی در رأس اداره کابل قرار گرفت طی یک مصاحبه مطبوعاتی با ژورنالیست ها در کابل ، توافق شفاهی گذشته را با شوروی ها تازه کرد و گفت: «مسئولیت جنگ بدوش نظام گذشته شوروی است .

حکومت جدید روسیه دارای برائت ذمه است ». به این ترتیب نماینده افغانستان در م ، م ، م از اصل قضیه مطلع ساخته شد. »

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/rosta_taraki_roosia_wa_mazela.pdf

ربانی کسی است که قصد داشت افغانستان را تجزیه کند و بخش شمال کشور را با تاجیکستان یکجا کرده از آن تاجیکستان بزرگ بسازد، ولی این طرح خاینانه او از جانب استخبارات خارجی روسیهٔ فدراتیف، افشاگردید وبراثر عکس العملهای بین المللی، ربانی از این قصد خود منکر شد.

برای ربانی همان بس است که تپهٔ بی بی مهرو بنام او نامگذاری شده وسالانه مبلغ ٦٠٠ هزارافغانی از جیب دولت واز حساب ملت برای تنویر مقبره اش پرداخته میشود. درحالی که سرمایه اش به هزاران میلیون دالر میرسید ودربانکهای دوبی وکانادا برای فرزندانش ذخیره کرده بود واکنون فرزندانش با آن پولها عیش ونوش میکنند.

<u>قسیم فهیم ،ولقب مارشالی ونام گذاری پوهنتون حربی ؟؟؟</u>

ازبحث برعملکرربانی که بگذریم، موضوع ارتقای برق اسای قسیم فهیم به رتبه مارشالی یکی از مضحکه های تاریخ نیست؟ ایا مگر میشود به کسی یک روز هم در صنف عسکری نه نشسته باشد، وتنها بداندکه انگشت برماشه تفنگ چگونه گرفته میشود،دادن بلند ترین رتبه نظامی، به چنین کسی ،ریشخند زدن به رتبه ومقام مارشالی است، نه چیز دیگری، زیرا کسب این مقام واین رتبه، مشروط به دانش نظامی وطرح استراتیژیک جنگی وفتح میدانهای نبرد از دشمن ونجات کشور از چنگ

متجاوزین ودشمنان خارجی است. مارشال فهیم کدام دشمن را درمیدان نبرد با شکست مواجه ساخته است؟اگرسقوط وشکست طالبان را او بنام خود ثبت مینماید، دروغ محض است، زیرا طالبان را فهیم شکست نداده بلکه طیارات غول پیکر B۵۲امریکا وریختن بمبهای چندتنی برمواضع طالبان در قندوز و مزار و کابل و قندهار ، سبب شکست وسقوط آنها شد نه قسیم فهیم وشورای نظار.علاوه براین دروغ بزرگ ودزدی بزرگ[لقب معتبر مارشالی] از نزد نظامیان کشور، نامگذاری پوهنتون حربی کابل فهیم در۱۳ سالگی سلاح بدوش گرفته و تا سقوط نجیب الله درکنارشورای نظارجنگیده است.

بنام مارشال فهیم، یکی دیگر از کارهای خنده آور ومضحک است.

کسی که یک صنف درس نظامی نخوانده است واز ۱۳ سالگی به گروه شورای نظاراحمدشاه مسعود پیوسته است و به آدم کشی ودزدی وغارت وچپاول دارائی های شخصی سروکارداشته ونقش محوری درتخریب وکشتار فاجعه افشار داشت، ایا برای ویرانگر یک گوشه وقتل عام مردم آن میتوان بکسی رتبه مارشالی داد؟

«جان سیفتن» یک تحلیلگر حقوق بشر در نیویارک میگوید: از آغاز این سیاست امریکا که، می توان با کمک جنگ سالاران ثبات را تأمین کرد، غلط بوده است. فهیم یک اردوی خصوصی دارد، در اثر فشارها، وی حاضر شد تا ظاهراً آنرا تحت اردوی ملی قرار بدهد. قوای فهیم در درهٔ پنجشیرسلاح های فراوان دارند، ولی این واضح نیست که آیا فهیم حاضر خواهد شد تا این سلاح و مهمات را تسلیم بدهد یا خیر؟" (سایت آریائی ، ۲۷ اکتوبر۲۰۰۲) .

سازمان نظارت برحقوق بشردر گزارش ماه جولای ۲۰۰۳خود که اوضاع امننیتی واجتماعی سال ۲۰۰۲ زیرنظرداشته اند،تحت عنوان «کشتن شما برای ما آسان است» ،مینویسد: «تمام قوماندانان برجسته جهادی ، اعم از رهبران مجاهدین سابق و مسئولین کنونی وزارت دفاع(فهیم)، داخله(قانونی)، و امنیت ملی(مربوط به فهیم) افغانستان در بروز تمام حوادث خونین در ولایات شمال و جنوب کشور بطور مستقیم یا

غیر مستقیم دست دارند. وضع کنونی ناشی ازنقض حقوق بشر وبی امنیتی درکشور، پیامد مستقیم تصامیم و اقدامات نادرست حکومت ایالات متحده امریکا، دیگرکشورهای ایتلاف بین المللی و برخی عناصر حکومت عبوری افغانستان است.» گزارش همچنان روابط مخفی بین مقامات کشورهای ائتلاف و جنگ سالاران جانی محلی را افشاء میکند. به عبارت دیگر پنتاگون با علاقمندی به جنگ سالاران محلی پول می پردازد تا تمام کشور (بیرون از کابل) را تحت کنترول خود داشته باشند. قدرت مندان محلی که قوتهای امریکایی بالای آنها تکیه کرده اند ، برای تحکیم اقتدار خویش کار میکنند و از آوردن نظم و امنیت و بازسازی کشور قصداً جلوگیری مینمایند وبنابرین تا کنون در زندگی مردم نشانه ای از بهبود و تغییر دیده نمی شود. (نشریه آینده ، شماره ۲۰۰۳/۱۸)

سازمان نظارت بر حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش سالانه خود در خصوص افغانستان نوشته که امریکا بجای تحکیم روابط و همکاری با نهادهای بین المللی صلح در جهان، مناسبات خود را با برخی از جنگ سالاران افغانستان که سوابق وحشتناکی در نقض حقوق بشر دارند، گسترش داده است. این سازمان افزوده است: شکست طالبان در سال ۲۰۰۱نتوانسته است فعالیت های سرکوبگرانه را در افغانستان متوقف کند. در اولین سال حکومت افغانستان بعد از طالبان فرصت های زیادی برای منزوی کردن فرماندهان محلی، خلع سلاح شبه نظامیان و حمایت از اقشار ضعیف جامعه بخصوص زنان از دست رفت ... این گزارش ضمن انتقاد از سازمان ملل متحد، امریکا ، ایران و پاکستان ، افزوده است که سازمان ملل متحد و این سه کشوردر هنگام کمک های بین المللی شان در زمینه حقوق بشر نگرانی خود را ابراز نکرده اند. در این گزارش از سه فرمانده قدرتمند شمال افغانستان مانند ژنرال دوستم و عطا محمد نور(والی بلخ)و محمد محقق(رهبرحزب وحدت) به عنوان افرادیکه بصورت سیستماتیک به تاراج و اعمال خشونت و آشوب مخصوصاً علیه پشتونها دست می زنند ، نام برده است. (سایت فارسی BBC، ۱۴ جنوری ۲۰۰۳)

تنظیم جمعیت ربانی و تنظیم اتحاد اسلامی سیاف بشمول تنظیم حرکت اسلامی آیت الله محسنی در تبانی با دیگرجنگ سالاران، بخشی ازتنظیمهای افراطی اند که در هنگام قدرت دولتی، دریک جبهه متحد برضد نیروهای تنظیم افراطی حکمتیار ومتحد او جنرال دوستم و حزب وحدت مزاری جنگ را تا سطح کوچه های کابل، درجمال مینه و چنداول ومنطقه افشار و دیگر نقاط شهر گسترش دادند، و در تاریخ های۱۱ و۱۲ماه فبروری ۱۹۹۳تخمین چهار هزار مردم بی گناه افشار را درکابل بوسیله توپ و مسلسل و بمباردمان بی امان خود قتل عام کردند. این جنایت جنگی یکی از شواهد انکار ناپذیری است که تمام مردم کابل و مردم افشار که اهل آن بیشتر هزاره اند و قربانی این قتل عام و فاجعه المناک شده اند، آنرا تا هنوز فراموش نکرده اند. (پروژهٔ دادخواهی افغانستان ، جریده مردم افغانستان، چاپ امریکا،شماره۹۱)

هفت گانه و هشت گانه جمع شورای نظاری ها و گلم جمع ها بعد از اشغال کابل در۱۹۹۲ وطن را بدین حال وروز در آوردند.

آقای ربانی در دومین همایش مسعود شناسی درتاریخ ۸ سپتمبر ۲۰۰۳گفت: «آنانیکه میگویند، مجاهدین شهر کابل را خراب کرده، دشمنان مجاهدین و دشمنان اسلام اند.» یکسال بعد از این سخنان ربانی، سیاف نیز درارتباط به گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان، گفت: «کسیکه مجاهدین را متهم به جنایت میکند، از دایره اسلام خارج است.» هدف این دیده درائیها، این است تا مردم کابل زبان شکایت از هرگونه اتهامی علیه آدمکشی و تجاوز تنظیمهای ایشان ببندند !؟

در جنگ داخلی افغانستان که در پی سقوط دولت مورد حمایت شوروی سابق در اپریل ۱۹۹۲ میان جناح های مختلف مجاهدین بروز کرد، ده ها هزار نفر کشته شدند. اما هیچ کس در ارتباط با آن حوادث تحت پیگرد قضایی قرار نگرفت.

گزارش گروه دیده بان حقوق بشر که در پی دو سال تحقیق آماده شده ، از برخی کسانی که پستهای مهمی در دولت کرزی داشتند، از جمله از قسیم فهیم معاون اول رئیس جمهور و کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت اسلامی و معاون رییس جمهور افغانستان،عبدالرشید دوستم، سترجنرال دروزارت دفاع ، به عنوان متهمان به ارتکاب به جنایات جنگی نام گرفته است.

درماه جون وجولای ۲۰۰۵ گروه دیده بان حقوق بشر که در نیویارک مستقر است، از حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان خواست برای محاکمه کسانی که به ارتکاب جنایات جنگی متهم هستند دادگاهی تشکیل دهد. چندین نفر از کسانی که این گروه از آنها نام می برد، دردولت حامد کرزی کار می کنند. کریم خلیلی، معاون رییس جمهور افغانستان، محمد قسیم فهیم سابق وزیردفاع (اکنون معاون اول رئیس جمهور)، عبدالرسول سیاف، رهبر حزب اتحاد اسلامی افغانستان و عبدالرشید دوستم که دارای مقام بالای نظامی در دولت حامد کرزی است، در این گزارش، متهم شده اند که "در جنایات گذشته دست داشته اند".

پایان

مقالهٔ پنجم

در افغانستان،کیها مجرمین جنایت علیه بشریت آند؟

اگر قرار باشد مجرمین جنایت علیه بشریت در افغانستان نشانی ومورد پیگرد قراربگیرند،میتوان گفت که رهبران حزب دموکراتیک خلق وجنرالان ارشد قوای مسلح اردو، پولیس، و وزارت امنیت دولتی(خاد) و همچنان رهبران و قوماندانان تنظیم های جهادی ، مسئول تمام بدبختی‌ها، تمام جنایات، سفاکی‌ها و وحشیگری‌ها، ویرانگری‌ها و تباهی‌های است که در دو دهه اخیر و مجموعاً در سالهای (۱۹۷۸-۲۰۰۱) گریبانگیر مردم کشور شده است.

کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷(اپریل ۱۹۷۸) به رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان، با قتل رئیس جمهورداود خان وخانواده اش به پیروزی رسید و «انقلاب ثور؟» نامیده شد. با حدوث کودتای ثور، امنیت و مصئونیت از کشور رخت بر بست و استبداد و اختناق تک حزبی از طریق سازمان جاسوسی« خاد»،چنان بر کشور مسلط شد که کمترین اظهار نظر

ومخالفت در مورد سیاست رژیم و وابستگی آن به اتحاد شوروی، به منزله خود کشی بود. خاد به عنوان ستون فقرات دولت، با دستور پذیری مستقیم از سازمان مخوف کا جی بی مسکو، عملاً مسلط برجان ومال وهستی مردم کشور بود. این سازمان که اغلب از افراد وعناصر کم سواد، نوکرمنش و فرومایه ترکیب یافته بود، هرکس را که میخواست از هرمقام وموقفی که داشت،میتوانست بزیربکشد و بزندان بیندازد و در زیر شکنجه های وحشت آور از وی اعترافات دروغین بگیرد و راهی چوبهٔ دار نماید.

رهبران خلق و پرچم، بیشتر متکی به راپورهای راست و دروغ همین افراد تصمیم میگرفتند و دستور قتل یا بزندان سپردن افراد یا بمباردمان روستاها وقلعه ها را میدادند ومردم بیگناه را با سیاه روزی یا فرار از کشور روبرو میساختند.

این رهبران و سرکردگان حزبی بودند که بنابر دستورشورویها، هرکه با آنان نبود، آنها را دشمن بالفعل تصورکرده با غرور و تکبر دست به تبعید یا حذف فزیکی بهترین عناصر وطن پرست میزدند. سرانجام این رهبران حزبی، براثر غرور وخود خواهی‌ها، جاه طلبی‌ها، صف‌آرائی‌ها، گروپ بازی‌ها، فرکسیون سازی‌ها، تفرقه اندازی‌ها، معامله گری‌ها، وطن را با روزهای سیاه سر دچار ساختند. همین رهبران حزب بودند که برای انتقام کشی از همدیگر خود، دولتی را که ۱۴ سال تمام در راه استقرار و استحکام آن خون صدهاهزار جوان میهن، خواسته و ناخواسته، از مخالف و موافق، ریختانده شده بود و ملیونها انسان وطن مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده بودند و بسیار بسیار برای آن قیمت پرداخته شده بود، خود دو دسته آنرا برای مخالفین خود تسلیم کردند.

مخالفین یا مجاهدین هم که تشنه انتقام گیری بودند، در تبانی با عناصری از سطح رهبری حزب دموکراتیک،ودستور پذیری از کشورهای حامی خود، چنان سفاکی ها و رسوائی‌ها و وحشی‌گری‌ها را در حق مردم مظلوم و بیدفاع بشمول صفوف حزب انجام دادند که در قاموس جنایات

بشر نظیر آن دیده و شنیده نشده است. همین رهبران تنظیمها بودند که بدستورکشورهای حامی خود ، از ملت غیور و وطن‌پرست افغان که روس‌ها را سرشکسته از وطن خود بیرون رانده بودند، انتقام کشیدند.

بدینسان میتوان گفت، تمام رهبران تنظیمهای ساخت پاکستان وایران،بشمول قوماندانان معروف که در جنگ افغان- شوروی، به شهرت رسیدند، مجرمین جنگی وجنایت کارانی اند که دستان شان بخون ملت آلوده اند. خانه های مردم ودارائی های عامه وثروتهای ملی را غارت کرده اند. هریک به دستگاه های اطلاعاتی کشورهای خارجی وابسته بوده اند و بدستور حامیان خارجی خود برجان ومال و ناموس مردم تجاوز کرده اند و برای مردم افغانستان مصیبت ورنج و درد بیکران به ارمغان آوردند. و از غارت دارائی های عامه اکنون صاحب آرگاه و بارگاه و خدم و حشم شده اند و القاب بلند بالایی هم برخود گذاشته اند. پس کسانی که جز فاجعه و مصیبت برای ملت افغان و ویرانی شهرها و قصبات ونابودی زیربنایهای اقتصادی کشور کاری نداشته اند، همه متهم به جنایت علیه بشریت اند ونباید به هیچ عنوان به نامهای شخصیت های ملی ویا فرا وطنی، وغیره نامیده شوند.

جنایت کار کیست؟

هرکس که بدون حکم محکمهٔ با صلاحیت،کسی یا گروهی را کشته باشد، یا به دارائی های ملی به نفع شخصی یا بیگانه ها خیانت کرده باشد، جنایت کار است.آنانی که گروهی را بنابر اختلاف دین وعقیده و یا اختلاف نژاد وجنسیت،حین جنگ به قتل آورده باشند، مجرمین جنگی گفته میشوند ومی باید بجرم جنایت علیه بشریت محاکمه شوند. آنچه دراینجا بدان اشاره شد، با ورود تنظیمهای جهادی به کابل بار بار صورت گرفت و آقای مجددی در دوره حکومت دوماهه اش بارها زورگویی ، قتل وتجاوز، غارت و چپاول دارایی شخصی مردم وغارت دارائی های ملی، توسط مجاهدین رامحکوم میکرد و به صراحت میگفت : از این لحاظ او خجالت میکشد که نام مجاهد را برزبان آورد .

در روز ٦ سرطان مطابق ٢٦ جون ١٩٩٢که شهر کابل از طرف حکمتیار برای یک شبانه روز به راکت بسته شد و صدها انسان جان خود را از دست دادند ، آقای مجددی در مسجد پل خشتی سخنرانی کرد وگفت: «چه کارهایی که نشد، والله اگر روس این کارها را کرده باشد، والله اگر کمونیست ها کرده باشند یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت میکشیم که نام مجاهد را بگیریم . عزتی را که خداوند به مجاهد داده بود بزمین زده شد.١» سخنان مجددی همان شب از رادیو و تلویزیون دولتی پخش گردید

آقای مجددی خود شاهد است که روز هشتم ثور ١٣٧١که قدرت دولتی را از رژیم پیشین تسلیم می شد، شهر کابل یک شهر سالم و آباد بود. در تمام شهر ده خانهٔ ویران از اثر راکت پرانیهای تنظیم های جهادی حکمتیار و ربانی خراب دیده نمیشد، ولی با ورود تنظیم های جهادی جنگ داخلی بر سر قدرت دولتی شروع شد وشهر دو ملیون جمعیتی کابل در دوره حکومت ربانی به خاکدان تبدیل گردید. مردمش در غم از دست دادن فرزندان و عزیزان خود ماتمدار و بیخانه و در بدر به پاکستان و ایران یا روسیه و یا در داخل کشور آواره شدند. بیش از هفتادهزار نفراز باشندگان کابل کشته ودو چند آن معلول گشتند. و ده هاهزاران منزل شخصی وساختمان های دولتی غارت شد و بیش از ٧٠ هزار منزل با خاک یکسان گردید که امروز خاک توده های انها در هربخش آن شهربچشم میخورد.

به گفته شاهدان عینی از جمله «ویلیام ریو» گزارشگر بین المللی بی بی سی که خود حاضر و ناظر جنگ های دوره حکومت اسلامی ربانی و شرکاء بوده از چشم دیدهای خود میگوید: در اثر جنگها که نزدیک به پنجسال ادامه داشت ، بخش وسیعی از شهر کابل ویران شد و ده ها هزار نفرکشته شدند. ویلیام ریو(WilamRive) خاطره یک شب از این جنگها را اینطور بیان میکند:« خوب به یاد دارم که صبح یکی از روزهای اولین هفته ماه ژانویه سال ١٩٩٤میلادی بود که در اثر صداهای مهیب و انفجارهای وحشتناک از خواب بیدارشدم، تصورهرچیزی می رفت، ولی

١-مقدمه برکودتای ثور... از این مولف، ص٢٣٥

نتیجه این بود که ژنرال دوستم از حمایت برهان الدین ربانی رئیس جمهور وقت دست برداشته وبا نخست وزیر ناراض گلبدین حکمتیارائتلاف کرده بود. افراد این دو برسنگرهای سربازان حامی آقای ربانی و فرمانده مسعودحمله کرده بودند، جنگ سختی بود که صدها نفرغیر نظامی در آن کشته یا مجروح شده بودند. ترس و وحشت کابل را فراگرفته بود، بیمارستان ها مملو از مجروحان و کشته شدگان بود، شهروندان کابل در حالی که کوله بارهایی از بساط روزانه شان را به دوش می کشیدند، در جستجوی محل امنی بودند، اما هیچ جا ایمن نبود. هر طرف راکت می خورد، هواپیماها بمباران میکردند و گلوله های سربی هم بدون تبعیض سینه ها را می شگافت.»

بگفته ویلیام ریو،دوسال قبل شهرکابل به پایگاه هاو سنگرهای گروه های درگیر تقسیم شده بود، در محلات جنوب افراد وابسته به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، در سمت غرب نیروهای حزب وحدت اسلامی، در مناطق جنوب غرب رزمندگان تحت فرمان ژنرال دوستم، و در قسمت شمال شرق شهر افراد جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی وبه فرماندهی احمدشاه مسعود قرار داشتند. این گروه ها با سنگین ترین سلاح ها از هوا و زمین مواضع یک دیگر را درهم مي کوبیدند.

خبر نگار بی بی سی ،از نتیجه آن جنگ چنین میگوید: «درپایان سال ١٩٩٤ میلادی ، ما به کمک صلیب سرخ جهانی ارقام دقیقی را یافتیم که نشان میداد درآن سال، در اثر جنگ میان گروه های اسلامی رقیب ، از هرشش نفرشهروند کابل یک نفر کشته یا زخمی شده بودند و شهر کابل ٧٠ در صد تخریب شده بود. آمار دقیق نشان میدهد که تلفات افراد غیر نظامی بیشتر از نیروهای نظامی بود و تنها در همین سال پنجاه هزارغیر نظامی از شهروندان کابل کشته شده بود. . »(بی بی سی،فارسی شنبه ٣ ژانویه ٢٠٠٤)

در سراسر کشور، جنایت کارانی مانند عبدالرب الرسول سیاف، قسیم فهیم، اسماعیل خان،عطانور، عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی، حاجی محمد

محقق که در جریان جنگ های داخلی در اوایل سالهای هفتاد خورشیدی متهم به ارتکاب جنایات جنگی اند تا کنون صاحب قدرت دولتی اند و به سوء استفاده از قدرت خود ادامه می دهند. درتصویر زیر میتوان چهره های وطن ستیزترین ها را دید وشناخت.

امیرجان رسولی Amirjan Rasooli در فیسبوک خود مینویسد:

«مردم افغانستان باید بدانند که انعده مجاهلین که بدستور ایران پاکستان کشت وخون وویرانی را زیرنام جهاد سالها قبل درافغانستان شروع کرده اند نزد استخبارات ایران وپاکستان دهن پر اب ، زبان کوتاه ، سرخم استند ودربرابر ایران وپاکستان جرأت گپ زدن را مانند محب مشاور

امنیت افغانستان ندارند. داکتر عبدالله عبدالله جز همین مجاهلین استن .حکمتیار حیثت خودرا نشان داده بود عبدالله عبدالله هم نشان داد زهر بخورند شرمشان باد!

مقاله ششم

عدالت بدون مجازات مجرمین جنگی تمثیل نمیشود!

عدالت دریک جامعه یا یک کشور فقط با تطبیق قوانین نافذهٔ آن تحقق می یابد. بدون تطبیق یکسان قانون بالای افراد یک جامعه نه امنیت تأمین میشود ونه از صلح وثبات خبری خواهد بود. فقط عدالت است که مصئونیت جانی ومالی را به ارمغان می آورد وجلو فساد مالی و رشوه خواری وتجاوز برجان ومال وناموس مردم را میگیرد ومانع زورگوئی واجحاف قدرتمندان وسوء استفاده های مالی واخلاقی و روانی در جامعه میگردد.

هدف نخستین داشتن پولیس، اردو وسایرنیروهای امنیتی دریک کشور برقراری نظم وامنیت داخلی است. به سخن دیگر پولیس ونیروهای امنیتی وسایل وابزاری اند در دست مجریان قانون برای تحقق عدالت واستقرار نظم وامنیت. افغانستان به عنوان یک کشور،از ده سال به این طرف با حمایت جامعه بین المللی برای تشکیل پولیس واردوی ملی ده ها میلیارد دالر از کمک های جامعه جهانی را به مصرف رسانده است، تاروزی از این نیرو در راه تامین صلح وامنیت واستقرارثبات کار بگیرد، مگر تا هنوز دولت در انجام این اولین وظیفه و مسئولیت خود ازاین نیرو

کار نگرفته است تا به مردم نشان بدهد که میتواند مثلا ًیک وزیریا یک والی مختلس وغاصب ورشوتخور را از قدرت برکنار وتوسط پولیس به سارنوالی ویا به پای میز محکمه حاضر کند؟ عدم دلچسپی به این کار حتی بصورت سمبولیک، تمام وعده های دلخوش کن دولتمداری را به صفر ضرب زده ودولت را در نزد مردم بی اعتبار ساخته است. همین بی اعتباری دولت وبی اعتمادی مردم به دولت سبب شده است که مخالفان دولت روز تا روز بیشتر قوت بگیرند و با دولت ونیروهای امنیتی ملی وبین المللی زور آزمائی کنند.

مردم افغانستان از بی عدالتی وحق تلفی وبی بازخواستی مستمر اراکین دولت به جان رسیده اند، اما کسی نیست که به داد شان برسد وحقوق شان را از کسانی که با کرزی سوگند وفاداری وخدمتگزاری به مردم خورده اند ، بگیرد. مردم افغانستان بیش ازهر کاری به صلح و امنیت جانی نیاز دارند و بدین باوراند: تا زمانیکه جنایتکاران و ناقضین حقوق بشر به پای میز محاکمات ملی یا بین المللی کشانده نشوند، عدالت تمثیل وتأمین نخواهد شد و ثبات و امنیت به کشور برنخواهد گشت .

بدبختانه، دستان اکثریت مقامات دولتی هم در دورهٔ حکومت انتقالی حامدکرزی وهم پس از انتخابش بحیث رئیس جمهور منتخب، نه تنها درجنایات جنگی آلوده است، بلکه در کشت و قاچاق مواد مخدر نیز دخیل وسهیم اند .

امریکا، دیگر آن محبوبیت روزهای اول پس ازسقوط طالبان را در میان مردم افغانستان از دست داده است، زیرا امریکا بجای آنکه سران تنظیم های افراطی وفرماندهان جنایتکار را که مسبب اصلی ظهور طالبان والقاعده دراین کشور استند، خلع سلاح کند و یکجا باگرفتاری متهمین به عضویت درالقاعده وطالبان آنها را نیز به گوانتانمو واز آنجا به محاکمه بسپارد، گذاشت تا این مارهای نیم جان هریک به اژدهای هفت سر تبدیل شوند وبا غارت دارایی های عامه و دست اندازی به مال وناموس وهستی مردم وترویج بیش از پیش کشت تریاک وقاچاق مواد مخدر، هریک

باندهای های مافیایی تشکیل دهند و از این طریق برسلطهٔ خود در محلات بیفزایند و باعث عدم ثبات واستقرار امنیت درکشور گردند.

رنجی را که مردم زیر سلطهٔ ایتلاف شمال از دست زورگویی و اجحاف قوماندانان بی باک ومسلح می برند، کمتراز سوز وگداز دهشت افگنی طالبان در مناطق جنوب وجنوب شرق کشور نیست که با بمباردمانهای بی امان بمب افگن های امریکایی دمار از روزگار مردم غیرنظامی میکشد.

با آنکه نجات مردم ما از چنگ بی عدالتی وبی امنیتی و فقر استخوان سوز ومریضی وبیسوادی ، بدون کمک های مالی و اقتصادی ونظامی امریکا و ایتلاف بین المللی نا ممکن است، مگر بازهم مردم تمام این مصایب را بجان خواهند پذیرفت وحضور بیگانه ای که دست در دست جنایتکار بگذارد وظلم و اجحاف را درکشور مضاعف کند، نخواهند پذیرفت و به صف دشمنان چنین حضوری خواهند پیوست. امریکا اگر انتظارهمدلی و خوشبینی مردم افغانستان را داشته باشد، بهترآنست تا دست جنایت کاران را از گریبان مردم مظلوم کوتاه کند و با سپردن آنها به محاکمات بین المللی به التیام زخم های خونچکان مردم بپردازد.

سازمان نظارت برحقوق بشردر گزارش ماه جولای ۲۰۰۳خود تحت عنوان «کشتن شما برای ما آسان است» مینویسد: « تمام قوماندانان برجسته جهادی، اعم از رهبران مجاهدین سابق و مسئولین کنونی وزارت دفاع، داخله، و امنیت ملی افغانستان در بروز تمام حوادث خونین در ولایات واقع در جنوب وشرق کشور بطور مستقیم یا غیر مستقیم دست دارند. وضع کنونی ناشی ازنقض حقوق بشر و بی امنیتی درکشور، پیامد مستقیم تصامیم و اقدامات نادرست حکومت ایالات متحده امریکا، دیگرکشورهای ایتلاف بین المللی و برخی عناصر حکومت عبوری افغانستان است.» گزارش همچنان روابط مخفی بین مقامات کشورهای ایتلاف و جنگ سالاران جانی محلی را افشاء میکند. به عبارت دیگر پنتاگون با علاقمندی به جنگ سالاران محلی پول می پردازد تا تمام کشور را (بیرون از کابل) تحت کنترول خود داشته باشند. قدرت مندان محلی که

قوتهای امریکایی بالای آنها تکیه کرده اند ، برای تحکیم اقتدار خویش کار میکنند و از آوردن نظم و امنیت و بازسازی کشور قصداً جلوگیری مینمایند وبنابرین تا کنون در زندگی مردم نشانه ای از بهبود و تغییر دیده نمی شود. (مجلهٔ آینده ، شماره ١٨)

یکی از نهادهای مهم دفاع ازحقوق بشر،پروژهٔ "عدالت برای افغانستان" یک پروژه تحقیقاتی و شاخه یی از حقوق بشر جهانی است، که بتاریخ١٧ جولای٢٠٠٥ (٢٦ سرطان١٣٨٤) گزارش ١٦٨ صفحه یی خود رادرمورد مجرمین جنگی افغانستان نشر نمود. این پروژه که از سوی یک سازمان دفاعی تحقیقاتی پیش برده میشود، در اواخر سال ١٣٨٠ تاسیس گردیده و هدف آن تهیهٔ مدارک جدی در مورد جرایم جنگی و جرایم علیه بشریت میباشد که توسط افراد احزاب مختلف در جنگ های افغانستان از سال١٣٥٧ الی ١٣٨٠ صورت گرفته است. این سازمان حوادثی را که در مراحل مختلف جنگ، مانند کشتاردسته جمعی، اعدام، شکنجه روحی، وتجاوزجنسی، صورت گرفته، تحت تمرکز قرار میدهد. در این گزارش به دولت افغانستان پیشنهاد شده است که هنگام تقرر افراد به پُستهای دولتی باید سابقه آنها را در نظر بگیرد و افرادی که متهم به نقض حقوق بشر در گذشته هستند نباید به پست های دولتی منصوب شوند.

دستگیری ها، شکنجه های گوناگون در زندان ها، اعدام های دسته جمعی، بمباران مناطق مسکونی، سرکوب اعتراض های مردم در هرات و کابل در زمان رژیم خلق و پرچم، حضور نیروهای شوروی سابق در افغانستان، شلیک راکت به مناطق مسکونی، کشتار، تجاوز جنسی، قتل عام در زمان حکومت مجاهدین در کابل، قتل عام زندانیان طالبان در مزار شریف و قتل عام غیرنظامیان توسط طالبان در سرپل، بامیان و یکاولنگ و ویران کردن و سوزاندن منازل و کشتزارها در "شمالی"، از مواردی است که در این گزارش به آنها توجه بیشتر شده است. (bbc،١٧ جولای ٢٠٠٥)

چندی قبل گروه دیده بان حقوق بشر که در نیویارک مستقر است، از حامد کرزی، رئیس جمهور افغانستان خواست برای محاکمه کسانی که به ارتکاب جنایات جنگی متهم هستند دادگاهی تشکیل دهد. چندین نفر از کسانی که این گروه از آنها نام می برد، دردولت حامد کرزی کار می کنند. کریم خلیلی، معاون رییس جمهور افغانستان، محمد قسیم فهیم سابق وزیردفاع (اکنون معاون اول رئیس جمهور)، عبدالرسول سیاف، رهبر حزب اتحاد اسلامی افغانستان و عبدالرشید دوستم که دارای مقام بالای نظامی در دولت حامد کرزی است، در این گزارش، متهم شده اند که "در جنایات گذشته دست داشته اند".

دیده بان حقوق بشر همچنین گلبدین حکمتیار، رهبر فراری حزب اسلامی افغانستان و صدراعظم این کشور در دوران جنگهای داخلی را به ارتکاب "شنیع ترین جنایات" آن دوران متهم می کند. مارشال محمد قسیم فهیم وزیر دفاع پیشین افغانستان، از کسانی است که در گزارش دیده بان حقوق بشر، به ارتکاب به جنایات جنگی متهم شده است. در جنگ داخلی افغانستان که در پی سقوط دولت مورد حمایت شوروی سابق در اپریل ۱۹۹۲ میان جناح های مختلف مجاهدین بروز کرد، ده ها هزار نفر کشته شدند.در جریان آن درگیری ها جنایات فجیع گسترده ای روی داد، اما هیچ کس در ارتباط با آن حوادث تحت پیگرد قضایی قرار نگرفت. سازمان نظارت برحقوق بشر در گزارش سالانه خود بر پالیسی امریکا در مورد افغانستان انتقاد کرده نوشته است که امریکا بجای همکاری با نهادهای بین المللی صلح ، مناسبات خود را با برخی از جنگ سالاران افغانستان که سوابق وحشتناکی در نقض حقوق بشر دارند، مستحکم کرده است.

نویسندگان کتاب" افغانستان آغشته بخون"میگویند: عملیات نظامی امریکا در افغانستان به بهانهٔ جنگ علیهٔ تروریزم به اسم "عملیات آزادی متداوم" براه افتاد. درین عملیات نظامی، هزار ها افغان ذریعهٔ بمبهای خوشه ئی جان خود را از دست دادند. امریکا یك گروه جنایتکار دیگر را بنام ائتلاف شمال روی صحنه آورد، تا طرح های امریکا را پیاده کند. جنگ سالاران کسانی بودند که بدون حمایت و تسلیحات از جانب امریکا

نمیتوانستند مصیبت عظیمی را بر ملت افغان تحمیل نمایند. جنگ علیه تروریزم باعث شد، که توجه از جنگ سالاران و پیشتی بانان آنها منحرف گردد و مطبوعات امریکا هم یا نخواست و یا نتوانست اعمال گذشته و حال این مردم را مورد ارزیابی قرار داده و دموکراسی بنامی را که امریکا در افغانستان براه انداخت، بدقت موشکافی نماید. مطالعات نشان داد که اکثر مردم افغان خواستار تامین عدالت و محاکمهٔ جنگ سالاران اند، اما امریکا نمیگذارد که جنگ سالاران به محکامه کشانیده شوند، زیرا بسیار مسایلی افشاء خواهد شد که شمولیت امریکا را در آن ثابت خواهد ساخت. همه تبلیغات در مطبوعات به نفع حکومت امریکا براه افتاد و یکی از دلایل جنگ را هم احیای حقوق زن افغان قلمداد کردند که در حقیقت چنین نبود، بلکه اهداف دور دست نظامی، اقتصادی و سیاسی امریکا مطرح بحث بود. (افغان- جرمن آنلاین- مقالهٔ: افغانستان آغشته بخون، بقلم داکتر میرعبدالرحیم عزیز)

شهباز سلیم خبرنگار افغانی مینویسد که درپنجم ماه دسمبر ۲۰۰۵،چند تن از سناتوران امریکا در تلویزیون آن کشور در ارتباط به افغانستان اظهار کردند : «ما بلیونها دالر در افغانستان مصرف کردیم ، اما خطای بزرگ را وقتی مرتکب شدیم که قدرت را به همان جنگ سالاران و آدم کُشان و عده ئی از افراد ضعیف النفس سپردیم.» (درد دل افغان، شماره ۴۳، ص ۲۴)

"اندورنورث" خبرنگارbbc در کابل می گوید: کمتر کسی را در کابل می توان یافت که سن او قد دهد و حکایت وحشتناکی دربارهٔ خود یا بستگانش از وقایع اوایل دههٔ ۱۹۹۰ برای گفتن نداشته باشد. آنها معمولاً عضوی از خانواده یا دوستان شان را در آن جنگ خونین که کابل را فراگرفت از دست داده اند. به گفته این خبرنگار بی بی سی، بررسی های افکار عمومی نشان داده است که اکثریت مردم پایتخت افغانستان خواهان مسؤول شناخته شدن کسانی هستند که به آن جنایات متهمند.

گزارش گروه دیده بان حقوق بشر که در پی دو سال تحقیق آماده شده و آکنده از جزئیات است، از برخی کسانی که هم اکنون پستهای مهمی

در دولت دارند، از جمله از قسیم فهیم معاون اول رئیس جمهور و کریم خلیلی، رهبر حزب وحدت اسلامی و معاون رییس جمهور افغانستان، عبدالرشید دوستم، سترجنرال دروزارت دفاع ، به عنوان متهمان به ارتکاب به جنایات جنگی نام گرفته است.

دیده بان حقوق بشر می گوید: وضعیت جاری به مثابهٔ دادن مصونیت به کسانی است که در گذشته حقوق بشر را زیر پا گذاشته اند.نگرانی این گروه این است که این ادعاها برای حفظ ثبات نادیده گرفته می شود به خصوص آنکه انتخابات پارلمانی ماه سپتامبر نزدیک است. یک سخنگوی آقای کرزی گفت که آنها پیش از نشان دادن واکنش می خواهند این گزارش را بیشتر مطالعه کنند.

قبلاً نیز سازمان دیده بان حقوق بشر مستقر در نیویارک، گزارشی را که در آن از شماری رهبران و قو ماندانان جهادی به حیث نا قضین حقوق بشرنام برده شده بود، به نشر رسانیده بود.اما دولت در آن زمان گزارش دیده بان حقوق بشر را نامکمل خوانده و اظهار داشته بود که این گزارش یک مقطع خاصی را در بر گرفته است. احمد نادر نادری سخنگوی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان نیز برنیاز تحقیق بیشتر برای یافتن حقایق و تقویت برنامه عدالت انتقالی در افغانستان تاکید می کند.

در گزارش تازهٔ "پروژه عدالت برای افغانستان" علاه از سران احزاب سرنگون شده خلق و پرچم از رهبران جهادی مانند حزب وحدت، اتحاد اسلامی، شورای نظار، جنبش ملی، گروه طالبان و نیروهای امریکایی یاد آوری شده است.خانم پریژر گاستمن رئیس این پروژه در بخشی از این گزارش میگوید: «اگر مرحله گذار سیاسی افغانستان با اصول حکومت داری خوب به شمول شفافیت رهنمایی شود ،پس هیچ ضرورت نیست تا حقایق دفن شود.» (بی بی سی)

یکی از کارهای فوق العاده مهم، توام باشهامت کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان، تکمیل پروژه دادخواهی مردم افغانستان از کسانی است که در سه دهه اخیر درافغانستان مرتکب نقض حقوق بشر شده اند و اکنون بي دغدغه به حیات شرم آورخود درداخل وخارج کشور ادامه

میدهند. رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشرداکتر سیما سمر اظهارمیکند که: « ما درکمسیون به این باوربودیم که صلح بدون عدالت تأمین شده نمیتواند. درعین حال نباید به نیابت از مردم، نه کمیسیون ونه دیگران حق دارند تصمیم بگیرند. بلکه مسئله عدالت وچگونگی تطبیق آن به مردم تعلق داشته وبه همین منظورما مشوره ملی را راه اندازی کردیم.»

رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان،داکتر سیما سمرمیگوید " صلح بدون عدالت تامین نمی گردد." بقول خانم سیماسمر:" افغانستان در می ۲۰۰۳ کنوانسیون دادگاه جزایی بین المللی را امضا کرد. اگر از می ۲۰۰۳ جرایم ضد بشری و جنگی در افغانستان رخ می دهد و دولت توانمندی تطبیق عدالت را ندارد و یا نمی خواهد تطبیق بکند، در آن صورت می تواند به دادگاه جزایی بین المللی مراجعه بکند.داکتر سیماسمر میگوید: اگر موضوع تطبیق عدالت در کشور در سال ۲۰۰۰ و۲۰۰۳ جدی گرفته می شد، امروز کسی در افغانستان بی عدالتی کرده نمی توانست. او، به عنوان نمونه در مورد بی تفاوتی دولت در راستای تامین عدالت در کشور، به عدم برخورد جدی با مسالهٔ غصب زمین های شیرپور کابل اشاره کرد و افزود، اگر برخورد جدی با قضیه شیرپور صورت می گرفت، زمین های دیگر عضب نمی شد. برای تامین عدالت در کشور، باید به جرایم گذشته رسیدگی شود تا آینده بهتری برای نسل بعدی مهیا شود.

رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر تامین عدالت را از وظایف عمده ي دولت خواند و تاکید داشت که این کمیسیون و دیگر نهادهای جامعه مدنی و مردم، نیروهای اصلی برای تامین عدالت در کشور هستند. او گفت با آن که دولت افغانستان کنوانسیون دادگاه جزایی بین المللی را امضا کرده، اما تاکنون هیچ قضیه ضد بشری را به این دادگاه ارایه نکرده است.

دولت افغانستان در سال ۲۰۰۵ به منظور رسیدگی به جنایات گذشته، برنامه عدالت انتقالی را به همکاری کمیسیون مستقل حقوق بشر و سازمان ملل متحد طرح کرد که این برنامه مورد تایید ۹۵ درصد از باشندگان کشور قرار گرفت.»

درین شکی نیست که بسیاری ازرهبران وقوماندان های مقتدر دولت مجاهدین و امارت اسلامی طالبان و همچنان برخی ازعناصر رژیم حزب دموکراتیک خلق، متهم به جنایت وخیانت علیه مردم وکشوراستند. از زمان پخش خبرتسلیم دهی گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان بحکومت، این امیدواری در مردم ما تقویت یافت تا هرچه زودتردولت با حمایت جامعه بین المللی، کسانی را که دست شان بخون مردم و غارت و چپاول دارائی های عامه آلوده است، به میز محاکمه بکشاند و داد مردم را از جنایتکاران جنگی بستاند. مطمئناً اگر دولت قادر به انجام چنین کار سترگ ملی بشود ،نه تنها بیشترباور واعتماد مردم را به رهبری دولت تقویت خواهد کرد، بلکه درس بزرگ تاریخی برای دیگر زورگویان درکمین نشسته نیز خواهد بود.

تقرر برخی ازعناصر بدنام به مقام های ارشد دولتی، آیا به معنی پشیمان ساختن مردم از انتخاب شان ونمک پاشیدن برزخم مصیبت دیدگانی نیست که درطول سه دهه گذشته حقوق شان پایمال زورگوئی تفنگ داران و قدرت مندان شده است؟

درگزارش کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان آمده است: درحالی که افغانستان گامهای مهمی درجهت ثبات، امنیت وتامین دموکراسی برداشته است، مشورهٔ ملی انعکاس دهنده درد ها و بدبختی های مردم در دوران جنگ های تباهکن ۲۳ سال گذشته بوده و بیانگر برداشت شان از عدالت وتطبیق آنست. اکثر مردم درجریان این نظرخواهی خود را قربانیان تخطی ونقض حقوق بشردر۲۳ سال اخیر میدانند. و معتقداند که این جنایات هنوزهم ادامه داشته و یک تعداد افراد با گذشتهٔ تاریک ودستان خون آلودکه به نحوی درکشتارهای دسته جمعی نقش داشتند، دروظایف وپست های عمده تعیین شده اند. نظرخواهی در۳۲ ولایت و درمیان مهاجرین درایران و پاکستان انجام شده است . در مجموع ٤١٥١ نفرو از آن جمله ٣٤٥١ تن درداخل کشور، ٤٠٠ تن مهاجر درپاکستان و ٣٠٠ تن مهاجر درایران درنظرخواهی سهم گرفتند. از این جمله ٦٩٪مردم گفته اندکه خود وی یا یکی ازاقارب شان به نحوی قربانی جنایات ونقض حقوق

بشردر سه دهه گذشته شده اند. درجریان نظرخواهی از مردم سوال شد که چه زمانی شما ازتخطی های حقوق بشر متاثر ومتضرر شده اید؟مردم طور آتی جواب داده اند: ۱٦٪ در دوران تسلط شوروی وحاکمیت خلق وپرچم، ۱۸ ٪ درزمان حکومت مجاهدین، ۸٪ در هردو درزمان ،۱۱٪ در دوران نظام طالبان و۱۷ ٪ در هرسه زمان. همچنان ٦۳ ٪ پاسخ دهندگان به این باوراند که جنگ افغانستان در دوران جنگ های داخلی (۱۹۹۲-۱۹۹٦) اساس قومی نداشته، بلکه بوسیله قوماندانان، جنگ سالاران وقدرتهای خارجی بشمول ایران وپاکستان دامن زده شده بود.

از مردم سوال شد که کشانیدن جنایت کاران جنگی به محاکمه چه تاثیری برجریان عدالت خواهد داشت؟ ٤. ۷٦٪ جواب دادند که محاکمه جنایت کاران به ثبات و امنیت کمک میکند.٦/۷٪اظهار داشته اندکه ثبات راکاهش داده وامنیت راتهدید میکند. ۸٥ ٪ پاسخ دهندگان فکرمیکنندکه محاکمه مجرمین به آشتی ملی کمک مینماید. و۱۱ ٪نظر دادند که محاکمه به آشتی ملی کمک نخواهد کرد.درجریان مباحثات بامردم ، کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان از افراد حواست تا برداشتهای خویش را از مفهوم عدالت بیان دارند. اشتراک کنندگان اظهار داشتند که برای مردم افغانستان، عدالت یک مفهوم وسیع است که از محاکمه مجرمین وجنایتکاران فراتر میرود. مردم عدالت را راهی برای بهبود جنبه های گوناگون زندگی خود دانسته اند. برای تعدادی عدالت به معنی ترویج حقوق اساسی بشراست که شامل آزادی بیان ، رفع تبعیض براساس نژاد، زبان ، جنس، وحق اشتراک در انتخابات میباشد.برخی دیگرعدالت رابه مفهوم دموکراسی اقتصادی پنداشتنه اند.برای یک تعداد دیگر، عدالت مفهوم وسیعتری داشته که شامل رفاه عمومی ، وحدت ملی، برابری، بازسازی، ترویج معارف ورفع بیسوادی است. یک تعداد از اشتراک کنندگان به این عقیده اند که عزل جنگ سالاران وناقضان حقوق بشراز وظایف دولتی، عدالت را تأمین خواهد کرد. اشتراک کنندگان خواهان تحقیق درخصوص کسانی گردیدند که بااستفاده از بیت المال وبه قیمت جان مردم، قصرهای مجلل ساخته، موترهای لوکس خریده وقسماً به خارج فرارنموده اند.

شمار زیادی از اشتراک کنندگان به این عقیده بودند که نه تنها افراد بلکه کشورهای که درسیاست وامور داخلی افغانستان مداخله کرده اند، باید پاسخ گوی اعمال خود بوده و مسئولیت بربادی های وارده را که از جانب آن کشورها برافغانستان تحمیل شده به عهده بگیرند. اشتراک کنندگان درمورد نگرانیهای شان هم ابرازنظر نموده وتاکید کردند که دولت تا کنون درتهیه برق کافی، سرپناه ، غذا و آب آشامیدنی صحی وسایر وسایل ابندائی زندگی ناکام بوده است. آنها همچنان از تاسیس زندانهای شخصی وبازداشتهای خود سرانه شکایت داشته و دامن زدن به کشمکش های قومی راذریعه اجانب وعمال شان، خیانت ملی تلقی نمودند. کمسیون مستقل حقوق بشرافغانستان پیشنهادات متعددی راغرض تطبیق استراتیژی تامین عدالت به دولت افغانستان وملل متحد تقدیم کرده است. و از رئیس جمهورافغانستان تقاضا شده است تابرای اجرای یک سلسله از تدابیرسمبولیک به منظور حمایت از قربانیان اقدام کند وجهت رسیدگی به جرایم گذشته از طریق استراتیژی طویل المدت که شامل جبران خساره، عدالت جزائی وبرکناری میباشد، تعهدنماید. دولت بایستی سعی ورزد تا پست های مهم وکلیدی را به افرادیکه سابقه جنائی داشته باشد وبه حقوق بشراحترام نمیگذارند، نسپارد. و با کمیسیون درهنگام مقرریها درسطح عالی ادارات دولتی مشوره کند. کلیه اشخاصی که مقرر میشوند باید سوگند یاد کنند که نقض حقوق بشریا فساد را درگذشته مرتکب نشده و درآینده هم نخواهد شد. درگزارش همچنان آمده که ایجاد یک نهاد داخلی برای محاکمه مجرمین گذشته درافغانستان بادرنظرداشت خواست مردم قبل از بهبود نظام عدلی وقضائی ضروری است.

کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان ازسازمان ملل متحدوجامعه جهانی تقاضا میکند که دولت افغانستان را درمورد عملی ساختن این استرتیژی تشویق به پاسخگوئی وحسابدهی کرده واز تطبیق این استراتیژی حمایت سیاسی ومالی نماید. ملل متحد وجامعه جهانی بایست فشار های سیاسی لازم رابه منظورعدم تقرر یا برطرفی ناقضان بدنام حقوق بشر وارد نموده و از ایجاد یک نهاد داخلی برای تطبیق مجازات

مجرمین حمایت تخنیکی کند. وضمناً دولت بخواهد تاگزارش های منظمی را درخصوص پیشرفت استرتیژی عدالت دراختیارآنهاقرار بدهد. کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان همچنان از جوامع مدنی ملی وبین المللی تقاضا داردکه موارد نقض حقوق بشررا مستند ساخته وآنها رابه اطلاع دولت افغانستان، کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان وجامعه جهانی برساند.(جریدۀ مردم، رحیم وحدت، منشرۀ امریکا، شماره ۸۵)

پس از ارائه این گزارش به مقام ریاست جمهوری افغانستان، (که مورد تائید سازمان ملل متحد نیز قرارگرفته است) با وجود اینکه اسامی نقض کنندگان حقوق بشر دراین گزارش ذکر نشده است، برخی از رهبران تنظیمی متهم به نقض حقوق بشر،درکابل کنفرانسی ترتیب دادند و درآن برهان الدین ربانی، با اعتراف به برخی اشتباهات تنظیمها ،در مورد داد خواهی مردم وتهیه گزارش، نه تنها کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان را فاقد صلاحیت خواند ، بلکه تهدید نمود که تحقق این گزارش ثبات را درکشور برهم خواهد زد. البته استادسیاف با جرئت بیشتراز ربانی اظهار داشت که ما در امر تخریب و کشتار مردم کابل هیچ اشتباهی نکرده ایم. او افزود که ما«اشتباه نکردیم، بلکه سنجیده و دانسته عمل کردیم. و از محاکمه نیز هیچ باکی نداریم.»

رهبران تنظیم های افراطی طی سالهای ۱۹۹۲- ۱۹۹٦ مرتکب ویرانی شهر کابل وکشتار بیش از شصت هزار نفرمردم غیرنظامی وبالنتیجه مسبب اصلی جنایت علیه بشریت شده اند. کدام عملکرد میتواندجنایت بارتر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام ، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند وبر سرمسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگرمیخهای شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی وعِرض

مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ وبنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟ تاکی مردم جرئت نداشته باشند که بگویند: این همه ناروائیها و این همه ویران گریها و اینهمه کشتارها زیر سر رهبران تنظیمهای افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر ویا حفظ آن، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری وتفاهم و گذشت ، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند.این همان رهبران اند که سوگند در خانه خدا را در بیرون ازآن خانه شکستند. این همان رهبرانی اند که میلیونها دالر و پوند و ریال کشور های کمک کننده به مجاهدین را در حسابهای بانکی خود واریز میکردند.و مجاهدین را با شکم گرسنه راهی میدانهای مرگبار جهاد میکردند،بدون آنکه دیناری از آن پولهای باد آورده را به خانواده های آواره مجاهدین بجای حقوق و مزد خون شان بدهند. این رهبران از برکت همان پولهاست که اکنون هریک لشکر شخصی برای خود درست کرده اند تا بازهم بحساب این نوکران بی خبر وفقیر، برای خود اعتبار و جاه و مقام کمائی کنند. حال اگر کسی از میان آگاهان جامعه، اعمال این آقایان را به انتقاد بکشد، انتقاد از خود را، توهین به اسلام و توهین به مقدسات دینی قلمداد میکنند و فوراً گوینده را به کفر و الحادوکمونیستی نسبت میدهند و داد و واویلا راه می اندازند تا دیگران را بترسانند و از ادامه چنین انتقاداتی جلوگیری کنند.

باری درزمان حاکمیت ربانی- مسعود، یکی از هزاران هزار مردمی که زنان ودختران شان بوسیله همین قوماندانان جنایتکارتنظیمی ربوده شده بود، با هزار وسیله و واسطه خود را به جناب ربانی رسانید وعریضهً خود راپیش کردکه فلان قومندان شما زن نکاحی مرابزور تفنگ ربوده و درقرارگاه خودنگهداری میکند، ازشما میشود وازخدا جلو این جنایت رابگیرید که مساله ننگ وناموس است. آقای ربانی به حیث رییس جمهور (دولت اسلامی) در زیر ورقه عرض آن بخت برگشته نوشت:

«محترم قومندان صاحب، زن عارض را برایش مسترد کنید. تشکر» برای رییس دولت اسلامی اگر به اسلام واسلامیت ایمان داشت ، لازم بود تا قوماندانش را در ملای عام به دار میزد تادرس عبرتی میشد برای سایر قومندانانی که دست به چنین اعمال جنایت کارانه میزدند.

تنظیم جمعیت ربانی و تنظیم اتحاد اسلامی سیاف بشمول تنظیم حرکت اسلامی آیت الله محسنی در تبانی با دیگرجنگ سالاران، بخشی ازتنظیمهای افراطی اند که در هنگام قدرت دولتی، دریک جبهه متحد برضد نیروهای تنظیم افراطی حکمتیار ومتحد او جنرال دوستم و حزب وحدت مزاری جنگ را تا سطح کوچه های کابل، درجمال مینه و چنداول ومنطقه افشار و دیگر نقاط شهر گسترش دادند، و در تاریخ های۱۱ و۱۲ماه فبروری ۱۹۹۳تخمین چهار هزار مردم بی گناه افشار را درکابل بوسیله توپ و مسلسل و بمباردمان بی امان خود قتل عام کردند. این جنایت جنگی یکی از شواهد انکار ناپذیری است که تمام مردم کابل و مردم افشار که اهل آن بیشتر هزاره اند و قربانی این قتل عام و فاجعه المناک شده اند، آنرا تا هنوز فراموش نکرده اند. (دیده شود: پروژهٔ دادخواهی افغانستان ، جریده مردم افغانستان، چاپ امریکا،شماره۹۱)

همچنان قتل عام و فجیع سه هزار اسیرطالب توسط جنرال دوستم در داخل کانتینرهای دربسته در دشت لیلی شبرغان در دسامبر ۲۰۰۱، اینهاهمه اعمال جنایت علیه بشریت اند که مجرمین آن باید به محکمه بین المللی جنایات جنگی سپرده شوند.

در تداوم تصفیه های قومی توسط اسماعیلخان والی هرات در ۲۸ ماه اپریل۲۰۰۳ نیروهایش برچند روستای پشتون در بالامرغاب حمله کردند و ۳۸ نفربشمول ۳ زن و دو کودک را کشتند و دارائی مردم مسلمانرا غارت کردند. در اوایل ماه می سال۲۰۰۳، در برخوردهای جناحی در ولایت بادغیس و فاریاب پنجاه تن کشته و ۱۵ زن و کودک پشتون ازترس خود را در رودخانه بالامرغاب پرت کردند و غرق شدند. وخانه ها و فروشگاه های قریه جات پشتون غارت شدند. (۵ می، سایت آریائی ۲۸ اپریل) افزون براین جنگسالاراسماعیل خان زشتی ودنایت را

بحدی رساندکه زنان شریف هرات را که با اقارب ویا مردان خود از منزل بیرون میرفتند، مورد پیگرد قرار میداد وموضوع باکره بودن شان را که یک امر بسیار خصوصی است، مورد تست ومعاینات طبی قرار میداد، وآنانی را که از نظر او دراین آزمون پست ناکام بیرون می آمدند، به زندان می سپرد وطبعاً اقارب شان مورد توهین و تحقیر قرار میکرفتند و بالنتیجه زنان «متهم» که دیگر روی بازگشت به خانه را نداشتند، مجبور میشدند خود را آتش بزنند و ازشر سرزنش فامیل واقارب و همسایگان خود را راحت کنند. یک چنین توهینی را مردم هرات در طول تاریخ، ازسوی هیچ مهاجم بیگانه ای نه دیده بودند، مگر درزمان امارت خود ساخته اسماعیل خان مردم هرات دیدند. اسماعیل خان تا قبل از شکست و فرار ازدست طالبان آدم درست وقابل احترامی بود، ولی پس ازشکست و فرار به ایران او زنجیر غلامی سازمان اطلاعات ایران را برگردن انداخت و بعد از سقوط طالبان و اشغال دوباره هرات، او به مدافع جدی منافع ایران در افغانستان تبدیل شد و اجرآت او درهرات حتی از دربسی موارد دست رژیم طالبان را از پشت بسته بود.

گزارشهای ملی ونهاد های بین المللی حاکی از این واقعیت است که افغانستان در جلوگیری از نقض حقوق بشر ناتوان است . سازمان دیده بان حقوق بشر، مقیم نیویارک ،گزارش سالانه خود از وضعیت حقوق بشر را در پنجصد صفحه منتشر کرده ودر خصوص افغانستان چکیدهٔ گزارش آن چنین است:افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۶ بار دیگر در لبه پرتگاه قرار گرفت و برای ناقضین حقوق بشر، جانیان و افراطیون مسلح به مکان امنی مبدل شد. اکثریت این ناقضین در گذشته نه چندان دور نیز باعث اذیت و آزار افغانان و بخصوص زنان و دختران و بی ثباتی کشور، منطقه و جهان شده بودند.

در نقاط دیگر کشور، افغانها روزمره مورد ظلم و ستم جنگ سالاران و ملیشاهای محلی که ظاهرا با دولت افغانستان همنواستند قرار داشت. نیروهای ضد دولتی و قاچاقچیان مواد مخدر از مناطق مرزی میان پاکستان و افغانستان منحیث پناهگاه استفاده کرده و آزادانه به رفت و آمد می

پردازند. این عمل سوءظن های را در مورد نیات و همدستی پاکستان در نا آرامی های افغانستان ببار آورده است.

تجارت پررونق مواد مخدر در این سال قسما عامل و قسما تمویل کننده نا امنی ها و خشونتها در افغانستان بود که با رشد % ۶۰ نسبت به سال ۲۰۰۵ ریکاردی قائم کرد. این تجارت نصف درآمد کشور و % ۹۲ هروئین جهان را تشکیل می دهد.علیرغم رشد درآمد سرانه (که بیشتر مدیون تجارت مواد مخدر است) پیشرفت های اقتصادی در مناطق شهری و بخصوص در کابل متمرکز شده است. نقض حقوق بشر، فقر و نا امنی بشکل قابل توجهی با افزایش فاصله از مراکز ولایات افزایش میابد. برخوردهای مسلحانه و نا امنی پیشرفت های اقتصادی را در اکثر نواحی افغانستان که یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، با مشکلات جدی و حتی با عقبگرد مواجهه ساخته است. بازسازی بالخصوص در جنوب افغانستان آسیب دیده و این نقیضه بیشتر برخشم مردم محلی افزوده است. تا تحریر این نوشتار، بیشتر از یک ۱۰۰۰ شهروند غیرنظامی در نتیجه برخورد های نظامی بین شورشیان و نیروهای ناتو و دولت در جنوب افغانستان در سال ۲۰۰۶ کشته شده اند. رویهمرفته بیشتر از ۴۰۰۰ نفر در نتیجه منازعات در سال ۲۰۰۶ کشته شده اند که این رقم دوبرابر افراد کشته شده در سال ۲۰۰۵ و بیشتر از هر سال دیگر از زمان سقوط طالبان تا به امروز می باشد.

مطابق آمار سازمان ملل متحد، شمار بیجا شدگان در جنوب افغانستان ۱۵۰۰۰ فامیل (خانوار) - تقریبا ۸۰۰۰۰ نفر- می باشد.طالبان و نیروهای ضد دولتی بیشتر از ۲۰۰ حمله انتحاری را در این سال انجام داده اند که قربانیان آن را اغلب افراد غیر نظامی تشکیل می دادند. حملات نیروهای مخالف دولت برهبری ملا عمر، گلبدین حکمتیار، جلال الدین حقانی بر مکاتب، معلمین و شاگردان نسبت به سال ۲۰۰۵ رشد بیسابقه ای داشته است؛ از آنجاییکه این حملات مقاصد غیرنظامی را هدف قرار می دهند جنایت جنگی بحساب می آیند.

سام ظریفی، مدیر بخش آسیایی دیدبان حقوق بشر با انتقاد از وضعیت امنیتی افغانستان می گوید که هم اکنون شمار زیادی از افغانها از بیم نا امنی نمی توانند کودکان خود را به مکتب بفرستند. نگرانی دیدبان حقوق بشر از وضعیت امنیتی در حالی ابراز می شود که خشونت های نظامی در افغانستان در سال ۲۰۰۶ منجر به کشته شدن حدود چهار هزار نفر شد که یک چهارم بخش آن را غیرنظامیان تشکیل می داد.

این سازمان از کشورهای عضو ناتو خواسته تا برای خانواده های افرادی که در جریان عملیات نظامی این نیروها علیه گروه های مخالف زیانمند شده اند، خسارت بپردازند و عواملی را که منجر به کشته شدن غیرنظامیان شده، تحقیق و بررسی کنند.

پایان فبروری ۲۰۰۷

مقاله هفتم

ظلم واستبداد اقلیت حاکم و نقض حقوق اکثریت محکوم
(۲۲/ ۱۲/ ۲۰۱۰)

کرزی از همان روز نخست انتصابش بقدرت تا امروزدرحاکمیت افغانستان نقش سمبولیک دارد و قدرت اصلی در دست ائتلاف شمال وگروه شورای نظار، یا شورای مزدوران پول وقدرت می باشد. کرزی درمدت زعامت خود به عنوان یک پشتون، هیچگاهی درزمان تصدی حکومت مؤقت وحکومت عبوری وحکومت انتخابی خود، نتوانسته جلو تجاوز و زورگوئی وحق کشی نیروهای منسوب به ائتلاف شمال را برجان ومال و ناموس پشتونهای مسکون در ولایات شمال و جنوب کشور بگیرد، بلکه همچنان نتوانسته مقامات دولتی ونظامی وامنیتی را با درنظرداشت تناسب قومی عادلانه تقسیم کند، و حتی بعد از انتخاب خود به حیث رئیس جمهور منتخب هم این موازنه را نتواست بخصوص در بخش نظامی وامنیتی و پولیس تحقق بخشد و بنابرین، پشتونها بازهم محروم واز مراکز قدرت بدور نگهداشته شدند وفقط بطور سمبولیک برخی افراد محافظه کارچون: رحیم وردک در وزارت دفاع وانورالحق احدی دروزارت مالیه وفاروق وردک در وزارت معارف ویکی دونفر دیگر در وزارتها نصب شدند که نقش چندانی درجلب رضائیت پشتونها نداشته وندارند.

بقول نویسنده فرانسوی،آقای جورج لفیر «georgesLefebvre: "کسي قادر نیست خانواده اي را که نیمي از اعضاي آنرا کنار زده باشند

به سازگاري و آشتي وادارد. «جامعۀ بين المللي» كه از تاريک انديشي طالبان به هراس افتاده و بخشي از يک كل را به اشتباه همۀ آن انگاشته بود، خود در كنار نهادن [پاره اي از يک ملت] سهم داشت. اگر قبائل پشتون توانسته بودند كه حرف خود را به كرسي بنشانند، شايد طالبان پس از شكست و هزيمتشان در ماه هاي اكتبر و نوامبر ۲۰۰۱ همچون قطره آبي در شنزار ناپديد شده بودند. ره آورد توافقنامه هاي بن در دسامبر ۲۰۰۱، دولت تازه افعان بود كه۲۳ وزير گمارده ائتلاف شمال، در برابر۷ وزير پشتون را در بر مي گرفت. درست است كه رئيس جمهور كرزي خود پشتون است اما وي را چون [بازيچه ئی در دست شورای نظار] می انگارند. همين گفته بس تا در يابيم كه جامعه مدني پشتون احساس نمي كند كه در اين ساختار قدرت نقشي به وي سپرده شده و ناگزير از ناخشنودي عميقي رنج می برد." (لوموند دپلوماتيک ، اكتوبر ۲۰۱۰، مقالۀ خط مرزی ديورند: هم منشاء جنگ وهم كليد صلح)

سليگ هاريسن"Selig S.Harrison"، يكی از نويسندگان مشهور امريكائی مقاله بسيار مهمی تحت عنوان(ظلم واستبداد اقليت حاكم درافغانستان) درنيويارک تايمز (۱۷ اگست ۲۰۰۹) به نشررسانده و در آن پرده از بی عدالتی اقليت حاكمی برداشته است كه در حكومت كرزی از۹ سال بدينسو هرچه از دست شان آمده درحق پشتونهای افغانستان روا داشته اند. هاريسن دراين مقاله بربی موازنگی تناسب قومی قدرت در دولت كرزی بحث كرده، وآن را مسبب تمام جنگها وخون ريزيها در طول سالهای حضور نيروهای خارجی دركشورميداند ومتذكر ميشود كه تا اين بی موازنگی قومی در ساختار قدرت دولتی از ميان نرود ، طالبان دست از ستيزه نخواهند گرفت و پول وقدرت نظامی امريكا در مقابله با طالبان به هدر خواهد رفت.

سليک هاريسن مينويسد:"درحالی كه برای آوردن صلح وثبات درافغانستان بحثها درادارۀ بارک اوباما شدت گرفته است، مگر درعين حال دراين مباحثات ازيک پرابلم بسيارمهم چشم پوشی ميشود: اين معضله نارضايتی وناخوشنودی وفاصله گرفتن روزافزون يک اكثريت مهم قومی

از حکومت است. پشتونها، از مجموع نفوس ۳۳ میلیونی افغانستان، ۴۲ ٪ را تشکیل میدهند. یکی از دلایل مهم واصلی حمایت پشتونها از بغاوت وشورش طالبان اینست که درحکومت کابل قدرت اصلی ومرکزی در دست تاجیکان است. تاجیکان ۲۴ فیصد نفوس کشوررا تشکیل میدهند. آنها بر اردو، امنیت ملی وپولیس وبخش استخبارات بطورکامل کنترول دارند وهمین قوای امنیتی درزندگی روزانه پشتونها مستقیماً مداخله میکند."

مقامات نظامی امریکا نیز متوجه این تقسیمات غیر عادلانه شده اند واین را نیز میدانند که تا زمانی که قبایل پشتون افغانستان با دولت همکاری نکند، سرکوب شورشیان طالب از توان نیروهای خارجی بیرون است و بنابرین، جنرال پترائوس" genral Petraeus"برای جلب حمایت پشتونها چندی قبل برنامهٔ ایجاد گروه های "اربکی" را در میان قبایل پشتون با کرزی مطرح ساخت ومیخواست با دادن پول وسلاح عده ئی از افراد قبایل پشتون را که از بیکاری رنج میبرند در این پروسه شامل کند، ولی وقتی موضوع را با کرزی مطرح کرد، کرزی یا از روی نافهمی و یا از ترس سران شورای نظار، اظهار داشت که در صورتی با این طرح موافقت میکند که این پول و این بودیجه وتشکیل ملیشیای اربکی در اختیار وزارات داخله(که وزیر آن یکی از جنرالان مقتدر شورای نظار بسم الله محمدی است)، قرار داده شود و این شرط به معنی این بود که مناطق پشتون بازهم از این چشمهٔ روزی کنار گذاشته شود و یا اینکه از گاو غدودی به آنها نرسد. وچنانکه جریان این پروسه دیده میشود، این بودیجه در مسلح ساختن مناطق تاجیک نشین تخار و کندز و بلخ و بدخشان که اصلاً مخالفتی با حضور نیروهای خارجی ندارند به مصرف میرسد و جنرال داود داود از طرف وزیر داخله موظف شده است تا به مسلح ساختن اقوام تاجیک در ولایات شمال بپردازد، حالانکه معنی اصطلاح "اربکی" را که یک کود ودستور قبایلی است، تاجیکان نمیدانند و قوانین آن راهم درک و رعایت نخواهند کرد.

درهفته های اخیر که کرزی مخالفت های خود را با امریکا علنی تر کرده است دیده میشود که جنگ سالاران ازاین امکانات مالی امریکا بازهم

برای تقویت خود به ساختن اردوهای شخصی می پردازند، چنانکه جنرال عطا نور والی برحال بلخ خود اردوی شخصی دارد و معاش وحقوق این اردوی شخصی را از مدرک همین بودیجه می پردازد و توسط همین اردوی شخصی بود که پشتونها را از کاندید شدن و دادن رأی در پارلمان فعلی محروم ساخت. دراین شب و روز شکایات مردم پشتون در ولسوالی چهاربولک بلخ از دست قوت های مسلح غیر مسئول وابسته به عطا نوروالی بلخ بلند شده است وتعدادی ازبا شندگان آن ولسوالی به روزنامهٔ امریکائی "وال ستریت ژورنال"ازدست جنگ سالاران و زورمندان والی بلخ شکایت کرده اند که برآنها از سوی قوماندان "لال" قوماندان ملیشه های عطانورمورد ظلم وشکنجه وتحریم از حق رأی دادن قرار گرفته اند. این شیوهٔ حکومت داری والی بلخ عطامحمدنورنشان میدهد که وی برای تحکیم مواضع خود با حمایت وزیر داخله و همکاری جنرال داود داود در بلخ وتخار و کندز و بغلان وغیره ولایات شمال برای یک جنگ داخلی آماده گی میگیرد وپیوسته مصروف تصفیه های قومی در شمال کشور است . افزون برهمهٔ اینها مناطق پشتون نشین در جنوب کشور همه روزه مورد حملات هوائی وزمینی نیروهای خارجی نیز قرار دارد و هر روز ده ها و صدها تن از افراد ملکی کشته و یا زخمی و معلول میگردند.

بگزارش سایت خبری رادیو صدای آلمان،در۱۲ دسمبر امسال، "هواپیماهاي نظامي امریکا در ماه نوامبر ۸۵۰ حمله را انجام داده اند که سه برابر میزان حملات هوايي در نوامبر سال گذشته مي باشد. از اوایل جنوري تا آخر نوامبر۲۰۱۰، نیروهای امریکائی ۳۰ هزار ماموریت هوايي جنگی درافغانستان انجام داده اند که نسبت به سال گذشته، ۱۳ درصد افزایش را نشان مي دهد." اگر با هریک از این عملیات ویژه دونفر افراد ملکی افغان کشته شده باشند باید ۶۰ هزار افغان درسال گذشته کشته شده باشند. البته این رقم اندک کشتار مربوط به حملات هوائی است، اماهرشب ما از طریق رادیوها و تلویزیونهای داخلی گزارش هایی را می شنویم که خبر ازکشته شدن ۲۰ تا ۵۰ نفررا از اثرحملات انتحاری و انفجارات بمب های جاسازی شده و یا عملیات نیروهای دولتی

و پولیس ملی در فلان ولسوالی و فلان ولایت میدهند که تمام این تلفات انسانی مربوط به مناطق پشتون نشین اند، بنابرین با تمام خوشبینی واحتیاط میتوان گفت که تلفات پشتونها اعم از ملکی ونظامی وپولیس ملی سالانه به ده ها هزار انسان میرسد.

زمری بشری سخنگوی وزارت داخله در یک نشست مطبوعاتی در اخیر سال ۲۰۱۰ بیان کرد که بتعداد۱۲۹۲ پولیس کشته شده و ۲٤٤۷ تن مجروح شده اند. وی افزود که دراین سال بتعداد ۲۰٤۳ افراد ملکي کشته شده و ۳۵۷۱ مجروح شده اند ، این تلفات غیر از تلفات افراد اردو ونیروهای ناتو است.تلفات نیروهای ناتو در سال گذشته به ۷۱۳ تن رسیده بود. این تراژیدی متاسفانه از ۹ سال بدین سو در ولایات پشتون نشین تطبیق میگردد، ومعنی این عملیاتهای نظامی اینست که امریکا و ناتو قصد دارد تا نفوس پشتونها را در افغانستان به نفع اقلیت های که با حضور نیروهای خارجی در افغانستان همنوائی دارند، کاهش بدهد.

روشنفکران وآنهائی که امکانات بلندکردن صدای این ملت را دارند، بهتراست وقت و انرژی خود را بجای خط دیورند وقف نواقص کار و اشتباهات امریکا در افغانستان بنمایند تا دست ازحمایت جنگ سالاران ائتلاف شمال و بخصوص شورای نظار وکرزی و حاکمان محلی بردارد و بجای آن ها اشخاص لایق وشایسته واهل فن را مورد حمایت خود قرار بدهد تا هم جلو فساد اداری گرفته شود وهم کمک های جامعه بین المللی در راه دوباره سازی واحیاء پروژه های عام المنفعه به مصرف برسد و مردم فقیرو بیکار هم صاحب کار واشتغال گردند و افغانستان را از سراشیبی سقوط ووقوع یک جنگ داخلی دیگر در امان نگهدارند.

تلویزیون آشنای صدای امریکا از قول مسئول نظارت بر وضعیت مهاجران داخلی افغانستان وابسته به سازمان ملل متحد گزارش دادکه درسال ۲۰۱۰، ۲۵۰ هزارافغان از خانه و محلات خود بیجا شده اند و به جاهای امن تر پناه برده اند .میتوان گفت که بیشترین این بیجا شدگان مردمان مارجه وگرشک ونادعلی ولایت هلمند و باشندگان پنجوائی قندهار ومحلات اطراف قندهار بوده اند که مورد عملیات تصفیه ئی نیروهای

خارجی ودولتی قرارگرفته بودند وهمگی پشتون تباربودند. چون در میان پشتونها سر یا رهبری وجود ندارد که به امریکا بگوید : بعد از سقوط طالبان، دیگر پشتون کشی بس است! درغیر آن تمام اقوام پشتون دست از جان خواهند شست وبکوه های بالا خواهند شد وآنگاه قبل از همه انتقام کشتن پشتونها را ازنوکران وجواسیسی که باعث کشتن این قوم شده اند خواهند گرفت. متاسفانه چنین شهامتی در وجود کرزی به عنوان یک زعیم پشتون دیده نمیشود.

"د طالبانو د جنایاتو بیه (دافغانستان په شمال کې د پښتنو کړول او ځورول) عنوان مقاله ایست که توسط سازمان حقوق بشر ملل متحد نوشته شده و بوسیلهٔ آقای رحمت آریا،ترجمه و درپورتال افغان جرمن آنلاین، به نشر رسیده است.

در بخشی ازاین مقاله آمده است:"د ۲۰۰۱ ز کال د نوامبر د میاشتې له پیله را په دیخوا چې په شمالي افغانستان کې د طالبانو د واکمنۍ د رنګیدا له نیټې سره سمون خوري ، د شمالي افغانستان په ډیریو برخو کې پښتانه د وژنو ، وهلو ، ټکولو ، کړېدلو ، جنسي تیریو ، لوټ او شوکو په ګډون د ځورونو او کړاوونو له بیلا بیلو ډولونو سره مخامخ شول. پښتانه ځکه و ځورول شول چې له طالبانو سره همپیونده وبلل شول ، د طالبانو د مشرتابه د ډلې ډیري غړي له سویلي افغانستان څخه دي. په شمالي افغانستان کې د ځورولو او کړولو د پازوالۍ نېغه ګوته درو توکمپالو یا توکم بنسټو ګوندونو او د هغوی ملیشو ته نیول کیږي :

- اوزبک واکه ملي اسلامي جنبش
- تاجیک واکه اسلامي جمعیت او
- هزاره واکه د وحدت ډلې ته

همدا رنګه یو شمیر وسله والو وزبکو ، تاجیکو او هزاره ګانو ته چې له پورتنیو پوځي ډلو سره په ټلواله کې نه ول ګوته نیول شوې چې د بې وسو ، بې وسلو شویو پښتنو په غوره کولو او د هغوی له بې وسۍ څخه په ناوړه ګټه اخیستنې یې تیریو ته لاس اچولی دی.

د پښتنو پر وړاندې نوموړو ځورونو ته په کتنې او ځواب کې د بشري حقونو د څار ټولنې د ۲۰۰۲زکال د مارچ په میاشت کې خپل څلور تنه پلټونکي شمالي افغانستان ته ولیږل. پلټونکې ډلې د شمال په څلورو ولایتونو بلخ ، فاریاب ، سمنګان او بغلان کې له یو شمیرپښتون میشتو کلیو او ټولنو څخه لیدنه وکړه ؛ همدا شان دغې ډلې د افغانستان د لنډمهالي دولت له استازو ، د دیپلوماتیکي ټولنې له استازو او د بشري مرستو له کارکوونکو سره ولیدل.

زموږ پلټونکې ډلې د خپلو پلټنو په لړ کې په سیمه کې د پښتني ټولنو د شتمنیو د لوټ او تالا او په وچ زور د هغوی د ځمکو او ځایونو د نیولو د پیښو په اړه مالومات په لاسوند شوي ډول راټول کړل. د فاریاب ولایت د شور دریا په سیمه کې هم د لوټ او تالا پېښې په وَرته ډول رامنځته شوې. سیمه ییزو کلیوالو ویل چې د نوامبر په نیماییو کې له جنبش سره همکارو وزبکو وسلوالو (پرته له دې چې د نورو توکمونو له وګړو څخه وسلې را ټولې کړي) د هغوی وسلې یې په زوراټولې او د څو راتلونکو اونیو په لړ کې یې ددوی کلي لوټ او تلا کړل ، څاروي یې ورڅخه واخیستل ، غنم او دانه باب یې ولوټل ، د کورنو د اړتیا وړتوکي او شتمني ، غالۍ ، پیسې او سره زریې ټول را ټول کړل –یوه کلیوال د دغه لوټ او تالا لړۍ " څلویښت ورځنۍ ترهګري " وبلله.

د بغلان په ولایت کې د جمعیت یو بولندوی یوه پښتانه کلیوال ته : تاسو پښتانه یاست. تاسو د دغې سیمې نه یاست. تاسو باید کابل ته ولاړ شئ او سیمه موږ ته راپریږدئ.یو پښتون سپین روبی د وحدت د ډلې د جنګیالیو د ځورونو په اړه وایي : طالبانو جنایات وکړل خو سزا یې اوس موږ وینو. یو بل پښتون توکمه سپین روبی چې کوریې د جمعیت ځواکونو لوټ کړی وایي :زما ګیله یوازې له الله څخه ده. آیا زموږ غږ اوري؟ خو کله چې له خدایه ګیله کوو همغومره سزا وینو. موږ وسه نه لرو. دلته توپکوال وسه او زور لري. د توپکوالو او بولندویانو د کړاو له لاسه ، اوبه زموږ ترخځ ته را رسیدلي دي. دوی له دغه ځایه ورک کړي ، پریږدئ چې خپله بزګري وکړو.

منبع: ***HUMAN RIGHTS WATCH APRIL ۲۰۰۲ VOL. ۱٤, NO. ۲(C)***

یکی از فجیع ترین حوادث قوم کشی در صفحات شمال گزارشی است که آژانس خبری آتش چند سال قبل به دست نشر سپرد. آتش ازکارنه های نسل کشی یکی از قوماندان جنگی فاریاب بنام مولوی قره یاد میکند ومینویسد:

<u>مولوی قره و نسل کشی قومی در فاریاب</u>

آتش: پشتونها در سمت شمال نابود گردند و یا بطرف جنوب متواری شوند! درولایت فاریاب مردی سیاه چرده بنام مولوی غفور که در کوه صیاد ولسوالی تگاب شرین زنده گی میکرد وابسته گان تنظیم حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی نبی محمدی را مسلح ساخت و بیرق نبرد با حزب تازه به دوران رسیده " خلق" را بلند نمود.

وقتی با افراد با سواد چون معلمان،مامورین دولتی ومتعلمین مکتب روبرو میشد امر کشتار شانرا با این استدلال صادر میکرد که اگر مسلمان باشند مستقیم به بهشت میروند و اگر نباشند به سزای عمل غیر مسلمان بودن خود می رسند.

به نقل از آنعده باشنده گان فاریاب که حکایت بالا را تایید میکنند ، ملا غفور باور نداشت که افراد تحصیل کرده درمکتب ، مسلمان باشند،نامبرده مسوولیت حادثه هفت ثور سال۱۳۵۷رابدوش افراد مکتب خوانده می انداخت و بنابر این برداشت، اکثریت قریب به مطلق افراد مکتب خوانده وقتی به چنگ مولوی موصوف می افتادند، به قتل می رسیدند.مولوی غفور که بزودی به مولوی قره(به زبان ازبکی سیاه)شهرت یافت از احساسات مذهبی مردم استفاده نموده تعدادی کثیری از جنگجویان را سازمان دهی کرد و لشکر عظیمی از داواطلبان جنگ را گرد هم نمود.

فردی که در رکاب مولوی قره ماه ها را سپری کرده و دریور آقای قره بوده و نخواست در رسانه ها مشخص نامش برده شود حکایت میکند

که مولوی مذکور لباس نو به تن مینمود و جنگ های چریکی، با روسها را رهبری میکرد.

دراکثر برخورد ها با روسها، آقای قره، بعد از مختصر جنگ وگریز،ساعتی از انظار مردم پنهان میشد و پنهانی با آتش سگرت و یا آتش مشابه سگرت ،لباسهای خود را طوری سوراخ مینمود که بیننده تصور کند مرمی دشمن اصابت نموده است. وبعد چاپلوسان دربارخود را وظیفه میداد تا تبلیغ کنند که مرمی روسها نمیتواند از جسم مولوی قره که در راه خدا به جنگ مقدس برخواسته است عبور کند و با استفاده ازین شیوه برای خود مقام روحانی تدارک میکرد واز مردم مذهبی افغانستان گروه گروه در صفوف لشکر خود سرباز گیری مینمود.مولوی قره با استفاده از این تاکتیک توانست در زمان کم اکثریت قریب بمطلق ولسوالی های ولایت فاریاب را تحت تسلط خود در آورد .

ملا غفور(قره)که ملای مسجد یک قریه گمنام دریکی از ولسوالی های یک ولایت دور افتاده بود،توانست در کمتر از یکسال هزاران مرد جنگی را متشکل سازد و چند ولسوالی را بصورت کامل ازدست افراد دولتی وقت آزاد ساخته به تسلط در آورد.فرمانبرداری صدها دهکده مربوط ولسوالی های فاریاب این ملای دهاتی را چنان مغرور ساخت که سر از پا نشناخت و تصمیم گرفت که مناطق شوردریا، غلبله ، خوجه گوهر، لنگر، مین درخت و نقاط دیگر پشتون نشین فاریاب زمین را از وجود باشنده گان آن پاکسازی نماید. و با این هدف جنگهای قومی را آغاز نمود.

محمد صادق دریور سالخورده که وظیفه انتقال نیروی های جنگی مولوی قره را از سنگری به سنگر دیگر عهده دار بود خاطرات خود را چنین بیان نمود :

" درماه سنبله سال۱۳۵۹ جنگهای خونین با پشتون ها توسط مولوی قره شروع شدو در یکروز تا صد نفر کشته را من حساب کردم به دها نفر اسیر گرفته می شد که اکثر اسیران به قتل رسانده میشدند."

آقای صادق مدعی شد که این جنگها یکسال تمام بسیار شدید جریان پیدا کرد وبعد از مرگ قره هم تا سالهای ظهور طالبان توسط قوماندانهای ملا قره ادامه یافت .

قوماندانهای مولوی قره هر یک امان پهلوان گرزیوانی،رسول پهلوان فیض آبادی، عبدالروف ثوری قیصاری،حق بیردی تگابی،شراب بیگ جمعه بازاری و چند قوماندان دیگربودند که هر کدام بعد ها فرماندهان نامدار سمت شمال کشور گردیدند.

آقای صادق حکایت نمود که باری من از مولوی قره پرسیدم که شما با روسها جهاد(جنگ مقدس)را آغاز نموده بودید و حال اینهمه جنگ با این مردم مسلمان برای چیست؟ملا قره مکثی نمود ودست روی پیشانی گذاشته بفکر رفت وبعد از دقایقی گفت که این مردم کافران را یاری می رسانند و در عهد که با من بسته بودند بیوفایی کرده اند و حال باید پشتون ها در سمت شمال نابود گردند و یا بطرف جنوب متواری شوند.هزاران تن ازپشتون ها ی اطراف فاریاب در نتیجه این جنگها قتل عام گردیدند و هزاران تن دیگربا خانه و کاشانه شان تا ظهور طالبان متواری شدند.

آدم خان باشنده قریه شور دریا فاریاب میگوید :"وقتی عساکر قره در مناطق مردمان پشتو زبان حمله میکرد تعدادی را سر میبریدند؛ زنان و دختران که به اسارت قوماندانها او می افتادند مورد تجاوز جنسی قرار میگرفتند؛ مواشی به غارت برده میشد و اموال منقول تا آنجا که ممکن بود انتقال می یافت و غژدی ها و خانه ها به آتش کشیده میشد."آدم خان مدعیست که تعداد کثیری از عاملین این نوع جنایات، از جمله افراد مولوی قره هنوز زنده میباشند ودر مناطق خود، صاحب مال و جاه و مقام هم شده اند و بدون کوچکترین دغدغه از محاکمه و پاسخگویی به اعمال گذشته زنده گی میکنند.آقای آدم خان لشکر کشی ها و جنگهای مولوی قره را سر آغاز تباهی پشتون های شمال وانمود کرد.

مولوی قره در۷/۷/ ۱۳٦۱ توسط افراد خودش به شکل مرموز و مخفیانه به قتل رسید. مولوی غیاث که در کمیته اداری- نظامی مولوی قره منحیث قاضی کمیته تنظیم حرکت انقلاب اسلامی بخش ولایات شمال

افغانستان ایفای وظیفه میکرد سخنان آدم خان را بی بنیاد و تبلیغات زهر آگین علیه شخصیت جهادی و دینی مولوی غفور(قره) دانسته میگوید: "مولوی غفور فی سبیل الله جهاد کرد؛تبعیض و قوم پرستی نداشت؛با دوست دین دوست و با دشمن دین دشمن بود." آقای غیاث که مدعیست استاد مولوی قره در مدرسه بوده و همیشه در کنار او چون یار وفادارحضور داشته است و به اتهام همکاری با مولوی مذکور از طرف نیرو های دولت وقت باز داشت گردیده اضافه از پنج سال را در زندان سپری نموده، مسوولیت کشتار پشتونهای شمال کشور را بدوش قوماندانهای بیسواد و افراد عقده مند دیگر که در کنار مولوی قره با روسها جنگ می کردند می اندازد .

ملا غیاث ادعا میکند که در نسل کشی های قومی دستهای پیدا و پنهان از خارجی ها نیز دخیل بودند و با خریداری قوماندانهای خود فروش،آتش این جنایت ضد بشری وضداسلامی را مشتعل نگه داشتند.استاد و صاحب نظر در امور سیاسی جاوید لهیب معتقد است :" تا وقتیکه مردم افغانستان اخوان الشیاطین داخلی و خارجی را نشناسند روز خوبی را نمی بینند "

آقای لهیب نسل کشی های قومی در افغانستان را در سه دهه جنگ جز پالیسی و هدف احزاب به قول استاد موصوف اخوان الشیاطین وانمود میکند و باور دارد که این کتله سیاسی جز استفاده از نام دین مقدس اسلام ،جنگ و ویرانی، ثروت اندوزی شخصی و معامله کردن افغانستان با چهل کشور کفری ، کوچکترین خدمت به مردم افغانستان نکرده اند ، نمی کنند و نخواهند کرد.

استاد لهیب در ادامه صحبت هایش افزود که غفور قره یکی ازین مهره های شیطانی بود که خصومت های قومی را در ولایت فاریاب به اوج رساند و اقوام با هم برادر را دشمن خونی با یکدیگر ساخت.

ارقام دقیق انسانهای بیگناه که منسوب به قوم پشتون بودند و توسط لشکریان قره نابود گردیده اند از طرف هیچ مرجع و منبعی انتشار داده نشده است و هنوز که هنوز است در باره نسل کشی های قومی در

افغانستان پژوهش و تحقیق درست و منظم صورت نگرفته است.نسل کشی قومی و قوم پرستی بعد از سقوط داکتر نجیب الله از اریکه قدرت در سال ۱۳۷۱ وبا آغاز ریاست جمهوری برهان الدین ربانی به اوج خود رسید که جنگهای حزب سیاف پشتون و حزب وحدت هزاره از جمله نمونه های مشهور آنست و زبانزد عام خاص میباشد.

یکی از کنواسیون ۱۹٤۸که کنوانسیون کشتار جمعی نامیده شده ازکشور های عضو و امضا کننده تقاضا مینمایید تا از کشتار دسته جمعی جلوگیری نموده عاملین آنرا به محکمه بکشانند.

افغانستان نیز یکی از امضا کننده گان کنوانسیونهای بین المللی محسوب میگردد و متاسفانه که بخش اعظم بدنه اساسی دولت امروزی از افرادی تشکیل گردیده که متهم به نسل کشی و کشتار دسته جمعی اقوام ساکن درین سر زمین میباشند و دولت کرزی در حمایت قدرتهای بزرگ که مدعی دموکراسی و عدالت!!! میباشند قرار دارد . بدین لحاظ تحت فشارجنایت کارانی که وارد پارلمان کشور گردیده اند منشور نامنهاد مصالحه ملی از طرف شورای ملی افغانستان تصویب گردیده است و جنایت کاران سه دهه جنگ در افغانستان از" کیسه خلیفه "بخشش شده اند.منشور مصالحه ملی در یازدهم دلو ۱۳۸۵ازطرف پارلمان افغانستان تصویب شد و پیگیری پروسه عدالت انتقالی را به با مشکل مواجه نمود."(سایت آریائی ۲۰۰۵)

سازمان عفو بین المللی مقیم لندن روز ۵ / ۸ / ۲۰۰۹ ضمن اعلامیه یی خطاب به کاندیدان ریاست جمهوری افغانستان گفت که میلیون ها مردم افغانستان تا به حال از تخطي هاي فاحش حقوق بشر، باوجود فروپاشي رژيم طالبان رنج مي برند. در بیانه سازمان عفو بین المللي آمده است : "افغان ها تا به حال از فقر بي اندازه، فقدان قانون همراه با تجارت رو به افزايش مواد مخدر، حكومت بي صلاحيت، فساد اداري فوق العاده مروج، نظام ضعيف و بيكاره ي حقوقي و عدم سيستماتيك رعايت قانون در رنج و عذاب هستند." (رادیوصدای آلمان: ۵ اگست ۲۰۰۹)

پایان

مقاله هشتم

پیامد بد بنیادگرائی برای افغانستان وکشورهای منطقه:

ناگفته پیداست که اسلام سیاسی با بنیادگرائی پیوند جدائی ناپذیر دارد. باید توجه داشت که پاکستان حامی درجه اول بنیادگرایی و یکی از طراحان بوجود آوردن طالبان درافغانستان بوده ، همانگونه که سازنده و پرورنده رهبران هفتگانه مجاهدین بوده است. افزون برین پاکستان خود یکی از کانون های پرورش بنیادگرائی و تروریستی در منطقه است و تروریستان پاکستان در کشمیر همواره مشغول عملیات تخریب کارانه اند و کشور هند بیشتر از اعمال تروریستی پاکستان دل پرخون دارد. همین اکنون بیش از ۳۰ هزار مدرسه دینی در پاکستان وجود دارد که در آنها در پهلوی تدریس مسایل مذهبی ، به شاگردان شیوه های بکارگیری عملیات تروریستی آموزش داده می شود، طالبان نیز دست پروردگان و تربیت دیدگان مدارس دیوبندی پاکستان اند .

مناطق قبایلی شمال غرب پاکستان همین اکنون به حیث لانه بنیادگرائی و تروریزم محل ستر و اختفای تروریستان القاعده و طالبان وسایر گروه های بنیاد گرای اسلامی است. یکی از شاهدان عینی در گفتگوی رادیویی در مجله آسیای میانه بی بی سی (روزجمعه ۲۳ جنوری ۲۰۰۳) گفت که قاضی حسین احمد رهبر جماعت اسلامی پاکستان و مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت العلمای پاکستان و ژنرال حمیدگل رئیس پیشین سازمان جاسوسی ارتش پاکستان با حکمتیار و ملا عمر رهبر پیشین

طالبان در مناطق قبایل آزاد پاکستان مصروف توطئه و تبلیغ علیه دولت افغانستان ونیروهای بین المللی برهبری امریکا اند. اما حکومت پاکستان با دروغ و ترفند خود را هم پیمان امریکا در نبرد علیه تروریزم به حساب می آورد و از امریکا پول و امتیاز میگیرد.

در سه دهه اخیرتاریخ کشورما، هواداران اسلام سیاسی از صبغت الله مجددی گرفته تامولوی محمدنبی و مولوی یونس خالص و از استاد ربانی واستاد سیاف گرفته تا گلبدین حکمتیار وقاضی وقاد و از شیخ آصف محسنی گرفته تا اکبری و خلیلی و غیره درلباس رهبران تنظیمهای جهادی، و ازملاعمر به عنوان رهبر طالبان تا اُسامه بن لادن رهبر «گروه القاعده» همگی بنیادگرایانی هستند که بر ضرورت برپائی حکومت اسلامی تأکید میورزند. و ما نمونه این نوع حکومت اسلامی را در دهه ۹۰ قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، در دوره حکومت حضرت صبغت الله مجددی و حکومت ربانی و شرکاء و صدارت گلبدین حکمتیار و ملاعمر درافغانستان تجربه کردیم.

استبداد خشن تنظیمی و بی بند و باری نسبت به امنیت جان و مال مردم و دارائی های عامه و کشتن و بستن و زورگوئی و حق تلفی و تعدد مراکز قدرت در پایتخت و پرتاب راکت و خمپاره بر شهرها و ویران کردن و به آتش کشیدن همه دار و ندار جامعه وتخریب تمام نهادهای اقتصادی و فرهنگی و خدماتی و محروم کردن زنان از حق کار در بیرون از منزل با روی گشاده و اختطاف آنها و تجاوز بر ناموس آنها و غیره خطوط کلی کارنامه های حکومت اسلامی تحت رهبری تنظیم های جهادی بود.

بدین سان تنظیم های جهادی با نشان دادن سیمای نفرت انگیزخشونت بار از خود، بدترین و نا بخشودنی ترین حزبی های رژیم گذشته رابرائت دادند، و براثر همین هرج و مرج سیاسی در کشور بود که گروه طالبان با حمایت پاکستان درتبانی با عربستان سعودی و سیا، وارد صحنه سیاسی افغانستان شدند.

بینظیربوتو باری درلندن گفته بود : «فکر روی کارآوردن طالبان ازانگلیسها بود، مدیریت آنرا امریکایی ها کردند، هزینه آنرا سعودی ها پرداختند و من اسباب آنرا فراهم آوردم و طرح را اجرا کردم » طالبان که از حمایت همه جانبه دولت خانم بی نظیر بوتو، و شریک دولت ائتلافی او یعنی «جمیعت علمای اسلام»- پدر خوانده طالبان- برخوردار بود و توانست در عرض کمتر از سه ماه کنترول چهارده ولایت از سي و دو ولایت را بدست گیرد . در آغاز طالبان با استقبال مردم روبروشدند. مگرهمین که بر شهرکابل تسلط خود را قایم کردند، قوانین اسلامی را که حکومت ربانی وضع کرده بود، چنان باشدت وحدت به منصه تطبیق قرار دادند که زندگی را برمردم به جهنم مبدل ساختند. طالبان که از اندیشه بنیادگرائی مشبوع بودند، سعی داشتند تا برخلاف منطق زمان، مردم ما را به شرایط ۱۴۰۰ سال قبل به عقب برگردانند که تاریخ پاسخ دندان شکنی به آنها داد و آنها را با ابرقدرت جهان، امریکا رو بروساخت.

حملهٔ امریکا علیه طالبان

حادثه ناگوارتروریستی ۱۱ سپتامبر که دومرکز تجارت بین المللی یا دو آسمان خراش بزرگ ۱۱۰ طبقه ئی را با پنتاگون (وزارت دفاع امریکا) در نیویارک و واشنگتن ویران ساخت و باعث مرگ بیش ازسه هزار نفرگردید، امریکا را برآن داشت تا بصورت جدی مبارزه با تروریزم و بخصوص اسامه بن لادن مظنون اصلی این حوادث را آغاز کند. یکبار دیگر امریکا رژیم طالبان را تحت فشار قرار داد تا اسامه را به امریکا تسلیم دهد و مراکز تروریستی سازمان القاعده را در افغانستان مسدود کند ، اما طالبان که فاقد خرد سیاسی وفاقد فهم کشورداری بودند و عواقب اخطار امریکا را بدرستی درک کرده نمی توانستند، از قبول شرایط امریکا سرباز زدند و در نتیجه امریکا (در حالی که این بار ۲۵ ملیون دالر را برای سر بن لادن جایزه تعیین کرده بود) عملیات نظامی خود را بر ضد طالبان و محو آن رژیم از افغانستان در تاریخ ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ آغاز نمود و با پرتاب پنجاه موشک کروز ازعرشه کشتی هوا پیمابرامریکائی واقع در

خلیج عمان و نیزبا فرو ریختن بمب های هفت هزار کیلوگرامی (که بعد از بمب اتم بزرگترین بمب بحساب میرود) بوسیله میگ های F۱٦ و B۵۲ برمواضع طالبان در شهرهای کابل، جلال آباد، مزار شریف ، هرات و تالقان و قندهار، ضربات شدیدی وارد آورد ودیری نگذشت که طالبان مواضع خود را بر اثر بمباران بی امان امریکا از دست دادند و شروع به عقب نشینی نمودند.

طیاراتF۱٦ و B۵۲ امریکا وبمباردمان آن برمواضع طالبان در۷ اکتوبر۲۰۰۱

طالبان از مزارشریف عقب نشستند و بسوی قندز روی آوردند. شهر مزار شریف به تصرف نیروهای جنرال دوستم درآمد و متعاقباً شهر قندز که پناهگاه بیش از ۲۰ هزار ملیشه های طالبان فراری از تالقان و مزارشریف و سمنگان قرار گرفته بود و به مقاومت خود ادامه میدادند نیز بر اثر بمباردمان بمب افگن های امریکائی سقوط نمود و طالبان قسماً تسلیم و بیش از ۳۵۰۰ نفر از اسرای طالبان از مزارشریف به شبرغان توسط کانتنر های سربسته انتقال گردید و در مسیر راه و در حضور نیروهای امریکائی همه بقتل رسیدند و بطور دسته جمعی درگودالهای بزرگ دفن گردیدند و بعدها فلمی که از کشتار اسیران طالبان در دشت لیلی شبرغان در پارلمان اروپا به نمایش گذاشت و موجب سرو صدای بسیاری

در رسانه های جمعی اروپائی گردید. همزمان با سقوط شهر مزارشریف، هرات نیز سقوط نمود و جنرال اسماعیل خان قسمت های غرب کشور را از وجود طالبان پاک ساخت و فراه و نیمروز را در تحت تصرف خود گرف. در تاریخ ۱۲ نومبر طالبان کابل را تخلیه کردند و کابل بدست نیروهای ایتلاف شمال افتاد. طالبان بقندهار رفتند و درقندهار سنگرگرفتند، و به مقاومت بیهوده خود ادامه دادند تا آنکه ۱۵۰۰ نفر از نیروهای امریکائی و انگلیسی در اطراف میدان هوائی قندهار فرود آمدند تا با همراهی نیروهای ضد طالبان در تسلیمی شهر قندهار و از بین بردن ملاعمر رهبر طالبان و اسامه بن لادن عملاً داخل عملیات شوند.

گفتنی است که ملاعمردرست بتاریخ ۷ دسامبر ۲۰۰۱حاضر شد قندهار، آخرین سنگر خود را برای امریکا تسلیم کند درحالی که در اثر بمباران جنگنده های امریکائی هزاران نفر از مردم قندهار کشته شده بودند و بقیه بسوی مرزهای پاکستان در حال فرار بودند. بدینسان پس از دوماه مقاومت بیهوده نظام طالبی در افغانستان توسط امریکا با سقوط مواجه گردید . اما بن لادن در کوه های سپین غر(سفیدکوه) در محل «توره بوره» در ولایت ننگرهارپنهان شده بود. براثر بمباران بی امان امریکا در توره بوره، در تاریخ ۱۱ دسامبرافراد بن لادن که اکثریت شان از اعراب الجزایری و فلسطینی ومصری و سودانی و سایراعراب افغانی شده متشکل است به گروه مخالفین افغانی اطلاع دادند که به صبح ۱۲ دسامبر خود را به نیروهای افغانی تسلیم خواهند نمود، اما در تاریخ مزبور از تسلیم کردن خود استنکاف ورزیدند و شرط گذاشتند که فقط حاضرند در حضور نمایندگان ملل متحد خود را تسلیم کنند و الا تا دم مرگ دست از مقاومت نخواهند گرفت. بنابرین جنگ برای از بین بردن اسامه و گروه القاعده بشدت ادامه یافت و چهار روز بعد در تاریخ ۱٦ دسامبر کوه های توره بوره کاملاً فتح و از وجود افراد القاعده تخلیه گردید.

رئیس جمهور امریکا دبلیو جورج بوش درتاریخ ۱۷ دسمبر ۲۰۰۱ اعلام داشت که بن لادن راه فرار ندارد ، زنده یا مرده بن لادن باید بدست آید.اما امریکا نتوانست مرده یا زندهٔ بن لادن را بدست آورد، زیرا افراد

حزب اسلامی حکمتیار به بن لادن کمک کردند ووی را از مخفیگاه توره بوره به جای مصئونی در پاکستان انتقال دادند.

بر طبق ارزیابی رادیو(بی بی سی) در تاریخ ۷ اکتوبر۲۰۰۲، امریکا درمدت یک سال بمباردمان خود درافغانستان مقدار ده هزار تن بمب بالای قندهار و کوه های «توره بوره» و کندُز و مزارشریف و دیگر جاهایی که گمان برده میشد شبکه القاعده و طالبان در آنجا مخفی شده اند، ریخته است. این بمباردمان ها در حدود ۳۷۰۰ نفر قربانی ازمردم غیر نظامی افغان شامل زنان و کودکان و پیرمردان گرفته است.سریک اریسون(رئیس پروژه امنیت ملی مرکزبین المللی پولیس در واشنگتن) مولف آثار متعدد در بارهٔ افغانستان، به این باور است که اوضاع افغانستان در شرایط عدم توسعه قوای صلح و فقدان تلاش جدی برای بازسازی اقتصادی به سوی انارشی انکشاف مینماید. تلفاتی که به اثر بمباردمان امریکا بر مردمان ملکی تحمیل شده عامل مزید براین امرگردیده است .

بمباردمان یک محفل عروسی در روزگان (اول جولای) که منجر به قتل و مجروح شدن ۱۵۰ نفر ملکی گردید. این مقام امریکائی مقاله بسیار دقیقی در لوموند دیپلوماتیک(می ۲۰۰۲) بچاپ رسانده و در بخشی از آن میگوید: « رقم حقیقی تلفات مردمان ملکی ناشی از بمباردمان امریکا در افغانستان را که بالتدریج موجب تحریک خشم مردم میگردد، کسی بدرستی نمی داند. اما طبق سروی دقیقی که ازجانب یک اقتصاد دان پوهنتون «نیوامپشیر» (ام. دبلیو. ارولد) پس از گفت و شنید با تعداد زیادی از کارمندان موسسات کمک بشری و ژورنالیستان صورت گرفته است، طی ۸ هفته اول بمباردمان امریکا، تعداد تلفات اشخاص ملکی ۳۷۱۲ نفر بوده است. این تعداد زیادتر از۳۰٦۷ نفری است که در انفجار ۱۱سپتامبر نیویارک به قتل رسیدند. خلاصه امریکا طالبان را سقوط داد و با تدویر کنفرانس بُن اداره مؤقت افغانستان را به ریاست حامد کرزی و کابینه آنچنانی برای شش ماه ایجاد نمود و سپس با تدویر لویه جرگه اضطراری حکومت دوره انتقالی با ریاست آقای کرزی شکل گرفت. اما شگرد حکومت اسلامی تنظیمها همچنان برسرنوشت مردم مسلط است، بگفته

ژورنالستان خارجی، تجاوز و دست اندازی و غارت اموال و دارائی مردم و اختطاف و تهدید زنان در پایتخت از میان نرفته و هنوز نیمی از جامعه یعنی طبقه نسوان کشور همچنان در پشت چادری زندانی مانده اند و میترسند که اگر با روی برهنه و بدون نقاب در بیرون از خانه ظاهر شوند، مورد اذیت و حتی تجاوز تفنگدارانی قرار بگیرند که وابسته به تنظیم های جهادی اند.

نیروهای امریکائی مستقر در ولایت خوست گاه گاهی جنگجویان مذهبی را تا داخل خاک پاکستان تعقیب میکنند. امریکا ازپاکستان اجازه خواسته تا تندروان اسلامی را در داخل مناطق مرزی پاکستان بمباران کند،ولی نظامیان پاکستان ازاین تشویش دارندکه دراینصورت ده هاهزارمردم منطقه دست به تظاهرات خواهند زد. نام حکمتیار اکنون در لیست رهبران القاعده و طالبان به عنوان تروریست ذکر شده است. در تاریخ ۲۸ جنوری در اثر یک برخورد غیرمترقبه میان تندروان اسلامی و نیروهای هوائی و زمینی امریکا در کوه «ادی غر» در ۲۵ کیلومتری شرق سپین بولدک قندهار ، ۱۸ تا۲۰ جنگجوی متعلق به طالبان و والقاعده وحکمتیار کشته شدند و چند نفر دیگر از ایشان دستگیرشدند. بدنبال این عملیات سربازان امریکائی ده مغاره را در کوه «ادی غر» سپین بولدک کنترول نمودند و شواهدی مبنی بر استفاده شش مغاره توسط نیروهای شورشی را بدست آوردند. اسیران از افراد وابسته به طالبان وحکمتیار هستد. درکوه «ادی غر» ۷۷ مغاره وجود دارد که تا کنون ۴۹ مغاره تلاشی و ۲۲ مغاره تخریب شده است. نیروهای امریکا همچنان یکصدمغاره را درکوهستانهای هم مرزبا پاکستان کنترول کرده اند. پل اندرسون گزارشگربی بی سی دراسلام آباد خبر میدهد: نبرد هفته جاری درافغانستان (۲۸ جنوری۲۰۰۰۳) ، و درکنار آن انفجار بمب در یک بس در نزدیکی قندهار(جمعه ۳۱ جنوری که ۸ یا ۱۸ تن زن و کودک را قطعه قطعه کرد)، بار دیگر این پرسش را درکانون توجه قرار داده است که آیاجنگجویان القاعده و طالبان برای نبرد تازه ای با نیروهای امریکا و دولت افغانستان ، آماده می شوندیا خیر؟ {درحال حاضر درحدود ۲۸ هزار

سرباز امرکائی بخاطر عملیات نظامی برضد طالبان و القاعده در افغانستان مستقراند. بخشی از این قوا در چوکات ناتوعمل میکنند)

به تازگي وزارت دفاع امریکا در گزارشي تلفات این کشوررا در افغانستان از سال ۲۰۰۱ میلادي تاپایان سال ۲۰۰۶میلادی ۳۵۷ نفر اعلام کرد که از این تعداد ۱۹۲ نفر در جریان نبرد کشته شدند. سخنگوي ارشد نیروهاي سازمان پیمان ناتو در افغانستان گفت: در سال ۲۰۰۶ میلادي ، ۵۸ سرباز این سازمان درافغانستان کشته شدند. افغانستان در سال ۲۰۰۶ میلادي شاهد ۱۳۱ حمله انتحاري بود.تا آغاز ماه دسمبر۲۰۰۷ بتعداد ۸۱تن از سربازان بریتانیائی درنبرد با طالبان در ولایت هلمند به قتل رسیده اند.و۱۱۲تن امریکائی نیز در۲۰۰۷کشته شده اند.

به گزارش رسانه‌هاي محلی، در این حملات ۱۱۶۶نفر شامل اشخاص حمله‌کننده ، افراد غیرنظامي، سربازان داخلي و خارجي کشته و زخمي شدند. سال میلادي گذشته که با حمله انتحاري آغاز شد، با تلفات سنگیني به مردم غیرنظامي در مقایسه با نیروهاي خارجي و دولتي به پایان رسید.

<u>افغانستان معبر افراطگرایان اسلامی به آسیای میانه:</u>

بزرگترین خطري که در حال حاضر امنیت دولت هاي حاکم بر آسیاي میانه به ویژه ازبکستان و تاجیکستان را تهدید مي کند خطر تروریسم برخاسته از پاکستان است که با تبدیل کردن افغانستان به صحنه جنگ و نبرد، اکنون گروه هاي مسلح وابسته به این شبکه خود را در نزدیکي مرزهاي جنوبي این دو جمهوري در شمال شرق افغانستان رسانیده اند.

اگرچه کشورهاي آسیاي میانه براي حفظ امنیت جمعي خود، از یکسو با روسیه پیمان هاي مشترك نظامي و سیاسي منعقد کرده اند و از جانب دیگر در پیمان شانگهاي نیز عضویت دارند با این حال احتمال نفوذ گروه هاي مسلح طالبان و القاعده از طریق خاك افغانستان به این جمهوري ها، خواب را از چشمان دولتمردان آسیاي میانه ربوده است. این درحالي است

که جمهوري فدارتيف روسيه نيز به شدت نگران گسترش موج تروريسم در داخل قلمرو روسيه از طريق چچن و آسياي ميانه است، يعني از منطقه اي که دروازه جنوبي روسيه و نقطه آسيب پذير آن محسوب مي شود.

بعد از اوج گرفتن نبردها در مناطق قبايلي پاکستان و پس از آن که روسيه و جمهوري هاي ازبکستان و تاجيکستان اجازه ترانزيت کاروان هاي حامل وسايل نظامي و لوژستيکي ناتو را از طريق روسيه و آسياي ميانه به افغانستان صادر کردند گروه هاي مسلح چچني، ازبکستاني و تاجيکستاني که در قالب تشکيلات شبکه القاعده در مناطق قبايلي پاکستان و جنوب افغانستان مستقر بودند به تدريج از طريق ولايات غزني ، لوگر و کاپيسا و همچنين از راه ولايت نورستان خود را به ولايت شمالي قندز رسانيده و در نواحي چاردره ، علي آباد ، خان آباد و در امتداد جاده قندز - بغلان و قندز- تخار جاي گرفتند. طبق اظهارات شاهدان عيني، گروه هاي مسلح چچني، ازبکستاني و تاجيکستاني که قيادت و رهبري آن ها را "طاهر يولداش " به عهده دارد در ۷۰ درصد مناطق ولايت قندز و حتي در پنج کيلومتري مرکز اين ولايت حضور مسلحانه دارند. اين گروهها با حمايت طالبان محلي، کم کم دامنهٔ فعاليت خود را ابتدا در ولايت بغلان و سپس در ولايت تخار گسترش دادند. تخار و قندز، پاشنه آشيل جمهوري کم جمعيت و ضعيف تاجيکستان هستند زيرا تنها يك رودخانه، مرز مشترك تاجيکستان با اين دو ولايت شمال شرقي افغانستان را تشکيل مي دهد.

خطر مهمتري که جمهوري هاي ازبکستان و تاجيکستان را تهديد مي کند حضور تعداد بيشمار هواداران گروه هاي وابسته به شبکهٔ القاعده در داخل اين کشورها است. "حزب التحرير " که از سوي برخي گروه هاي عربستان سعودي و ساير شيخ نشين هاي عرب تغذيه و حمايت مي شود در اين کشورها هواداران ويژه اي دارد.

مبارزه براي سرنگون ساختن رژيم هاي حاکم بر آسياي ميانه و ايجاد امارت هاي وابسته به عربستان سعودي مهمترين هدف مبارزين حزب التحرير در اين منطقه است. شاخه فعال تر وابسته به شبکه القاعده

در آسياي ميانه، حركت اسلامي به رهبري طاهر يولداش ازبكستاني است كه از نزديكان اسامه بن لادن و ايمن الظواهري و فرد مورد اعتماد آنها در كل منطقه آسياي ميانه است. اعضاي حركت اسلامي كه در افغانستان نيز در كنار طالبان عليه دولت افغانستان و نيروهاي ناتو مي جنگند تلاش دارند تا از طريق مرزهاي شمالي افغانستان خود را به تاجيكستان و ازبكستان برسانند. حركت اسلامي طاهر يولداش نيز مانند حزب التحرير در داخل قلمرو آسياي ميانه هزاران هوادار بالقوه دارد اما به دليل سركوب هاي خونين و نظام استبدادي حاكم بر ازبكستان، هواداران اين حزب بعد از واقعه "اندي جان " تا هنوز نتوانسته اند فعاليت هاي چشمگير نظامي داشته باشند.

در جمهوري تاجيكستان نيز يك شاخه از حزب نهضت اسلامي، به شدت طرفدار شبكه القاعده واستقرار نظام طالباني در اين كشور از طريق نيروهاي نظامي است. اعضاي فعال تر و جنگجويان مسلح اين سه حزب سياسي و ايدوئولوژيك آسياي ميانه در حال حاضر در افغانستان، كشمير و مناطق قبايلي پاكستان مشغول فعاليت هاي نظامي و مسلحانه هستند اما درعين حال هسته هاي پنهان اين گروهها در داخل جمهوري هاي ازبكستان و تاجيكستان به فعاليت هاي سري و مخفيانه مشغول هستند. حضور گسترده نيروهاي ارتش روسيه در مرزهاي تاجيكستان با افغانستان از يك سو، و موجوديت نظام خشن و سركوب گر در ازبكستان از جانب ديگر باعث شده است كه جنگجويان چچني، ازبكستاني و تاجيكستاني به عنوان پيش مرگان شبكه تروريستي القاعده نتوانند در اين جمهوري ها نفوذ كنند. با اين حال پيشروي به سمت آسياي ميانه از طريق افغانستان جزو اهداف اصلي و استراتيژيك سازمان القاعده در اين منطقه از جهان است و اين دقيقا همان چيزي است كه مسكو را وادار كرده است تا براي مبارزه با طالبان والقاعده در افغانستان به رغم ميل باطني خود با ايالات متحده و ناتو همكاري كند.

مقاله نهم

طرح صلح پارلمان افغانستان،خط بطلانی بروی منشورحقوق بشرجهانی

سازمان دیدبان حقوق بشر ازاجرای برنامه 'عدالت انتقالی' بمنظور حمایت از حقوق بشردر افغانستان که خبرآن در دهم دسمبر۲۰۰۶ پخش گردید،به عنوان فرصتی برای دولتمردان افغان یاد نمود که با استفاده از آن حمایت شهروندان افغان را بدست خواهندآورند. شناسایی و محاکمهٔ عاملان نقض حقوق بشر در افغانستان از بخش های مهم برنامه عدالت انتقالی است که براساس پیش بینی ها، تا سال ۲۰۰۸ میلادی تکمیل خواهد شد.

با آنکه سازمانهای دفاع از حقوق بشر همواره تاکید کرده اند که بدون محاکمه و مجازات این افراد، عدالت واقعی در افغانستان تامین نخواهد شد، ولی شماری از افراد نیز وجود دارند که با چنین طرحی مخالف اند. استدلال این گروه عمدتاً این است که هنوز زمان مناسب برای محاکمه این افراد فرا نرسیده و احتمالاً چنین اقدامی وضعیت را در افغانستان بدتر خواهد کرد.

گزارش دوصفحه ئی دیدبان حقوق بشر که درتاریخ۱۱جنوری ۲۰۰۷ بدنبال گزارش سالانه آن نهاد منتشر شد از چندین رهبر جهادی در افغانستان به عنوان ناقضان حقوق بشر نام برده و خواستار ایجاد دادگاه ویژه ای برای رسیدگی به پرونده های این افراد شده است. دیدبان حقوق بشر در این مورد به شکل مشخص از برهان الدین ربانی، عبدالرسول سیاف، کریم خلیلی، مارشال محمد قسیم فهیم، عبدالرشید دوستم و محمد

اسماعیل خان، که همه از مقامات ارشد دولتی در افغانستان هستند، نام برده است. این گزارش همچنین از سران گروه های مخالف دولت افغانستان چون گلبدین حکمتیار، ملا محمد عمر، ملا دادالله و جلال الدین حقانی نیز به عنوان افرادی نام برده که جنایاتی را علیه بشریت در افغانستان مرتکب شده و باید محاکمه شوند.

یک تعداد افراد در درون نهادهای قانونی و قضایی و امنیتی افغانستان آگاهانه تلاش می کنند تا ارزشهای حقوق بشری را موضوع وارداتی و مخالف با فرهنگ افغانها نشان دهند چنانکه بعد ازآنکه برنامه عمل عدالت عبوری اعلان گردید، بلافاصله تعدادی ازمتهمین به نقضن حقوق بشر مثل برهان الدین ربانی، عبدالرب الرسول سیاف، اسماعیل خان ، قسیم فهیم، ودوستم وکریم خلیلی جلسه ای دایر کردند ومخالفت شان را باگزارش سازمان دیده بان حقوق بشر علنا ابراز داشتند ودولت را تهدید به برهم زدن امنیت کردند وگزارشگران سازمان نظارت برحقوق بشر را جواسیس کشورهای غرب قلمداد کردند.

با آنکه دولت افغانستان بر این موضوع تاکید کرده که به ارزش های دموکراسی و استاندردهای جهانی حقوق بشر پای بند است، مگرگزارش اخیر سازمان دیدبان حقوق بشررا در مورد رسیدگی به جرایم جنگی در افغانستان، نادرست خوانده است. در اعلامیه ای که از سوی دفتر رییس جمهور منتشر شده، آمده است که افغانستان در شرایط کنونی بیشتر از همه به صلح و ثبات نیاز دارد در حالی که انتشار چنین گزارش هایی به هیچ وجه به سود تامین امنیت و تقویت حاکمیت دولت افغانستان نخواهد بود.این درحالی است که داکتر رمضان بشردوست،وکیل منتخب وحقجوی ولسی جرگه،ضمن اعتراض برمنشورعفو جنایتکاران جنگی گفت: چندماه قبل یکی از فرماندهان برجستهٔ طالبان در مصاحبه ای با تلویزیون طلوع واضحاً اعلان کرد: تا زمانی که کریم خلیلی معاون دوم رئیس دولت ودوستم مقام دوم را دراردوی ملی بعد از کرزی داشته باشد وتا زمانی که دیگر رهبران جنگی ریاست قوهٔ مقننه افغانستان ومقامات دیگر پارلمان را داشته باشند، آنان هرگز سلاح خود را برزمین نخواهند

گذاشت.(اظهارات بشردوست درمورد منشورصلح ولسی جرگه، سایت افغان- جرمن آنلاین)

با توجه به این موضع گیری طالبان، دولت افغانستان می باید،قبل ازاینکه به سران طالبان نامه بفرستد و ازآنها دعوت کند تا دست از جنگ وبرادرکشی بردارند و در بازسازی افغانستان سهیم شوند، یکبار باید به این خواست وتصمیم طالبان، خواستی که با خواست مردم مصیبت دیده افغانستان وسازمانهای مدافع حقوق بشرهمخوانی دارد، توجه میکرد. طالبان عزم خود را جزم کرده اند که همانگونه که طی سالهای ۱۹۹۶ تا۱۹۹۸ توانسته بودند سران ائتلاف شمال را(که اکنون برکرسیهای قدرت در تمام سطوح تکیه زده اند،) شکست بدهند و بسیاری رامجبور به فرارازکشور نموده بودند، بازهم این توانائی را دارند که آنها را از این مقامها فروبکشند وبه جزای اعمالشان برسانند، بشرطی که بازپا به فرارنگذارند و از وطن بیرون نروند.

سازمان دیده بان حقوق بشر که مرکز آن در نیویورک است گزارش سالانه خود را از وضعیت حقوق بشر در جهان درتاریخ ۳۰/ ۱۲/ ۲۰۰۶دربیش از ۵۰۰ صفحه منتشر کرده ودر خصوص افغانستان نوشته است:

"افغانستان در اواخر سال ۲۰۰۶ بار دیگر در لبه پرتگاه قرار گرفت و به مکان امنی برای ناقضین حقوق بشر، جانیان و افراطیون مسلح مبدل شد. اکثریت این ناقضین در گذشته نه چندان دور نیز باعث اذیت و آزار افغانان و بخصوص زنان و دختران و بی ثباتی کشور، منطقه و جهان شده بودند.

موجودیت خلاء قدرت در بسا نقاط کشور زمینه بهره برداری را برای شورشیان طالبان، ملیشاهای (شبه نظامیان) قومی و جنگسالاران محلی فراهم آورد. این گروه ها بشکل روزافزونی دست به خرابکاری و ترور افراد عام زده و با حمله بر "اهداف آسان" مانند مکاتب و معلمین و چهره ها مذهبی، وحشت را در میان مردم عوام ایجاد نمودند.گروههای

فوق می خواستند با این اعمال ناتوانی دولت را در تامین امنیت و حمایت از ساکنین محل نشان دهند.

دراین سال نا آرامی در جنوب و جنوب شرق افغانستان به جنگ تمام عیار مبدل شد، با آنکه نیروهای ناتو که وظیفه تامین امنیت در افغانستان را مطابق به فیصله های سازمان ملل متحد به عهده دارد، ساحه فعالیت خود را به سراسر افغانستان گسترش داد. در نقاط دیگر کشور، افغانها روزمره مورد ظلم و ستم جنگ سالاران و ملیشاهای محلی که ظاهرا با دولت افغانستان همنواند قرار داشت.

مردم از بی کفایتی و ناهمآهنگی میان نیروهای یاری امنیتی بین المللی و مساعدت های مالی جهانی در سراسر کشور و حتی در کابل ناراض و خشمگین بودند. ضمنآ، مردم افغانستان از ضعف کارآیی دولت پرزدنت کرزی و فساد اداری عاملین آن گله مند بودند. دولت نیز در بسیاری موارد نه میل ونه توانایی حمایت از مردم عام را داشت.

علیرغم رشد درآمد سرانه (که بیشتر مدیون تجارت مواد مخدر است) پیشرفت های اقتصادی در مناطق شهری و بخصوص در کابل متمرکز شده است. نقض حقوق بشر، فقر و نا امنی بشکل قابل توجهی با افزایش فاصله از مراکز ولایات افزایش میابد. برخوردهای مسلحانه و نا امنی پیشرفت های اقتصادی را در اکثر نواحی افغانستان که یکی از عقب مانده ترین کشورهای جهان است، با مشکلات جدی و حتی با عقبگرد مواجهه ساخته است. بازسازی بالخصوص در جنوب افغانستان آسیب دیده و این نقیضه بیشتر برخشم مردم محلی افزوده است.

بیشتر از ۴۰۰۰ نفر در نتیجه منازعات در سال ۲۰۰۶ کشته شده اند که این رقم دوبرابر افراد کشته شده در سال ۲۰۰۵ و بیشتر از هر سال دیگر از زمان سقوط طالبان تا به امروز می باشد. ازآنجمله بیش از یک ۱۰۰۰ افغان ازافرادغیرنظامی دراین نبردها در جنوب افغانستان در سال ۲۰۰۶ کشته شده اند.

مطابق آمار سازمان ملل متحد، شمار بیجا شدگان در جنوب افغانستان ۱۵۰۰۰ فامیل (خانوار) - تقریبا ۸۰۰۰۰ نفر- می باشد.طالبان

و نیروهای ضد دولتی بیشتر از ۲۰۰ حمله انتحاری را در این سال انجام داده اند که قربانیان آن را اغلب افراد غیر نظامی تشکیل می دادند. حملات نیروهای مخالف دولت برهبری ملا عمر، گلبدین حکمتیار، جلال الدین حقانی بر مکاتب، معلمین و شاگردان نسبت به سال ۲۰۰۵ رشد بیسابقه ای داشته است؛ از آنجاییکه این حملات مقاصد غیرنظامی را هدف قرار می دهند جنایت جنگی بحساب می آیند.

در بعضی ولسوالیها این حملات باعث شده است تا مکاتب مسدود گردند و معلمین و کارکنان سازمان های خیریه که مصروف تهیه امکانات آموزشی اند محلات را ترک گویند. بیشتر از ۲۰۰۰۰ دانش آموزی که در سال ۲۰۰۵ شامل مکتب بودند از آموزش تعلیم امسال محروم گردیده اند.

بیشتر از ۱۷۰ سرباز خارجی در جریان نبردهای سال ۲۰۰۶ کشته شده اند. با آنکه ناتو و نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا می کوشیدند تا به افراد غیرنظامی آسیب نرسانند اما تکیه بیش از حد این نیروها بر قوای هوایی باعث نگرانی های جدی شد. حوادثی مانند کشتار غیرنظامیان در چندین حادثه سوالاتی را در مورد توانایی این نیروهای ناتو و قوای ائتلاف تحت رهبری آمریکا بمیان آورد که آیا این نیروها می توانند که چنانچه باید میان جنگجویان و غیرنظامیان در این گونه عملیات تفکیک قائل شوند.

در جنوب افغانستان، رهبران قومی مانند شیرمحمد آخوند زاده، والی هلمند که بخاطر فساد و دست داشتن در تجارت مواد مخدر از مقامش برکنار شد، توانستند با موهبت کرزی نیروهای خودسر وفادار به خود را تحت قیادت داشته باشند. در سراسر کشور، جنگسالارانی مانند عبدالرب الرسول سیاف، برهان الدین ربانی، ژنرال عبدالرشید دوستم و کریم خلیلی معاون رئیس جمهور که در جریان جنگ های داخلی در اوایل سالهای هفتاد خورشیدی متهم به ارتکاب جنایات جنگی اند تا کنون صاحب مقامند و به سوء استفاده از قدرت خود ادامه می دهند.

تجارت پررونق مواد مخدر در این سال قسما عامل و قسما تمویل کننده نا امنی ها و خشونتها در افغانستان بود که با رشد % ۶۰ نسبت به

سال ۲۰۰۵ ریکاردی قائم کرد. این تجارت نصف درآمد کشور و % ۹۲ هروئین جهان را تشکیل می دهد.

دولت کرزی جهت رفع فساد گسترده و مهار جنگسالاران و ملیشاهای خودسر امسال نیز نتوانست تلاش کافی انجام دهد. چه بسا، که دولت به خواسته های آنان تن در داده و اختناق سیاسی را بخاطر موجودیت نا امنی توجیه کرده است. پرزیدنت کرزی در ماه می عمیقا روند مهم اصلاحات دستگاه پلیس را با تقرری ناقضین حقوق بشر و جنگسالارانی چون بصیر سالنگی و غلام مصطفی به ریاست پلیس منطقوی خدشه دار ساخت.

این در حالیست که افراد مذکور مطابق لایحه تقرری پلیس واجد شرایط احراز این مقامها نمی باشند. پلیس کابل که تحت فرمان امان الله گذر قرار دارد در ماه می از خشونت غیرلازم در مقابل مردمانی استفاده کرد که بخاطر غصب زمین های زراعتی خود توسط عبدالرب الرسول سیاف، که عضو پارلمان و یکی از بدنام ترین ناقصین حقوق بشردر افغانستان می باشد، در پغمان گردهم آیی کرده بودند.

پرزیدنت کرزی " برنامه عمل عدالت عبوری" را که شامل یک روند پنج ساله برای جمع آوری معلومات درباره جنگ و خشونت های گذشته افغانستان و شیوه های رسیدگی به آن می شود، امسال اعلان کرد. کابینه کرزی برنامه فوق را در سال ۲۰۰۵ تصویب کرده بود، اما نتوانسته بود آن را بخاطر فشار افراد متهم به نقض حقوق بشر که در دولت حضور دارند اعلان بدارد. بلافاصله بعد ازآنکه برنامه عمل عدالت عبوری توسط پرزیدنت کرزی اعلان گردید، تعدادی از ناقضین حقوق بشر مانند ملا عمر، حکمتیار، برهان الدین ربانی، عبدالرب الرسول سیاف، اسماعیل خان مخالفت شان را با این برنامه علنا ابراز داشتند...."

پارلمان افغانستان که مکان امنی برای بسیاری ازمتهمین جرایم علیه بشریت است،درتاریخ ۳۱ جنوری ۲۰۰۷ طرحی رابه عنوان"مصالحه ملی" به تصویب رسانید که بموجب آن تمام مجرمین

جنگی وناقضین حقوق بشر سهیم درجنگ های خونبار۲۵ سال اخیر افغانستان، از هرگونه پیگردقضائی وحقوقی معاف پنداشته میشوند.

دلیل عمدهٔ تصویب این طرح ازسوی کمیسیون موظف، "ضمانت روانی" برای مجرمین جنگی جناح های درگیر عنوان شده است.این فیصله ولسی جرگه به مثابهٔ "خط بطلانی است که، یک مرجع قانونی بروی منشورجهانی حقوق بشرسازمان ملل متحد" کشیده است . وبه همین دلیل چون بمبی در فضای مطبوعات ملی وبین المللی انعکاس یافت، وبلا فاصله از سوی نهادهای مدافع حقوق بشروسازمانهای بین المللی حامی عدالت وحقوق بشر بشدت تردید گردید وبه دولت افغانستان گوشزد شد که هیچکس وهیچ مقامی بجز مصیبت دیدگان جنگ، حق عفو وبخشش مجرمین جنگی را از پیگرد قانونی ندارد واکیداً شفارش گردیده تاحکومت افغانستان برای فراهم آوردن فضای امنیت واعتماد مردم به تطبیق عدالت پرداخته ومجرمین جنگی را به پای میز محاکمه بکشاند.

البته شماری از اعضای پارلمان، درهمان روز تصویب این طرح با معافیت قضایی مجرمین جنگی مخالفت کردند. آنها می گفتند که بخشیدن "جنایتکاران" باید توسط مردم انجام شود و مردم باید در مورد آنها تصمیم بگیرند.اما ازآنجا که تعداد این نمایندگان در مقایسه باهوارداران این طرح اندک بود، آنهاجلسه را برسم اعتراض ترک گفتند.یک روزبعد آنها، یک گروه بیست نفره پارلمانی را موسوم به "خط سوم" ایجاد کرده در محضر خبرنگاران، تصویب این طرح را خلاف قانون اساسی افغانستان و عرف های جهانی خواندند. این گروه که اعضای سرشناس آنرا دکتور کبیر رنجبر، سابق رئیس اکادمی علوم افغانستان وشکریه بارکزی ، فعال حقوق بشرومدافع آزادی بیان ودکتوررمضان بشردوست، نماینده کابل تشکیل میدهند، همچنین تاکید کردند که تصویب منشور مصالحه ملی، تنها "برای خشنودی و حمایت ازیک گروه مشخص" تنظیم شده است ونباید حقوق بشر فدای مصلحت های گروهی گردد.

<u>واکنش های ملی وبین المللی:</u>

نخستین ارگان خارجی که به این طرح واکنش نشان داد، یونما، دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان است، که نسبت به مصونیت گروههای متهم به جنایات علیه حقوق بشر از پیگرد قانونی، عکس العمل نشان داد وخاطر نشان کرد که به جز قربانیان جنگهای افغانستان، هیچ فرد دیگری اجازه عفو این گروه ها را ندارد .

در اعلامیه یونما آمده که "تلاشها و جانبازی" مردم افغانستان برای دست یافتن به صلح، آزادی، استقلال و زندگی بهتر در بیست و پنج سال گذشته باید فراموش نشود. در این اعلامیه آمده: "یونما می خواهد تضمین کند که حقوق قربانیان جنگ های افغانستان همچنان در محور بحث قرار خواهد داشت ". این اعلامیه می افزاید: "هیچ کسی به جز قربانیان جنگ های افغانستان حق ندارد افرادی که مسئول نقض حقوق بشر هستند را مورد عفو قرار دهد"یونما همچنین تاکید کرده که مردم افغانستان در زمینه دست یافتن به حقوق شان، از "حمایت همه جانبه و گسترده جامعه جهانی و سازمان ملل متحد برخوردار هستند ".بیشتر افرادی که از سوی گروه های جهانی دفاع از حقوق بشر به ارتکاب جرایم جنگی در افغانستان متهم هستند، هم اکنون در هر دو مجلس پارلمان افغانستان حضور دارند. این افراد بارها به گزارش دیدبان حقوق بشر که خواستار رسیدگی به جنایات جنگی در افغانستان شده، واکنش تندی نشان داده و آن را "غیرواقعی" خوانده اند. ۱/۲/ ۲۰۰۷

کمیسار عالی سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر نیز اخیراً در اعلامیه ای از حامد کرزی، رییس جمهور افغانستان خواست تا اجازه ندهد تلاش ها برای تامین عدالت و محاکمه جنایاتکاران جنگی در این کشور، بی اثرشود. لویز آربر، رئیس کمیسیون عالي ملل متحد براي حقوق بشر، طي بیانیه اي گفت: آنهائي که مسؤول تخطي هاي جدي از حقوق بشر هستند باید به[میز]عدالت کشانیده شوند. او گفت آواز مصیبت دیدگان باید شنیده شود، و فرهنگ گریز از مجازات در افغانستان باید خاتمه بیابد. این کمشنر ملل متحد گفت تجربه نشان داده که مصالحهٔ ملي مؤثر بر احترام به

معیارهاي بین المللي حقوق بشر و حکمروائي قانون بنا شده است.(صدای امریکا،۲/۲/ ۲۰۰۷)

اعلامیه نهادهای جامعه مدنی وحقوق بشرافغانستان:

بـه تـأریخ ۱۱ دلـو شـورای ملـی افغانسـتان منشـوری را تحـت نـام مصالحه و ثبات ملی به تصویب رسانید. این منشور پارلمان افغانستان، که برائت دهی و مصونیت در برابر جنایات گذشته در افغانستان را قانونیت می بخشد، ضربهٔ ناگواری است به پیکر دموکراسی نیمه جان، ارزشهای حقوق بشر و تأمین حاکمیت قانون بر دولت افغانستان. تصویب این فیصله نامـه بـرخلاف هنجارهـای حقـوق بـین المللـی، مـوازین کنوانسـیونهای چهارگانـهٔ حقـوق بشردوسـتانه مبتنـی برمسـؤولیت دولتهـا در برابـر شهروندان تحت ستم جنگها و مناقشات داخلی و منطقه یی، میثاقهای بین المللی حقوق مدنی – سیاسی، اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، و مجموع ارزشهای حقوق بشری توجیه وتلقی می گردد. از سوی دیگر تصویب این فیصله نامـه رونـد تـأمین عدالت و استحکام حاکمیت مشروع و اقتدار حاکمیت در دولت را تحت سؤال برده و بر منافات ارزشهای جامعهٔ مدنی خسارات شدیدی را به بار می آورد. حاکمیت قانون بر اصل حاکمیت عدالت استوار است. تـأمین عدالت پیش فرض مهمی است برای تـأمین مردم سالاری و توسعهٔ نقش مردم بر حاکمیت ملی، امنیت و صلح پایدار. این اصـل را مـی تـوان در مثالهـای برجسـته یـی از اجتماعـات بـین المللـی آموخت...این فیصلهٔ همهٔ مردم افغانستان است تا در مورد جنایتکاران و مرتکبین جرایم جنگی و بشری تصمیم گیرند.(سایت آسمائی)

دفتر ریاست جمهوری افغانستان نیز اعلام کرد که به جز قربانیان خشونتهادرافغانستان ، هیچ کس دیگری حق عفو و بخشش عاملان جنایات جنگی در این کشور را ندارد.آقای رحیمی گفت که رییس جمهور کرزی طرح مصالحه ملی مجلس نمایندگان را به منظور بررسی های بیشتر به گروهی از حقوق دانان سپرده ولی با این هم تاکید کرد که هر تصمیم در مورد این طرح بر اساس مواد قانون اساسی افغانستان اتخاذ خواهد

شد.طرح مصالحه ملی، با مخالفت های در مجلس نمایندگان افغانستان نیز روبرو بوده است و از این رو به نظر می رسد، تنها حامیان اجرای این طرح در مجلس نمایندگان، رهبران سابق جهادی هستند.

بسیاری به این باورند که رهبران سابق جهادی همواره بر تصامیم رئیس جمهوراثر گذاشته اند ولی سخنگوی رییس جمهوری تاکید کرد که: حکومت افغانستان در این مورد به هیچ گونه فشاری تسلیم نخواهد شد. "وظیفه رییس جمهور و دولت افغانستان تطبیق و حفاظت از قانون اساسی است و در این راستا هیچگونه فشاری را نمی پذیرد."

بگزارش بی بی سی: شماری از شخصیت های که در حال حاضر عضویت مجلس نمایندگان افغانستان را دارند، بارها از سوی سازمان دید بان حقوق بشر که مقر آن در نیویارک است متهم به جنایت جنگی و جرایم علیه بشریت شده اند.

شماری از اعضای پارلمان افغانستان، منشور "مصالحه ملی" را "بخشیدن جنایت کاران جنگی" خوانده و آنرا مخالف قانون اساسی افغانستان و معیارهای بین المللی خواندند. این نمایندگان تاکید دارند که بخشیدن کسانی که متهم به جنایت جنگی هستند در صلاحیت پارلمان نیست. این نمایندگان پارلمان در روز تصویب منشور مصالحه ملی برسم اعتراض از پارلمان خارج شدند. رمضان بشر دوست نماینده کابل در پارلمان گفت: تاکید بر بخشیدن کسانیکه در سالهای جنگ با هم درگیر بوده اند خود به این معنا است که آنها نیز جرم شان را قبول دارند و خواستار بخشیده شدن هستند. درماده هفتم این منشور آمده است که همه میثاقهای بین المللی زمانی در افغانستان قابل اجرا است که از سوی مجلس نمایندگان تایید شده باشد. اما به گفته آقای بشر دوست این ماده مخالف تعهدات بُن و قانون اساسی است ،زیرا در قانون اساسی بر رعایت واحترام کنوانسیونها، میثاقهای بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر تاکید شده است. جامعه مدنی و حقوق بشر که حدود ۵۰ نهاد عضویت آنرا دارد نیز با انتشار اعلامیه ای برتصویب این منشور اعتراض کرده اند. در این

اعلامیه نیز آمده است که مجلس نمایندگان صلاحیت تصویب چنین منشوری را ندارد. (مرضیه عدیل گزارشگر bbc،۳ فبروری)

تعدادی از افغانان بااحساس درخارج وداخل افغانستان نظریات خود را درمورد این طرح به بخش فارسی سایت بی بی سی ابراز داشته اند که بدنیست چند تا ازاین نظریات را باهم بخوانیم:

مسعود، ایتالیا:

عجب است. کسانیکه هزاران تن از شهروندان افغانستان را به خاک و خون کشاندند حالا برای خود قانونی را به تصویب میرسانند که از تعقیب قضایی معافیت حاصل نمایند. اگر این افراد پاسخ گوی اعمال خود نباشند پس باید دستگاه قضایی افغانستان منحل گردد، زیرا کسانیکه بعداً مرتکب جرم میگردند. جرم شان به مراتب نازل تر از جرم این دسته افراد اند.۳۱/ ۱/ ۰۷

عزیز رؤوفی، پاریس:

شایدباراول درتاریخ بشریت باشد که جانیان وآدمکشان که دست به نقض صریح وآشکار حقوق بشرزده اند وجنایت علیه بشریت را مرتکب شده اند چنین به آسانی پاک ومبرا میشوند . این عمل زیرهرنام باشد پارلمان را کاملا ازاعتبار ساقط میکند ونشان میدهد که این شورا دردست همان جانیهاست . کی حقوق تلف شدهٔ میلیونها افغان را احیا میکند وخسارهٔ آنرا میپردازد ؟ کی به هزاران زن تجاوز شده ، به هزاران مادرداغدار واطفال بی پدرومادرشده ومردان تحقیرشده تاوان میدهد ؟ این عمل خائینانه مردودومحکوم است . منتشر شده در:۳۱/ ۱/ ۰۷

احمد دانش، کابل:

این جنایتکارانی که دست شان تا مرفق به خون مردم بی گناه آلوده است بدانند که با این ترفند ها نمی توانند خود را بری الذمه قرار دهند. دیر یازود دست عدالت گلوی شانرا خواهد فشرد و به جوخه اعدام سپرده خواهند شد. این غاصبان حق ملت که در رسیدن به اریکه قدرت و راه یافتن به کرسی های پارلمان هم از هیچ دغل بازی دریغ نورزیدند، اینک فکر میکنند در موقعیتی هستند که بتوانند صدای ملت را در گلو خفه کنند.

کور خوانده اند. ملت حق محاکمه جانیان جنگی را برای خود محفوظ میداند. منتشر شده در: ۱/ ۲ /۰۷

حمید،امریکا:

با تصویب این طرح خائینانه , جنایت رسمیت می یابد و جنایتکار معافیت . دیموکراسی تولد ناشده به دار کشیده میشود و افغانستان ومردم رنج دیده آن هرگز روی امنیت و آرامش وصلح و عدالت را نخواهند دید . واقعا قابل تاسف است . اگر این مکتب است و این ملا , حال مردم خراب می بینم. منتشر شده در: ۱/ ۲/ ۰۷

تظاهرات برای محاکمه 'جنایتکاران جنگی'

بگزارش روزنامه ۸ صبح ۲۹ جولا۲۰۰۹= ۷ اسد ۱۳۸۸:گروهی متشکل از نهادهای مدنی، سازمان‌های اجتماعی، مدافعان حقوق بشر و سازمان‌های غیردولتی، طی یک نشست مطبوعاتی، از نامزدان انتخاباتی خواستند تعهد شان را در اجرای عدالت و بررسی گذشته پر از درد و داغ و مصیبت مردم، شامل برنامه‌های شان بسازند. این‌ها ضمن ارایه طرحی نه فقره ای خواسته‌اند از نامزدان انتخاباتی تعهد گرفته شود تا با جرئت و اراده سیاسی درصدد یافتن راه حل‌های عملی برای دادرسی و حقیقت یابی در حکومت آینده باشند. ظاهرا در برنامه‌ی انتخاباتی هیچ یک از نامزدان انتخابات ریاست جمهوری، اشاره ای در این مورد نشده است و دلیل آن هم نامعلوم نیست. هنوز آنانی که متهم به ارتکاب جنایات جنگی، تجاوز، نقض حقوق‌بشر و تخطی از قانون هستند در اثر عنایت و مرحمت و بعضاً حمایت دولت، از قدرت و ثروت و مکنت و نام و نشان و منصب برخوردارند و به یمن مصلحت بینی‌های آقای کرزی و براساس مصوبه وکیلان ملت از بازخواست و محاکمه معاف . بنابراین هیچ نامزدی حاضر نیست، شانس خودش را به خطر بیاندازد. این واقعیت است که رسیدن به تمامی اهداف و مقاصد انسانی ما از ملت شدن و دولت داشتن و توسعه و ترقی و رفاه، تا آموزش و شگوفایی فرهنگ و هنر و صنعت موکول به اجرای عدالت است.

عفو بین‌الملل خواستارلغو قانون «مصالحه ملی و عفو عمومی» شد:

سازمان حقوق بشری عفو بین‌الملل از حامد کرزی، رئیس‌جمهوری افغانستان و پارلمان این کشور خواسته است تا قانون جنجالی عفو ناقضان حقوق بشر را فورا به حالت تعلیق درآورند. به گزارش ایلنا به نقل از بي‌بي سي، براساس این قانون که زمستان سال ۲۰۰۶ ميلادي، از سوی مجلس نمایندگان و مجلس سنا به تصویب رسیده،
مرتکبین موارد جدی نقض حقوق بشر از جمله جرایم جنگی و جنایت علیه بشریت طی سی سال گذشته، از معافیت برخوردار می‌شوند.

عفو بین‌الملل و دیگر سازمان‌های حقوق بشری از جمله کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان بر این باورند که تصویب این قانون تلاشی است برای دادن پوشش قانونی به ناقضان حقوق بشر از جمله طالبان.
سام ظریفی، مدیر امور آسیا و اقیانوسیه در سازمان عفو بین‌الملل گفته است که حامیان این قانون، باید بدانند که هیچ کس نمی‌تواند خواست مردم افغانستان برای اجرای عدالت و حسابدهی را نادیده بگیرد. با آنکه این قانون در جریده رسمی چاپ شده اما هنوز منتشر نشده و در اختیار عام قرار نگرفته است.

پارلمان ، مکان امنی برای ناقضین حقوق بشر:

با نظرداشت موارد خشن نقض حقوق بشر در افغانستان، کسانی که متهم به نقض حقوق بشراند و دست شان به خون مردم آلوده است، و لااقل نام آنها در لیست سازمان نظارت برحقوق بشرو یا درپروژه ً عدالت برای افغانستان سازمان حقوق بشرثبت و در سال های۲۰۰۳ و ۲۰۰۵ نشر شده، نباید حق کاندید شدن در پارلمان را داشته باشند، ولی متاسفانه با آنکه همه میدانیم که چه کسانی درافغانستان متهم به جنایت علیه بشریت اند، به این دلیل که تاهنوزاز طرف محکمه ای در افغانستان محکوم به جنایت علیه بشریت نشده اند، بخود حق دادند تا برای عضویت در پارلمان خودرا نامزد نمایند. بنابرین در اوضاعی واحوال کنونی بیشترین کسانی که کاندید در پارلمان وبرنده شده اند، هماناجنگ سالاران تنظیمی اند که در

جهت کسب آرای مردم با تطمیع ویا ارعاب وتخویف دست به فعالیت زده اند و خواستند مصونیت پارلمانی کسب کنند واز این طریق برجنایات خودعلیه بشریت سرپوش بگذارند، درحالی که درمحاکمهٔ تاریخ هیچ جنایتکاری مصئونیت ندارد و مصؤون مانده نمیتواند. تاریخ بدون ترس از توپ وتفنگ این وآ ن و بدون توجه به مقام وجایگاه افراد، خادمان صادق وطن را برمیکشد وخاینان و جنایتکاران را محکوم ورسوای خاص وعام میکند.

مردم ما و نهادهای حقوق بشراز چندین سال به اینسو پیوسته انتظار محاکمه آنهای را که از سوی نهادهای بین المللی حقوق بشر به نقض حقوق بشرمتهمند، میکشند وهر چند گاهی صدای دادخواهانه خود را بگوش مجامع بین المللی میرسانند.

کمیسیون رسیدگی به شکایات انتخابات در افغانستان روزدوشنبه ۱۳ سپتمبر۲۰۰۵ نامهای ۲۸ نفر از نامزدها را از فهرست نهایی رأی گیری پارلمانی و شوراهای ولایتی کشور حذف کرد. گفته می شود ۲۱ نفر از این افراد با "گروه های مسلح غیر مسئول" ارتباط داشته اند. همچنین از اولین مراحل آغاز به کار این کمیسیون، حدود دو هزار شکایت علیه دست کم ۴۵ تن از نامزدهای انتخابات رسیده بود. بدون شک بیشترین این شکایات علیه زورگویی وجرایم جنگی رهبران وقوماندانان تنظیم های جهادی بود که در سالهای دهه۹۰ کارد ظلم شان تامغز استخوان مردم ما فرورفته بود. انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی افغانستان در ۱۸ سپتامبر (۲۰۰۵) برگزار شد؛ انتخاباتی که به باور برگزار کنندگان آن دست کم پنج بار پیچیده تر از انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته در افغانستان بود.

اتحادیه اروپا نیز با اعزام ۶۰ نفر کارشناس خود از روند انتخابات پارلمانی افغانستان نظارت بعمل آورد، ولی با توجه به جو حاکم برکشور پیشاپیش روند انتخابات درافغانستان راشکست دموکراسی برآورد کرد. رئیس ناظران انتخاباتی اتحادیه اروپا در گفت وگویی اعلام کرد: «انتخابات پارلمانی افغانستان در جایگزینی فرهنگ پایدار دموکراسی شکست خواهد

خورد و روند رای گیری کاستی هایی خواهد داشت.» اما بونینو رئیس ناظران انتخاباتی اتحادیه اروپا در گفت وگو با روزنامه انگلیسی فایننشال تایمز درباره انتخابات افغانستان گفت: «تصور نمی کنم که این انتخابات زمینه را برای یك شکل قابل تایید از مناظره سیاسی و یك زندگی سالم سیاسی فراهم کند.»

بونینو از این حقیقت که برخی از کاندیداها توسط جنگ سالاران حمایت می شوند انتقاد کرد و گفت: «حامد کرزی رئیس جمهوری افغانستان احزاب سیاسی را مورد بی توجهی قرار داده است.» در همین حال سازمان دیده بان حقوق بشر اعلام کرد که انتخابات آتی افغانستان، به خصوص در مناطق دورافتاده در جوی از وحشت برگزار خواهد شد. دیده بان حقوق بشر اعلام کرد که در بسیاری از مناطق، رأی دهندگان و نامزدهای افغان توسط سرکردگان شبه نظامیان محلی ارعاب می شوند. این گروه مستقر در نیویورك افزود در جاهای دیگر چریك های حامی طالبان به نامزدها و فعالان انتخابات حمله کرده اند. دیده بان حقوق بشر در ادامه گزارش خود می گوید که بسیاری از افغان ها نگران شرکت نامزدهایی در انتخابات هستند که به جنایات جنگی و نقض حقوق بشر متهم شده اند. بنا به این گزارش، بسیاری از نامزدها به خصوص زنان، به دلیل شدت ارعاب، از سخنرانی و حتی گاهی اوقات از سفر به خارج از مناطق شهری بزرگ هراس دارند.در انتخابات پارلمانی ۱۸ سپتمبر تقریباً ۲۸۰۰ نامزد برای ۲۴۹ کرسی در ولسی جرگه و بیش از سه هزار کاندید دیگر نیز برای کسب کرسی هایی در ۳۴ شورای ولایتی به رقابت برخاسته بودند . سرانجام درتاریخ معینه انتخابات برگزار شد وتقریبا ۵۰ درصد از۱۲ ونیم میلیون مردمی که برای رًای دهی ثبت نام کرده بودند، با وجود تهدیدهای مکرردشمنان ثبات درافغانستان رأی خود را درصندوق های نامزدهای موردنظر خود ریختند وبا این کار خود یکبار دیگراز جان مایه گذاشتند ،و به ریش دهشت افگنان خندیدند. گفته میشود ۵۰ درصد دیگرمردمی که از دادن رای خود داری ورزیدند، علت آن یا فقدان مصؤونیت جانی و یا نفرت ازقوماندانان مسلح جهادی بود که تا هنوزهم در مناطق خودخون مردم را

می مکند وبرخی از آنها مردم را به کار های بیگار و بدون مزد وادار میسازند و حتی یک دهم محصول کشت ودیگر عواید ناچیز مردم را بزور از ایشان میگیرند ومردم هم از ترس زبان شکایت از چنین قوماندانان مسلح را ندارند، چنانکه در فاریاب یکی از قواندانان منسوب به جنبش ملی دوستم مرتکب اعمالی شده ومیشود که نه تنها صریحاً نقض حقوق بشراست، بلکه خندیدن به ریش حکومت و دموکراسی وارداتی نیز است .

بی بی سی درتاریخ ۵ اگست ۲۰۰۷ گزارش دادکه :شماری از باشندگان کابل، پایتخت افغانستان، در یک راهپیمایی خواستار محاکمه جنایت کاران جنگ های داخلی سه دهه اخیر در کشور شدند. تظاهرات کنندگان که شامل زنان، مردان و کودکان بودند در جلوی دفتر سازمان ملل متحد در کابل گرد آمدند. آنها عکس هایی از بستگانشان را با خود حمل می کردند که در طی خشونت های سه ده اخیر کشته و یا مفقود الاثر شده اند.در قعطنامه ای که در آخر این تظاهرات خوانده شد، شرکت کنندگان از دولت افغانستان و سازمان ملل درخواست کردند که جنایت کاران جنگی را به مردم معرفی کرده و زمینه محاکمه آنها را فراهم کنند.

تظاهر کنندگان همچنین از دولت افغانستان تقاضا کردند که آنعده از کسانی را که متهم به جنایت جنگی اند و در پست های دولتی ایفای وظیفه می کنند از شغل هایشان برکنار کند. صدیق حلیم، سخنگوی دفتر یونیما در کابل به اشتراک کنندگان این راهپیمایی گفت که صلح در افغانستان زمانی ممکن است که جنایت کاران جنگی در این کشور به سزای اعمال شان برسند. باوجود اینکه صدها هزار نفر در جنگ های سی سال اخیر درکشور کشته و یا هم مفقود الاثر هستند تا کنون هیچکس به اتهام جنایات جنگی محاکمه نشده است و حتی تحت پیگرد قانونی هم قرارندارد.

همچنان شبکه جامعه مدنی و حقوق بشر، خواهان به دادگاه کشاندن جنایتکاران و مجرمین جنگی شد و گفت تامین حقوق بشر عبارت از رابطه سالم حقوقی میان شهروندان و دولت است. محمد نعیم نظری، هماهنگ کننده ي این نهاد، افزود ضعف نهادهای دولتی در تطبیق مواد قانون اساسی و بی باوری به حقوق بشر و عدالت باعث شده که دسترسی به

حقوق بشری مشکل شود. او گفت حقوق بشر در کشور به "بیانات" محدود شده و دولت و جامعه بین المللی نتوانسته اند حقوق اساسی شهروندان کشور را تامین کنند. وی تاکید کرد که شهروندان افغانستان به قربانیان حقوق بشر مبدل شده و باید تامین عدالت و حقوق بشر در دستور کار دولت و جامعه بین المللی قرار گیرد. آقای نظری می گوید "جنایتکاران نباید از سوی جنایتکاران و تخطی گر از سوی تخطی گر" مورد عفو قرار گیرند. وی خواهان به رسمیت شناختن جنایتکاران و سلب شرکت شان در دولت شد.

عبدالسلام رحیمی، رییس موسسه نشراتی صبا و یکی از برگزار کنندکان اصلی کمپاین سرتاسری حمایت از عدالت در افغانستان، تطبیق عدالت را یکی از نیازهای اصلی امروزی کشور خواند و گفت در جوامع پس از جنگ، زیربناها براساس عدالت و انصاف شکل مي گیرد. آقای رحیمی که قطع نامه کمپاین سرتاسری حمایت از عدالت را مي خواند، افزود :" افغانستان به مثابه ي کشوری که به تازگی می خواهد دموکراسی را تجربه کند، نمی تواند بدون درنظر داشت عدالت گامی در جهت توسعه سیاسی و پیشرفت اجتماعی بردارد. متاسفانه عمده ترین قربانی جنگ ها در کشور عدالت بوده است. در جنگ ها همیشه حقیقت و عدالت قربانی می شوند". آقای رحیمی می گوید پس از توافق بن، مردم افغانستان امیدوار بودند که عدالت در کشور تطبیق مي شود، اما مصلحت جویی در میان رهبران سیاسی عدالت را نسبت به هرزمان دیگر ضعیف تر ساخت.

حمایت سیستماتیک دولت افغانستان از آن عده از افرادی که در جنگ‌های داخلی و جنایات سی سال گذشته به نحوی از انحا دست داشته‌اند، مهمترین مانع تطبیق برنامه عمل شد. حتا شخص رییس جمهور برخلاف گریه‌های جعلی‌اش که در روز اعلام این برنامه کرد، فرمان اضافه شدن دهم دسامبر را به عنوان روز ملی قربانیان نقض حقوق بشر در تقویم رسمی امضا نکرد و تا هنوز که هنوز است، این روز صرفا از جانب قربانیان و نهادهای حقوق بشری برگزار می‌گردد.

مشکل عمده ما در افغانستان این است که بحث حقوق بشر و عدالت انتقالی در این سرزمین به یک مساله سیاسی مبدل شده است. تمامی افرادی که در جنایات گذشته به نوعی نقش داشته اند، تطبیق برنامه عمل و عدالت انتقالی را در افغانستان مرادف به محاکمه و مجازات اعدام برای خودشان فرض می‌کنند. در حالی که تصور این افراد بر آن است که آنان در یک «مبارزه مشروع» دست به این اقدامات زده‌اند و باید به عوض مجازات، مورد تکریم و ستایش قرار گیرند.

در این شکی نیست که جهاد مردم افغانستان علیه نیروهای متجاوز شوروی، یک امر مشروع و مقدس بود. اما متاسفانه شماری از افراد با استفاده از فرصت‌ها و موقعیت‌هایی که در دوران جهاد به‌دست آوردند و هم به خاطر رقابت بر سر کسب قدرت و کرسی، مردم زیادی را خواسته و ناخواسته قربانی کردند. هنوز خاطره افشار، راکت باران کابل، پولیگون‌های پلچرخی، گورهای دسته جمعی، قتل عام یکاولنگ و تاکستان سوزی‌های شمالی و ... از خاطره مردم محو نشده است. در حالی که آن عده از افرادی که دست به این اقدامات زدند، انسان‌های بی‌گناه این سرزمین را به نام تنظیم، قوم، مذهب و زبان کشتند باید مورد محاکمه و مجازات قرار گیرند.

یک سوال عمده و اساسی برای کشوری مثل افغانستان که از بستر خونین جنگ‌های داخلی و جنایات بشری برخاسته است، این است که ما چگونه می‌خواهیم این سرزمین را از تکرار آن حوادث خونین و مصیبت‌بار گذشته برای همیشه رهایی ببخشیم؟ تاکنون در هیچ گوشه‌ای از دنیا جوامع انسانی نتوانسته‌اند با لاینحل گذاشتن گذشته خود، آینده شان را آباد و معمور سازند. در افغانستان اما تصور دیگری وجود دارد. دولتمردان ما فکر می‌کنند که سکوت و مسامحه در برابر گذشته، باعث خواهد شد تا ثبات برقرار بماند. بی‌خبر از این که به قول یک تاریخ نویس معروف فرانسوی این کار سبب خواهد شد تا «اشتباهات گذشته» پیوسته و پیوسته تکرار شوند. ما نمی‌توانیم بدون حل و فصل گذشته خونبار و تلخ خود، یک آینده روشن و امیدبخش را برای نسل‌های آینده ایجاد کنیم.

عدالت یکی از محوری ترین و اساسی ترین عناصر نظام‌سازی در یک جامعه انسانی است. وقتی که قاتلان مردم به عنوان نمایندگان مردم قلمداد می‌شوند و زمانی که جنایت‌کاران به عوض محاکمه و مجازات بر کرسی‌های ارشد دولتی تکیه می‌زنند، ما نباید به آینده بهتر خوشبین باشیم.

اساسا برنامه عمل از سوی آنانی که دست به جنایات زده اند، برنامه‌ای برای مجازات و اعدام خودشان فرض می‌شود. در حالی که هدف از تطبیق این برنامه اذعان و اعتراف به رنج‌ها و دردهای قربانیان جنگ و خشونت در افغانستان بود. نکته اساسی این است که اگر برنامه عمل تطبیق شود، در واقع ما به رنج‌های قربانیان اعتراف می‌کنیم و سلامت روانی و اعتماد به نفس جامعه را برای آینده تقویت می‌نماییم. جنایات کاران باید اعتراف کنند که دست به جنایت زده‌اند و قربانیان نیز باید احساس کنند که جنایت‌کاران از ارتکاب جرایم خود پشیمان اند. مشکل ما این است که ما در افغانستان قربانیان را به عنوان قربانی به رسمیت نمی‌شناسیم. اگر به رنج‌ها و دردهای قربانیان اذعان صورت گیرد و از آنان معذرت خواهی شود، این کار از یک طرف زمینه را برای انتقام گیری شخصی محدود می‌کند و از سوی دیگر، باعث می‌گردد تا نسل‌های آینده این اشتباهات گذشته را یک‌بار دیگر تکرار نکنند.

روز (۱۷ قوس۱۳۸۶=۸ دسمبر۲۰۰۷) آقای کرزی، در سخنرانی خود دریک همایش به بازماندگان قربانیان سه دهه جنگ افغانستان، گفت که دولت او توانایی مجازات جنایتکاران جنگی و ناقضان حقوق بشر را در افغانستان ندارد. سخنان کرزی با واکنش منفی مردم و صاحبنظران افغان روبرو شد. شاید پارلمان جنایتکاران جنگهای داخلی را ببخشد، اما تاریخ هرگزآنها را نخواهد بخشید. پایان

مقاله دهم

دموکراسی مرحله والایی از رشد فرهنگ وتعالی اندیشه ووجدان آدمی است

درتعریف کلاسیک دموکراسی آمده است که: دموکراسی یعنی حکومت مردم ، از طرف مردم وبرای مردم. ولی دانشمند افغان داکتر اکرم عثمان،مؤلفه های دموکراسی راچنین برمیشمارد:« روند شکل گیری دموکراسی، زوال فیودالیته ، ظهور تاسیسات جدید تجارتی و صنعتی ، رشد مناسبات کالا- پولی، جدائی دین ازسیاست ، برقراری مالکیت خصوصی و نهادهای اقتصادی، بیرنگ شدن تمایلات قومی، زبانی و نژادی، غلبه خردگرائی بر نظامات بسته اندیشه ئی و درنهایت تحکیم موضع حق فرد و جامعه بعنوان مضمون و محور نظم اجتماعی و بالاخره تحقق حقوق تمام آحاد و اجزای جامعه در امر تاسیس، تدوین ، اداره و کنترول قدرت و نظام سیاسی میباشد. دموکراسی مرحله والایی از رشد فرهنگ، تعالی اندیشه و وجدان آدمی است. مرحله تاریخی شده، غیرپاراشوتی،غیر اکتویل، غیر اجباری و غیر خلق الساعه است که در روند تحول تدریجی جامعه به عنوان یک نیاز اجتناب ناپذیراجتماعی ، تاریخیت می یابد و انصراف از آن موجب عکس العمل شدید نیرو های کنترول کننده میشود.» (هفته نامه امید ، شماره ۱۷۳)

با توجه به توضیح فوق دیده میشود که دموکراسی کالای وارداتی نیست، بلکه "مرحله والایی از رشد فرهنگ وتعالی اندیشه ووجدان آدمی است." واین تعالی اندیشه محصول تکامل تاریخی جوامع متمدن و پیشرفته غرب است که سابقه اش تا عصر افلاطون ،یعنی تا دوهزار وپنجصد سال پیش میرسد. از اینست که درجوامع پیشرفتهٔغرب، زندگی برمحور دموکراسی، تعقل وخرد ورزی وتحمل حضورمخالف می چرخد وجایی برای

تنگ نظریها ودگم اندیشی ها وجود ندارد.فرهنگ تحمل همدیگر ودادن حق ابراز نظربرای مخالفین به یک اصل پذیرفتهٔ عمومی مبدل شده است واگر کسی برخلاف این روندحرکت کند، ذهنیت عمومی جامعه جلو آنرا میگیرد و محکومش مینماید.زیرا جامعه هنوزاین کلام ولتر را ازیاد نبرده اند که خطاب به یکی از منتقدان آشتی ناپذیر خود گفته بود: « من با آنچه تو میگویی مخالفم، ولی تا پای جان ایستاده ام که تو حق گفتن آزادانهً آنرا داشته باشی»(تولدی دیگر، ص ۳۵)

اندیشمند دیگر کشورجناب سید هاشم سدید در بخش نظرخواهی پورتال افغان جرمن آنلاین،به ارتباط درفشانی های داکتر فرید یونس درتاریخ ۱۹ جولای ۲۰۱۱ مینویسد:" ارشادات جناب داکتر صاحب فرید یونس را در مورد " دموکراسی " شاید بیشتر از ده ها بار شنیده باشیم. تلقی ایشان از دموکراسی ـ در سه کلمه ـ این است:" <u>دموکراسی یعنی بی ناموسی</u> ".

گوینده عبارت "دموکراسی یعنی بی ناموسی " حق دارند، به عنوان یک انسان آزاد از هر نظری که مطابق میل شان نباشد نقد کنند. ولی‌نه به چنین شکلی، و با چنین کلمات و الفاظی بازاری، با عرض معذرت، فکر نکنم که ضدیت با افکار و عقاید یا با زندگی سیاسی ـ اجتماعی دیگران کار مناسب، بخصوص شایسته یک فرد تحصیل کرده و جهان دیده، باشد.

"داکتر یونس" پیش از اینکه به مفاهیمی مانند دموکراسی می پردازند باید معنا و مفهوم این مفاهیم را، حوزهٔ کاربرد، بخصوص وظایف شان را، به درستی بدانند و بشناسند و به این حقیقت آشکار توجه داشته باشند که آن چه، چه درغرب و چه در شرق، اساس همه بدبختی ها و ازهم گسیختگی ها است، لیبرالیزم، بخصوص لیبرالیزم اقتصادی است، و نه دموکراسی. شما لیبرالیزم را با دموکراسی یکی گرفته اید!! درحالی که این دو مفهوم هر کدام طبیعت و ماهیت دیگری دارند.

دموکراسی اندیشه است برای ایجاد مجموعه از نهاد های بهم پیوسته بنام حکومت برای اداره و انسجام یک جامعه ای که بر مبنای اندیشه ی که لیبرالیزم خوانده می شود بنا یافته است. آزادی هائی را که

شما بر آن انگشت انتقاد می گذارید، از طبیعت لیبرالیزم استخراج می شود و نه از طبیعت دموکراسی! و گسیختگی هائی که شما آنرا بی ناموسی می خوانید زاده ای طبیعت لیبرالیزم سیاسی یا آزادی فردی است نه زاده ای دموکراسی.

بنیاد فلسفه وجودی جوامع غربی را " آزادی " تشکیل میدهد. برای تحقق وحفظ آزادی باید امنیت به وجود بیاید. برای تأمین امنیت باید قوانین وضع شوند و برای تطبیق قوانین و اداره جامعه باید دولت یا حکومتی شکل بگیرد که بر مبنای قوانین موضوعه عمل کند.

دموکراسی در نفس خود یک وسیله است؛ یک ابزار است؛ یک دستگاه یا نظامی است که بوسیله هیئتی که ما آن را دولت یا حکومت می نامیم و بر طبق اندیشه ای خاص جهت اجرای قوانینی که بر مبنای اندیشه ی لیبرالیستی وضع شده است بکار می افتد. دستگاه یا ابزار را افراد به کار می اندازند؛ برای مقصد یا مقاصدی. بدی در دستگاه یا ابزار نیست؛ بدی در ذهنیت ها، در اندیشه ها و از همه اولتر در نیات و مقاصدی است که آن ابزار برای حصول بدان ها بکار گرفته می شود!!

اندیشه دموکراسی یا نظام دموکراتیک را، در یک جمعبندی مختصر، می توانیم به یک نکته محدود کنیم: حاکمیت مردم، یعنی:پذیرش حق و اراده مردم در انتخاب و در عزل حکومت و در امر تصمیمگیری در امور عمومی. تمام اندیشه دموکراسی در همین یک نکته نهفته است.

یکی از ده ها و صد ها نکته مثبت این نظام همین است که جناب داکتر فرید یونس و امثال شان، مثلاً، در حالی که در یکی از همین کشور هائی که نظامش را بی ناموسی می خواند، در همین امریکا ـ که طبعاً زمامداران آن هم با چنین برداشتی باید " بی ناموس " پنداشته شوند ـ زندگی می کنند آزادانه دموکراسی را معادل بی ناموسی می دانند و می خوانند و احدی هم برای شان نمی گوید که " بالای چشم نازنین تان ابروست!"

آیا چنین حرفی را در مورد عرف و عادات و رسوم یا در مورد قانون و سیاست و نظام و یا ... ما در دوران حکومت طالبی، در دوران

حکومت ربانی یا در دوران حکومت کرزی که خود را پیام آور دموکراسی می داند، می توانستیم یا می توانیم بزنیم؟ خود ما افغانها! بگذرید از یک خارجی!

برای شناخت و تشخیص بهتر دموکراسی لازم است که مختصراً بمفهوم و معنی لیبرالیزم نیز پرداخته شود، زیرا امروز تفکیک دموکراسی از لیبرالیزم، تا هر دو واژه تعریف نشود، کمی مشکل به نظر میرسد. لیبرالیزم آرمانیست برای دستیابی به حد اکثر آزادی ممکن، ولی توأم با مسؤولیت فردی در جامعه در دو حوزه:

یک- حوزه خصوصی که شامل تمام امور شخصی و خانوادگی یک فرد از اقتصاد و سیاست و فرهنگ و کار و سفر و ازدواج و طلاق و تجرد و تأهل و انتخاب دین و مذهب و رشته درسی و شغل و پیشه و مسلک و ... می باشد. در این حوزه یک انسان تا جائی که به حقوق و آزادی دیگران آسیب نرساند آزاد است تا راه و رسم زندگی خود را خود تعیین کند. چنین اصلی را جامعه بر اساس توافق - مراجعه کنید به " قرارداد اجتماعی " روسو - پذیرفته است. با چنین وضعیتی فرد یا افراد در برابر فرد یا افراد و در برابر اقتدار حکومت از حداکثر مصئونیت و آزادی برخوردار است. لازم به تذکر است که در افکار بانیان این اندیشه، آزادی - لیبرالیزم - به معنای لجام کسیختگی و هزل و عیاشی و وسیله برای استثمار نبوده است.

دوم- حوزه عمومی یعنی حوزه ای که بیرون از سه حیطه ذیل به قول یوسف اباذری باشد:۱- حیطهٔ ایمان دینی و وجدان اخلاقی.۲- حیطهٔ مبادله کالا و روابط اقتصادی.۳- حیطهٔ روابط شخصی و عاطفی و جنسی و سلیقه ای.

هر آنچه از این سه محدوده بیرون باشد، شامل حوزه عمومی است؛ یعنی همه آن تجمعاتی که مردم از آن طریق به گفت و گو در امور همگانی کشور خویش می پردازند و از آن طریق، و با توسل به قوانین و حقوق و آزادی های فردی قدرت دولت را محدود می کنند.... "

ما حاکمیت روشنفکران[۱]چپی را که تا پیش ازرسیدن به قدرت، برای دمکراسیو عدالت اجتماعی گلوپاره میکردند ، تجربه کردیم و دیدیم که دموکراسی از دیدگاه آنها چه معنی دارد- استبداد استالینی و اطاعت مطلق به دستورات رهبری حزب برسراقتدار و سنگ بیگانه پرستی به سینه زدن- و حاکمیت روشنفکران اسلامی را هم تجربه کردیم و دیدیم که حکومت اسلامی چیست وچه معنی دارد: هرج و مرج ، بی بند وباری ، تعدد مراکزقدرت و غارت اموال دولتی و دست اندازی به دارائی های عامه وخصوصی و ناموس مردم وکشتن و بستن و زورگوئی و مردم را ازحقوق عادی محروم نمودن و به ساز حامیان خارجی خود رقصیدن وغیره .

درافغانستان عهدحکمروائی کرزی، با حضور داشت جامعه بین المللی، دموکراسی با انارشیزم ، آدم ربائی ، تفرقه های قومی ،زبانی ، مذهبی وسمتی، تجاوز برحقوق وناموس مردم، غصب دارائی های عامه وملکیت های شخصی،غارت آثار تاریخی وثروتهای ملی زیرزمین وروی زمین واختلاس کمک های بین المللی، رشوه خواری ،فساد گسترده اداری و قاچاق مواد مخدر وتحقیروخشونت علیه زنان و تذلیل تمام مظاهر مدنی، تعبیر می شد.

در جوامع دموکراتیک غرب آزادی بیان و حق انتقاد رکن مهم دموکراسی است، و بنابرین همه مردم حق دارند از طریق رسانه های جمعی بصورت کتبی یا شفاهی هرکس را، از رئیس جمهور گرفته تا مامور پائین رتبه از طرز اداره و شیوه کارش انتقاد و بر طرفی او را پیشنهاد نمایند.

۱- من در سایت فارسی صدای آلمان ،خوانده بودم که:« روشنفکران کسانی هستند که ذهنیت جدید برای تحولات اجتماعی بر بنیاد خرد وعقل، خلق می نمایند. روشنفکر نوگرا ست که با شجاعت، اندیشه هایش را ارایه می کند. تفاوت اصلی میان روشنفکران و گروه های اکادمیک در این است که روشنفکر بیشتر متفکر است تا محقق. در حالیکه گروه های اکادمیک به پژوهش و تحقیق در پیوند با جامعه شناسی، انسان شناسی، مردم شناسی، نظام شناسی و سیاست شناسی می پردازند، و دیدگاه ها و تحلیل هایی ارایه می دهند که روشنگری اجتماعی را سبب می گردد. »

آیا در جامعه افغانی میتوان ازرهبران تنظیمها انتقاد کرد؟ مگر نصیر فیاض گرداننده برنامه حقیقت تلویزیون آریانا و آقای یعقوبی مدیر مجله آئینه روز، جز بیان حقایق چه گناهی را مرتکب شده بودند که اولی با فشارو دستور سرکردگان تنظیمی بزندان سپرده شد و دومی را آنقدر لت و کوب کردند تا قبرغه هایش شکست.

مگرمیرحسین مهدوی صاحب امتیاز وعلی پیام سیستانی مدیر روزنامه آفتاب جز انتقاد از رهبران جهادی چه گناهی را مرتکب شده بودند که بعد از نشر مقاله "فاشیزم مقدس" روزنامه توقیف و خودشان زندانی شدند واگر نهادهای حقوق بشروآزادی بیان به داد آنها نمیرسیدند، شاید هردو آن بندگان خدا سربه نیست میشدند ویا مثل پرویز کامبخش هریک به بیست سال حبس محکوم میگردیدند.

یکی از مشکلات اصلی حکومت های استبدادی اسلامی همین است که به اندیشه انسان مجال بال و پر نمی دهند. جامعه ایکه به مدارا وتحمل نظروعقیدهٔ دیگران باور واعتنا ندارد، نمی تواند جامعه آزاد باشد و لاجرم در چنین جامعه یی از آزادی بیان و اندیشه هم خبری نیست.

<u>چرا درجوامع اسلامی خبری ازدموکراسی نیست؟</u>

با تاسف باید گفت که درکشورهای اسلامی ، دموکراسی و از جمله آزادی بیان واندیشه وعقیده وانتقاد وجود ندارد و بشدت با آزادی های مندرج دراعلامیه جهانی حقوق بشر مخالفت میشود. دراین کشورها آزادي بیان واندیشه و همچنان جدائی دین از سیاست به هر شکلي نوآوري وبدعت و کفر تلقی میشود و مجازاتش مرگ است. شاید یکي از بزرگترین عوامل بازدارنده براي رسیدن به دموکراسي در کشورهای اسلامی، تاکید براین عقیده است که اصول و احکام اسلامی، روش غایي کردار بشري است. در اسلام، ازتساوی حقوق بشری که در غرب رعایت میشود، نشاني به چشم نمیخورد. شعار دائمي فرمانبرداري از خلیفه، سایه الله در روي زمین، جائي براي وجود فلسفه حقوق بشر باقي نمیگذارد.

یکی از اسلام شناسان بنام "ابن وراق" مینویسد که «... در اسلام یك فرد اراده و آزادي ندارد درباره زندگي خود انديشه كند و يا تصميم بگيرد؛ بلكه بايد هر گامي را كه در زندگي برميدارد، با اراده الله، آنهم آنگونه كه علما تفسير كرده اند، برابري داشته باشد. نتيجه اينكه در اسلام مانند يك كشور دموكراسي آزاد، مجموعه كاملي از اصول و مقررات اخلاقي و ارزش هايي كه در بر گيرنده تمام جنبه هاي زندگي باشد، نه وجود دارد و نه ميتواند وجود داشته باشد. سطح فرهنگ هرگونه دموكراسي در دنيا، بر پايه ارزشي كه آن جامعه براي زنان و اقليتها در نظر گرفته، تعيين ميشود. ولي، شريعت اسلام حقوق زنان و اقليتهاي غير مسلمانان را انكار ميكند. اسلام در برابر مشركين و كافران، هيچ نرمشي نشان نميدهد و اين افراد بايد يا به اسلام بگرايند و يا كشته شوند. جامعه اسلامي به يهوديان و مسيحيان به عنوان شهروندان درجه دوم نگاه ميكند. چون شريعت اسلام، باور دارد كه اسلام كاملترين و آخرين كلام خداست، برخي فرقه هاي اسلامي مانند فرقه احمديه زير فشار قرار داشته و مورد پيگرد و حمله نيز قرار ميگيرند. مسلمانان بايد به اين حقيقت آگاه باشند كه دموكراسي تنها « حكومت اكثريت» نيست: در حكومتهاي دموكراسي بايد پيوسته مراقب ستمگري اكثريت بود و هر جامعه دموكراسي بايد مواظب باشد كه « عقايد و افكار اكثريت به عنوان اصول و مقررات رفتار همگاني به مخالفانشان تحميل نشود.»

(برگزفته از کتاب ابن وراق Ibn ""Why I'm not a Moslem? (Warragh

یکی از محورهای تعارض اسلام با اعلامیه جهانی حقوق بشر،مسئله آزادی عقیده وآزادی بیان است. در مواد هجدهم ونزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر ومواد هجدهم ونزدهم میثاق بین المللی حقوق مدنی وسیاسی آمده است: « هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان ومذهب بهره مندشود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده وهم چنین متضمن آزادی اضهار عقیده و ایمان است ونیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکسی میتواند از این حقوق منفرداً ومجتمعاً بطور خصوصی یا عمومی برخوردار باشد. هرکس حق آزادی عقیده وبیان

دارد وحق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم واضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات وافکار و دراخذ و انتشار آن به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی آزادباشد.»

با توجه به تبعیض حقوقی بین مسلمانان از لحاظ جنسیت ومذهب، مساله آزادی عقیده وبیان وقلم در اسلام با مندرجات اعلامیه جهانی حقوق بشر درتضاد است. بقول دکترمحسن کدیور، یکی ازمتفکران اسلام شناس ایران: در اسلام در موارد متعددی آزادی عقیده و مذهب محدود وحقوق بشر از این حیث نقض شده است. به قول آقای کدیور: «مسلمان آزاد نیست دین خود را ترک بدهد یا دین دیگری برگزیند، چه در این صورت"مرتد" شناخته شده بشدت مجازات میشود. مسلمان آزاد نیست امری را انکار کند که انکار رسالت یا تکذیب پیامبر و یا تنقیض شریعت محسوب شود. حتی اگر خود را مسلمان بداند، مرتد شمرده شده احکام مرتد براو جاری میشود. همسرش بر او حرام واموالش بین ورثه تقسیم میشود. مرتد ملی سه روز مهلت دارد تا توبه کند در روز چهارم همان احکام اعدام، بینونت همسر و تقسیم اموال درباره اش اجرا میگردد. زن مسلمانی که مرتد شده باشد همسرش براو حرام میشود و اگر توبه نکرد به حبس با اعمال شاقه محکوم میشود تا زمانی که توبه کند یا بمیرد. نوجوانی که والدینش یا یکی از آنها مسلمان بوده اند، پس از بلوغ آزاد نیست تا دینی غیر از اسلام اختیار کند، اگر به هر دلیلی اسلام اختیار نکرد، احکام مرتد ملی (اعدام برای پسر وحبس با اعمال شاقه برای دختر) در باره او جاری میشود. تلقی سنتی از اسلام در مورد اهل ذمه یعنی مسیحیان ویهودیان وزرتشتیان که در دارالاسلام زندگی میکند آزاد نیستند کنیسه وکلیسا وصومعه وآتشکده احداث کنند. وآزاد نیستند دین خود را تبلیغ وترویج کنند. اهل ذمه آزاد نیستند دین خود را به غیر از اسلام ، به مسیحیت، یهودیت ومجسویت تغییر دهند والا کشته میشوند....از دیدگاه اسلام سنتی، غیر مسلمانان اعم از اینکه اهل کتاب باشند اگر حاضر به قبول شرایط ذمه نشده باشند، یا غیر مسلمانانی که با حکومت اسلامی حاضر به انعقاد معاهده نشده باشد، کافر حربی محسوب

می شوند. واجب است اسلام بر ایشان عرضه شود، اگر نپذیرند با ایشان جهاد میشود.(به عبارت دیگر این دسته از مردمان یعنی کفار حربی ، نجس اند، مسلمین موظف اند با این طبقه از مردم پیکار کنند وگردن آنان را بزنند.) اینگونه آدمیان اصولاً حق حیات ندارند تا چه رسد به آزادی بیان وعقیده ومذهب.»

به هرحال « در اسلام سنتی، آزادی عقیده وبیان ومذهب تقریباً منتفی است... از این دیدگاه انتشار کتب ومقالاتی که در نقد آراء و رد تعالیم اسلامی نوشته شده باشد، کتب ضلال محسوب شده ، نشر و توزیع آنها حرام و ممنوع است. دیگر کالاهای فرهنگی از قبیل فیلم و نقاشی و کاریکاتور وسخنرانی و اینترنت وماهواره و.... نیز مشمول همین احکام اند. در مجموع در حکومت های دینی آزادی بیان ، آزادی قلم، آزادی عقیده ومذهب منتفی است. آنچه واضح است نقض آزادی عقیده و مذهب وبیان وقلم درتلقی سنتی از اسلام است. اسلام تاریخی چنین آزادیهای را درتعارض مستقیم با دینداری وتشرع میداند و برای حفظ ایمان مردم به سادگی فتوا به نقض یا تحدید اینگونه آزادیها را می دهد.» (ازمصاحبهٔ محسن کدیور با ماهنامه آفتاب، شماره ۲۷،تیر ۱۳۸۲)

دشمنی بنیادگرایان با دموکراسی

برهان الدین ربانی ، بنیان گذار اسلام سیاسی درافغانستان،نخستین اخوانی بود که هنگام تسوید قانون اساسی جدید افغانستان، دشمنی خود را با دموکراسی ابرازکرد و گفت : باید کلمه دموکراسی از قانون اساسی حذف گردد وعلاوه نمود که جملهٔ برابری زنان با مردان نیزباید از قانون اساسی حذف شود.

درافغانستان نیزچند سال پیش ، یک نویسنده خطر کردو درسرمقاله نشریه آفتاب زیرعنوان«فاشیزم مقدس» از عملکرد رهبران دینی- تنظیمی در افغانستان انتقاد کرده ،نوشت :« اسلام ما را امروز علمایی تفسیر میکنند که از اصول سادهٔ بشری فرسنگ ها فاصله دارند. افغانستان با اسلام آقای سیاف به هیچ بهشتی راه پیدا نخواهد کرد. اگر ایشان اسلام را

درک میکردند، حداقل زندگی شخصی خودشان بویی از اسلام داشت. آقای ربانی از کجای کتاب خداوندی آیهً ویرانی کابل را کشف کرده بودند که آنرا با بمب و راکت وطیاره برسرمردم بدبخت وزبون به تعبیر نشستند. آقای حکمتیار به کدام کتاب آسمانی ایمان دارد؟ اصلا همین ملاعمر عزیز را ببینید : اسلام او اسلام گرسنگی و مرگ است. اسلام اسیری و بردگی است. اسلامی است که باید با تمام وجود با آن کافر شد، ولی بازهم خدا پدر این ملاعمرعزیز را بیامرزد که حد اقل از ملاهای مدرن ما ازخون مردم برای خود کاخها درست نکرد. من نمی دانم که استاد ربانی ، استاد سیاف ، آیت الله العظما محسنی و خیلی از بزرگان دیگر با کدام رویی اعلام میکنند که مفسران دین اند وچهره های برجستهً اسلام ؟ از ذکر ازدواج های مکرر این حضرات میگذریم ، اما لطف کنند و بفرمایند که براثر کدام فعالیت اقتصادی مشروع این همه موتر کروزینگ و خدم و حشم را خریده اند ؟» (افتاب،شماره ۲۰، جون ۲۰۰۳)

این انتقاد ازرهبران دینی - تنظیمی، بلافاصله باعث واکنش شدید محافظه کاران دولتی تحت نفوذ رهبران تنظیمی واقع شد و هنوز بجز محدود کسانی آن مقاله را نخوانده بودند که حکم توقیف نشریه و زندانی شدن نویسنده و مدیر نشریه صادرگردید ودر ظرف کمتر از دوهفته حکم اعدام هردوی شان صادرشد. و اگر کمک به موقع نهاد های حقوق بشرسازمان ملل ، کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، اتحادیه ژورنالستان بدون مرز فرانسه واتحادیه ژورنالستان افغانی نمی بود، این دونویسنده جوان ، مفت و رایگان سر به نیست شده بودند. این عمل مقامات دولت کرزی، جامعه ژورنالیستان وقلم بدستان و روشنفکران افغانی و مجامع بین المللی را دچار نگرانی ساخت وآنها نگرانی خود را ازاین عمل مقامات افغانی ابراز داشتند و خواهان رهایی دو تن روزنامه نگار افغان شدند.

لخضر ابراهیمی ، نمایندهً خاص سازمان ملل متحد در امور افغانستان ، دربیانیه یی در کابل روز ۲۲ جون اعلام داشت که دولت باید هرچه زود تر این دو روزنامه نگار را رها کند و در جهت تقویت آزادی

بیان ، توسعه نهاد های دموکراتیک، محافظت از روزنامه نگاران و تضمین آزادی مطبوعات تلاش کند و باید متوجه باشد که توقیف هفته نامه مذکور کمکی در جهت آزادی مطبوعات نمی کند.خانم مارگریت لدنر، مسئول عفو بین الملل در افغانستان نیز اظهار نظرنمود وگفت:« اگر افغانستان می خواهد عضو جامعه بین المللی و یک کشور مدرن باشد، باید آزادی بیان و قلم را برای مردم خود تضمین کند تا مردم نظریات خود را آزادانه بیان کنند و به حاکمیت تفنگ پایان دهند.» (بی بی سی ، ۲۵ جون ۲۰۰۳)

قبل از این حادثه، سازمان نظارت برحقوق بشر، روز ۳ می (روز جهانی مطبوعات) از وضعیت آزادی بیان در افغانستان انتقاد کرده گفته بود:« نیروهای امنیتی افغانستان با ایجاد فضای رعب و وحشت ، روزنامه نگاران را از چاپ مقالات انتقادی دربارهً حاکمیت این کشور منصرف میکنند. جان سیفتن ، یکی از پژوهشگران بخش آسیایی سازمان نظارت برحقوق بشرمیگوید : آزادی مطبوعات در افغانستان درمعرض حمله قراردارد. ونیروهای پولیس ، ارتش و سازمان استخبارات (امنیت ملی) خبرنگاران افغان را به مرگ و زندان تهدید میکند. براساس گزارش سازمان نظارت برحقوق بشر، که در ۲ می در کابل منتشر شد، بسیاری ازاین تهدیدها و دستگیری ها بعد ازآن روی داده است که خبرنگاران و روزنامه نگاران ،برخی از سران دولت افغانستان، مانند قسیم فهیم (وزیر دفاع وقت) ، یونس قانونی(وزیرمعارف وقت)، وشماری از رهبران جهادی این کشور، همچون برهان الدین ربانی و عبدالرسول سیاف را مورد انتقاد قرار داده اند. به گزارش این سازمان ، بخش بیشتر این تهدیدها، توسط نیروهای امنیت ملی(به نمایندگی از شورای نظار)، اعمال میشود » (جام جهان نمای بی بی سی ۵ می ۲۰۰۳) این همه ناروائیها و این همه ویرانگری ها و این همه کشتار ها زیر سر رهبران تنظیمهای افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر ویا حفظ آن ، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری و تفاهم و گذشت ، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند. این همان رهبران اند که سوگند

درخانهٔ خدا را در بیرون از آن خانه شکستاندند.ودوباره دست به جنگ واسلامی کشی آلودند.

علامه اقبال یک زمانی گفته بود:

زما؛ بر واعظ و ملا ؛ سلامی که پیغام خدا دادند ما را
ولی تأویل شان در حیرت آورد خدا و جبرئیل و مصطفی را

این همان رهبرانی اند که ملیونها دالر و پوند و ریال کشورهای کمک کننده به مجاهدین را درجیب های خود میریختند و مجاهدین را با شکم گرسنه راهی میدانهای مرگبار جهاد میکردند، بدون آنکه دیناری از آن پولهای کمک شده را به خانواده های آوارهٔ مجاهدین بجای حقوق و مزد خون شان داده باشند و اکنون از برکت همان پولهاست که هریک برای خود قصرهای خیال انگیزدرست کرده اند.

ربانی در دومین کنفرانس مسعود شناسی درسخنرانی خود گفت:" آنانیکه میگویند ، مجاهدین شهر کابل را خراب کرده ، دشمنان مجاهدین و دشمنان اسلام اند." به چنین دیده دارا ئی ها مردم می گویند دروغهای شاخدار.

به عقیدهٔ صاحبنظران ، برای بی رونق ساختن دکان سودجویاني که از دین به عنوان ابزاری جهت فریب دادن مردم یا بزرگ جلوه دادن خود و کوچک نمودن دیگران و تحت تاثیر در آوردن عواطف و احساسات انسانها سوء استفاده می کنند ، بهترین وسیله آموزش علم و دانش برای بیدار کردن و آگاه ساختن مردم است تا هرکس شخصاً دین را بفهمد و بداند که دین چیست و برای چه آنرا اجرا واحترام می کند؟ و رهبران مذهبی چرا به آنچه تبلیغ می کنند ، خود کمتربدان عمل میکنند؟

به قول احفظ:

واعظان کاین وعظ برمحراب ومنبر میکنند
چون بخلوت میروند آنکار دیگر می کنند

پایان

مقالهٔ یازدهم

یک نظام سیکولر،بهتراز
یک نظام دکتاتوری است!

سیکولاریزم چیست؟

عده یی از صاحب نظران ودانشمندان عرصهٔعلوم سیاسی در بارهٔ اینکه سیکولاریزم چیست؟ دریوتیوب Youtube ابراز نظرکرده اند که دقت درآن نظریات برای فهم و درک معنی و منظور سیکولاریزم بسیار کمک میکند. در این نظریات از سیکولاریزم چنین تعریف میشود :

سیکولاریزم،آرزوی خوشبختی دراینسوی گورستان است.کسب دانش، لذت بردن از هنر، ونوید دهنده برای آسایش نژاد بشری است.

سیکولاریزم،یک اعتراض است علیه به ضایع کشاندن این زندگی بخاطرزندگی دیگر که ما هیچ از آن نمیدانیم.

سیکولاریزم، پیشنهاد میکند که بگذار خدا خودش از خود حفاظت کند.

سیکولاریزم، نام دیگری است برای حس مشترک و عقل سالم.

سیکولاریزم،یعنی توافق در انتخاب توانائیها تا آنجا که مطلوب وقابل درک هستند.

سیکولاریزم، عقیده به ساخت خانه در همین جهان دارد،به سخن دیگر سیکولاریزم یعنی داشتن خوراک وپوشاک وکاشانه وسقف در این جهان.

سیکولاریزم، انرژی، آگاهی واطلاعات، مشاهده وتجربه است تا یک چیز نامعلوم وماوراء طبیعت.

سیکولاریزم، استقلال، آگاهی وبالاتر از همه آزادی است. سیکولاریزم،یعنی

زدودن دشمنیهای فرقه ای،وکینه های دینی. سیکولاریزم،یعنی زندگی کردن برای خودتان و برای یکدیگر. سیکولاریزم، پرورش ذوق ها و سلیقه ها.

سیکولاریزم،اعتقاد به تلاشهای فردی،کارمعقولانه، و فراغت معقولانه.

سیکولاریزم،پرورش دوستی ومهمان نوازی خردمندانه.

سیکولاریزم،زندگی کردن برای حال بجای گذشته، برای این دنیا نه برای دنیای دیگر.

سیکولاریزم،یعنی داشتن حق اظهارعقیده و افکارت، علی الرغم پاپ، کشیشان، و خدایان.

سیکولاریزم،یعنی نابودی کار آنهای که ترس را تجارت میکنند. سیکولاریزم، سعی در پیدا کردن روش های مقابله با خشونت. سیکولاریزم،کارکردن را پرستش (عبادت) میداند،کارگر را نیایشگر.

سیکولاریزم،به انسان میگوید:زندگی خود را با جواهرات "کردار نیک"آراسته کن! سیکولاریزم، به خود توجه کردن است تا اینکه بتوانی به دیگران کمک کنی، سیکولاریزم،آرامش وخوشنودی را برای روان آدمی مطرح میکند.

سیکولاریزم،آتش درد جاودانی را خاموش میسازد.با نادانی وفقروبیماری سر دشمنی دارد.

سیکولاریزم،به نیایش کردن وگرفتن باور ندارد بلکه اعتقاد به لیاقت داشتن وبدست آوردن دارد. سیکولاریزم، اعلامیه خردمندی واستقلال

است.یک اعتراض است علیه ظلم وستم مذهبی، علیه استبداد کلیسائی.علیه بنده وبرده وتابع بودن به یک شبح، ویا کشیش.

سیکولاریزم،میگوید راه خود رابا نور خورشید"دوستی وعشق" روشن بدار!

با توجه به تعاریفی که از سیکولاریزم توسط دانشمندان فوقاً ارائه گردید، اکنون به نظریات چند صاحب نظرافغان توجه میکنیم:

آقای دریخ ، دگر اندیش افغانی مقیم اطریش، درمورد سکولریزم چنین نوشته است: " د ټولوستونځو د هواري یوازینۍ لار دا ده چې دسیکولار سیستم په رڼاکې ،دین ، ساینس او سیاست سره بیل شي. په دغه سیستم کې هیچاته دګیلې او مرورتیا ځای نه پاتې کېږي. دبشر دحقوقو دنړیوالې اعلامیې په رڼاکې مدني قانون هم په یوه ټولنه کې دیني او مذهبي توپیرونه له منځه وړي اوهم ددین ومذهب پروړاندې کرکه پای ته رسوي .سیکولاریزم په هیڅ مانا د دین دښمنۍ په مانا نه دی. هغه د دین وجداني ارزښت تر هر بل سیستمه ښه ساتلای شي. هغوی چې غواړي دین ته سپکاوی ونشي او له خدای سره دانسان اړیکي دریښتیني ایمان اوعقیدې له مخې پر ځای پاتې شي؛ تر سیکولاریزم پرته بله لار موندلای نشي.که څوک په رېښتیا له دین سره مینه لري، هڅه دې وکړي چې دین له سیاسته بېل شي.ځکه سیاست زښته ډېرې لانجې لري او داسمه نه ده چې دین په لانجو واړول شي. "(نظرخواهی پورتال افغان- جرمن ۱۲/ ۴/ ۲۰۰۹)

اندیشمند دیگر افغان،آقای سیدهاشم(سدید) از آلمان در مورد جدائی دین از دولت مینویسند: "جدائی دین از دولت یکی از ضروریات اولیه برای رشد و شگوفائی یک کشور است... آنانی که طرفدار جدائی دین از دولت ـ دین از سیاست ـ هستند هیچگاه دین را نفی نمی کنند. نفی یک اندیشه ـ هراندیشه ای که باشد- باتفکر سکولاریستی هماهنگ نیست. سکولارها طرفدار تکثرگرائی هستند و از آن دفاع میکنند، در حالی که طرفداران ادغام سیاست و دین همواره تک صدا هستند؛ یعنی تنها خواهان

تحمیل اندیشه های خود شان هستند. آن ها حق ایجاد میکنند و این ها جز معدوم کردن حق، کاری دیگری ندارند. حکومت های دینی موجود همه به شکل استبدادی اداره می شوند. پاکستان، ایران، عربستان سعودی، اندونیزیا، ازبکستان، سوریه و ... در نظام های دموکراسی که بر پایه سکولاریزم بنا یافته اند دین بعنوان کالا به بازار قدرت و ثروت عرضه نمیشود. در چنین نظامها دین، در جایگاه متناسب با خودش قرار می گیرد و امور جامعه در ساحت سیاست را ـ جائیکه واقعاً لازم است ـ با مشوره با دولت و توافق بر حسب واقعیت های پذیرفته شده عینی و فرا خور حال و امکانات عملی انسان بعد از این که دولت خواهان چنین مشوره شود، در همان موردی که لازم است، تا رفع مشکل، منحیث همکار دولت و به سود همگانی پیش می برد و با دولت همکاری میکند. باور من اینست که با توجه به ناتوان بودن انسان در برابر کشش های مادیات و جهان خواهی، از همه اولتر بسود دین است که برای رهائی از آلودگی، از سیاست دوری کند. گواه این مدعا، اگر خیلی دور نرویم، سیاست سی سال گذشته کشور ما و رهبران بالا مقام دینی ـ سیاسی ما بوده است. اگر این دوره با آن همه بیداد رهبران دینی ـ سیاسی ما چشم های ما را هنوز هم باز نکرده باشد، خدا بداد ما برسد!" (پورتال افغان- جرمن آن لاین، بخش نظرخواهی درمورد مقاله : جدائی دین از دولت ،بقلم مسعود فارانی، می ۲۰۰۹)

وجناب امین الله از هالند در مورد سیکولاریزم چنین مینویسد: "سکولاریزم جلو سوء استفاده از دین را سد میشود. سکولاریزم رفاه مردم را تضمین مینماید. سکولاریزم خواست خداوند را در جامعه عینیت میدهد. سکولاریزم تضمین دموکراسی و آزادی انسان را با هویت دینی و عقیدتی اش حتمی میسازد. سکولاریزم بار مفت خواران و زرنگان دروغگویان را از شانه های دردمند مردم بر میدارد. سکولاریزم رسالت پیامبران را با خواست پیامبران درجامعه دنبال کرده در راه تحقق آن مساعی مینماید. سکولاریزم ترقی ،تکامل، رفاه، و دینداری را در جامعه پُر بار میسازد. سکولاریزم جامعه زنان را مثل پیامبران حمایه مینماید.

سکولاریزم ازدواجهای اجباری را مانع میشود. سکولاریزم ارتشاء و فساد اداری را اجازه نمیدهد. سکولاریزم راه آرمانی انسان در تاریخ است. به امید آنروز که آفتاب جدایی دین از دولت یا سکولاریزم در جامعه ما طلوع نماید. و حق بمحق برسد. "(پورتال افغان- جرمن آن لاین، نظریات در موردمقاله جدائی دین از دولت نوشتهٔ آقای مسعود فارانی. می ۲۰۰۹)

اکثریت حکومت های اسلامی با سکولاریزم مخالفت میورزند واجازه نمیدهند تا امور دین ازامور دنیا جدا باشد و مردمان کشورهای اسلامی از خواب خلسه آور تبلیغات مذهبی بیدار شوند و به نیروی خرد خود اتکاء کنند؟

به عقیده اندیشمند افغان، آقای سدید، دین هیچ نقشی در عمران وانکشاف اجتماعی- اقتصادی کشورها ندارد، بلکه این علم است که سبب رشد وتوسعه جامعه وایجاد مکانهای شکوهمند و شهرهای مدرن وحیرت انگیز میگردد و نظامی که درآن علم میتواند پروبال بکشاید وبه سعادت بشر بیانجامد ، نظام های دموکراسی وسکولار است، که درآن آزادی بیان وعقیده وانتقاد میسراست، نه نظام های مذهبی ونه رژیم های استبدادی اسلامی که از دین به عنوان ابزاری برای سرکوب مخالفین خود ومکیدن خون مردم وثروت مند شدن خویشتن استفاده می کنند.

در غرب ،یعنی درکشورهای که در آنها دموکراسی یا نظام های سکولاریستی حاکم است، کار سیاست از کار دین جدا است وخود محور بینی دینی جای خود را به دموکراسی وخردگرائی و تعقل واحترام به نظریات دیگران داده است. از اینست که امروز می بینیم این کشورها از بسیاری جهات به پیشرفت های شگفت آوری نایل آمده اند و مردم با احترام وتحمل نظریات مخالف، دریک فضای تفاهم با حقوق برابرشهروندی امورزندگی خود را به پیش می برند و اگر کسی به زورگوئی ودگم اندیشی متوسل شود، خرد وتعقل جمعی چنین انسانی را برسرجایش می نشاند، وازطریق ابراز نظریات وانتقادات سازنده او را

برسرعقل می آرند، تا جایگاه خود ودیگران را بشناسد واز حد وحدود خود تجاوز نکند.

متاسفانه در کشورهای اسلامی تاهنوز چنین فرهنگی وجود ندارد، زیرا که در این کشورها دموکراسی وجود ندارد و بنابراین همینکه سخنی به مذاق کسی یا گروهی ویا مقامی ازمقامات دولتی برابر نیامد، گویندهٔ مخالف را نه تنها توهین ومتهم به هزار ویک خیانت ناکرده میکنند، بلکه سعی در بد نام کردن وحتی از میان بردن فزیکی وی نیز مینمایند.

متفکر واندیشمند افغان داکتر اکرم عثمان میگوید: "در شرایط حاضر حسن و قبح بسیاری از باورهای انسان در چهار چوب اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر تصریح وفرمول بندی شده است. به موجب آن اعلامیه منشاء تمام حقوق مکتوب وغیر مکتوب " تبار انسان" است وفقط انسان ضامن برابری و برادری می باشد. مطلق کردن وایدیولوژیک کردن اندیشه ها چه سیاسی ، چه اقتصادی وچه فلسفی راه را به بیراهه می برد. باید زندگی کردن را در بین عقاید، مواضع ومنافع مختلف تجربه کنیم وهمزیستی ملل و نحل را ارج بگذاریم."

دانشمند ایرانی دکتر شفا میگوید:« با آنکه امروز دوران تازه ای در تاریخ تمدن بشری آغاز شده که، دوران دموکراسی و مردم سالاری نام دارد ، دموکراسی ایکه برحق آزادی فکر و آزادی بیان و آزادی اعتقاد وآزادی تشخیص تکیه دارد ، دورانی که نه تنها امروز در جهان دو میلیارد نفری مسیحیت ، حق آزادی مذهب و آزادی قبول یا رد مطالب « کتاب انجیل» واساساً آزادی داشتن یا نداشتن مذهب برای همه افراد وجود دارد ،بلکه در کشوری چون اسرائیل نیز که در حال حاضر عملا در دست خاخام های واپسگرای افراطی و متعصب آن اداره میشود، این حق آزاد اندیشی مذهبی برمبنای قانون اساسی لائیک آن بطور اصولی برای همه افراد آن وجود دارد ، درجهان بودائی و شینتوئی آسیای خاوری و در هند برهمائی و در قلمرو های مذاهب قبیله ئی افریقا و اوقیانوسیه نیز ، با همه تعصبات مذهبی که در جوامع مذهبی وجود دارد ، کسی در ارتباط به

نظریات مذهبی خود مورد بازخواست قرار نمی گیرد و فتوایی هم برای کشتنش صادر نمی شود، مگر تنها دنیای اسلام است که عملا درآن جایی برای حق آزادی عقیده و تشخیص و آزادی انتخاب و آزادی انتقاد درزمینهٔ مذهبی وجود ندارد.» (دکتر شفا ، تولد دیگر ، ص ۳٦)

مکثی برعقب ماندگی علمی وصنعتی ملل اسلامی :

نظری گذرابه وضع اجتماعی کشورهای اسلامی، این واقعیت تلخ ودردناک راثابت میسازد که از بین کشورهای جهان اسلامی حتی یک کشور را نمیتوان یافت که دارای بنیه اقتصادی محکمی مبتنی برعلم و تکنولوژی باشد و با کشورهای غربی همسری کند.در این جهان اسلامی کشوری را نمیتوان سراغ نمود که درآن حقوق اساسی افراد محترم شمرده شود وحقوق زن به عنوان یک انسان برابر با مرد رعایت گردد. آنچه دراین کشورها به نظر می خورد، وجود حکومتهای استبدادی، غلبه جهل و عقب ماندگی، اقتصاد ناسالم و فقر اسخوان سوز، تلاش اکثریت مردم آن برای تهیه حد اقل مایحتاج روزانه زندگی است.

دکتر شفا دانشمند ایرانی، درراستای عقب ماندگی وحشت آور جوامع اسلامی ، ارقام دقیقی بدست میدهد ومینویسد: « ... این دنیای اسلامی، درحال حاضر شامل [۵۷]کشورجهان سومی است که همهٔ آنها از نگاه علمی و صنعتی در سطحی بسیار پائین تر ازسطح زندگی مردم این جهان پیشرفته است.آنجا که رقم متوسط درآمد سرانهٔ سالانه درامریکای شمالی ۲۷۰۰۰ دلار ، در اروپا ۱۸۰۰۰ دلار و در اوقیانوسیه ۱۷۰۰۰ دلار است ، این رقم در کشورهای غیر نفتی جهان اسلام از ۹۰۰ دالر فراتر نمی رود. وقتیکه کشوری چون سویس دارای درآمد سالانه ٤۱ هزار دالر در سال است ، و ژاپن ٤۰ هزار دلار و نورویژ ۳۱ هزار دلار و ایسلند ۲۵ هزار دلار و دنمارک ۲۳ هزار دلار و فرانسه ، آلمان ، انگلستان ، ایتالیا، هالند ، اتریش و آسترالیا درحدود ۲۰ هزار دلار ، همین درآمد سرانه در مصر ۷۹۰ دلار ، و در پاکستان ٤٦۰ دلار و در بنگله دیش

۲٤۰ دلار و در چاد ۱۸۰ دلار و در بهترین شرایط غیر نفتی ترکیه و تونس و سوریه و مراکش از ۱۰۰ تا ۲٦۰۰ دلار ، حتی درکشورهای برخوردار از عوائد سرشار نفتی (عربستان سعودی ، امارات متحده عربی ، کویت ، قطر ، بحرین لیبی ، الجزایر، نایجریا) این رقم در حدود ده هزار دلار، یعنی کمتر از یک چهارم درآمد سرانه ای است که به هر فرد کشور کوچک غیر نفتی سویس تعلق میگیرد. در دو کشور همسایهٔ اردن واسرائیل ، که جمیعتی معادل یکدیگر دارند و در منطقهٔ جغرافیایی واحدی زندگی میکنند، درآمد سالانه با احتساب کمک های خارجی دراردن ۱۵۰۰ دلار و در اسرائیل۱٦ هزار دلار است.

درقلمرو دانش ، این جهان اسلامی که روزگاری سرمشق والای دانش پروری بود و « فرهنگ اسلامی » آن عرب جاهل را خیره کرده بود، در دوران حاضر مقامی نه چندان بالا تر از افریقای سیاه ندارد. طبق تازه ترین آمارها، نسبت بی سوادی در سومالی ۷٤ % در سینیگال ٦۹% ، در بنگله دیش و پاکستان ٦۲%، در مراکش۵۷%، در مصر ٤۹% ، درالجزایر ٤۰ %، در تونس ۳۳%، درسوریه ۲۹% ، درایران ۲۸%، و (در افغانستان ٪۸۵) است. درصورتی که همین نسبت دراروپای شمالی و غربی ومرکزی و کانادا وآسترالیا و نیوزیلند از٤ % تجاوز نمی کند و در برخی از کشورها چون دنمارک وژاپن به صفر رسیده است.تعداد کتابهائیکه در کشور ٦۰ ملیونی انگلستان سالانه چاپ میشود، معادل مجموع کتابهائیست که در ۵۲ کشور اسلامی بابیش از یک ملیارد جمیعت آنها منتشر میشود.

درسطح عالیتر جهان دانش ، یعنی در قلمرو دانشمندان بزرگ، ترازنامه جهان کنونی اسلام ترازنامه ورشکستگی بازهم بیشتری است که آنرا در فهرست برندگان جایزهٔ معروف نوبل منعکس میتوان یافت. سه رشته از رشته های پنجگانهٔ این جایزه به علوم اساسی (فزیک، شیمی ، فیزیولوژی و پژشکی) اختصاص دارد که هرساله به برجسته ترین دانشمندان جهان در هریک از این رشته ها تعلق میگیرد. درقرن بیستم جمعا ۳۹۸ نفر برندهٔ این رشته های سه گانه شده اند که ۱۸۸ نفر آنها

امریکایی ، ٦٦ نفر انگلیسی ،۵۹ نفر آلمانی،۲۷ نفر فرانسوی، ۱۷ نفر روسی ، ۱٦ نفر سوئدی ،۱۲ نفر سویسی ،۳ نفر هندی و بقیه از کشورهای دیگر بوده اند که از جملهٔ آنها میتوان از افریقای جنوبی ، ایسلند ، گواتیمالا و اسرائیل نام برد. و جهان اسلامی ، جهانی که زمانی ابن سینا ها ، رازی ها ، خوارزمی ها ، بیرونی ها ، ابن هیثم ها ، مسلمه ها را به دنیای دانش اهداکرد بود، و در حال حاضر با جمیعت یک ملیارد و دوصدملیون نفری خود یک پنجم تمام جمیعت جهان را دارد، درهمهٔ قرن بیستم تنها و تنها یکنفر برندهٔ علمی جایزهٔ نوبل داشته که آنهم با اتفاق دو فزیکدان امریکایی درسال ۱۹۷۹ ، دریافت داشته است. » (داکتر شفا، تولدی دیگر، ص ۳۹)

برطبق یک تحقیق جدید ،در ۱۰۵ سال گذشته ۱۸۰ جایزة نوبِل را دانشمندان یهودی از آن خود کرده اند و از جمعیت ۱،۵ میلیارد مسلمان، فقط ۳ جایزة نوبِل را.(کابل پرس، ۲۸ جون ۲۰۱۵،آیا میدانید که ۱٤ میلیون یهودی... ترجمهٔ عارف «الف»)

دکترشفا می می افزاید: « در فهرست سالانه ایکه از دانشمندان بزرگ جهان در٦٤ رشته مختلف علوم درسالنامه آماری (Qiude) بچاپ میرسد ، حتی نام یک دانشمند جهان اسلامی را در فهرست اختراعات و اکتشافات بزرگ دو قرن اخیر، نمی توان یافت، همچنانکه در فهرست ده ها هزار اختراع سالانه جهان حاضر نمی توان یافت.»(همان منبع، ص ٤۰)

درسال ۱۹۸۳ کنفرانسی از رؤسای مهمترین دانشگاه های هفده کشورعربی در کویت تشکیل شد. هدف این کنفرانس بررسی علل وجهات عقب ماندگی کشورهای اسلامی وطرحی برای پیشرفت کشورهای عربی از لحاظ دانش وتکنالوژی بود. ولی در تمام مدت کنفرانس، موضوع بحث روی این نکته متمرکزشده بود که آیا اصولاً علم ودانش با اسلام سرسازگاری داردیا نه؟ نمایندگان عربستان سعودی در این کنفرانس اظهار داشتند که تمرکز اندیشه های اجتماعی اسلام روی « دانش خالص» اسلام را به عقاید وافکار مکتب معتزله نزدیک میکند وگسترش چنین افکاری در اساس مبانی عقیده وایمان را سست وناتوان میکند. نمایندگان

کشورعربستان سعودی افزودند، علم ودانش در اساس با اجرای اصول وموازین اسلام در جامعه مخالف است واز این رو سبب ایجاد بی دینی میشود.» (دکتر روشنگر، الله اکبر،ص ۳۵۷)

بنیان گذار حزب سیاسی نیرومند « جماعت اسلامی» پاکستان ، مولانا ابوالعلاء مودودی ، که یکی از مهمترین مغزهای متفکر اسلامی عصر حاضر شناخته میشود، بنوبهٔ خود تاکید میکند که اگر علوم فزیک، شیمی ، زیست شناسی ، حیوان شناسی ، زمین شناسی ، جغرافیاو اقتصاد بدون تطبیق کامل آن با آنچه خدا و پیامبرش در بارهٔ آنها گفته اند، تدریس شوند، باعث گمراهی جوانان مسلمان خواهد شد. و می پرسد: « شما که برای کاینات عمری چند ملیارد ساله تعیین میکنید و نقش خداوند را در آفرینش شش روزهٔ آن نادیده میگیرید ، چگونه میخواهید جوانان تان مسلمان باقی بمانند؟ و چطور می توان متوقع اصالت اسلامی آنها باشید ووقتی که به آنها آموزش هایی را در زمینهٔ اقتصاد و حقوق وجامعه شناسی امروزی میدهید که بطور نهادی با آموزش های سنتی اسلام تفاوت دارند ؟»

« فقط چند سال پیش ، در ماه می ۱۹۹۱، با فشارهمین حزب جماعت اسلامی در مجلس نمایندگان پاکستان قانونی وضع شد که از آن پس از ذکر علل و عوامل فزیکی در کتابهای درسی خود داری شود، فی المثل انرژی عامل فعل و انفعالات گوناگون شناخته نشود ، زیرا معنی آن برای دانش آموزان جدید این خواهد بود که عامل این فعل و انفعال ها نیروی الکتریسته است و نه خواست الهی ، و فرمول شناخته شدهٔ ترکیب اکسیژن و هیدروژن بشرطی که خداوند خواسته باشد میتواند آب بوجود آورد. وبازهم مقررشد که هر فصلی از کتابهای علمی در مدارس با حدیث یا متنی مذهبی که بدان مربوط باشد و ناقض آن نباشد همراه باشد، و از ذکر نام دانشمندان چون نیوتن و بویل وپاستور و فلیمنگ وغیره نیز خود داری شود، زیرا مفهوم آن اینست که قوانینی که به آنها نسبت داده میشود، بوسیلهٔ کسانی غیر از خداوند وضع شده اند و این معنی بت پرستی دارد .... » (دکتر شفا، تولدی دیگر ، ص ٤١-٤٢)

دکتر شفا درمورد آموزش علوم طبیعی در دانشگاه های ایران نیز نکات جالبی بیان میکند و مینگارد:« درجامعه « ولایت فقیه» ایران یک دانشگاه دردرجه اول یک مرکز تدریس شرعیات و یک پرورشگاه « خلیفة الله» شناخته میشود که در آن آموزش های علمی، در هرموردی و در هر سطحی ، در درجات بعدی اهمیت قراردارد و گاه نیز اصولا اهمیتی ندارند. یکی از مقامات ارشد جمهوری اسلامی حسین موسوی نخست وزیر،میگوید : « من به عنوان یک شهروند جمهوری اسلامی عقیده دارم که دانشگاه محل یک متخصص نیست، بلکه محل یک فرد مکتبی است که در ضمن تخصص را هم درآنجا فرا میگیرد. ما مسئله مکتبی بودن دانشگاه ها را نمی توانیم فدای هیچ چیز دیگری بکنیم. نمی توانیم ارزش های غربی را بخاطر اینکه متخصص کم داریم یا اصلا نداریم در دانشگاه ها احیا کنیم.» (روزنامهٔ کیهان شهریور ۱۳۶۳)

« دانشگاه جای تربیت متخصص نیست ، هدف نظام آموزشی ما فقط پرورش خلیفة الله است.» (کاظم اکرمی ، وزیر آموزش و پرورش، در مصاحبه با رادیو تلویزیون ۲۳آبان ۱۳۶۳)

و دانشکدهٔ ریاضی « امام جعفر صادق » در آگاهی خود در مورد پذیرفتن دانشجو دررشتهٔ ریاضی مواد امتحانی مسابقهٔ ورودی را چنین تعیین میکند : « اصول اعتقادات اسلامی ، احکام اسلام، تاریخ اسلام و انقلاب اسلامی، زبان عربی و شرعیات » و در ماهنامه ارگان نشراتی جمهوری اسلامی مشخصات یک مکتبی واقعی چنین درجه بندی میشود : « اعتقاد به ولایت فقیه ،عشق به شهادت ، بردباری موسی وار ، اطاعت از روحانیون، نیم ساعت مطالعه در شبانروز در تاریخ جنگ های زمان رسول اکرم و ائمه علیه السلام.» (دکترشفا ، همان ، ص ٤۲۲)

بدینسان مجموعهه ای از۵۷ کشور اسلامی جهان سومی ، در قید و بند تعصبات مذهبی، از رشد استعداد های شاگردان و دانش آموزان درعرصه علوم معاصر جلوگیری میکنند وبیشتر برای فراگیری علوم دینی

و ادبیات سعی بخرج میدهند، اینست علت اساسی تمام بدبختی های جوامع اسلامی و عقب مانی آنها از کشورهای پیشرفتهً جهان .

علاوه بر ممانعت روحانیون درکسب علوم معاصر، عامل دیگری نیز در تشدید بدبختی وعلت عقب ماندگی ملل اسلامی نقش موثر دارد و آن تبلیغات در خصوص وارستگی مسلمانان وعدم علاقه به امور دنیوی است. مسلمانان معتقد اند که خدا بهرکه بخواهد عزت ویا ذلت میدهد و از مال دنیا به هرکس به هراندازه که اراده نماید میبخشد، بنابرین مسلمانان دست به فعالیت های خلاق نمیزنند و در صدد بهبود زندگی خویش برنمی آیند. این عقیده وطرز تفکر، موجب بی اعتنائی مسلمانان به اموردنیائی، خود داری ازفعالیت های بلند مدت اقتصادی، سلب قوهً ابتکار فردی برای افزایش تولید، عدم وجود ارادهً لازم برای اخذ تصمیم درکارها گردیده است.

متاسفانه چیزی که درسالهای اخیر درکشورهای اسلامی زیاد چشمگیر ومایه خوف و ارعاب ملل پیشرفته ومتمدن غرب شده است، دهشت افگنی و صدور تروریسم برای نابودی مردم بیگناه از سوی بنیادگرایان اسلامی است که این امر هرگز بمعنی همسری کردن با تمدن ودست آوردهای تکنولوژی جهان پیشرفته وغیر اسلامی نیست ونه بمعنی رشد فرهنگ وخرد جهان اسلام است. امروز جهان متمدن از نام وحضور مردم مسلمان درکشورهای خود وحشت دارند و از معاشرت و نزدیکی وایجاد روابط اجتماعی با مسلمانان متنفر و بیزارند. درحالی که کشورهای اسلامی بیش از هرزمان دیگر به کمک کشورهای مترقی و دست آوردهای فنی جهان پیشرفته غرب محتاج تراند.

هموطنی (محمد جان ستوده) از دهلی جدید زیرعنوان "مسلمانِ سیکولار" نوشته میکند:

«در میان دوستان من تعدادی از تحصیل‌کرده های دانشگاه هم استند که همواره رواداری دینی و سیکولاریزم را نکوهش و تکفیر می کنند و اهل تساهل را مرتد و سیکولار می‌گویند. برخی نیز سیکولار را مترادف

بی‌دین به کار می‌برند و از آن به عنوان یک حربه علیه مخالفان خود استفاده می‌کنند. چند نکته را برای آن عزیزان قابل ذکر می‌دانم:

۱. در هندوستان حدود ۲۰۱ میلیون مسلمان تحت حمایت قانون اساسی سیکولار زندگی می‌کنند. اگر جمعیت مردم کشور ما ۳۵ میلیون باشد، جمعیت مسلمانان هند حدوداً شش برابر کل کشور ما است. این مسلمانان به تمام اصول و فروع دینی پابندند و در عین حال از نظام سیکولار حمایت می‌کنند. در آخرین تظاهراتی که علیه قانون جدید شهروندی هند راه‌اندازی شد، مسلمانان می‌گفتند که ما از نظام سیکولار حمایت می‌کنیم و قانون جدید شهروندی، آن را نقض می‌کند. حمایت مسلمانان هند از نظام سیکولار به این دلیل است که، این نظام به عقیدهٔ آنها احترام دارد و حتی روزهای مهم مذهبی آنها را در تقویم، تعطیلی عمومی اعلام کرده است. این مسلمانان با رعایت قانون اساسی، به تمام ادیان و مذاهب دیگر نیز احترام می کنند. از دید اینها نه حمایت از سیکولاریزم کفر است، نه پیروان بقیه ادیان واجب‌القتل‌اند و نه علیه آنها جهاد واجب است.

۲. در هند حدود ۳۳ میلیون خدا (goddesses/ gods) پرستش می‌شود که خدای مسلمانان یکی از آنهاست. تعداد خدایان اینها با تعداد نفوس کشور ما برابری می‌کند. هرنوع آئین و مذهبی که حتا تصورش را نکرده‌اید، در اینجا زیر چتر قانون سیکولار در امنیت زندگی می‌کنند و مطابق قانون حق دارند به قدرت سهیم باشند. پرستنده‌گان تمام خدایان و پیروان تمام مذاهب، حق دارند که مطابق مذهب خود رفتار کنند، اما حق ندارند اعتقاد خود را بر دیگران تحمیل کنند یا آنها را تحقیر و تکفیر نمایند. با این حساب، به کشور خود نظر اندازیم و وضعیت هندوها و سیک‌ها و بقیه اقلیت‌های دینی را ببینیم. از آنها گذشته، حتی میان مذاهب اسلامی قائل به رواداری نیستیم و تا سرحد تکفیر همدیگر پیش می‌رویم.

۳. فرض کنید قانون سیکولار مطابق خواست شما از جهان برداشته شد. اقلیت های مسلمان که در کشورهای غیر اسلامی تا کنون آزادانه زندگی می‌کردند و مراسم دینی خویش را برگزار می‌کردند، چه خواهند شد؟ این را هم تصور کنید که بیش‌ترین مهاجر فقیر و پناهجو در کشور های غیر اسلامی فعلاً از کشور های اسلامی است که با حفظ عقاید تا کنون آزادانه زندگی می‌کنند. جدا از آنها، وضعیت همین دو صد میلیون مسلمان هندی را تصور کنید که اگر نظام سکولار نباشد، اینها زیر چتر حکومت دینی هندو که حدوداً ۹٦٦ میلیون جمعیت دارند، چه خواهد شد؟ همچنان اقلیت‌های دینی غیر مسلمان در اندونیزی، ترکیه، پاکستان و سایر بلاد اسلامی چه خواهند شد؟

٤. هموطنان ما با مسلمان شدن یک مسیحی یا هندو یا پیروان سایر ادیان، چنان خوشحال می‌شوند که قابل وصف نیست. خیلی خوب، این را هم از خود بپرسید که این زمینه را کدام قانون برای مسلمان شدن آنها مهیا کرده است؟ کدام نظام به آن غیر مسلمان حق داده که اگر دلش خواست دین اسلام را بپذیرد؟ چرا در کشور ما جان یک مسیحی، یک یهودی و یک بی‌دین در امان نیست، اما جان یک مسلمان در کشورهای آنها در امان است و حتا تبلیغات دینی هم می‌کنند؟ اگر نظام سیکولار برابر با کفر است، آیا به نظر شما کشور اندونیزیا که پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان در جهان است، کافر است؟ ترکیه چطور؟ چرا آنها در سطح جهانی رقابت می‌کنند، اما ما هنوز علیه یکدیگر خود می‌جنگیم؟

هموطنان عزیزم، ما می‌توانیم معتقد به عقاید اسلامی باشیم، اما در عین زمان می‌توانیم از نظام سیکولار هم حمایت کنیم. اگر حمایت نمی‌کنیم، حد اقل مسلمانانی را که با حفظ عقایدشان، از نظام سیکولار حمایت می‌کنند، تکفیر نکنیم که در این صورت بزرگترین کشورهای اسلامی را تکفیر کرده‌ایم. اکنون هم تبعیض در قانون اساسی ما وجود دارد، طوری که یک هندو و سیک هموطن ما حق ندارد خود را کاندیدای ریاست جمهوری کند. تلاش کنیم این موانع از سر راه هموطنان برداشته شوند تا

تمام اتباع و پیروان تمام ادیان در کشور ما حقوق برابر شهروندی داشته باشند.»(افغان جرمن آنلاین،مقاله -مسلمان وسکولاریزم- ۲۰۲۰/۰۱/۲۲)

برای نجات ملل اسلامی از این بدبختی تاریخی ، بهترین نظام همانا استقرار نظامهای مردم سالار و سیکولار مانند ترکیه است که در آن دین از سیاست جدا باشد و سیاست در اختیار سیاستمداران قرار گیرد. جای ملا و واعظ از همان آغاز، مسجد و محراب نماز بوده است ، نه کرسی سیاست و بودجه سازی و طرح پروژه های عمرانی و اقتصادی یا تحکیم روابط بین المللی یا توسعه روابط تجارتی و بکار اندازی دستگاه های تولید انرژی و غیره و غیره .

امید وارم روزی فرارسد که مردمان مسلمان هم از سواد ودانش لازم برخوردار گردند وخرد ودرایت انسانی خود را در راه رفاه اجتماعی، شکوفایی دموکراسی وبهبود زندگی فردی خویش بکار گیرند وفقر وجهل وبیسوادی را از کشورهای خود نابود کنند. وبه آزادی بیان وقلم و تساوی حقوق زن ومردو به ارزشهای مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشراحترام گزارند.

پایان

برای اطلاع بیشتز ازنظام های ایدیولوژیک مقالهٔ ذیل به انسان کمک میکند.

۳۸http://www.goftaman.com/daten/fa/articles/part-nawid/۲۰۱٤-۰۹-۱٦pdf.

مقاله دوازدهم

سکولاریزم به معنی بی دینی نیست!
(به معنی جدایی دین از سیاست است)

از مسایل بسیار مهم سیاسی درکشورهای پیشرفته جهان که مبتنی بر دموکراسی،یعنی آزادی بیان وعقیده است، جدائی دین از دولت(یا سیکولاریزم)است. دراین کشورها کار دین، ازکار دولت و سیاست گذاری های اقتصادی وفرهنگی وانکشافی وسایر برنامه های علمی و صنعتی وهنری دولت جداست .

سیکولاریزم(جدائی دین از دولت) به معنی بی دینی نیست، به معنی تردید دین هم نیست. بلکه قراردادن دین در جایگاهی است که کسی ازآن به عنوان ابزاری درجهت مقاصد سیاسی خود استفاده نکند. جدائی دین از دولت،قراردادن دین درجایگاهی است که در امور دولت وچگونگی اداره وبرنامه ریزیهای اقتصادی وفرهنگی وعلمی دولت مداخله نکند،جلوپیشرفت وتحول جامعه را نگیرد وبگذارد که جامعه با کاروان ترقی عصروزمان همگام شود و مردم را از فقر، بیسوادی ومرض نجات بدهد. راهی را که ملا وآخوند وطالب در جلو جامعه قرارمیدهد، به نجات مردم از فقر وجهالت ومرض نمی انجامد.

درکشورهای امریکائی واروپائی مثلاً: امریکا، کانادا، فرانسه والمان وانگلستان وایتالیا وسوئیس وغیره، امور دین از امور دولت جدا است، ولی این امر بدین معنا نیست که دراین کشور ها دین وجود ندارد ومردم از اجرای مناسک دینی ممنوع باشند.دراین کشورها هم کشیش روحانی وهم کلیسا وهم مسجد وکنیسه برای عبادت وجود دارد وهم مردم دیندار بسیاری هستند که به عبادت می پردازند،ولی هیچ فرد روحانی کسی را بخاطرنرفتن به کلیسا یا عبادتگاه مورد باز پرس و توهین قرار نمیدهد.

معنای دموکراسی هم همینست که هیچکسی دیگری را مجبورنسازد که چنین بکن وچنان مکن! زیرا تکلیف همه در قانون مشخص شده وهرکس حد وحدود خود ودیگران را می شناسد.

اما دریک نظام دینی، نمیتوان دم از دموکراسی و از تساوی حقوق زن ومرد زد. نمیتوان دم ازتساوی حقوق شهروندان زد. نمی توان دم ازآزادی بیان وآزادی عقیده وآزادی مذهب زد. زیرا نظام دینی آموزه های خود را از متون مقدسه گرفته که غیر قابل تغییراست ، مگر سیاست بنابر ضرورت زمان و منالفع ملی هر وقت که ضرورت باشد قابل تغییر وتعویض است.

بطور مثال،در دین به مصداق این آیت قرآن (وَلَن تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلاَ النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ) ما نمیتوانیم با یهود و نصارا دوستی کنیم و خیلی چیزهای دیگرهم از لحاظ دینی برای ما نجس و ناپاک هستند که اجازه نشست و برخاست با آن‌هارا نداریم. درحالی که امروز بدون دوستی وداشتن روابط خوب تجاری واقتصادی با کشورهای نصارا ما نمیتوانیم چرخهٔ اقتصادی وتجارتی ونظامی خود را درست هدایت کنیم اینجاست که پای سیاست دینی می‌لنگد و درگودال دگماتیک خویش می‌افتد. زیرا دین دست تدبیر امور اجتماع را که سیاست است بسته میکند و باز نمی‌گذارد، برای همین ایجاب می‌کند تا به‌حیث مانع امور اجتماع از سیاست جدا شود.

آن عده از هموطنان ما که بحث جدائی دین از دولت را مطرح میکنند، اغلب کسانی اند که درکشورهای اروپائی یا امریکائی تحصیل کرده اند و یا از مدتی بدینسو دراین کشورهازندگی میکنند ومزیت های نظام های سیکولار ودموکراتیک را درکشورهای اروپائی وامریکائی نیک دریافته اند و دیده ومی بینند ولذا دلشان به حال کشور و جامعه شان میسوزد ومی تپد وبا توجه به علل ناهنجاریهای فراوان در کشور به این نتیجه رسیده اند که آنانی که با صدور فتواهای دینی خودجلو آزادی بیان واندیشه وانتقاد را میگیرند ،درواقع مانع تحول و تغییر در جامعه میگردند و اینها همیشه با مداخله خود در امور مملکت داری سد پیشرفت وتحولات

اجتماعی میشوند. بنابرین برای قراردادن دین به جایگاه اصلی آن یعنی محراب ومنبرعبادتگاه باید از ملا وآخوند وطالب و مولوی وامام خواست تا بدون خشونت برگردند به عبادتگاه ها ومنبرهای مساجد و حریم پاک مسجد را برای کار دینداری رونق بخشند ، نه اینکه از مسجد دکان دین فروشی بسازند و بحیث ابزاری برای مقاصد سیاسی از آن سوء استفاده کنند.

« آقای احمد ذکی موسی در نوشته‌ی زیر نامِ«دین در قفس طلایی» یادآور شده اند که بحث جدایی دین از سیاست از جمله اندیشه های وارد شده از غرب همراه با توپ و تانک استعمارگران است و برای ما قابل پذیرش نیست. به دید آقای موسی هرچیزی‌که توسط توپ و تفنگ بر مردمی اگر تحمیل می‌شود بد است و نباید پذیرفته شود حتا اگر خوب‌هم باشد، بازهم نباید آن‌را بپذیریم.

شاید درست باشد که این اندیشه‌ها توسط توپ و تفنگ وارد جغرافیا و فرهنگ ما شده است اما نمی‌توان یک اندیشه یا ارزش خوبِ انسانی را به دلیل با زور وارد شدنش تردید کرد و نپذیرفت، چون اگر نیک بنگریم همین دین اسلام هم توسط شمشیر برما تحمیل شد. از خون مردم فارس و خراسان آسیاب‌ها به گردش در آمد و کله منارها و تپه های اجساد به جاماند تا این دین بر بالای مردمی که یا مرده بودند یاهم زنان، دختران و پسران شان اسیر و کنیز و در نهایت به فروش رسیده بود قبولانده شد. پس اگر بد باشد این‌هم بد است و اگر خوب باشد آن‌هم خوب است، شما به کلیت دارید حکم می‌کنید و این گلی گویی خودش چیز ناصواب است.

دیدگاه شما هنوزهم اینست که باید دین و آموزه های دینی را به زور بربالای مردم تحمیل کرد و نگذاشت مردم از حیطه و تسلط ملاها بیرون شوند. شما به تشویش دین نیستید، شاید به تشویش جای‌گاهِ ملاها در جامعه باشید که رو به ضعف نهاده و تندیس‌های مقدس نماینده های خدا و صاحبان بلا منازع دین در حال فرو ریختن است باشید. اما بگذارید دین از دست این آیت فروشان و بازرگانان بهشت و دوزخ بیرون شود تا

دین بودنش را مردم بدانند و خودش‌هم از آزاد بودن و دین بودنش کمی لذت ببرد.

شما خود نیک می‌دانیدکه همیشه در تاریخ اسلام از دین استفاده ابزاری شده است و دین در جهت منافع شاهان و سیاست‌ها سوق داده شده است و عملکرد شاهان و خلفا و امرا توسط همین عمال و تیکه داران دینی توجیه و تقدیس شده است. دین مانند گنجشک بی‌بال و پر در دست همین ورثه های انبیا جان داده و هویت باخته است. حتا زمینه های بدنامی اصلِ دین و تحریف آن را در حد بسیار بالایی فراهم آورده اند.

شما فهم غربی از سیاست را نیرنگ و فریب خوانده اید و شاید این را هم بپذیرید که نیرنگ و فریب تا دیر نمی ماند؛ پس چرا این نیرنگ و فریب کفر سال‌هاست آن‌هارا به رفاه و عزت رسانده است و مارا به ذلت و فقر بدبختی کشانده است؟

شما گفته ایدکه فهم اسلامی از سیاست مترقی و متمدنانه است؛ شما را خدا کجای این فهم مترقی و متمدنانه است؟ آیا نمی‌بینی این ذلالت مسلمین را؟ آیا نمی‌بینی که کشورهای اسلامی به برده های همین سیاست و سیاستگرانِ غربی تبدیل شده اند؟ ما خواسته و ناخواسته از دنباله روان پرو پاقرص سیاست های غربی شده ایم و می‌شویم و دلیلش هم همین باور مفت ما نسبت به داشته های افسانوی ما است.سیاستی‌که امور اجتماع مارا تدبیر نتواند کجایش مترقی و متمدن است؟ سیاستی که در هر عطسه زدنش نیاز به[فرآورده های] کشورهای کفری و غربی دارد آیا مترقی و متمدن است؟ اگر مترقی و متمدن است پس مسلمانان چرا به‌دنبال آن سیاست پلید کفر می‌روند؟.. »(نیم‌نگاهی برنبشته‌ی احمد ذکی موسی- وخشور بدخش ،کابل۱٤ /۱۳۹۵/۲ ،سایت اریائی)

ما می دانیم که درشرایط کنونی که اکثریت جامعه ما درتنور بیسوادی و فقر ومرض وعملیات انتحاری میسوزند و ازحد اقل حوایج زندگی محروم وهمچنان از دانش وتخنیک معاصر بی بهره اند، نمیتوان با چند نوشته عاطفی روشنفکران خارج از کشور ، روحانیت بنیادگرای تا دندان مسلح ومسلط برجان و روان مردم را مجبور ساخت که دست از

سرمردم گرسنه ومریض وبی دوا وبی درمان ما بردارند و برگردند به عبادتگاه های خودشان، ولی ما به عنوان انسانهای خرد ورز وآگاه وبا تجربه وجداناً مکلفیت داریم تا مزایای یک نظام سکولار وآزاد مبتنی بر دموکراسی را که مردم را از فقر وبی سوادی ومرض نجات میدهد،به فرزندان وآیندگان کشورخود بگوئیم ودین ملی خود را ادا نمائیم.و بگوئیم که فقط دریک نظام سیکولار میتوان از آزادی های مدنی وحقوق بشری ورفاه عمومی سخن گفت.

روحانیت بنیادگرا، حاضر است بنام دین هزار بار سوگند بخورد که آنچه او میگوید مبنی برنصوص مقدسه ومحض برای فلاح ورفاه بشریت است، ولی خود هرروز مرتکب اعمالی میشود که عکس ادعای او را ثات میکند.

روحانیت بنیادگرا ، حاضراست برای بدست آوردن قدرت ویا حفظ قدرت خون هزاران تن را بریزد و دست به هرعمل ناجایز شرعی وغیر اسلامی بزند و مشوق اعمال تروریستی وانتحاری بشود و با این عمل خود، خون صدها کودک وجوان و انسان بیگناه را بریزد، ولی هرگز دست ازقدرت بدست آمده نخواهد گرفت. زیرا این قدرت به او این امتیاز را بخشیده که مردم از اوچشم ترس داشته باشند وحیات وممات خود را وابسته با دولب او بدانند.

روحانیت بنیادگرا،به کسی اجازه نفس کشیدن نمی دهد، فرصت شنیدن آوای خوش موسیقی را نمیدهد،لذت دیدن وتماشای یک فیلم هنری راکه میتواند تفریحی وبرای تمدد اعصاب و روان خسته انسان مفید باشد، از انسان سلب میکند. بت های بی زبان بامیان به اسلام واسلامیت ما چه صدمه ای رسانده بود که با فتوای یکی از سردمداران اسلام ناب محمدی (ملاعمر) به توپ پرانده شدند؟ ونفرت عمیق میلیونها انسان معتقد به دیانت بودائی را درکشورهای جنوب وجنوب شرق آسیا نسبت به اسلام واسلامیت برانگیخت.

آنانی که حقیقتاً میخواهند عزت دین را نگهدارند و به مقام دین بی حرمتی صورت نگیرد،بر جدائی دین از دولت تاکید میورزند ومیخواهند که

دین را درعبادتگاه ها ببرند واز لوث کذب ودروغ وریای روحانیت بنیادگرا بدور نگهدارند. آخر نمیتوان هم دیندار وصادق وخداجو بود وهم سیاست کرد و دروغ گفت. درسیاست کردن ممکن نیست برای حفظ منافع علیای کشور گاه گاهی دروغ نگفت، ولی در لباس روحانیت ودینداری چگونه میتوان به کسی یا مقامی دروغ گفت؟ دروغ گفتن از سوی یک روحانی که رهبری جامعه یا یک اداره را بدوش داشته باشد، درحقیقت توهین به مقام روحانیت است .اگر آرزو داریم که دین از توهین واستهزای مردم بدور باشد، باید دین را ازسیاست واز امور دولت بدور داشت. دین یک رابطه خصوصی انسان با پروردگاراو است،بگذار انسان در خلوت خود با خدایش راز ونیاز داشته باشد، نه اینکه برای پیشبرد یک برنامه ملی ویا سری به جامعه جهانی مجبور به دروغ گفتن بشود که این خلاف دستوردین(راستکاری وراست گوئی) است.

درسال ۱۹۹۲ که جهادگران اسلامی برشهر کابل هجوم آوردند، مطبعه دولتی سه بار در آتش مجاهدین سوختانده شد ودر این آتش سوزیها هزاران جلد تفسیر قرآن وهزاران جلد کتاب علمی سوختند، مگرچرت رهبران وتیکه داران اسلام سیاسی چون : آیت الله محسنی، مجددی،گیلانی، ربانی ، سیاف ،مولوی خالص، مولوی محمدی، مولوی حقانی وملا گلبدین وغیره خراب نشد. تمام آثار تاریخی موزیم ملی را جهادگران اسلامی دزدیدند و به خارج برده به نرخ کاه ماش فروختند و آنچه از دزدی جهادگران باقی مانده بود ازجانب "طالبان کرام" خرد وخمیر و نا بود شدند .

متاسفانه این بحث حیاتی ازجانب هرکه مطرح گردد، از طرف ملانمایان خزیده درآغوش نظام های سکولاریستی غرب با چماق کفر مقابل میگردد، بدون اینکه بدانند که جدائی دین از دولت آیا به نفع دین است یا به ضرر دین؟ ما به یاد داریم که تا چند دهه قبل روحانیت بنیادگرا، هم درسطح ملی وهم در سطح بین المللی از حیثیت ومقام چندانی برخورد نبود و به اصطلاح کسی به آزانش نماز نمیخواند،مگر با تجاوز اتحاد شوروی برافغانستان دردسامبر ۱۹۷۹، یک باره چنان مورد توجه

وحمایت غرب قرارگرفت و از سوی کشورهای ثروتمندغرب با پول واسلحه وامتیازات مادی ومعنوی تقویت گردید که نظیر آن را درهیچ زمان دیگر تاریخی نمیتوان سراغ داد.

رسانه های معتبر غرب وکشورهای وابسته به غرب پس ازتجاوزاتحاد شوروی برافغانستان، در ستایش جهاد ومجاهدین افغان که برضد شوروی سلاح گرفته بودند ،چنان داد سخن می دادند و تبلیغات میکردند که هرجاسوس ISI وCIA وMI٦ در پاکستان دکان جهاد باز کرد و برای غرب عشوه دینداری نمود وخود را پیشوای جهاد ورهبر تنظیمی تراشید وصاحب آرگاه وبارگاه وپول وثروت بی حساب گردید. عبدالله عظام ها و بن لادن ها وگلبدین ها و ربانی ها وسیافها و حقانی ها و محسنی ها وغیره وغیره در همان زمان از بهترین جهادیانی بشمار میرفتند که برضد کمونیسم قد علم کرده وجوانان افغان را چون لقمه های گوشت خام بدهن توپ جنگ سرد ابرقدرتها می انداختند.

این تبلیغات واین حمایت های مادی ومعنوی از مجاهدین افغان بخصوص هنگامی که آنها توانستند ابرقدرت شوروی را شکست بدهند، در ذهن واندیشه برخی از تندروان قهاراسلامی، این ذهنیت را خلق نمود که چرا نیروی جهاد اسلامی خود را برضد ابرقدرت امریکا بکار نگیرند تا هم دنیا وهم آخرت نصیب آنان بشود. واینک از برکت همان تبلیغات غرب درحق جهادگران اسلامی ، برخی از آنان چون بن لادن وایمن الظواهری وملاعمر وگلبدین ومولانا فضل الرحمن پدرمعنوی طالبان افغانستان ومولوی فضل الله رهبر طالبان در سوات پاکستان ، اکنون به چنان قوتهایی مبدل شده اند که با چهل کشورجهان دست وپنجه نرم میکنند وبطورجدی قصد دارند رژیم های پاکستان وافغانستان را باحضورداشت قوتهای بین المللی ضد تروریزم سقوط دهند ونظام شریعت اسلامی را برقرارسازند.نظام دینی که در سیمای طالبان با بستن یا سوختن مکتب ومدرسه برروی دختران وزنان تبلورمی یابد، جز بیسوادی و فقر روز افزون توده های میلیونی، راه به هیچ بهشتی نمی برد و هریک از این

گونـه نظامهـا جداً دچـار ورشکسـتگی سیاسـی و اقتصـادی اسـت و امـروز درتحت فشار ونفرت سیاسی جهان ملبس با تکنولوژی پیشرفته قرار دارند.

بنابرین وظیفه عناصر آگاه است تا ماهیت روحانیت بنیادگرا را بـه مردم افشاکند وبگوید که اگر اینها برسرنوشت کشور مسلط گردند، اولاً باید نیمـی از پیکرجامعه ، یعنـی زنـان ازحقوق انسـانی خود مخصوصاً ازحق تحصیل وحـق کـار محـروم بماننـد و دومـاً، مـردم بـا دسـت آوردهـای علـم وتخنیک امروزی واطلاعات جمعی چون تلویزیون وسینما وتلفون مبایل که جزء زندگی معاصر گردیده است، باید وداع بگویند.

بنـابرین، حمایت کـردن روشـنفکران از دموکراسـی وازسکولاریسم بخاطرآنسـت کـه فقـط وفقـط دریـک نظـام مـردم سـالار (کـه در آن دیـن از سیاست جدا باشد) انسـان ازآزادی بیـان وآزادی اندیشـه وآزادی مطبوعـات برخوردارشـده میتوانـد، نـه درنظـام هـای دینـی اسـتبدادی . دریـک نظـام دموکراتیـک وسـکولار اسـت کـه زمینـه هـای رشـد وشـکوفائی اسـتعدادها میسرمیشود، ودریک نظام سکولار است که، منشورحقوق بشر تبلـور مـی یابد،منشوری که درآن هرگونـه اپارتاید جنسیتی وحقوقی ونژادی محکوم گردیـده وتمـام انسـانها از حقـوق مسـاوی شـهروندی برخوردارمیشـوند واحترام میگردند.دراین نظامها است که استعدادها امکـان جـولان واندیشـه ها مجال پرکشیدن می یابند. از برکت آزادی بیان وآزادی اندیشه وآزادی مطبوعـات دراین جوامـع اسـت کـه هرچـه دل انسـان بخواهـد گفتـه میتوانـد وهیچکس شمارا به بخاطربیان عقیده تان به مرگ محکوم نمیکند. یابخاطر یک مقاله ولو انتقاد از دین یا انکار از دین باشد، کسی شمارا محکوم بـه مرگ یا به بیست سال زندان محکوم نمیکند. و...

از برکت سکولاریسم است که جوامع غرب در همه عرصه های زندگی نسبت به جوامع اسلامی پیشرفت کرده اند. زیرا درجوامع اسلامی قصه حقوق بشرمفت است.در جوامع اسلامی، جامعه قبل از هرچیز به دوگروه مسلمان وغیر مسلمان تقسیم میشود که دراین تقسیم، گروه مسلمان دارای همه حقوق شمرده میشود وغیرمسلمان از حقوق اندکی درتحت شرایط بخصوصی برخوردار میگردد. سپس همین جامعه مسلمان

نیز بدو بخش زن ومرد تقسیم میگردد، بخش مردان از تمام حقوق برخودارند، اما زنان نیم مردان به حساب آمده و زنان کشتزارمردان دانسته میشوند وبنابرین مرد هروقت دلش خواست میتواند به این کشتزار فرود آید وخواهشات جنسی خود را ارضاکند، ولی زن فقط مکلف است تا از اوامر شوهر اطاعت کند وخواهشات جنسی مرد خود را ولو روی پالان شتر هم باشد، برآورده نماید. علاوه براین مرد میتواند درعین زمان دارای چهار زن نکاحی و(در جامعه شیعه دارای چندین زن صیغه یی هم باشد)، واز متعه وکنیز هرقدر که بتواند میتواند داشته باشد، درحالی که زن شوهردار اگربخواهد با مرد دیگری رابطه جنسی برقرارکند، جزایش سنگسار است، ولی مردی که چهارزن نکاحی دارد وتعدادی را هم بنام صیغه مورد بهره برداری جنسی قرارمیدهد، ولو که بازنی دیگری رابطه جنسی برقرارکند، سنگسارنمیگردد. ایکاش بقول خیام:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان بر داشتمی من این فلک را زمیان
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی کازاده به کام دل رسیدی آسان

پایان ۹/ ۵/ ۲۰۰۹

.

مقاله سیزدهم

جوانان وحق انتخاب

جوانان در هرکشوری ، از جمله ثروتهای ملی و بسیار با اهمیت آن به حساب میروند. اینان آینده سازان جامعه وکشور خود استند.از میان همین جوانان است که مخترعین بزرگ ،سیاستمداران بزرگ، رهبران بزرگ، فلاسفهٔ بزرگ، اندیشمندان بزرگ، هنرمندان بزرگ، تکنیسین های بزرگ، طبیبان بزرگ و انجنیران ومهندسان بزرگ ظهور می نمایند وبا ابتکارات سازنده وسالم خویش راه ترقی وپیشرفت را در جهت فتح قله های ناشناخته می پیمایند.

جوانان نیروی محرکهٔ جامعه اند، اینان همواره آرزو دارند،به پیش حرکت کنند وازمرزهای کهنه وسنت های دیرینه عبور نمایند وبه عرصه های جدید تری وارد شوند. جدال میان جوانان وبزرگ سالان در واقع جدال میان نو وکهنه است وسرانجام کهنه ناگزیر جای خود را به نو خالی میکند. پس سرکشی وطغیان جوانان از امر ونهی بزرگ سالان،خصلت ذاتی وطبیعی جوانان است و این به هیچوجه نباید به بی احترامی جوانان نسبت به بزرگان تعبیر شود، این یک پروسهٔ طبیعی ونورمال زندگی است.

باید قبول کرد که جوانان امروز(بخصوص جوانان مهاجر)، در شرایط جدید تعلیم وتربیت از والدین خود، هم از لحاظ رشد شعور وهم از لحاظ کسب دانش های معاصر پیشگام تر اند وسطع اطلاعات شان بمراتب بیشتر از والدین شان است، به همین جهت است که اکثراًسخن والدین را جدی نمیگیرند وشاید هم از قبول سخن شان سرپیچی کنند. حال اگر پدری این بی توجهی فرزند را به بی احترامی از خود ودساتیر خود تلقی کند، واضح است که بین چنین پدر وفرزندی مشکل ایجاد میشود ومسأله به

خشونت وجنگ ودعوا می انجامد وحتی به خروج فرزند از خانه منجر میشود.

شما به عنوان والدین، چقدر از وقت روزانه خود را برای فرزندان کودک یا نوجوان خود صرف می کنید؟ با توجه به مشکلات زندگی روزمره، چقدر آماده «شنیدن» حرف های فرزند خود هستید و چطور به او نشان می دهید که برای افکار و عقایدش احترام قائلید؟ پدرها و مادرها معمولا از دوران بچگی خود تجربیاتی دارند که از آن تجربیات در رفتار با کودک خویش استفاده می کنند. برخی نیز معتقدند که با تغییر نسل و شرایط زندگی، خیلی از تجربه های دوران قدیم ممکن است دیگر در نسل کنونی به کار نیاید. شما چقدر و در چه مواردی از تجربیات دوران کودکی خویش در رفتار با فرزندتان استفاده می کنید؟ آیا تجربه تلخی از رابطه خود با والدینتان در دوران بچگی دارید که تلاش می کنید تا آن تجربه برای کودکتان تکرار نشود؟

اکثر مشکلات والدین با فرزند از هنگامی شروع میشود که فرزند پا به سن بلوغ میگذارد و با تبارزحرکات بزرگمنشانه میخواهد که اطرافیانش به او اعتنا و توجه بیشتر بنمایند. سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی یکی از حساس ترین دوره های بلوغ وتبارزشخصیت جوانان است. طرز برخورد والدین با فرزند جوان شان در این مرحله میتواند سازنده یا تخریب کنندهٔ روابط آنان باشد. والدین باید متوجه باشند تا این شور و شوق فرزندان را در جهت معقولی چون: ورزش وسپورت وزیبائی اندام ونواختن موسیقی و آواز خوانی و نقاشی و مطالعهٔ کتاب و نویسندگی و سایر سرگرمی های سالم سوق بدهد تا انرژی ایکه در وجود فرزند نوجوانش متراکم شده، بصورت درست آن به مصرف برسد. بی توجهی به خواست های جوانان و سخت گیری های بی موجب و حساسیت نشان دادن در برابر حرکات آنان، میتواند طغیان وسرکشی فرزند را درقبال داشته باشد. هشت صدسال قبل مولانا جلال الدین بلخی گفته بود:

سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنـــیـنی کـــار خـــون آشامی است

یکی از راه های جلوگیری تعارض والدین با فرزندان شان در عالم مهاجرت، اینست که پدرومادر سطح آگاهی خود را بالا ببرند تا هم محیط اجتماعی خود را بهتر بشناسد وهم فرزند را در درسها وسایر مسایل زندگی کمک کنند، اما چون پدر ومادرمهاجر در سن وسالی قرار دارند که زبان را مثل فرزندان خود یاد گرفته نمیتوانند، فرزند به مرور زمان به این نتیجه میرسد که والدینش از محیط جدید اطلاع دقیقی ندارند و راهی را که او انتخاب کرده ، موازی با راه ورسم کشور میزبان و بهترین راه است. لذا میخواهد موانعی را که از سوی والدین برایش ایجاد شده، از سرراهش دور کند ولو به خروج او ازخانه منجر شود. بخصوص که ادارات معینی در کشور میزبان وجود دارند که به حمایت ازجوانان می پردازند وفرزند باچنین پشتی بانی از موضع گیری اش ،خود را در انتخاب راهش محق میداند. پس اعمال خشونت واخراج فرزند از خانه هیچ درد والدین را علاج کرده نمیتواند.

به نظرما یکی از راه های رفع مشکل با فرزند نوجوان وجوان، دادن آزادی وحق انتخاب برای فرزندان جوان است که رکن اساسی دموکراسی نیز است. والدین می باید به فرزندان جوان خود به عنوان انسان های عاقل و صاحب شعورنگاه کنند و آنها را واجد حقوق مساوی با خود بشمارند. دراین صورت است که به فرزندان خود احترام قایل شده و به آنها اجازه می دهند تا برای آیندهٔ خود، خودشان تصمیم بگیرند و سرنوشت خود را رقم بزنند. با این کار خود والدین میتوانند حس اعتماد به نفس فرزندان را تقویت کنند. دادن آزادی انتخاب، یعنی دادن حق انتخاب دوست وهمسر، حق انتخاب شغل وانتخاب محل زندگی (با والدین یا بدون والدین) ، میتواند بسیاری از پرابلم های والدین با فرزندان را در دیار مهاجرت حل کند. زندگی کردن فرزندان جدا از والدین ، بهتر از زندگی در خانواده ایست که اکثراً با مداخلهٔ خوشوهمراه باشد. در میان افغانها هیچ فامیلی را نمیتوان سراغ داد که در فضای کاملاً بیطرفی و بی غرضی و بی

سر وصدا زندگی کند و اگر ندرتاً چنین خانوده ای سراغ بشود، اصلاً مشکلی با فرزندان خود ندارد.

بهتر است والدین احساسات فرزندان خود را درک کرده برای شان مجال تبارز شخصیت در محیط جدید اجتماعی را به نحوی بدهند که باعواطف آنهاهم آهنگی داشته باشد. والدین فطرتاً مکلفیت دارند تا توجه شان را پیرامون تربیت سالم فرزندان شان در محیط جدید معطوف سازند و بادیدی بازتر به نیاز های مبرم فرزندان خود در شرایط کاملاً متفاوت اجتماعی وفرهنگی توجه داشته باشند.(این مطلب در سیمنار جوانان وتربیت سالم شان در شهر مالموی سویدن در تاریخ ۲۵/ ۱۱/ ۲۰۰۶خوانده شد.)

اهمیت ونقش جوانان در جامعه

جای هیچگونه شک وتردیدی نیست که جوانان نیروی محرکهٔ جامعه بسوی پیشرفت وتعالی بوده فطرتاً دارای دینامیزم تحرک و استعداد ابتکار وخلاقیت و آفرینش هستند و بدون حضور ونقش جوانان ، هیچگونه تحول وتغییری نمیتواند در جامعه رونما گردد.

پیشرفت های محیرالعقول جوامع بشری، توسعه شهرهای زیبا با ساختمانهای دلپذیر و آسمان خراش های شگفت انگیز، جاده های پرخم وپیچ وچند طبقه ئی روی زمین و متروهای چندین طبقه ئی زیرزمین وغیره، محصول تفکر وظرفیت خلاقهٔ نیروهای جوان و پیشرو جامعه است.

جوانان هستند که با آموزش علوم طبیعی چون: فزیک اتومی، طب، بیولوژی، انجنیری، مهندسی ، فضانوردی، سیستم های مغلق مخابرات، تولید انرژی و برق از آب وباد وخاک، تلیفون وتلگراف وفکس و رادیو و تلویزیون وستلایت و مبایل تلیفون، آیفون و کمپیوتر و انواع دیگر اختراعات ظریف خویش توانسته اند جهان ما را با همه پهنائی وگستردگی اش ، به دهکده کوچکی مبدل نمایند.

کمپیوتر و انترنت، انقلابی در دنیای اطلاعات رونما کرده است که میتوان از هر واقعه ورخدادی در دورترین نقطهٔ جهان درظرف چند ثانیه با خبرشد و چگونگی آنرامشاهده کرد . این همه امکانات محصول تفکر واندیشهٔ جوانان است.

علاوتاً جوانان حافظ منافع ملی و تأمین کنندهٔ نظم وامنیت اجتماعی کشوراند. در تمام کشورهای جهان،اردوی های ملی و پولیس ملی از جوانانی ترکیب وتنظیم می یابند که با هدف خدمت وتامین امنیت جامعه، خوش برضا این وظایف را قبول میکنند و از حریم کشورخویش در زمین وفضا حفاظت وصیات مینمایند.

جوانان در عرصه های دیگر زندگی، چون ادبیات،داستان نویسی ، فلم نامه نویسی، شعر،موسیقی، سینما،تیاتر، نقاشی، روزنامه نگاری و مطبوعات و راه اندازی و گردانندگی رسانه های جمعی چون شبکه های تلویزیونی یا رادیوئی و روزنامه ها و مجلات و دیگر عرصه های زندگی ، نسبت به هرقشردیگر جامعه بسیار پیشگام تراند و بنابرین هر قدربرای شکوفائی استعداد های جوانان زمینه ها فراهم شود ، به همان اندازه ظرفیت های کاری بالا میرود و بالنتیجه شرایط برای پیشرفت و تعالی جامعه میسر میگردد.

دولت افغانستان اگر آرزو دارد تا زودتر در شاهراه ترقی وپیشرفت قرارگیرد، باید به جوانان توجه بیشتر مبذول نماید و به آنها شرایط مشارکت در امور مملکت را فراهم کند. بیکاری و فقدان اشتغال میتواند سبب فرارمغزها و نیروی های تولیدی شود و حتی باعث گردد تا نظم اجتماعی جامعه صدمه ببیند، زیرجوانی که ازیک موسسه تعلیمی فارغ میگردد هرگاه شرایط کار برایش میسرنشود،دچار سرخوردگی و فقر میگردد و آنگاه ممکن است از روی مجبوریت دست بکارهای نامناسبی بزند که سبب برهم زدن نظم اجتماعی گردد. بطورمثال، یکی از دلایل رو آوردن جوانان ما به مواد مخدر، بیکاری و نبود اشتغال برای جوانان تحصیل کرده است. همچنان به مشاهده رسیده که افراد بیسواد و بیکار

برایبدست اوردن پول خود را درخدمت شبکه های تروریستی قرار میدهند ، بی توجهی دولت به این سرمایه عظیم بالقوه، جفای بزرگ به حال و آینده کشوراست.خلاصه هرقدر از نقش جوانان در جامعه گفته شود بازهم کم است،زیرا که اهمیت جوانان دریک کشوربیشتر از آن چیزیهای است که من بدانها اشاره کردم.

جای بسی مسرت است که انجمن فرهنگی دوستی یک باردیگر به یاد جوانان افتاده اینک ازچند تن جوان پرکار و با استعداد افغان که براثر لیاقت ودرایت خویش خود را تا سطح ژورنالیستان مطرح دررسانه های بین المللی اروپا بالا کشیده اند، با ساماندهی یک نشست پرشکوه در شهرمالموی سویدن ، قدر دانی بعمل می آورد. ما حضوراین جوانان را به این شهر وبه کشور سویدن خوش آمدید میگویئم.

همچنان ما توجه و زحمت کشی و قدرشناسی اعضای انجمن محترم فرهنگی دوستی و در رأس آن غمخور صاحب را که واقعاً شخص غمخور است و همواره غم پیر و جوان افغانستان را خورده و میخورد بدیدهٔ قدر نگریسته ،از فرد فرد این انجمن اظهارسپاس میکنیم و توفیق مزید شان را در راه دوستی میان مردم افغانستان آرزو مندیم. این مطلب در سیمنارقدرشناسی از نویسندگان وژورنالیستان جوان در شهر مالموی سویدن در تاریه ١٨ سپتمبر ٢٠١٠ قرائت شد).

<u>نبوغ دربلوغ جونان</u>

دانشمندان نبوغ رادر بلوغ جوانان جستجو میکنند ، نه در کهن سالگی انسان. ومثال می آورند که بیل گیتس بنیانگذار مایکروسافت در ١٣ سالگی برنامه نویسی کامپیوتر را شروع کرد و در ١٩ سالگی کمپنی اش را راه انداخت.

بی بی سی در باره گیتس مینویسد: آقای گیتس که فرزند یک وکیل موفق درشهر سیاتل است، اولین کامپیوتر خود را در سن سیزده سالگی برنامه ریزی کرد. او در دوسال اول تحصیلش در دانشگاه هاروارد بیشتر وقتش را صرف بهبود مهارتهای برنامه ریزی خود کرد و البته در طول

شب هم بازی پوکر را فراموش نمی کرد. بالاخره آقای گیتس دانشگاه را رها کرد، به نیومکزیکو رفت و به همراه دوست دوران کودکی اش مایکروسافت را راه اندازی کرد.

موفقیت چشمگیر آقای گیتس در دهه هشتاد میلادی اتفاق افتاد، زمانی که شرکت آی بی ام برای ساخت سیستم عامل خود یعنی ام اس - داس با مایکروسافت قرارداد بست. مایکروسافت در سال ۱۹۸٦ وارد بازار سهام شد و یک سال بعد بیل گیتس تبدیل به جوانترین میلیاردر خود ساخته دنیا شد. گیتس در گفتگویی با بی بی سی گفت که دلیل موفقیت مایکروسافت این بود که "اغلب رقبایش بسیار ضعیف عمل می کردند." بقول گینس: "آنها نمی دانستند که چطور نیروهای دارای تجربه بازرگانی را کنار نیروهایی با تجربه مهندسی به کار بگیرند و نمی دانستند که چطور جهانی شوند."

گیتس در۵۲ سالگی هنوز چهره پسرانه اش را حفظ کرده اما دیگر ثروتمندترین مرد جهان نیست، وارن بوفت، سرمایه گذاربورس و کارلوس اسلیم، غول مکزیکی مخابرات از او پیشی گرفته اند. ثروت بیل گیتس، اساس تصمیم او برای ترک شغل و تمرکز بر بنیاد خیریه بیل و ملیندا گیتس است. او رئیس هیئت مدیره مایکروسافت باقی خواهد ماند و در پروژه های خاص همکاری می کند اما به گفته خودش، ثروت زیاد مسئولیت می آورد و یکی از مسئولیتهای آینده او یافتن واکسنهای تازه و حمایت مالی از پروژه های کشورهای در حال توسعه خواهد بود. (bbc،فن ودانش،۲۷ جولای ۲۰۰۸)

<u>تغییرات در مغزنوجوان:</u>

bbc در تاریخ ۲۱ نومبر۲۰۰٦ به استناد روزنامه تایمز، چاپ لندن،گزارشی را در مورد تغییرات روحی و جسمانی نوجوانان منتشر کرد." داکتر سارا جین بلکمور، از پژوهشگران انستیتوت علوم عصب شناختی پوهنتون لندن، به روزنامه تایمز گفته است که نه تنها مغز

نوجوانان در دوران بلوغ دستخوش تغییراتی می شود بلکه مغز انسان تا سالهای اولیه دومین دهه عمر او همچنان در حال رشد و گسترش است.

در دوران بلوغ دو اتفاق عمده در مغز روی می دهد: اول اینکه فعالیت مغز بشدت افزایش می یابد و دیگر اینکه در این دوران مغز عکس العمل خود نسبت به محرک های محیطی را با ظرافت بسیار تنظیم می کند. این امر بخصوص در قسمت جلوی مغز صورت می گیرد، یعنی قسمتی که مسئول اقدامات اجرایی شامل برنامه ریزی، و اولویت بندی است.تغییراتی که در مغز نوجوان صورت می گیرد در وهلهٔ اول بر انگیزه ها و عواطف او تاثیر می گذارد. همین موضوع باعث تغییر حالات نوجوان می شود. ترکیب این تغییرات و تغییرات هورمونی حالتی انفجارآمیز پدید می آورد که باعث پیدا شدن احساس شجاعت و کاهش قدرت استدلال می شود.

مجموعه این تغییرات قدرت تشخیص شرایط اجتماعی را در نوجوان کاهش می دهد و باعث می شود که او به اصطلاح نداند چه موقعی زمین زیر پایش لغزنده و بی ثبات است. دیگر مطالعات داکتر بلکمور نشان می دهد که نوجوانان درک کمتری از شرایط دیگران دارند و به سختی می توانند خود را به جای آنها بگذارند. یک ویژگی مغزی نوجوانان این است که آنها راحت تر و شدیدتر تحت تاثیر نیکوتین و الکل قرار می گیرند. در نتیجه کسانی که باده نوشی را در سن کمتر از ۱۵ سال شروع می کنند، بیشتر احتمال دارد که معتادبه الکل شوند. شخصیت نوجوان گاهی دیوانه کننده و گاهی شکوهمند و پرجلال است. آنها بین کودکی و بزرگسالی سرگردانند. این ما بزرگسالان هستیم که باید آنها را درک کنیم. و مغزشان را در مورد اعمال شان مقصر بدانیم نه خودشان را. "

آلدان مک فارلین، نویسنده، می گوید: "نوجوانان دنیا را طور دیگری می بینند، مغزشان هنوز انعطاف پذیر است و گاهی هم قطع و وصل می شود. بنابر این در مورد همه چیز تردید می کنند. آنها شگفت انگیزند." تایمز لندن "

<u>نوجوان در حال ساخته شدن است!</u>

در حالیکه تحقیقات در مورد تغییرات جسمانی و روانی در دوران نوجوانی همچنان ادامه دارد، استدلالات کارشناسان مختلف در ارتباط با تحولات دوران بلوغ به طور عمومی بر محور تغییرات هورمونی می چرخد و بررسی های تازه تر عوامل دیگری را نیز در این روند موثر دیده اند:

هنگام بلوغ، وقتی ترشح هورمونها به ناگهان افزایش می یابد، بچه ها، این موجودات شیرین و دوست داشتنی، یکشبه به موجوداتی غیر قابل پیش بینی تبدیل می شوند که وجودشان ترکیب انفجارآمیزی از تکبر و خودنمائی است و دل شان می خواهد که بزرگترها آنها را به حال خود رها کنند. دم به دم حالات شان تغییر می کند و حتی برای دو دقیقه هم نمی توانند حواس شان را جمع کنند. در عین حال که خیلی نسبت به خودشان کنجکاو می شوند، خیلی از چیزها و از جمله پدر و مادرشان را مایه آبروریزی و خجالت می دانند.

آدمها در سنین مختلفی بالغ می شوند، بنابر این سن تنها عامل تعیین کننده در بلوغ نیست. عوامل دیگری از جمله تغذیه هم مهم اند.بی تردید بلوغ یک حادثه هورمونی استثنایی است. خوشبختی آدمیزاد در این است که تنها یک بار تجربه بلوغ را از سر می گذراند. در حالیکه بسیاری از حیوانات سالی یک بار در فصل جفتگیری همه این تغییرات را تجربه می کنند. اولین رویداد هورمونی بطور نامحسوس و در سنین ۶ تا ۸ سالگی اتفاق می افتد. تغییر بعدی موقعی اتفاق می افتد که مغز شروع به ترشح ماده ای به نام گوندوتروفین می کند. این آغاز واقعی دوران بلوغ است. بعد از این مرحله، غده های دیگر ترشحاتی می کنند که با تاثیر بر تخمدانهای دختران و بیضه های پسران باعث تولید اسپرم و تخمک می شوند. پسر ها حالا پنجاه بار بیش از دوران قبل از بلوع تستسترون ترشح می کنند . استخوان بندی و ماهیچه های شان رشد می کند و دست کم هر دو دقیقه یک بار به سکس فکر می کنند. در دختران استروژن باعث تغییراتی در زمینه چربی ها و باعث تحریک و آغاز رشد زهدان و پستانها

می شود. عادت ماهانه و تولید تخمک - ابتدا بصورت نامرتب - آغاز می شود.

در همین سن است که به علت حساسیت پوست به هورمونها گاهی خالهایی روی پوست دیده می شود. ترشح هورمونها باعث افزایش اشتها و هجوم آوردن زود به زود نوجوانان به یخچال وغذا می شود. دیر بیدار شدن و به اصطلاح تا ظهر خوابیدن هم ناشی از ترشح هورمون ملاتونین است. این تنها نمونه هایی از تاثیر هورمون بر رفتار انسانهاست. هورمونها همیشه بر رفتار آدمها تاثیر گذاشته اند، اما بنظر می رسد که توضیح میزان تاثیر هورمونها بر رفتارهای پیچیده دشوار باشد. "(bbc،فن ودانش،۲۷ جولای ۲۰۰۸)

پایان سویدن/ شهر گوتنبرگ

جولالی ۲۰۰۸

مقالهٔ چهاردهم

سه خاطرهٔ تاریخی از شهزاده اسدالله سراج

خاطرات شهزاده اسدالله سراج چاپ امریکا رساله ایست (۱۳۸صفحه یی) حاوی مطالب واسناد بسیار مهم تاریخی،که بدون تردید چشم انداز تازه یی در بارهٔ (تاریخ استقلال کشور) پیش چشم خواننده میگذارد. علاوتاً این رساله اشاره به برخی حرکات نفاق افگنانه در سطوح بالائی رژیم امانی میکند که منجر به بی اعتمادی و اختلاف نظر میان شاه امان الله و سپهسالار محمد نادرخان گردیده است وهمین دست نفاق افگن، رژیم مترقی مشروطه خواهان دوم را با سقوط روبرو کرد.

خاطرهٔ اول : علل اختلافات شاه امان الله با سپهسالار نادرخان:

شهزاده اسدلله سراج، برادر شاه امان الله و خواهر زادهٔ سپهسالار نادرخان است و چون یکی از رجل سیاسی مدبر و وابسته به سلطنت است، پس نمیتوان او را طرفدار یکی ومخالف دیگری دانست. خاطرات او از روی بیطرفی و بدون حب و بغض نسبت به آن دو زمامدار نوشته شده است.

بروایت شهزاده اسدالله سراج، امان الله خان، سپهسالار نادر خان را به پاس پیروزی اش در جنگ تل بحیث وزیر دفاع ملی مقرر کرد و پس از آنکه او امور وزارت دفاع را تنظیم نمود، وی را برای تأمین نظم و آرامش در سمت مشرقی فرستاد و سپهسالار نیز با همراهی دو برادر خود سردار محمدهاشم خان و بریگد سردار محمدعلی خان و چند تن از صاحب منصبان عسکری و ملکی روانهٔ جلال آباد گردید و بزودی نظم و آرامش را به آن ولایت باز گردانید. بعد از آنکه امنیت به ننگرهار برگشت، شاه

امان الله دوباره سپهسالار نادرخان را برای امور وزارت دفاع به مرکز طلبید و به پیشنهاد نادر خان، سردار محمدهاشم خان را بحیث رئیس تنظیمیهٔ ننگرهار تعیین نمود.

بعد از استرداد استقلال افغانستان، امور اداری در مرکز بصورت دلخواه درجریان بود و اعلیحضرت امان الله خان برای انجام امور ولایات، مخصوصاً ولایاتی که از مدتی به اینسو بازرسی نشده بود مانند: قطغن و بدخشان، مزارشریف وهرات. هیئت هایی قرار آتی تعیین کردند: سپهسالار محمد نادرخان به ولایات قطغن و بدخشان، وزیرعدلیه محمد ابراهیم خان به ولایت مزارشریف،عبدالعزیز خان به ولایت قندهار، وزیرامنیه شجاع الدوله خان به هرات.

سپهسالار محمد نادرخان بعد از تأمین رفاه عامه در آن ولایت دست به ترمیم تهانه های سرحدی زدند و آنها را قابل رهایش برای عساکر ساخت و نیز درعرصهٔ معارف توجه خاص مبذول کرده و در فیض آباد مکتبی تأسیس نمود. سپهسالار بعد از اتمام کارها در بدخشان کتابی تحت عنوان رهنمای قطغن و بدخشان با نقشه ها و نقاط باستان شناسی و پیداوار آن ولایت بدست نشر سپرد و سپس منظوری برادر خود شاه محمود خان را بحیث قوماندان نظامی و ملکی بدخشان از مرکز مطالبه نمود و اعلیحضرت امان الله خان آنرا منظور کرد و خود از راه سالنگ به کابل بازگشت. (خاطرات، ص ٤١- ٤٥)شهزاده سراج در مورد علل اختلافات میان شاه و سپهسالار چنین مینویسد:

« در بازگشت سپهسالارمحمد نادرخان مورد تفقد شاهانه قرارگرفت و امور وزارت حربیه دوباره بوی محول گردید وعلاوتاً اعلیحضرت امان الله خان در تمام موضوعات ایشان را در جریان گذاشته مشورت میگرفتند. سپهسالار نیز با کمال صداقت آنچه لازم بود بیان میکردند.

اعتبار و توجه روز افزون اعلیحضرت امان الله خان به سپهسالار نادرخان حسادت اطرافیان را برانگیخت و به پاشیدن تخم نفاق بین دو خدمت گار راستین وطن که یکی شاه و دیگری سپهسالار بود آغاز نمودند و از بعضی اختلاف نظرهای جزئی که بین شان پیدا میشد سوء استفاده

کردند. بطورمثال اعلیحضرت امان الله خان پادشاه تجدد پسند بود و میخواست وطن را با گامهای سریع به شاهراه تمدن سوق دهند، اما سپهسالار که شخص دور اندیش و به عنعنات و روحیات اقوام بلدیت کامل داشت به عرض میرسانید که باید با سنجش و آهستگی رفتار نمود.

اعلیحضرت در نظر داشتند که قوای عسکری را تقلیل دهند و بودیجهٔ صرفه شده در دیگر موارد به مصرف برسد، سپهسالار پافشاری داشتند که برای پیشبرد پلانهای مترقی، داشتن قوای منظم اردو امری بس مهم است (زیرا مردم بعضی از ولایات با افتتاح مکتب و احداث سرک مخالف بودند و این کار باید با زور حکومت عملی میشد.) مغرضین این نوع برخوردها را دست آویز گرفته به اعلیحضرت امان الله خان طوری وانمود میکردند که سپهسالار نادر خان سد راه مفکورهٔ های ترقیخواهانه اعلیحضرت بوده، با اجراآت خود سرانه کسب محبوبیت میکند و اردوی منظم را نیز برای مقاصد شخصی خود در نظر دارد. میگفتند وضع ایران و براندازی سلطنت قاجار توسط رضا شاه را نباید از نظر دور داشت.

این سخنها رفته رفته کارگر افتاد و از سپهسالار کمتر مشوره گرفته میشد و ادارهٔ امور سرحدات که قبلاً از وظایف سپهسالار بود به محمودخان یاور محول گردید. درآن هنگام سپهسالار به بستر مریضی افتاده بود وچون جان وی در تهلکه بود، اهالی شهر کابل از آن خبر متاثر گردیده جوقه جوقه برای عیادت و ابراز همدردی وی رفته، عده ای از آنان گوسفندان بگونهٔ خیرات اهداء میکردند و همچنین در مساجد بعد از ادای نماز برای صحت یابی سپهسالار دعا میکردند و این اخبار همه روزه به گوش اعلیحضرت رسانده میشد و از کسب محبوبیت سپهسالار بین مردم گزارش داده میشد.

اعلیحضرت در گذشته هرگاه اتفاقی برای سپهسالار رخ میداد، شخصاً به عیادت تشریف می بردند ولی این بار با وصف وخامت مریضی، جویای احوال شان نشدند. این بی توجهی نه تنها سبب دل شکستگی سپهسالارشد، بلکه برادران شان را که هرکدام به نوبهٔ خود خدمات شایسته یی انجام داده بودند[از خود] دلسرد ساخت.همینکه سپهسالار

نادرخان بهبودی حاصل کردند، استعفا نامهٔ خود را طی معروضه یی به مضمون ذیل به حضور اعلیحضرت امان الله خان تقدیم داشتند. قوس ۱۳۰۳هش :

« اعلیحضرتا، شما از عقیدهٔ خالص و مسلک بی آلایش من خوبتر مطلع استید و میدانید که من از مدتی گرفتار ناخوشی های گوناگون هستم و امروز که من این معروضه را مینویسم وقتیست که آخرین قوای خود را به خرج میدهم و دیگر هیچ تاب و توان به من نمانده است.

اعلیحضرتا! یقین کنید که مانند من شخص مریضی که روحاً و جسماً ناخوش است نمیتواند اضافه برین همچو بار سنگین را که متحمل هستم به شانهٔ خود بردارد. مخصوصاً از وقتی که میان من و یک جمعیتی که اطراف وحوالی شما را فرا گرفته اند، مخالفت فکری واقع است و نظریات شما و آنان را ضد افکار و نظریات خیر اندیشانهٔ خود مشاهده میکنم.نظر به تجارب عدیده ایکه من در این مملکت حاصل داشته ام و از معلوماتی که بالنسبه از روحیات ملی دارم، چنین اندیشه میرود که خدا ناخواسته سیل این افکار موحشه بنیان وطن را متزلزل و کاخ ترقیات مطلوبه را منهدم خواهد ساخت.

هجوم این خطرات روح فرسا روز به روز به ضعف و نقاهت من می افزاید و محبت و درد وطن با روح من مجادله می نماید. درحالی که اعلیحضرت شما هم، همهٔ آن عرایض بهی خواهانهٔ مرا که برای خیر شما و مفاد ملت و طرز مملکت داری و ایجابات فعلی به حضور تان تقدیم می کنم مع الاسف به نظر قبول نمی بینید و به هیچ کدام آن اهمیت نمی دهید و از وخامت و نتیجهٔ این اوضاع جگر خراش، هیچ نمی اندیشید. لذا من وجداناً معذور وعقیدتاً مجبورم تا اظهار کنم. چون من به این اوضاع که تماماً برخلاف میل و آرزوی وطن خواهانه ام جریان دارد، قلباً متاثرم. پس امیدوارم تا مرا از عهدهٔ موجوده ام مستعفی شناخته و لطفاً منفصل فرمائید. زیرا هیچ میل ندارم که بعد از این در داخل وطن به هیچ یک ماموریت کارکنم و اگر اصرار میفرمائید که حتماً باید کارکنم شرط وفای این حیات مستعارم که بار بار آنرا برای خدمات قابل افتخار وطن نثار

خواهم کرد و نجاتم از پنجهٔ مرضی که دامنگیرم است در امورات خارجهٔ افغانستان بهر خدمتی که لازم دانند مقرر فرمایند البته در خارج حاضرم جهت استرضای شما اگرچه به سرکاتبی یک سفارت هم مقرر شوم آنرا می پذیرم و بوسیلهٔ غیاب صوری خود از یک طرف این کشمکش های روحی و وسواس کنونی که ناشی از اوضاع ناملایم فعلی وجذبات وطن خواهانهٔ من است هم نسبتاً نجات یابم و از جانب دیگر به معالجه و تداوی خود نیز خواهم پرداخت.» (صفحه ٤٦-٤٧)

شهزاده اسدالله سراج می افزاید که، چون در غیاب سپهسالار نادر خان، شاه ولیخان کفالت وزارت حربیه را بعهده داشت، وقتی که موضوع تقلیل قوای عسکری دوباره به مجلس پیش گردید، سردار شاه ولیخان نیز مخالفت ورزیده و آنرا نه تنها مضر بلکه مهلک خواند و چون اصرار اطرافیان وهمفکری اعلیحضرت امان الله خان را در مورد مشاهده نمود، به پا خاسته دوباره به عرض رسانید: "هرگاه در تطبیق پلان هایی که در نظراست، شورشی برپا شود و به من که قوماندان قول اردوی مرکزی میباشم امر جلوگیری آن داده شود، درصورت نبودن قوای لازمه چطور میتوان از عهدهٔ آن برآمد؟ پس قبل از آنکه من روزی ناکام و خجالت زده از عدم اجرای اوامر، به حضور برسم، از اعلیحضرت شما خواهش میکنم که مرا از قبول این عهده معذور و استعفایم را منظورفرمایند!" این را گفته وکرچی که در کمر داشت، روی میز قرار داد.

اعلیحضرت طی بیانیه یی بتاریخ ۲٤ حوت ۱۳۰۳ هش، درقصرگلخانه به محضر وزراء و مامورین عالی رتبه سبکدوشی سپهسالار محمد نادرخان را از وظیفه و تقرر محمد ولیخان را علاوه بروزارت امورخارجه به حیث وزیر حربیه اعلان نمود. و درعین حال اظهار کرد که سپهسالار به حیث وزیر مختار در فرانسه مد نظرگرفته شده، زمانیکه اگریمان(موافقت نامه) شان از فرانسه مواصلت کند ازهمان زمان مقرراند. (صفحات ٤۹ ــ ٥۰)

شهزاده سراج علاوه میکند که اگریمان سپهسالار محمد نادرخان از فرانسه مواصلت کرد و قبل از حرکت شان اعلیحضرت امان الله خان

موصوف را نزد خود فرا خوانده و خبر مرگ پسر بزرگ شان محمد طاهر را که برای تحصیل به فرانسه اعزام شده بود، باتاسف به اطلاع سپهسالار رسانید. مجلس فاتحه در سلامخانه پغمان برگزار گردید که در آن اعلیحضرت شخصاً و وزراء و معاریف اشتراک کردند، درختم فاتحه سپهسالار محمد نادرخان، از همدردی اعلیحضرت و حاضرین مراتب شکران خود را اظهارداشت. [دراین جا نیز یک بار دیگر سپهسالار، شاه را متوجه اوضاع نامطلوب کشور وحرکات اطرافیانش نمود که در لباس دوست او را بسوی سقوط سوق میدهند] گفت :« والله من امروز از مرگ خود که شاید مرض موجوده ام مقدمة الجیش آن باشد و از وفات این فرزند که در راه طلب علم و اطاعت از امر پادشاه خود در عالم غربت بدرود حیات گفته، چندان غمگین و متاثر نیستم، ولی از اوضاع امروز که ملت محبوب و حکومت متبوعم را در تشنج و اختناق آورده است، خیلی محزون و اندوهگینم. در مراتب اندوه و اضطرابم این مسئله بیشتر می افزاید که شخص اعلیحضرت در شناختن امناء و خائنین اشتباه مینمایند و از آن دوستان و بهی خواهان خود مباعدت می جویند که آئینه صفت به اوشان تنقید وخدمت شان توصیهٔ اصلاح عمل را به عذر والحاح مینمایند وبه آن متملقین ومغرضین اعتماد ومقاربت (نزدیکی) می فرمایند که هرعمل و حرکت شان را که بعضاً مضر بلکه مهلک است، مدح وتعریف می نمایند و از عواقب وخیم آن نمی اندیشند و فکر به خیر جامعه و آرامی عامه نمی نمایند حتی در لباس دوستی مراتب دشمنی را معمول میدارند...» (خاطرات، ص۵۲)

<u>خاطرهٔ دوم :</u> تأسف نادرشاه از عدم شناساندن خود به شاه امان الله!

خاطرات شهزاده سراج وقتی از این هم جالبتر وخواندنی تر میشوند که یک خاطره را از قول محمد نادرشاه بعد از سقوط امان الله خان و پس از نجات کشور از چنگ رژیم سقاوی در سال ۱۳۰۹ بازگو میکند.وی مینویسد: « در اواخر سال ۱۳۰۹هش، روزی بعد از ادای نماز شام بحضور اعلیحضرت نادرشاه رسیدم و ایشان را متفکر یافتم، دفعتاً

سرخود را بلند کرده به عکس اعلیحضرت امان الله خان که به دیوار آویخته بود نگاه کرد و فرمود:" من در زندگی خود به آنچه عزم کرده ام خداوند بزرگ بمن کمک کرده و به آن موفق شده ام، تنها چیزی که مرا رنج می دهد، آنست که با وصف سعی و کوشش زیاد موفق نشدم تا خود را به او بشناسانم (اشاره به عکس نمود) که من کیستم و برای او چه میخواهم، چون می دانستم به وطن عشق دارد. در موضوعاتی خورد و بزرگ از من مشوره می خواست، باکمال صداقت به عرض می رساندم که از آن استقبال میشد، ولی دفعتاً متوجه شدم که ازمن دوری می جوید. حرف هایم غرض آلود معلوم میشود و پیشنهادم در مجلس رد میشود ولی آن زمان شخص وطن دوست دیگری که محمود بیگ خان طرزی باشد وزیر امورخارجه و خسر اعلیحضرت امان الله خان با من همفکر بود، خارج از مجلس پیشنهادات مرا دوباره با دلایل به عرض می رساند و طرف قبول واقع میشد و رنجشی که از من پیدا کرده بودند از میان میرفت، چون تیر مغرضین به هدف اصابت نمیکرد در صدد آن شدند تا محمود بیگ خان طرزی را که شخص نهایت بادرایت بود از پهلوی اعلیحضرت دور کنند، چنانچه دراین امر موفق هم شدند و محمود بیگ خان طرزی به وزارت مختاری در فرانسه تعیین گردید. چون میدان خالی شد، دسایس ایشان کارگر افتاد میان ما تفرقه انداخته، اعتبار و اعتماد اعلیحضرت از من سلب گردید.» (همانجا، ص ۵۳)

<u>خاطرهٔ سوم:</u> بهترین هدیه امان الله خان به ظاهرشاه :

شهزاده اسدالله سراج از سفرخود به اروپا و دیدار با برادرش اعلیحضرت امان الله خان در ایتالیا حکایت میکند و شیرینی این دیدار با برادرش در پیامی است که شاه امان الله به اعلیحضرت محمد ظاهرشاه میفرستد. او مینویسد:«سالها سپری شد درسال ۱۹٤۹ سفری به اروپا داشتم و در پایان مسافرت رهسپار روم (پایتخت ایتالیا) شدم و برای دیدار و دست بوسی خدمت برادر بزرگم اعلیحضرت امان الله خان رسیدم. بمن لطف ومرحمت بی نهایت داشتند و در چند روزی که به سفارت افغانستان

در روم نزد جناب محمدعثمان خان امیر، که سفیر کبیر و از دوستانم بودند، اقامت داشتم. اعلیحضرت امان الله خان برای دیدن من تشریف می آوردند. شب قبل از آنکه روم را ترک گویم، برای وداع بحضور شان مشرف شدم، فرمودند:" نمیشود تا چند روزی بیشتر بمانی؟" عرض کردم چون مواصلت خود را به لندن باکشتی که از آنجا جانب هند حرکت میکند، عیار کرده ام، ناگزیرم از خدمت تان مرخص شوم.

اعلیحضرت از جا برخاستند، جانب میزیکه در گوشهٔ اطاق قرار داشت رفتند و جعبهٔ مخملی کوچکی که محتوای آن یک بروج (گل سینه، زیور) بسیار زیبا بود آورده فرمودند: " چون روندهٔ کابل هستی این را به دختر بزرگ اعلیحضرت ظاهرشاه (شاهدخت بلقیس)بده." وعلاوه کردند:" برای خود اعلیحضرت هدیه ایکه لیاقت شانرا داشته باشد، ندارم ولی چیزی را که برای شان می فرستم، گمان می کنم بهترین هدیه باشد و آن تجربهٔ من است. به من امر کردند تا به دقت بشنوم و کماکان برای شان بازگو کنم. فرمودند:

" من چشم داشتم، گوش داشتم، دست و پا داشتم و آن پدر تو و کاکاهای تو بودند. هرچه می شنیدند صادقانه با من درمیان میگذاشتند وهرگاه مشکلی پیدا میشد به خدمت حاضر بودند. برای انجام وظیفه می رفتند ومشکل را به کمک خداوند و با تدبیر ودرایت خود رفع میکردند. دشمنان دوست نما با حیله ونیرنگ دست به کار شده به تعریف و توصیف من پرداختند. تنها مرا خدا و پیغمبر نساخته باقی هرصفتی بود به من بستند، گفتند" تنها شما مهدی آخر زمان هستید. استقلال افغانستان با تدبیر شما گرفته شد، ولی مردم به تمجید سپهسالار می پردازند. سپهسالارخود خواه است و برای خود میخواهد. و از این رو به پیشنهادات شما که تماماً برای بهبود مملکت است، همنوا نمیباشد. موضوع ایران و رضاشاه را نباید از نظر دور داشت. " گفته های شان رفته رفته بمن اثر کرد. انسان ضعیف است و از تعریف وتوصیف خود لذت می برد، بدین حیله ایشان را از من دور ساخته و دست و پایم را بریدند. این تجربه خود را به شما میگویم تا اشخاص چاپلوس وبلی صاحب و بجا صاحب را راه ندهید. باید

بدانید که خدمتگار صادق همیشه راست میگوید واز گفتار شان دلتنگ نشوید."(ص ٥٤- ٥٥)

شهزاده اسدالله سراج میگوید: دستان شانرا بوسیده عرض کردم که انشاء الله پیام شما را به حضور اعلیحضرت ظاهرشاه خواهم رسانید. شاه مرا دوباره مخاطب قرار داده فرمودند: " حرف های مرا بدون کم و کاست بگوئی و فراموش نکنی که هنگام رسانیدن این پیام، صدراعظم شاه محمود خان حاضر باشد، زیرا به تمام این جریان وارد است."(همانجا)

ارزیابی این پیام:

واقعاً پیام شاه امان الله به اعلیحضرت ظاهرشاه بهترین تحفه یی بود که علت سقوط زعامت خودش را بر افغانستان براثر تملق و دروغ گوئیها ونفاق افگنی های اطرافیان خویش به ظاهرشاه بیان میکند. شاه امان الله سالها پس از سقوط رژیمش به این حقیقت تلخ پی برده است که دوستان متملق با بلی صاحب گوئی و در ست میفرمائید صاحب خود ، در حقیقت دشمنانی بوده اند که هراقدام بی موقع او را بدون انتقاد و بررسی عواقب آن، تائید کرده اند و او را نابغهٔ زمان وناجی دوران گفته اند و ازاین طریق برغرور وحس برتربینی شاه افزوده اند، تا آنجا که دوستان وهواخواهان واقعی خود مثل: محمودطرزی، خسر ورهبر سیاسی خود را و نیز سپهسالار نادرخان و برادرانش را که دوتای آنها شوهران خواهرانش بودند و باهم گوشت وناخن شمرده میشدند نا خود آگاه کنارزده است و کنارزدن این دوستان در واقع بمعنای خالی کردن زیرپای خود شاه برای سقوط بوده است. دور کردن اشخاص بصیر وخبیر از کنار شاه حتماً برویت پلان وبرنامه صورت گرفته است و برنامه سازان از طریق تملق و ایجاد نفاق ودو دسته گی رژیمی را که جزتعالی وسربلندی افغانستان آرزوی دیگر نداشت به نابودی کشاندند.

نفاق ودودسته گی بدترین چیزی است که بصیرت را زایل و چشم عقل را کور میکنند. انگلیسها از این حربه در میان ملل تحت سیطرهٔ خود بحد اعلی استفاده کردند و مردمان کشورهای زیر سلطهٔ خود را سالها بجان هم انداختند و خود از آن سود بردند. موهن لال هندو، جاسوس کار

کشتهٔ انگلیس در جنگ اول افغان و انگلیس تا توان داشت، میان رهبران قیام کابل تخم نفاق پاش میداد تا رهبران را یکی علیه دیگری استعمال نماید، ولی سودمند واقع نگردید و سر انجام مکناتن سر دستهٔ نفاق افگنان انگلیس بدست وزیر اکبرخان رهبر قیام کابل نابود گردید و بقیه عساکر دشمن با سر افگندگی مجبور به ترک کشور شدند.

نفاق شیرازهٔ یک مملکت را از هم می پاشد. نفاق بود که امپراتوری احمد شاهی را رو به زوال برد. نفاق بود که پسران تیمورشاه را بجان هم انداخت تا برادر چشم برادر را از حدقه برون بکشد. نفاق بود که زمانشاه بخاطر عقب راندن برادر خود شهزاده محمود، ولایت خراسان را به دولت قاجاری ایران رشوت داد تا مانع تحریکات برادرش گردد. نفاق بود که شاه محمود و شهزاده کامران، بهترین وشجاع ترین مدافع حاکمیت سدوزائی (وزیرفتح خان) را ابتدا کور کردند و دو ماه بعد او را مثل گوسفند بند از بند جدا کرده کشتند. نفاق بود که سلطنت را از خاندان سدوزائی به خاندان محمد زائی منتقل کرد و بازهم نفاق بود که افغانستان را بدست برادران بارکزائی ضعیف وضعیف تر ساخت تا آنکه ابتدا سیکها کشمیر و پشاور و بعد انگلیسها سند و بلوچستان را از پیکرش جدا کردند و در اخیر قرن ۱۹بخش های دیگری را قدرت های استعماری روس و انگیس در شمال و جنوب از بدنهٔ افغانستان بریدند و آنرا بعنوان یک "بفرستیت"، محاط به خشکه ساختند.

نفاق بود که مشروطه خواهان طراز اول را از هم متنفرساخت و سرانجام رژیم امانی را بدست یک دزد سپرد. نفاق بود که سلطنت قرین به آرامش و ثبات ظاهر شاه را برای همیش نابود کرد. نفاق بود که رژیم چپی مورد حمایت شوروی را از درون متلاشی نمود و زمینه را برای تنظیمهای هفت گانهٔ ساخت پاکستان مساعد ساخت و بازهم نفاق بود که تنظیم های دین مدار اسلامی را چون گرگان گرسنه بجان هم انداخت و شهر دو میلیون جمعیتی کابل را به ویرانه مبدل کرد. خلاصه بازهم نفاق بود که طالبان را برمملکت حاکم ساخت و این گروه متحجر و از همه چیز بی خبر زندگی را برای مردم ما بدتر از جهنم نمودند. اکنون هم کشنده

ترین سلاح بجان مردم ما همین نفاق است که محبت و صفا و همدلی را از مردم ما سلب کرده است. انسانهای خود فروخته و مزدورسعی میکنند با دامن زدن به مسایل قومی و زبانی و مذهبی و سمتی میان مردم نجیب افغانستان اول میخواهند میان اقوام این سرزمین نفاق وفاصله ایجاد کنند و سپس کشور را از هم متلاشی نمایند.

نفاق از دیدگاه آموزه های دینی نیز کار زشت و ناروا است و همواره در ارشادات مذهبی از آن بحیث عمل شیطان یاد میگردد و به آن لعنت فرستاده میشود. پس باید دانست که تا جلو نفاق گرفته نشود، هرگز به وحدت ملی دست نخواهیم یافت. میبایست برضد نفاق ونفاق افگنان مبارزه نمود، زیرا همین نفاق افگنان اند که وطن را به این روز سیاه نشانده اند. پس نفرین باد برنفاق و نفاق افگنان!

پایان ۲٤/ ۱/ ۱۱

مقالهٔ پانزدهم

بی عدالتی وفقر درافغانستان بیداد میکند!
چی باید کرد؟

هموطنان با احساس وبا درد وبا درک افغان بخوبی میدانند که کشورما افغانستان از سی سال بدینسو در آتش جنگ های قدرت طلبی و برتری جوئی عده ئی از انسانهای خود خواه و بی رحم وقسی القلب وابسته به اجانب سوخته میرود. براثر این خود خواهیها، وقدرت طلبیها، اکنون شیرازهٔ وحدت ملی از هم پاشیده است.کشورهای طماع همسایه توسط اجنتها وگماشته گان خود به این تفرقه ها دامن میزنند. یک اقلبت قدرتمند دست نشاندهٔ کشورهای خارجی با استفاده از حربهٔ زبان، قوم، نژاد و مذهب، مردم را به انواع تفرقه های ملی بجان هم انداخته اند و خود برقدرت و ثروت و دارائی های خود در بانک های خارج افزوده میروند و اکثریت مردم به نان شب خود محتاج اند.

نا امنی ، دزدی ، تجاوز برکودکان و اختطاف دختران ونوجوانان برای باجگیری از سوی باندهای قاچاق مواد مخدر از مرکز تا ولایات بیداد میکند. غصب ملکیت های شخصی و زمین های دولتی وثروتهای طبیعی از سوی زورمندان و بنیاد شهرک های خصوصی برای کسب منفعت شخصی توسط جنگ سالاران در کابل و بلخ و هرات و بامیان و ننگرهار وغیره شهرهای کشور اظهر من الشمس است. مراجع شکایات و بازخواست و عدالت از تطبیق قانون بر زورمندان عاجزاند. تقلب در انتخابات پارلمانی وشکایات گستردهٔ کاندیدان پارلمان به مراجع ذیصلاح با تظاهرات داد خواهانه در شهرهای کابل وهرات وسمنگان وجلال آباد وغزنی وخوست و سایر شهرهای کشور و زورگوئی رئیس کمیسیون مستقل انتخابات در مقابل سارنوالی به مرز افتضاح رسیده است.

اختلاس و رشوه خواری و اخاذی در تمام سطوح ومقامات کشور، افغانستان را بحیث بدنام ترین کشور فاسد در جهان رقم زده است . میلیارد ها دالر کمک های جامعه بین المللی برای دوباره سازی واحیاء مجدد افغانستان ، بجای مصرف در پروژه های عام المنفعهٔ زراعت و آبیاری و صحت عامه و معارف وانکشاف صنایع و ایجاد کارخانه جات تولیدی بمنظور اشتغال برای مردم بیکار وفقیر، بدبختانه در راه های بکار گرفته میشود که بخش عمدهٔ آن پولها در حساب خصوصی وزرای رشوتخوار و فاسد می ریزد و بنابرین فقر و بیکاری ، بی خانه گی، گرسنگی، بی غوری وبی بازخواستی، وحق تلفی و بی بند و باری در کشور روز تا روز بیشتر شده میرود و وطن را در سراشیبی سقوط و زوال قرارداده است. این درحالی است که برخی ازعناصر اجیرو گماشته شده از سوی کشورهای خارجی مصروف تعمیق افتراق قومی و زبانی و مذهبی بمنظور برهم زدن وحدت ملی و اشتعال یک جنگ داخلی اند تا آنجا که خاینانه آوازه های تجزیه طلبی را بوسیلهٔ سایتهای انترنتی مزدور زمزمه میکنند.

با وجود حضور ٤٨ کشورجهان بمنظورسرکوب افراطیون و تامین امنیت ، نه تنها مردم افغانستان از امنیت برخوردار نیستند، بلکه از لحاظ معیشتی وفقدان مواد مورد ضروت اولیه خود نیز شدیداً دچار تنگدستی استند.

اخیراً موسسهء غیر دولتی "تحقیق و ارزیابي افغانستان"ً در گزارشي اعلام کرد که : بیش از ۷۰ فیصد افغان ها با بحران غذایي رو به رو هستند و ۳٦ فیصد آنان با خطر قحطی مواجه هستند."پالا کانتور" رئیس این موسسه با اشاره به افزایش فقر و تنگدستي در افغانستان اظهار داشت: مردم قریه ها بیش از شهرها از این وضعیت رنج می برند.

به گزارش سازمان ملل متحد اکنون درحدود بیست میلیون افغان زیر خط فقر قرار دارند و بیش از ۹ میلیون باگرسنگی و مرگ حتمی روبرو اند. به همین خاطر این سازمان برای نجات مردم گرسنه افغانستان در سال

جاری مبلغ ٦٥٠ میلیون دالر کمک از جامعه بین المللی تقاضا نموده است تا هرچه زودتر به دسترس گرسنه گان و قحطی زدگان افغان برساند.

از لحاظ اجتماعی مردم در افغانستان به دو طبقهٔ مشخص تقسیم شده اند: یکی اقلیت ثروتمند مسلط برسرنوشت مردم که بسختی پنج درصد جامعه را تشکیل میدهند، و دیگری توده های فقیر گرسنه وهردم شهید، که به نان شب خود محتاج اند. طبقه ثروتمند همانا جنگ سالاران و رهبران تنظیمهای جهادی و قوماندانان و والیان و برخی از وزیران وتاجران و قرارداد کنندگان پروژه های عمرانی و گروه های مسلح غیر مسئول و مافیای مواد مخدر و غاصبان ملکیت های دولتی ودارائی های عامه می باشند که هرگز در فکر مردم فرو دست جامعه نیستند.

امروزاکثریت مردم در افغانستان در وضعیت بسیار بد اقتصادی، یعنی با فقر، بیکاری و بی امنیتی دست و گریبان اند. صدها و هزاران خانواده از بیجا شدگان و آوارگان داخلی برای نجات از بمباردمانهای نیروهای خارجی مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند ودر اطراف شهرهای بزرگ منجمله در اطراف کابل، در زیرخیمه های مندرس ، بدون داشتن غذا، داوا، و پوشاک دراین زمستان سرد انتظار مرگ را میکشند. مگردولت بدون توجه به حال زار این مردم، ۲۸۰ میلیون دالر را بمنظور فریب اذهان عامه، به جیب یک عده از جنایتکاران جنگی زیرنام "شورای عالی صلح" میریزد.

چندی قبل مرکز مطالعات سیاسی "کاتهم هوس" درلندن اعلام کرد، بی عدالتی های مقامات افغانستان و جامعه بین المللی، به آتش شورش های طالبان در افغانستان دامن زده و خطر جدی ستراتیژیک را به میان آورده است. این نهاد میگوید ، غضب ملکیت های مردم در افغانستان توسط افراد زورمند، انزوای سیاسی رقبای حزبی وقومی، دستگیری های خود سرانه و غیره از جمله دلایلی اند که مردم را، به پیوستن به طالبان وا می دارد . کاتهم هوس،خبرمیدهد که فقدان عدالت و استفاده جویی مقامات محلی همچنان، به طالبان کمک کرده است تا دامنه فعالیت های شان را در خارج از محلات تحت نفوذ شان، گسترش دهند. گزارش همچنان مقامات

ارشد افغان را به دلیل عفو جنایت کاران و قاچاقبران مواد مخدر که با افراد قدرتمند پیوند نزدیک دارند، متهم به قانون شکنی کرده است . بر اساس اسناد افشا شده توسط ویکی لیکس، رییس جمهور افغانستان فرمان آزادی چندین جنایتکار خطرناک و قاچاقچیان مواد مخدر را داده است، افرادی که توسط نیروهای دولتی و ایتلاف دستگیر شده بودند .

ستیفن کارتر، یکی از تهیه کنندگان این گزارش گفته است: افزایش شورش های طالبان در ۹ سال گذشته که دلیل اصلی آن بی عدالتی و سوء استفاده از قدرت می باشد، ایجاب می کند که حکومت افغانستان و شرکای بین المللی اش، به هدف برقراری ثبات دراز مدت، روی آن تمرکز کنند. عدالت و حاکمیت قانون را نباید نادیده گرفت، زیرا عدالت، از نظر اخلاقی و بشری ضروریست و برای منافع ستراتیژیک هم، نقش حیاتی دارد . (رادیو آزادی،۱۲/۱۶/ ۲۰۱۰)

" دیده بان منازعهٔ افغانستان"(افغانستان کانفلت مانیتور) که یک نهاد پژوهشی است، در گزارش شانزدهم دسمبر سال ۲۰۱۰ خود گفت :«حکومت افغانستان و شرکای بین المللی اش عموماً به عدالت برخورد درجه دوم دارند و آن را نسبت به سیاست "واقعی" یک امر حاشیه‌یی می‌دانند. این درحالی است که عدالت برای تامین ثبات افغانستان یک امر اساسی است. در حقیقت فقدان عدالت بیشتر آن عنصر کلیدی مشترکی دانسته می‌شود که ضعف دولت افغانستان را شدت بخشیده و انگیزه بسیار مهم سیاسی برای ادامه منازعه است. یعنی حکومت بد و ضعیف، محروم ساختن سیاسی، سوءاستفاده‌های قدرتمندان و فساد موجب ادامه منازعه می‌شوند.

احساس بی‌عدالتی از چنان قدرت انگیزیشی درونیی برخوردار است که به سهولت می‌تواند بُعد سیاسی به خود بگیرد. این امر به ویژه در افغانستان یعنی کشوری صادق است که از نگاه تاریخی بی‌عدالتی با مشروعیت دولت رابطه دارد. چنین چیزی به وفور در گذشته دیده شده است که با تشخیص غلط بودن ماهیت دولت، منجر به مقاومت مسلحانه شده است». چنین تصویری از برخورد با عدالت در افغانستان حاکی از آن

است که در سال ۲۰۱۰ نیز کدام تجدید نظر اساسی در ترتیب اولویت‌های استراتژیک به سود تامین عدالت صورت نگرفته است.

بنابرین برای نجات ازاین همه نابسامانی ها و بدبختیها و سرانجام برای جلوگیری ازسقوط و زوال کشور، بسیار ضروری است تا بیشتر روی پیدا کردن یک شخصیت ملی وحمایت ازوی در داحل کشور توجه شود. اگربجای رهبری موجوده در افغانستان یک شخص مصمم ، با اراده، صادق، و پاک نفس و وطن دوست روی صحنهٔ قدرت آید که به بجای تکیه برجنگ سالاران و قاچاق چیان مواد مخدر و اختلاس گران و رشوه خواران ، به شایسته سالاری اهمیت بدهد و کابینه ئی از صادق ترین و فعال ترین عناصر وطنخواه تشکیل بدهد و توسط این کابینه، کمک های جامعه بین المللی درمسیر درست و معقول آن بخصوص در بخش زراعت و آبیاری و توسعهٔ صنایع ملی و صحت عامه و معارف بکار انداخته شود، بدون شبهه مردم ما بزودی از فقر و گرسنگی و آواره گی دایمی نجات داده خواهد شد.

فقر بیشتر از جنگ، مردم افغانستان را می کشد!

دویچه ویله۱۱/۲/ ۱۱ : در یکی از گزارش های تحلیلی هیات معاونت ملل متحد برای افغانستان (یوناما) زیر عنوان "ابعاد حقوق بشری فقر در افغانستان" گفته شده است که فقر در این کشور بیشتر از جنگ موجب مرگ مردم می شود.

در افغانستان عمدتاً خشکسالی یا جنگ را عامل فقر و گرسنگی می دانند. جنگ و خشکسالی در برهم زدن پایه های اقتصاد سالم نقش ویرانگری دارد، اما دلایل فقر با این ساده سازی ها پنهان می ماند. ملل متحد نیز در گزارشش نخواسته است به چنین تقلیلگرایی در یافتن ریشه های فقر در افغانستان اتکا کند.

افغانستان یکی از فقیرترین کشورهای جهان است. یک سوم جمعیت این کشور در فقر مطلق به سر می برند. افغانستان در سطح جهانی دومین

نرخ بلند مرگ و میر مادران را دارد. یعنی سالانه ۲۵ هزار زن در هنگام زایمان جان می بازند.

تنها ۲۳ درصد مردم افغانستان به آب نوشیدنی صحی دسترسی دارند. تنها ۲٤ درصد کسانی که بالاتر از ۱۵ سال دارند، می توانند بخوانند و بنویسند. البته درصد بی‌سوادی در زنان خیلی بیشتر از مردان است. یونیسف گفته است که ۳۰ درصد دانش آموزان مکاتب در افغانستان کار می کنند و یگانه نان آور خانواده های شان می باشند.

فقر می کشد. در واقعیت امر فقر بیشتر از کسانی که مستقیماً در نتیجه جنگ
مسلحانه در افغانستان کشته می شوند، مردم این سرزمین را قربانی می سازد. فقر دو سوم جمعیت افغانستان را از زندگی شایسته و با وقار محروم کرده است. زیرا آنها از تعلیم و تربیه و خدمات صحی برخوردار نیستند.

اما در افغانستان کی ها فقیر اند و چرا فقیر اند؟ در احصاییه هایی که در مورد فقردر افغانستان انتشار یافته است، غالباً ریشه و علل فقر در افغانستان پنهان نگه داشته شده است. این آمار بیشتر توجه ما را به پیامدهای فقر جلب می کند تا به عوامل آن.

مانند همه نقاط جهان در افغانستان نیز فقر ابعاد متعدد دارد. فقر نه امر تصادفی است و نه چیزی اجتناب ناپذیر. فقر هم معلول و هم پیامد ضعف گسترده حقوق بشر است. این ضعف حقوق بشر شامل معافیت های گسترده و عدم سرمایه گذاری مقتضی و عدم توجه لازم به حقوق بشر است. حمایت ها، فساد، معافیت و تاکید بیش از حد روی اهداف کوتاه مدت به جای پروژه های توسعه یی هدفمند و دیرپا، اوضاعی را که موجب فقر گردیده است، وخیم تر می گرداند.

کمیساریای عالی ملل متحد در گزارش اش به این نتیجه رسیده است که کاهش دوامدار فقر وابسته به تلاش های است تا دست های نقض کننده حقوق بشر کوتاه گردند. منافع تثبیت شده شخصی و گروهی در افغانستان همیشه در رابطه با قانون و سیاست و یا تخصیص منابع پولی و مالی در

دستور کار عمومی قرار می گیرند.گزارش ملل متحد همچنان تقاضا می کند تا به فقرا موقع داده شود که در مرکز روند تصمیم گیری هایی که برزندگی شان تاثیر می گذارد، قرار داشته باشند. فقرا باید توانمند گردند تا بتوانند انتخاب آزادانه و آگاهانه در مورد آینده شان داشته باشند.

گزارش همچنان علاوه می کند که بخش بیشتر پول توسعه یی که در این کشور مصرف می شود باید برای حصول اولویت های حکومت افغانستان در مبارزه علیه فقر اختصاص یابد. اهداف امنیتی نباید نیازهای عاجل برای امحای فقر را از صحنه دور کند.

به گزارش شبکه اطلاع رسانی افغانستان براساس اطلاعات وزارت مالیه طی ده سال گذشته یعنی از سال ۲۰۰۲ تا سال ۲۰۱۲ میلادی جامعه جهانی ۹۰ میلیارد دالر را در جریان نشست های جهانی برای تامین امنیت و بازسازی افغانستان وعده کرده اند که از این میان قریب به ۷۰ میلیارد آن به گونه رسمی از سوی کشورهای کمک کننده به افغانستان تعهد شد و تاکنون حدود ٦۰ میلیارد آن پرداخت شده است. از این کمک ها ۵۱ درصد آن در بخش امنیت و متباقی آن در بخش زیر بناها و کشاورزی در کشور به مصرف رسیده است.لیست کشورهایی که بیشترین پول را به افغانستان کمک کرده اند به ترتیب زیر است: کشور متعهد پرداخت

آمریکا ٤٤/۳۵٦ میلیارد دالر ۳۸/۱۱۸ میلیارد دالر
جاپان ۳/۱۵۲ میلیارد ۳/۱۵۲ میلیارد
اتحادیه اروپا ۲/۸۸۳ میلیارد ۲/۵۹٤ میلیارد
بانک انکشاف آسیایی ۲/۲٦۹ میلیارد ۱/۰۰۵ میلیارد
انگلستان ۲/۲۲۲ میلیارد ۲/۲۲۲ میلیارد
بانک جهانی ۲/۱۳۷ میلیارد ۱/۷۰۰ میلیارد
آلمان ۲/۱۳۰ میلیارد ۷٦۲ میلیون
هند ۱/۵۱٦ میلیارد ۷۵۹ میلیون
کانادا ۱/۲۵٦ میلیارد ۱/۲۵٦میلیارد
هالند ۱/۰۱۵ میلیارد ۱/۰۱۵ میلیارد

کشورهایی که به افغانستان تعهد کمک کرده اند اما هیچ هزینه ای نپرداخته اند:

برازیل با تعهد ۳ میلیون دالر
کرواسی ۲ میلیون دالر
مصر یک میلیون دالر
مالتا یک میلیون دالر
عمان ۱۱ میلیون دالر
قطر ۳۰ میلیون دالر
سلواکیا ۵ میلیون دالر
تایوان ۳۳ میلیون دالر
ویتنام ۳/٤٦ میلیون دالر

اما این ۹۰ میلیارد دالر کمک جامعه جهانی طی این ده سال در کجا مصرف شده است؟ این مبلغ گزاف چقدر باعث رشد و بالندگی اقتصاد کشور گردیده است؟ چند درصد از این کمکها صرف بهبود شرایط زندگی مردم عادی و چه میزان در حسابهای شخصی برخی متنفذین واریز شده است؟

شماری از کارشناسان بر این باورند که بیشتر کمک های جامعه جهانی در افغانستان حیف و میل شده اند و بگونه ای که انتظار آن می رفت این کمکها در بازسازی افغانستان مؤثر نبوده اند.

نبود ظرفیت در نهادهای دولتی، فساد اداری، عدم هماهنگی میان دولت افغانستان و کشورهای کمک کننده در عملی شدن پروژه ها و چندین دست شدن قراردادها از علتهای عمده ای هستند که سبب شده است بخش زیادی از کمکهای جامعه جهانی در افغانستان حیف و میل شوند.شماری از کارشناسان اقتصاد و مسؤلان اتاق تجارت و صنایع بر این باورند که بیشتر کمکهای جامعه جهانی از طریق اینجوها در بخش های زیربناها، ساختمان سازی ، جاده سازی و دیگر پروژه ها در افغانستان مصرف شده اند.

به باور آگاهان ۸۰ درصد کمکها بر زندگی و اقتصاد مردم عادی اثری نداشته است و نهادهای کمک کننده بیشتر پروژه ها و بویژه پروژه های بزرگ را با شرکتهای خارجی قرارداد کرده اند که در نتیجه چندین دست شدن قراردادها تنها ۳۰ تا ۵۰ درصد پول در این پروژه ها مصرف شده اند و از ۵۰ تا ۷۰ درصد پول بدون این که به افغانستان بیایند به دست خارجی ها می رسند.

اکنون با استفاده از کمک های جامعه جهانی حدود٤ هزار کیلومتر جاده در افغانستان قیر ریزی شده است و ۳۵ درصد مردم از انرژی برق بهره مند شده اند، اما انتظار می رفت بیشتر از این پروژه ها در افغانستان عملی شوند.(سپتمبر۲۰۱۲)

<u>رئیس جمهوری که مردم را از فقرنجات دهد:</u>

درجامعه ایکه در طول سه دهه، نیرویش در جنگ با قوتهای خارجی و داخلی بکار رفته باشد و ۹۰ در صد ازنسل جوانش ، بی سواد و بی دانش بار آمده و دستش بجای قلم با تفنگ و راکت و خمپاره آشنا و چشمش بجای کتاب و تخته درس ، با کشتار و تباهی خو گرفته باشد و توان و استعدادش در آتش تعصبات زبانی و قومی و مذهبی ضایع شده باشد و فرماندهان جهادیش ندای غارت و چپاول و تجاوز به مال و دارائی و ناموس دیگران را شعار داده باشند و رهبران تنظیم هایش بر تعهدات خود در خانه خدا پشت پا زده باشند، نمیتوان امیدوار بود که با موجودیت جنگ سالاران حرفوی، صلح و امنیت و ثبات سیاسی با سخنرانیهای تهدید آمیز رئیس دولت یا وعظ و توصیه نمایندگان سازمان ملل متحد و یا انتقادات ناظرین حقوق بشردرکشور تأمین میگردد.

هرگاه مردم بدنبال رئیس جمهورشایسته وباکفایت میگردند می باید معیارهای صداقت،پاک نفسی، نیک نامی، آلوده نبودن دستانش بخون مردم وقاچاق مواد مخدر ، داشتن تحصلات عالی و صلاحیت علمی واحساس میهن پرستی ومردم دوستی را مدنظر بگیرند،و به آن شخص رآئی بدهند و به آنانی که درکشتار هموطنان وتجاوز به مال وناموس مردم وغصب

ملکیتهای عامه و درقاچاق مواد مخدر واختلاس دارائی های عامه شهرت دارند رائی ندهند و خود ومردم را دچار بدبختی ننمایند.

هرگاه رئیس جمهور کشورمطابق معیارهای ننیک فوق الذکرباشد ، می باید روی چهارنکته اساسی یعنی تأمین امنیت،مبارزه بافساد اداری، مبارزه با فقروبیکاری و تحقق عدالت انتقالی جداً توجه کند. این چهار رکن رامیتوان در لابلای پیشنهادات زیر چنین خاطرنشان کرد:

۱- رئیس جمهور،می باید بجای حکومت سهامی مرکب از جنگ سالاران ومتهم به جنایات جنگی که نه به دموکراسی باوردارند، ونه حقوق بشرنزدشان مطرح است ، کابینه یا تیم کاری خود را از میان اشخاص با تجربه ومسلکی وتحصیل یافته که از شهرت نیک صداقت وپاک نفسی وصلاحیت علمی بر خور دار باشند، بدون درنظرداشت سهمیه بندی قومی وسمتی، به وجود آورد.

۲- بعد از تشکیل کابینه، باید به خلع سلاح عام و تام نیروهای مسلح تنظیم های جهادی پرداخته شود. وطی یک اعلامیه به تمام مردم کشورگوشزد شود که نزدهرکه سلاح موجود باشد اگردرظرف یک ماه سلاح خود را به دولت تسلیم دهد، در بدل سلاح پول پرداخته خواهد شد،اما بعد از انقضای مدت یک ماه، نزد هرکس سلاحی دیده شود، مجرم شناخته شده مورد پیگردقانونی قرارخواهد گرفت که جزایش جریمه نقدی معادل قیمت اسلحه و حبس بیشتراز دوسال خواهد بود

۳- اردوی ملی می باید مطابق قوانین مکلفیت عسکری زمان شاهی یا عهدجمهوریت داودخان دوباره احیا گردد واز تمام صاحب منصبان اردو که تحصیلات مسلکی ونظامی دارند وسن شان از ۶۰ سال تجاوز نکرده باشد، دوباره برای خدمت به وطن جلب شوند وطی فرمانی خاطرنشان شودکه نهادهای اردو، پلیس وسارنوالی وارگانهای قضائی کشور نمیتوانند عضویت هیچ حزب سیاسی را داشته باشند واگر علایق خود را با سازمان سیاسی قبلی قطع نکنند، حق شمول وخدمت در اردو را نخواهند داشت.

۴- حکومت آینده می باید خود را به تطبیق قانون اساسی مکلف بداند و برای تامین عدالت انتقالی ، محکمه باصلاحیتی غرض به محاکمه

سپردن مجرمین جنگی درافغانستان ایجاد کند.زیرا تا زمانی که مجرمین جنگی معلوم الحال درگزارشهای نهادهای حقوق بشر به پای میز محاکمه کشانیده نشوند ومجازات نگردند، مردم به حکومت اعتماد نمیکنند و دامنه جنایات بشری هم دراین کشور جمع نمیگردد.

۵- پاکسازی دستگاه دولت از وجوعناصرفاسد، جنگ سالاران و قاچاقبران مواد مخدر و ناقضین حقوق بشر، در پهلوی کارهای باز سازی عامل موثردرتأمین امنیت درکشورپنداشته میشود.بنابرین رئیس جمهور باید تصمیم بگیرد که دست عناصر فاسد وقاچاقبران مواد مخدر وجنایتکاران جنگی وغاصبین ملکیت های عامه وملکیت های خصوصی ومتجاوزین به حقوق وناموس مردم را از یخن مردم کوتاه کرده ، در دولت خود جای نمی دهد.

۶- رئیس جمهور ، می باید این قاطعیت را داشته باشد که با افراد فاسد ومختلس ورشوه خوران برخورد قانونی نماید و هر وزیر و هر رئیسی که دست به اختلاس ودستبرد از کمک های بین المللی به مردم افغانستان بزند ویا در قاچاق مواد مخدر .دخیل باشد، دست او را از وظیفه دولتی بگیرد وبه محاکمه بسپارد تا به جزای اعمال خود برسد وعبرتی برای دیگران باشد.

۷- رئیس جمهور می باید، برای تامین حقوق زنان تلاش بیشتر کند.نه تنها خود به عنوان یک انسان متمدن لباس مدرن روز بپوشد، بلکه در مهمانیهای رسمی وجشن های ملی با خانم خود اشتراک کند تا اعضای دولت وکابینه او نیز مکلف به رعایت چنین حقی به خانمهای خود باشند. برای تأمین حقوق زنان، با وضع قوانین خاص، ازخشونت علیه زنان با مجازات شدید کاسته میشود. ازدواج های اجباری دختران صغیر با مردان مسن بطور قطع ممنوع گردد. متجاوزین جنسی به کودکان باید به اشد مجارات محکوم گردند.

۸- مبارزه با تروریزم ، بدون همکاری مردم افغانستان ناممکن است و مردم زمانی ازحکومت حمایت میکنند که ببینند اعضای حکومت مرکب از افراد پاک نفس، مسلکی، تحصیلکرده، نیکنام ودارای شهرت نیک

هستند وعملاً در تلاش آرامی و آسایش مردم اند وخود را خدمتگار مردم خود میشمارند، نه مثل حکومت کرزی که اکثر اعضای حکومت آغشته به فساد ورشوه گیری وقاچاق مواد مخدر اند وهرچه از طرف کشورهای غنی وبزرگ جهان به مردم افغانستان کمک میگردد، مقامات بلند پایه دولتی آنرا ته جیب میزنند ودر غم وفکر مردم فقیر ودوباره سازی کشور نیستند.

۹- رئیس جمهور، می باید درایجاد کاروشغل برای مردم بیکاراز طریق طرح وتطبیق پروژه های عمرانی وتولیدی دارای برنامه هایی باشد که مردم از طریق کار صاحب لقمه نانی شوند ودر عین حال کشور دوباره احیا گردد.

۱۰- سیستم توزیع موادکوپونی را مثل دوره های شاهی وجمهوریت داودخان دوباره احیا کند تا قشرمامورین ومستخدمین از کمک های دولتی مستفید شوند واز این ناحیه احساس تشویش نکنند.

۱۱- کار اعمار مجدد کشورباید بطورمتوازن در تمام ولایات وشهرها روی دست گرفته شود تا مردم اطراف نیز احساس کنند که دولت در تاسیس مکاتب و مراکزتعلیمی وپروژه های زرارعتی ونهادهای عام المنفعه عملاً گام برمیدارد.

۱۲- دهشت افگنان که سبب ترس و وحشت مردم ویا قتل وکشتار انسانهای بیگناه میگردند، پس از دستگیری می باید مورد بازخواست قرارگیرند وبطورعلنی مجازات شوند تا درس عبرتی برای دیگر دهشت افگنان گردند.

۱۳- برای معلولین وبازماندگان شهدا ومتقاعدین معاشی معادل یک ماموربرحال فعلی مد نظرگرفته شود.

۱۴- دولت باید به رشد وانکشاف زراعت حق اولیت بدهد و منابع آبی کشوررا با طرح پروژه های زراعتی واحداث سربندها وکانالها روی دست گیرد وتمام ظرفیت های ملی وبین المللی را دراین راستا بکارگیرد.

۱۵- ذخایر طبیعی از قبیل معادن زیرزمین وروی زمین ازکنترول گروه های تنظمی وغیر مسئول خارج گردد واز سوی دولت به بهره

برداری به موسسات ملی یا بین المللی داده شود تا هم برای مردم کار ایجاد وهم اقتصاد ملی تقویت گردد.

۱۶-برای عودت مهاجرین افغانستان ازخارج(بخصوص ازایران وپاکستان) طرح های عملی ومناسب برای جذب شان در پروژه های عمرانی روی دست گرفته شود وهنگام بازگشت مهاجرین به هریک از خانواده کمک های مالی واقتصادی بشمول *اعطای* زمین برای اعمار سرپناه مدنظرباشد.

انتونیو ماریا کوستا، رییس دفتر مبارزه با جرایم و مواد مخدر سازمان ملل، در کنفرانس مطبوعاتی خود در لندن روزسه شنبه ۱۹ جنوری گفت که بنابری یک همه پرسی در سال ۲۰۰۹مردم جهت اجرای امور برای مقام هاي حکومت کرزی ۲/۵ میلیارد دالر رشوه پرداخت کرده اند. واین برابر یک چهارم کل عاید خالص ملی افغانستان و برابر با درآمد از مدرک موادمخدردراین کشوراست .

اگر رئیس جمهوری افغانستان ، شخص شجاع ووطن پرستی باشد، شاید با حمایت جامعه جهانی، بخصوص امریکا بتواند چنگال خون چکان جنایتکاران جنگی را از گلوی مردم ستم کشیده افغان پس کند، واین کار اگر معجزه نباشد، حتماً تا حد یک انقلاب اجتماعی اهمیت خواهد داشت.

پایان . سپتمبر۲۰۱۲

مقالهٔ شانزدهم

نادانی، منشاء تمام تعصبات ونفرتهاست!

هموطن گرامی ودانشمند ما جناب خوشبین، زیرعنوان "آزادی عقیده ومذهب یعنی چی" موضوع بسیار مهم وحساسی را مطرح کرده اند و با منطق روشن بر این نکته تاکید داشته اند که«تمام تعصبات ونفرتها از نادانی وترس سرچشمه میگیرد."

آری، هموطن واقعیت بین من، دراین جای شک وتردید نیست که تمام بدبختی ها وتمام سیه روزیها، تمام نفرتها وبرتری جویئها وتمام تبعیضات نژادی،جنسیتی وعقیدتی، از نادانی و ازنافهمی ناشی میشود. درعین حال نادانی وترس عامل اصلی پیدایش ادیان ومذاهب مختلف بوده و بقای آنرا نیز تداوم می بخشد. امروز هم برخی از هموطنان ما که از دانش نسبتاً کافی برخوردارند، ولی از ترس جرئت پا گذاشتن در یک بحث مفید روشنگرانه را ندارند ومی ترسند که با داخل شدن به چنین بحث هایی، مبادا از سوی دگم اندیشان طالبی خصلت، برپیشانی شان تاپه کفر زده شود، و با این تاپه که در طول تاریخ برپشت انسانهای بلند مرتبتی چون: زکریای رازی ، ابن سینای بلخی ومنصورحلاج و بسیاری دیگر زده شده، حیات و آیندهٔ شان برهم نریزد. و الا کیست که نداند، نادانی بزرگ ترین دشمن بشریت است؟

تعصب به معنی سخت گیری وطرفداری افراطگرایانه از چیزی مادی یا معنوی. بقول جامعه شناسان، تعصب یک نمود فرهنگی است که گاه بصورت منفی به ظهور می پیوندد وگاه بصورت مثبت، نمونه منفی تعصب،ایجاد کدورت وبد بینی بین افراد به خاطر اختلاف عقیده ودین

ومذهب، یا زبان وموقف اجتماعی افراد میباشد. شخص متعصب با نشاندادن رفتار تعصب آمیزی که از روی جهالت ونا آگاهی از وی سرمیزند، در واقع شخصیت وتوانمندی دیگران را نادیده میگیرد وازانتخاب شخص مخالف دین وزبان خود در یک مقام مناسب که مستحق آن است، انکارمیکند. دگم اندیشی و تعصب ابتدا در سخن نمایان میگردد وسپس ازفکر به عمل در می آید و باعث بروز رفتارهای نا مناسب میگردد. نمونه های مثبت آن: صیانت از ناموس،دارائی، مال ومکنت شخصی ،یا ارزش های ملی واعتقادی،مثل استقلال و اعیاد وجشن های ملی وباورهای مذهبی وغیره است.

نادانی وبزرگترین دشمن دموکراسی است. نادانی بزرگترین دشمن عدالت اجتماعی است. نادانی زایشگر تعصبات عقیدتی و تبعیضات نژادی واپارتاید جنسیتی است. بشری که برنادانی غالب آمده است و بجای آن چراغ دانش وعلم را برافروخته، به سعادت رسیده است و امروز از برکت علم ودانش خود ازبی عدالتی اجتماعی و از عدم تساوی حقوقی میان زنان ومردان و از فقروگرسنگی رنج نمی برد، بلکه دست کمک ومساعدت به گرسنه گان کشورهای فقیراعم از اسلامی وغیر اسلامی درازمیکند،زیراکه نزد آنها تعصبات دینی ومذهبی ونژادی مطرح نیست، بلکه انسانیت ونجات انسان از فاجعه گرسنگی مطرح است.

در جوامع پیشرفته جهان،جهانی که در آنها نظامهای مبتنی بردموکراسی ومردم سالاری وسکولاریسم حکمرواست، مردم با عقاید ومذاهب مختلف وحتی بدون مذهب مشخصی ، فارغ ازدغدغه وترس از کسی به کار و زندگی خود ادامه میدهند و از احترام متقابل شهروندی برخوردارند. دراین نظام ها کسی بخاطر رنگ پوست و یا جنسیت یا دین ومذهب وعقیده خود مورد باز پرس قرار نمیگیرد و ملاک خوب و بد انسان برای اجتماع ، عملی است که ازانسان سرمیزند. مگر متاسفانه بسا کارهای زشت ودور ازکرامت انسانی از سوی کسانی سرمیزند که معتقد به مذاهب توحیدی اند وحتی به اسلامیت خود افتخار میکنند.

از وطن خود مثال میزنیم: عملکرد رهبران جهادی در ویرانی و بربادی شهرکابل وکشتار بیدریغ انسانهای آن و تجاوز برناموس زنان ودختران وکودکان معصوم طی سالهای ۱۹۹۲- ۱۹۹۶ وغارت دارائیها شخصی وعامه از سوی تفنگ بدستان جهادی، تاکجا انسانی و تا کجا اسلامی بوده است؟ بریدن پستانهای زنان وکوبیدن میخ های شش انچه برفرق مردان منسوب به قوم پشتون وگوش وبنی بریدنهای مردان وزنان اسیر مخالفان تنظمی و پختن گوشت اسیران وبخورد دیگراسیران دادن وگردن زدن ورقص مرده تماشاکردن عناصر تنظیمی در دورهٔ حاکمیت اسلامی ربانی ،دره زدن زنان در ملاء عام در دورهٔ شریعت غرای محمدی طالبان، ودر اوضاع کنونی سازمان دادن عملیات انتحاری و یا سوختاندن مکاتب و اسیدپاشی بروری دختران مکاتب وقتل جوانان بخاطر صحبت کردن به زبان انگلیسی از سوی طالبان، تا چه حد میتواند روی دین اسلام را سفید کند؟

برعکس کسانی که مسلمان نیستند و شاید به مذاهب توحیدی هیچ عقیده ای هم نداشته باشند، مگر مصدر چنان کارهای مفید و سودمند برای جامعه انسانی شده ومیشوند که از دست هیچ یک ازمدعیان اسلام مداری (چون: ربانی ،گلبدین،سیاف، حقانی ملاعمر ، محسنی وغیره) برآمده نتواند. پس نباید ملاک ارج گذاری انسانها تنها داشتن مذهب وعقیده باشد و جای آن آدم کشان ویرانگر خانمان بر اندازمتجاوز برناموس دیگران به عنوان رهبران جهادی و تنظیمی وطالبی مسلمان را در بهشت سراغ داد، ولی جای آن انسان دانشمند که برق را اختراع نمود و آن دانشمندانی که رادیو و تلویزیون را و آن دانشمند که ماشین چاپ وطباعت را وآن دانشمندانی که تلیفون وبعد موبایل تلیفون را، وآن دانشمند که کامپیوتر وانترنت را وآن دانشمندانی که هواپیما وموتر وقطار آهن وکشتی را و آن دانشمندان که داروی پنسلین وپیوند قلب و تداوی تومور مغز را و علاج سرطان وغیره وغیره وسایل رفاه ونجات انسان را اختراع وشهرهای زیبا باساختمانهای حیرت انگیز ابداع کرده اند، بخاطرمسلمان نبودن باید جایشان را در دوزخ سراغ داد.

آیا تصور میکنید که قضاوت خداوند هم درحق انسانها مثل قضاوت پیشوایان مذاهب اسلامی آمیخته با تعصب وتنگ نظری خواهد بود؟ فکرمیکنم که هرگزنه.

نگاهی به تاریخ مذاهب اسلامی روشن میسازد که در طول تاریخ پیدایش مذاهب وفِرَق، رهبران و پیشوایان هریک از مذاهب وفرق اسلامی، تنها پیروان خود را مسلمانان راستین گفته و فِرَق دیگر را مشرک و زندیق و کافر شمرده اند. و وقتی برگروه مخالف خود غالب آمده اند، از هیچ عمل وحشیانه در حق آنها دریغ نورزیده اند و برسرآن اعمال غیر انسانی، کلاه شرعی گذاشته و طرف را مستوجب اشد مجازات دانسته اند. پس عامل وعلت اصلی این همه افتراق و اختلاف وخونریزیها، رهبران وپیشوایان فرق ومذاهب اسلامی اند که پیروان خود را بجای اینکه درس برادری وبرابری و نوع پروری و انسان دوستی و احترام متقابل بدهند،ولا اقل بگویند: کسانیکه پیغمبرشان یکی وکتابشان یکی است، فرقی از همدیگرخود ندارند، و باید صمیمانه یکدیگر را دوست بدارند واحترام کنند، مگربرعکس با تردید باورها ومعتقدات فرقه های دیگر، درس نفاق وکینه توزی ودشمنی داده اند و مردم خوشباور وساده لوح را به جان هم انداخته اند و خود سود برده اند.

تا امروز هم آنکه روغن بریز بر آتش اختلاف و دو پاره گی عقیدتی بوده و هست، روحانیت متنفذ درکشورهای اسلامی است که برای منافع وصلاح کارخود، از دین فروشگاه پرمشتری ویک سوپر مارکیت پرسودی ساخته که در آن با تزویر و ریاکاری متاع ثواب و گناه و سند رفتن به بهشت در برابر انجام اعمال غیرانسانی و تروریستی داده میشود و با ایجاد درهٔ تنفر میان فرقه های مختلف اسلامی، نمی گذارد مردم مثل انسان های خرد ورز و عاقل، شرافت مندانه درکنار هم زندگی کنند.و انرژی و خرد خود را در جهت ارتقای سطح زندگی خود و همنوعان خود بکار گیرند واز مزایای آن لذت ببرند. درجوامع غرب هرکس با هرعقیده و هردین و هرآئینی که است ، درکنار هم زندگی میکنند، وهیچکس بخود حق نمی دهد

تا کسی را بخاطر اختلاف دین، عقیده ، جنسیت، ملیت یا رنگ بچشم حقارت ببیند و توهین کند.

این همه جنگ وجدل حاصل کوته نظری است

چون نظر باز کنی، کعبه وبت خان یکی است!

فرهیخته گان جهان تصوف دیاران ما، از دوئی و دو رنگی بیزار اند و در این زمینه نکته های نغز وپرمغزی دارند که تکرارآنها سودمند و آموزنده است،از زبان مولانا بشنویم که میگوید:

دوئی ازخود برون کردم ،یکی دیدم دوعالم را

یکی جویم، یکی گویم، یکی دانم، یکی خوانم

یا

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد

که نهاده است بهر مجلس وعظی، دامی

یا

این جهان همچون درخت است ای کرام

ما بر او چون میوه های نیم خام
سخت گیرد خام ها مر شاخه را
زانکه در خامی نشاید کاخ را
چون بپخت و گشت شیرین لب گزان
سست گیرد شاخ ها را بعد از آن
سخت گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون آشامی است

یا

از کفر و ز اسلام بیرون است نشانم

از خـرقـه گـــریـزانـم و زنـــار نـدانـم

قاآنی گوید :

لاف آزادی زنی با ما مزن باری که ما
از امید جنـت و بـیـم جهـــنـم خارجیم
چند یاد کعبه و زمـزم کـــنی خـاقـانـیا
باده ده کـز کعبه آزاد وز زمزم فارغیم

فریدالدین عطار گوید :

ما ره ز قـبلـه سـوی خرابات میکنیم
ونـدر قـمار خـانـــه مناجات میکنیم
دُردی کـشیم تا کـــه نباشیم مرد دین
با اهل دین به کـفـر مباهات میکنیم

جامی هروی گوید:

منـع واعـظ زخرافـات زغـوغـای عوام
نـتـوانـیـم ، ولـیکـن به دل انکـار کـنیم

فرزانه حکیم سنائی درباره دکانداران دین چنین میگوید :

وین گروهی که نورسیدستند — عشـوه جـاه و زرخـریـدستند
ماه رویـان تـیـره هـوشـانند — جـاه جـــویـان دین فـروشانـند
گشته گویـا زبغض یک دیگر — کـین فـلان ملـحد آن فلان کافـر
داده فتـوا بخـون اهل زمین — از سـرجـهـل و هـم از سـرکـین
درنـفـاق و خـیـانـت و تلبیس — درگـذشته به صد درک زابلیس

عارف فرزانه فریدالدین عطاردر اسرارنامه میگوید:

ز نـادانی دلی پرزرق و پـرمکر گـرفـتار علی ماندی و بوبکر
همه عمر اندرین محنت نشستی نـدانـم تا خـــدا را کی پرستی؟

داکترشفا برآنست که: برترین خصیصهٔ خدا جوئی عرفای اسلام، جهانی بودن مطلق آن است.عارفان ما خدا رادر مقامی بالاتر ازجدائیهای کنیسه وکلیسا ومسجد می جویند و او را متعلق به همه وهمه را متعلق به او میشمارند. عارف به همان اندازه درخرابات مغان نور خدا می بیند که در رواق کلیسا و درمحراب مسجد می بیند وندای این خدا را با همان رسائی در میکده میشنود که میتواند در صومعه بشنود. گاه هم اصولاً این ندا را در صومعه نمیشنود ولی در صفای خرابات میشنود:

درصومعه چون راه ندادند مرا دوش
رفتم به در میکده، دیدم که فراز است
از میکـــده آواز برآمـد که، عـراقی
درباز تو خود آ که در میکده باز است

برای این عارف، کفر و دین بازتاب خدا و بیخدائی نیستند، راههای دوگانه ای هستند که به یک سرمنزل میرسند:

گر سرِّ عشق خواهی،از کفر ودین گذرکن
کانجا که عشق آمد،نه جای کفر ودین است

یا

این همه جنگ وجدل حاصل کوته نظری است
چون نظر باز کنی، کعبه وبت خان یکی است

وحافظ میگوید:

در میخانه ببستند خدارا مپسند
که در خانهٔ تزویر وریا بگشایند!

وشاعر معاصر ایران، ایرج میرزا ریشخند میزند:

نعـوذ بالله ازآن قطـره های دیـدهٔ شیخ
چه خانـه ها که از این آب کم خراب کند!
از آن نمازکه خود هیچ ازآن نمی فهمی
خـدا چه فـایده و بـهـره اکتساب کند؟
تفـــاوتی نکـند مــر خـــدای عـالـم را
که چون تــو ابلهی او را خدا حساب کند!
فـقـیه شــهر به رفع حجاب مایل نیست
چـرا کــه هـــرچه کند حیله درحجاب کن
زمن مترس که خـــانم تــرا خطـاب کـنم
از او بتـرس که همشیره ات خطاب کند

(درپیکار با اهریمن،ص ۱۸ ،۲۱۵ ببعد، توضیح المسایل،ص۳۳۳ ،هردواز، دکتر شفا)

برای حسن ختام این بحث شعری از نسیم اسیر شاعرگرانمایه معاصر را تقدیم میکنم:

بسکه این زهد فروشان به غم کار خود اند
از خـــدا کـرده فـراموش و گرفتار خود اند
نفع خود در ضرر خـلـق خـدا می جویـند
گرچه دیوانه، مگر زیرک وهوشیارخود اند
یک قـــدم در رهٔ آســایش مــردم نـــرونـــد
پی آرایـــش ریـش خـود و دستار خود اند
بـرمــلا می نکـنند آنـچه به خـلـوت دارند

پـــرده دار گـــنـهٔ بـیحد و بسیار خودند
مســت تـرویج تـرورند و نگهــبان قـبور
باده پـیـمـای جـنـون در پس دیـوار خوداند
تـو مـپـندار کـــه در بستر غـفـلت خوابند
در رهٔ مـنـفـعت خـود، همـه بـیدارخـود اند
تکـیـــه بـرمسند شـــورا زده اند، امـا حیـف
کـه به فکرشکـم وجلـوهٔ دربـار خـود اند
غافـل از درد دل مـردم محـروم وطـــن
به خیـال چلـم و قـــطی نـسوار خـود اند
بهر کسب زر و زور و هـوس جاه ومـقـام
همگی تـیغ بکـف دشـمن خـونخوار خودند
رهـــزنان ادب انـد و هـمـه در راه زنـی
همنوای خـود و همکاسه وهمکار خود اند
"هـرعمـــل اجری وهرکرده جزائی دارد"
غافـل از قـیـد خـود وبی خبراز دار خود اند
زشت میگـویم وگـوش شـنوا نیست"اسیر"
چون همه غرق به کرداروبه پندارخود اند

پایان

مقاله هفدهم

باید از آزدی بیان و ژورنالستان شجاع کشور حمایت کرد!

در کشورهای پیشرفتهٔ جهان،که مبتنی برنظام دموکراسی و مردم سالاری اند، آزادی بیان واندیشه وآزادی انتقاد ،جوهر مطبوعات و رسانه های جمعی ورکن اساسی دموکراسی و رمز موفقیت آن کشورها به حساب میرود. بدون آزادی بیان و بدون آزادی قلم واندیشه وانتقاد ، دموکراسی معنا و مفهومی ندارد. فقط با آزادی بیان و مطبوعات ورسانه هاست که دموکراسی تفسیرو تمثیل میشود. با انتقاد از کمی ها و کاستی های دولتمردان و گردانندگان برنامه های اجتماعی، اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی دریک جامعه است که میتوان جلو کجروی ها راگرفت و مسئولین امور را متوجه نقص کارشان نمود. آزادی بیان ورسانه ها در اصلاح کارها و رفع اشتباهات وپیشبرد برنامه های اجتماعی و اقتصادی،دریک جامعه اهمیت بسزائی دارد و مردم را ، از روند کار های دولت آگاه و مطمئن می سازد. پس لازم است تا از آزادی بیان و ازادی مطبوعات وازادی قلم و اندیشه حمایت کرد وبا نظامهای که در صدد خفه کردن آزادی بیان ومطبوعات اند ونویسندگان وژورنالیسان آزاد وغیر وابسته را از گفتن ونوشتن حقایق منع میکنند واز این طریق میخواهند آزادی بیان ومطبوعات را در بند بکشند بایستی با تمام توان به مبارزه برخاست و آنرا محکوم و تقبیح نمود.

زندانی ساختن ژورنالست شجاع تلویزیون آریانا،نصیرفیاض گرداننده برنامه حقیقت به جرم انتقاد از عملکرد اعضای کابینه کرزی،

درواقع سیلی دردناکی بر روی دموکراسی یعنی آزادی بیان وآزادی مطبوعات است که دولت برطبق قانون اساسی مکلف به حمایت وتقویت آن است.تلویزیون آریاناکابل، دیروز از گزارش خبرهای داخلی خود داری نمود وتمام وقت اخبار داخلی را وقف ارزیابی عمکرد دولت در زندانی ساختن (نصیرفیاض) همکارشجاع ونقادخود نمود که کار درخور قدری نمود وبایستی چنین هم میکرد.زیرا عدم حمایت از کارکنان آن تلویزیون، سبب دلسردی دیگر برنامه سازان آن رسانه خواهد شد وسطح برنامه های را پائین خواهد آورد و در نتیجه بینندگان خود را از دست داده با سقوط مواجه خواهد شد.مسئولان تلویزیون بیات باید قوی ترین وکیل مدافع را برای آقای نصیرفیاض استخدام کنند ومردانه در دفاع از حیثیت کارکنان خود بپردازند.

متاسفانه که دگم اندیشی و تحجر برخی از مقام های دولتی در زیر تاثیر برخی از گروه های وابسته به تنظیمهای بنیاد گرای اسلامی تا هنوز سایهٔ شوم استبداد را از سرمردم ما کم نساخته و درعرصهٔ مطبوعات ، روزنامه نگاران را با هتک حرمت و حتی تهدید به ضربه های چاقو و یا ترور و ارعاب میخواهد از صحنه کنار براند.

خبر بزندان سپردن نصیرفیاض،ژورنالیست ورزیده وشجاع تلویزیون آریانای بیات ، درتاریخ ۲۸ جولای از تلویزیون آریانا افغانستان پخش گردید ومرا غرق حیرت وتاثرساخت . نصیرفیاض، گرداننده برنامه "حقیقت" تلویزیون آریانای بیات، در هرهفته با پیشکش نمودن داغ ترین مسایل سیاسی واجتماعی واقتصادی کشور،نوجه بیشترین بینندگان افغانستان را درسراسر جهان بخود جلب میکرد، ودر هر برنامه خود طشت رسوائی اشخاص استفاده جو،بیکاره ، رشوت خور،وغیر مستحق درکرسی های دولتی را از بام به زیر می انداخت ودل وطن پرستان وفرزندان بادرد افغان را با بیانات بی آلایش خود شاد میکرد. او با این کار خود،البته همانگونه که برتعداد بینندگان تلویزیون آریانای بیات می افزود،بدون شک برتعداد دشمنان وبدخواهان خود دردستگاه دولت نیزعلاوه مینمود. واینک شنیدیم که او شکار مافیای فساد اداری دردولت آقای کرزی شده است.

درتاریخ تلویزیون افغانستان، ما به سویه وشهامت آقای نصیرفیاض، ژورنالیستی آگاه ، وتحلیلگری شجاعی کمترسراغ داریم . اگرخبر دستگیری وباز جوئی وی حقیقت داشته باشد، برای ژورنالیستان، خبرنگاران، وهواخواهان آزادی بیان ومطبوعات کشورما، خبری درد ناکتراز آن نخواهد بود.هیچ برچسپ واتهامی برنام این نویسنده شجاع وپاک ونترس(آقای فیاض)، از دید ما بینندگان تلویزیون آریانای بیات در خارج از کشور، قابل قبول وپذیرش نیست .

گفته شد که دام بدنامی در راه آقای فیاض را دو تن از وزیران دولت،یکی اسماعیل خان وزیرانرژی وآب، ودیگری امین فرهنگ، وزیر تجارت گسترده اند.واتهام رشوت خواهی از آن دو مقام براو واردکرده اند تا آقای کرزی دستور دستگیری وی را صادر کند. اگر این افواهات درست باشد، بزرگترین اشتباه را آن دو وزیربا شخص رئیس جمهورکرزی مرتکب شده اند. کرزی همواره دم از دموکراسی وآزادی مطبوعات میزند، واز آن به عنوان رکن چهارم دولت یاد میکند. چی شد که اکنون آقای کرزی با همه حوصله مندی خود به خشم می اید ودستوردستگیری یک ژورنالیست موفق کشوررا که هیچ آدمی را نکشته و هیچ جنایتی را مرتکب نشده وبرناموس هیچ کسی هم دست درازی ننموده، او را قبل ازدستگیری متجاوزین به ناموس یک دختر صغیر۴ساله در سرپل ، به زندان می سپارد وآنانی که برناموس دخترکان ۴- ۵ و۷ و۱۲ ساله تجاوز کرده اند، ازاد میگردند وچرت خود را به دساتیر حکومت خراب نمیکنند.

آقای نصرفیاض، با افشای چهره های خاین به ملت و دولت، درحقیقت تا کنون به حکومت کرزی خدمت کرده است ، درحالی که اومعاشی هم از دولت کرزی نبرده ونخورده است، زیرا او کارمند تلویزیون آریانای بیات است وطبعاً معاش خود را هم از همانجا میگیرد. آقای کرزی باید متوجه باشد که یک ژورنالیست ، نه تفنگی دارد ونه راکت ونه توپ ونه تانکی که به جنگ جنایتکاران، رشوت خوران، اختلاسگران وتوطئه گران و مافیای موادمخدر برود، بلکه سلاح توپ وتانک یک ژورنالیست یا یک نویسنده ، فقط قلم اوست وبا این قلم است که او دزدان

و رهزنان وقاچاقچیان وآدم ربایان وغاصبان ملکیت های عامه را از سر راه پس میکند و یا انها را به مردم معرفی مینماید تا اگر وجدان داشته باشند نزد مردم شرمنده شوند واز کاری که میکنند دست بگیرند واگر دست از اینکارها نگرفتند، آن نوشته را درجایی ثبت میکند تا درتاریخ بدنام گردند و نسل های آینده برانها وبه جانشینانشان نفرین ولعنت ابدی خود را بفرستند.

ما از دولت وارگان های صیانت از حقوق افراد وآزادی مطبوعات جداً تقاضا می کنیم نا نصیر فیاض ، این فرزند آگاه ودلسوز افغانستان را هرچه زودتر از زندان رهاکند. وبه اتحادیه ژورنالستان افغانستان و به شخص رئیس آن آقای رحیم سمندرگوشزد میکنیم که هرگونه ملاحظات را کنار بگذارد ودر دفاع از این نویسنده وتحلیلگر موفق برنامه حقیقت تلویزیون اریانای بیات صدای اعتراض خود را بلندکند وبخاطر رهائی هرچه عاجل وی به مقامات ذیربط ومسئول درتماس آمده چگونگی موضوع را برای هواداران شخص نصیرفیاض گرداننده برنامه" حقیقت " روشن سازد.

گرفتاری نصیرفیاض ، رسوائی بیشترحکومت کرزی!

روز ۲۹جولای ۲۰۰۸،ما شاهد میزان محبوبیت آقای نصیر فیاض وتوانمندی وی در ارائه دلچسپ ترین مسایل کشور دربرنامه حقیقت وجلب رضائیت بینندگان آن بودیم . تمام رسانه های جمعی افغانها ، بخصوص رسانه های تصویری وصوتی افغانی در سراسر جهان بخاطر دستگیری نصیرفیاض، ژورنالست ورزیده ونترس تلویزیون آریانا، برنامه های خاصی داشتند وساعتها برعملکرد دولت کرزی به گفت وشنود بابینندگان خود پرداختند. وبینندگان بازهم شاهد رسوائی بیشتر مقامات بلند پایه دولت کرزی ، وتصمیم سبک وخنده آورشورای وزیران افغانستان بودند.

معلوم میشود که خرد دسته جمعی در کابینه کرزی به صفر تقرب کرده و توان تمیز اصل از فرع را از دست داده اند ومسایل قابل بحث در کابینه را با مسایل عادی و روتین ادارات دولتی فرق کرده نمیتوانند. ما

که چند صباحی بیشتر عمرکرده ایم وشاهد وناظر اجراآت حکومت های شاهی وجمهوری اسلامی وجمهوری به اصطلاح غیراسلامی وحتی دولت اسلامی جهادی و اسلامی طالبی بوده ایم، قسم میخورم ، که هرگزندیده ایم و هیچکس هم به یاد نخواهد داد که کابینه یی تا این حد کودن ونفهم بوده باشد که یک موضوع بسیار حاشیه یی را اینقدر بزرگ جلوه داده و در اجندای بحث خود قرارداده باشد.

ما در عهد هیچ حکومتی نشنیده ایم که برای سانسور یک مقاله ویا جزای انضباطی به نویسنده و یا تهیه کننده یک برنامه رادیوئی یا تلویزیونی ، صدراعظم کشور مداخله کرده باشد، تا چه رسد به کابینه یاشورای وزیران افغانستان .

آخر مگر نه این است که کار کابینه یاشورای وزیران، طرح وتصویب وبحث روی مبرمترین مسایل،اجتماعی، اقتصادی، انکشافی، دفاعی، وامنیتی کشور وتنظیم ورعایت پرنسیپهای سیاست خارجی است. اگرچنین است که هست، پس چرا کابینه کرزی بجای آنکه روی مبرم ترین مسایل کشور، منجمله مسایل امنیتی که هرروز درگوشه وکنار شهرکابل وسایرشهرها حملات انتحاری صورت میگیرد و زندگی را برای ساکنان شهرها غیر مصئون ساخته،بحث کند وچاره بسنجد، ویا روی مسایل بیکاری وفقرروز افزون درجامعه و تدارک مواد غذائی و فراهم کردن زمینه های کار برای لشکربیکاران درشهرها، بحث نماید و چاره جوئی کند، ویا روی چگونگی جلوگیری از مسدود شدن ۷۰ درصدمکاتب بوسیله مخالفین در ولایات همسرحد با پاکستان بحث کند، ویا اینکه بخاطر عدم دستگیری اختطاف کنندگان اطفال وتاجران ومتجاوزین برناموس دخترکان ضغیر(از ۴- ۱۲ساله) وزیرداخله اش را موردتوبیخ وسرزنش قرار بدهد و دستش را از کار بگیرد و....و... ، برعکس برچگونگی خفه کردن آزادی بیان وخاموش ساختن صدای حقیقت با دستگیری نصیرفیاض،ژورنالیستی که جز حقیقت ، سخنی نگفته وجزافشای چهره های فاسد در دولت وخیانت کاران ومافیای غصب زمین ودزدان ثروتهای ملی کاری نکرده، درکابینه بحث میکند و با ضایع کردن ساعتها وقت

سرانجام یک تصمیم غلط وغیر قانونی اتخاذ میکند که اگر شورای تطبیق قانون اساسی از قدرت لازمی بر خور دار می بود، باید قبل از دیگران، خود کابینه کرزی را که مرتکب یک عمل خلاف ماده ۳۴ قانون اساسی شده است، به محاکمه می سپرد، مگر افسوس که یک چنین مقامی در کشورتا هنوزیا وجود ندارد واگر داردصرف به نام وجود دارد وازصلاحیت لازم قضائی برخوردارنیست. بنابرین میتوان به صراحت گفت که : بدا واسفا به حال یک چنین کابینه یی که اصل را از فرع تمیز کرده نمیتواند وبا تصامیم نابجا و غیرلازم خود را رسوای عام وخاص میسازد.

گزارشها وآگاهی های که روز۲۹جولای از طریق رسانه های تصویری افغانها درارتباط به دستگیر آقای نصیرفیاض به نشر رسید، حاکی ازاین حقیقت بودند که، اینکار از چینل غیر قانونی و برخلاف نص قانون رسانه ها صورت گرفته ولذا قابل تقبیح است. این عمل شورای وزیران با عکس العمل شدید برخی از نمایندگان ولسی جرگه، شهریان کابل و ژورنالیستان داخل و تمام رسانه های جمعی درخارج کشورقرارگرفت و آنرا محکوم کردند. یکی از نمایندگان ولسی جرگه آقای داود سلطانزوی، با صراحت گفت: مگر اینجا جنگل است که هرکه هرچه خواست کرده بتواند؟ آخراین اینجا یک دولت است، قضا دارد، شورا دارد،قانون رسانه ها دارد ، باید این کار مطابق ماده ۳۴ قانون اساسی صورت میگرفت، نه از طریق امنیت ملی .

متاسفانه بنیادگرایان عقبگرای تنظیمی، از ستره محکمه بحیث وسیله فشار و ارعاب برمطبوعات، طرفداران جامعهٔ مدنی و دموکراسی استفاده مینمایند و هر نشریه و رسانه جمعی وهرژورنالیستی را که به مذاق شان برابر نباشد ، تکفیر و مصادره مینمایند ، و به همین سلسله تاکنون عده زیادی ازژورنالیستان و روشنفکران و دگراندیشانی مورد تهدید ولت وکوب وزندان قرارگرفته اند. مثال های عمده آن: محکوم کردن پرویز کامبخش به ۲۰ سال حبس ، زندانی ساختن نصیرفیاض گرداننده برنامه حقیقت تلویزیون آریانا بخاطر انتقاد او از عملکرد وزیرآب وبرق اسماعیل خان وامین فرهنگ وزیر تجارت، به بازجوئی کشاندن میرهزار،

گرداننده سایت کابل پرس از طرف موظفین امنیت ملی واخیراً لت وکوب وشکستن قبرغه های سید داؤود یعقوبی، مدیر روزنامه "آئینه روز" وغیره است. به همین سلسله،بنیادگرایان ضد دموکراسی وضد مظاهر مدنیت، تا کنون مرتکب قتل تعدادی از ژورنالستان ن نیزشده اند،از جمله:قتل وحشیانه شیما رضائی، گوینده تلویزیون طلوع، ترورپیغله شکیباسانگه آماج، نطاق تلویزیون طلوع، ترور ذکیه ذکی، گرداننده یک رادیو در پروان، ترورعبدالصمد روحاني، خبرنگار بی بی سی درهلمند، ترورجاوید، ترورجاوید احمد، خبرنگار یک رسانه کانادائی درکندهار وغیره از جمله همین عملکردهای ضدمظاهرمدنیت است. مدت به قتل رسیدند.

برمبناي اعلامیه مرکز حمایت ازخبرنگاران افغانستان ،"خشونت وبازداشت خبرنگاران بي وقفه از سوي مخالفین مسلح دولت،صاحبان قدرت واقتدار،حکومت افغانستان وحتي نیروهاي خارجي ادامه دارد وهمواره تلاش شده که براین روند مخرب سرپوش گذاشته شود." با درنظرداشت این وضعیت اکثریت خبرنگاران از بیمه محرومند وخانواده هاي مقتولین ومتضررین ازحقوق مسلم شان بدور نگهداشته شده اند. اعلامیه مي افزاید "با وصف تمام این رویداد هاي اسفناك ،هنوز هیچ تحقیقاتي درراستاي شناسایي عاملین این فجایع انجام نگرفته ویا حداقل تا اکنون نتیجه اقدامات انجام گرفته از سوي حکومت افغانستان ونیروهاي خارجي افشاء نشده است ."

به امید پیروزی حقیقت برخیانت.

پایان ۳۰/ ۷/ ۲۰۰۸

<u>بیانیه گزارشگران بدون مرز دربارهٔ نصیر فیاض :</u>

گزارشگران بدون مرز خواهان آزادی نصیر فیاض، روزنامه نگار و مجری شبکه تلویزیون آریانا شدند که در تاریخ ۷ اسد با دستور دولت از سوی ماموران امنیت ملی بازداشت شده است .گزارشگران بدون مرز در این باره اعلام میکند " بدون شک گفته هایی درشت علیه دو وزیر و

رئیس جمهور گفته شده است. اما دولت در باره بازداشت روزنامه نگار و مجری برنامه ای که به آزاد سخن گفتن معروف است ، خطا می کند. در دمکراسی وزیران خود به امر قضا نمی پردازند، بلکه وظیفه قضات است تا معلوم کند که کسی مرتکب جرم شده است یا نه. این حادثه نشانگر فضای پر تنش میان رسانه ها و دولت و به ویژه وزیر اطلاعات و فرهنگ است."

نصیر فیاض روزنامه نگار و مجری برنامه "حقیقت" شبکه تلویزیون آریانا دو وزیر دولت، محمد امین فرهنگ وزیر تجارت و صنایع کشور و اسماعیل خان وزیر انرژي و آب را "دزد" نامید. امری که منحر به دخالت پلیس و تعطیل شدن برنامه گردید. محمد نصیر فیاض که در بازداشت مورد بدرفتاری قرار گرفته است پیش از این از سوی برخی از نمایندگان ولسی جرگه از جمله جنگ‌سالار سابق عبدل رسول سیاف مورد تهدید قرار گرفته بود....گزارشگران بدون مرز از دولت افغانستان می خواهد در اتخاذ تصمیمات تازه برای کنترل فعالیت تلویزیون‌های خصوصی با شفافیت و احتیاط عمل کند.

امنیت ملی (؟) افغانستان، در ادامه سرکوب، لت و کوب، بازداشت و زندانی کردن خبرنگاران، نصیر فیاض خبرنگار تلویزیون آریانارا که مسوول برنامه ی حقیقت در این تلویزیون است ، بصورت کاملا غیر قانونی روز دوشنبه بازداشت کرد. نصیر فیاض در برنامه ی حقیقت به مسایلی می پرداخت که معمولا مقامات بلندپایه ی افغانستان از وی راضی نبوده و طبق اظهارات یک منبع که نخواست نامش فاش شود و در تلویزیون آریانا فعالیت دارد، مقامات بارها خواستار برکناری فیاض از آریانا شده بودند. امنیت ملی (؟) افغانستان که معمولا هر از چند گاه دست به بازداشت و شکنجه ی خبرنگاران می زند نیز تاکنون از ارایه ی معلومات درباره ی وضعیت نصیر فیاض خودداری کرده است.

<u>یک خبرخوش :</u>

نصیرفیاض نیز بعد از یک غیابت پنج شش ماهه(شاید زندان) بالاخره دوباره در تلویزیون اریانابحیث نطاق اخبار ظاهرگردید وازچندماه به اینطرف در پیشبرد برنامه انتخابات برای ریاست جمهوری نقش فعال خود را ایفامیکند،ولی دیگر از برنامه حقیقت در تلویزیون آریانا خبری نیست .

پایان

مقاله هجدهم

درسوگ تاراج و تخریب میراثهای فرهنگی افغانستان

یکی از مظاهر شوم جنگ‌های قدرت طلبی در افغانستان،در دهه ۹۰ قرن ۲۰، ایجاد فضای بی‌امنیتی و عدم مصونیت جانی و مالی افراد و اشخاص و بی‌پروائی نسبت به حفظ آثار فرهنگی و ملی بود.

در دوران جنگ‌های قدرت طلبی از جولای ۱۹۹۲ به بعد چون هیچکسی در فکرصیانت و حفاظت داشته‌های فرهنگی در کشور نبود، بنابراین فرصت طلبان و استفاده جویان دست به دستبرد آثار موزیم ملی واقع دارالامان که آثار فرهنگی گرانبها و بی مثال آن در طول نیم قرن گذشته از بازیافته‌های باستانشناسی جمع‌آوری و محافظت میشد به تاراج رفت و از کشور بدر ساخته شد.

موزیم کابل برای نخستین بار در ۱۹۲٤ درعهداعلیحضرت شاه امان الله غازی افتتاح گردید، وپس از آن در طی چندین دهه گروه های باستان شناس از کشور های فرانسه ، ایتالیا ، آلمان و شوروی ، نقاط مختلف کشور را بطور منظم مورد اکتشافات گوناگون قرار دادند. چنانکه این سیاست خیلی زود موزیم کابل را به یکی از عالی ترین کلکسیون های هنری اروپائی -آسیائی و شاهکار های هنر اسلامی مبدل ساخت. " اشیای شیشه ای یونانی ، مجسمه های برونزی رومی ، برجسته کاری مرمرین بودائی ، عاج های هندی ، تندیس های یونانی،هریک گواهی بود بروجود مناسبات پایدار میان شرق و غرب در نخستین قرون تاریخ میلادی. آثار سنگی متعلق به ماقبل تاریخ که قدمت شان به ٤۰ هزارسال قبل باز میگشت ، شامل مجسمه ای نیز بود که پیش بینی میشد قدیمی ترین

مجسمه از صورت یک انسان باشد. یک سنگ ریزه قدیمی متعلق به ۱۵ هزار سال قبل در ۱۹٦۵ در ولایت بلخ کشف شده بود.

یکی از جالب توجه ترین جنبه های موزیم کابل این بود که مطلقاً تمام اشیای عتیقه و باستانی آن در خاک افغانستان کشف و به نمایش گذاشته شده بودند. تمام این آثار بدون کوچکترین صدمه در دهه اشغال افغاسنتان توسط نیروهای شوروی و پس از آن در مدت سه سال حکومت داکتر نجیب الله حوادث تاریخی را پشت سر گذاشته بودند." (میهن ، شماره ۹ -۱۲، ص۱۲٤)

نویسنده و پژوهشگر افغانی دستگیر نایل در مورد داشته های موزیم کابل چنین نوشته است : «در موزیم کابل ، آثار بسیار معتبر تاریخی قرار داشت و اشیاء ساخته شده از عاجها و اشیاء یونانی - رومی ، ظروف دوره سلوکی ، شیشه و انواع سنگ های قیمتی و دیگر اشیای که از حفاری های قبل و بعد از جنگ دوم جهانی و حفاریهایی که از خود افغانستان بوجود آمده بودند. همچنان یک کلکسیون بسیار عالی از مجسمه های کافرستان (نورستان کنونی) که شهرت جهانی داشت ، هم در موزیم بود. آثاری که بسیار اهمیت تاریخی و هنری داشتند، همان عاجها بودند که اهمیت موزیم کابل را در سطح موزیم های جهان بلند ساخته بود. موزیم کابل دارای دوطبقه بود: طبقه اول مربوط به آثار دوران قبل از اسلام و طبقه دوم منحصر به آثار دوران اسلامی بود. از جمله آثار دوران اسلامی که بسیار گرانبها بودند:

- نمبر ۱ ر۸۲ ، بعضی آیات قرآن کریم به خط کوفی به قلم حضرت عثمان

- نمبر۳ ر۸٤ ، بعضی آیات قرآنکریم بخط امام حسین (رض)

- نمبر ٤ ر۸٦ ، بعضی آیات قرآنکریم به خط عربی در پرده د ل آهو

- نمبر ۹۰ ، سه جلد قرآنکریم که از روی قرآن خط کوفی حضرت عثمان ،عکس برداری شده بود.

- نمبر ۹۱ ، قرآنکریم با رسم الخط کوفی که در سال ۱۳۳٤ از شهر غلغله پیداشده بود.

- نمبر۹٦ ر۹۹، عکس چند نامه از حضرت پیغمبر(ص) افزون برآن ۱۷ جلد کتاب نفیس در یک وقایه. این ۱۷ جلد کتاب از سه شاعر بزرگ چون مولانا عبدالرحمن جامی ، نظامی گنجه ئی و امیر خسرو دهلوی بودندکه شامل خمسه های هفت اورنگ ، هفت پیکر، هشت بهشت و لیلی و مجنون میشدند. این مجموعه نفیس منحصر بفرد، تذهیب و طلا کاری شده بودند که تاریخ کتابت آن در ۸۹۹ هجری ثبت شده است . دیوان میرزا عبدالقادر بیدل ، جلد اول آن طلا کاری شده که از طرف امیر بخارا به امیر حبیب الله خان تحفه داده شده بود. دیوان حافظ شیرازی طلاکاری شده ، خطاط آن محمدمحسن که آنرا برای سلطان حسین بایقرا نوشته بود. بوستان سعدی به خط میر عماد خطاط معروف عصر تیموری و نقاشی ها و میناتوری های استاد کمال الدین بهزاد و غیره آثار نفیس ادبی در موزیم کابل موجود بودند.

اشیاء وآبدات تاریخی که در موزیم کابل قرار داشت ، از جمله عاجها که تعداد آنها به بیش ازسیصد میرسید، پس از پیروزی انقلاب اسلامی(مجاهدین) در ۱۳۷۱ توسط تفنگداران داخلی و پاکستانیها غارت شده به بازار های جهان از جمله شهر لندن به معرض فروش قرار داده شدند . یک قسمت این عاجها در پاکستان توسط نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان برده شدکه به بینظیر بوتو صدراعظم آن کشور تسلیم داده شدو بوتو هم این اشیاء و آثار رابا خود به لندن انتقال داده که جز اشیاء قیمتی خانه اش ساخته است .

یک خانم باستان شناس افغان بنام مهریه مستمندی در ماه سپتامبر۱۹۹٦ به رادیوی صدای امریکا گفت : ما از طریق اداره یونسکو به خانم بینظیر بوتو نامه نوشته و تقاضاکردیم که آثار دست داشته خود را که از افغانستان برایش به غنیمت آورده اند، محفوظ نگهداری کند که

توسط مقامات یونسکو ویا افغانی مقیم امریکا خریداری شوند. » (مجله آزادی ، شماره ٤۲، ص ۲٤)

همچنان آرشیف ملی افغانستان که گنجینه غنامند هزاران نسخه نفیس و پر بها از آثار قلمی نفیس قرون پیشین بشمول نسخه‌های خطی قرآن‌کریم که با آب طلا درطی سده‌های پس از اسلام خطاطی شده بودند نیزمورد دستبرد قرارگرفته وبهترین آثارآن بغارت رفته است.

بدون تردید با هیچ قدرت سیاسی و اقتصادی نمیشود بازیافته‌های فرهنگی را که مهمترین و پرارج‌ترین دارایی ملی یک جامعه است و محصول تفکر و تجارب و عمل صدها هزار انسان در طول تاریخ تکامل بشری است، دوباره آنرا باز سازی کرد؟ بگونه مثال، در آرشیف ملی، هزاران نسخه پر بهای خطی و هنری، از قبیل: دواوین شعراء، کتب اخلاقی و فلسفه اسلامی و دینی چون قرآن کریم و احادیث نبوی و تفاسیر و اسناد و فرامین شاهان و امراء افغانستان، نگهداری میشدند. منجمله من سراغ نسخه ای از قرآن کریم را در آرشیف ملی داشتم که مجموعاً سی ورق بود و در هر ورق آن یک پاره قرآن عظیم‌الشان با هنر خط هفت قلم، خطاطی و با آب طلا هر صفحه آن تذهیب‌کاری شده بود. دیدن این نسخه و توجهی که در خطاطی نمودن و گنجانیدن یک پاره قرآن در هر ورق آن به عمل آمده بود، انسان را غرق حیرت میکرد. اکنون چه کسی میتواند برای چنین پدیده حیرت‌انگیز و بی‌نظیر هنری و دینی قیمتی واقعی تعیین کند؟ و چگونه احیاء مجدد چنین اعجوبه اسلامی و افغانی ممکن است؟ هرگاه خدای نخواسته، چنین آثاری حیف ومیل شده باشند.

ممکن است تصور شود که میتوان پس از استقرار اوضاع دوباره این خرابی‌ها و ویرانی‌ها را جبران کرد و به اعمار مجدد چند شفاخانه و چند فابریکه و چند هوتل و دفتر و یا خریداری چند عراده موتر و طیاره و تانک و غیره پرداخت. اما تباهی حیات انسان و یا از دست دادن داشته‌های فرهنگی جامعه را چگونه میتوان احیاء کرد؟

آرشیف ملی که تعمیر آن از ساخته های عهد امیر عبدالرحمن خان است وبه سبک زیبائی اعمارشده است در مرکز شهرکابل موقعیت دارد و بعد از کشیدن جاده سالنگ ، درزمان ریاست جمهوری محمد داود ، ترمیم اساسی و تجدید گردید وبرای جابجائی آرشیف ملی مدنظرگرفته شد . آقای دستگیر نایل در مورد اداره ومحتویات آن مینویسد: «آرشیف ملی یک بورد علمی و هفت شعبه مسلکی داشت . آثار فرهنگی و ادبی و تاریخی در دوسالون آرشیف بنامهای نسخ خطی و اسناد تاریخی نگهداری میشد. در حدود ۱۵۰ هزار قطعه اسناد تاریخی در سالون اسناد تاریخی موجود بودکه قدیم ترین آن فرامین سلطان حسین بایقرابخط نستعلیق از قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) بود و آخرین سند در آرشیف ملی ، فرامین توزیع زمین بود که بعد از کودتای ثور ۱۳۵۷ صادرشده بود.در آرشیف ملی ، فرامین ، حکمنامه ها ، مصوبات تاریخی ، قباله ها ، اقرارنامه ها، معاهدات دولتین ، البومهای تاریخی و عکس های آزادی خواهان قرار داشت . در سالون نسخ خطی به تعداد ۱۲ هزار نسخ خطی قدیمی ، که قدیمی ترین آن پاره های قرآنکریم بخط کوفی در پوست آهو نوشته شده بود ، متعلق به قرن دوم و سوم هجری میشد. عکس ها و شمشیرهاییکه در آرشیف ملی توجه را بخود جلب میکردند، ممثل شهامت و دلاوری مبارزان و آزادی خواهان کشور ما بود.آرشیف ملی ، تاریخ مبارزات قهرمانانه و پیکار دلیرانه افغانها بر ضد استعمارگران خارجی بود که توسط جنگ سالاران و تفنگداران مجاهد(!) و پاکستانی ها و عمال آنها چور وغارت کرده شد و دربازارهای پاکستان بفروش رسانیده شدند.» (آزادی، شماره ٤٢)

بی بی سی نیز دراین زمینه با نشر عکسهای ازآثار محفوظ در آرشیف ملی افغانستان میگوید:آرشیو ملی افغانستان در ۱۷ سنبله/شهریور ۱۳۵۲ در چارچوب کتابخانه های عامه ایجاد شد و در سال ۱۳۵۶ خورشیدی به ساختمان کنونی آن منتقل گردید.

در بخش نسخه های خطی بیش از هفت هزار نسخه خطی نگه داری می شود که شامل نسخه هایی از قرآن، کتابهای مختلف و خطوط خوشنویسی است. این آثار از لحاظ تاریخی و هنری ارزشمند است.

در بخش اسناد تاریخی حدود ۱۵۰ هزار سند مهم تاریخی نگه داری می شود که عمدتاً شامل عکس، نقاشی، فرمانهای پادشاهان، پیمانها و موافقتنامه های دولت با دولت های خارجی، نشریات چاپی و دیگر اسناد حقوقی و قضایی می شود.در این آرشیو همچنین مهرهای حکام و قاضیان دوره های مختلف و همچنین اسکناس هایی که در دوره های مختلف در کشور چاپ شده موجود است.(بی بی سی ۲۲ دسمبر۲۰۰۹)

یکی دیگر از آثار بی‌نظیر هنری و فرهنگی کشور ما، سنگ هفت قلم زیارت خواجه عبدالله انصاری واقع در گازرگاه شریف هرات است که با هنر خط هفت قلم اسلامی آیاتی از کلام‌الله را در آن نقش کرده‌اند. مشاهده این اعجوبه هنر اسلامی که آفریده سرانگشتان ظریف و هنرپرور برادران هراتی ماست، ساعت‌ها انسان را غرق توانمندی فکری و فرهنگی فرزندان این آب و خاک میساخت. این سنگ باری توسط هیئت باستان‌شناس امریکائی به مبلغ ٤٧ ملیون دالر قیمت گذاری شده بود. یعنی که هیات حاضر بود آن سنگ هفت قلم را خریداری و با خود به امریکا انتقال نمایند، مگر مقامات افغانی از فروش آن امتناع ورزیدند. زیرا میدانستند که ٤٧ ملیون دالر ممکن است پیدا شود، اما سنگ هنری و متبرک هفت‌قلم بدان پایه صرف یک دانه است و نظیرش در جهان پیدا نمی‌شود، بگذار مایه افتخار فرهنگی خود مردمان این کشور باشد. گفته میشود این اعجوبه هنری جهان اسلام نیز از رواق آن زیارت کنده شده و بغارت رفته است.اگر چنین نشده باشد، هموطنان هراتی ما میتوانند دراین باره به خوانندگان اطلاع دقیق تر بدهند.

و در بالاحصار کابل نیز دو مجسمه شیر وجود داشت که در آغاز حکومت مجاهدین نیروهای جنرال دوستم در آنجا مستقر بودند، گفته میشود که آن دو مجسمه نیز مفقود شده اند.

صومعه بزرگ بودا در "هده جلال آباد" به کلی از مجسمه ها و تندیس هایش خالی شده و قسمتی از این صومعه که در جنگ آسیب دیده بود، آماج دزدی و غارت قرار گرفت و کلیه عتیقه جات این بخش تباه گردید و بدین سان کلکسیونرهای ثروتمند جهان بخصوص جاپانی ها حالا دیگر مالک مجسمه های منحصر بفرد بودائی اند.

در "آی خانم" (شهر یونانی واقع در ملتقای دریای کوکچه و آمودریا) تونل هایی بوسیله بلدوزرها حفر کردند و هرچه از گنجینه تاریخی در آنجا یافتند بردند.

در شهر بلخ ، فرماندهان نظامی عهد حکومت ربانی ، پله کانهای ورودی کاخ های خود را با سر ستونهایی از سنگ های صیقل شده مرمر قدیمی دوهزارساله تزئین کردند. تعدادی دیگر ویلاهای خود را به ستون های عظیمی که بصورت غیر قانونی از دل خاک بیرون آورده بودند مزین نمودند. غارت و چپاول اماکن باستانی که محرک آن قاچاقیان بودند، همچنان ادامه یافت و با ارزش ترین کشفیات بسرعت از مرزهای کشور خارج ساخته شدند و دیگراز دست مردم افغانستان که صاحبان اصلی آنها بودند ، کاملاً خارج میگردید.

مجله دعوت چاپ ناروی در شماره ۱۲۳ خود افشاءنمود که در تاریخ سوم مارچ ۲۰۰۱ آثار فرهنگی دزدی شده از موزیم کابل به صدها هزار دالر بالای قاچاق بران پاکستانی فروخته شد که درآن میان یک پاره قرآن متعلق به موزیم کابل تا ۲۵۰ هزار دالر قیمت گذاشته شده بود. سایر آثار شامل مجسمه های بودا بود که به صدها هزار دالر نرخ گذاری شده بود.

متاسفانه جنگ منحوس به خاطر کسب قدرت باعث تباهی هزاران اثر هنری و از میان رفتن بسا آثاربی نظیر و پربهای فرهنگی ما شده و میشود. شبکه یی از تاراجگران هستی کشور با استفاده از وضعی که پیش آمده، مصروف قاچاق آثار فرهنگی افغانستان اند.

«جیمز لویز» زیر عنوان «تاراج یک فرهنگ ، غارت میراث افغانستان» مقاله جالبی در مجله آرکیولوژی فرانسه بچاپ رسانده که برگردان فارسی آن بوسیله رضاطاقی درمجله« میهن » بازتاب یافته و ما قسمتهایی از آن را میخوانیم :

نویسنده ماجرا را از گردش در بازار قدیمی پشاور و دیدار از یک دکان محقر یک پیرمرد افغان آغاز میکند و سپس مینویسد: « دکان پر بود ازگردن بندهای نقره ای سنگین متعلق به صحرا نشینان ، کاسه ای مملو او سکه های یونان باستان ، اشیای شیشه ای مارپیچ متعلق به شهر هرات و مجسمه های بودائی بامیان که هنوز آغشته بودند به گل ولای ، تسبیح هایی از جنس مروارید آنتراسین ، عقیق سرخ ، یاقوت ، لاجورد و کهربا، یک چنگ از جنس چوب درخت توت که با ظرافت تمام با صدف خاتم کاری شده بودند، یک سنگ برش داده شده به شکل خربوزه که «خروشتیها را به یادمی آورد، یک کتیبه ناخوانا ، و غلاف هایی به شکل سیگار کنده کاری شده متعلق به سمرقند، قور(سلاح) نگهبان سن پطرزبورگ ، انواع مختلف تازیانه متعلق به بزکشی ، کمر بند، قمقمه (پتک آب)، حلقه ، خنجرو شمشیر، نقابهای اهریمن ، بشقاب های منقش به خطاطی های ظریف و زیبا که در گوشه گوشه دکان روی هم چیده شده بودند، انبوهی از فرش ها، روسری های ابریشمین دراز ، و قالین هایی که با فراخ دستی گلدوزی شده بودند.

در هنگام خوردن نوشیدنی با پیاله های سنتی و قدیمی ، تحریک می شویم که بیشتر در مورد این اشیای مقدس گرد و غبار گرفته ، که نظرمان را بخود جلب کرده اند، مطلب بیاموزیم. با یک اهانت حساب شده نسبت به تمام آن اشیاء بی اعتنائی می کنیم وبا لحنی تحقیر آمیزمی پرسیم آیا چیزی که «واقعاً» دیدنش جالب توجه باشد وجود دارد؟ و بعد از معاملات جدید- البته اینبار کمی کج خلق تر بالاخره یک جواب امیدوار کننده می شنویم . پیرمرد دستی به ریش خود میکشد و میگوید:« خوب البته یک چیزهست ... ولی معمولاً آن رابه کسی نشان نمی دهم» و سپس از داخل یک کیف پلاستیکی پر گرد و خاک ، یک شیئی که شبیه به یک زیر سیگاری خیلی

قدیمی است بیرون میکشد و با اطمینان میگوید: « چهار هزارسال قدمت دارد یعنی از زمان یونان باستان» کاری نداریم که قدمت شیئی به دوهزارسال بر میگشت ، ولی به هرحال یک مدال بزرگ بیضی شکل به قطر ۱۵ سانتی متر از جنس عقیق به رنگ نارنجی نیمه شفاف در دست داشتیم . بروی مدال تصویر پیچیده ای از یک سرباز با کلاه آهنی که نیزه ای در دست داشت و ملبس بود به زرهی متعلق به پیاده نظام اسکندر مقدونی ، حکاکی شده بود. نوشته روی مدال به زبان یونانی بود، اما آرایش موبه موبه سبک کوشانی ها ، سپر ایرانی و آویخته های لباس از جنس پوست سمور مناطق سیبری بود. از خودمان سوال میکنیم آیا واقعاً این شیئی بی نظیر و شگفت انگیز مربوط به گذشته ای دور است یا اینکه جعلی است و همین یک هفته پیش در یک کارگاه محلی ساخته شده است ؟ پاسخ به این سوال دشوار است .

با این حال ، هرچند جعلی به نظر می آمد ولی مدالی بود از جنس زبرجد صیقلی که یک روی آن کمی خراشیده شده بود. صاحب دکان یک تکه خمیر را بر روی آن صافه میکشد تا شکل بگیرد و سپس یک سنگ حکاکی شده نمایان می شود. تصویر"پان" که طولش به زحمت پنج سانتی متر میشد، بدن انسانی را نشان میداد با سر قوچ با شاخ هایی عجیب و غریب که به زنی با پستانهای بزرگ که بزانوی خود خمیده شده بود، تجاوز میکرد. پیر مرد با جدیت تمام توضیح میدهد که این مدال متعلق است به «کافرستان»(نورستان). من قبلاً هرگز نظیر آن را ندیده بودم . اما آیا واقعاً این شیئی عتیقه متعلق بود به این قسمت متروک افغانستان که فقط یک قرن از مسلمان شدنشان میگذشت و آیا«پان» جزو خدایان آنان بوده است ؟ ....

نویسنده می افزاید: در بهار ۱۹۹۳ در جریان جنگ متقابل نیروهای مخالف و مجاهدین یک موشک به بام موزه کابل برخورد کرد و موزه دچار حریق شد و آتش تمام طبقات ساختمان را در بر گرفت و گنجینه های گرانبهای آن را از بین برد. عتیقه جاتی که در معرض حریق بودند به لطف تلاش های قهرمانانه مردم صالح افغان بسته بندی شده و به طبقات داخل

ساختمان منتقل گردیدند. اما پس از این رویداد ، روند انحلال و نابودی آغازشد. در سالهای بعد بیش از سه چهارم آثار و شاهکارهای باستانی ناپدید شدند. مردم این دزدی ها را به مجاهدینی نسبت میدادند که خطوط جبهه آنها ، بین سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹٦ بخش زیادی از اطراف موزه را دربر گرفته بود(در این سالها حزب وحدت بر مناطق کارته ۳ و موزه و قصردارالامان تسلط داشت). عدم امنیت کامل در این منطقه ، فرصت های بسیاری برای غارت گران بوجود آورد، اما تحقیقات نشان داد که انتخاب آثارو اشیای عتیقه مخفی و سری نمی توانست کارمبارزین بی سواد باشد. کسانی که موزه را به تاراج بردند از روی بصیرت و آگاهی این کار را کردند، چرا که مشاهده می شود در میان اشیای نا پدید شده کلکسیون کاملی از تقریباً ۳۰ هزار سکه کمیاب ، عاج های هندی بگرام، صدها تندیس و مجسمه بودائی از جنس سنگ و گچ تزئینی و حتی یک نوع پارچه کتانی از جنس شیست متعلق به قرن سوم یعنی دوران زندگی «بودا دیپانکاره» بوده است .دانستن این مسئله که کدام بخش از این گنجینه ها فروخته شده ، یا نابود گردیده یا به کسانی رهاشده است غیر ممکن است .

این ژورنالیست آگاه در مورد قاچاق بین المللی آثار موزهٔ کابل مینویسد: اگر می بینیم که عتیقه جات کوچک و کم اهمیت در داخل کشور قاچاق می شوند،در عوض نیز مشاهده میکنیم که عتیقه جات مهمتر و گرانبهاتر آماج بازارهای بین المللی و دلالان قرار دارند. علی رغم تلاش های دولت کابل برای جلوگیری از غارت عتیقه جات در داخل کشور، مقابله با قاچاق چیان قسم خورده غیر ممکن می نمود. در سال ۱۹۹۵ در نتیجه پخش یک برنامه رادیوئی بلیغ و مردمی توسط یکی از وزرای کابینه ربانی ، تقریباً در حدود ۱۵۰۰ شیئی عتیقه کم اهمیت تر به موزه باز گردانیده شد. قاچاق غیر قانونی عتیقه جات در مناطق تحت کنترول طالبان بطور محسوسی کاهش یافت . اما فعالیت های فروشندگان عتیقه جات در آنسوی مرزهای افغانستان از کنترول خارج بود و یک دولت به تنهائی قادر نبود آن را مهار کند.

سرقت عاج های بگرام و عتیقه جات کابل ، که بیش از همه بدلیل فروش بی رویه شان در بازار های بین المللی معروفند، نشان میدهند که تاچه اندازه فروش این گنجینه های مسروقه می تواند مسئله ساز باشد. پیداست که ده عدد از این عاج ها در سال ۱۹۹٤ در شهر اسلام آباد به قیمت ۲۵۰ هزار پوند بفروش رسیدکه مسلماً این قیمت خیلی بالا است در سال ۱۹۹٦ پیوسته در پاکستان ، یکی از وزرای اسبق دولت بینظیر بوتو(ظ: نصیرالله بابر) در میان بحث ها و مناقشات بسیار می پذیرفت که یکی از عاج های مذکور رابه قیمت ٦۰ هزار پوند خریداری نماید ، با این هدف که آن را به افغانستان باز گرداند. بی نظیر بوتونخست وزیر پیشین پاکستان،هنگامیکه در انگلستان به تبعید بسر می برد، در فروش غیر قانونی عتیقه جات دست داشت ضمن آنکه خود او اینکار را «یک عمل ناشایست و غیر اخلاقی بر می شمرد» بعد ها در همان سال اعلام شد که یک فروشنده لندنی همان کلکسیون عاج ها رابه قیمت ده ملیون دلار به فروش رسانده است ، اما هیچ یک از دولتمردان نامدار برای خرید آن اقدامی نکرد.

تلاش ها برای تضمین کمک دول خارجی در مبارزه علیه واردات عتیقه جات مسروقه ، به جهت عدم امضای کنوانسیون ۱۹۷۰ یونسکو از سوی افغانستان متوقف گردید. در این کنوانسیون بر مسئله مقابله بافروش غیر قانونی عتیقه جات که جزو میراث فرهنگ هرکشور محسوب می شوند، تاکید شده بود. در همان زمان مجسمه های بودائی سر از جاپان در آوردند و سکه های اسلامی از کلکسیونهای خاور میانه و در مورد بقیه آثار نیز احتمالاً اینگونه فرض شد که در طی مسیر مفقود شده اند.

اینکه بر سر فوق العاده ترین و زیباترین آثار باستانی کشف شده در«طلاتپه » چه آمده است ، خود یک داستان دیگر است. گنجینه طلاتپه که در ۱۹۷۸ توسط یک تیم باستان شناسی روسی - افغانی کشف شد و چند صد ملیون دالر قیمت نهاده شد ، مثال بارزی از این امراست . شایعاتی مبنی براینکه گنجینه مذکور توسط روسها در پایان جنگ به سرقت رفته است ، بی اساس از آب در آمد، زیرا این کلکسیون در ۱۹۹۱

دوباره پیداشد. پس از پیدا شدن عتیقه جات و گزارش مشابهی در روسیه ، سویس و سایر کشورهایی که قاچاق بین المللی آثار هنری در آنها رواج داشت بار دیگر شایعاتی در مورد سرقت و فروش این گنجینه پخش شد که این بار رئیس دولت اسلامی، ربانی در این امر دست داشته است. [طالبان در آغاز تصرف کابل اعلام داشتند که بانکهای افغانستان از هرگونه ثروتی تهی است و ۲۶ تن طلای پشتوانه د افغانستان بانک نیز از طرف دولت ربانی بغارت رفته است ، این همان طلایی است که داکتر حسن شرق درمقاله « آغاز و انجام حکومت انتقالی در افغانستان » از آن به تفصیل یاد کرده که در هنگام حکومت خود در برابر تصمیم دولت داکتر نجیب الله مبنی بر انتقال آن همراه با ۲۱ هزار توته طلای تاریخی طلاتپه به اتحادشوروی از انتقال آن ممانعت بعمل آورد. رک: سایتهای دعوت وافغان- جرمن آنلاین]

و لذا باور این مسئله که صاحبان پیشین کابل، این ثروت عظیم را که با آسانی قابل انتقال و از ارزش بی انتهایی برخوردار بوده ، خود تصاحب نکرده اند ، دشوار است ....افغانستان از آخرین کشورها در جهان است که در آن تقریباً هریک روز گنجینه یی کشف میشد(و بسیار اتفاق افتاده که یک کشاورز محلی یک مشت سکه قدیمی یا یک تکه از مجسمه بودا را به مسافری هدیه کرده به این امید که از این راه لقمه نانی بدست آورد)، اما در واقع این تاراج علمی سیستماتیک اماکن باستان شناسی است که دیگر کشورهای جهان را هشدار میدهد تا از میراث های با ارزش خود پاسداری کنند....تاریخ دردناکی است،غارت و هرج و مرج ناشی از شورشها چیز تازه ای نیست : اشغالگران مغولها، هندیها، ترکها، هونها ، انگلیس ها و روسها همگی در ربودن فرهنگ غنی افغانستان سهم داشته اند. در هربار مردم این سرزمین به پا خاسته اند، سرکش و مصمم با عزمی راسخ برای حفظ وقار و مناعت ملی خویش و دوباره هم برخواهد خاست.» (مجله میهن،چاپ مشهد، شماره،های ۱۳-۱٤)

تفنگچه وزیراکبرخان :

از سرقت آثار باستانی کشور ما در طول سه دهه اخیر همه آگاهی دارند. در این رابطه "اخبار افغانستان، چاپ دهلی ، درشماره‌های پنجم و ششم ۱۵ نوامبر ۱۹۹٤،به استناد هفته نامه «امید» نامهٔ مستندی را به نشر رسانده و چهره‌های ضد ملی و خاین، این دزدان بی‌فرهنگ را معرفی کرده است. آن نامه را با هم میخوانیم و نفرت و انزجار عمیق خود را نسبت به این افراد نادان و ضد منافع ملی ابراز مینمائیم .

« موزه کامل که در ابتدای انقلاب اسلامی، توسط چند تن تفنگ بدستان حزب وحدت گویا مورد حمایت قرار داشت از طرف محافظین آثار و اجناس آن بغارت رفته و بالای دو نفر به نامهای: امین و پهلوان رجب که در کوچه مرغ‌های شهر کابل دکان انتیک فروشی دارند به فروش رسانیده شده است. این دو نفر از عتیقه فروشان قدیمی شهرنو بوده اکثر مردم محل آنان را می‌شناسند. امین و پهلوان رجب این آثار را بالای پسران حاجی تیمور بنام‌های حاجی‌زلمی، حبیب‌شاه و کاووس‌شاه و همچنان شخص دیگری بنام کاکاروُوف و پسرانش پسران حسن باستان که نامبردگان نیز در کوچه مرغ‌ها پیشنه انتیک فروشی دارند، بفروش رسانیده است.

اشخاص فوق اموال را توسط لاری‌ها به پاکستان انتقال داده و در سه باب دکان انتیک فروشی در سرای شینواری « پلازای پشاور» بالای اشخاص وابسته بفروش میرسانند باید گفت که اینها در گذشته نیز به این شغل مصروف بودند ولی بعد از انقلاب اسلامی زمینه خوبتری یافته‌اند. سه نفر از ایشان بنام‌های کاووس‌شاه و حبیب‌شاه و امین یک مرتبه توسط دولت در سال (۱۳۷۲) دستگیر شدند ولی با دادن رشوه هنگفت آزاد شدند.

آثار و اجناس تاریخی سرقت شده توسط اشخاص فوق معمولا بعد از ورود به پشاور بالای یکنفر ایرانی بنام فریدون‌یزدانی که بزرگترین انتیک فروش آثار عتیقه کشور ما افغانستان است در لندن توسط خاینین ملی و جنایتکار فروخته میشود. فریدون‌یزدانی این آثار را بخصوص توسط حاجی

زلمی و حبیب شاه بدست آورده، ماهانه حدود یک ملیون دالر امریکائی از این مدرک بدست می‌آورد. آنچه مورد پسند این ایرانی نباشد بالای موسی‌گل، عمرگل، ظاهرگل، جانباز و احمدشاه عینک بفروش رسانیده میشود.

استوپه هده در جلال‌آباد که از جمله بزرگترین و با اهمیت ترین سرمایه ملی و تاریخی کشور محسوب میگردد. «از گاو غدود» چیزی مینویسم. آثار اینجا نیز توسط حبیب شاه: حاجی‌زلمی، موسی‌گل، جانباز و ظاهرگل با کار مشقت بار توسط اشخاص و افرادی که محتاج لقمه یی نان‌اند با پرداخت دستمزد ناچیز بدست آورده شده از طریق فریدون یزدانی بفروش رسیده و مثل فقره قبلی مابقی آن توسط موسی‌گل و عمرگل بطرف پاریس و توسط ظاهرگل و جانباز از طرف امریکا انتقال داده شده و به فروش میرسد.

ممکن نام خزانه "میرزکه" را که در جنوب کشور قرار دارد شنیده باشید. نایاب ترین سکه‌ها اضافه‌تر از ششصد کیلو گرام سکه و زیورات و ظروف، چندین صد کیلو سکه و ظروف نقره که تعیین قیمت آن مشکل است در این بخش کشور وجود داشت. در انتقال و فروش این خزینه بزرگ نیز مانند هده به یاری اشخاص فوق‌الذکر به اضافه روزی‌خان و برادرش فیروزخان، حاجی‌محمدغوت، امین‌لال و برادرش شریک‌اند. دو نفر از پاکستانی‌ها بنامهای همیشه‌گل و زاهدبگه و شخص دیگری بنام خان که دو نفر اولی در پشاور انتیک فروشی دارند به لیلام سرمایه‌های ملی افغانستان می‌پردازند.

در انتقال و فروش دوهزار سکه و مقدار زیاد زیورات و ظروف طلایی که در نزدیک شهر قندز وجود دارد و چندین‌بار توسط دولت‌های وقت حفریات شده بود ولی موفق به استخراج آن نشده بودند، بار دیگر سه هزار نفر بالای آن کار کرد و مقدار فوق بدست آمد. بنا بر روایت بعضی‌ها نظیر اجناس مناطق باختری تا کنون در جهان دیده نشده است. قسمتی از اجناس فوق بدست اشخاص معلوم افتاده، ولی سکه‌ها توسط

اشخاص فوق‌الذکر به علاوه میرزامنظور پاکستانی در سرای شینواری پلازای پشاور بفروش میرسد.

یکی از سرشناسان کابل که فعلا باشنده لاس‌انجلس است ... نیز در فروش و به اصطلاح آب کردن این آثار سهم زیادی دارد. قابل یادآوری است که زاهد بگه و میرزامنظور چند مراتبه بنا بر قاچاق آثار عتیقه دستگیر و در تلویزیون پاکستان چهره‌های‌شان افشاء گردیده است. و کارهای عتیقه فروشی در پشاور و دیگر شهری پاکستان، لندن، پاریس، فرانکفورت و لاس انجلس به شکل سری وطنی به فروش سرمایه‌های ملی و آثار تاریخی کشور بی صاحب ما مشغول اند. دولتی نیست که توان جلوگیری سرقتهای متواتر این آثار را بکند و دلسوزی هم نداریم در جهان که بفکر ما باشد. ببینیم منافع ملی کشور مصیب زده ما تا کی فدای منافع شخصی شده در خدمت بیگانگان و با داران شان قرار داشته و به سرمایه‌هایشان افزوده میشود.

یکی از آثار ارزشمند تاریخی سرقت شده از موزه کابل تفنگچه دست وزیر محمداکبرخان غازی بود که اکثریت هموطنان ما با آن آشنایی دارند و یکی از دشمنان غدار و متجاوز کشور ما یعنی مکناتن انگریز توسط سردار دلیر و مجاهد بزرگ وزیر محمداکبر خان‌غازی به جهنم فرستاده شده بود. این تفنگچه تاریخی نیز توسط محافظان تفنگ بدست از موزه کابل سرقت شده بالای انتیک فروشی کوچه مرغها فروخته شده و بعدا توسط کاؤوس‌شاه به پشاور آورده شده، بالای همیشه گل به فروش رسید. متاسفانه از سرنوشت بعدی آن اطلاعی نداریم و در صورت آگاهی برایتان خواهم نوشت. امضاء محفوظ.»

مضمون بالا قبل از هر چیز دیگر، محبت و علاقمندی عمیق نویسنده آن را به میراث های گرانبهای فرهنگی کشور ما ثابت میسازد و سپس آشکار میکند که چگونه شبکه قاچاق آثار انتیک و پربهای وطن ما را با استفاده از فرصت‌های بحرانی و جنگ قدرت طلبی ، دست در دست هم

داده، از کابل و از کوچه مرغها به لندن و پاریس ولاس‌انجلس میرساند و از این مدرک ملیونها دالر در جیب خود میریزند.

هفته نامه امید در شماره ۱۷۲ خود باز هم نام های عده یی از قاچاق بران آثار باستانی افغانستان را به نشر سپرده است. واسامی برخی از افرادیکه در خرید و فروش و قاچاق آثار باستانی افغانستان دست دارند چنین نام برده است : ۱ ـ پسران حاجی تیمور چاریکاری هر یک حبیب شاه، زلمی و کهوس شاه (کاؤوس شاه)، ۲ ـ پسران حاجی اول خان از پکتیا هر یک عمر گل و موسی گل ،۳ ـ محمود مسکین که در این اواخر قصر عصمت مسلم را نیز خریده است. ٤ ـ سنائی از غزنی، ٥ ـ رووف تا شقر غانی، ٦ ـ جانباز ازپکتیا ،۷ ـ علیخان و برادرش ظاهرجان از پکتیا ،۸ ـ مالک مارکیت شنواری به نام حاجی شینواری ،۹ ـ امین هزاره ،۱۰ ـ عباد و عبید تا شقرغانی که فعلا تفنگ های موزیم کابل در نزدشان موجود است ،۱۱ ـ کاکاروؤف و پسرانش ،۱۲ ـ حاجی محمد غوث و پسرش غلام غوث ،۱۳ ـ حاجی خلیل از غزنی و روزی خان و برادرانش فیروز از غزنی و گروپ شان ،۱٤ ـ زاهد بگه پاکستانی ،۱٥ ـ میرزا چاچه پاکستانی ،۱٦ ـ همیشه گل پاکستانی ،۱۷ ـ یحیی خیاط هزاره، فعلا در کابل ،۱۸ ـ امین گل و برادرانش، فعلا در شینواری مارکیت پشاور .

اسامی اشخاص فوق را افغانی بنام عبدالرب از پشاور برای نشر به هفته‌نامه امید فرستاده و متذکر گردیده که آثار تاریخی و عتیقه کشور اکثراً توسط اینان چور و چپاول شده، بالای بیگانگان بفروش رسیده است.

این همه بدبختی‌های فرهنگی و اقتصادی و عمرانی، زیر سر جنگ لعنتی و منحوس سالهای ۱۹۹۲ـ ۹۴ است که برای کسب قدرت یا حفظ قدرت، امنیت و صلح و داشته‌های فرهنگی را سخت جریحه دار ساخته است. داستان ذیل، نیز از قصه‌های غم انگیز کشور ما است، کشوریکه در آن سوی قرون تمدنی شگوفان داشته و طی سالهای جنگ های تنظیمی آن تمدن بر باد داده شد.

گنجینهٔ میرزکه :

یکی از گنجینه‌های حیرت انگیز آثار فرهنگ باستان کشور ما، کشف خزینه طلا و دیگر اشیاء و اجناس زرین و سیمین در «میرزکه» ولایت پکتیا و در نزدیکی گردیز است. مردم

پکتیا روایت میکنند که نیروهای شوروی باری بمبی در دامنه تپه های میرزکه پرتاب کردند که منجر به کشف گنجینه های میرزکه در محل انفجار بمب گردید. پس از آن مردم محل به تصاحب این گنجینه پرداختند و در میان قبایل ساکن در اطراف آن برای اینکه ثابت کنند این گنجینه متعلق به کدام یکی از آنها ست زد وخورد های صورت گرفت تا اینکه به این توافق رسیدند که «گجینهٔ میرزکه» مال مشترک مردم مسکون در جوار آنست و از آن پس به حفاظت و حفریات غیر فنی در آن پرداختند و ثروت بی شمار از آن محل بدست آوردند که به خمس بیع در دسترس قاچاق بران اشیاء عتیق قرار میگرفت .

بگفته آقای رسولی، مسئول باستان شناسی،" میرزکه" یکی از محلات باستانی مربوط به دوره های باختری ، یونان، باختری و کوشانی ها است که بر اثر حفریات خود سرانه از انجا حدود چهارونیم ُتن آثار باستانی، ازآن به غارت برده شده است.[حدس من اینست که "میرزکه" پایتخت کدام پادشاه کوشانی نبوده ،ولی ممکن است محل یکی از معابد و عبادتگاه های مهم پیروان آئین بودائی یا پیروان آئین شیوائی - برهمنی بوده باشد.]

اخبار وفا،چاپ پشاور در معرفی و اشاعه خبر غارت این گنجینه فرهنگی کشور رسالت تاریخی خود را بجا آورده و در شماره ۲۲ سرطان ۱۳۷۳ ش (۱۲ماه جولای ۱۹۹٤) خود مقاله مفصلی پیرامون کار حفریات غیر فنی و غیر مجاز تپه‌های «میرزکه» به نشر رسانده و توجه موسسات فرهنگی بین‌المللی و منجمله یونسکو را بدان جلب کرده بود.

نویسنده مقالت میگوید: «از اینکه چقدر و چه نوع آثار از "خزانه میرزکه" تا کنون بدست آمده، معلومات دقیق در دست نیست، فقط اینقدر میدانم که مسکوکات طلایی که بر یک رخ آن تصویر انسان در حال

سواری بر اسب دیده میشود و مسکوکات دیگری در آن میان دیده شده که بر یک رخ آن تصویر مرد و بر رخ دیگر آن تصویر زن نقش شده است. همچنان مارهای طلایی، جام‌های طلا، حیوانات چون سگ و نهنگ از طلا، کارد و تیر طلایی، همراه با سکه‌های مسی و نقره ئی و غیره بدست آمده است.

نویسنده مي افزاید که، تا کنون مبالغ ذیل از مدرک فروش آثار فرهنگی «میرزکه» به جیب سران تفنگدار محل ریخته شده است.

۱ــ ۱۲ هزار لک کلدار (از قرارفی کلدار یکصد افغانی معادل یکصدوبیست میلیارد افغانی)

۲ـ پنجاه هزار لک کلدار (معادل پنجصدمیلیارد افغانی)

۳ـ ۱۲ هزار لک افغانی (این معامله با یکی از اقوام پکتیا صورت گرفت که بعدا بجنگ کشید و پس از مذاکرات و جرگه‌های متعدد به ۳هزار لک معامله خاتمه یافت.

۵ـ پنجاه لک کلدار(پنجصدمیلیارد افغانی) .

همچنان یکی از بزرگان قومی قسمتی از اشیاء مکشوفه از خزانه میرزکه را که برای فروش به پشاور آورده بود برای نویسنده مقالت نشان داده بود که حاوی مقدار و انواع آثار فرهنگی ذیل بود:

۱ ـ ۳۵۰ من زر سرخ (در حدود ۲۱۵۰ کیلوگرم طلا)

۲ ـ ۱۷۰کیلو طلا، اجناس متفرقه

۳ ـ هفتاد عدد تیر طلایی و کارد طلایی

٤ ـ ۸۳ عدد سکه‌های نقره

۵ ـ ۱۳۰ عدد سکه‌های مسی

٦ ـ ۱۲ عدد توله و بقیه اشیای طلایی

۷ ـ ۷۰ عدد سکه‌های سرخ

۸ ـ ۲۳ عدد جام‌های طلایی

۹ ـ ٤عدد مار

۱۰ـ یک سگ طلایی

نویسنده علاوه میکند که مالکان و سهمداران خزانه میرزکه، تمام اشیای بدست آمده را در یک کانتینر حفظ نموده و نگهداری میکنند و هنگامی که خریداری از پاکستان به آنجا بیاید، در بدل یکصدکلدار دروازه کانی‌نر را باز میکنند. خریدار اجناس داخل کانتی نر را ملاحظه میکند و بعد به بیع و شرای می‌پردازد. تا کنون همه خریداران اشیاء عتیقه پاکستانی‌ها بوده اند.

یونسکو باری بتاریخ اول اپریل ۱۹۹٤ میلادی اعلام نمود که بازارهای اروپایی از آثار عتیقه افغانی مملو شده است، و تقاضا میشود تا دکانداران از خرید آنها خود داری ورزند.

منابع خارجی میگویند که در سال ۱۹۹۷ در اثر حفریات غیر رسمی در محل میرزکه گنجینه عظیمی از جواهرات و مجسمه های طلائی و نیز دوسه تن سکه طلا و نقره بدست آمد که بنابگفته یک سکه شناس معروف ، این بزرگترین گنجینه ای بود که تا آن زمان کشف شده است . اما تمام این مکشوفات بسرعت از کشور خارج شدند و دربازار های جهانی نیویارک ، زوریخ ، توکیو و لندن به قیمت های هنگفتی به فروش رسیده اند و امروز در دست کلکسیونرهایی از از کشورهای مختلف جهان قرار دارند.... (رش، مجله میهن ، شماره های ۱۳-۱٤ ،ص ٤٦-٤۷)

همچنان مجله «پیام زن» به حواله «فرنتیرپُست» در شماره مسلسل ۳۷ خود نوشته که «بر اثر حمله پولیس پاکستان برمارکیت زرگری «کوچی بازار» و«گلبهار» مقدار زیاد آثار موزیم کابل شامل ۳٤ مجسمه، ۱٦عدد تفنگ از عهد مغل، همراه با ۲۳ شمشیر و انواع خنجرها، سنگ های قیمتی، یاقوت زرد، قالین و دیگر اجناس انتیک بدست آمد.

مجله می افزاید که بنا بر گفته اهل بازار انتیک فروشی، قیمت اشیاء تاریخی در بازارهای بین‌المللی به میلیون‌ها دالر بالغ میشود، اما در بازارهای منطقه‌ای، به میلیون کلدار تخمین زده میشود. در شش ماه اخیرسال ۱۹۹۵ آثار تاریخی موزیم کابل به پیمانه زیادی در بازارهای منطقه برای فروش عرضه شده است. خبرنگار بی‌بی‌سی در کابل، آقای «دویلیم ریو» در یک مصاحبه تلویزیونی خود گفت که: آثار باستانی که از موزیم کابل ربوده شده، در بازارهای پشاور بفروش میرسد.»

سازمان فرهنگی یونسکو نیز با تأثر اعلام داشت که چپاولگران موزیم کابل را کاملا از آثار تاریخی خالی کرده‌اند. موزیم جلال‌آباد را خراب و برخی از آثار آن در غرب به فروش رسیده بدین سان به تمدن آسیایی، بزرگ ترین صدمه رسیده است.

سرمایه های فرهنگی کشور چه بخواست خارجیها غارت یا نابود شده باشد، و چه به امر و هدایت رهبران و قومندانان جهادی وطالبی غارت و تخریب و یا از کشورخارج شده باشند، با هم فرقی ندارد. مهم این است که افغانستان خراب میگردد و فرهنگ آن صدمه می بیند و کشور را بسوی نابودی تاریخی و تجزیه سوق میدهد. پایان

مقاله نوزدهم

نقش میرزمان خان کنری درجبههٔ چهارم جنگ استقلال

بنابرکتاب « جنگ استرداد استقلال افغانستان وجبهه فراموش شده چترال وکنر»

غازی میرزمان خان کنری

مدخل :

ولایت کُنر، دره یی شاداب وحاصلخیزی است، واقع درنشیب های کوه های سپین غر وسلیمان، که از شمال شرق کشور به جنوب غرب تا سند وبلوچستان امتداد دارد. این ولایت به اسم رودخانه یی یاد می شود که از وسط این دره میگذرد وبعد از سیراب کردن زمین های دو طرف خود،آب رودخانه های الیشینگ والینگار وغیره آبریزه ها با آن یکجا شده درنزدیک جلال آباد به رودکابل می ریزد و بعد بسوی جنوب جریان می

یابد ونزدیک اتک به رود سند خالی میگردد. کوه های سربفلک کشیده سپینغر وسلیمان که از شمال شرق کشور به جنوب غرب تداوم یافته،نه تنها منبع وسرچشمه رودخانه های مذکوراست، بلکه مستور از جنگلات طبیعی با درختان آسمان سای نشتر وکاج وصنوبر وبلوط و ارچه است که یکی از منابع مهم درآمد باشندگان محل بشمار میرود.

درسراسر این دره مردمانی زندگی میکنند که مثل کوهایش با وقارو سر بلند از غرورآزادی خواهی ومیهن دوستی اند وسلحشوری ورزم آوری جزوفطرت و سرشت زندگی شان است. کُنر نه تنها بخاطر کوه های سربه فلک کشیده ورودخانه خروشان وجنگلات وحشی نشتر وکاج وصنوبرخود معروف است، بلکه از لحاظ داشتن شخصیت های دانشمند وضد استعماری خود نیزمعروف ونامداراست.

سیدجمالدین افغان، بیدارگرشرق که نامش جهانشمول میباشد ، زاده وپرورده همین آب وخاک است. سیدهاشم خان کنری شخصیت روحانی وپر نفوذ دیگر کنر بود که درجنگ اول افغان وانگلیس در برابر قوای استعماری انگلیس دست به مقاومت ومخالفت زد و باقبول خسارات جانی ومالی نام خود را در دل تاریخ مبارزات مردم افغانستان ثبت کرد. این خاندان که اسلافش هنوز درولایت کنر از خود قلعه وزمین وباغ وعقار ونام ونشان ونفوذ وقدرت بسیاردارند، از اخلاف سیدعلی ترمذی معروف به پیر بابا، از مخالفین سرسخت پیر روشان انصاری میباشند.

افزون برخاندان سیدجمالدین افغان وسیدهاشم خان کنری، ماشخصیت های با ننگ وبافرهنگ ومیهن پرست دیگری از این ولایت راداریم و می شناسیم که درعرصه دانش ووطن دوستی وشجاعت ودلیری واز خود گذری ،وآزادی خواهی خودکم نظیراند. یکی ازاین دلیرمردان آزادی طلب وحریت پسند کنر، میرزمان خان کنری ، قوماندان شجاع وبا تدبیر قوتهای قومی جبهه چهارم یعنی جبهه چترال وکنر است. این افسر شجاع وفداکار میهن چنانکه حق اوست درتاریخ معاصرکشور معرفی نشده وبه نظرمیرسد که عمداً به فراموشی سپرده شده است درحالی که مردم

ومیهن به وجود چنین فرزندان دلیری بخود می بالد و دین او برگردن تمام کسانی باقی است که در عرصه تاریخ قلم میزنند.

کتاب جبهه چهارم جنگ استقلال :

در نوروزسال(۱۳۷۸ خورشیدی) یک اثر تاریخی پر محتوایی زیرعنوان « جنگ استرداد استقلال افغانستان وجبهه فراموش شده چترال وکنر» از قلم نویسنده ومحقق ورزیده وجوان کشور، داکتر عبدالرحمن زمانی، بدستم رسید که درآن از کار وپیکار میرزمانخان کنری،این سرباز دلیر وطن در جبهه چهارم جنگ استرداد کشوربه نیکوئی یادآوری شده است.

کتاب مطابق با معیارهای پذیرفته شده تحقیقات تاریخی، با ادبیات روان وبیان شیوا به زبان دری نگارش یافته است و همراه است باعکسهای تاریخی از غازی امان الله ومبارزین ملی وقوماندان قوتهای قومی جبهه چهارم ، میرزمان خان کنری وشرح مختصری ازروحانیون مبارز وسربرآوردگان جهادی محل وهمچنان عکس های انواع سلاح های سبک وسنگین بشمول طیارات جنگی انگلیس وبمب های دستی ونقشه های جبهه جنگ که من تمام آن (۲۲۶ صفحه) را در یک شبانه روز خواندم و از آن فراوان لذت وفیض بردم. کتاب تازه درسال ۲۰۰۷ در پشاور پاکستان از طرف موسسه انتشارات موسکا،در کاغذمرغوب با قطع وصحافت عالی به چاپ رسیده است.

با مطالعه این کتاب دانستم که درجبهه چهارم (جبهه چترال وکنر) نقش غازیمرد نامدارمیرزمان خان کنری چقدر موثر وسازنده بوده است که با وسایل و امکانات اندک حربی ولی سرشاراز غرور وطن پرستی وعزم راسخ برای کسب استقلال کشور، با قوت های قومی محل ضربات مرگباری برنیروهای انگلیسی مستقر در چترال وارد کرده و در برابر توپخانه مدرن دشمن با قبول تلفات جانی بیشمار از رزمندگان افغانی بشمول شهادت یک برادر خود در نبرد، سرانجام دشمن رامجبور به فرار میکند وچند محل از قلمروچترال اشغالی رابه تصرف می آورد. این پیروزیهای وی، شکست

جبهه جلال آباد را به قیادت صالح محمدخان، جبران وبرای افغانستان افتخار وپیروزی کمائی مینماید.

متاسفانه از این جبهه واز شجاعت وپایمردی قوت های قومی کنر تحت رهبری و سرکردگی میرزمان خان کنری در کتب تاریخی کشور مثل تاریخ غبار (بجز ذکر نامی در جمله سایر جهادیان) ودر "افغانستان در پنج قرن اخیر" حتی نامی از وی هم برده نشده وهیچگونه شرحی دیده نمیشود.

اینک جناب داکتر صاحب عبدالرحمن زمانی، نواسهٔ میرزمان خان غازی ، آستین همت بر زده وبرای معرفی دقیق ومستند پدربزرگ خود وهمرزمان وی مدتی را صرف مطالعه وپژوهش تاریخ های محلی واسناد آرشیف های استخباراتی انگلیس در کتابخانه های هند بریتانوی وانگلستان وکانگرس امریکا ومنابع انگلیسی وفارسی و پشتو واردو، ونشرات سایتهای انترنتی نموده وسرانجام به نگارش یک اثر بسیار دقیق تاریخی وعلمی زیرنام جبهه چهارم جنگ استقلال توفیق حاصل کرده اندکه قابل تقدیر و شادباش است. اعتراف میکنم که تا قبل از مطالعه این اثر من کمترین معلوماتی در مورد کارنامه های افتخار آفرین میرزمانخان کنری ،این شخصیت ملی کشور واقوام شجاع وفدا کارآن ولایت در جنگ استرداد استقلال کشور نداشتم.

من فکرمیکنم که شوق وذوق وعشق به احیاء مفاخر تاریخی و زنده کردن کارنامه های ماندگاروافتخار برانگیزنیاکان دلیروشجاع کنر، در جبهات نبرد استرداد استقلال کشور ودرعین حال به فراموشی سپردن عمدی پیشتازان نبرد آزادی بخش (جبهه چهارم) انگیزه اصلی مؤلف دربوجود آوردن این اثرمهم تاریخی بوده است، نه شهرت طلبی درصف طویل نویسندگان شوقی که از سر بیکاری درخارج به نویسندگی پناه آورده اند.

مؤلف کار خوبی کرده که کتاب را به نام پدربزرگ بزرگوارخود، غازی میرزمان خان کنری، وغازیمردان همرزم او اهداء نموده است. اگر

من جای مولف بودم عکس رنگی این غازیمرد را علاوه بر(صفحه ۱۷۹که مختص به معرفی اوست) درصفحه اول کتاب مزبورنیز آزین می بستم تا چشم خواننده قبل از هرچیز با سیمای باوقار ونافذ این شخصیت ملی آشنا میگردید.

کارخوب دیگرمولف ،اینست که وی اثرش را برای استادان سرشناس پوهنتون، چون داکتر صاحب عبدالله کاظم، سابق استاد پوهنتون کابل، واستاد صمیم استاد پوهنتون ننگرهارودیگر فرهنگیان کشور نشان داده واشخاص مذکورنیز اخلاصمندانه اثر را مطالعه نموده ونظریات سودمند علمی خود را در مورد کتاب ابراز کرده اند ووی نظریات اصلاحی وتکمیلی آنها را نیز مدنظر گرفته است. دیدن تقریظ داکترصاحب عبدالله کاظم ویا دداشت کوتاه استاد صمیم بیشترمشوق خوانندگان میشود تا متوجه اهمیت کتاب شده وزود تر خود را بامحتوای آن آشنا ساخته به مطالعه متن کامل اثر بپردازند. چنانکه من نیز بعد از مطالعه تقریظ های صفحات نخستین کتاب ، به مطالعه متن کتاب پرداختم وچون با ادبیات روان واسلوب معیاری به نگارش آمده است، مرا برآن داشت تا با وجود دید وبازدید برخی از دوستان در روز اول نوروز، کتاب را نیز سراپا بخوانم وحتی برخی نکات را یاد داشت بگیرم.

داکترصاحب کاظم درپایان تقریظ تحلیلی سودمند خویش در مورداین کتاب به درستی نوشته میکند که :"کتاب مشتمل برسه قسمت است: قسمت اول به مسایل عمومی جنگ سوم افغان وانگلیس اختصاص دارد که بعد ازبررسی مختصر شرایط داخلی وخارجی کشورقبل از آغاز جنگ، نگاهی به علل عمده واهمیت این جنگ از نظرانگلیسها انداخته ومتعاقباً تناسب قوای دوطرف را بطور مستندباهم مقایسه کرده است. در ادامه این مبحث بعد از ذکر مختصرعملیات سه جبهه عمده نظامی درجنگ استقلال، مولف محترم به بررسی نقش واهمیت جبهات قومی ومردمی درتاریخ افغانستان پرداخته وضمناً یادآورشده است که چگونه انگلیسها میکوشیدند که با تطمیع وتبلیغات سوء ونیز رشوه ووعده اعطای امتیازات به سران قومی وشخصیتهای بانفوذ، آنها را علیه دولت افغانستان بسیج نمایند.

قسمت دوم کتاب به بحث پیرامون موضوعات جببهه چهارم جنگ استقلال یعنی جبهه چترال، کنر تخصیص یافته است که مولف محترم نخست نظری به موقعیت تاریخی وجغرافیائی چترال وکنر انداخته واز تقسیمات سرحدی بین دوساحه مذکور بحث نموده ونیز نقش زمامداران(مهتران) چترال را در ازای موافقت ویا مخالفت با انگلیسهایادآورشده که بسیار دلچسپ و آموزنده است. نقطه عطف دراین مبحث همانا جریان روی دادها وعملیات نظامی با مقایسه قوای دوطرف دراین جبهه است که به تاریخ ۵ می ۱۹۱۹آغاز گردید وباوجود متارکه رسمی [در۳ جون۱۹۱۹]تا ۱۷ جنوری ۱۹۲۲ به نحوی دوام یافت.

مولف محترم درارتباط از نقش بارز غازی میرزمان خان کنری- سرلشکرقوای قومی کنر به تنهائی وهمچنان به همکاری با قوماندان نظامی جبهه مذکور، نایب سالارعبدالوکیل خان نورستانی به تفصیل بیان داشته وبا ذکراسمای شهدای ومجاهدین آن جبهه وکسانی که نایل به خلعت از طرف اعلیحضرت امان الله شاه گردیدند، بحث را درآن قسمت به پایان رسانیده است. قسمت سوم کتاب بیشتر به ضمایم اختصاص یافته(ومعلوم میشود که این کار را بعد از تکمیل متن کتاب به مشورت دوستان اهل نظر انجام داده است- س) وشامل عکسهای تاریخی، نقشه ها، انواع سلاح مورد استفاده طرفین ونیز لست واحدات عمده قوای نظامی انگلیس درجنگ سوم میباشد که ضماً اشعار وسروده های رزمی وحماسی شاعران جبهه چهارم دراخیر زیب اینکتاب گردیده است."(ص۱۱-۱۲)

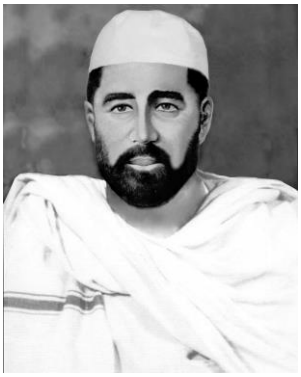

اگر از بحث بربخش های سه گانه کتاب بگذرم،باید بگویم که گردآوری وچاپ عکسهای تاریخی مبارزین ملی در این کتاب ونقشه های متعددی که خواننده را به منطقه ونقاط درگیری با دشمن بخوبی اشنا میکند، کاری است که براهمیت کتاب بیشتر افزوده است.

میرزمانخان کنری کی بود؟

از مطالعه این کتاب وخواندن آثار دیگری چون "زندانی خاطرات" به قلم محمدهاشم خان زمانی فرزند میرزمان خان کنری شاعر وشخصیت نامدار فرهنگی کشور، و"دزمانی یاد" که به همت داکتر زمانی تدوین وبه چاپ رسیده ، برمی آید که غازی میرزمان خان کنری (۱۸۶۹- ۱۹۲۹م)، یکی از رجال نامداروبا وقارکنربودند که قبل ازجنگ استرداد استقلال کشور، در جنگ های آنسوی خط دیورند برضد انگلیسها اشتراک کرده بودند واین سهمگیری درجنگهای ضدانگلیسی نام او رازبانزد مردم دوسوی خط دیورند نموده به گوش شهزاده امان الله خان رسانید. همین شهرت باعث شد تا با شهزاده جوان امان الله خان(عین الدوله) آشنا شود و با گذشت زمان این آشنائی به دوستی رفیقانه مبدل گردد.

شرکت میرزمان خان کنری درقیام مسلحانه اقوام مومند برضد انگلیس در آنسوی خط دیورند درسال ۱۹۰۸که بنام "سره غزا" ثبت شده، سبب شد تا مورد پیگردحکومت هند برتانوی واز آنطریق مورد پیگرد امیر حبیب الله خان قرارگیرد وسرانجام به دام امیر بیفتد ودرکابل زندانی شود. میرزمان خان پس یک از سال زندان در بدل ضمانت به امر شهزاده امان الله خان که درغیاب پدرمعمولاً والی کابل می بود، اززندان رها گردید ولی وقتی امیر از رهائی او مطلع شد برشهزاده خشم گرفت و او را محکوم به جریمه نمود و وی این جریمه رااز معاش خود به دولت پرداخت. میرزماخان باردیگرگرفتارو به زندان امیر افتاد. دراین نوبت شهزاده عین الدوله به میرزمان خان میگوید که این بارنمیتواند او را آزاد کند مگر زمینه فراراو را اگر خواسته باشد فراهم کرده میتواند . اما میرزمان خان فرارکردن را برای خود عارمیداند و مدت پنج سال را درزندان شیرپور باقی میماند. میرزمانخان در دوران زندان با زندانیان سیاسی دیگری از جمله مشروطه طلبان اشنا شد واز تجارب آنها تاثیر پذیرفت. سرانجام امیر درشکارگاه کله گوش لغمان شکاررقبای سیاسی گردید ونوبت به شاه امان الله خان رسید و او تمام زندانیان سیاسی بشمول میرزمانخان را آزاد کرد.

در دورهٔ امـانی،پس از اعـلام جهـاد ونبردبـرای اسـترداد اسـتقلال کشور، میرزمان خان کنری رهبری وسرکردگی ۴۰۰ تن ازقوتهای قومی را درجبهه چترال وکنربه عهده داشت. دست آورد بزرگ نبردهای اوفتح وتصرف دره های ارنوی ،دوکلام ، لمبربت وگد، از قلمروچترال مربوط انگلیسها بود که بزودی قوتهای اوبا آتش توپخانه انگلیس روبروشد وبا تحمل تلفات سنگین۱۲۶ تن از جنگجوی دلیر کنری وننگرهاری خود مجبوربه عقب نشینی گردید. نامهای جانبازان کنری وننگرهاری در زمره سایر شهدای راه استقلال کشور،در طاق ظفر پغمان ثبت تاریخ شده و دراخیر کتاب مورد بحث ما هم آمده است. امامیرزمانخان باجلب نیروهای کمکی دیگرو سازماندهی مجدد نیروهای قومی ، با تغییر شیوه جنگ ودر مشورت با قطعات دولتی تحت قوماندہ عبدالوکیل خان نورستانی وکرنیل خورشید خان دوباره توانست محلات از دست رفته را به تصرف درآورد و به پیشروی بسوی مرکز چترال ادامه دهد وبالاخره نیروهای انگلیسی و شهزادگان چترالی را در قلعه چترال متحصن وقلعه بند نماید. بعد ازمواصلت پیام شاه امان الله مبنی برمتارکه جنگ با انگلیس است که نبرد با دشمن را توقف میدهد ، ولی محلات متصرفه را تا مذاکرات نهایی برسمیت شناختن استقلال کامل افغانستان از طرف انگلیس در۱۹۲۲وقبول بدیل های مهمی در قبضه نیروهای افغانی نگه میدارد.

میرزمان خان کنری بعد از نبرداسترداد استقلال به عضویت شورای دولت امانی در آمد.شورای که وظیفه اش مشورت به شاه وتسوید ویا تعدیل قوانین جدید بود ودرسال ۱۹۲۸ با کمیت ۱۵۰ نفربه شورای ملی تغییرنام داد.

این غازیمرد تا آخر عمرش از طرفداران صدیق وجدی اعلیحضرت شاه امان الله غازی باقی ماند که طی ده سال دوره آن شاه ترقیخواه ،خدمات بسیار ارزنده در راستای تحقق تحولات اجتماعی واستقرار ثبات درکشور انجام داد. اشتراک اوبا اقوام دلیرش درجنگ استقلال وسهمگیری شان درخاموش کردن شورش ملای لنگ در پکتیا در۱۹۲۴ و تدویر یک جرگه بزرگ قومی در هده جلال اباد دردسمبر۱۹۱۹برای همبستگی

وحمایت مردم مشرقی از دولت امانی ، که در آن تقریباً پنجهزار تن از سران وسرکردگان اقوام وقبایل دوطرف خط دیورند به دعوت میرزمان خان اشتراک ورزیده بودند و آمادگی وحمایت خود را برای دفاع از استقلال، ازادی وتمامیت ارضی افغانستان ابراز داشتند و درآن جرگه به انگلیس ها اخطار داده شد تا از مداخلات درامور افغانستان خود داری ورزند، ورنه بار دیگر با خشم اقوام وقبایل دلیر افغان روبروخواهند شد،خود مبین نفوذ وتاثیر این زعیم بزرگ کنراست.

غازی میرزمان خان کنری به پاس جانفشانی های وطن پرستانه اش به دریافت چندین مدال از قبیل: مدال"لوی خان" ،مدال"وفا" ، مدال"صداقت" ومدال"خدمت" از سوی شاه امان الله نایل آمد که هریک همراه بامکافات منقول وغیر منقول مثل پول نقد وزمین وتیول وجاگیر بود. یکی از خصوصیات بارز میرزمان خان کنری، ضدیت ودشمنی عمیق او با انگلیسها مثل شاه امان الله غازی بود که هرگز این دشمنی را پنهان نمیکرد وهرگزفریفته تطمیع انگلیسها نشد و با انگلیسها کنار نیامد. و به همین خاطر بود که پس از سقوط دولت امانی و در اوضاعی که شاه در رأس لشکرهای قومی قندهار وفراه بسوی غزنی پیش می آمد، وی پسرخود غند مشرعصمت الله خان را از کنر به قندهار نزد شاه امان الله فرستاد تا وطن را برای دزدان سقاوی رها نکند و او به حمایت از شاه با قوت های قومی خود از کنر واز سمت شرق برکابل حمله خواهد کرد و شاه هم از غرب برسرنیروهای سقاوی یورش آورد.عصمت الله خان از راه های ناشناخته و پرخطر خود را به حضور شاه امان الله رساند وپیغام وپیمان پدر را به شاه بیان کرد وتا غزنی لشکر قندهار راهمراهی نمود، ولی درهمین فرصت به تحریک انگلیسها، میرزمان خان درکنرو در هنگام نماز خفتن درراه مسجد ناجوانمردانه به قتل میرسد و پسر سقاو ازخطر جبهه شرق آسوده میشود. کاش با شهادت این مرد بزرگ وزعیم قومی، دل انگلیسها ونوکران انگلیس درافغانستان تسکین می یافت ودرصدد ریشه کردن کردن این خاندان نمی افتادند.آنکه این خاندان را تاسرحد اضمحلال زیرشکنجه وفشارگذاشت، سردارهاشم خان بودوجانشینانش بودند.

علت دشمنی سردارهاشم خان باشاه امان الله ومیرزمانخان کنری :

برخی علت دشمنی سردارهاشم خان رابا شاه امان الله، مخالفت شاه به ازدواج خواهرخود رضیه سلطان(نورالسراج) با سردارهاشم خان ودادن او به سردارمحمدحسن خان میدانند، وبرخی هم علت این دشمنی را ارتباط خانواده مصاحبین با انگلیسها میدانند وبنابراین هرچی را که انگلیسها میخواستند، نادرخان وهاشم خان در حق امان الله خان وطرفدارانش روا میداشتند. نادرخان قدرت را بنام امان الله خان گرفت ولی پس از پیروزی بربچه سقاو، خود آنرا غصب کرد واین عمل واکنش هواداران شاه امان الله رابرانگیخت. نادرخان درمدت چهارسال حکومتش وبعد ازاو سردار هاشم خان در مدت ۱۷ سال صدارت خود تا توانستند مشروطه خواهان وهواداران امان الله خان رایکی پی دیگر سرکوب کردند وزندانی ساختند وبا انواع شکنجه ها وعذابها آنها را ازمیان بردند.ظلم وبیعدالتی درحق خاندان میرزمانخان کنری نیز به خاطردوستی وهواداری از شاه امان الله وبالنتیجه به دشمنی با انگلیسها تعبیرمیگردید.

نشر خاطرات سید سرورخان ، حاکم کنروخوگیانی وشینواردر سالهای ۱۹۲۰ و۱۹۲۱ ، پدرداکترسیدخلیل الله هاشمیان در مجله آئینه افغانستان (شماره ۱۱۶،صفحات ۵۶ تا۶۷) ، بیانگراین واقعیت است که انگلیسها بلافاصله پس از نبرداستقلال، درصدد سقوط رژیم امانی برآمده بودند واسباب این سقوط را در از میان بردن شخصیت های طرفدار شاه امان الله ، تشخیص داده بودند وسعی میکردند تا این عناصر را به هر نحوی شده از میان بردارند.ویکی ازاین عناصرضد انگلیسی وطرفدارجدی شاه امان الله خان، میرزمان خان کنری ملقب به "لوی خان" بود. دراین خاطرات من به نکات دیگری از شخصیت سردارهاشم خان و ضدیت او با میرزمان خان کنری پی بردم که کمی بیشتر برآن مکث میکنم.

بنابرخاطرات سیدسرورخان کنری، هنگامی که سردار محمدهاشم خان بحیث والی ننگرهار(۱۹۱۹- ۱۹۲۱)اجرای وظیفه میکرد،حرکات وفعالیتهای وی،برمحورمنافع انگلیسها می چرخید.سید سرورخان کنری

تائیدمیکند که سردار هاشم خان، والی ننگرهارپس از استرداداستقلال، دشمن سرسخت میرزمانخان کنری بود. او به بهانه شکایات خورده مالکان وپلوان شریکان ودهقانان کنر،مکتوب های متعددی برای میرزمان خان کنری ارسال کرده واو را به جلال اباد، خواسته بود، اما میرزمانخان، چه به دلیل دوستی وشناخت نزدیک با شخص اعلیحضرت امان الله خان وچه به دلیل اطلاع ازارتباطات مخفی والی با انگلیسها، به این مکتوبها وپیامهای والی اهمیتی نمیداد واعتنایی نمیکرد وبه سلام والی هم نمیرفت. ازاین جهت سردارهاشم خان ،نسبت به میرزمان خان کنری دل پربود و میخواست دست به هردسیسه ای بزند تا وی را درنظرشاه امان الله ،غیرمطلوب وخطرناک جلوه بدهد.بنابرین به حاکم کنرها(سیدسرورخان ،پدرسیدخلیل الله هاشمیان) دستور میدهد تا علیه این زعیم ملی توطئه چینی کند وبه شاه امان الله طوری گزارش بدهد که گویا لوی خان قصد طغیان و شورش برضد نظام امانی را دارد، مگر از آنجائی که سیدسرور خان خود اهل کنرو میرزمان خان کنری را از نزدیک می شناخت واو را به عنوان یک شخصیت ملی احترام میکرد، تشویق وترغیب والی براو اثر نداشت وبجای دسیسه وتوطئه علیه میرزمانخان ،توسط افردخود عنوانی خان مذکورنامه یی فرستاد و او را از ناحیه سردارهاشم خان وتوطئه های وی مطلع وبرحذر ساخت ومتذکرشد که باری به ملاقاتش تشریف بیاورد.

میرزمان خان هم در یک شب با چندنفر محافظ شخصی به خانه سیدسرورخان، میرود وموردا ستقبال گرم مهمانـدار قرارمیگیرد.سیدسرورخان به افتخارمیرزمانخان گوسفند می کشد و فردای آنشب تعدادی از رؤسای اقوام کنر رانیز دعوت میکند و از خدمات وطن پرستانه میرزمان خان کنری تعریف وتمجید بعمل می آورد وضمناً از وی سه چیزخواهش میکند: اول اینکه باقیات دولت را ازمدرک مالیات زمین بپردازد، دوم به رفع شکایات دهقانان وپلوان شریکان خود بپردازد، و سوم اینکه به دیدن والی به جلال اباد برود واز وی رفع کدورت کند. میرزمانخان نیز به پاس احترام حاکم(سیدسرورآغا) دوتقاضای او را با

اسناد شرعی بجا می آورد، ولی از تعمیل تقاضای سوم سرمی پیچد و به دیدن والی ننگرهار(سردارهاشم خان) نمی رود.

نرفتن میرزمانخان به دیدن والی ننگرهار،آتش کینه در دل والی شعله ور ترمیسازد وچون سید سرورآغا هم علیه میرزمان خان کنری با سردار هاشم خان همنوائی نمیکند، وکدام گزارش تخریب کارانه علیه لویخان صادر نمینماید، بنابرین سردارهاشم خان مامورینی ازجانب خود به کنر میفرستد تا علیه میرزمانخان توطئه چینی کنند وراپورهای خود را به کابل وبه مرکزولایت نیز ارسال کنند. یکی ازاین ماموران میرزامحمدامین از اهل خوگیانی بود، ولی از آنجا که محمدامین از میرزمان خان کنری می ترسید، جرئت نمیکرد تا برضد اوگزارشی به مرکز ارسال کند ، بنابرین سردارهاشم خان ،محمدامین را دوباره به جلال اباد میخواهد.چندی بعد سردارهاشم خان بجای سیدسرورآغا شخص دیگری از مرکز تقاضا میکند وسید سرورهم که از دست سردار هاشم خان به تنگ آمده بود، بدون استیذان وی بکابل می کشد واستعفای خود رابه شاه پیش میکند وچون شاه علت را جویا میشود وحقیقت را اززبان وی می شنود، استعفایش را می پذیرد، ولی ده روز بعدشاه دوباره سیدسرور خان را بحضور طلبیده او رابحیث حاکم خوگیانی وشینوار مقرر میکند وبه وی می فهماند که برحضور سردارهاشم خان در ولایت مشکوک است وبا جواسیس انگلیس در سمت مشرقی ارتباط دارد، بنابرین میخواهد که اودوباره به ننگرهار وبحکومت خوگیانی برود وفعالیت های جواسیس انگلیس را در منطقه شینوار وکنر ومومند زیر نظر بگیرد ومرکز را از وضعیت باخبر بسازد.سید سرورآغا که از دوستان وطرفداران سر سخت امان الله خان بود، وظیفه جدید را می پذیرد ودرعین قبول مسئولیت جدید مشکلاتی را که پیشرومی بیند با معین السلطنه مطرح میکند ومعین السلطنه هم وسایل وامکانات کار را مطابق نظروی دراختیارش قرارمیدهد وسیدسرور باوجودی که والی ننگرهار، مانع عمده کار اوبود به ننگرهار به دیدارسردار هاشم خان میرود، وبعد از ملاقات سردارهاشم خان درصددانجام کارخود میشود.درهمینجا سیدسرور خان

بایک عده از خوانین وبزرگان شینوارکه از قبل آنها را میشناخت مثل: محمدعلم خان ومحمدافضل خان شینواری(بعد ها از سرکردگان شورش شینواربرضد رژیم امانی) ملاقات میکند و آنها را اشخاص وطندوست ودشمن انگلیسهامینامد.سیدسرور درهمینجا درموردتوزیع پول از طرف اجنت های انگلیس به مردم شینواروافریدی مطلع میشود ونیز ازاین باخبرمیشود که عده یی ازافریدیها که جواسیس انگلیسی بودند در مهمانخانه دولتی اقامت دارندونیز مطلع میشود که میرزا محمدشاه خان مامورتحریرات حکومت اعلی ومیرزا محمدامین خان (قبلاً کاتب اداری حکومت کنرها)، به حیث مهماندار افریدیهای درمهامانخانه دولتی تعیین شده اند.

سردارهاشم خان چندی بعد گماشته خاص خود، محمدامین را (که بعدهااز طرف هاشم خان به مقام ریاست تمیز مادام العمر ابقاگردید) مامور اطلاع رسانی امور حاکم خوگیانی میکند وحاکم خوگیانی (سیدسرورآغا) مجبور میشود که موقتاً فعالیت های ضد انگلیسی را متوقف بسازد وسرانجام رسماً از وجود وضرورت محمدامین در حکومت خوگیانی معذرت بخواهد،مگر این کاروی با واکنش شدید سردارهاشم خان رو برو میگردد و این امر باعث میشود تا سید سرور موضوع را به سمع شاه امان الله برساند وشاه هم سردارهاشم خان را از حکومت ننگرهار پس میکند(۱۹۲۱). اما کینه سردار هاشم خان نسبت به سیدسرورکنری وهمچنان میرزمان خان کنری دردلش غوره میماند. تا اینکه ورق تاریخ برمیگردد ونوبت به سردار محمدهاشم میرسد .بعد از سقوط دولت امانی وبرچیدن بساط سقاوی نوبت به نادرخان و سردار محمدهاشم میرسد وآنگاه است که صدراعظم محمدهاشم خان، دستورمیدهد سیدسرورخان از خانه خود به هیچ جایی رفته نمیتواند وجایدادش نیز قسماً مصادره میشود.بدینسال درمدت حکومت سردارهاشم خان (۷سال) سیدسرورخان کنری در منزلش محبوس ومغضوب میماند.

واما درباره میرزمان خان کنری باوجودی که وی بعد از سقوط شاه امان الله از سوی اجنتان انگلیس درکنرشهید شده بود وهیچکسی از

خانـدان وی حکومـت هاشـم خـان را تهدیـد نمیکرد،مگرکینـه ایکـه از وی دردل سردارهاشـم خـان بـاقی مانـده بـود، هنوزحـل ناشـده بود.صـدراعظم هاشـم خـان جواسیس خـود را بـرای ریشـه کن کـردن خانـدان میرزمانخـان کنـری موظـف سـاخت وآنهـا توطئـه هـای جدیـدی چیدنـد وسـرانجام تمـام بازماندگان خاندان بزرگ وی ، که تعداد شان به یکصد تن میرسید، از زن ومـرد وخـورد وبـزرگ بـدون کـدام جـرم وگنـاه وبـدون حکـم کـدام محکمـه ئی(محض بجرم طرفداری از شاه امان الله ودر حقیقت بجرم ضدیت خود بـا انگلیسـها)، بـه زنـدان دهمزنـگ انداختـه شـدند وآنهـا مـدت ۱۳ سـال را در شرایط بسیار بدتر از شرایط جهنم در زنـدان گذراندند کـه دراین مـدت ۲۸ تن آنان از اثربیماری و بیدرمانی وشرایط خراب زنـدگی در زنـدان مخـوف دهمزنـگ جـان دادنـد و بقیـه هم پس از۱۳ سـال زجـر وشـکنجه زنـدان بـه ولایت هرات تبعید گردیدند ومدت هشت سال دیگر را دور از اقـارب واقـوام خود در هرات بسر آوردند. فقط در دوره دموکراسی ظاهرخان بود که بقیة السیف این خانـدان اجـازه مـی یابنـد تـا بـه زادگـاه خـود درولایـت کنـر رفتـه زندگی را دوباره از نو آغاز کنند.

<u>بازهم درباره کتاب جبهه چهارم جنگ استقلال :</u>

داکتر عبدالرحمن زمانی ، پسرالحاج محمدارسلان خـان زمـانی یکـی از نـواده هـای بـا اسـتعداد و وطـن پرسـت میرزمـان خـان اسـت کـه اینـک درامریکـا زنـدگی میکنـد و دسـت بـه تـدوین شـرح ماجراهـای دردنـاک رفتـه براین خاندان وکارنامه های ماندگارآنها زده است.

گرچـه رشـته اصـلی مؤلـف طبابـت اسـت،ولی معلـوم میشـود کـه براثراستعداد ذاتی وذوق سرشار نویسندگی وعلاقمندی در کارهای حوصلـه فرسای تحقیقی و دقت در متون تاریخی واسناد ارشیفی، مثل یـک محقق ویـک مؤرخ باتجربه وآزموده از عهده کارش برآمده و مواد ومطالبی را که در بـاره جبهـه چهـارم جنـگ اسـترداد اسـتقلال کشـور، ضـرورت بـوده، از درون اسناد وکتـب گـردآوری ، تنظیم وتصنیف نمـوده و ازتلفیـق وتـالیف آنها کتابی به وجود آورده است، که در نوع خود اگر بی نظیرنباشد حتمـاًکم

نظیر خواهد بود. زیرا من تا مطالعه این کتاب درباره جبهه چترال وقوماندان دلیر آن یعنی میرزمان خان کنری چیز نخوانده بودم واطلاعات زیادی هم از این جبهه جنگ نداشتم.

مؤلف ضمن برآوردن هدف اصلی خودبه معرفی شخصیت های روحانی وجهادی کنر وننگرهار از قبیل :عبدالحیکم آخندزاده ،ملاصاحب بابړه ، حاجی صاحب ترنگزائی، ملا صاحب چکنور، میاصاحب سرکانی و دیگر سرکردگان جهاد از قبیل جمدرخان وعبدالرحمن و عبدالودود وکرنیل خورشیدخان ونایب سالارعبدل وکیل خان نورستانی وغیره پرداخته که هرکدام دربرابر استعمار انگلیس نقش وطن پرستانه خود را ایفا کرده اند ، وسرگذشت شان میتواند برای فرزندان افغان سرمشق خوبی باشد. نقش عبدالوکیل خان نورستانی نیز در جبهه چترال پررنگ وچشمگیرتوصیف شده است.

برای من دراین کتاب در پهلوی کارنامه های ماندگار میرزمانخان کنری، شرح حال مختصرمولوی عبدالخالق اخلاص شاعرزبردست زبان پشتو که خود جزوی از نبرد استقلال در جبهه چترال بوده وصحنه های جنگ را منظوم کرده و آن کارنامه ها رااز فراموشی نجات داده است خیلی دلچسپ بود. نمونه نظم اودر ثبت رویداد جبهه چترال چنین است:

چی غازی میرزمان خان په حمله سازشه

په کفارو باندی جوړ دغم آواز شه

ډیرکفار له تیغه تیر پاتی مردارشوه

هغه نورپه تیشته لاړ جان بردار شوه

څلورخایه دکفارو چی محکوم دي

"ارنوی"او"لامبربټ " او" گډ " معلوم دي

بل پړاو د"گواتی" گوره عیان

داشو فتحه په نصرت د ذوالمنان

چی غازی میرزمان خان هلته قرارکړ

دچترال دمهتر زړه یی ناقرارکړ

بریکوټ کی معصوم شاه پاچا وګوره

وسره هم خورشیدخان کرنیل وروره

هم وسره عبدالحکیم آخند زاده و

په نرنګ کی چی ساکن او باشنده و(صفحه ۹۸)

این شاعرفاضل نه تنها یکی از مبارزان ملی بود، بلکه درامور نظامی تا رتبه

کندک مشری بعد از سال ۱۳۰۳ش در دولت امانی خدمت کرده بود ودر۱۳۱۰ در شورای ملی وقت عضویت داشته وسپس درسال ۱۳۱۶ در پشتو ټولنه به حیث مدیر شعبه لغات پشتو کار نموده است ودست به تالیف وتصنیف چندین اثر سودمند ذیل زده است:

۱-داستقلال څلورمه جبهه

۲-سیف الامان

۳- تصحیح التلاوت فی علم القرائت

۴-نهضت پشتو

۵- نورستان جدید الاسلام

۶-د نورستان حالات

۷- لوی خوبونه

۸- نظم اونثر

فرزندان با احساس ننگرهار وکنر بایستی قدر این شخصیت مبارز ووطن پرست را بدانند واز او به عنوان یک عنصرملی ومبارز وقابل احترام فرهنگی قدردانی نمایند. من حس میکنم که این مردوطن پرست در

ایام مهاجرت به پاکستان در پسین روزگار زندگی چگونه رنج می برده وچه توقعاتی از فرزندان افغان برای آزادی وطن از کام اژدهای سرخ داشته است تا زنده بوطنش بازگردد.

در اخیرمطالعه این کتاب پرمحتوارا به تمام افغانها توصیه میکنم وبرای مولف محترم توفیق مزید در انجام کارهای فرهنگی آرزو مینمایم.

یاد وخاطر همه مبارزین وطن دوست افغان همواره گرامی باد!

پایان ۱/ ۴/ ۲۰۰۸

مقاله بیستم

بند سلما برهریرود

(سلما یک بند نیست، حیات است!)

بندسلما واقع در ۱٦۰ کیلومتری شرق شهر هرات

مقدمه:

هریرود از دامنه های کوه بابا درمناطق مرکزی کشور سرچشمه گرفته و از بهم پیوستن دوشاخه فرعی درمنطقه "دولت یار" به وجود می آید. هریرود مسافت طولانی را درداخل ولایت غور طی نموده وبا عبورازشهر چغچران مرکز آن ولایت وارد ولایت هرات میشود واز جنوب شهرهرات میگذرد. مردم هرات قرنها قبل برای عبور ومرور کاروانهای تجارتی از

هرات به سیستان وهند وبرعکس براین رودخانه پلی زیبا ومستحکمی بسته اند که بنام پل مالان یاد میشود.

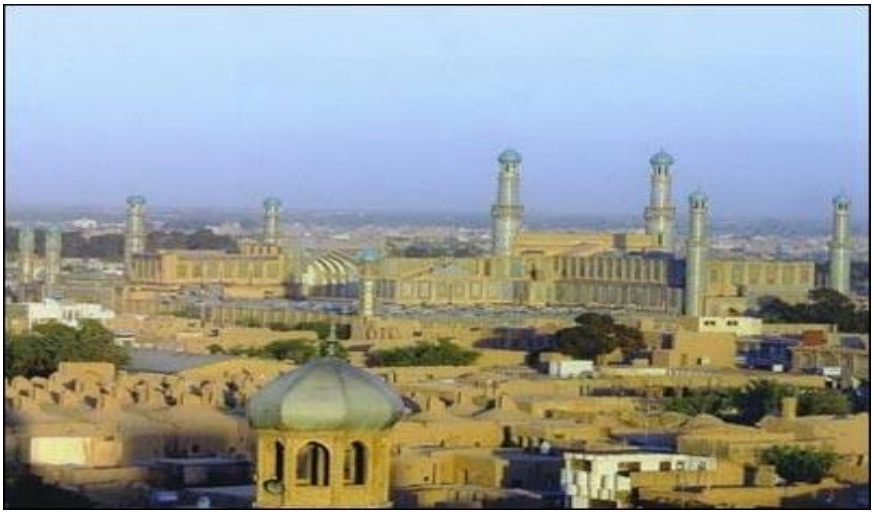

دورنمای شهر و مسجد جامع هرات

پل مالان درهرات

پل مالان، یکی از پلهای مستحکم وتاریخی هرات است که بر روی رودخانه هریرود در منطقه مالان ساخته شده است. این پل در مسیر جاده قدیمی هرات - قندهار واقع شده و در گذشته های دور، کاروان هایی که از

هرات به مقصد سیستان، قندهار و هند سفر می کردند، از این پل عبور می نمودند. این پل در سال ۵۰۵ هجری قمری (برابر با ۱۱۱۰ میلادی) و در زمان سلطان سنجر سلجوقی به همین شکلی که اکنون دیده میشود، با اندک تفاوت، ساخته شد. (بی بی سی ۲۰ جون ۲۰۰۸)

محقق افغانی آقای نجیب فهیم (استاد پوهنتون کابل) درمقاله ای، در بارهٔ هریرود مینویسد :" هریرود۱۱۲٤کیلومترطول داشته و ٥٦۰ کیلومترآن درداخل افغانستان جاری است. ۶۰ کیلومتر مرز مشترک میان دوکشورایران و افغانستان راهمین دریا تشکیل میدهد. هریرود سرانجام وارد ترکمنستان شده ودر ریگزارهای «قره قروم» دفن میگردد.هرچند ولایت هرات سرسبزی خود را مرهون هریرود میباشد ولی با آنهم ، استفاده چندانی از آب این دریا درداخل افغانستان صورت نگرفته واضافه آب آن جذب ریگستانهای کشورهای همسایه میگردد. درسالهای اخیر دو کشور همسایه ایران و ترکمنستان- بدون توجه به نیازهای مردم افغانستان به آب رودخانه هریرودُ بدون دغدغه ونگرانی از این خطرکه اگر روزی دولت افغانستان در راه توسعه گام نهاده ومهار آب های سطحی خود را در دستورکار قراردهد، دیگر آبی باقی نخواهدماند تا در ریگستانها هدررفته و یا سد دوستی را پرآب نماید- باهم طرح دوستی ریخته وسدی را بمنظوربهره برداری از آن احداث نمودند. طنز تلخ سیاسی روزگارما این است، زمانی که این دوهمسایه سفره خود را روی آب های ما پهن نموده ومنافع آن را میان خود تقسیم نمودند، حتی من باب حق همجواری از افغانستان به عنوان ناظر هم دعوت بعمل نیامد. دولتمردان ماهم که به نوبت کرسی قدرت رامیان خود دست به دست مینمایند، بدون توجه به پیامدهای زیانبار این اقدام یکجانبه همسایگان ، حتی زحمت اعتراضی راهم بخود ندادند و شاید بی اطلاعی از جغرافیای کشور ومنافع حیاتی آن سبب این غفلت شده باشد و یا هم تا بحال متوجه نشده اند که کرسی های قدرت تنها امتیاز نیست، مسئولیت هم است وچه مسئولیتی مهم تراز پاسداری مرزها وحفظ منابع طبیعی وحیاتی کشوراست! (فصلنامه میهن، شماره ۳٤ ص ٦۹)

آقای فهیم می افزاید: "سد دولتی با همکاری مشترک دوکشورترکمنستان و ایران روی آب های هریرود درهفتادوپنج کیلومتری سرخس احداث گردیده است. هدف احداث این سد آبیاری ۵۰ هزارهکتاراز اراضی زراعتی دوکشور وتامین ۱۵۰ میلیون مترمکعب آب شرب شهر سه میلیون نفری مشهد میباشد. کاستن خطر سیل وبهبود زیست محیطی منطقه از جمله هدفهای دیگراحداث سد دولتی اعلام شده است. عملیات اجرای ساخت این سد درسال ۱۳۷۹ش(دوره طالبان بعد از کشتن۹ نفر دپلومات ایرانی درشهر مزارشریف و اوج اختلاف ایران با طالبان) آغاز و تا اوایل بهارسال ۱۳۸۳ شمسی که آبگیری شد، ۸۱ فیصد کارهای اجرائی آن انجام شده است. مصرف اجرای این پروزه ۱٦۸ میلیون دالرمحاسبه شده که باید توسط دوکشور بصورت مساوی ، منابع مالی آن تامین گردد. قرار بود این سد درسال (۱۳۸٤ش) به بهره برداری سپرده شود، ولی مقامات دوکشور«استخاره را درکارخیر» مصلحت ندانسته واز ترس اینکه مبادا دولت مردان افغان از خلسه تاج پوشی های متناوب به خود بیایند! عزم را جزم نموده وبا موافقت یکدیگر یکسال زود تراز موعد مقرر آن را به بهره برداری سپردند."

آقای فهیم با اشاره براهمیت اقتصادی آب می افزاید: "دراینجا برای اینکه اهمیت اقتصادی آب ونقش آن درروابط کشورهای منطقه روشن شود، از افغانستان بیرون رفته وتفاهم نامه ای رامرور میکنیم که دراین اواخرمیان دوکشورایران وکویت درمورد صادرات و انتقال آب به امضا رسیده است . به اساس این تفاهم نامه قراراست که طی یک دوره سی ساله ، سالانه ۹۰۰ میلیون مترمکعب آب از سد کرخه ایران به منطقه الزور کویت توسط خط لوله انتقال داده شود. مصارف احداث این خط لوله ۵٤۰ کیلومتر (۵ر۱) میلیارد دالر پیش بینی شده است که توسط هردو کشوربطور مشترک تامین میشود. صادرات این مقدارآب برای دولت ایران سالانه بیشتر از یک میلیارد دالر درآمد به همراه خواهد داشت.» (رک: فصلنامه میهن، شماره ۳٤ صص ٦۹ -۷۰)

پروژهٔ بند سلما وعلت تأخیرآن

فضل احمد ذاکري، رییس تنظیم آب و منابع آبي ولایت هرات، باری در مصاحبهء که با رسانه کلید داشت، گفته بود، فقدان بندهاي آبگردان برروددخانه های هریرود ومرغاب وفراه رود دلیل اصلی هدر رفتن آب های کشور است و مهار کردن این همه آبها وظیفه اصلی دولت می باشد. طبق برآورد های کارشناسانه سالانه صدها ملیون مترمکعب آب به کشور ایران می رود؛ اما مردم در ولایت های غربی کشور، از بی کاری و گرسنگی رنج می برند.

بند سلما درولایت هرات به عنوان بزرگترین پروژه زیر بنایی افغانستان در دوره ریاست جمهوری داود خان طرح ریزی شد وکشورهندوستان متعهد به ساختن آن شده بود و ۲۵ ٪ کارش پیش رفته بود که کودتای ثور۵۷ رخ داد، وکار اعمار بند از سوی مخالفان رژیم اخلال شد ولی متوقف نگردید وتا سال ۱۳۶۱ش ادامه یافت.

بند سلما درهرات

Yahya Chawosh

۲۷ ژوئیه ۲۰۱۵

یکی از شاهدان عینی،آقای چاوش یحیی می باشد که اعمال وحشیانه اشرار را علیه انجنیران وکارگران بند سلما در فیسبوک درتاریخ ۲۷ جولای ۲۰۱۵حکایت کرده است. خواندن این داستان دل سنگ را آب میکند تا چه رسد به دل انسان این وطن.

بقول چاوش، دشمنان آبادی افغانستان حملات خود را متوجه پوسته های امنیتی وانجنیران وکارگران بند سلما ساختند و در سال ۱۳۶۰،انجنیرغلام دستگیر معاون پروژه بند برق سلما را با رئیس بند انجنیرغفور و۴۵ تن دیگر از مامورین اداری آن پروژه را بیرحمانه در شعله های آتش سوختند.از جمله پنج نفرانجنیر در آتش سوختند وزغال شدند، وبقیه بطورنیم جان به شفاخان چهارصد بستراردو درکابل انتقال داده شدند و بعد از هفت ماه تداوی ومعالجه، برخی زنده ماندند ولی دیگرشکل وسیمای قبلی خود را از دست داده بودند. یکی از این زنده مانده ها، انجنیردستگیر بود که یک سال بعد ازتداوی درحالی که انگشتان دستها وپاهایش قطع شده بود، مقامات دولتی را مجبور ساخت تا او را دوباره به بند سلما بفرستند. او دوباره به هرات وچشت رفت مگر دراین وقت والی هرات پوسته امنیتی بند را که پیوسته مورد حملات (اشرار) قرارمیگرفت ومتحمل تلفات میشدند،به شهر هرات فراخواند و انجنیر دستگیربا علاقدار چشت وآمرامنیت آنجا تنها ماندند. درهمین فرصت تورن اسماعیل با گروه اشرار خود بربند سلما حمله کرد، انجنیر دستگیر و مامورین دولتی را حین مقاومت کشتند و خانه های انجنیران ومامورین دولتی را تخریب کردند وسیخ گول وسامان آلات بند را باخود بردند.(رجوع شود: به فیسبوک (۲۷ Jul۲۰۱۵- Chawosh Yahya)

اسماعیل خان درزمان امارت خود خوانده خود درهرات،بعد از آنکه درسال ۱۹۹۵ ازترس طالبان هرات را گذاشته راه فرار به ایران را درپیش گرفت، پس از سقوط طالبان، دوباره برهرات مسلط شد ودرحالی که هفته

چندین میلیون دالر از گمرک هرات به خزانه اش واریز میشد، وبه دولت حامدکرزی هم از عواید هرات حساب پس نمیداد، چنان مقتدر شده بود که بقول سازمانهای معتبر بین المللی لشکر شخصی سی هزار نفری داشت، ووالیان ولایات همجوارخود را مجبورمیکرد بجای دولت مرکزی از اوامراو فرمان پذیر باشند. وحتی بدون استیذان دولت مرکزی به ایران وترکمنستان سفر میکرد و قرارداد های تجارتی واقتصادی امضا مینمود، مگردرراه نجات مردم هرات از فقر وبیکاری ومهاجرت به کشورهای دور ونزدیک هیچ کمکی نکرد. او میتوانست کارساختمان بند سلما را سرعت ببخشد وامنیت ساحه بند را با اعزام یک هزارنفرازسی هزارلشکرشخصی خود تأمین نماید ، ولی از آنجایی که میدانست اکمال بند سلما، ناخوشنودی ایران را بار می آورد، بنابرین او خوشنودی حامیان خود را برخوشبختی مردم هرات ورفع فقر وبیکاری مردم ترجیح داد و نا امنی ساحه بند سلما را بهانه می آورد تا اکمال بند بجای چهارسال، به ده سال بکشد.

حامدکرزی در دور دوم حکومت خود، اعمار بند سلما را مورد توجه قرارداد وبالاخره در ۲۵ماه حوت سال ۱۳۸۶ش کاراعمارمجدد بند سلما آغازشد. قرار بود این بند ظرف ٤ سال توسط شرکت ساختمانی «وابکاس»هنداز مدرک کمکهای انکشافی کشور دوست هند ساخته شود، اما این پروسه چندین بار به دلایل ناامنی و آنچه مداخلات کشورهای همسایه [ازجمله ایران]عنوان می شود به تعویق افتاد .

کار اعماربند سلما در ۱۳۵۶درزمان جمهوریت داودخان آغاز شده بود وتا سال ۱۳۶۱ش کار آن با وجود تغییر رژیم ونا امنی ادامه یافت،مگر باحملات اسماعیل خان برپوسته های امنیتی وقتل وکشتار کارگران وانجنیران بند ونیروهای امنیتی کار بند متوقف گردید. در۲۰۰۶ مجدداً کار اکمال بند از سوی کشورهند آغاز گردید،وقرار بود در مدت ۴ سال تکمیل وبه بهره برداری سپرده شود، مگربازهم به‌خاطر دخالت و نا امنی ساحه توسط افراد وابسته به ایران، اکمال این بند از۴ سال به ۹سال به تعویق افتاد تا آبنکه درسال۲۰۱۵ تکمیل شد ودر۲۰۱۷به بهره

برداری سپرده شد.

بگزارش رونامه ۸ صبح/ حداقل چهار انجنیر ایرانی به توصیه اسماعیل‌خان، وزیر پیشین انرژی و آب، در ترکیب شرکت هندی «وابکاس» سازنده بند سلما کار می‌کردند و استخدام انجنیران ایرانی در تعویق این پروژه نقش اساسی داشت.(روزنامه ۸ صبح،۲قوس۱۳۹۲ش)

آخرین وعده:

مسئولان هندی پروژه ساخت بند سلما را یک موضوع حیثیتی برای کشورشان دانسته عزم کردند تا کار ساخت این بند را تا ختم سال ۲۰۱۴به پایان برسانند.بند سلما برای مردم افغانستان و به خصوص اهالی هرات اهمیت حیاتی دارد و بهره برداری از آن یکی از آرزوهای دیرینه شان بوده ومیباشد. بند سلما به طول ۵۵۰متر و ارتفاع ۱۰۷ متر، ظرفیت ذخیره سازی ۶۶۴میلیون مترمکعب آب و قابلیت تولید ۴۲ میگاوات برق را در مرحله ابتدایی دارد.

رئیس عمومی حوزه دریای هریرود-مرغاب انجینر صاحبخان پکتیاوال،قبل از افتتاح بند سلما ضمن مصاحبه اش گفته بود: «بند سلما یکی از بزرگترین پروژه های زیر بنایی کشورما است که کار آن تا ۹۰ درصد پیش رفته و هم اکنون هم کار بالای آن به شدت جریان دارد. انجینران هندی به ما وعده داده اند که تا پایان سال جاری عیسوی کار این بند به پایان می رسد و به بهره برداری سپرده خواهد شد».به قول آقای پکتیاوال، آب کافی از این بند به سوی کشور همسایه ایران خواهد رفت و از این نظر نگرانی وجود ندارد: «براساس ریفراندوم ها آب مازاد پس از تولید انرژی برق به سوی ایران خواهد رفت و هم مردم ایران و مردم افغانستان از این آب استفاده خواهند کرد».

آغازآبگیری بند سلما :

بعد از حدود ۹سال کار توأم با وقفه ها بدلیل حملات مخالفین بروسایط

انتقالاتی تجهیزات بند وبر پوسته های امنیتی بند، طرح احداث بخش های عمدهٔ بند سلما در ولسوالی چشت هرات، از سوی هندوستان به اتمام رسید و روز۲۷ /۲۰۱۵/۷عملیات آبگیری این بند بزرگ آبی آغاز گردید. پروژه بند سلما بامصرف ۳۰۰ میلیون دالر از سوی هندوستان اعمار شده و افزون برتولید ۴۲ میگاوات برق، امکان آبیاری ۸۰ هزار هکتار زمین را دارد.

خبرگزاری کلید، از قول مسوولان قنسولگری کشور هندوستان در هرات نوشتند که: پروسه آبگیری بند سلما و بسته نمودن دروازه تونل انحرافی برای ذخیره نمودن آب در این بند بزرگ روز (۲۰۱۵/۷/۲۷) در ولسوالی چشت هرات آغاز شد. در اعلامیهٔ منتشر شده از جانب قنسولگری کشور هندوستان در هرات آمده است که پروسه آبگیری بند سلما ۹ الی ۱۲ ماه را در بر می گیرد.

پروژه بند سلما به ارزش ۳۰۰ ملیون دالر بر روی دریای هریرود در ولسوالی چشت شریف ساخته شده واین پروژه گنجایش تولید۴۲ میگاوات برق و امکانات آبیاری ۸۰ هزار هکتار زمین را دارا می باشد.

در اعلامیه متذکره آمده است که این پروژه از مهم ترین پروژه های زیربنایی پروگرام مساعدت های انکشافی هندوستان در افغانستان می باشد. پروژه بند سلما چندین بار با محدودیت های لوجستیکی و مشکلات امنیتی مواجه گردیده که باعث به تعویق افتادن جریان کار برای چندین سال گردید و اکنون انتظار می رود که تا اواسط سال ۲۰۱۶ میلادی تکمیل گردد(کلید-۲۰۱۵/۷/۲۸) .

وقتی خبر اکمال بند نشرشدمردم هرات از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند.ارباب سیداحمد باشنده انجیل هرات اظهار خوشی نموده گفت: "زمانی که دهاقین در منطقه ما از افتتاح بندسلما با خبر شدند، همه به شادی و پایکوبی پرداختند."

انجنیرعلی احمد عثمانی، وزیر انرژی و آب افغانستان در یک کنفرانس خبری درکابل گفت تا یازده ماه بعد، بند سلما پر از آب میشود و این بند

میتواند حدود ۸۰هزار هکتار زمین را زیرآب ببرد.بند سلما ۱۰۷ متر ارتفاع دارد. طول این بند به ۲۰ کیلومتر میرسد و عرض آن هفت کیلومتر است. حکومت امیدوار است که پس از این صنعت گردشگری نیز در این منطقه رشد کند و سرسبزی منطقه به بهبود وضعیت محیط زیست کمک نماید.حکومت افغانستان امیدوار است که با ساخت بند سلما، وضعیت زراعت در هرات بهبود یابد. قبل ازاین دهاقین اطراف هریرود از خشکسالی رنج میبردند و صرف به صورت فصلی میتوانستند از زمینهای های اطراف هری رود حاصل بگیرند. با تکمیل شدن کار بند سلما، همه زمینهای اطراف هریرود نه به صورت فصلی بلکه به صورت دایمی کشت خواهند شد.

افغانستان امیدوار است که با ساخت بند سلما، نیازمندی حوزه غرب افغانستان به واردات محصولت زراعتی کاهش یابد. پیش از این حوزه غرب بیشتر مواد مورد نیاز زراعتی را از ایران وارد میکرد اما وزیر انرژی و آب افغانستان گفت که ساخت بند سلما این نیازمندی را کاهش میدهد و منجر به کاهش فقر و مصونیت غذایی در این حوزه خواهد شد.با تکمیل ساخت بند سلما، کار نصب توربین های برق در این بند آغاز شده است. وزیر انرژی و آب گفت که قراراست تا یازده ماه آینده که بند پر از آب میشود این سه توربین نیز برای تولید برق آماده خواهند شد.

خبرگزاری پژواک،گزارش میدهد که وزیر انرژی و آب گفت که براساس پلان حکومت، کارخانه هایی در هرات تاسیس خواهند شد که بتوانند محصولات زراعتی تولید شده در این ولایت را پروسس کنند و برای فروش در بازار آماده نمایند. ساخت شهرکها در اطراف این بند بخش دیگری از برنامه های عمرانی حکومت است و عاید ناشی از این بند،میتواند روستاهای سنتی را به شهرکهای رشد یافته تبدیل کند.

حکومت افغانستان با ساخت بند سلما تنها قادر به ذخیره آب دریای هریرود شده است. هنوز دو مرحله مهم دیگر که انتقال آب از طریق کانالهای

آبیاری و توزیع آب است باقی مانده است. وزیر انرژی و آب از جامعه جهانی و سکتور خصوصی خواست که در این دو مرحله حکومت را یاری رساند.در جریان کار بند سلما، کاروانهایی که این بند را اکمال میکردند و مواد ساختمانی آنرا انتقال میدادند بارها مورد حمله مخالفان مسلح قرار گرفتند و تلفاتی نیز به نیروهای امنیتی وارد شد اما خوشبختانه هیچ یک از انجنیران هندی که مصروف ساخت این بند بودند، کشته و یا زخمی نشدند. وزیر انرژی و آب گفت که پس از این تهدیدها به دلیل منفعتی که این بند برای مردم دارد کمتر میشود ولی نیروهای پولیس همچنان از این بندحفاظت خواهند کرد.(خبرگزاری پژواک،۲۰۱۵/۷/۲۷)

سرانجام بندسلما توسط رئیس جمهور غنی وصدراعظم هند درتاریخ ۱۳۹۵/۳/۱۵(۲۰۱۶/۶/۵) بنام "بند دوستی افغان-هند" افتتاح گردید ومردم هرات از آن با اتن وپایکوبی وشادمانی استقبال کردند.

لینک افتتاح بند:

https://www.youtube.com/watch?v=jyeYqDsnBVk

" سلما یک سد نیست، حیات است! "

(پیام یک هموطن هراتی به مردم ایران)

۱۲ ژوئن ۲۰۱۷

"خواهر و برادر ایرانی من!

من هرگز به فکر این نبودم و نیستم که تو تشنه، گرسنه و آواره باشی . در طی چهار دهه گذشته هم به پاس این که مرا به حیث مهاجر در کنارت پذیرفتی، هرکاری که از من و از ما برای ترقی تو ساخته بود، دریغ نکردیم .هر چند مهاجر پذیری تو هم تحت تاثیر تعاملات سیاسی زمان و اندیشه های سیاست مداران؛ هراز گاهی فراز و نشیب های جانکاهی داشت و دارد.اما باید حداقل برای تو که ثابت شده باشد که نه برای پیشرفت و تعالی خانه ات بخالتی داشته ام و نه هم راضی به فقر و بدبختی برایت بودم.

چون من واقعا فکر میکنم و باور دارم که اگر همسایه من در رفاه باشد، من هم در رفاه هستم.حالا.....

که بعد از سال ها کاری را که باید تو و کشورت به من کمک میکرد، یک همسایه خیلی دور دست من که نه مثل تو زبانش، دینش، فرهنگش و تاریخش با من مشترک است و نه هم به اندازه ای تو، به من نزدیک است، مهربان شده و لطفی کرده، از آن راه دور....خیلی دور تر از تو...، اینجا به خانه من آمده و با پول خودش، امکانات خودش و قربانی دادن های مردمش، سدی در خانه من، بر رودخانه من، بر آبی که به امر خدا بر کوه های من میریزد و جریان مییابد؛ ساخته است تا:

با آب آن، زمین سوخته اجدادم را گندم بکارم که دیگر احتیاج نان خشک خود نباشم....

با آب آن، روشنایی را به خانه خود بیاورم و با آن مثل همه آدم های قرن ۲۱ برای خود تلویزیون نگاه کنم که در آن شبکه سه سیمای تو را هم ببینم....، یخچالی داشته باشم و چراغ مطالعه ای...

با آب آن، کار خانه ایجاد کنم که جوان وطنم دیگر از خاطر یافتن کاری شاقه در سفر های خطیر هدف گلوله های مرزبانان همسایه هایم و یا طعمه کوسه های مدیترانه و استرالیا نشوند.....واقعا قصد من تشنه و گرسنه کردن تو نبود و نیست.من همیشه سعادت همسایه هایم را آرزو کردم و دارم.

باور کن که سلما تنها نام یک سد و بند آب گردان و نام یک روستا در هرات نیست....سلما یعنی حیات من ..... سلما یعنی زندگی من ....

سلما برای من شیرومی است که بیمار در حال احتضار را روح تازه میبخشد.

ساختن سد خودم، در خانه خودم، بر آب و کوه خودم و برای رفع نیازمندی خودم، هرگز به معنی این نبود و نیست که به فکر تخریب تو باشم.

چون تو اگر بخواهی و یا نخواهی برادر و خواهر من هستی.....

تو اگر بخواهی یا نخواهی ایران خانه دوم من است.

مگر میشود که برای خواهر، برادر و خانه خود؛ آرزوی بدی داشت؟؟؟؟

پس لطفا به سیاست بازان کشورت، و هر سیاست مداری از هرجایی دیگر...؛ به روزنامه نگار کشورت و گرداننده گان رسانه هایت و هرجایی دیگر....بگو که: لطفا ذهنیت توی عزیز را نسبت به من خراب نکند .
ایران خوشبخت مایه سرور افغانستان است. یقین دارم که تو هم افغانستان خوشبخت را در کنارت آرزو داری."(۱۲ ژوئن ۲۰۱۷ درهرات چه خبر)

کاندید اکادمیسین سیستانی

مقاله بیست ویکم

جاسوس هرکه باشد باید رسوا گردد!

هرکس که بخاطرمنفعت شخصی ویا کسب قدرت درخدمت یکی از شبکه ها استخباراتی کشورهای بیگانه قرارگرفته و به ضرر کشورخود وبه نفع بیگانه ها خدمت نماید، خاین گفته میشود وباید یکسان مورد نفرت وشماتت ملت خود قرار گیرد و در اذهان جامعه کوبیده ومحکوم شود.

در این اواخر کتاب یکی از جواسیس اتحاد شوروی سابق بزبان دری پارسی ترجمه شده ودر رسانه های جمعی افغانی گذاشته است، و در آن نامهای تعدادی از اعضای حزب دموکراتیک خلق در آن کتاب آمده است و احساسات نفرت انگیز بسیاری از افغانهای مقیم خارج وبخصوص مخالفان سیاسی حزب مورد حمایت شوروی را برانگیخته است.

من تعجب میکنم که برخی از قلم بدستان ما،از افشای جواسیس (کی.گی.بی) شوروی هیجان زده میشوند، ولی از افشای چهره های جاسوسی درخدمت سیا CIA امریکا و یا درخدمت ISI پاکستان کمتر هیجان زده میشوند. از نظر این قلم، فرقی میان جاسوسی به (ک. گ. ب) وجاسوسی به (CIA) وجاسوسی به(ISI) یا جاسوسی به سازمان اطلاعاتی ایران یا ترکیه و ازبکستان و چین وانگلیس وفرانسه وآلمان وغیره نیست.

من فکر میکنم که علاوه برآنهائی که به عنوان اجنت (کی.گی.بی) دررساله (کی.گی.بی درافغانستان) معرفی شده اند، میتوان تمام اعضای پولیت بیروی رژیم را شامل لست جیره خواران (کی.گی.بی.) دانست.

خواننده گان میتوانند به ترجمه کتاب(کی.گی. بی درافغانستان) توسط دکتورسیماب در افغان- جرمن آنلاین رجوع کنند.

حال هرقدرنفرتی که ملت افغان میتواند نسبت به این اشخاص از خودنشان بدهد، می باید نسبت به جواسیس دستگاه استخبارات نظامی پاکستان(ISI) نیز از خود بروز دهند. هیچکسی نمیتواند منکر این حقیقت باشد که :گلبدین حکمتیار، ربانی واحمدشاه مسعود، از نخستین دست پروردگان شبکه جاسوسی(ISI) بوده اند. اعترافات وافشاگری های رؤسای استخبارات نظامی پاکستان : نصیرالله بابر وجنرال حمید گل را نباید درحق این عناصر فراموش کرد. این سه تن رهبران به دستوراستخبارات نظامی پاکستان برای سقوط رژیم داودخان درسال ۱۹۷۵ درخوگیانی ،و حصارک ننگرهار و در لغمان وپنچشیرو اندراب و بدخشان وغیره نقاط کشور دست به عملیات تخریبکارانه زدند، ولی بسرعت از طرف نیرو های امنیتی کشور سرکوب وبرخی دستگیروبرخی دوباره به پاکستان فرارکردند.

عاملین کشتار وویرانی شهر کابل، احمدشاه مسعوددرکنار چپ جنرال حمیدگل، رئیس سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) و گلبدین حکمتیار درکنارترکی فیصل رئیس سازمان استخبارات عربستان سعودی با چهره های بشاش از قرارگرفتن خود درکنار رؤسای استخبارات کشورهای بیگانه دیده میشوند.

بعد از کودتای ثور، برتعداد این رهبران از طرف این سازمان مخوف منطقه افزوده شد . دگروال یوسف (آمرعملیات مخفیانه پاکستان درافغانستان) دوکتاب بنامهای" تلک خرس" و"خاموش مجاهد" در باره کارنامه های سیاه رهبران وقوماندانان مشهور تنظیم های هفت گانه نوشته است.

ملت افغانستان این رهبران وطن فروش ونوکران بیگانه را خوبتر ازما می شناسند، بخصوص که پس از قدرت یابی به تخریب تمام زیربناهای اقتصادی وخدماتی وفرهنگی وصحی و قطع کردن شاهرگ های حیاتی افغانستان پرداختند، وشهرکابل را به ویرانه مخوفی مبدل کردند و۶۵ هزارانسان را با توپ وراکت وهاوان از میان بردند وبرزن وناموس مردم تجاوز روا داشتند. وبه قطع اعضای بدن انسانهای اسیرپرداختند.

جنرال دوستم نیز یکی ازهمین مهره های جاسوسی KGB در خاد رژیم حزب دموکراتیک خلق پرورش یافته است و بعد به یک هیولای تباه کن مبدل گشت.

آقای حکیم نعیم ازروی اسناد وزارت خارجه امریکا مقاله یی دراین رابطه نوشته وآنرا در پورتال افغان- جرمن به نشر رسانده است. بنابراین مقاله، دوستُم نه تنها از ترکیه ، بلکه از سازمانهای استخباراتی ازبکستان و روسیه و پاکستان هم پول دریافت میکرده است. سازمان استخبارات نظامی پاکستان(ISI) در دهه ۹۰ قرن بیستم، همینکه دید تنظیمهای جهادی خشتی را در زیربنای اقتصادی وعمرانی کشور سالم نگذاشتند وکابل را به ویرانه موحشی مبدل نمودند، دیگر عمر این رهبران را تاریخ گذشته تلقی کرد و اجنت تربیت شده دیگری بنام ملاعمر را در رأس گروه متحجر طالبان وارد بازی سیاسی افغانستان نمود و مردم دیدند آنچه را که نمی بایست ببینند.

البته رهبران هشتگانه اهل تشیع در زیر نام حزب وحدت اسلامی وتحت رهبری مزاری وخلیلی ومحقق واکبری ، وغیره نیز ازسوی سازمان های اطلاعاتی ایران ساخته وپرداخته شدند و به عنوان رهبران

اهل تشیع به کشور گسیل شدند تا درکشتار وویرانی از تنظیم های هفت گانه ساخت پاکستان عقب نمانده باشند.

از چهره های سیاه تاریخ کشور ما در سی سال اخیر،علاوه برگلبدین حکمتیار وربانی، یکی هم احمدشاه مسعود است که بقول داکترمیرعبدالرحیم عزیز، درمقالات متعددشان منجمله: (قومندان سابق شوروی از پیمان مخفی مسعود پرده بر میدارد) یا (مروری بر کتاب الاشه شکن)از گری بِرنتسن، عضو CIAو مقاله (افغانی که نمیخواهد بجنگد) از قلم بروس ریچاردسن، و روابط واحمدشاه مسعود وغیره و مقاله مفصل آقای حمیدانوری تحت عنوان "مراحل جهاد احمدشاه مسعود" ومقاله محققانه داکتر زیرک یار،درکتاب (دسیاست الجبره)، وهمچنان نوشته مستند جناب حکیم نعیم تحت عنوان (طالبان تکنوکرات بجای طالبان قرون وسطائی) و رساله آقای سهراب زیرنام (خورشید خراسان) همه بیانگر این واقعیت تلخ استند که مسعود در عین زمان برای چندین سرویس استخباراتی کار میکرده است.

ستیوکول، ژورنالیست معروف امریکائی درکتاب "جنگ اوراح" از قول "گری شرون" یکی از مدیران CIA، درمورد جاسوسی احمدشاه مسعود به آن سازمان غرض بدام انداختن بن لادن مکرر یاد کرده واز پرداخت پنجصد هزار دالر به برادرش احمدضیا مسعود وماهیانه ٢٠٠ هزار دالر به خود مسعود تاروز مرگش تذکر داده است.

از داستان مسعود وسیا،که با قلم داکتر صاحب رحیم عزیزشرح یافته، به این نتیجه میرسیم که مسعود، زیرکانه باچندین سرویس استخباراتی،از قبیل: ISI پاکستان ،CIA امریکا، KGB شوروی ، سازمان امنیت خارجی انگلیس(MI٦)، سازمان اطلاعات مخفی فرانسه، همکاری داشته است، واما در پیوند با سیا میخواسته بن لادن را دربدل یک پاداش بزرگ (طرد طالبان وقرارگرفتن خودش بجای شان) شکارکند، ولی چون سیا دراین مورد تعهدی به وی نمیداد، مسعود هم اطلاعات کجدار و مریزی دراختیار اجنتان سیا میگذاشت و بالاخره مشتش نزد سیا باز ومعلوم گردید که با وجود گرفتن پول از سیا، آنها را فریب

میدهد.احتمال دارد که سیاهم عوض آن همه پول و وقت کشی وخجالت زدگی، ضربهٔ خود را بصورت غیر مستقیم برمسعود وارد کرده باشد وعاقبت آن شد که دوتن از پیروان القاعده در لباس ژورنالیست با نابود کردن خود، احمدشاه مسعود را نیز از صحنه سیاسی ونظامی افغانستان نابود کردند.

بدبختی بزرگ مردم افغانستان اینست که همین شخص با آن سوابق سیاهش اکنون به حیث "قهرمان ملی" برشانه های ملت سوار گردیده و مردم فقیر وگرسنه افغانستان مجبوراند هرماه از پول بیت المال تقریباً پانزده هزار دالر به حساب مسعود انتقال بدهند،چرا که او برای این مردم جز بدبختی وسیه روزی و فقر استخوان سوز چیزدیگری به ارمغان نیاورده است.

نکته دیگری که میخواهم بدان اشاره کنم اینست که جاسوس در هرسطح وهرمقامی که باشد، نه تنها در فرهنگ ما افغانها یک موجود پست وبی ارزش است، بلکه در نزد اربابان خود نیز یک موجود ذلیل و بی ارزش تلقی میشود. وهمینکه تاریخ مصرفش گذشت ، دیگراورا به خسی هم نمی خرد. درمقالت "عاقبت جاسوسی به بیگانه از زبان یک جاسوس" من ذلت و بی مقداری جاسوسان را هنگام تجاوز اول انگلیس برکشور برشمرده ام، در سه دهه اخیر ما خود دیدیم که شورویها چگونه دست آموزان "کی. جی. بی" را از طریق یک کودتا به قدرت رساندند و بعد هریک را علیه دیگری تحریک وتقویت کردند: تره کی را توسط امین از میان بردند و بعد امین را برای بقدرت رساندن کارمل سر به نیست کردند و سپس وقتی کارمل هم در تخته بازی منافع شوروی از کار افتاد او را هم توسط نجیب از صحنه دورکردند و سپس آن همه رفاقت های ایدئولوژیک حزب دموراتیک خلق را در طبق اخلاص گذاشته به نوکران جدید (ربانی ومسعود) تقدیم کردند و ربانی ومسعود نیز آن همه برادری و اخوت اسلامی را با حکمتیار که مورد حمایت پاکستان بود نادیده گرفتند و برسر انحصار قدرت درکابل حمام خون را براه انداختند. قتل،غارت،چپاول مال و دارائی عامه و افراد وتجاوز برناموس مسلمان، کوبیدن میخهای شش

انچه برفرق انسانها وگردن زدنها و تماشای رقص مرده وزنده وده ها جنایت دیگر، ازکارنامه های سیاه دوران حاکمیت ربانی- مسعود- حکمتیار(از۱۹۹۹۲- ۱۹۹۶) است.

روزنامه «فرنتیرپست» پاکستان به تاریخ ۲۳ می ۱۹۹۲ از حضورجنرال حمیدگل، رییس سابق «آی.اس.آی» پاکستان و تلاشش برای جمع آوری اسناد «خاد» خبر می‌دهد. در گزارشی تحت عنوان «گل مدارک خاد درمورد پاکستان را جمع آوری می‌کند» آمده‌است که شورای نظار اسناد مورد نظر را به وی تسلیم میدهد:«مغزمتفکر جنگ نیابتی افغان، جنرال حمیدگل حالا مصروف کاوش[جستجو] برای دریافت نام آن پاکستانی‌هایی است که توسط دولت سابق افغانستان حمایت مالی می‌شدند. گزارش می‌رسد که رییس سابق آی.اس.آی حال در کابل است و کوشش دارد تا نام آن پاکستانی‌هایی را به دست آورد که برای رژیم سابق کمونیستی کار می‌کردند.»

«بر اساس منبع، رییس سابق آی.اس.آی با داکتر عبدالرحمن از شورای نظار که فعلا مسوولیت امنیت کابل را به عهده دارد، تماس برقرار کرده‌است.... منبع افزود که داکتر عبدالرحمن لیست پاکستانی‌هایی را به او سپرده‌است که از سوی دولت افغانستان جهت جاسوسی و تروریزم برای شان پول پرداخت می‌شد.»

خبر دیگری که به تاریخ ۲۱ می ۱۹۹۲ در روزنامه یادشده انتشار یافته، می‌رساند که جنرال حمیدگل براساس دعوت خاص رهبری دولت اسلامی و بخصوص شخص برهان‌الدین ربانی وارد کابل شده و در میدان‌هوایی از سوی جمعی از قومندان‌های جهادی مورد استقبال گرم قرار گرفته‌است. براساس این خبر، برهان‌الدین ربانی طیاره خاص ساخت شوروی را جهت انتقال حمیدگل از پشاور به کابل برای او فرستاده بود. روزنامه‌های پاکستان در همان سال‌ها گزارش داده بودند که برهان‌الدین ربانی از جنرال حمیدگل تقاضا کرده بود که منحیث مشاور او در کابل بماند.

در ادامه این خبر آمده است:

«جنرال حمیدگل نماز شام را در مسجد تاریخی پل‌خشتی ادا کرد. با بیرون‌شدن وی از مسجد جمع وسیع نعره‌های الله اکبر سر دادند. تعداد زیادی از آنان می‌خواستند که دستان حمیدگل را ببوسند ولی رهبری جمعیت اسلامی شتاب‌زده بودند چون باید او را به قصر ریاست‌جمهوری انتقال می‌دادند. انجنیر ایوب، قومندان امنیه گفت: بیایید برویم چون ربانی صاحب مشتاقانه منتظر جنرال صاحب است.»

حادثه ۱۱ سپتمبر در امریکا به پای بن لادن وطالبان ختم گردید و روزگاری رسید که همان پاکستان وانگلیس وامریکا که خود طالبان وبن لادن را به میان آورده بودند،در صف اول حمله برطالبان قرارگرفتند و با ریختن بمب های هفت هزار کیلوئی آنها را از تمام شهر های افغانستان روفتند و آقای کرزی را به جای ملاعمر در ارگ کابل قراردادند، درحالی که قدرت وصلاحیت اصلی در دست پیروان مسعود باقی ماند.

آنها که بجز غارت ودزدی و خدمت به بیگانه چیز دیگری از رهبرخود یاد نگرفته اند، در مدت هفت سال حاکمیت مجدد خود، روزگار مردم راسیاه ساخته اند و با آنکه بیست میلیارد دالر کمک های جهانی به کشورما سرازیرشده، مردم از شدت بیکاری و فقر وتنگ دستی به خوردن

علف وفروش جگرگوشه های خود روی آورده اند. اختطاف و آدم ربائی وقاچاق مواد مخدر ورشوت ستانی و فساد گسترده وتجاوز برکودکان ۴- ۵- ۶- ۷ و۹- ۱۰ساله وبی بازخواستی همراه با بمباردمانهای بی امان قوای خارجی در ولایات جنوب وجنوب شرق وغرب کشور دمار از روزگار مردم برآورده است. اینست حالت زارمردم هردم شهید ما.

برای صدق گفتار بالا لطفاً به ویدیوی مستند ذیل توجه کنید:

https://www.facebook.com/jandad.fakiri/video/s/۲٤۲٥٥۳۸٥۳٤۱۸٤٦۰۸

پایان۳/ ۱/ ۲۰۰۹

مقالهٔ بیست و دوم

حضورچشمگیر ناقضان حقوق بشر در دولت کرزی

"خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا میرود دیورا کج"

کرزی در شرایط بسیاربدی در جلسه بن،به ریاست حکومت برداشته شد.او شاید میفهمید که امریکا موازی با او از سران ائتلاف شمال نیزجداگانه حمایت میکند و فکرمیکرد که امریکا وخلیلزاد از او درانتخابات ریاست جمهوری حمایت خواهند نمود و او رئیس جمهور منتخب مردم افغانستان خواهد شد که شد،وبعد به اصلاح اداره خواهد پرداخت، اما چون یکطرف خودش صاحب قاطعیت نبود واز سوی دیگر تهداب حکومتش از همان آغاز بربنیاد اشتراک سران تنظیمهای افراطی گذاشته شده بود، وآنها هم مادر فساد در امور اداره بودند واستند، بنابرین آرزومندی های کرزی در اصلاح اداره با حضور پر رنگ سران ائتلاف شمال چون قسیم فهیم وعطامحمدنور واسماعیل خان ودوستم وکریم خلیلی وغیره به صفر ضرب شده رفت، درحالی که درجلب کمک های اقتصادی از خارج ، او یک چهره بسیار فعال برای کشورهای هم پیمان امریکا بشمار میرفت.

کریستوفرلنگتون، رئیس بخش ارزیابی نظامی مطالعات ستراتیژیک در انستیتوت بین المللی لندن میگوید: "فکر میکنم که امریکا میداند که مرتکب اشتباه شده است ... جامعه بین المللی باید اسلحه را از ائتلاف شمال که در حکومت کرزی سهیم هستند، جمع آوری نماید. بسیاری از فرماندهان این ائتلاف هنوز هم با یکدیگر در جنگند و بخش بزرگ کشور را برای مؤسسات کمک رسانی بین المللی ، نا امن و خطرناک ساخته اند.

دولت افغانستان اخیراً(۱۲ جوزا ۱۳۸۹) باتدویر جرگه مشورتی صلح، دست آویزی بدست آورد و برمبنای آن تلاش بخرج میدهد تا بخشی از طالبان را دوباره وادار به گذاشتن سلاح برزمین کند وبه زندگانی عادی برگرداند،اما کرزی به این مسئله توجه نمیکند که عامل اصلی یاغی شدن بخشی ازپشتونها برضد دولت او، سیاست تحریک آمیز امریکا در رویکار آوردن ائتلاف شمال در قدرت است که در همکاری با نیروهای امریکائی از هیچگونه تخطی وتجاوز برحقوق وحیثیت پشتونها به بهانهٔ طالب یا هوادار طالب دریغ نکرده اند.

کرزی درمدت زعامت خود به عنوان یک پشتون،هرگز نتوانست جلو تجاوز و زورگوئی وحق کشی سران ائتلاف شمال را برجان ومال وناموس پشتونهای مسکون در ولایات شمال کشور بگیرد. براثر همین ضعف وناتوانی کرزی بود که در نخستین ماه های پس از سقوط طالبان، تصفیه های قومی در ولایات مزارشریف، فاریاب، قندز، بغلان، تخار، جوزجان، سمنگان ،بادغیس وهرات آغازشد وتا سال ۲۰۰۳ بشدت ادامه داشت. صدها حمله جنایت کارانه برجان ومال وناموس پشتونهای شمال کشورصورت گرفت وبراثر این حملات وزورگوئی وتجاوزات، ده ها هزار خانوار پشتون برای نجات عزت وشرف وناموس وحیات خود مجبور به ترک خانه و روستای خود گردیدند و دوباره به پاکستان ویا به ولایت هلمند وکندهار وننگرهار آواره شدند وتا اکنون هم شرایط برای بازگشت آنها مساعد نگردیده است. متاسفانه وضع پشتونها در شمال هندوکش، طی سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰٤از دست سیاست تبعیض گرانه سران ائتلاف شمال، بدتر از وضع این قوم در غرب کشوربوده است. گزارشی که توسط سازمان حقوق بشر از خشونت وبدرفتاری در حق پشتونهای ولایات بلخ، فاریاب، وجوزجان وتخار وسمنگان وقندز، توسط ملیشه های قومی مربوط به عطامحمدنور والی بلخ، محمدمحقق رهبر حزب وحدت ، جنرال دوستم، والی جوزجان وسایر والیان ولایات یاد شده ثبت وراجستر شده ،هرخواننده با احساس را از این همه ظلم وناروائی و تجاوز برمال وناموس ودارائی وخانه وکاشانه باشندگان پشتون در مربوطات ولایات شمال،شدیداً تکان

میدهد ومو براندام آدمی راست میکند. این گزارش توسط نویسنده بادرک کشور "رحمت آریا" ترجمه شده ودر پورتال افغان- جرمن آنلاین قابل دسترسی است.

درنیمه دسمبر ۲۰۰۲ رادیو بی بی سی گزارش داد که برای یکصدو پنجاه خانواده مهاجر پشتون در کمپ سپین بولدک گوشزد شد که چون در ولایت سمنگان گروه های مسلح خلع سلاح شده اند، می باید آنها واپس به ولایت مربوطه خود باز گردند، آنها جواب دادند که از طرف ملیشه های ائتلاف شمال مورد غارت و تجاوز قرار گرفته و تمام مایملک خود را بشمول سرپناه و مواشی از دست داده اند و از رفتن دوباره بمحل قبلی خود هراس دارند. میتوان احتمال داد که آن عده از پشتونهای که از سوی ائتلاف شمال مورد نهیب وغارت وهتک حرمت به ناموس شان قرارگرفته اند، سلاح گرفته درصف طالبان قرارگرفته باشند تا انتقام آن همه بی حرمتی وتجاوز به حقوق خود را از دشمنان اصلی خود یعنی ائتلاف شمال بگیرند. ائتلاف شمال نیز به این جنایات خود پی برده اند وبنابرین سعی میکنند تا در تشدید بحران نا امنی بیفزایند، زیرا تشدید نا امنی وجود وحضور نیروهای خارجی را در کشور توجیه پذیر میکند وحضور نیروهای خارجی درکشور، عمرائتلاف شمال را در قدرت طولانی تر میسازد.

پس تا هنگامی که ائتلاف شمال، برسرقدرت باشد، تلاش برای آوردن صلح در افغانستان، تلاش بیهوده یی خواهد بود. سران ائتلاف شمال، از برکت حمایت امریکا ودیگر کشورهای ذینفع ، اکنون هریکی صاحب قدرت و ثروت افسانوی شده اند وبا این ثروت وقدرت ،برای خود اردوهای شخصی در زیرپوشش اردوی ملی درست کرده اند واز جیب کمک های جامعه جهانی به آنها معاش و امتیازات میدهند تا در روز مبادا، یعنی درصورت خروج نیروهای امریکا ازکشور، ازاین اردوی تعلیم دیده وجنگ آزموده برای حفظ مقام وموقعیت خود استفاده کنند. بنابرین ائتلاف شمال که مزهٔ قدرت وثروت وپول اندوزی را دیده اند به هیچ وجهه حاضر نیستند دست از قدرت بردارند ومیدان را به مخالفان خود خالی کنند.

گزارش 'عدالت برای افغانستان'

یکشنبه ۱۷ جولای ۲۰۰۵:

نهاد موسوم به "پروژه عدالت برای افغانستان" گزارش ۱۶۸ صفحه ای خود در مورد جرایم جنگی در افغانستان را روز یکشنبه (۱۷جولای) منتشر کرد.

این گزارش شامل اسناد و شواهدی در مورد نقض حقوق بشر در ۲۵ سال گذشته است که در زمان حاکمیت احزاب "خلق و پرچم"، حضور ارتش سرخ شوروی سابق، حکومت مجاهدین و تسلط طالبان در افغانستان صورت گرفته است.

در این گزارش به دولت افغانستان پیشنهاد شده است که هنگام تقرر (انتصاب) افراد به پستهای دولتی باید سابقه آنها را در نظر بگیرد و افرادی که متهم به نقض حقوق بشر در گذشته هستند نباید به پست های دولتی منصوب شوند. تا زمانی که دولت خود با ایجاد کمیسیون های حقیقت یاب مسایل را بررسی نکند، از هیچ کسی به عنوان ناقض حقوق بشر نام برده نخواهد شد.

دستگیری ها، شکنجه در زندان ها، اعدام های دسته جمعی، بمباران مناطق مسکونی، سرکوب اعتراض های مردم در هرات و کابل در زمان رژیم خلق و پرچم، حضور نیروهای شوروی سابق در افغانستان، شلیک راکت به مناطق مسکونی، کشتار، شکنجه، تجاوز جنسی، قتل عام در زمان حکومت مجاهدین در کابل، قتل عام زندانیان طالبان در مزار شریف و قتل عام غیرنظامیان توسط طالبان در سرپل، بامیان و یکاولنگ و ویران کردن و سوزاندن منازل و کشتزارها در "شمالی"، از مواردی است که در این گزارش به آنها توجه بیشتر شده است.

گزارش دیده بان حقوق بشر:

سازمان دیده بان حقوق بشر،بیست روز بعد از گزارش پایان سال ۲۰۰۶ خود، یک باردیگر با انتشار گزارش دو صفحه ئی گفته است که

بهبود وضعیت امنیتی و تقویت حقوق بشر در افغانستان، از توافقات مهم اجلاس لندن بود، در حالی که بر اساس دریافت های دیدبان حقوق بشر، تا هنوز هیچ یک از این دو هدف آنگونه که قبلا تعهد شده بود، برآورده نشده است.

سازمان دیدبان حقوق بشر که دستاوردهای اجلاس لندن در مورد افغانستان را ارزیابی کرده، روند پیشرفت و تامین امنیت و حقوق بشر در این کشور را کند توصیف می کند و این دریافت چیزیست که بیشتر شهروندان افغان نیز بر آن اتفاق نظر دارند. در حال حاضر نبود امنیت کافی، وضعیت بد حقوق بشر در مناطق روستایی و دور افتاده افغانستان و نیز نبود سیستم حسابدهی شفاف از میلیاردها دلار کمک شده به این کشور، از نگرانی های اصلی در راه پیشرفت و انکشاف افغانستان به حساب می رود.

دیدبان حقوق بشر می گوید: "کابل و حامیان بین المللی آن تلاش های کمی برای برآورده کردن نیازمندی های اساسی شهروندان افغان چون امنیت، برق، غذا، آب و بهداشت به خرج داده اند."

بنابر وخیم شدن اوضاع امنیتی درکشور است که کمیسیون توسعه بین المللی مجلس عوام بریتانیا در تاریخ ۲۳ جنوری به مجامع بین المللی هشدار داد که نا امنی در افغانستان توزیع کمک های خارجی در این کشور را با مشکل روبرو کرده و تلاش های را که برای بازسازی این کشور انجام میگیرد مورد تهدید قرارداده است .این گزارش بر اساس بازدیدهای به عمل آمده از افغانستان و شواهد ارایه شده از سوی مسئولین دولتی افغانی وبریتانیائی و همچنین مسئولان سازمان ملل متحد و سازمانهای غیر دولتی تهیه شده و در آن جامعه بین المللی متهم شده است که عزم کافی برای ایجاد فضای امنتر در افغانستان از خود نشان نمیدهد. همچنین تصمیم عدم گسترش حوزه ماموریت نیروهای بین المللی امداد امنیتی (ایساف) به خارج از کابل اشتباه دانسته شده است .گزارش مجلس عوام بریتانیا بودجه ۸ ر۴ میلیارد دلاری که سال گذشته در نشست توکیوبرای

باز سازی افغانستان در نظر گرفته شده کافی نمی داند و سازمان ملل متحد را بخاطرعدم ایجاد هماهنگی میان سازمان های مختلف بین المللی که در این کشور کار میکنند، مورد انتقاد قرار میدهد. کمیسیون توسعه بین المللی مجلس عوام بریتانیا میگوید: فقدان امنیت به آسایس و رفاه انسانی در افغانستان ضربه میزند و مانع عهده در راه بازسازی این کشور است .

حضورچشمگیر ناقضان حقوق بشر در دولت کرزی:

براد آدامس، مسئول بخش آسیایی گروه دیدبان حقوق بشر در گزارشی که در ۴ می ۲۰۰۶به نشررسید،در ارتباط به این تصمیم دولت که میخواهد برای ۳۴ ولایت افغانستان روئسای پلیس تعیین کند،گفته بود: "اگر آقای کرزی ناقضان شناخته شده ای حقوق بشر را به عنوان فرماندهان پلیس در افغانستان تعیین کند در حقیقت به جای حمایت از حقوق بشری افغانها، آنها را با خطر روبرو کرده است." گزارش دیدبان حقوق بشر می گوید حداقل چهار تن از افرادی که به دلیل داشتن ارتباط با گروه های مسلح از اشتراک در انتخابات پارلمانی منع شده بودند، در میان نامزدهایی قرار دارند که قرار است به عنوان فرماندهان پلیس ولایات افغانستان معرفی شوند. دراین گزارش عبدالبصیرسالنگی قوماندان پلیس ننگرهارودیگری امان الله گذر قوماندان پلیس کابل وسومی غلام مصطفی نام برده شده است.

گزارش دیدبان حقوق بشر در بخش دیگری به آنچه مشکل حضور نیرومند جنگسالاران و گروه های مسلح غیرقانونی در افغانستان می خواند اشاره کرده و هشدار داده که این گروه ها، مشکل یکسان با گروه های تروریستی را برای مردم افغانستان فراهم کرده اند. آقای ظریفی می گوید: "هم طالبان و هم جنگسالاران باشهروندان افغان بدرفتاری می کنند." او می افزاید: "نا امنی تنها در جنوب افغانستان وجود ندارد، بلکه این مشکل فراگیر برای همه ای افغانها در سراسر کشور و برای ولایاتی است که از مناطق نا امن جنوب و شرق فاصله دارند."

دیدبان حقوق بشر از دولت افغانستان تقاضا کرده که برای تحکیم حاکمیت قانون و تامین عدالت در این کشور تلاش کند و بکوشد یک سیستم شفاف حسابدهی ایجاد شود. دولت افغانستان تا حالا واکنشی در مورد اظهارات دیدبان حقوق بشر نشان نداده ولی گزارش های قبلی این سازمان در مورد جنایات جنگی در افغانستان، با انتقادهای گسترده دولت افغانستان و رهبران سابق جهادی بروبرو شده بود. (bbc۳۰/ ۱ / ۲۰۰۷)

عملکرد جامعۀ بین المللی:

سازمان دیده بان حقوق بشردر آخرین گزارش خود(۳۰/ ۱۲/ ۲۰۰۶) میگوید :کمک های نظامی و اقتصادی جامعه بین المللی به افغانستان از زمان سقوط طالبان تاکنون در مجموع برابر با یک دهم آن مساعدت های می شود که جامعه بین المللی به دیگر کشور های بعد از جنگ کمک کرده است.

در ۳۱ جنوری و اول فبروري۲۰۰۶ هیئت های بلند پایۀ بیش از ۶۰ کشور جهان در لندن گرد آمدند تا چارچوبی را برای انکشاف افغانستان بنیاد گذارند. این چارچوب که بنام "قرارداد افغانستان" یاد می شود جایگزین توافقنامه بن شد که راهنمایی سیاسی بود برای افغانستان بعد از طالبان. در کنفرانس لندن تمام وعده های سپرده شده جامعه بین المللی به افغانستان برای ۵ سال آینده ۱۱ میلیارد دلار آمریکایی رسید که در مقایسه با ۲۸ ملیارد دلار آمریکایی که دولت افغانستان و بانک جهانی تقاضا آن را کرده بودند یک رقم بس ناچیزی می باشد.بهمان ترتیب، نیروهای یاری امنیتی درافغانستان (بشمول نیروهای تحت امر ناتو و ایالات متحده امریکا در بمراتب کمتر از آنچه است که کارشناسان نظامی برای تامین امنیت و مقابله با شورشیان در این کشور لازم می دانند.

در حالیکه ایالات متحده از برنامه قبلی اش برای کاهش نیروهای نظامی خود در افغانستان صرفنظر کرد، سایر کشور های عضو ناتو تمایل

چندانی برای افزایش شمار نظامیان و کمک های لوجستیکی خود در افغانستان تا کنون چندان نشان نداده اند.

نیروهای ضد دولتی و قاچاقچیان مواد مخدر از مناطق مرزی میان پاکستان و افغانستان منحیث پناهگاه استفاده کرده و آزادانه به رفت و آمد می پردازند. این عمل سوءظن های را در مورد نیات و همدستی پاکستان در نا آرامی های افغانستان ببار آورده است.

در نیمه ماه نومبر۲۰۰۲رسانه های جمعی معتبر جهان و از جمله (بی بی سی) اطلاع داد که کنگره امریکا مبلغ سه میلیارد دالر برای بازسازی افغانستان در پنج سال آینده تخصیص میدهد، و از جمله یک میلیارد دلار آن صرف هزینه نیروهای امنیتی حافظ صلح در خارج از کابل خواهدشد. نبویارک تایمزدر این رابطه در سرمقاله شماره پنجشنبه ۲۰ نومبر،زیر عنوان « برنده شدن صلح در افغانستان» و فرصتی که جورج بوش برای بازسازی افغانستان دارد، می پردازد. این روزنامه، به تصویب قانونی در کنگره امریکا اشاره میکند که دولت امریکا را موظف ساخته است ظرف مدت پنج سال سه ملیارد دلار صرف بازسازی و توسعه نیروهای حافظ صلح در افغانستان کند. روز نامه می نویسد: « کنگره فرصتی برای دولت بوش فراهم کرده است تا شعارهای متعالی خود را در باره بازسازی افغانستان جامه عمل بپوشاند... این روزنامه افغانستان را شدیداً نیازمند این کمک دانسته و آقای بوش را ترغیب کرده است از کنگره جدید که درماه ژانویه تشکیل خواهد شد، خواستار تخصیص هرچه سریعترمنابع لازم برای کمک مالی شود. روزنامه مینویسد: « افغانستان برای پرهیز از بازگشت به بی قانونی نیازمند کمک های ملموس خارجی است . همان شرایط بود که بن لادن را امکان داد از افغانستان به عنوان ستاد فرماندهی خود و آموزش تروریزم بین المللی استفاده کند.»

این روزنامه به ابعاد ویرانی در پی دو دهه جنگ در این کشور، سطح گسترده بیکاری و بی سوادی اشاره میکند و به بخشهایی که نیازمند کمک و بازسازی است، از جمله کشاورزی ، می پردازد: « کشاورزی

همچنان شالوده اقتصادی افغانستان را تشکیل میدهد و روشنترین چشم انداز را برای ایجاد کار فراهم میکند. چندین دهه جنگ پروژه های آبیاری ، منابع پراکنده کشت و جاده هایی را که برای انتقال محصولات کشاورزی به بازار لازم بود، نابود کرده است.» این روزنامه می افزاید: «دولت مرکزی افغانستان نیز برای پرداخت حقوق کارمندان دولت و تحکیم اقتدار خود در سراسر کشور نیازمند کمک است . مدارس باید بازسازی شوند و کودکان در مقابل بیماری فلج و سایر بیماریها مایه کوبی شوند. سایر کشورها نیز مایل بکمک اند، اما امریکا باید هدایت سایرین را به عهده بگیرد.»

به نوشته این روزنامه براساس مصوبه کنگره ، سالانه ۴۲۵ میلیون دالر به طرح های باز سازی در افغانستان اختصاص می یابد و سیصد میلیون نیز برای فراهم کردن بذرکشاورزی اختصاص دارد. نیویارک تایمز با اشاره به اینکه این مصوبه همچنین هزینه برای نیازهای امنیتی افغانستان را پیش بینی کرده است مینویسد:« از جمله یک میلیارددلار اختصاص داده شده است که دولت بوش باید برای توسعه نیروهای حافظ صلح در خارج از شهر کابل از آن استفاده کند.» (سایت جام جهان نما، بی بی سی،۲۲ نومبر) بالاخره درتاریخ ۴ دسامبرجورج بوش رئیس جمهورامریکا سند تخصیص سه میلیاردو سیصد میلیون دلارغرض کمک به بازسازی افغانستان را امضاء کرد. این کمک درچارسال آینده در اختیار دولت افغانستان قرارخواهد گرفت.

یکی از نشانه های توجه جامعه بین المللی نسبت به سرنوشت افغانستان ، تدویر دومین کنفرانس در بن آلمان درتاریخ ۲ نومبر۲۰۰۲، بمنظور بررسی عملکرد دولت انتقالی افغانستان و جامعه بین المللی در مدت یک سال پس از نخستین نشست بن بود . در این کنفرانس که ۳۵ کشور بزرگ جهان در سطح وزرای خارجه و حکومات آنها با اشتراک نماینده ویژه سازمان ملل متحد اشتراک ورزیده بودند. حامدکرزی ، رئیس دولت انتقالی افغانستان ، خطاب به حضار از تشکیل یک اردوی ۷۰ هزار نفری یاد آورشد و گفت : سیاست اولیه دولت او، تامین امنیت در کشور و

تشکیل اردوی ملی جهت انجام این هدف میباشد. تشکیل اردوی افغانستان بمعنی ختم فعالیت جنگ سالاران خواهد بود. کنترول دولت در ساحات خارج از شهرکابل محدود است و جناح های مختلف میکوشند در مورد میزان حضورخود در اردوی ملی نیزدولت را با مشکلات مواجه سازند. جزئیات طرح تشکیل اردوی ملی عبارت است از:

۱- ممنوعیت هرگونه فعالیت نیرو های نظامی به غیر از ارتش ملی،

۲ - خلع سلاح افراد مسلح مجاهدین سابق ،

۳ - تشکیل سه قوماندانی قوای مسلح در سه منطقه خارج از کابل.

لخضرابراهیمی نماینده خاص سازمان ملل اعتراف کرد که دولت کرزی منابع لازم برای اعمال قدرت خود در اختیار ندارد و در مورد مسایل امنیتی گفت : بی امنیتی در نتیجه رقابت های جناحی به تلاش ها برای بازسازی افغانستان صدمه زده است . توسعه نظام امنیتی ، ایجاد قانون اساسی، توقف کشت و تجارت و قاچاق مواد مخدر، انجام تحقیقات در زمینه موارد نقض حقوق بشرو حل مشکلات عودت کنندگان ازجمله مسایل دیگری بود که در این کنفرانس روی آن بحث و غور صورت گرفت. فقدان امنیت در کشور مشکل عمده دولت افغانستان است که بنابر ارزیابی منابع بین المللی برخی ازمقامات بلندپایه دولت در این ناامنیها دست دارند.

<u>بازسازی تنها راه کاهش نا امنی:</u>

در سال ۲۰۰۳ اتحادیه اروپا مبلغ ۲۴۰ میلیون دالر برای باز سازی افغانستان وعده کرد و کریس پاتن مسئول روابط خارجی اتحادیه اروپا، در پارلمان اروپا گفت: باز سازی افغانستان با کندی صورت میگیرد و این خطر وجود دارد که جامعه بین المللی با تمرکر بربحران های دیگر(منظور بحران عراق و کوریای شمالی است) افغانستان را فراموش کند. او افزود که وضعیت حقوق بشردر افغانستان همچنان «غیر قابل قبول» است و زنان و اقلیت های قومی دراغلب موارد متحمل پایمال شدن حقوق شان میشوند. او افزود که ما خواهان اقدامات عملی ریفورم در دولت کرزی

هستیم و این بخصوص در مسئله حقوق بشر بی نهایت مهم است، قانون اساسی که در سال جاری به میدان خواهد آمد ، باید حقوق بشر را برای همه و از جمله اقلیت های قومی تضمین کند.کار اروپا آنست که از امنیت و ثبات در سراسر آسیای میانه به اضافه پاکستان اطمینان حاصل کند. (جام جهان نما، BBC۱۳ جنوری۲۰۰۳)

همچنان یک آژانس امداد رسانی بریتانیائی که در افغانستان فعالیت میکند، از تشدید نا امنی در افغانستان به جامعه بین المللی اخطار داد. ابان مک ویلیام خبر نگار بی بی سی ، از وخیم شدن اوضاع امنیتی در افغانستان هشدار داده ، از جامعه بین المللی خواسته است فوراً به این مشکل رسیدگی کنند. سازمان «مراقبت بین المللی» در گزارش خود میگوید که سالها وقت لازم است تا دولت کابل به تنهائی قادر به تأمین صلح و امنیت کشور باشدو نسبت به اقدامات نیروهای بین المللی به رهبری امریکا در افغانستان با هدف تمرکز بر فعالیت های امدادی ابراز نگرانی کرده است .

«گروه مراقبت بین المللی» اخطار میدهد که آموزش تعداد کافی از سربازان ارتش سالها زمان میخواهد. جنگ سالاران وفرماندهان شبه نظامیان که کنترول بخش های بزرگی از خاک این کشور را در اختیار دارند و با دولت کابل مخالفند و همچنان تبهکارانی که از خلاء امنیتی سوء استفاده های مالی می برند، امنیت کشور را تهدید میکنند. بسیاری از سربازانی که آموزش دیده اند، به دلیل دستمزد ناچیز و شرایط نامساعد زندگی در ارتش آنرا ترک گفته اند. گروه «مراقبت بین المللی» میگوید: نیروهای ایتلاف باید بر حفظ صلح تمرکز کنند و توصیه میکند که نه تنها به حمایت گسترده تر از برنامه آموزش ارتش و پولیس ،بلکه به تشکیل یک نیروی حافظ صلح درنقاط حساس خارج از کابل بپردازند. (سایت فارسی BBC، ۱۴ جنوری۲۰۰۳)

بی بی سی، از قول اماتول، خبرنگار خود درکابل شام ۲۴ جنوری گزارش داد که: اعضای کمیته امدادرسانی بریتانیا، متأثراز تخریب و

فقربیشمار در افغانستان، میگویند آنها شواهدچندانی حاکی از بازسازیهای عمده در این کشور را ندیده اند.این خبر نگار میگوید: ۸ر۴ میلیارد دلاری که در نشست توکیو به افغانستان وعده داده شده ،یک محاسبه عجولانه بوده که به هیچوجه برای دوباره سازی افغانستان کافی نیست . برخی ازتعهدات کشورها در توکیو قرضه های بدون بهره بوده ، نه کمک بلاعوض و برخی هم کمک های غذائی را شامل میشده است . این خبرنگارمی افزاید که حامد کرزی در گذشته گفته بود پول کافی از طرف هیئت سازمان ملل در اختیار او گذاشته نمی شود. این خبرنگار علاوه میکند که یونما(هیئت سازمان ملل متحد) نتوانسته پل ارتباطی مناسبی بین سازمان های کمک دهنده و دولت افغانستان باشد. تکیه برکمک های بشردوستانه سبب گردیده تا دو سوم از پول های کمک شده صرف این مسئله شود و مسئله بازسازی در درجه دوم اهمیت قرار بگیرد.. فقدان امنیت مشکل عمده در افغانستان است که سبب شده تا کمک های بشری در برخی از نقاط کشور قابل دسترسی نباشد . فرماندهان محلی و تفنگ سارلاران مسئولان امداد رسانی را تهدید و با اعمال خشونت اموال امدادی را به یغما می برند. دولت از قدرت لازم در بیرون از کابل برخوردار نیست و بنابرین توانائی جذب سرمایه های خارجی راندارد . شرایط متزلزل، احتمال سرمایه گذاری دراز مدت را در این کشور از بین میبرد. فقدان امنیت مانع عمده پروسه بازسازی کشور است .(بی بی سی، ۲۴ جنوری۲۰۰۳)

تام کالینز سخنگوی نیروهای ائتلاف بین المللی در افغانستان در یک گفتگوی اختصاصی با خبرگزاری" صدای افغان" با ذکر این مطلب که بازسازی تنها راه کاهش نا امنی ها است اظهار داشت : مشکلات نا امنی در افغانستان هیچگاه توسط جنگ و عملیات نظامی حل نخواهد شد. وی تصریح نمود: ساخت کلینیک ها، مکاتب ، سرک ها ، بازسازی زیر بناهای اقتصادی و اجتماعی، آوردن برق و امکانات اولیه زندگی تنها برگ برنده ایست که جامعه جهانی و دولت افغانستان می توانند از آن برای جلب

اعتماد مردم در راه مبارزه با گروه های تروریستی و کشت و قاچاق مواد مخدر استفاده نمایند.

به گفته تام کالنز ایجاد زمینه رشد و ترقی و فراهم آوری یک زندگی مسالمت آمیز برای تمام افغان ها به زمان و فعالیت زیادی نیاز دارد و مردم باید به دولت خود اعتماد کرده و در بازسازی کشور خود نقش بگیرند.در عین حال سخنگوی نیروهای ائتلاف بر این عقیده است که مردم نسبت به کارکرد های دولتی فعلی در کابل نا امید شده اند زیرا آنها انتظار داشتند که پس از سپری شدن سالها جنگ و بحران با کمک جامعه جهانی به یک زندگی آرام و مترقی دست یابند.او می افزاید: بخشی از ناامیدی مردم نسبت به دولت آقای حامد کرزی افزایش فساد اداری و مشکل مواد مخدر است. فساد اداری روز به روز افغانستان را با یک بحران جدی و خطرناک جدید مواجه می سازد و افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر نیزکشور را با نابودی روبه رو خواهد کرد.

آقای کالینز ابراز داشت: سه دهه جنگ، نبود یک زیر بنای اقتصادی قوی، فقر و بی کاری موجب افزایش فساد در ادارات شده است و دولت افغانستان باید هر چه زودتر برای بقای خود این مانع بزرگ را از بین برده و از افزایش کشت و قاچاق مواد مخدر به هر نحو ممکن جلوگیری نماید. این مقام نیروهای ائتلاف خاطر نشان کرد: در افغانستان برنامه های بازسازی و نوسازی زیادی صورت گرفته است، ایجاد صدها کلینیک، مکتب، پروژه های برق رسانی و آبی، قیر ریزی ده ها کیلومتر سرک ، ایجاد برنامه های آموزشی و تربیتی، تقویت و تجهیز اردو و پولیس ملی افغانستان و... از جمله برنامه هایی است که دولت با همکاری جامعه بین المللی انجام داده است."

طی سالهای ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶جامعه جهانی حدود ۱۶ ونیم میلیاردالر به افغانستان کمک وعده کرد که مقدار کمی از آن در دسترس دولت افغانستان قرارگرفته است. وزیر خارجه افغانستان، رنگین دادفر اسپنتا، اخیراً در یک سخنرانی در سفارت افغانستان در لندن گفت: از میلیاردها

دالر کمک وعده داده شده به افغانستان ،فقط پنج درصد آن به دولت افغانستان داده شده، ۲۰ درصد به صندوق بازسازی افغانستان واریز شده و بقیه توسط سازمانهای امدادرسان و خود کشورهای کمک کننده مصرف شده است.آقای اسپنتا دستاوردهای دولتش در پنج سال بعد از کنفرانس بن را برشمرد و گفت :هفت میلیون دانش آموز به مدارس می روند، صدها رسانه آغاز به کار کرده و هزاران پروژه بازسازی در چارچوب برنامه همبستگی ملی در روستاهای مختلف کشور اجرا شده است.او همچنین به آموزش هفتاد هزار نیرو در قالب پلیس و ارتش ملی افغانستان اشاره کرد، اما ضعف آنها در برابر شورشیان پراکنده طالبان را تایید کرد.(بی بی سی ۲ فبروری ۲۰۰۷)

رنگین دادفر اسپنتا در ۳۰جنوری ۲۰۰۷ در کنفرانسی در برلین اشتراک کرده بودکه اتحادیه اروپا درآن کمک ششصد میلیون یورو را به افغانستان وعده داد. قبل از آن حکومت امریکا از کمک ده میلیارد وششصد میلیون دالر برای تامین امنیت افغانستان خبرداده بود و اکنون سعی دولت افغانستان بیشتر بر اینست که این کمک ها مستقیما به دولت افغانستان داده شود تا از آن در امر بازسازی بصورت موثرتری استفاده کند. این درحالی است که سه روز قبل امریکا به تعداد ۸۰۰ عراده موتر با هزاران قبضه سلاح مُدرن با مهمات را به اردوی ملی افغانستان تحویل داد.

بی بی سی ازقول وزیر مالیه گزارش داد که، اکنون یعنی در پایان سال ۲۰۰۶ عواید گمرکات افغانستان سالانه از چهارصد میلیون بیشتراست. وزیر مالیه ضمن مصاحبه اش گفت: درسال ۲۰۰۲گمرکات افغانستان معادل ۲۶۰ میلیون دالردرآمد داشته اند. واین میرساند که قبل ازاین درحدود ۳۷۰میلیون دالربه جیب زمامداران محلی هم مرز با کشورهای همسایه میریخته است. شاید یکی از موفقیت های کرزی را در دورهٔ ریاست جمهوریش، دورساختن اسماعیل خان از ولایت مهم مرزی هرات دانست. عطانور نیز یکی از فرماندهان پرقدرت دولت کرزی در مزارشریف است که کمتر از دساتیر مرکز اطاعت میکند وگفته میشود

صدها هزار جریب زمین های دولتی را غصب وبه قوماندانان هوادار خود در اطراف شهر مزارشریف داده است.

بدون شبهه تا زمانی که امریکا دست دولت را نگیرد و به تشکیل اردوی ملی موفق نگردد و با قوت این اردوجنگ سالاران مقتدر را برسرجای شان ننشاند و امنیت را دربعد داخلی کشورتامین نکند، تلاش های دولت در جهت بازسازی به زودی و به آسانی به ثمر نخواهد نشست . بنابرین میتوان گفت که جنگ سالاران عمده ترین عامل بی امنیتی و بی ثباتی ودلیل کندی پروسه باز سازی درکشوراند و بدون دست یافتن به امنیت وطنی و سرتاسری، نه ثبات سیاسی در کشور تامین میگردد و نه حقوق بشر رعایت خواهد شد ونه به دموکراسی دست خواهیم یافت.

ناظران حقوق بشرمقیم امریکا گزارشی از وضع حقوق بشردر افغانستان تهیه کردند وبه نشر سپردند که در آن ۸ تن از مقامات بلندپایه دولت در نقض حقوق بشر وحقوق اتباع افغانستان دست دارند ومی باید محاکمه گردند، ولی این گزارش پس از نشر در رسانه ها بسرعت ازسوی ریاست اجراییه افغانستان رد گردید.

فلیم کاین معاون مسوول بخش آسیایی گروه ناظران حقوق بشر در مصاحبهء با رادیو آزادی گفت، حکومت افغانستان به عوض اینکه بر اساس گزارش از متهمین تحقیقات کند، به گونه یی از این افراد دفاع می کند، این یک مشکل است." این گزارش را که گروه ناظران حقوق بشر نشر کرده، پر از حقایقی است که بر اساس مصاحبه های زیاد آماده شده است. این باید برای حکومت با ارزش باشد، روی آن تحقیقات کند و آنانی را که مسوول شناخته شده اند، به محاکمه بکشاند. "

نیروهای ائتلاف ضد تروریزم برهبری امریکا،پیوسته محلات مسکونی اقوام پشتون را از زمین وهوا بمباردمان میکنند که سبب تلفات کودکان، وزنان وسالمندان وافرادغیر نظامی میشود. یکی از نمونه های بارز آن بمباردمان قریه عزیز آباد شیندند در۲۲سپتمبربود که در آن ۹۱ نفر غیر نظامی جانهای خود را ازدست د ادند. ازجمله ۶۰ نفر آن را

کودکان و۱۵ تن آن را زنان تشکیل میدادند. این جنایت نه تنها خشم مردم افغانستان را برانگیخت، بلکه مجامع بین المللی ،از جمله سازمان ملل متحد را وادار ساخت موضوع را از نزدیک مورد تحقیق قراربدهد وگزارش آنرا رسماً به مقامات ناتو ارسال کند. رئیس جمهور کرزی نیز مجبور شد به دلجوئی مصیبت رسیدگان بپردازد وانزجار خود را از اینگونه عملیات غیردقیق بیان کند. کرزی به بزرگان قریه عزیراباد اعتراف نمودکه از پنج سال بدینسو او به نیروهای ناتو وامریکا از این ناحیه شکایت کرده است، اما آنها به سخنان او گوش نداده اند. در فردای این اظهارات نیروهای ناتو در ولسوالی سنگین ولایت هلمند دوقریه را بمباردمان کردند که در آن ۲۵۰ نفر زن وکودک ومردکشته ومجروح گردیدند. این خبر از تلویوزیون آریانا گزارش یافت ولی رسانه های دولتی ازتبصره در باره آن خود داری نمودند.[درپنجم ماه می ۲۰۰۹ نیروهای امریکائی برقریه گرانی در ولسوالی بالابلوک فراه بمباردمان نمودند که در اثرآن بقول مردم محل ۱۴۷ نفر جان های شیرین خود راباختند. فریاد اعتراض مردم محل به گوش جهانیان رسید وامریکا فقط قوماندان نیروهای خود درافغانستان را تبدل کرد وسفیر آن کشور همراه با حامدکرزی به ولایت فراه رفت واز مصیبت رسیدگان معذرت خواست وسپس وعده داد که به اعمار مجدد خانه های مردم مصیبت رسیده پرداخته خواهد شد ولی از عزیران ازدست رفته که برخی نان آور خانواده های خود بودند تذکری داده نشد.]

یکی از نویسندگان خوب افغانستان آقای قاسم ضیا است که حامدکرزی را عامل تمام بدبختی ها و سیه روزیها ورواج دهنده فساد وغارت بیت المال وکمک های بین المللی میداند. او در برگهٔ فیسبوک خود میکند:

« حامد کرزی، برای تاریخ! می‌گویند طالع تنها یک بار دروازه‌ی خانه‌ای را می‌زند و دروازه‌ی ما را زده بود. طالبان به تمامی سرکوب شده بودند و رنگ و نشان‌شان از همه جا گم و گور شده بود. شور و شوق بازسازی چون نسیم بهاری همه جا وزیدن گرفته بود و مردم گَرد و غبار

جنگ را از رُخسار شهرهای‌شان پاک می‌کردند و با هزاران امید و آرزو خانه‌های ویران‌شان را از نو می‌ساختند. جامعه‌ی جهانی از آمریکای ثروتمند تا بنگلادشِ فقیر با پول‌های بی‌شمار و با انبوه سربازان‌شان به کمک ما آمده بودند تا بنیان‌های تخریب شده‌ی اجتماعی و اقتصادی‌مان را آباد و امنیت‌مان را تأمین کنیم.

کینه‌ها، اختلافات و تعصبات قومی در حالِ از یاد رفتن بود و تاجیک و پشتون و ازبک و هزاره، همه دست هم را به مهر گرفته بودند. منِ هزاره که چند بار با فراغتِ خاطر راه زمینیِ هرات تا کابل را طی کرده بودم، بیش‌ترین مهربانی را در قندهار دیده بودم و شیفته‌ی این نگین جنوبی سرزمینم شده بودم.

چه فرصت نیکویی فراهم شده بود برای یکی شدن. برای آبادی. برای پیش‌رفت. برای این‌که افغانستان سرمشقِ دموکراسی، آزادی بیان و توسعه بشود در خاورمیانه‌ی پُرآشوب.

و این فرصت از دست رفت...و ما همگی در سوختنِ این فرصت تاریخی مقصریم، اما مقصر اصلی تو هستی آقای حامد کرزی!

تو مقصری با چشم بستنت بر فسادی که هر روز چون اژدها فربه و فربه‌تر شد و مقصری با مشارکت‌ات در چپاول پول‌هایی که برای مردم و به نام مردم حاصل شده بود. تو مقصری با برادر خواندن طالبان و مقصری با کوشش کردنت برای احیای مجدد و تبرئه و تقویت آن‌ها به خاطر علایق قومی‌ات، بدون این‌که بسنجی وجود طالبان زهری کُشنده است برای تمام اقوام افغانستان.

تو مقصری با مکتب‌های خیالی ساختنِ وزیرت برای کودکان فقیر و غریب پشتون تا آن‌ها در جهل و محرومیت بمانند و شما انسانی‌ترین حق‌شان را به جیب زده باشید! تو مقصری با انتقال وحشیان طالب به ساحات شمالی و با پایگاه و جایگاه دادنت به آن‌ها تا نیمه‌ی دیگر سرزمینت را هم ناامن کرده باشی؛ درست مانند کسی که با دست زخمی‌اش به دست سالمش شلیک کند. تو مقصری با اسلحه دادنت به طالبان، با پول

دادنت به طالبان و با بستن دست نیروهای نظامی داخلی و خارجی در جنگ با طالبان. تو مقصری با رایج کردن تقلب، با یاد دادنِ سرقتِ آرای مردم به جانشینت تا او اسید بپاشد به چهره‌ی نورسته‌ی دموکراسی. تو مقصری، آقا!

افغانستان می‌توانست کشوری آباد و آزاد باشد و تو می‌توانستی پدر جاودانه‌ی افغانستانِ مدرن باشی. اما تو نخواستی. تو نگذاشتی. تو همه‌ی آن رؤیاها و آن شور و شوق‌ها را به خاکِ سیاه برابر کردی. ما تو را نمی‌بخشیم و نسل‌های آینده از تو جز به بدی یاد نخواهند کرد. تو طالعی را که از دروازه‌ی ما داخل شده بود، به قتل رساندی. تو مجرمی، آقای کرزی! قسم ضیا»

مقاله بیست وسوم

آیا حامد کرزی توانائی زعامت کشور را دارد ؟
نوشته شده در(۲۸/ ۸/۲۰۰۹)

به حامدکرزی نمیتوان به آسانی کلمه زعیم را بکاربرد. آنچه برای زعیم یک کشور و یا یک جامعه ضروری می باشد، استعداد سازماندهی ،قدرت رهبری وقاطعیت درعمل است. با اجرای قانون، قدرت رهبری تبلور می یابد و از این طریق اطمینان و اعتماد مردم نسبت به زعامت فراهم میگردد. عدم اجرای قانون از سوی زعیم کشور،بیانگر فقدان قدرت رهبری زعیم است وبزرگترین ضعف او بشمارمیرود واز همینجا است که زیردستان چنین زعیمی دست به تخطی از قانون میزنند واسباب نارضائیتی مردم وجامعه رافراهم می کنند.

هنگامی که امریکا،بعد از برچیدن بساط طالبان، حامدکرزی را به زعامت افغانستان برداشت، چنین پنداشته میشد که به حرف وسخن اوگوش فرا داده میشود و هر حاکم نافرمانی رابا یک اشاره برسرجایش می نشاند. پس کرزی می بایستی قدرت رهبری خود را که همان اجرای قانون با قاطعیت است، در آغاز کاربه زیردستان خود نشان میداد ولا اقل درعرصه فساد اداری، جلوسوء استفاده های مقامات حکومت خود را میگرفت و اگر از دساتیر او سرپیچی صورت میگرفت وامریکا دراین راه او را یاری نمیکرد، میتوانست مردانه و آبرومندانه از قدرت کناربرود و

جـای خـود را بـرای کـس دیگـری کـه از عهـده اینکـار بهتـر بـدر شـده میتوانست خالی کند.

درجهان نتوان اگر مردان زیست همچومردان میتوان مردانه مرد

متاسفانه آقای کرزی یـک شخصیت محافظـه کـار ،غیرقـاطع ،غیـر مصمم وفاقد استعداد سـازماندهی وقدرت رهبـری است وبـه همـین دلیـل جلوتخطی هـای جنـگ سـالاران و قاچاقچیان مـواد مخـدر ونـاقضین حقـوق بشررا ازقانون گرفته نمیتواند و بدتر اینکه ازآنهاحمایت میکند و بـه مـردم عامـه و بخصـوص پشـتونها کـه بزرگتـرین گـروه قـومی را درافغانسـتان تشـکیل میدهنـد ، پشـت گشـتانده اسـت. وی نـه تنهـا جلوکشـتار بلاوقفـه پشتونها توسط قوتهای خارجی را گرفته نمیتواند ، بلکه توان سـازماندهی ورهبری درست پشتونها را برای دفاع از حیات وبقای خود هم ندارد.

تجربـه هشـت سـال گذشـته حاکمیـت کـرزی درافغانسـتان، بـه اثبـات رسانید که دراین مدت پشتونها بطور کل وبخصوص درتمام ولایـات پشـتون نشـین، درجنـوب و شـرق وجنـوب غـرب مـورد ظلـم واجحـاف قـوت هـای خارجی قرارگرفته اند وبارها دهات و خانه وکاشانهٔ شان بمبـاران وویـران شده بلکـه بـا ایـن بمبارانـها ده هـاهزار زن ومـرد وکـودک وجـوان پشـتون حیات خود را از دست داده اند وهستی وزندگی فقیرانه مردم بیگنـاه بـه بـاد فنا رفتـه است. چنانکـه روزنامـه کیهـان در۲۹حمل سـال۱۳۸۷ درگزارش سیاسی خوداز زبـان علـی احمدجلالی(بعدکاندید ریاست جمهوری) نوشـت کـه : جلالـی درتـاریخ ۲۹ فـروردین، در دیـدار جمعـی ازافغانهـای مقـیم نایکرک هلند اعلام کرد: تا کنون ۳۴۵۰۰ بار نیروهای هوائی خارجی بـه افغانسـتان حملـه کـرده انـد."(سـایت آزاد افغانسـتان، بخـش خبـر، ۱۵ اکتوبر۲۰۰۸)

این خبرکه آخرین رقم حملات هوائی نـاتو وامریکـا رادر افغانستان از زبان یک مقام ارشد افغان امریکـائی بیـان میکنـد، اگـر در هربمباردمـان یک نفر کشته شده باشد، تاپایان سال ۱۳۸۷ ،۳۴۵۰۰ نفر کشته شده انـد واگر کمی منصفانه تر قضاوت کنیم و در هرحمله هوائی تعداد کشته شدگان

را ده نفر بشماریم (البته در برخی موارد تعداد تلفات از صدنفر هم گذشته است ،مثل بمباران یک عروسی درروزگان،که درآن ۲۶۰ نفرکشته وزخمی داشت، وبمباران قریه گرانی در بالابلوک فراه که ۱۵۰ نفرکشته وزخمی بجاگذاشت وبمباران یک عروسی در دهله قندهار که حدود۹۵ نفرکشته وزحمی داشت وبمباران عزیرآباد شیندند که ۹۱ نفر زخمی وکشته به همراه داشت ودر همان زمان دوقریه در ولسوالی سنگین ولایت هلمند بمباردمان شدندکه ۲۵۰ نفر کشته وزخمی برجای گذاشت.) تا پایان حمل ۱۳۸۷ در حدود ۳۴۵هزار نفر پشتون کشته شده اند و این کشتار تاهنوز هم به عناوین مختلفی چون :طوفان صحرا،پنجه پلنگ،عملیان خنجر وغیره وغیره بشدت ادامه دارد.

اینست قیمت انتصاب یک زعیم پشتون مثل حامدکرزی، که از قوم سرکوب شده و بشدت ازادی دوست پشتون در جنوب افغانستان گرفته میشود.آیا بهتر نیست که او را از پشتونها بگیرند و از بمباران دهات وروستاهای شان درگذرند ؟

کرزی درمدت زعامت خود به عنوان یک پشتون،هرگزنتوانسته جلوحملات زمینی وهوائی و بمباردمانهای تباهکن قوت های خارجی را بگیرد، بلکه حتی جلو تجاوز وزورگوئی وحق کشی نیروهای منسوب به ائتلاف شمال را هم نتوانسته برجان ومال وناموس پشتونهای مسکون در ولایات شمال کشور بگیرد. براثر همین ضعف وناتوانی کرزی بود که در نخستین ماه های پس از سقوط طالبان، تصفیه های قومی در ولایات مزارشریف، فاریاب، قندز، بغلان،تخار،جوزجان، سمنگان ،بادغیس وهرات آغاز وتا سال ۲۰۰۳ بشدت ادامه یافت،صدها حمله جنایت کارانه برجان ومال وناموس پشتونهای شمال کشورصورت گرفت وبراثر این حملات وزورگوئی وتجاوزات، ده ها هزار خانوار پشتون برای نجات عزت وشرف وناموس وحیات خود مجبور به ترک خانه و روستای خود گردیدند و دوباره به پاکستان ویا به ولایت هلمند وکندهار وننگرهار آواره شدند وتا اکنون هم شرایط برای بازگشت آنها مساعد نگردیده واز جانب کرزی نیز کمکی لازم ودرخورتوجه به آنها صورت نگرفته است.

بنابرگزارش سازمان حقوق بشرملل متحد،اسامی دهات وروستاهای متعلق به پشتونها که از سوی تفنگداران ائتلاف شمال موردغارت وچپاول وتجاوزقرارگرفته عبارت انداز: درولایت بلخ ، دهات: بارگاه افغانی،ینگی قلعه،مرکز ولسوالی چمتال، مرکز ولسوالی چاربولک باسه قریه پشتون نشین آن، ولسوالی بلخ بخصوص نواحی توروی کی مینه، آغاگدام مینه، سپین کوټ مینه،ودهات: نوواردجنغوزه،ککرک،خان آباد، پای مشهد افغاني،،کوترما،باغ ذخیره، نگاراخان، درولایت فاریاب قریه جات : شور دریا، قریه. م.ک(مخفف نام قریه است) ، قریه حاجي ملا هاشم ، خواجه عباس ، اسلام قلعه، ودرولایت سمنگان دهات:شورکُل و خواجه پیرشان، درلسوالی ایبک، دهات: حسن خیل،غازي ملا قربان، ودرولایت بغلان ، دهات:کهنه قلعه،لکنِ خیل، خُدارن ، برکی ، دره کیلگی ،وهمچنان درولایت کندز تمام قریه جات پشتون نشین مثل دشت ارچی وغیره ودر دیگرولایات شمالی مثل تخار،سرپل، جوزجان، بادغیس وهرات ،ازاین گونه تجاوزات وغارتگریهای فروان صورت گرفته است.

بگزارش بی بی سی، ، در ۲۸ ماه اپریل ۲۰۰۳ نیروهای اسماعیلخان برچند روستای پشتون در بالامرغاب حمله کردند و ۳۸ نفر بشمول ۳ زن و دو کودک را کشتند و دارائی مردم را غارت کردند. دوسه روز بعد در اوایل ماه می، در برخوردهای جناحی در ولایت بادغیس وفاریاب پنجاه تن از پشتونها کشته شدند و ۱۵ زن و کودک از ترس ، خود را در رودخانه بالامرغاب پرت کردند و غرق شدند و خانه ها وفروشگاه های قریه جات پشتون غارت گردید ند.(bbc ۵می ۲۰۰۳)

برای درک این واقعیتهای تکاندهنده نگاهی بیندازید به گزارش دلخراش سازمان حقوق بشرملل متحد که در ماه های مارچ واپریل ۲۰۰۲ توسط هیئتهای اعزامی آن نهاد در ولایت شمال ومحلات فوق الذکر آن راتهیه کرده اند ویک یک کاپی آنرا به شورای امنیت لل متحد ودولت کرزی نیز ارسال داشته اند. دراین روزها آن گزارش از طرف آقای رحمت آریا ترجمه شده و همین اکنون درپورتال افغان- جرمن آنلاین بطور مسلسل به نشرمیرسد.

سال گذشته ۷۹ خانواده از این پشتونهای آواره ازپاکستان به خانه وقریه ابائی خود در تخار برگشتند، ولی از سوی جنگسالاران محل تهدید به مرگ شدند وماه ها در چهاردیواری یک محبس خرابه زندانی شده بودند وحتی ازدسترسی به آب آشامیدنی و موادغذائی محروم گردیدند،باوجود پخش خبردلخراش از وضعیت این خانواده ها، کرزی نتوانست به داد آنها برسد ومشکل این مردم را حل کند و بعدهم معلوم نشد که چه بلائی برسرآن قوم بدبخت وارد آمد.

کرزی نه تنها درزمان تصدی حکومت مؤقت وحکومت عبوری خود، نتوانست مقامات دولتی ونظامی وامنیتی را با درنظرداشت تناسب قومی عادلانه تقسیم کند، وآنرا بگردن کنفرانس بن می انداخت، بلکه حتی بعد از انتخاب خود به حیث رئیس جمهور منتخب هم این موازنه را بخصوص در بخش نظامی وامنیتی وپولیس تحقق نبخشد وبنابرین، پشتونها بازهم محروم واز مراکز قدرت بدور نگهداشته شدند وفقط بطورسمبولیک برخی افراد محافظه کارچون: رحیم وردک در وزارت دفاع وانورالحق احدی دروزارت مالیه ویکی دونفردیگر در وزارتها نصب شدند که نقش چندانی درجلب رضائیت پشتونها نداشته اند.

دراین اواخر ،سلیک هاریسن، یکی از نویسندگان مشهور امریکائی مقاله بسیار مهمی تحت عنوان(په افغانستان کي د واکمن اقلیت ظلم او استبداد- ظلم واستبداد اقلیت حاکم درافغانستان) درنیویارک تایمز(۱۷ اگست ۲۰۰۹) به نشررسانده و در آن پرده از بیعدالتی اقلیت حاکمی برداشته است که در حکومت کرزی از ۸ سال بدینسو هرچه از دست شان امده درحق پشتونهای افغانستان روا داشته اند.هریسن دراین مقاله بربی موازنگی تناسب قومی قدرت در دولت کرزی بحث کرده، وآن را مسبب تمام جنگها وخون ریزیها در طول هشت سال حضور نیروهای خارجی درکشورمیداند ومتذکر میشود که تا این بی موازنگی قومی در ساختار قدرت دولتی از میان نرود ، طالبان دست از ستیزه نخواهند گرفت و پول وقدرت نظامی امریکا در مقابله با طالبان به هدر خواهد رفت. این مقاله را

آقای هاری (واحدفقیری) به پشتو ترجمه کرده ودرپورتال افغان- جرمن گذاشته اند ومن برگردان دری آنرا دراینجا بازتاب میدهم.

سلیک هاریسن مینویسد:"درحالی که برای آوردن صلح وثبات درافغانستان بحثها دراداره بارک اوباما شدت گرفته است،مگر درعین حال دراین مباحثات ازیک پرابلم بسیارمهم چشم پوشی میشود: این معضله نارضایتی وناخوشنودی وفاصله گرفتن روزافزون یک اکثریت مهم قومی از حکومت است. پشتونها، از مجموع نفوس ۳۳ میلیونی افغانستان، ۴۲ ٪ را تشکیل میدهند. یکی از دلایل مهم واصلی حمایت پشتونها ازبغاوت وشورش طالبان اینست که درحکومت کابل قدرت اصلی ومرکزی در دست تاجیکان است. تاجیکان ۲۴ فیصد نفوس کشوررا تشکیل میدهند. آنها بر اردو، امنیت ملی وپولیس وبخش استخبارات بطورکامل کنترول دارند. وهمین قوای امنیتی درزندگی روزانه پشتونها مستقیماً مداخله میکند.

جای تعجب نیست که طالبان در انتخابات روزپنجشنبه[۲۰ اگست] تمام تبلیغات خود را متوجه این کرده اند که معاون اول حامدکرزی، محمدقسیم فهیم یک جنگ سالارمنفور تاجیک، ووزیردفاع سابق است. از۲۰۰۱ بدینسوکه قوای امریکا رژیم طالبان را سقوط داد ، فهیم ورفقای ائتلاف شمال وی درکابل سنگرگرفته وبسیار نیرومند شده اند. در روزهای نخست، افسران تاجیکی که به نام " پنجشیریان" یاد میشوند، بر تمام مقامات و پوست های مهم وکلیدی امنیتی حاکم شدند.این کار را آنها بکمک امریکائی ها کردند وتا اکنون هم آنها این پوست های خود را حفظ کرده اند.

درآغاز واشنگتن، حامدکرزی را رئیس جمهور مقررکرد تا به حکومت کابل ، رنگ وصبغه پشتونی بدهد ،مگر از همان روزاول، پشتونها به حامدکرزی ، ریشخند وطعنه میزدند واو را لقب "پنجشیرزی" داده اند. پشتون های مخالف حکومت ،همواره شکایت میکنند ومیگویند:"بر آنها(برشورای نظار) دالر می بارد وبرپشتونها بمب می بارد." منظورآنها از "دالرها" آن پول های است که از طریق قراردادها

وکمک های بین المللی به جیب جنگ سالاران تاجیک ودیگر اقلیتها می ریزد ومنظوراز "بمب ها" اشاره به آن بمب باریهای است که برسرپشتونها در جنوب وجنوب شرق می بارد.

گرچه حامدکرزی سعی کرده به غرض مغشوش کردن وپنهان نمودن قدرت صریح وحاکمیت آشکارای تاجیکان، بطور نمایشی ومحض بنام دربرخی مقامها پشتونها را مقررکند،اما تا هنوز قدرت اصلی دراختیار جنگسالاران تاجیک است. بطورمثال، حامدکرزی، عبدالرحیم وردک را بجای قسیم فهیم مقررکرد، مگر یک پنجشیری بسیار مقتدربنام بسم الله تا هنوزبحیث لوی درستیزنقش فعالی در اردو دارد وتاجیکان دیگر مقامات مهم وحساسی را در اردودراختیار دارند. رئیس استخبارات اردو وسارنوالان مقتدر نظامی ورئیس مبارزه با مواد مخدر، تمام از تاجیکان اند. رئیس امنیت ملی،که در سطح تمام کشوررئیس استخبارات وپولیس مخفی است، امرالله صالح ،عضو مشهور ائتلاف شمال می باشد.

نمایندهٔ سابق اتحادیه اروپا، مایکل سمپل، برای من گفت که:" امرالله صالح دراین اواخر دربعضی ولایات بعضی پشتونها را مقررکرده است.مگرتا هنوز تمام ادارات استخباراتی، ادارات ضد پشتونی پنداشته میشوند.در ساختارقدرت استخباراتی، ائتلاف شمال قدرت مطلقه خود را حفظ کرده است." وی اضافه کرد که "آنها برسارنوالی، قضا ومحابس وقوای امنیتی، کنترول کامل دارند." یک کارمند ملل متحد برای من گفت: " در اردوی افغانستان یک مشکل بزرگ در راه جلب وجذب پشتونها به اردو این است که تا هنوز ۷۰ ٪ افسران اردو افسران تاجیک اند." ،دلیل دیگراینست که طالبان خانواده های عساکر پشتون را تهدید میکنند. مشکل دیگر اینست که عساکری که به مناطق پشتون نشین اعزام میشوند، تماماً تاجیکانی اند که بزبان پشتو صحبت کرده نمیتوانند .

.... پشتونها در آغازمیخواستند که ظاهرشاه را به حیث رئیس جمهور مؤقت خود از ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴ برگزینند.آنها آرزو داشتند برای ظاهرشاه که مورد حرمت شان بود قدرت محدودی بدهند وحامدکرزی را به

حیث صدراعظم وی برگزینند، مگرجنگسالاران تاجیک با این خواست پشتونها مخالفت کردند و درلویه جرگهٔ تصویب قانون اساسی ، نماینده ویژه بوش، زلمی خلیلزاد از جنگسالاران تاجیک حمایت کرد . خلیلزاد ۴۰ دقیقه با ظاهرشاه از موضع زور صحبت نمود و وی را تهید ومجبور کرد تا از کاندید شدن خود صرف نظرکند.

قدرت وطاقت طالبان تنها با نیشنلیزم پشتون توضیح وتشریح شده نمیتواند. یک بعد شورش طالبان با قاچاق مواد مخدره پیوند دارد. بُعد دیگر این شورش ،تب واشتیاق اسلام است، وجود جنگسالاران فاسد درحکومت، نفرت از اشغال امریکا، هژمونی پنجابیها و مساعدت های پنهانی استخبارات نظامی پاکستان وحمایتهای سایرحلقات از طالبان، ابعاد دیگر این شورش را میسازند. اماعلت اصلی همبستگی گروه های مختلف طالبان، روحیه ضد حاکمیت مطلق تاجیکان درحکومت کرزی است. تا هنگامی که قدرت پنجشیریان لگام زده نشود، تلاش های امریکا و پول وطاقت نظامی اش نخواهد توانست به بغات و شورش جاری درافغانستان خاتمه بدهد."

واقعیت هم همین است که هاریسن، آنرا بررسی وتشریح کرده است. کاش هاریسن، به این نکته هم اشاره میکرد که خشت اول این حکومت در بن کج گذاشته شده ولابد دیوار کج بالا رفته است. براستی این چگونه حکومتی بود که سه وزارت کلیدی(خارجه، داخله، دفاع) با پوست ریاست امنیت ملی، باچهارسفارت و لقب قهرمان ملی (به اعضای یک خانواده) همراه با ده هاپوست دپلوماتیک وصدها معین وصدها رئیس و قوماندان پولیس به یک ولسوالی کوچک(با مساخت۲ کیلومتر در ۲۰ کیلومتربا جمعیتی درحدود ۷۰- ۸۰ هزارنفری) تعلق بگیرد، ولی برای ۱۵ ولایت پشتون نشین با بیش از۱۴۰ ولسوالی که نیم مساحت کشور رابا اکثریت نفوس آن احتوا میکند، به اندازهٔ همین یک ولسوالی قدرت داده نشود؟

مردم میگویند ایا تنها شورای نظار جهاد کرده وسایرمردم افغانستان در برابر تجاوز اتخادشوری جهادنکرده وقربانی نداده اند؟ پس یک ونیم

میلیون قربانی درجهاد افغانستان از کجا شد؟ نفوس پنجشیرکه به یکصدهزار هم نمیرسد. معلومدارهمه مردم افغانستان بدون درنظرداشت سمت ومنطقه وزبان ومذهب دراین جهاد سهم داشتند وهمه مستحق تحسین وپاداش وامتیاز هستند ونه یک بخش بسیارکوچک که همه چیز وهمه امتیازات را برای خود میخواهند. با چنین خود خواهی ها وانحصار طلبی های یک اقلیت در گرفتن قدرت دولتی است که پشتونها چنین دولتی را از خود ندانسته ومخالفت خود راازهمان آغاز باآن ابرازکردند.بطورمثال: آقای پاچا خان خدارن (اکنون نماینده مردم ولایت خوست درپارلمان) درآغاز حکومت انتقالی کرزی عدم رضائیت خود را ابراز وعلم بغاوت بلند کرد واگر خواهش وتمنای ظاهرشاه نمی بود،او هرگز حاضر به اطاعت از دولت کرزی نمی گردید. سایر پشتونها نیز اگر بغاوت نکردند،مگردل خوش از کرزی ودولت او نداشتند به همین دلیل از همکاری با آن دوری گزیدند ونتیجه آن همانا بی امنیتی وتداوم جنگ وخشونت است .

به نظراین قلم،باید این ساختار قدرت بشکند و به تناسب نفوس قومی قدرت توزیع گردد وسپس از میان سهمیه هرقوم بهترین وپاک نفس ترین اشخاص برای تشکیل دولت برگزیده شوند تابدین وسیله هربخش جامعه خود را درقدرت سهیم دانسته در تامین امنیت وعمران دوباره کشورسهم شایسته گرفته بتوانند.

پایان

مقالهٔ بیست وچهارم

قضاوت یک ژورنالست در بارهٔ شخصیت کرزی

(۲۸/ ۸/۲۰۰۹)

در باره توانائی، وظرفیت لیدرشیپی، وضع روحی، شخصیتی و کرکتر کرزی ،"الیزابت رابین" یک ژورنالیست امریکائی که از مدتها است درکابل زندگی میکند و برای روزنامه نیویارک تایمز مقاله مینویسد، تحقیقی جالبی بعمل آورده و برداشت خود را ازکرزی ،برادران، دوستان واعضای کابینه او، طی یک مقاله مفصل درنیویارک تایمز(۶ اگست ۲۰۰۹) به نشر رسانده که شاغلی واحدفقیری (هاری) کندهاری آنرا تحت عنوان (حامد کرزی پخپل چال کښي راگیر دی) ترجمه ودرپورتال افغان-جرمن آنلاین گذاشته است. من بخش هایی از این پژوهش مفصل را به زبان دری درزیر بازتاب میدهم.

این ژورنالیست مینویسد:" درزمستان گذشته، من چندروز را با حامدکرزی در ارگ سپری کردم. من میخواستم حامدکرزی را از نزدیک ببینم تا بدانم که او چگونه آدمی است؟ ایا او هرعمل برادران خود را تحمل میکند؟ ایااو نمیتواند جلو آنهارا بگیرد؟آیا غرب درباره حامدکرزی بازی خورده است؟ با تمام این ضعف ها چرا باز او خود را کاندید کرده است؟ من همین سوال اخیر را از کسی که درارگ زندگی وکار میکند، پرسیدم.حامدکرزی درجوابم گفت:« من نمیدانم چه واقع شد.بس یک روزبا خود فیصله کردم که درانتخابات داخل شوم. من شخص ساده ای استم،من پول وجایداد ندارم.من ۲۲ سال است که دنبال این مسایل استم. من هرگز زندگی خصوصی نکرده ام. من به استراحت وزندگی خصوصی ضرورت دارم.

رابین می گوید:"وقتی کرزی از خواب بیدار میشود، هرروز خود را با انتقادات دپلوماتان ، مطبوعات و سیاستمداران روبرو می بیند. در دفتر خود ریموت کنترول TV راگرفته پیوسته تکمه ها را فشار میدهد وبا عصبانیت از یک کانال به کانال دیگر می پرد. حامدکرزی کرکتریک هنرمند تیاتر یا فلم را دارد. نظریات وعقاید او معلوم نیست ، شایداصلاً عقیده ونظری از خود ندارد. وضع صحی وی خوب نیست. رفقایش برای من تعریف کردند که صحتش خوب نیست. همیشه خسته، کسل، بی حوصله وخشک میباشد.چاپلوسی وتملق را خوش دارد، مگراز حقیقت واشخاص خوب متنفر است.از دشمنان خود می ترسد وبا دوستان خود، رویه مناسبی ندارد. یک چشم کرزی پرش دارد و پیوسته چشمک میزند. کرزی میخواهد اشخاص مقتدر وکشورهای قدرتمند مثل : امریکا، اروپا، ایران وکشورهای اسلامی را از خود راضی نگهدارد. با تمام این قدرتها گذاره کردن از توان کرزی خارج است. درماه جنوری درجلسه کابینه بین او ومعاونش (ضیاء مسعود) سخنان زشتی درسطح دشنام رد وبدل شد. کرزی تهدید کرد که به کوه بالا خواهد شد وبرضد اشغالگران اسلحه خواهد گرفت. ازاین ببعد در ارگ آوازه افتاد که او دیوانه شده است واعصابش را مثل سابق از دست داده است. یک دپلومات غربی میگوید: کرزی تنهاست. هیچ دوست و رفیقی ندارد، او در ارگ قلعه بند وخانواده خود را زندانی ساخته است. رفقایش میگویند که کرزی به مرض سندروم ارگ مبتلا است .

دراین آواخر من از دوستان وهمکاران کرزی پرسیدم که چرا او فهیم را بحیث معاون خود تعیین کرده؟ آنها گفتند: "کرزی گمان میکند که دواشتباه برزگش ،یکی برطرفی قسیم فهیم ودیگرش شیرمحمدآخندزاده است." هردوی آنها تحت فشار غربیها برطرف شده اند. شیرمحمدآخندزاده سابق والی هلمند بود . درماه جون [۲۰۰۹]که آفتاب میدرخشید دریک محفل عروسی درکابل، وی را ملاقات کردم ... اوبرای من گفت : درسال ۲۰۰۵ که ۹ تن مواد مخدر درمنزل من پیدا شد، آنها را انگلیسها در منزل من جابجا کرده بودند. اوافزود: اگرکسی مرا قاچاق بر بگوید،

درست است ،اما من پول آنرامصرف عساکر میکردم ولی حالا آن پول به جیب طالبان میرود که فرزندان امریکائی وانگلیسی وافغان را میکشند. شیرمحمدآخندزاده میگوید:" چرا آنها فهیم را ازانتخابات پس نمیکنند؟ مگر دوستم یک جنایتکار نیست؟ ایا محقق یک دزد وجنایتکار نیست؟ تنها من آدم بدی استم؟ من قسم میخورم که من تاکنون پیشکی راهم نکشته ام ولی آنها بسیارمردم را کشته اند.

فهیم وکرزی سابقه طولانی دارند. در دوران هرج ومرج مجاهدین، ائتلاف شمال گمان میکرد که حامدکرزی برای حکمتیار جاسوسی میکند، به همین سبب فهیم او را بندی وبمرگ لت کرد. بعد از این لت وکوب، کرزی به پاکستان فرارنمود. درسال ۱۹۹۶ طالبان ائتلاف شمال را از کابل فراری ساختند. درآغاز طالبان میخواستند کرزی را به حیث سفیر مقررکنند ولی از این کار صرف نظرکردند.مگربعد از ۲۰۰۱ که رژیم طالبان توسط امریکا سقوط داده شد، اقبال کرزی درخشید . وقتی فهیم با او روبرو گردید، از وی پرسید: کجاست افراد تو؟ کرزی جواب داد: افراد من شما استید! فهیم در دل خوشحال ولی حیران بود. کمی بعد روابط میان فهیم وکرزی خراب شد، هنگامی که حاجی قدیر درکابل بقتل رسید، حامدکرزی حفاظت خود رابه بادیگاردان امریکائی سپرد. درهمین اوقات هرروز در کابینه بین جنگ سالاران وتکنوکراتان کشمکش بود.بیشتربین اشرف غنی احمدزی وفهیم هرروز جنگ بود وباهم شاخ بشاخ می شدند.

بقول ضیاء مجددی سفیرافغانستان درپولند: " کشورهای ناتو هریک درکابینه کرزی یک وزیر دارند وهرکشور دست نشانده خود را حمایت میکند. مثال خوب آن ،جنرال دوستم است.او یک شخص ظالم، جانی وفاسق وشرابی است. وقتی او برحریف خود حمله کرد(منظوراکبربای است)،برطرفی ومحاکمه او از هرطرف تقاضا شد، مگر ترکیه از او حمایت کرد وحامدکرزی هم برای رضائیت ترکیه این جنایتکارمقتدر را آزاد گذاشت. مثال دیگر ضراراحمدمقبل، وزیرداخله است. مامورین عالی رتبه سازمان ملل متحد میگویند که او درجنایات ضد بشری ودزدی واختلاس دست دارد، مگر دست حمایت یک خانم امریکائی

بالای سراو است .جاوید لودین (قبلاً سخنگوی حامدکرزی واکنون سفیر افغانستان در ناروی) میگوید: تا چه وقت کرزی را ملامت میکنید؟ یک طرف انگلیسها برطرفی مقبل را میخواستند وآن طرف امریکائی از او حمایت میکردند و به او پول بیشتر میدادند.

مسئله مهم دیگر ظرفیت رهبری یا ستایل لیدرشیپی کرزی است. یک بُعد لیدرشیپی او قومی است. علی احمدجلالی میگوید:" پدر کرزی، یکی از سران قومی بود. درفرهنگ قبایل بجای موسسات [حقوقی]،بروفاداری اشخاص تکیه میشود. در سیاست قبایلی همواره خاطر دوستان وآشنایان مدنظرمیباشد." بُعد دیگرلیدرشیپی حامدکرزی،سیاست جهادی فرقه های مقیم پشاور مبتنی بردسیسه وسازش است. جلالی میگوید: سیاست جهادیان برمعامله وچانه می چرخید. دراین سیاست، هیچگونه استراتیژی وجود نداشت.بلکه سراسر تاکتیکی بود.بدین معنا که ،بعضی را ازخود خوشحال کن وبعضی دیگر را بفروش . امروز وعده کن وفردا آن وعده را بشکن." یک بُعد دیگرسیاست قومی دموکراسی است. جلالی میگوید: "حامدکرزی به دموکراسی عقیده دارد، مگر از موسسات دموکراتیک نفرت دارد. یک رفیق دیگر رئیس جمهورمیگوید: "کرزی ، حقوق بشر، ازادی مطبوعات، وحاکمیت قانون وقانون اساسی را زنجیرهایی بردست وپای خود میداند."

امین ارسلا قبلاً مشاورکرزی، میگوید: من به رئیس جمهورگفتم که برادرانت شهرت ونام ترا خراب میکنند، مگر او هرگز جلو برادران خود را نگرفت . یک برادر کرزی، محمودکرزی نام دارد. او درامریکا چند رستورانت دارد. او حامدکرزی را به امریکائیها معرفی کرد وخود را استاد وپیشوای اومیداند. محمودکرزی اکنون(در وقت نگارش مقاله) در عربستان سعودی زندگی میکند وقصد دارد طالبان را در حکومت کرزی شامل سازد. برادر دیگر حامدکرزی، قیوم کرزی است. هدف او پیدا کردن پول است واکنون در بزنس موترتویوتا درکابل ۵۰ ٪ سهمیه دارد. وی درکابل بانک نیز سهم عمده دارد. افغانها میگویند قیوم کرزی با استفاده از نام رئیس جمهور پول زیادی به جیب زده است . وی درپروژه خانه سازی

درکندهار مبلغ زیادی از امریکائیها گرفت وزمینهای که به این منظور درکندهار فی جریب ۲۵۰ دالر خریده بود، آنرا از قرار فی جریب ۲۸۰۰ دالر فروخت . او درکندهار برای من گفت : که برادرم حامدکرزی نه به اقتصاد میداند ونه به سیاست. برادر دیگر حامدکرزی احمدولی کرزی نام دارد که برای مردم کندهار دردسر آورتراست. درمیان دپلوماتان کابل ضرب المثلی است که همیشه تکرار میشود وآن این است که: حامدکرزی روزی دریک محفل از احمدولی کرزی پرسیده بود که ایا راستی تو در قاچاق مواد مخدر دست داری؟ احمدولی با قهر از جاپرید وگفت : بلی حامد، من لا اقل تنها قندهار راخراب میکنم ، مگر توتمام مملکت راخراب میکنی!"

درقندهار یک مامور استخبارات غربی برایم گفت: "خانواده کرزی درقاچاق مواد مخدر وکشتن مردم دست دارند. درولایت کسانی را مقرر میکند که درقاچاق مواد مخدر با وی کمک کند. " وقتی تاریخ حامدکرزی وخانواده او تحلیل وتجزیه شود، فساد اداری، رشوتخواری و قاچاق موادمخدر، تمام دوره او را احتوا میکند. همین خانواده را غربیها تحمیل کرده وحفظ میکنند."

این ژورنالیست امریکائی می افزاید:" درحال حاضر تیم حامدکرزی به نام "تکت جنگ سالاران" شهرت دارد.کرزی میگوید که هرکس زیرچترحمایت او جای پیدا کرده میتواند. مگر یک کاندید دیگر، اشرف غنی احمدزی میگوید: "هرگاه هدف این باشد که بخاطرامنیت نسبی قاچاقبران هم در حکومت داخل باشند، پس هدف از ماموریت چیست ؟ آیا یک دوشیزه ۲۰ ساله که میخواهد دراینده انجنیرکامپیوتر یا داکتر بشود،او چنین یک حکومتی را میخواهد؟ احمدزی درویب سایت خود برادران حامدکرزی رابنام خانواده مافیا یاد میکندو میگوید درافغانستان بزرگترین خطر خود همین حکومت است. من بر آرزوهای رئیس جمهورقضاوت نمیکنم.من برریکاردکارکردها وسابقه او قضاوت میکنم . ما نسبت به تمام کشورهای جهان یک حکومت فاسد وبیکاره داریم. این ریکارد درزمان حکومت کرزی قایم شده و او با همین ریکارد میخواهد باز

رئیس جمهور شود. حکومت او و رفقایش جنگ اعلام [نا]شده یی علیه مردم است."(هاری، حامد کرزی پخپل چال کښي راګیر دی،افغان- جرمن ان لاین)

باری واشنگتن پوست افشا نمود که رئیس دفتر کرزی (داودعمرزی) با سفارت ایران سروسری دارد واز آن مقام پول میگیرد، کرزی خود پا درمیان گذاشت واعتراف نمود که بلی رئیس دفترمن از سفارت ایران سال یک یا دوبار وهر بار در حدود هفتصد تا هشتصد هزار یورو(معادل یک میلیون دالر) پول نقدگرفته است وما این پول را در راهی که لازم ببینیم به مصرف میرسانیم. اعتراف رئیس جمهورکرزی به رشوت گرفتن از ایران، در واقع آب سردی بود که برسرملت افغان ریختانده شد ، زیرا تاریخ افغانستان، تا کنون چنین عمل خجالت آوری را در حافظهٔ خود ثبت نکرده بود. این عمل در ذات خود خیانت به حیثیت وآبروی یک ملت بشمار میرود واگر پارلمان افغانستان واقعاً یک پارلمان سالم وصادق و دارای شعور وغرور ملی می بود، می باید فوراً از رئیس جمهور سلب قدرت میکرد. از آن تاریخ ببعد نزد تمام اشخاص وافراد آگاه این سوال مطرح گردید که وقتی رئیس جمهورمملکت این چنین زبون شود که برخلاف تمام نورم های مملکت داری حاضر به گرفتن رشوت از یک کشورخارجی گردد، پس او در حیف ومیل کردن کمک های جامعه جهانی هیچ کوتاهی نخواهد کرد.درعین حال این عمل رئیس جمهور چراغ سبزی به زیردستان وی نیز بود که آنها نیز میتوانند با استفاده از موقف خود دست به رشوت خوری وسوء استفاده از هرامکان وهرکشوری بزنند، واین جای تاسف فراوان است.

خلاصه با توجه به آنچه ژورنالیست امریکائی در بارهٔ کرزی تحقیق کرده ونوشته است، میتوان اذعان داشت که کرزی دارای اتوریته و اهلیت لیدرشیپی نیست و در وجود او در رهبری کشور بیشتر از همه پشتونها صدمه می بینند.

چرا من، توزیع قدرت را برمبنای تناسب قومی برجسته میکنم، برای اینکه جامعه افغانستان مثل جوامع غرب ،یک جامعهٔ رسیده، باسواد

وتحصیل کرده نیست تا برای شان ارزشهای دموکراسی و شایسته سالاری مطرح باشد،بلکه جامعه ایست عقب مانده وسنتی که مردم با هزار و یک رشته رسوم وعنعنات قومی باهم پیوند دارند. درچنین جامعه یی، هیچ قوم وهیچ طایفه یی خود را از قوم وطایفهٔ دیگری کمتر نمی شمارد وبنابرین وقتی به یکی امتیازی تعلق بگیرد، دیگران هم خود را شایسته گرفتن آن میدانند واگر به آن دست نیابند خود را به کشتن میدهند تا ننگ وهوٚد قومی را بجا کرده باشند.اینجا سخن از دموکراسی وشایسته سالاری درمیان نیست.اینجا سخن از نرخها وارزش های قومی و عشیرتی است. برای جامعه ما دموکراسی وشایسته سالاری ، هنوزسخنی بسیارفیشنی وقبل از وقت است وبه لباس گشادی میماند که به قد وقوارهٔ یک آدم لاغر وبی اندام جور درنمی اید وموجب خنده وریشخند دیگران مگردد.

همین انتخابات را بنگرید، اکنون هرکاندیدی خودرا برنده میشمارد وهیچکسی به بازنده بودن خود حاضرنمیگردد و پیش ازپیش اخطار میدهد که اگر برنده نشود، دست به قیام وآشوب خواهد زد.این سخنان را کسانی میزنند که هم گویا تحصیل کرده اند وهم خود را متعهد به دموکراسی میدانند، ولی این را فراموش کرده اند که "انتخابات" ستون فقرات دموکراسی است وبرمحور بردن و باختن واحترام به رأی اکثریت می چرخد.اگر درانتخابات اکثریت نصیبت یک کاندید گردد، نوش جانش، واگر از رقیب خود کم آورد باید باخت خود را بپذیرد وطرف را برنده بشمارد، ولی از آنجا که تحصیل یافتهٔ باسواد مدعی ریاست جمهوری ما، ریشه در سنن ونرخهای قومی دارد، باختن را برای خود عیب ومایه شرمندگی می شمارد ولذا برای نپذیرفتن باخت خود متوسل به خشونت وخون ریزی میگردد. ازاین برمی اید که لباس دموکراسی در تن این مدعی نحیف ریاست جمهوری فراخی میکند وباید اندام خود را برای پوشیدن لباس دموکراسی آماده کند وبعد به میدان انتخابات حاضرگردد.

کرزی بخاطر ناکام بودن حکومت خود درهشت سال گذشته، مورد حمایت هیچ افغان وطن دوست وسالم اندیشی نیست، همانگونه که داکتر عبدالله مورد تائید هیچ آدم وطن پرستی نیست.تقرراشخاص استفاده

جو،نالایق، بی کفایت، بی دانش، بی تحصیل وغیر مسلکی،ابن الوقت،رشوت خور وفاقد احساس وطن پرستی در پست های بلند دولتی سبب گردیده تا حکومت کرزی درمیان حکومتهای جهان از بدنام ترینها باشد ودر داخل کشور از نا کار آمدترین ها به حساب اید. افغانستان در سال ۲۰۰۸ درمیان فاسدترین حکومتهای جهان دردرجه نهم قرار داشت، اما امسال درمیان فاسدترین حکوتها مقام پنجم رااحراز کرده است واز لحاظ فقر چهارمین کشورفقیرجهان است.

به روایت روزنامه تایمز وزیر مالیه افغانستان برای یکی از نمایندگان کنگره ایالات متحده نامه ئی فرستاده ودر این نامه عمرزاخیل وال به صراحت اعلام می کند که حداقل در چهار سال گذشته مبلغ ٤ میلیارد دلار از افغانستان خارج شده است .نیتا لویی قانون گذار امریکایی است که در این نامه مخاطب قرار گرفته است. این قانون گذار در کمیته بانفوذی که مسئولیت بودجه در کنگره امریکا را عهده دار است عضویت دارد . به دنبال انتشار این نامه ؛ایالات متحده فعلا روند کمک به افغانستان را تا زمان مشخص شدن تکلیف این مبالغ متوقف کرده است . درست در روزهایی که ایالات متحده با بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می کند و هر روز بر حجم نارضایتی ها از نبرد افغانستان افزوده می شود، خبر فساد مالی چند میلیارد دالری در افغانستان کاسه صبر امریکایی ها را لبریز کرده است . لویی نیز در این خصوص می گوید : تا زمانی که این اطمینان حاصل نشود که پول مالیات دهندگان آمریکایی مورد سوء استفاده قرار نگرفته و در جیب مقامات فاسد دولتی، تروریست‌ها و قاچاق‌چیان در افغانستان قرار نگرفته است، روند کمک‌ها به افغانستان متوقف می‌شود.

مجله المانی شپیگل در گزارشی جنجالی می نویسد: افغان هایی که از روابط خوبی در سطح دولتی برخوردار هستند، دالرهای غربی را با چمدان به امارات متحده عربی منتقل می کنند و گران ترین ویلاهای امارات را خریداری می کنند. امارات متحده عربی برای افغان ها(ی فاسد)نیز بهشتی در حاشیه خلیج فارس است . مقایسه این مبلغ با مشکلات اقتصادی که دولت افغانستان با ان دست به گریبان است نشان می دهد که

مبالغ راهی شده به دوبی نمی تواند از مجرای قانونی جیب دولتمردان افغان را سنگین کرده باشد . از آنجا که حامد کرزی به شدت از سوی غربی ها برای مبارزه با فساد مالی و اداری تحت فشار قرار دارد ، منابع نزدیک به دولت و امور دارایی از افشای نام خود حذر می کنند. یکی از افراد نزدیک به دولت در این خصوص می گوید : دولت با بانک مرکزی توافقنامه ای را امضا کرده است که بر اساس آن امکال انتقال این میزان وجوه نقد به خارج از کشور وجود دارد . ایالات متحده به تنهایی از سال ۲۰۰۱ تا کنون ۳۰۰ میلیارد دالر برای بازسازی نظامی و اجتماعی افغانستان به حساب دولت این کشور واریز کرده است . وزیر مالیه افغانستان ، ادعا می کند که بی شک مبلغ انتقالی از افغانستان به دیگر کشورها بیش از این رقم اعلام شده است. دولتمردان افغان از پایین ترین رده تا سطح رئیس جمهوری همه هنگام خروج از افغانستان از هرگونه بازرسی بدنی معاف هستند و محدودیتی نیز برای میزان دلاری که در جیب های خود پنهان کرده اند، وجود ندارد .در نه سال گذشته افغانستان تبدیل به بهشت چهره های سیاسی شده است که با برخورداری از لابی هایی در قدرت، کمال استفاده را برده اند. اشپیگل با افشای نام دولتمردان افغانی که در امارات متحده عربی ویلا خریداری کرده اند می نویسد: برادر و پسر عموی حامد کرزی ، معاون اول رئیس جمهوری در دوره گذشته و برادر یکی از معاون های فعلی کرزی از جمله افرادی هستند که در امارات متحده عربی با نام و رسم خود گران ترین ویلاها را خریداری کرده اند . بسیاری از این افراد با استفاده از لابی هایی که در قدرت دارند، از بانک مرکزی در کابل و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان وام های کلان گرفته اند ." کرزی با چنین ریکاردی از حکومت داری بازهم قسیم فهیم، چهره ایکه نه تنها به جنایات ضد بشری متهم است، بلکه براساس گزارش روزنامه نیویارک تایمز وهمچنان روزنامه فایننشل تایمزامریکادر۲۶ اگست، دستش در قاچاق عمده مواد مخدر درسطح چارترکردن طیارات نظامی به روسیه دخیل است ، هم مردم افغانستان را ازآینده حکومت خود نا امید ساخته، وهم مایه تشویش جامعه جهانی، بخصوص امریکا نیز شده

است.کرزی با چنین ریکاردی از حکومت داری بازهم درحکومت اینده قسیم فهیم، چهره ایکه نه تنها به جنایات ضد بشری متهم است، بلکه براساس گزارش روزنامه نیویارک تایمز * وهمچنان انترنیشنل هرالدتربیون** در۲۶ و۲۷اگست، دستش در قاچاق مواد مخدر درسطح چارترکردن طیارات نظامی به روسیه دخیل است ، هم مردم افغانستان را ازآینده حکومت خود نا امید ساخته، وهم مایه تشویش جامعه جهانی، بخصوص امریکا شده است.(*- به سایت رادیو آزادی۲۸/ ۸ /۲۰۰۹ ،به مقاله انترنیشنل هرالدتربیون: با فهیم قسیم چگونه برخورد باید صورت گیرد؟ رجوع شود.)

رسانه ها منجمله بی بی سی روز ۲۷ اگست گزارش دادکه دیدار کرزی و هولبروک یک روز پس از انتخابات انجام شد. ریچارد هولبروک در این دیدار نگرانی های امریکا درباره تقلب و دستکاری صندوق های رای را مطرح کرد و گفت که برگزاری دور دوم انتخابات می تواند این فرآیند را اعتبار بیشتری بخشد.منابع می گویند که آقای کرزی با عصبانیت شدید واکنش نشان داد و ملاقات لختی پس از آن پایان یافت.(بی بی سی، ۲۷ /۸/ ۲۰۰۹)

ضرب المثل معروفی داریم که گفته میشود:" نه به این شوری شور ونه به آن بی نمکی!" کرزی با این ژست ها میخواهد چه چیزی را به مردم افغانستان نمایش بدهد؟ آیا تا دیروز امنیت شخصی او توسط بادیگاردان امریکائی تامین نمیشد؟ ایا با حمایت ازجنگ سالارانی چون: محقق و دوستم وخلیلی وفهیم،او فکر میکند که وی زعیم ملی شده است وزور امریکا به وی نمیرسد؟ این گونه برخورد با نماینده دولتی که همین اکنون بیش ازهفتاد هزارعسکر درکشورما دارد . ومتعهد به پرداخت سالانه یک میلیارد وهشتصدمیلیون دالر کمک به افغانستان شده است، دور از عاقبت نگری و دور از مصالح علیای کشور دریک چنین شرایط بحرانی است. بخصوص با یاد آوردن سوابق کاری هولبروک که درتجزیه وتقسیم کشورها تجربه فراوان داردباید بیش از پیش محتاط بود. کرزی باید بداند

که امریکا نوکران فراوانی در دراطراف کرزی دارد که با یک اشاره میتواندهریکی را برضدش بشوراند.

امیدواری چنانست که امریکا پس ازاین انتخابات در حکومت آینده با قبول بیشترین مساعدتهای مالی به افغانستان، نقش مرکزی را درتامین امنیت وصلح وبازسازی و انکشاف اجتماعی واقتصادی کشور وهمچنان درمبارزه با فساد اداری ومواد مخدروتصفیه دولت از میکروب های فساد وبحران ایفا کند، اما کرزی که با کشیدن انتخابات به دور دوم خطرنا امنی بیشتر وشایدباختن خود را احساس میکند ،تقریباً تعادل فکری خود را از دست داده است. وجود بیش از دوهزار شکایت مبنی برتقلب وتخلف درانتخابات میتواند انتخابات را بدور دوم بکشاند،هرچند هیچ تضمینی وجود ندارد که در دوم تقلبی صورت نگیرد وشکایات همچنان باقی بماند. برای کرزی، اگرنظرهالبروک رارعایت نکند ، این تشویش وجود دارد که بعد از اعلام نتایج انتخابات با تظاهرات توأم با خشونت و جنگ های خیابانی که دشمنان وطن برای روشن کردن آتش آن بشدت فعالیت میکنند، روبرو خواهد بود.

به امید روی کارآمدن یک زعیم سالم وهوشمند وقاطع برای وطن ما افغانستان!

پایان ۲۸/ ۲۰۰۹/۸

مقالهٔ بیست وپنجم

انتخاب مجدد کرزی ، به معنای تقویت بیشترشورای نظار
(نوشته شده در۲۵/ ۲۰۰۹/۸)

مردم دلیرافغانستان با وجود تهدید طالبان وخطرنا امنی، از جان مایه گذاشتند وبه پای صندوق های رأی رفتند و کاندید مورد علاقه خود را سرفرازساختند. داکتر عبدالله، داکتر اشرف غنی احمدزی وداکتر رمضان بشردوست، به عنوان رقبای عمدهٔ حامدکرزی وسایر کاندیدان مدعی اند که در انتخابات تقلب صورت گرفته است.هر آدم عاقلی این را میداند ومی پذیرد که بلی انتخابات افغانستان شفاف نبود و بگفته رمضان بشردوست از سوی دوکاندید، یکی حامدکرزی ودیگری داکترعبدالله، تقلب صورت گرفته است، وبنابرین هریکی از این دو خود را برنده می پندارند .بی بی سی درروز ۲۵ اگست ،بساعت چهاربعد از ظهر،گزارش داد که کرزی در شمارش مقدماتی ده درصد آراء از سوی کمیسیون انتخابات بر رقیبان خود: داکترعبدالله ورمضان بشردوست وداکتراشرف غنی احمدزی پیشی گرفته و برنده معلوم میشود. مگرجای تعجب اینست که آنعده کاندیدانی که صندوق های شان خالی از رأی میباشد آنهاهم مدعی اند که هرگاه تقلب صورت نمیگرفت، برنده میشدند؟ وبا این دلیل خود را تسلی میدهند ونزد زن وفرزند وسیال وشریک ورقیب خود بهانه می تراشند.

این کاندیدان که حتی ارزش یک خبرساده و یک مصاحبه چند دقیقه یی را با یک ژورنالیست نداشتند، قبل از ظاهر شدن روی صحنه سیاست، باید یکباربه سوابق تحصیلی وتجارب کاری وخرد سیاسی خود نظر می انداختند و میزان محبوبیت خود را از اثر خدمت گزاری به مردم ازچشم

یک دوست راستگوی خود ارزیابی میکردند تا ده ها وصدها هزار دالروحتی ملیونها دالر خود را هدر نمیدادند وامروز ناکام ومایه خنده سیال ورقیب خود نمی شدند. شاید بعضیها این صحنه را فرصتی برای قاپیدن جیب سازمان ملل متحد به عنوان سپانسر مصارف برگزاری این انتخابات می پنداشتند وبنابرین دراین نمایشنامه سیاسی چندروزی بدون مزد بازی کردند.

ازاین بحث که بگذریم، باید گفت که ، ایکاش بجای کرزی ، داکتر رمضان بشردوست ویا داکتراشرف غنی درانتخابات برنده میشدند، که بدون تردید برای مردم افغانستان بطور عموم بسیار مفید بودند. زیرا،

اولاً- دستشان بخون هموطنان ما آلوده نیست، وبا دزدان مثل کرزی دهن جوال را نمی گرفتند.

ثانیاً- عزم جزم داشت تاجنایتکاران وناقضین حقوق بشر را به محاکمه بسپارد وعدالت انتقالی را درکشورپیاده کند.

ثالثا- میخواستند کارها را به اهل کار بسپارند واشخاص فاسد ورشوتخور ومختلس وضدملی را از مقامات دولتی بدورسازند. وبرای بیکاران وجوانان کشور با طرح وتطبیق پروژه های زراعتی وساختمانی اشتغال آفرینی کنند تا دامن فقراز کشور برچیده شود.

رابعا- این هردوکاندید، مردان دانشمند، صادق،پاک نفس، وقاطع ومصمم هستند که شاید میتوانستند افغانستان را از بحران موجوده نجات دهند.

ولی بدبختانه که این دوشخصیت اکادمیک برنده نشدند وکرزی با هر تقلب ودسیسه ایکه بکاربرد،توانست بازهم برنده گردد وبرای پنج سال دیگر باید ملت رنج کشیده وفقیروبدبخت افغانستان بار ذلت وفقر توان سوز را بردوش ناتوان خود بکشد.

گفتم که انتخاب مجدد کرزی ، به معنای تداوم جنگ وسرکوبی وقتل وکشتار بیشترپشتونها است وبه بدبختی مضاعف طبقه فرودست جامعه تمام میشود، برای اثبات این نظر سه دلیل دارم:

۱- کرزی اگر واقعاً میخواست که زمینه صلح درکشور فراهم شود ومناطق پشتون نشین، از بمباردمانهای قوتهای خارجی نجات یابد، بهتربود که متهمین به جنایت علیه بشریت چون :فهیم ومحقق و دوستم وخلیلی را که دشمنان درجه یک طالبان وپشتونها اند، در دولت جدید خود شامل نمی ساخت. ایستادن این اشخاص درپهلوی کرزی ،حکم نمک پاشیدن را بر زخمهای طالبان دارد. پس جنگ ادامه می یابد و بخاطر حضور پر رنگ سران ائتلاف شمال چون: قسیم فهیم، جنرال دوستم، محقق، خلیلی به عنوان معاونین کرزی وتعلق گرفتن چندین وزرارت وولایت به هریکی ازاین ها، آتش غضب وخشم طالبان را بیش از پیش شعله ور میسازد و حملات طالبان برمواضع نیروهای خارجی وداخلی در ولایات پشتون نشین شدت خواهد گرفت وبالنتیجه حملات زمینی وهوائی قوتهای خارجی ونیروهای داخلی بازهم متوجه مناطق پشتون نشین در جنوب وجنوب شرق تا جنوب غرب به بهانه سرکوب طالبان خواهد شد. وسبب کشتارمردم فقیروبیگناه پشتون خواهد گردید. متاسفانه درنخستین ساعات بعد از اعلام نتایج مقدماتی انتخابات وجلو بودن کرزی ، در قندهار یک موتر مملو از مواد منفجره دریکی از محلات مزدحم شهر قندهار منفجرشد که از لحاظ قدرت تخریب خود مشابه با انفجار هوتل ماریوت پاکستان درسپتامبرسال گذشته بود. براثر این انفجار یک ساختمان بزرگ متعلق به یک کمپنی جاپانی ویک صالون عروسی با ده ها دکان و منزل اطراف این حادثه بشدت تخریب ودر حدود ۴۰نفر کشته و بیش از ۷۰ نفرازمردم ملکی مجروح شدند . مسئولیت این حادثه را طالبان بردوش نگرفته اند.

۲- توزیع غیرعادلانه مقامات دولتی به جنگ سالاران ومجرمین جنگی درعرصه های امنیت ملی، پولیس ملی واردوی ملی،درمرکز وولایات، حیف ومیل بی شرمانه کمک های مالی جامعه جهانی به

بازسازی بازهم ازسوی همین مقامات بلند پایه دولت کرزی صورت میگیرد وبرای مردم فقیرکشور از گاوغدودی نخواهد رسید وفقروبیکاری روز افزون خواهد شد.

۳- کشت وقاچاق مواد مخدر بازهم رونق خواهد داشت ، چونکه دست اکثرمقامات دولتی در تولید وقاچاق این تجارت پرسود مافیائی دخیل است.

آقای مهشید، در یک تحلیل خود در مورد بحران فساد در دولت کرزی مینویسد:" در این میان آنچه مسلم است ' اینکه در آتش سکوت کرزی در برابر تمامی فساد و ناروایی ها در کشور تنها مردم افغانستان می سوزند و این ها اند که باید بهای گرانش را بپردازند . این سوختن ها آنقدر ها برای جناب رییس جمهور و معاونش چندان زننده نیست ؛ زیرا در فراز این آتش دیگ های مملو از خوردنی ها ونوشیدنی های لذیذی پخته می شوند که از غذا و بوی آن نزدیکترین خانوادههای این جنابان یعنی برادران ایشان بهره مند میشوند . در برابر این بهره مندی بزرگ تکان نخوردن وجدان های سنگین چندان شگفتی آور هم نیست . ...

این حاکمان نامسلمان ' تن پرور و فساد گستر در جهان اسلام است که دین را ابزاری برای استبداد و سرکوب ملت های شان قرار داده اند . این ها با هر فاسدی زود کنار می آیند ' دست هر ستمگری را به گرمی می فشرند و به نوازش غارتگران می پردازند و اما با به دل بدست آوردن شماری انگشت شمار دلهای عزیزی را می شکنند ' قلب های شکسته یی را می ترکند و دل هایی را می شکنند که خانقای کبریایی خوانده شده اند . این ها در برابر هیاهوی این بشکن بشکن ها تن به سکوت داده و با گزینش زنده گی ننگین و ذلت بار مرگ تدریجی و دردبار مردم خود را ناجوانمردنه به استقبال گرفته اند که خیلی ناعادلانه و غیر انسانی است . "(سایت اریائی)

<u>اشتباه نابخشودنی کرزی</u>

کرزی با آوردن فهیم میخواست چشم ضیا مسعود را بسوزاند، درحالی که با انتخاب فهیم، اشتباه نابخشودنی را مرتکب شد. کرزی اگر کمترین درایت سیاسی میداشت،باید این بار هیچیک از جنگ سالارن را بحیث معاونین خود برنمی گزید. درانتخابات قبلی هم که کرزی برنده شد، غالباً بخاطر دور کردن فهیم از معاونیت اول ریاست جمهوری بود، ومردم تصورمیکردند که کرزی میخواهد بعد ازاین از خود جرئت وقاطعیت نشان بدهد، مگربا آوردن مجدد قسیم فهیم بحیث معاون اول، مردم بشدت از بهبودی وضعیت اقتصادی و امنیتی درکشور در دوره دوم ریاست جمهوری کرزی نا امید شدند. بازهم کرزی اگرقرارمی بود که معاونین خود را از میان جنگسالاران ومتهمین به نقض حقوق بشر برگزیند، پس بهتربود بجای فهیم، جنرال دوستم را برمیگزید که از چند لحاظ برفهیم برتری دارد. اول اینکه دوستم در تعهدی که با کرزی نموده بود، وفاکرد ودر جوزجان تمام مردم با یک اشاره وی رأی خودرا درصندوق کرزی ریختند.ازاین لحاظ معلوم میشود که دوستم برقول وقرارخود محکم تر ازقسیم فهیم است. دوم اینکه دوستم روشنفکر تر از ملافهیم است. وسرانجام خوبی این گزینش این بود که کرزی با این کار خود، قدرت را ازدست جنگسالارن شورای نظار خارج میکرد وبدست دیگری میداد که شورای نظار از او چشم بیم دارد. طوریکه از تلویزیونهای کابل شنیده شد، در ولایت پنجشیر کرزی فقط ۲۲۵ رأی برده بود ولی رأی داکتر عبدالله به هزاران میرسید وهمچنین در ولایات پروان وتخار وبدخشان وتالقان مزارشریف نیزرأی عبدالله نسبت به کرزی بسیارزیاد بود. کرزی باید از فهیم به عنوان معاون اول خود بپرسد که ،جناب مارشال، شما با این همه عرض وطول وادعا، درولایتی که خود برآن فخر میفروشی، صرف ۲۲۵ رأی اوردی ودر ولایات دیگرشمال شرق که برای کمپاین رفته بودی، بازهم تعداد رأی من وتو از عبدالله بسیار کمتربود، پس کجاست آن طرف داران شما که برخود می بالیدی وبرما منت میگذاشتی؟

به نظرمیرسد که، هم قرارگرفتن فهیم درکنار کرزی و هم پیش کردن داکتر عبدالله به عنوان کاندید شورای نظاربا مشورت وصوابدید فهیم

صورت گرفته است ودر هردوحال او خود را برنده به حساب می آورد. واکنون هم که کرزی برنده شده، مقام معاون اول دراختیاراوست و چون او یک مرتبه کرزی را تاسرحد مرگ لت کرده است، کرزی هرگز جرئت ندارد مانع کارهای غیرقانونی او بشود. و هرگزنمیتواند خود سریها ودستبرد زدنهای فهیم را مهارکند. او نمیتواند به فهیم بگوید که دیگراز تجاوز برمال وجان ودارائیهای عامه وکمک های پولی بین المللی درگذرد. پس حال که فهیم معاون اول رئیس جمهور شده، بدا بحال مردم فقیروهردم شهید افغانستان با این رئیس جمهور لتخور وآن معاون سرزور وغاصب ملکیت های شخصی و عامه در شیرپورو شهرک ده سبز وغیره جاها!

استدارک:

آقای داکتر نجیب الله بارکزی درمقالتی ممتع زیرنام« کرزی چی مشکلی دارد؟» از قول "کای آیدی" نماینده و فرستادۀ خاص ملل متحد برای افغانستان مینویسد که او درکتابش زیر عنوان"مبارزۀ قدرت در افغانستان" این حقیقت را افشاء نموده که تمامی پلان های جامعۀ بین المللی برای ایجاد اصلاحات در اداره، کنار زدن جنایتکاران و جنگسالاران از صحنه، روی کار آوردن افراد پاک در ادارات دولتی و ایجاد حکومتداری سالم در افغانستان که اساس سیاست و ستراتیژی "اوباما" در مورد افغانستان را تشکیل میداد، قربانی خودخواهی های آقای" کرزی" شده است.

" بارک اوباما" در همان آغاز یعنی در نوامبر سال ۲۰۰۹م برای "کرزی" یک ضرب الاجل شش ماهه بخاطر از بین بردن فساد در اداره تعیین کرد، ولی آقای کرزی تا امروز کمافی السابق ادامه می دهد.

آقای بارکزی علاوه میکند که :من یک بخش از کتاب آقای "کای آیدی" زیر عنوان "جنگسالاران سابق وارد صحنه میگردند" را ترجمه کرده ام که می تواند یک مثال خوب برای قضاوت در مورد منطق موقف گیری فعلی آقای "کرزی" در برابر امضاء موافقت نامۀ امنیتی افغانستان با ایالات متحده امریکا، باشد.

کای آیدی، فصل بیستم کتابش را به "جنگسالاران سابق دوباره روی صحنه می آیند" اختصاص داده مینویسد:" در بهار سال ۲۰۰۹م آقای کرزی مرا به یک ملاقات دعوت کرد که هدفش بحث روی انتخاب معاونینش در انتخابات ریاست جمهوری بود. کرزی با معرفی نمودن معاون دومش (کریم خلیلی) سرسخن را آغاز کرد، "کریم خلیلی" یک افغان هزاره تبار(ادیتور) که در دورهٔ قبلی همچنان برای پنج سال در همین سمت باقی مانده بود. از نظر من انتخاب خوب بود و کریم خلیلی در جامعهٔ بین المللی شخص بحث برانگیز نبود. در مورد معاون اولش از " فهیم خان" نام برد، که یکی از جنگسالاران سابق با ریکارد از تخطی های وسیع حقوق بشر و قاچاق مواد مخدر بوده، حتی خود"کرزی" در سال ۱۹۹٤م زمانیکه معین وزارت خارجه بود، توسط افراد فهیم مورد لت و کوب هم قرار گرفته بود. کرزی پنج سال قبل هم وی را به حیث معاونش پیشنهاد کرده بود، ولی با عکس العمل شدید جامعهٔ بین المللی مواجه شد و از آن منصرف گردید. من برای کرزی گفتم " من فکر نمی کنم که جامعهٔ بین المللی ازین اقدام شما خوشنود شود که فهیم خان را معاون اول ریاست جمهوری افغانستان بسازید" من از آقای کرزی یک روز وقت گرفتم تا این موضوع را مورد بحث قرار دهم.

این وظیفهٔ من نبود که به کرزی بگویم کی را معاون بگیرد و کی را نگیرد، ولی چون احتمال قوی دوباره برنده شدن آقای "کرزی" وجود داشت، درین صورت ما مجبور خواهیم بود با کسانیکه کرزی نصب کرده است، معامله نمائیم. این یک ضرورت و حق مسلم ما بود که از در صحنه آمدن کسانیکه باعث تیرگی روابط افغانستان با جامعهٔ بین المللی و دونرها می گردند جلوگیری به عمل آوریم. من دوباره به طرف دفتر خود رفتم، این مسئله را با دو تن از سفیران مهم (احتمالاً سفیر امریکا و انگلستان) بحث کردم، آنها حیرت زده شدند و قضیه را به من واگذار کردند تا راه حلی برایش جست و جو کنم.

روز دیگر بازهم با کرزی ملاقات کردم و برایش تصریح نمودم که "فهیم یک قاتل است"، کرزی ظاهراً قبول کرد، و برایش گفتم که " انتخاب

فهیم به این سمت تاثیرات ناگوار و جدی بر روابط تان با جامعهٔ بین المللی و کشورهای کمک کننده (دونرها) خواهد داشت، شما چرا این خطر را قبول می کنید؟ او یکی از بدترین چهره های جنگسالار با یک ریکارد بد از وحشی گری، قساوت و بدرفتاری را به حیث معاون تان انتخاب کردید؟ شما چرا یک شخصی راکه باید از صحنه کنار زده می شد دوباره روی صحنه می آورید؟" و باز ادامه دادم "انتخاب فهیم به حیث معاون اول ریاست جمهوری نه تنها باعث رنجش جامعهٔ بین المللی شده بلکه مردم افغانستان را که انتظار داشتند تا جنگسالاران و قانون شکنان از صحنه کنار زده خواهند شد و اداره بدست سیاستدان های پاک و جدید خواهد افتاد، مأیوس و ناراض خواهد ساخت". کرزی مدعی شد که "فهیم بازیکن مهم در سیاست روزمرهٔ کشور نخواهد بود، و هیچ نوع کنترول بالای کابینه نخواهد داشت و هیچ جای تشویش نیست" وی اظافه نمود که "فهیم به اندازه ایکه شما می گوئید هم بد نیست؟". من دیدگاه امریکایی ها را برایش تذکر دادم که می گویند: "معاون اول رئیس جمهور فقط یک تپش قلب از کرسی ریاست دولت فاصله دارد" اگر کدام اتفاق به رئیس جمهور بیافتد، این معاون اول خواهد بود که ادارهٔ تمام دولت را بدست بگیرد، و آنگاه این شخص یک مهرهٔ ضعیف نخواهد ماند. کرزی با اعتراض به این سخن من از قانون اساسی یاد آوری کرد و گفت " در قانون اساسی تصریح گردیده که در صورت اتفاق افتادن واقعه ایکه رئیس جمهور از فعالیت باز می ماند، در ظرف سه ماه باید انتخابات برگذار گردد. من در پاسخ به این مسئله گفتم: درست است که در قانون اساسی این موضوع تصریح یافته است، ولی من و شما خوب می دانیم که برگذاری انتخابات در افغانستان امروزی در ظرف سه ماه ممکن نیست و حد اقل یک سال را ضرورت خواهد داشت".

روز دیگر من و سفیر امریکا "آیکن بیری" تصمیم گرفتیم که باهم یکجا نزد "کرزی" برویم تا این مسئله را حل نمائیم، نتیجه بازهم همان بود و "کرزی" حال دیگر از فهیم خان به حیث یک آدم بد نه، بلکه یک شخصیت خوب یاد آوری می کند. من تصور می کردم که حال که واشنگتن

به صورت مستقیم در مسئله دخیل شده است، شاید موضعگیری "کرزی" را در قبال این قضیه قبل ازینکه دیر شود، تغییر دهد. "آیکن بیری" محترمانه ولی خیلی قاطع، جدی به طور قوی موقفش را به کرزی رسانید ولی کرزی هیچ نوع انعطاف پذیری نشان نداد. حال سفیر جبراً آخرین قطعه ای را بازی میکرد که نزدش باقی مانده بود. وی "کرزی" را به واشنگتن دعوت کرد. "آیکن بیری" توضیح داد که "اگر قبل از رسیدن به واشنگتن ازین تصمیمش صرف نظر کند، باز این دعوت از اهمیت کمتر برخوردار خواهد بود".

"هیلری کلنتن" وزیر خارجهٔ امریکا هم با برقرار نمودن ارتباط تلیفونی با "کرزی"، درین مسئله مهم به طور مستقیم دخیل شد و از "کرزی" خواست تا این تصمیمش را به تعویق بیاندازد. روز دیگر من با "آیکن بیری" بازهم به ملاقات "کرزی" رفتیم، تصور برین بود که این ملاقات مسئله را نهایی خواهد ساخت و این قضیه حل خواهد شد. ولی برعکس کرزی برای ما گفت " من خودم همراه دو معاونینم (خلیلی و فهیم) همین امروز خود را برای انتخابات راجستر می کنیم، وهیچ اراده برای تغییر درین تصمیم خود ندارم" وی قصد داشت تا در سفرش به واشنگتن این مسئله مضمون اصلی بحث نباشد.

من ازین تصمیم کرزی خیلی مأیوس شده بودم، من یک سال انرژی و قدرتم را بخاطر روی کار آوردن سیاست دانهای اصلاح طلب و تقویهٔ آنها مصرف کرده بودم و آرزو داشتم "کرزی" آنها را در ادارهٔ دولتی سهیم سازد، من فکر می کردم که این کوشش من یک کامیابی بزرگ را در قبال خواهد داشت. نامزد شدن فهیم به حیث معاون کرزی یک عقب نشینی بسیار جدی محسوب می شد، من دیگر شکست خود را نمی توانستم پنهان کنم.

... فقط چند روز قبل از انتخابات خبر دیگری سر زبان ها شد که یک جنگسالار دیگر "دوستم" که به طور داوطلب در ترکیه در تبعید به سر می برد به افغانستان بر می گردد تا از کرزی در پروسه انتخابات حمایت کند. "دوستم" در وحشت و قساوت خود مشهور بود، خصوصاً در

بمباردمان کابل در سال۱۹۹٤م، کرزی از وی درخواست کمک کرد. من و"آیکن بیری" تأکید زیاد نمودیم که از به روی صحنه آوردن دوستم بپرهیزد، ولی به زودی معلوم شد که "کرزی" تصمیمش را گرفته و کسی نمی تواند از آن جلوگیری کند. حتی خود کرزی هم اقرار کرد "حتی خودم قدرت آن را ندارم که از آمدن دوستم به روی صحنه جلوگیری کنم."

در شام همان روز که یک مناظره بین کاندیدان (اشرف غنی، بشردوست و کرزی) در تلویزیون جریان داشت، دوستم به میدان هوایی کابل رسید و بعد از یک وقفهٔ کوتاه به صوب شمال حرکت کرد. من به فکر هفتهٔ اول آمدنم به کابل افتادم که کرزی می خواست دوستم را دستگیر کند.فهیم خان دوباره به صحنه آمد، دوستم از تعبید برگشت، اسماعیل از قبل هم وزیر انرژی و آب بود، اینها همه به ظلم و قساوت شان مشهور بودند."

آقای بارکزی بعد از یک تبصرهٔ جالب درختم گفته های کای ایدی،به این نتیجه گیری رسیده و مینویسد:این بازی ها، قبل ازین در سال ۲۰۰۹م هم یک ضربهٔ بزرگ را بر پیکر زخمی ملت وارد نموده است که جبران کامل آن برای رئیس جمهور آینده دور از امکان خواهد بود، ولی این بار شاید ضربهٔ مهلک دیگری بر پیکر کشور عزیز ما افغانستان وارد گردد، یعنی اگر همکاری جامعهٔ بین المللی را از دست بدهیم، شاید موجودیت افغانستان با تأریخ ٥ هزار ساله اش به خطر بیافتد."(افغان جرمن آنلاین،۲۰۱٤/۱/۱۳)

"الیزابت رابین" ژورنالیست امریکائی در نیویارک تایمز دربارهٔ کرزی نوشته است:" درحال حاضر تیم حامدکرزی به نام "تکت جنگ سالاران" شهرت دارد.کرزی میگوید که هرکس زیرچترحمایت او جای پیدا کرده میتواند. مگر یک کاندید دیگر، اشرف غنی احمدزی میگوید: "هرگاه هدف این باشد که بخاطرامنیت نسبی قاچاقبران هم در حکومت داخل باشند، پس هدف از ماموریت چیست ؟ آیا یک دوشیزه ۲۰ ساله که میخواهد درایندہ انجنیرکامپیوتر یا داکتر بشود،او چنین یک حکومتی را میخواهد؟ احمدزی درویب سایت خود برادران حامدکرزی رابنام خانواده

مافیا یاد میکندو میگوید درافغانستان بزرگترین خطر خود همین حکومت است. من بر آرزوهای رئیس جمهورقضاوت نمیکنم.من برریکارد کارکردها وسابقه او قضاوت میکنم . ما نسبت به تمام کشورهای جهان یک حکومت فاسد وبیکاره داریم. این ریکارد درزمان حکومت کرزی قایم شده و او با همین ریکارد میخواهد باز رئیس جمهور شود. حکومت او و رفقایش جنگ اعلام [نا]شده یی علیه مردم است."(هاری(واحدفقیری) حامد کرزی پخپل چال کښي راګیر دی،افغان- جرمن انلاین ۲۰۰۹)

کرزی بخاطر ناکام بودن حکومت خود درهشت سال گذشته، مورد حمایت هیچ افغان وطن دوست وسالم اندیشی نیست، همانگونه که داکتر عبدالله مورد تائید هیچ آدم وطن پرستی نیست. تقرراشخاص استفاده جو،نالایق، بی کفایت، بی دانش، بی تحصیل وغیر مسلکی،ابن الوقت،رشوت خور وفاقد احساس وطن پرستی در پست های بلند دولتی سبب گردیده تا حکومت کرزی درمیان حکومتهای جهان از بدنام ترینها باشد ودر داخل کشور از نا کار آمدترین ها به حساب اید.

ناتوانی ومصلحت گرائی کرزی در مدیریت کشورسبب شده تا رجال منسوب به ائتلاف شمال بسیاری از مقامات کلیدی دولت را دراختیار بگیرند و از ستیژ این مقامات به حیف ومیل دارائی های عامه بپردازند و نام کشور را بخاک بزنند. چنانکه اکنون افغانستان در میان ۱۸۲ کشور فاسد جهان بعد از سومالی مقام اول را کمائی کرده است.

پایان

مقاله بیست وششم

مقایسهٔ شاه شجاع با حامدکرزی

شاه شجاع درانی

شاه شجاع، درتاریخ افغانستان از آن جهت یک چهره منفور وبسیاربدنام است که به خاطر کسب قدرت ورسیدن به تخت سلطنت ،حاضر به تجاوز بیگانه برکشورشد. او درسال ۱۸۰۹ برای نخستین باربا هیئت انگلیسی بسرکردگی مونت ستوارت الفنستون در پشاور ملاقات کرد ودرنتیجه حاضر به عقد پیمانی با انگلیس گردید که در برابر خطر حمله فارس و فرانسه بر هند، نگذارد پای هیچ عسکر فرانسوی و فارسی وروسی به افغانستان داخل گردد. بالمقابل انگلیس متعهد شده بود که در صورت وقوع حمله فارس یا فرانسه یا روسیه بر افغانستان ، افغانستان را کمک نظامی خواهد نمود. همچنان در همین سال ۱۸۰۹ انگلیسها، رنجیت سنگ حکمران پنجاب را با یک مانور نظامی وادار ساختند تا عهد نامه یی را به امضاء برساند که در آن دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشناسد و تعهد نماید که بدون از انگلیس با هیچ کشور دیگری داخل روابط سیاسی و نظامی نگردد.(۱)عین تعهد را شاه شجاع نیز زمانی

که پیمان تجاوز بر افغانستان را درلاهور با رنجیت سنگ وانگلیس امضا میکرد نیزقبول وتکرارنمود.

انگلیس ها می دانستند که شاه شجاع ، شیفته وکشتهٔ جاه وجلال سلطنت است وبخاطر دست یافتن برآن، تن به هرپستی و خفت، بشمول واگذاری نیمی ازافغانستان را بهرکسی که به او دراین راه کمک کند، میدهد، پس وقتی که نماینده روس (ویکوویچ) پیام قیصر روسیه را به امیر دوست محمدخان در کابل پیش کرد، این سرخوردگی به انگلیسها دست داد که روس ها در دیپلوماسی خود از آنها پیشی گرفته و اینک بدنبالهٔ نفوذ خود بردولت قاجاری، ممکن است با فتح هرات ، قندهار نیز در دست آنها قرار گیرد و آنگاه متصرفات بریتانیا در هندوستان از طریق کابل و قندهار مورد تهدید و حمله قرار خواهد گرفت. معهذا انگلیسها جهت جلوگیری از چنین خطری، مردی منفور وضعیف النفسی چون شاه شجاع را که از سی سال بدنسو آواره آن دیار بود، پیدا کردند و او رابه عنوان وارث تاج وتخت سلطنت درانی مورد حمایت خود قرار دادند و در یک پیمان سه جانبه بخود وابسته ساختند. این پیمان، به تاریخ ۲۶ جو ن ۱۸۳۸ میان: مکناتن نمایندهء وایسراي هند، رنجتت سنگ زعیم پنجاب و شاه شجاع در لاهوربه امضا رسید.

شاه شجاع در ازاء رسیدن به تاج وتخت کابل ، تمام خاک های افغانی را در دوطرف رودخانه سند، بشمول کشمیر و پشاور و دیره جات از کیسه خلیفه به رنجیت سنگ واگذار شد و به انگلیس ها تعهد سپرد که بجز از انگلیس با هیچ قدرت داخلی و خارجی دیگری داخل روابط دوستی و اتحاد نگردد و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بداند و هرچه در افغانستان انجام میدهد به اجازه و مشورت انگلیس خواهد کرد(ماده چهاردهم پیمان لاهور).

در مواد اول و چهارم آن پیمان آمده بود: « آن چه ممالك متعلقه این روي آب سند و آن روي آب سند مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جي "رنجیت" است. چون صوبه کشمیر با حدود شرقي و

غربي و جنوبي و شمالي اتك و چچه وهزاره و كنبل و انت و غيره توابع آن و پشاور با يوسفزايي و غيره و ختك و هشتغر و مچني و كوهات و هنگو و ساير توابع پشاور تا خيبر و بنو و وزير و تانك و گرانك و كاله باغ و خوشحال گره وغيره با توابع آن و ديره اسمعيل خان و توابع آن و ديره غازي خان و كوت مشهين و عمركوت و غيره با جميع توابع آن و سهنگر و اروات مند واجل و حاجي پور و روح پور، و هر سه كيچي ملك ميسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملك آن. سركار شاه موصوف ‹شه شجاع› و سايرخاندان سدوزايي را در ممالك مرقومه الصدر، هيچ دعوي نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن نبوده و نخواهدبود. "(۲)

شاه شجاع پس از واگذاري بخش هایی از خاک افغانستان ویک سلسله امتیازات دیگر براي رنجیت سنگ، به دنبالۀ اردوی ۸۰ هزار کشنده و خورنده و چرنده ، لشکر پنجابی و هندی و انگلیسی بحرکت افتاد و در حالی که هزاران زن رقاصه از پس و پیش شاه نگون بخت دهل و سرنا و دف و سارنگ می نواختند و مي رقصیدند، در بهار ۱۸۳۹ از طریق سند و بلوچستان بر افغانستان هجوم آوردند. ابتدا برقندهار وسپس برکابل چیره شدند و شاه شجاع را چون عروسک مضحک برتخت کابل دربالاحصار جلوس دادند و اطراف او را با کار گزاری یساولان و اردلیان هندی و انگلیسی حصار کشیدند(۷ اگست ۱۸۳۹ م).

بدینسان انگلیس ها نخستین تجاوز خود را بر افغانستان که تا آن روز از ملت و دولت افغانستان هیچ بدی و سوء نیتی ندیده بودند ، عملی ساختند و با این کار خود ظاهراً زهر چشمی به رقیب دیرینۀ خود روسها نشان دادند و وانمود کردند که انگلیس همانگونه که بر قلب آسیا تسلط یافته است، میتواند قلمرو نفوذ خود راتا سرزمین های دور دست تری ، یعنی آسیای میانه توسعه وگسترش دهد .

مرحوم غبار مینویسد :« پس از آنکه انگلیسها درسال ۱۸۳۹ درنقاط سوق الجیشی قندهار، غزنی،بامیان ،پروان وکابل وجلال آباد با

سوار وپیاده وتوپخانه وجباخانه مستحکم گردید،وضع ورفتار انگلیسها هم تغییر خورد. دیگر انگلیسها دوست نی، بلکه زمامداران اصلی وحاکم نظامی افغانستان بودند. مکناتن عملاً درچهره صدراعظم ونایب السلطنه افغانستان ظاهرشد. تمام اموردولت از جمله: عزل ونصب وزراء وافسران افغانی، بودجه ومالیات دولت، مجازات ومکافات وغیره همه دراختیار او بود. شاه شجاع که در اوایل، در روزهای معین دربارعامی تشکیل وبه عرایض وشکایات مردم گوش میداد وامر ونهی صادرمیکرد،به تدریج به موقعیتی رسانیده شد که از حرم خود خارج شده نمی توانست. عمارت شاه ودربار او توسط افسر وعسکر انگلیس محافظت میشد. هیچ افغانی بدون اجازه صاحب منصبان انگلیس حق دیدن وملاقات شاه را نداشت.واسطه سوال وجواب بین شاه وانگلیس یک نفرمستخدم انگلیسی، بنام میرزاحیدرعلی لشکر نویس معین شده بود. انگلیسها ، نه تنها به واسطه قوه، شاه را در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاست هم او را محتاج به خود ودرعین حال مورد تهدید نگه می داشتند، زیرا تمام اوامری که برضد منافع مملکت ومردم ورؤسای متنفذ صادر میشد، همه به نام شاه بود. لهذا همه دشمن او گردیده بودند.از طرف دیگر، انگلیسها رقبای شاه را علیرغم میل او مقتدرنگه میداشتند، مانند:نواب محمدزمانخان وسردار محمدعثمانخان، برادرزادگان امیردوست محمدخان که سخت با شاه شجاع دشمنی داشتند. شاه شجاع با چنین جریان سیاسی ونظامی نمی توانست جزبازیچه یی در دست انگلیس ها باشد.» (۳)

همینکه انگلیسها درنقاط مهم واستراتیژیک کشور جابجا شدند، دیگر نام از شاه شجاع بود وحکمروائی وامر ونهی از انگلیسها. موهن لال،جاسوس ومنشی برنس ،یک نمونه از بی صلاحیتی شاه را چنین تصویر میکند:"یک نفر سید که شاه مرید او بود، زمین وجایداد او توسط وزیرجدید (محمد عثما نخان نظام الدوله) قبض وبه زمین های نوکر شخصی وزیر ضمیمه گردید. سید به شاه شجاع شکایت کرد، اماوزیر به اوامر متعدد شاه ترتیب اثر نداد. سید بار دیگر بدربارشاه رفت واز بی اعتنائی وزیر شکایت کرد. شاه حقیقت را بجواب سید چنین گفت:"من

بالای وزیرخود قدرت وصلاحیت ندارم، تو میتوانی درحق او دعای بد کنی، اما بیشترمزاحم من نشو، زیرا من پادشاه نی، بلکه یک غلام هستم."(۴)

غبار می افزاید:« تشکیلات انگلیس درافغانستان بسیط بود.مکناتن امور صدارت را در دست داشت. برنس بحیث وزیرداخله ومنشی او موهن لال، وظیفه ریاست استخبارات را نیز بدوش داشت. نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات به حیث والی ونماینده مکناتن، امور ملکی را به عهده داشتند. منتها، مکناتن وبرنس ونمایندگان آنها اسماً این عناوین را نداشتند، اما عملاً عین وظایف را اجرا می کردند. اما انگلیسها در مرکز وولایات هنوز ناچار بودند که حکام ومامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود، خواهی نخواهی بپذیرد، زیراتوده های مردم متوجه اوضاع شده بودند، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام ومامورین افغانی به نام شاه دوام می دادند.

انگلیسها بتدریج رجال صادق وملی را ازشاه دور و امور دولت را به اشخاص فرومایه وخائن به وطن می سپردند. این یکی ازمختصات سیاست انگلیس بود که درکشورهای مورد دسترسی، رجال کارفهم ملی را موقع تبارز ندهد وبا فشار وتبلیغ و اتهام آنها را دراجتماع خنثی سازد وبرعکس اشخاص هیچ کاره وآله دست را بازور پروپاگند وجاه وجلال وارد صحنه ومشهورسازد. از آن جمله یکی هم محمدعثمان خان ملقب به نظام الدوله سدوزائی بود که به جای ملاشکور والی کابل[دوست شاه شجاع ومخالف انگلیسها]، به امر مکناتن مقرر شد. نظام الدوله خدمتگار صادق انگلیس ومخالف منافع مردم و شاه تشخیص شده بود."(۵)

استعمار انگلیس در تبانی باعناصر فاسد و وطن فروش، چون شاه شجاع، نظام الدوله، میرزاعبدالرزاق مستوفی وسید حسین دفتری وغیره از مراتب کامیابی مؤقتی خویش شادمان بودند. نظام الدوله،وزیر شاه شجاع که اجرای مقاصد بیگانه کمال آرزوی اوبود، در میان شاه پوشالی ونماینده مختار انگلیس طوری با منفعت جوئی واغراض شخصی کارها

راسربه راه میکرد که ملت را زبون وقوم را ذلیل و سرافکنده ومملکت را به سوی نیستی سوق میداد.

موهن لال، در جمله دلایل تنفرعمومی مردم از انگلیسها،چندمثال از دست درازی انگلیسها به ناموس مردم کابل بدست میدهد و مینویسد:

۱- یک منصبدار انگلیس، خانم ناظرعلی محمد را به منزل خود برد. شوهرخانم نزد من(موهن لال) آمد وشکایت کرد، من به الکساندربرنس گزارش دادم، منصبدار انکار نمود.برنس ناظر را رخصت کرد.ناظرنزد وزیرشاه شجاع به شکایت رفت. وزیریادداشتی به اداره انگلیس فرستاد تا زن عارض را مسترد کنند. کوتوال شهر(خضرخان) زن را درمنزل صاحب منصب دیده بود وشهادت او هم رسماً ثبت شکایت شده بود.اما برنس از منصبدار انگلیس حمایت کرد و به عرض عارض گوش نکرد. روز بعد همان صاحب منصب نزد برنس رفته وازکوتوال شکایت کرد. برنس امر برطرفی کوتوال را از شاه گرفت. کوتوال وناظرهرگزاین توهین وبی عدالتی را فراموش نکردند ودر هنگام قیام عمومی آنها با عبدالله خان اچکزائی پیوستند وهمینها بودند که اولین ضربات انتقام جویانه خود را بر برنس وارد کردند.

۲- یک نفرتاجرثروتمند دوسال قبل در هرات بریک زن عاشق شد وبعد ازتلاش زیاد ومصرف پول بسیار موفق شده بود تا با آن زن عروسی کند وبه کابل برگردد. تاجر مذکورمدتی بعد زن را نزد اقارب خود گذاشته برای تجارت به بخارا میرود.درغیاب او یک منصبدار انگلیس آن زن را باخود به قشله عسکری می برد. وقتی شوهرش از قضیه مطلع میگردد تمام بار وبنه ومال التجاره خود را در بخارا رها کرده به کابل می آید و به تمام مقامات انگلیسی عارض میشود تا زنش را مسترد کنند، ولی کس به داد او گوش نمیدهد. بالاخره مجبور میشود بشاه شکایت کند وحاضر میگردد تمام دارائی وهستی خود را به شاه بدهد تا خانمش را دوباره به دست آورد. شاه هم راضی میشود تا به مکناتن وساطت نماید، مکناتن دونفر از حاضرباشان خود را به خانه همان منصبدار میفرستد تا خانم را

به شوهرش تسلیم کنند، آن صاحب منصب خانم را به خانه دیگری منتقل میکند وحاضرباشان خبر می آورند که درخانه موردنظرخانمی وجود ندارد. آنگاه همان صاحب منصبی که زن ناظرعلی محمد را ربوده بود، نزد برنس رفته خواهش کرد تا مانع تصمیم مکناتن در مستردکردن زن تاجر گردد ودرعوض به تاجر چارصد تا پنجصد کلدار پیشنهاد میکنند تا از زن خود منصرف شود. برنس نایب شریف خان وحیات الله خان قافله باشی را موظف به وساطت میکند. تاجرمظلوم که زنش را سخت دوست داشت،صلاح در آن می بیند تا کابل را بقصد ترکستان برای دایم ترک گوید، بدون آنکه پولی در بدل خانمش گرفته باشد. اما صاحب منصب انگلیسی درهنگام عقب نشینی ازکابل از طرف مردم غلزائی دربین راه کابل- جلال اباد کشته شد و آن زن نیز توسط غلزائیها به قتل رسید.(۶)

۳- بنابر روایت نوای معارک، صاحب منصبی از زیردستان برنس، کنیزکی از کنیزان عبدالله خان اچکزائی رابا زور از راه با خود برده بود. عبدالله خان وقتی از قضیه آگاه شد، برادرزاده خود را نزد برنس فرستاد تا کنیزرا فوراً رها سازد.برنس یک نفرمستخدم را بابرادرزاده عبدالله خان به منزل آن صاحب منصب فرستاد تا کنیزک را به عارض مسترد کند، وقتی مستخدم به آن خانه رسید، منصبدارکنیزک را پنهان کرد وعبدالله خان را متهم به دروغ گفتن نمود. آنها نزد برنس برگشتند وآنچه شنیده بودند بیان کردند،ولی برنس بجای آنکه عارض را دلاسا کرده، رخصت نماید براو قهروعتاب کرده او را ازمنزل خود بیرون راند.(۷)

مردم آزادی دوست افغانستان، متوجه اعمال کارداران فاسد واجنبی پرست وطن واجحاف وزورگوئی ودست اندازی انگلیسها برمال ودارائی وشرف وناموس هموطنان خویش بودند وانتظار فرصتی رامی کشیدند که انتقام آن همه توهین، هتک حرمت و بی ناموسی اجنبی رابگیرند.

باری شاه شجاع به حرکات مذبوحانه یی دست زد ومنصورخان چاوش باشی(سرکرده نظامیان) را به بهانه یی به قندهار فرستاد وهدایت داد تا از مخالفین انگلیسها حلقه یی به طرفداری وحمایت شاه تشکیل

نماید. والی قندهار که درخدمت انگلیسها بود به نماینده سیاسی انگلیسها(راولینسن)خبرداد واو جریان را با گوش خود شنید وتصدیق کرد ومنصورخان را به کابل آوردند. مکناتن شاه را مقهور ومجبور نمود تا روی منصورخان را سیاه کرده برخری سوار ودر بازارهای کابل تشهیر نماید. منصورخان هم هنگام تشهیر به مردم خطاب وفریاد می کرد: اینست عاقبت خدمت به شاه؟!(۸)

به قول غبار،انگلیسها عقیده داشتند که برای اداره کردن یک کشور، از همه بیشتر فقرعمومی وشدت احتیاج مردم عامل موثر است وملتی که در مرداب فقر واحتیاج دست و پا بزنند، به خود مشغول میگردد ودیگر فرصت دیدن به جانب دستگاه حاکمه راندارد، واگر فی المثل خواسته باشد سراز لجنزار فقر بردارد،تنها با ضرب مشتی کافی است که او را درقعر مرداب فرو ببرد. مصارف اردوی ۵۴ هزارنفری انگلیس که به حساب دهقانان وروستائیان کم بضاعت تامین می شد، وتزئید مالیات زمین به استثنای مالیات گمرکی، کمر دهقانان را روز تاروز خم میکرد. ایجاد خصومتهای قومی، نژادی، لسانی ومذهبی، یکی دیگر از خصوصیات پالیسی انگلیس بود که درمیان ملت دامن زده میشد.(۹)

موهن لال، متذکر میشود که از نیمه های سال ۱۸۴۰ ببعد نرخ غله در شهرکابل صعود کرد، زیرا انگلیس ها غله جات را به قیمت گزاف می خریدند ودر گدامها ذخیره می کردند و در بازارهای برای خرید مردم چیزی باقی نمی گذاشتند. بدین سبب قحطی وفاقگی دامنگیر مردم شد وشکایتها ازدست انگلیس هابالا گرفت،مردم می گفتند:" اداره انگلیس گندم فروشان وکاه فروشان وغیره راثروتمند ساخت، اما خانزاده ها واشراف را با فقر مواجه کرد و هزاران غریب وناتوان را از طریق فاقگی به مرگ سوق داد." ملاها نیز که عدم صلاحیت وناتوانی شاه را در رفع مشکلات مردم دیدند ، درنمازهای جمعه نام شاه را از خطبه برانداختند ویا به ادای نماز جمعه حاضر نمی شدند. ملاشکوروالی کابل به انگلیسها میگفت: چون ملاها کشور را تحت اشغال انگلیسها می بینند وشاه را اسیری دردست انگلیسها ، بنابرین شرعاً در منابر مساجد نمیتوانند از شاه نام ببرند.(۱۰)

حذف نام شاه از خطبه در منابرمساجد، بیانگراوج تنفر مردم از شاه شجاع، این شاه پوشالی بود. بعد ازنیمه سال ۱۸۴۰، برخی شورش های بطور پراکنده ، در هلمند به رهبری اخترمحمد خان علیزائی ودرکنر برهبری سیدهاشم خان کنری ودر ننگرهار بسرکردگی عبدالعزیزخان جبارخیل ودرماه اکتوبرتا دوم نومبر ۱۸۴۰ درپروان برهبری میر مسجدی خان برضد انگلیسها به راه افتادند ، مگر چون این شورشها دارای انسجام ورهبری واحدی نبودند، تماماً از جانب انگلیسها بشدت سرکوب گردیدند وتا یک سال دیگرصدای شورشی از جایی بلند نشد. اما سال بعد(در۲ نومبر ۱۸۴۱) مردم افغانستان قیام کردند وبا واردکردن تلفات فراوان به دشمن،ابتدا مکناتن نماینده سیاسی انگلیس را درکابل کشتند وسپس ۱۶۵۰۰نفرازقشون انگلیس در بین راه کابل -جلال اباد سر به نیست کردند.(۶- ۱۳ جنوری ۱۸۴۲) دریک کلام، هدف انگلیس از تجاوز بر افغانستان این بود تا در صورت امکان سرحدات هند را تا دریای آمو بالا بکشد و در غیر این صورت کوه های هندوکش را به عنوان سرحد طبیعی و تسخیر نا پذیرهند در برابر روس ها قرار بدهد، ولی مردم افغانستان با اتحاد ویکدلی و قیام برضد سلطه بیگانه مشتی محکمی بردهن استعمارانگلیس کوبیدند وانگلیس به آرزویش نرسید.

حمله امریکا برافغانستان

در۱۱ سپتامبر حادثه ناگواری در امریکا رخداد که جان (۳۰۶۷) انسان بیگناه را گرفت. امریکا بلافاصله بن لادن را متهم کرد وسپس بابدنبال کشیدن شورای امنیت ملل متحد وبا همراهی ۴۰کشور جهان برای سرنگونی رژیم طالبان ودستگیری بن لادن رهبر القاعده در افغانستان، دست به تهاجم برافغانستان زد و دوماه تمام با ریختن بمب های هفت هزارکیلوئی برسرمردم افغانستان طالبان را از قدرت ساقط کرد و با رهنمائی وهمیاری ائتلاف شمال به دنبال بن لادن در دره ها وکوه پایه های افغانستان گشت، مگر اثر از بن لادن نیافت. درحالی که بن لادن با کمک همین ائتلاف شمال به پاکستان انتقال داده شد و تا روز مرگش درپاکستان

تحت نظر ومراقبت استخبارات نظامی آنکشور درمنطقه چترال مثل یک رهبر مذهبی قابل احترام نگهداری میشد.

سریک اریسون(رئیس پروژه امنیت ملی مرکزبین المللی پولیس در واشنگتن) مولف آثار متعددر بارهٔ افغانستان، به این باور است که اوضاع افغانستان در شرایط عدم توسعه قوای صلح و فقدان تلاش جدی برای بازسازی اقتصادی به سوی انارشی انکشاف مینماید. تلفاتی که به اثر بمباردمان امریکا برمردمان ملکی تحمیل شده عامل مزید براین امرگردیده است . بمباردمان یک محفل عروسی در روزگان (اول جولای) که منجر به قتل ۱۵۰ نفر ملکی گردید . این مقام امریکائی مقاله بسیار دقیقی در لوموندديپلوماتیک(می ۲۰۰۲) بچاپ رسانده و در بخشی از آن میگوید: « رقم حقیقی تلفات مردمان ملکی ناشی از بمباردمان امریکا در افغانستان را که بالتدریج موجب تحریک خشم مردم میگردد، کسی بدرستی نمی داند،اما طبق سروی دقیقی که ازجانب یک اقتصاد دان پوهنتون «نیوامپشیر» (ام. دبلیو. اولد) پس از گفت و شنید با تعداد زیادی از کارمندان موسسات کمک بشری و ژورنالیستان صورت گرفته است ، طی ۸ هفته اول بمباردمان امریکا، تعداد تلفات اشخاص ملکی ۳۷۱۲ نفر بوده است. این تعداد زیادتر از۳۰۶۷ نفری است که در انفجار ۱۱سپتامبرنیویارک به قتل رسیدند.(۱۱)

براین عده باید ۳۰۰۰هزار طالبی را افزودکه از سوی جنرال دوستم دربین کانتیرها سربسته در دسمبر۲۰۰۱ تیرباران وخفه شدند وبعد در زیر ریگ های دشت لیلی شبرغان دفن گردیدند. البته نباید فراموش کردکه سازمان ملل متحد ۴۰۰۰نفرکشته را درافغانستان براثر بمباردمانهای ناتو درپایان سال ۲۰۰۶ اعلان نمود ودر پایان سال ۲۰۰۷ رقم این تلفات انسانی به ۸۰۰۰نفرشبه نظامی وغیر نظامی بالا گرفت وسال ۲۰۰۸ خطرناک ترین سال از لحاظ کشتار انسانها در افغانستان به حساب گرفته شده است. این کشتارها لابد به همین تعداد مجروح ومعیوب هم با خود داشته که مجموع آنها درحدود ۴۰ هزار نفر میرسد واین خیلی زیادتر از۳۰۶۷ نفری است که در انفجار ۱۱سپتامبر نیویارک به قتل رسیدند.

روزنامه کیهان درگزارش سیاسی خوداز زبان علی احمدجلالی(یکی ازکاندید ان ریاست جمهوری افغانستان) امروزنوشت :"درتاریخ ۲۹ فروردین(حمل) گذشته، در دیدار جمعی ازافغانهای مقیم نایکرک هلند اعلام کرد تا کنون ۳۴۵۰۰ بار نیروهای هوائی خارجی به افغانستان حمله کرده اند."(سایت آزاد افغانستان، بخش خبر، ۱۵ اکتوبر۲۰۰۸)

این خبرکه تازه ترین رقم تلفات انسانی در افغانستان را از زبان یک مقام ارشد افغان بیان میکند، اگر در هربمباردمان یک نفر کشته شده باشد۳۴۵۰۰ نفر واگر کمی منصفانه تر قضاوت کنیم و در هرحمله هوائی تعداد کشته شدگان را ده نفر بشماریم (که در برخی موارد از صد نفر هم گذشته است) تا پایان حمل ۱۳۸۷ حدود ۳۴۵۰۰۰ افغان که بیشترشان پشتتون بوده اند، جان خود را ازدست داده اند. اینست قیمت بازسازی و دموکراسی امریکائی که به مردم فقیرو بیسواد و بشدت ازادی دوست افغانستان تحت زعامت حامد کرزی عرضه شده است.

<u>مقایسه کرزی با شاه شجاع :</u>

از تجاوز اول انگلیس برافغانستان تا امروز که ۱۷۰ سال از آن سپری میشود، مردم نام شاه شجاع را با کراهت ونوعی سبکی و نفرت به زبان می آورند واز آن پس هرکسی که با حمایت یک کشور بیگانه درافغانستان به قدرت رسیده،مردم برای ابراز نفرت دورنی خود از چنین کسی ، او را با نام" شاه شجاع" درترازوی ارزش میگذارند وبعد میگویند:اینک" شاه شجاع دوم" یا "شاه شجاع سوم"وغیره. بدبختانه افغانستان در سه دهه اخیر با چندین کرکتر شاه شجاع گونه روبرو شده که برخی از لحاظ قدرت وصلاحیت اجرائی خود حتی از شاه شجاع اول بسیارزبون تر وضعیف تر بوده اند.این شاه شجاع های ساخت اجانب همگی مایه بدبختی وسرافگندگی و رنج بیکران برای مردم افغانستان بوده اند وبنابرین نزد ملت و تاریخ این کشور منفور ومحکوم اند.

متاسفانه آقای کرزی اکنون در میان مردم افغانستان از بسا جهات نسبت به شاه شجاع ضعیف تر و منفورتر است وبه یک چهرهٔ غیر

محبوب وغیر قاطع که به ملت خود پشت کرده وحامی جنگسالاران وناقضین حقوق بشر است،شهرت یافته است ، زیرا وی نه تنها توان جلوگیری ازکشتار مردم را توسط قوتهای خارجی ندارد، بلکه توان مبارزه با فساد اداری را بخاطر دست داشتن مقامات بلند پایه دولت خود هم ندارد. لشکر بیکاران وگرسنه گان وفقیران ومهاجران برگشته از ایران وپاکستان وآنانی که عزیران خود را دراثر بمباردمانها از دست داده اند، بارها علناً نارضایتی خود را از وضعیت موجود ابراز کرده اند ولی کرزی برضد این همه فجایع و بی عدالتی وزور گوئیهای خودی و بیگانه بی تفاوت است و درمقابل کامره های تلویزیونها از دست آورد های حکومت خود تعریف میکند.

قرارگرفتن اشخاص استفاده جو،نالایق، بی کفایت، بی دانش، بی تحصیل وغیر مسلکی،ابن الوقت،رشوت خور وفاقد احساس وطن پرستی در پست های بلند دولتی ومصاب به مرض تفرقه اندازی وقوم پرستی ، یکجا با نا امنی،قحطی وصعود نرخهای مواد اولیه ،ازدیاد فقر وبیکاری، درکشور بیداد میکند و مردم را چنان بیچاره وغرق در غم تهیه نان وسرپناه برای خانواده خود ساخته است که جز به پیداکردن یک لب نان و سیرکردن شکم اولاد خود به چیز دیگری فکر کرده نمیتوانند. درحالی که حدود ٦٠میلیارد دالر به حکومت کرزی کمک شده است، اما مردم به علت فقر و قحطی و گرسنگی به خوردن علف روی آورده اند ودر برخی موارد دست به فروش کودکان خود میزنند و یا فرزندان جوان خود را دراختیارگروه طالبان قرارمیدهند.

با آنچه گفته آمدیم هرگاه میان حامدکرزی وشاه شجاع درانی که هردو از یک خاندان در دو زمان متفاوت بر سرقدرت آمده اند،مقایسه یی صورت گیرد میتوان گفت که، رئیس جمهور کرزی با وجودی که افتخار منتخب بودن از سوی مردم را برای باردوم با خود دارد ،به مراتب ضعیف تر و ناتوان تر از شاه شجاع درانی تا کنون عمل کرده است. زیرا شاه شجاع درانی ، لا اقل این شجاعت را داشت که از ناتوانی وبی صلاحیتی خود به سران کابل اعتراف کرد و به آنها گفت: من بنام پاشاهم،کاری از

دست من پوره نیست،خود تان چاره کار خود را بکنند، ولی کرزی نه جرئت اعتراف به نا توانی خود را دارد و نه از مقامی که مردم به او داده اند ، استفادهٔ درست کرده میتواند ونه شرافت مندانه از آن استعفا میدهد. او درحالی که جرئت برطرفی هیچیک از وزیران و والیان فاسد و تبهکار حکومت خود را ندارد،مگر دم از صداقت همکاران بلند پایه خود میزند و از وزیران نا اهل و والیان غرق در فساد تمجید و تعریف میکند. واحیاناً اگر وزیر یا والی ای را از مقامش بخواهد پس کند، فقط چوکی اش را عوض میکند نه خودش را و یا اینکه او را به مقام بالاتری می نشاند و با دادن مدال و امتیازات دیگر از او تمجید میکند. چنانکه وقتی ضرار احمدمقبل ،وزیر داخله را که درنا امنی و دزدی واختلاس وفروش مقام های پولیس شهرت بسزائی دارد، وقتی کرزی خواست او را از آن وزارت پس کند، یک وزارات دیگر را به وی پیش کش نمود و درضمن با اهدای مدالهای صداقت وخدمت وغیره از وی تمجید وتوصیف بعمل آورد. ویا وقتی معاون او احمدضیاء مخالفت علنی خود را از وی ابراز کرد،وبحیث عضوجبهه ملی برضد وی به فعایت پرداخت، او نتوانست وی را ازتوبیخ قرار بدهد و یا خود از کارکنار برود و هر روزبا احساس انزجار و تنفر با معاون خود در کابینه روبرو میشد ودم برنمی آورد.

به نوشتهٔ روزنامه ۸ صبح: کرزی از تکرار تجربه دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی هراس دارد. اما دو سناریوی احتمالی، ترس شخصی کرزی از گرفتار شدن با روزگار داکتر نجیب‌الله و شاه شجاع است: با خروج از افغانستان در ۱۹۸۹میلادی، شوروی‌ها دولت دست نشانده خود را به رهبری داکتر نجیب‌الله در کابل مستقر کردند. اندکی بعد از خروج شوروی‌ها و قطع حمایت‌های سیاسی و نظامی از کابل گروه‌های تندروی مجاهدین کابل را گرفتند. سپس طالبان آمدند و او را که در دفتر سازمان ملل پناه برده بود، به جرم این‌که دست نشانده خارجی بود کشتند و به دار آویختند.

با توجه به این‌که طالبان همیشه کرزی و دولتش را دست نشانده خارجی‌ها خوانده و بارها به جانش سوءقصد کرده‌اند، تصویری محتمل که

کرزی از سرنوشت محتوم خود و دولتش در دست گروه‌هایی که تجربه شکست و کشتن یک رئیس دولت را با جرم مشابه در پرونده خود دارد، می‌تواند به شدت برای کرزی ترسناک باشد.

شاه شجاع نیز حاکم دست نشانده انگلیس در قرن ۱۹ میلادی بود که به‌خاطر پیمان‌هایش با انگلیسی‌ها مورد انتقاد قرار داشت و پس از خروج انگلیس‌ها به قتل رسید. در واقع از لحاظ شجره قبیله‌ای، کرزی از همان قبیله شاه شجاع است و طالبان نیز از قبیله‌ای است که دولت شاه شجاع را در ۱۸۴۲ سقوط داد. این تحلیل تاریخی ممکن است گزاف به نظر برسد، اما سیاست در افغانستان پدیده‌ای است که پیوند ناگسستنی با تاریخ و روایت‌های تاریخی دارد. خود کرزی همین چندی پیش در یک مصاحبه گفت نگران قضاوت افغان‌ها در مورد کارنامه دولت خود است که به صورت تلویحی اشاره به ترس از همان قضاوت تاریخی به‌خاطر بستن پیمان استراتژیک با امریکا دارد. پایان ۱۱/ ۸/ ۲۰۰۸

<u>رویکردها</u>

۱- ۲- سیستانی،دونابغه سیاسی- نظامی افغانستان در قرن ۱۹، چاپ سویدن ، ص ۱۸۵

۳- غبار، افغانستان درمسیرتاریخ،ص ۵۳۴

۴- موهن لال، زندگی امیردوست محمدخان، ترجمه دکتور هاشمیان، چاپ امریکا، ج ۲،ص ۲۸۷

۵- غبار،همان اثر،ص ۵۳۵- ۵۳۷

۶- موهن لال،زندگی امیردوست محمدخان،ج۲، ص۳۰۶- ۳۰۹،۳۰۷

۷- میرزاعطامحمدشکارپوری، نوای معارک، ص۱۵۱،موهن لال، ج۲ ،ص ۳۰۸

۸-موهن لال، ، ج۲، ص۲۹۴

۹- غبار، همانجا

۱۰-موهن لال، ج۲،ص۲۳۹،۲۳۸، ۲۴۱ ،

۱۱--لوموندديپلوماتیک،می ۲۰۰۲

مقالۀ بیست وهفتم

دفاع از کرزی،دفاع از بی کفایتی وفساد است !
(نوشته شده در ۵/ ۹/ ۲۰۱۲)

یکی از هواداران کرزی مقیم فرانسه ،در جواب مقالۀ من که در آن از پارلمان افغانستان خواسته بودم |تا مطابق ماده ٦٤ قانون اساسی کرزی را استیضاح کنند، نوشته بود که پدر آقای کرزی از شخصیت های نامدار قندهار بود ونباید از ضعف وناتوانی های کرزی سخن زد.

نکته اساسی دراین است که اگرپدر کسی آدم خوب ونیکنامی باشد، ضروری وحتمی نیست تا بپذیریم که پسرش نیز آدم خوبی خواهد بود. فقط عملکرد شخص محکی است برای قضاوت مردم در مورد آن شخص که وی را خوب ویا بد تشخیص دهند. سخن معروفی است که گفته اند:

پشت نام پدرچی میگردی؟ پدر خویش باش اگر مردی!

پدر شاه شجاع، تیمورشاه هم پادشاه مقتدری بود و عظمت امپراتوری احمدشاهی را مثل پدرخود حفظ کرد ولی پسرش شاه شجاع برای رسیدن به تاج وتخت کابل حاضر گردید نیمی از کشور را به رنجیت سنگ زعیم پنجاب وانگلیسها بدهد تا چند صباحی برتخت کابل جلوس داشته باشد، سرانجام با قیام مرگبار ودشمن سوز کابلیان درنومبر ۱۸٤۱ روبروگردید و بدست هموطنان خود در جبه زار سیاه سنگ کابل با

فضیحت کشته شد ونام بدی در تاریخ از خود بجای گذاشت، وبعد از آن نزد افغانها بحیث سمبول وطنفروشی شناخته شد.

با توجه به گزارش های رسانه های ملی وبین المللی وشنیدن ودیدن تحلیل های سیاسی ، نظامی،اقتصادی واجتماعی صاحب نظران افغان به اثبات میرسد که حکومت کرزی یکی از ناکام ترین،ضعیف ترین، فاسد ترین، آلوده ترین وغیرملی ترین حکومت ها درافغانستان میباشد.

۱۱سال حکمرانی ضعیف، وبی رمق کرزی با حضور یکنواخت جنگسالان تنظیمی توأم با بی امنیتی، فساد گسترده مالی، رشوت واختلاس وغصب ملکیت های عامه وغارت بانکها و کمک های بین المللی ومداخله کشورهای همسایه وتجاوز آشکار پاکستان برحریم مقدس کشور با پیشروی در اینسوی خط دیورند وایجاد پوسته های سرحدی در داخل خاک افغانستان وآواره کردن مردم ولایات کنر ونورستان وننگرهار از خانه وکاشانه شان وداد وفریاد شان مردم را چنان نا امید و به اصطلاح پکو کرده که راه زندگی خود را گم کرده اند.

هیچ افغان وطنخواه و باشعوری گرفتن خریطه های پول رئیس جمهور را از یک کشورهمسایه تائید نمیکند! بی تفاوتی وعدم تحرک او را در برابر راکت پراگنی پاکستان برمردم بیچارِهٔ کنر ونورستان و ننگرهار تائید نمیکند، هیچ افغان وطن دوستی پیشروی دشمن را بداخل خاک مقدس کشور حتی یک سانتی مترهم تائید وتحمل نمیکند تا چه رسد به پنج تا سی کیلومترپیش آمدن در داخل افغانستان. این را هم مقامات امنیتی کشور از مدتها قبل به رئیس جمهوری گوشزد کرده اند وهم مردم محل شاهدان عینی واقعه اند وتظاهراتی هم برضد این تجاوز دشمن براه انداخته اند، ولی کرزی به حیث مسئول درجه اول مملکت در برابر پاکستان جز کرنش وچاپلوسی و روز گذرانی کاری نمیکند و پارلمان مرکب از همان عناصر ناباب باری جرئت کرد ودو وزیر بی کفایت واختلاسگر ورشتخور وقوم گرا وآلوده به فساد را سبکدوش ساخت، اما رئیس جمهور ترسو و مصلحت گرای شما، بجای اینکه بر این اقدام قانونی ولسی جرگه مهر تائید بزند و

آنها را مورد پیگرد قانونی قرار بدهد، با مصلحت گرائی ومعامله های پشت پرده نه تنها آنها را با دادن مدال های افتخار تقدیر نمود، بلکه باردیگر آن یکی را که پایش در اختلاس میلونها دالر از شفاخانه سردار محمدداوود، بند است و وزارت داخله را چنان از جنرالان شورای نظاری اشباع نموده بود که به عنوان یکی از دلایل سبکدوشی او از این وزارت محسوب شد، وگفته میشود در هنگامی که او بحیث معاون وزارت دفاع اجرای وظیفه میکرد، ۷۰ در صد افسران وجنرالان وزارت دفاع متشکل از افراد منسوب به شورای نظارو جمعیت اسلامی بود و ۳۰ درصد دیگر برای تمام اقوام پشتون و ازبک وهزاره وبلوچ ونورستانی وغیره گذاشته شد بود، بار دیگر به آن وزارت واین بار در رأس وزارت دفاع از سوی کرزی کاندید و به ولسی جرگه معرفی شده است.

من منحیث یکی از افغانهای که درد بی وطنی را دیده ام ورنج مهاجرت را چشیده ام ونسبت به سرنوشت مردم ومیهنم مثل سایر هموطنان با احساس می اندیشم به این نتیجه رسیده ام که تا کرزی بر سرقدرت باشد، امید وانتظار هیچگونه تحول وتغییری را به نفع مردم کشور نباید داشت. بودن کرزی در رهبری دولت وحکومت افغانستان، به معنی تداوم حضور جنایتکاران جنگی، غارت مستمردارائی های عامه، فساد و رشوتخوری روز افزون در ادارات دولتی، رونق قاچاق مواد مخدر وگسترش فقر وبیکاری توده های محروم وحیف ومیل کمکهای جامعه جهانی توسط مقامات بلند رتبه دولتی وفراهم شدن زمینه های فعالیت هرچه مخرب تر استخبارات کشورهای همسایه در وطن ما خواهد بود. کرزی با آنکه حمایت مالی و نظامی٤٨ کشورجهان را با خود دارد وتا کنون در حدود چهل میلیارد دالرکمک های جامعه جهانی را برای احیاء واعمار مجدد کشور گرفته است، اما بخش بیشتر این کمک ها از سوی تیم همکاران دولتی کرزی حیف ومیل شده و هیچگونه بهبودی در وضعیت زندگی مردم حتی در پای تخت کشوربه نظر نمیخورد.

وقتی به تلویزینهای داخل وخارج کشور ودیگر رسانه های ملی یابین المللی توجه کنید، تمام افغانها ،اعم از پشتون وتاجک، ازبک

وهزاره وبلوچ ونورستانی وغیره،چی تحصیل کرده وچی غیر تحصیل کرده، چی غرب دیده وچی غرب نادیده، چی روشنفکر وچی غیر روشنفکر،چی اپوزیسیون سیاسی وچی اپوزیسیون غیرسیاسی، چی منسوبین اردو وچی منسوبان پولیس، چی مامورین ملکی،چی اجیر ومستخدم، چی تاجر و دکاندار، چی دهقان و مالدار،چی گلکار، نجار و کسبه کار ، چی اهالی مطبوعات، چی غیر اهالی مطبوعات،چی استادان موسسات تحصیلات عالی وچی استادان مکاتب ابتدائی وعالی، چی وکیلان شورا، چی احزاب سیاسی چپ یا راست ، خلاصه تمام افغانهای که صاحب شعور وتمیزکردن خوب از بد استند ، متفقاً از حکومت کرزی شاکی وفوق العاده ناراض اند واو را یک رئیس جمهور ضعیف،غیر مصمم، غیر قاطع، مصلحت گرا،مقام پرست، بی اعتنا نسبت به مصالح علیای کشور وتأمین کنندهٔ منافع کشورهای همسایه در افغانستان میدانند. اما نمیدانم که جناب «بارز» چگونه و روی چه انگیزه یی به حمایت از کرزی برخاسته وتا کنون بیش از دوبار از کرزی و سیاست او در عرصهٔ داخلی وخارجی پشتی بانی کرده است.

تاجای که معلوم است آقای بارز، نه قوم کرزی است تا بتوان گفت روی احساسات قوم گرائی دست به این عمل میزند، پس احتمالاً از سوی ریاست جمهوری، چراغ سبزی به جناب شان نشان داده شده و مقامی در کدام سفارت ویا اقلاً در گمرکات افغانستان وعده داده شده است که اینقدر موازی با سمت حرکت باد همساز شده خود را در خارج از کشور حمایتگرسینه چاک کرزی نشان میدهد.

درحالی که تمام مردم افغانستان میدانند که کرزی ضعیف ترین وناتوان ترین ونامصمم ترین و بدنام ترین رئیس جمهوری است که افغانستان در تاریخ معاصر خود به یاد دارد. آقای بارز بفرماید بما نشان بدهد که افغانستان در طول تاریخ موجودیت خود به عنوان یک کشور مستقل، درچه زمانی رئیس جمهور آن یا رئیس حکومت آن از یک کشور خارجی پول رشوت گرفته است ودست آن کشور را در امور داخلی وطن

آزاد گذاشته تا هرچه بخواهد برای اهداف سیاسی وفرهنگی خود علناً فعالیت داشته باشد ؟

درکدام برهه از تاریخ افغانستان، یک کشور همسایه توانسته دست تجاوز برخاک ما دراز کند و حکومت افغانستان خود را چپ گرفته است؟ درکدام عهد ودوره یی از تاریخ افغانستان یکی ازهمسایه ها توانسته از پنج تا ۳۰ کیلومتر بداخل خاک ماپیشروی کند ودست به ایجاد پوسته های سرحدی بزند وعساکر خود را در آن جابجا نماید، وبا مشت محکم مردم ودولت افغانستان روبرو نشده باشد؟ مگر اینک با کمال تاسف در عهد ریاست جمهوری کرزی پاکستان دست به این کار زده است وکرزی منحیث قوماندان اعلی اردوی ملی افغانستان برطبق قانون اساسی نافذهٔ کشور مسئوول ومکلف است تا به دفاع از تمامیت ارضی کشور برخیزد ، ولی او هیچگونه عکس العمل بالمثل از خود بروز نداده ونمیدهد واینک مردم ولایات کنر وننگرهار وکابل دست به اعتراض به این بی تفاوتی حکومت کرزی زده انزجار ونفرت خود را ازاین سیاست وطن ستیزانه ابراز کرده اند.

آقای بارز بما بگویند که وطن فروشی مگر شاخ دارد یا دم که کرزی نمیخواهد جواب راکت پراگنی نیروهای سرحدی پاکستان را با راکت ویا پرتاب سنگ توسط مردم محل بدهد . مردم افغانستان در انتخابات ریاست جمهوری برای این به کرزی رأی داده اند که درصورت برنده شدن مطابق به صلاحیت ها ومکلفیت های قانونی ازحیات وممات وجان ومال وناموس وطن دفاع کند، نه اینکه به بهانه های غیر معقول وغیرموجه از دفاع از تمامیت ارضی طفره برود وهر روز ما شاهد ویرانی وبربادی مردمان بیچارهٔ کنر وننگرهار ونورستان در شرق کشور باشیم وآقای بارز، مردم را از این بترساند که اگر کرزی نباشد« قشلاق ویران میشود» و کسی نیست که بجایش قرار بگیرد !!؟؟

این وطن در دامان پرمهرش فرزندان دلیر وبادرایتی دارد که بهتر وشایسته تر از کرزی از عهدهٔ اداره وتنظیم وتأمین آن برآمده میتواند.

مردم افغانستان مردمان شجاع ودلیر وآزادی دوستی اند که بدون کرزی هم میتوانند از وطن خود حفاظت وصیانت نمایند، موجودیت افغانستان مرهون حضور کرزی نیست، صاحبان اصلی این وطن با دشمنان وطن می رزمند و آن را از دست هرمتجاوزی نجات خواهند داد. درپشتو متلی است که گفته میشود: «خوار دی خدای کړی،خو بیغیرت چاکړی »(فقیرترا خدا آفرید، اما کی ترا بیغیرت ساخت؟)

اکنون هم میخواهم به آقای بارز یادآورشوم که افغانها فقیرهستند ولی بیغیرت نیستند که ببینند کسی برخاک وناموس شان تجاوز کند، آنها خود را خپ وچپ بگیرند و زبونانه بهانه بیاورند که زور ما به زور آور نمیرسد. افغانها غیرت وشهامت وطن دوستی خود را در سه نبرد نا برابر با انگلیسها ویک نبرد نابرابر با اتحاد شوروی سابق تجربه کرده اند و در همه میدانها، بُرد با افغانها بوده است.

اظهارعجزمقابل دشمن زبونی است

اشک کباب باعث طغیان آتش است

مداحی از کرزی، مداحی ازفساد است :

یک زمان فکر میشد فقط در نظام سلطنتی بازار مداحی و چاپلوسی و بوت پاکی گرم است و اگر آن نظام برچیده شود، وبجایش نظام جمهوری دموکراتیک یا جمهوری اسلامی جاگزین گردد، دیگر بازار بوت پاکی ومداحی وثناگوئی رو به کساد خواهد نهاد و چاپلوسان و مداحان فطری دست ازاین عادت سخیف و پست خواهند گرفت، چون تصور میشد که در چنین نظامهایی شایسته سالاری واهلیت و تخصص، محک انتصاب اشخاص در مقامات دولتی خواهد بود. اما متاسفانه که این عادت پست در نظام های پس از سلطنت نیز چشمگیر و بطور وسیعی رواج داشت و هنوز هم از رواج نیفتاده است.

این خصلت پست بیشتردر وجود عناصر کم سواد، تحصیل ناکرده، ابن الوقت و فرصت طلب قابل تشخیص است وعلایم آنرا از گفتار و

نوشتار شان در رسانه های جمعی میتوان تمیز داد. چنین اشخاص با آنکه ممکن احتیاج شدید مادی هم نداشته باشند، ولی برای بدست آوردن دل قدرتمندان وارباب زر و زور،از هیچگونه تملق و چاپلوسی و مداحی دریغ نمیورزند. اینان عناصر ابن الوقت وضعیف النفسی می باشند که همواره بدنبال ممدوحی میگردند تا متاع دروغین خود را به وی عرضه کنند و منفعت بدست آورند.

یکی ازاین عناصر متملق ، آقای نعیم بارز مقیم فرانسه است که با وجود آگاهی از انزجار عمومی مردم افغانستان ازحکومت سهامی بیروکراتیک وآلوده به فساد وارتشا وارتجاع حامدکرزی در چند مقاله خود منجمله « رئیس جمهور کرزی، از مافراریان درغرب ترسوتر نیست، واقعبین تراست!» در افغان جرمن آنلاین با پر روئی تمام به حمد و ثنا گوئی از وی برخاسته و خواسته اورا ناجی زمانه و نابغهٔ عرصهٔ سیاست افغانستان وانمود کند، درحالی که به اعتقاد مردم افغانستان ،کرزی رئیس جمهوری ضعیف ومصلحت گرا وغیر قاطع است که حکومتش تا دو گوش در فساد ارتشاء واختلاس غرق است وغارت کابل بانک نمونهٔ کوچکی ازدزدی حکومت دزدان چراغ بدست اوتواند بود. علاوتاً والیان ووزیران و زیردستان وزیرانش به امر ونهی کرزی پیاز پوست نمیکنند و بخش اعظم کمک های جامعه جهانی را که برای باز سازی افغانستان داده شده؛ ته جیب میزنند.

از چندی بدینسو رئیس ادارهٔ مبارزه با فساد حکومت کرزی(داکتر لودین) از دست وزیران ووکیلان رشتخور واختلاس گر و دوسیه دار وابسته به مافیای غصب دارائی های عامه فریادش تا گوش آسمان میرسد ولی بگوش کرزی نمیرسد. چرا، برای اینکه منافع کرزی با منافع همین مافیا گره خورده است. در عرصهٔ سیاست خارجی نیز عملکرد کرزی چنان غیر ملی است که از دو سال بدینسو روزانه ده ها وصدها راکت از داخل پاکستان برمردم افغانستان فیر میشود، ولی با وجود خسارات وارده برجان ومال مردم شرق افغانستان او هیچگونه اقدامی بالمثل دردفاع

ازحیات مردم خود و تمامیت ارضی کشور و جلوگیری از تجاوز پاکستان برخاک کشور در ولایات کنر و نورستان و ننگرهار نشان نداده است.

من باری ضمن مقالتی به پارلمان افغانستان خاطرنشان کرده بودم تا به دلیل غفلت وبی تفاوتی کرزی در دفاع از تمامیت ارضی کشور که مورد تجاوز آشکار پاکستان قرارگرفته وبخش هایی از خاک ما را اشغال نموده است، مطابق احکام ماده ٦٤ قانون اساسی او را استیضاح نمایند، اما آقای بارز براین موضع گیری ملی من برآشفته شده میگوید: انتقاد برآقای کرزی ؛ به معنی انسان ستیزی است؟

بی سواد ترین فرد وطن هم میداند که انتقاد برکارکرد های کرزی هرگز به معنای آن چیزی نیست که آقای بارز از آن برداشت میکند. آقای بارز با انتخاب یک عنوان عامیانه وعاطفی میخواهد توجه واحیاناً ترحم خواننده را به حال کرزی، به حیث یک انسان برانگیزد. شکی نیست که کرزی یک انسان است، ولی باید گفت که همه انسانها یک سان قابل احترام و دلسوزی نیستند. انسانها نظر به دانش، فضایل اخلاقی ورویه انسانی ومیزان سودمندی وخیراندیشی خود از همدیگر متفاوت اند. هرگز نمیتوان انسانهای جنایتکار، آدمکش،غاصب، خاین؛ وطن فروش، وبی مسئولیت وبی پروا نسبت به منافع ملی را بایک انسان صادق ووطن پرست وخدمتگار مردم ودارای دانش و شهرت نیک یک سان دید و یک سان احترام کرد. فقط انسانهای نیکو، پاک طینت وصادق به وطن ومردم قابل احترام وسزاوار ستایش ونیکوداشت اند، ولی انسانهای خاین،فاسد، رشتخوار، غارتگر، قاچاقبر،غاصب حقوق دیگران، ناقضین حقوق بشر واجنت های کشور های بیگانه لایق هیچگونه ستایش وپشتی بانی نیستند وکسانی که از چنین انسان هایی دفاع میکنند، خود از شرکای خیانت وجنایت آنها بشمار میروند.

انسانی که با سرنوشت یک ملت بازی کند ونسبت به سلامت ارضی وصیانت مملکتش بی تفاوت وبی اعتنا باشد،"عدمش به زوجود!" روی سخن و انتقاد من درضدیت با انسان های عادی وبی صلاحیت و شهروندان

بیکار وفقیر و در بدر بدنبال عرضهٔ نیروی جسمی و دماغی خود جهت پیدا کردن لقمه نانی نیست، بلکه روی سخن من متوجه مسئولان درجه اول و دوم دولت است که بجای خدمت به مردم ، در فکر پرکردن جیب های خود وگروه های وابستهٔ بخود اند و کمک های جامعه جهانی را که بمنظور بازسازی کشور ونجات مردم از فقر و بیکاری و بیسوادی و مرض اعطا میشود، ته جیب میزنند واز قتل وجنایت وظلم وحق کشی و غصب ملکیت های شخصی ودولتی دریغ نمیورزند وبا قاچاقچیان مواد مخدر و گروه های دهشت افکن واختلاس گران واختطاف چیان ودزدان ثروت های ملی همدست اند و هرگز در غم منافع ملی نیستند.

آقای نعیم بارز،بحیث مدافع سر بکفت آقای کرزی،برکسانی که تجاوز پاکستان و راکت پراگنی آن کشور را برمردم ولایات کنر و نورستان وننگرهار تقبیح میکنند و برحال زارمردم بیچاره وبینوای ولایات مذکور خون دل میخورند واشک بینوائی میریزند، برآنانی که کرزی را به خاطر غفلت وبی تفاوتی در برابرتجاوز پاکستان وعدم تصمیم گیری لازم در دفاع از تمامیت ارضی کشور، مسئول و فاقد کفایت رهبری کشور میدانند و از پارلمان توقع دارند تامطابق احکام قانون اساسی او را استیضاح نمایند، برآشفته شده و لجوجانه تلاش میکند ،ضعف وترس وعدم قاطعیت رئیس جمهور را نتیجه درایت سیاسی وی توجیه کند.

آقای بارز! شما حق دارید در مورد رئیس جمهور حامدکرزی، پارلمان، وطن ومردم افغانستان هرطورکه میخواهد بیندیشید وابراز نظرکنید، ولی باید بدانید که روش حکومتداری کرزی کارد را به استخوان مردم رسانده ودرخارج از کشور به استثنای شما ودر داخل کشور به جزحلقهٔ خاص اطرافیان ارگ نشین کرزی، هیچ آدم وطن دوست وبا منطقی او را تائید نمیکند.آیا ملتفت هستید که روی سخن مقالهٔ افشاگرانهٔ نیویارک تایمز(ترجمه جناب عارف عباسی)که مدت یک ماه دردریچهٔ نظر خواهی پورتال افغان جرمن آنلاین گذاشته شده بود، متوجه کرزی وناکارآمدی حکومت اوبود وتمام و یا اکثریت نظریات نظریه دهندگان از بیکفایتی کرزی داد میزدند ؟

شما جناب بارز، آیا در عقل و فراست واحساس وطن پرستی ومردم دوستی وعدالت خواهی از تمام روشنفکران وصاحب نظران وآگاهان سیاسی افغان که سیاست حکومتداری حامد کرزی را انتقاد میکنند، بالاتر وآگاه تر هستید که برخلاف دیدگاه واستدلال منطقی دیگران او را تائید و محق میشمارید ؟ آیا غیرازشما درچهار قارهٔ اروپا وامریکا وآسترالیا وافریقا از میان مهاجرین افغان شما چهارکس را سراغ داده میتوانید که مثل شما از مشی کرزی حمایت کند؟

کرزی درتمام دورهٔ کاری اش ، در فکر پرکردن جیب خود ومافیای شورای نظار وجمعیت وسیاف وخلیلی بود ومیلیاردها دالر کمک های جامعه جهانی را که بمنظور بازسازی کشور ونجات مردم از فقر و بیکاری و بیسوادی و مرض اعطا شده بود، به جیب دزدانی که مقامات دولتی وپارلمان را بدون استحقاق اشغال کرده بودند، خالی کرد. کرزی درتمام مدت حکومتش از اشخاصی حمایت کرد که دست های شان در قتل وجنایت وظلم وحق کشی و غصب ملکیت های شخصی ودولتی و قاچاق مواد مخدر و گروه های دهشت افکن واختلاس گران واختطاف چیان ودزدان ثروت های ملی دخیل بودند و هرگز در غم منافع ملی نبودند.

کرزی۱.۵ میلیارد دالر کمک های جامعه جهانی را برای ساختن مقبره های کسانی تخصیص دادکه نماد خیانت وفساد ووطن فروشی بودند. درحالی که با این مقدار پول میتوانست در۲۰ ولایت کشور یک یک شفاخانه دوصد بستری اعمار کند، چنانکه یک تاجرخیرخواه قندهاری توانسته است با صرف ۶۰ میلیون دالر یک شفاخانه۲۰۰ بستری را اعمار کند ودر خدمت مردم قرار بدهد.کرزی رئیس جمهوری بود که کیسه های پول از کشورهای همسایه میگرفت ودر بدل آن، آب، خاک وآبروی ملت را به بیگانه ها میفروخت.انسانی مثل کرزی،هنوزهم الگوی تقلید وپیروی برای آقای بارز است، ازاین روی میتوان درجه فهم وتمایلات بارز را درک وتشخیص کرد. پایان

مقالهٔ بیست وهشتم

رئیس جمهور رشوتخور،مایهٔ سرافگندگی ملت است !

(نوشته شده در ۲۰۱۳/۱۲/۱۰)

روزدوشنبه ۹ دسامبر۲۰۱۳, خبرگزاری رسمی ایران(ایرنا) دو عکس ازکرزی وهمراهانش هنگام برگشت شان از تهران بدست نشر سپرده که در اکثر رسانه ها داخلی وخارجی انعکاس یافته، وبرای بیننده بسیار سوال برانگیز وحیرت آور میباشد.

دراین عکس ها دونفر از محافظان کرزی با چند خریطهٔ سفید برشانه های شان دیده میشود. برمبنای سوابق موضوع پول گیری رئیس دفتر کرزی از ایران، رسانه هاحدس میزنندکه این کیسه ها حاوی پول گدائی کرزی از دولت ایران است، ولی صاحب نظران بدین باوراند که این پولها ،پول گدائی نیست بلکه این پولها مکافات لجاجت عاقبت نه اندیشانهٔ کرزی دربدل عدم امضای پیمان امنیتی با امریکاست که از طرف دولت ایران

بشکل رسوا کننده وشرم آوری به کرزی داده شده است. به دوعکس بالاتوجه کنید که یکی کرزی را درحالت عذر وتضرع درمقابل یکی از مقامات ایرانی نشان میدهد ودیگری حمل خریطه های احتمالاً مملو از پول را توسط محافظان کرزی حین برآمدن از دروازهٔ (VIP) بسوی طیاره نشان میدهد.این عکسها به منظورخاصی گرفته شده وبه نشر رسیده است تا اگر روزی کرزی از دیکته رشوه دهنده سرپیچی کند، آنرا برخش بکشند و فضیحتش کنند.

اینست خجالت وسرافگندگی بزرگ تاریخی یک ملت مغرور که ابرقدرتها را درکشور خود به زانو در آورده است، ولی رئیس جمهور منتخب شان، گردنش را نزد یک مقام پائین تر ازخودش بخاطرگرفتن یک یا دو میلیون دالر به حساب شخصی،خم کرده است. رئیس جمهوری که آینده کشورش را با بحران های مختلف سیاسی واقتصادی ونظامی تا مرز نابودی روبرو کند، و کمک های میلیارد دالری را که از سوی امریکا وجامعه جهانی در کنفرانس توکیو به مردم افغانستان وعده داده شده(۱)،وسازمان دفاعی «ناتو» پرداخت آن کمک ها را در آینده منوط به امضای پیمان امنیتی با امریکا میداند ولی آقای رئیس جمهورمطابق دیکتهٔ دشمنان منافع علیای کشورآن را فدای منافع شخصی خود میکند، آیاچنین رئیس جمهوری قابل تائید و حمایت است؟ هرگز نه!!

" کشوری که روی «پل صراط» ایستاده و با خطر غلتیدن در دوزخ هرج ومرج،یک مو فاصله دارد ؛ کشوری که باهزار ویک مشکل روبرو است وبشدت از ناحیهٔ نا امنی، بی ثباتی، فقر، بیکاری، تفرقه جوئی،تفوق

۱ـ درسال ۲۰۱۲ میلادی درشهرتوکیوی جاپان بصورت مجموعی مبلغ ۱۶ میلیارد دالربرای مدت چهار سال آینده برای افغانستان تعهد داده شد و درمقابل آن کرزی مبارزه را برضد فساد که کشورش درسطح جهان به صفت قهرمان فساد و موادمخد رشناخته شده است ، وعده نمود . روزنامه هشت صبح کابل بتاریخ ۹ جولای سال ۲۰۱۲ توضیح نمود . " اگرتمامی مفسدین وخائنین به محکمه کشانیده میشدند درحقیقت ما دیگر حکومتی داشته نمیبودیم " کرزی به تعداد۱۱۰ جنگسالار ، جنایتکاران جنگی وقاچاقبران هیروئین را به حیث مشاورین دراطراف خویش جمع آوری نموده که هرکدام ازآنها ماهواره مبلغ ۵۰۰۰ دالرامریکایی معاش دارد .(رک:مقالهٔ ،بعدازخروج اشغالگران،کشتن افغان توسط افغان،ترجمه دکتور شفیق الله انوری،سایت آریائی، بخش سیاسی ۵ دسمبر۲۰۱۳)

طلبی های گروهی،قومی، مذهبی،سمتی، تنظیمی،زبانی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی ، فساد اداری واختلاس ورشوه خوری وقاچاق موادمخدر و داشتن میلوینها انسان آواره، معیوب ، معلول ومعتاد وبیجا شده گان داخلی رنج می برد ؛ کشوری که توان جلوگیری متجاوزان برکودکان خوردسال ٤ .٥ .٦ .٧ .٨ ساله را ندارد ، کشوری که به اساس گزارش سازمان ملل متحد، ازنظرفساد اداری وسایرتخلفات اخلاقی واجتماعی،ازتمام کشورهای جهان بدنام تراست،رئیس جمهور آن به جای آنکه برای نجات کشور ازاین همه مصیبتها وبدختی ها با امضای پیمان امنیتی با یک ابرقدرت جهانی(امریکا)، ثبات آینده کشور را تضمین کند، در مقام مقابله با این ابرقدرت برخاسته و از امضای پیمانی که بخشی از پیمان استراتیژیک است که قبلاً آنرا امضا نموده است ولویه جرگه مشورتی آنرا تائید کرده، به بهانه های واهی وبا اتهامات تخریش کننده امریکا را توهین ودر سخنرانیهای خود، آنرا کشوراستعماری و غیر قابل دوستی و اعتماد معرفی میکند. میگویند آدم هوشیار طناب را آنقدر به شدت نمی کشد تا طرف مقابل به روی بخورد، زیرامی داند مردی که با دماغ داغ، طناب را پیوسته به سوی خود میکشد، حتماً به زمین میخورد .

ما در تاریخ افغانستان با رئیس جمهوری سروکار داریم که درعین حالی که خود را خیلی هوشیار میداند، اما بطور نامشروع و«غیرقانونی» از سازمانهای استخباراتی کشور های خارجی پول میگیرد وطبعاً به خواسته های نامشروع آنان عمل میکند. ما با رئیس جمهوری روبرو هستیم که بجای بازخواست از اخلالگران امنیت وغاصبین ملکیت های عامه ودزدان میلیونها دالر ازکمک های بین المللی به امر بازسازی ونوسازی کشور، وجلوگیری از خشونت علیه زنان که به طرز وحشیانه ای هر روز در گوشه وکنار کشور رخ میدهد، مملکت را به جولانگاه تروریستان وجنایتکاران وخاطیان وتجاوزگران وقاچاقچیان مواد مخدر تبدیل کرده؛ علی رغم آن که ملتش از گرسنه گی، بیکاری، بی عدالتی و نداشتن دولتمردانی صادق وعدالتخواه، فریاد می زند؛ خود را

«شیرجنگل» تصور نموده، به بهانه های لایعنی، برای امتیاز گیری های خصوصی از امریکا، دست به بازی های سیاسی جنون آمیزی میزند.

برخی از مدافعین آماتور آقای کرزی مقیم اروپا،گرفتن خریطه های پول از یک کشور خارجی را با گرفتن کمک های جامعه بین المللی برای باز سازی افغانستان ورهائی مردم ازبیکاری وفقر و آوارگی ، یکسان تلقی مینماید، غافل ازاینکه کمک های بین المللی به حساب بیت المال ودارائی عامه واریز میشود، ولی گرفتن خریطه های پول ازیک کشور همسایه به منظور خاصی و در حساب خصوص کرزی ورئیس دفترش میریزد!!

روزنامهٔ ۸ صبح زیرعنوان "مقصر کیست؟" مینویسد: "شکی نیست که دادن پول همواره در برابر توقعاتی است که برای دهنده پول قابل تصور است. از این‌رو پولی که از سوی «سی‌آی‌ای»[یاسازمان دیگرخارجی] به ارگ داده شده است، نیز نمی‌تواند بدون توقع باشد. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در رابطه به تقصیر ارگ از جهت گرفتن این پول متصور است، این است که این پول باعث شده است که ارگ ریاست جمهوری به‌عنوان دستگاهی که باید الگوی رفتار[قانونی] سایر ادارات کشور باشد، گرفتار نقض قانون شده است. این در حالیست که رییس‌جمهور مسوولیت دارد که از قانون اساسی افغانستان محافظت کند و نهاد ریاست جمهوری نیز باید در این راستا به رییس‌جمهور کمک شود....

این پول به این دلیل به ارگ ریاست‌جمهوری داده شده است که سرنوشت سیاسی افغانستان از ارگ رقم می‌خورد. از این‌رو این پول باید شامل خزانه شده و از طریق بودجه عمومی دوباره به‌مصرف می‌رسید. دیده می‌شود که در تعامل مستقیم و بدور از چشم همگانی که بین ارگ و «سی‌آی‌ای» صورت گرفته این اصل مهم نقض شده است....گرفتن پول از شبکه‌های خارجی یکی از مسایلی است که در بسیاری از قوانین افغانستان بدان حساسیت نشان داده شده است. در برخی از قوانین تاکید شده است که احزاب سیاسی و یا کاندیداهای انتخاباتی نباید از منابع خارجی پول دریافت کنند. تاکید بر عدم دریافت پول از خارجی‌ها نشان می‌دهد که جامعه

افغانستان نسبت به گرفتن پول از منابع خارجی خاطره و ذهنیت خوشی ندارد. اما پرسش این است که وقتی دیگران از گرفتن پول از منابع خارجی منع می‌شود، چرا ارگ ریاست‌جمهوری این کار را انجام می‌دهد. اگر قرار است پولی به افغانستان کمک شود، باید این کار ,براساس معیارهای قانونی انجام شود. وقتی خارج از چوکات پول بین یک نهاد خارجی و یک نهاد اساسی افغانستان رد و بدل می‌شود، شک و تردیدهایی را در خصوص میزان اهمیت دهی یکی از مهم ترین نهادهای ملی چون ارگ ریاست‌جمهوری به حاکمیت ملی ایجاد می‌کند."(۸صبح:چهارشنبه ۱۱ ثور ۱۳۹۲)

تاثیرات سوء چنین پول گرفتن هایی را میتوان در عدم امضای پیمان امنیتی با امریکا مشاهده کرد.معضلهٔ پیمان امنیتی با امریکا وچانه زنی های حامدکرزی رئیس جمهوردولت اسلامی غرق در فساد وارتشاء واختلاس وغارت وچپاول دارائی های عامه وخصوصی ومصاب به بحران بی امنیتی وبی ثباتی ، بی عدالتی وبیکاری وفقر استخوان سوز،مردم را دچار سردر گمی ودلهره وهراس بازگشت سالهای ۹۰ قرن گذشته نموده است.تدویر جرگه مشورتی ، یکی ازاین چانه زنی های کرزی در برابر امریکا، برای کسب امتیازات خصوصی رئیس جمهور به حساب می اید که برخلاف انتظار وی، امضای آن با اکثریت قاطع اعضای جرگه مشورتی مورد تائید قرارگرفت.

مردم افغانستان ،که جنگ تباهکن سی وچندساله را پشت سرگذاشته اند،بخوبی میدانند که به پا ایستادن دوباره کشور، بدون کمک دولت های مقتدر غربی امکان پذیرنیست وچون کشورهای همسایه تلاش میورزند تا امریکا در همسایگی شان حضور نداشته باشد،وحضور آن کشور را در افغانستان ، مخل ومانع برای تحقق اهداف خود می بینند، بنابرین توسط اجنت های خود سعی میورزند تاعلیه مفاد این پیمان تبلیغات زهرآگین نمایند وحامدکرزی را از عواقب امضای این پیمان بترسانند واو را مجبور به تعمیل خواسته های ناروای خویش سازند .

از آنجایی که اعضای جرگه ۲۵۰۰ نفری متشکل ازتمام اقشار وطبقات واقوام کشور، با تقبل خطرات حیاتی بالاخره به این نتیجه رسیدند که امضا پیمان به نفع آینده کشور بمننظور جلوگیری از خطر جنگ داخلی ودست درازی ها ومداخلات همسایه های کشور است، و میتوان گفت جرگه تصمیمی درست گرفته است، بنابرین ماهم امضای این پیمان امنیتی را به نفع حال وآینده کشور تشخیص میدهیم واز رئیس جمهور کشور توقع داریم تا این شانس را از مردم افغانستان دریغ نفرماید وبا امضای آن، زمینه بازگشت ثبات وامنیت وکار یابی وسرمایه گذاری وکمک های بین المللی ، خاصتاً امریکا را برای کشور دردمند ما فراهم کند و بر دسایس دشمنان افغانستان چلیپا بکشد.

فضای رسانه های داخلی وخارجی میرساند که اکثریت مردم افغانستان از تحلیلگر وسیاستمدار ومعلم وداکتر وشاگرد مکتب گرفته تا سران ورؤسای اقوام وروحانیون وصاحب نظران ومفسران مسایل سیاسی افغانستان ، امضای موافتنامه امنیتی را به نفع افغانستان تشخیص کرده وتشخصی میدهند، ولی جناب کرزی همان موضعی را اتخاذ کرده که طالبان وحزب اسلامی واجنت های کشورهای صاحب غرض همسایه در داخل ، آنرا اتخاذ کرده اند؟

روزنامه ۸ صبح به ارتباط موضع گیری رئیس جمهور در برابر امریکا،در یک تحلیل عالمانه از قلم داکترملک ستیز- پژوهشگر امور بین‌المللی زیرعنوان «اگر رییس‌جمهور برخلاف منافع ملی عمل کند» مینویسد:« بر بنیاد اصول و ارزش های پذیرفته‌شده‌ی بین‌المللی، رهبران دولت‌ها مکلف‌اند اراده‌ی ملی شهروندان را تمثیل کنند. منافع ملی، اراده‌ی ملی و جغرافیای سیاسی، مقوله هایی‌اند که از دیدگاه حقوق بین‌الملل، دولت‌های ملی را مشروعیت می‌بخشند. این اصل، در اکثریت قوانین اساسی، بر بنیاد قوانین ملی، نیز آمده است. رهبران دولت‌ها که نظام سیاسی را در مناسبات بین‌المللی تمثیل می‌کنند، حامل و مجری مشروعیت نظام‌های ملی هستند؛ اما عملکرد های آنان در هرنوع نظامی، توسط میکانیزم‌های نظارتی وارسی می‌شوند. این میکانیزم‌ها، از سوی پارلمان‌ها

(هر دو اتاق پارلمان)، دادگاه عالی و یا دادگاه قانون اساسی اعمال می‌شوند. در صورتی‌که رهبران سیاسی نظام، از منافع ملی تخطی کنند، این ساختارها آنان را سلب صلاحیت(Impeachment) می‌کنند. تاریخ نشان داده است که اتاق‌های پارلمان، بیشترینه با برگزاری نشست مشترک، رییس‌جمهور را فرا می‌خوانند و رییس‌جمهور، بر بنیاد تخطی از منافع ملی، سلب صلاحیت و سبب اعتماد می‌گردد. این میکانیزم، برای بار نخست در بریتانیای کبیر، در سده‌ی چهاردهم به‌کار رفت و به‌گونه‌ی فرسایشی، در مناسبات بین‌المللی نهادینه گردید. روسای جمهوری که به خودکامگی می‌گرایند، بیشتر از همه قربانی همین میکانیزم می‌گردند؛ نخست وزیرانی که برخلاف برنامه‌های ملی عمل می‌کنند نیز در دام این میکانیزم گیر می‌آیند.از میکانیزم «سلب صلاحیت»، در کشورهای اتریش، ایتالیا، بلغاریا، برازیل، روسیه، رومانیا و کشورهای زیاد دیگر استفاده می‌شود. سلب صلاحیت بنی صدر، نخستین رییس‌جمهور ایران، در سال ۱۹۸۱ توسط مجلس، و یا سلب صلاحیت گورباچف در سال ۱۹۹۳ در اتحاد شوروی، از بهترین نمونه های این میکانیزم در کشورهای همسایه به‌حساب می‌آیند.تجارب جامعه‌ی بین‌المللی نشان می‌دهد که بهره‌جستن از میکانیزم «Impeachment»، فرهنگ مسوولیت پذیری رهبران سیاسی را به صورت کُل تقویت می‌بخشد و «برائت از قوانین» را در برابر رهبران، به محدود ترین میزان تقلیل می‌بخشد. پژوهشگران حقوقی به این باور هستند که این میکانیزم، نه تنها بهترین وسیله‌ی فشار و نظارت از منافع ملی است، بل زمینه حاکمیت قانون را در جامعه نیز تقویت می‌بخشد. در جوامع دموکراتیک، پارلمان‌ها، در حمایت جامعه مدنی و احزاب سیاسی از این میکانیزم استفاده می برند تا سازوکار «Impeachment»، مشروعیت لازمی را با خود داشته باشد. زمانی‌که رییس‌جمهور قرغزستان، عسگر آقایف، در سال ۲۰۰۵ مورد «Impeachment» پارلمان این کشور قرار گرفت، مردم و جامعه‌ی مدنی نیز از این روند حمایت کردند. آقایف با این فیصله مخالفت کرد و این مخالفت، موجب انقلابی اجتماعی گردید که در نتیجه، وی مجبور به ترک حاکمیت شد.و اما

در افغانستان، این میکانیزم پیشینه‌ای ندارد؛ دلیلش هم این است که از یک‌سو، ما نهادهای دموکراتیک نداریم و از سوی دیگر، این‌جا قانون حاکمیت ندارد. کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی، دادگاه عالی و حتا شورای ملی، در چنبره حاکمیت رییس‌جمهور محصور گردیده‌اند و استفاده از این میکانیزم محدود شده است. واقعیت تلخ دیگر این است که فساد گسترده اداری، راه را برای حساب دهی خیلی باریک گردانیده است، فسادپیشگان رشد می‌کنند و هیچ دلیلی را برای حساب‌دهی نمی‌بینند و سرانجام این‌که، در نظام حقوقی ما، فرهنگ «Impeachment» خیلی‌ها ناآشنا است و حتا اعضای شورای ملی اهمیت آن را نمی‌دانند."(۸ صبح/ چهارشنبه ۱۳ قوس ۱۳۹۲)

با تائید از تحلیل این نویسنده دانشمند افغان، باید افزود که خودداری رییس جمهور از امضای این قرارداد، بی‌اعتنایی به منافع ملی و بی‌احترامی به خون ۳۳ تن شهید ومجروح بیگناه دو روز پیش از تدویر لویه جرگه و آرای ۲۵۰۰ عضو لویه‌جرگه خواهد بود. بجا نخواهد بود اگرگفته شود: هرکه از امضای این سند حمایت نماید، به امریکا خدمت میکند. نه خیراینچنین نیست ،مردم افغانستان دگر امروز خیر وشر خود را بهتر از هر دایهٔ مهربان تر از مادر میدانند و بنابرین در لویه جرگه مشورتی با اکثریت قاطع اعلام داشتند که رئیس جمهور باید پیمان امنیتی با امریکا را ظرف یک ماه آینده امضا کند ، درغیر آن با خروج نیروهای خارجی از کشور، افغانستان نه تنها یک فرصت طلائی توسعه و انکشاف و رفاه عمومی را از دست خواهد داد، بلکه زمینه یک جنگ داخلی را با مداخلات همین همسایه ها فراهم کرده مردم افغانستان را با مصیبت بزرگ جنگ های سالهای ۹۰ قرن گذشته روبرو خواهد ساخت. که هرگز چنین مباد!!

مقالهٔ بیست ونهم

کرزی در فکرخود است نه درفکر وطن!

(نوشته شده در ۲۰۱٤/۲/۱)

معضلهٔ عدم امضای پیمان امنیتی با امریکا از سوی کرزی، مردم افغانستان را در مجموع دچار سردر گمی ودلهره وهراس از افتادن سرنوشت کشور بدست پاکستان وبازگشت طالبان مثل دهه ۹۰ قرن گذشته نموده است. بیکاری و فقر روز افزون، همراه با بالا رفتن نرخ مواد اولیه، بی امنیتی و حملات انتحاری در داخل پایتخت، سبب نگرانی وتشوشات روانی مردم گردیده است و جریان کار های عمرانی متوقف گردیده و سرمایه و سرمایه دار از کشور در حال فرار استند. دولت توان جلوگیری از بحران رو به وخامت را ندارد. خروج نیرو های بین المللی از افغانستان،بدون تردید موجب قطع کمک های امریکا وکشورهای ناتو به افغانستان میشود و درنتیجه اردوی ملی وپولیس ملی که متکی به تجهیزات ومعاش دالری ازامریکا میباشند، از هم می پاشند، و دست مداخلات کشورهای همسایه بخصوص پاکستان در امور داخلی از آستین طالبان دراز میگردد و دیری نخواهد گذشت که سراسر کشور زیر سلطهٔ طالبان با ایده های قرون وسطی شان قرارخواهد گرفت.

لهذا برای جلوگیری از چنین یک فاجعه تاریخی و ضد منافع ملی، بهتراست تا آقای کرزی پیمان امنیتی را که لویه جرگه مشورتی،امضای آنرا با ایالات متحده امریکا تائید نموده و پارلمان افغانستان و نهاد های جامعه مدنی واتحادیهٔ ملی ژورنالیستان وسایرعناصر دلسوز و آینده نگر و شخصیتهای وطندوست افغانستان در داخل وخارج کشور، موقف لویه جرگه را تائید کرده اند، زود تر امضاء کند. اما آقای رئیس جمهوردو پا

را دریک کفش نموده میگوید من سیاست بازی میکنم و تا شرایط من از سوی امریکا عملی نگردد، سند را امضاء نخواهم کرد.

یکی از نتایج زود رس سیاست بازیهای نابخردانهٔ کرزی این است، که سنای امریکا یک میلیارد و یک صد میلیون دالررا از رقم پشنهادی رئیس جمهور اوباما برای کمک به پروژه های نیمکاره افغانستان در سال ۲۰۱٤، حذف نمود. در واقع موضع گیری کرزی ضربت کمر شکنی به ملت ومردم افغانستان وارد کرد. مردم افغانستان باید این صدمهٔ بزرگ اقتصادی به پیکر کشور زخم خورده و پاره پارهٔ افغانستان را به مثابهٔ خیانت کرزی به ملت تلقی نموده، روزی که دیگر بر اریکهٔ قدرت نباشد وی را مواخذه نمایند.

کمک یکهزارو یک صد میلیون دالر،که هیچ کشور دیگری از حامیان کرزی آنرا جبیره نمیکند، طبعاً در راه اعمار مکاتب عصری و پوهنتونها یا شفاخانه ها یا اسفالت وترمیم شاهراه های کابل- قندهار، کابل -مزارشریف ، کابل- خوست و یا احداب بندهای برق وکشیدن کانال های آبیاری و پروژه های زراعتی در ولایات خوست، ننگرهار، پروان، بامیان، بدخشان، هلمند وغیره ولایات کشور به مصرف میرسید ودر پهلوی آن شاید چند هزار کارگر بیکار و مقام دولتی به عنوان قرارادی نیز از آن بهره مند میشدند.

نیویارک تایمز درمقاله یی زیرعنوان "بازی خطرناک کرزی" نوشت:" درحال حاضر یک دهم بودجه افغانستان، به سختی از حساب درآمد های خود کشورقابل وصول است. درواقع تمامی مصارف نظامی و بودجه توسعه ای از کمک امریکا و متحدان غربی اش تأمین می شود. ...واشگتن بر امضای هرچه زودتر پیمان اصرار دارد که به حضور نظامیان امریکا تا سال ۲۰۲٤ مشروعیت داده و زمینه را به فراهم آوری میلیارد های دالر کمک های مورد نیاز بین المللی مساعد می نماید.درین جاست که حرکت آقای کرزی برای افغانستان خطرناک است. آقای کرزی به شیوه تخته چرخان قمار روسی (رولت روسی) با گذاشتن تفنگچه به شقیقه

کشور خودش، بازی ای را به راه انداخته که حتی خودش هم درک نمی کند که جاغور چقدر پُر است. "(سایت آریائی، آرشیف اخبار ۱۲/۲۰/ ۲۰۱۳،)

بدبختانه دشمنان اصلی افغانستان،امروز در ارگ ریاست جمهوری در کنار کرزی جا گرفته اند و مانع تمام اقداماتی میگردند که به خیر وصلاح مملکت باشد.

علاوتاً حضور ونفوذ استخبارات کشورهای منطقه در ارگ و سلطه مجرمین جنگی وجنایت کاران در پست های مهم دولتی در مرکز و ولایات کشور، سبب شده تا دوسوم کمک های بین المللی توسط زورمندان و بلندپایگان دولت کرزی حیف ومیل گردد وهیچ پروژه مهم اقتصادی و تولیدی سامان نیابد و بالنتیجه فقر و تندگدستی و بیکاری وبی سرنوشتی بطرز وحشتناکی افزایش یابد ومخالفان دولت از این وضعیت بهره برداری کرده بیش از پیش تقویت گردند. کرزی با تمام این بدبختی های که دامنگیر دولت وملت است حاضر نیست به رفع آن بپردازد و در صدد اصلاح کارها برآید، بلکه از بدبختی مردم خود با همین تیم کاری اش راضی به نظرمیرسد و میخواهد تامدت زیادی قدرتمندان خشن و فاسد وجنگ سالاران جنایت کار او شیره جان مردم فقیر و ناتوان افغانستان را بمکنند و ملت را گرسنه تر وفقیر تر و دربدرتر ساخته و تا آنها برسرقدرت باشند،مردم در تنور داغ بی عدالتی وفساد دولتی بسوزند وبسازند.

همین اکنون بیکاری وفقر، فغان مردم را به آسمانها بلندکرده است ولی دولت توانائی ایجاد شغل و جلب وجذب نیروهای کاررا ندارد. دولت درطول ۱۳ سال گذشته با وجودگرفتن تخمین ۵۰ میلیارد دالر کمک های بین المللی نتوانسته حتی در بخش زراعت و یا تولید انرژی دست به تاسیس پروژه های بزند که در کوتاه مدت مردم را از رنج گرسنگی نجات دهد.

امروز درافغانستان ، بیکاری و فقر وصعود نرخهای مواد اولیه، بیداد میکند. بیش از بیست میلیون انسان زیرخط فقر قراردارند و به همین لحاظ افغانستان چهارمین کشور فقیر واولین کشورفاسد درجهان بشمارمیرود. اکنون درکشورما صرف دوطبقه مردم وجود دارد: یکی طبقه اغنیا وپولدارها(متشکل از جنگسالارن وقاچاقچیان مواد مخدر وماموران بلند رتبه وفاسد دولت) که پنج تاده درصد مردم را تشکیل میدهند و دیگری طبقه فقیر ونادار ومحتاج نان شب، که ۹۰ تا ۹۵ درصد مردم را تشکیل میدهند. این اکثریت فقیر، چنان در غم پیداکردن نان خانواده خود غرق اند که جزبه شکم اولاد خود به چیز دیگری فکر کرده نمیتوانند. بعضی از این مردم به علت بیکاری وفقرو گرسنگی به خوردن پسمانده های بویناک که خوراک موشها وسگ ها اند، روی آورده اند و در برخی موارد دست به فروش کودکان خود میزنند ویا فرزندان جوان خود را دراختیارگروه های عملیات انتحاری قرارمیدهند.

بیکاری وفقر، بد ترین مرض یک جامعه است.فقر انسان را از اخلاق و شرف وعزت تهی میکند. فقر انسان را وادار به انجام هرعمل پست میسازد. فقر نا امنی ببار می آورد، بد اخلاقی ببار می آورد. جنایت ببار می آورد. باید حکومت علاج فقررا بکند، علاج فقر،ایجاد کاراست. هرجا که کار باشد، ،گرسنگی وفقر رخت برمی بندد.امنیت به جامعه بازمیگردد، جلو دزدیها و بد اخلاقی ها گرفته میشود. مردم احساس آرامش میکنند و برای بهبود زندگی خود و جامعه می اندیشند وخلاقیت بوجود می اید.

روزنامه ملی محورمطلبی تحت عنوان «ولسمشر کرزی د پنجشیریانو په انحصار کې» به نشر رسانده که واقعاً تاسف آوراست. روزنامه مینویسد:«یوه تازه ترسره شوې احصایه په ډاګه کوي، چې په اوسني دولت کې ۷۰ سلنه مهم مقامونه له جمیعت ګوند سره دي، چې لویه برخه یې بیاهم پنجشیري جمیعتیان تشکیلوي. د قومي مشارکت په معیار د دولتي واک د وېش په تړاو ډېری تاجکان نیوکه کوي، چې د دوی مشروع

وندې یوازې د یوې وړې درې زورواکو قوماندانانو ته ورکول کېږي او ولسمشر کرزی پدې جفا کې په بشپړه توګه ښکیل دی.

د دریو مهمو قول اردوګانو مشرې او یوازې د کابل ښار څلور امنیتي حوزو امریتونه له پنجشیري چارواکو سره دي. د سروې جزیات په ډاګه کوي، چې د ملي امنیت د مشر اسدالله خالد له تېپي کیدو وروسته د دغه ادارې مرستیال حسام الدین حسام ترڅلور سوه زیات جمیعتیان په ولایتونو کې د دغه ادارې په مهمو مقامونو ګومارلي دي.

په ملکي ارګانونو کې د وضاحت یوه برخه څرګندوي، چې اوه لس (۱۷) معینان په نظار شورا پورې تړاو لري. د افغان سفارتونو په اړه په ډاګه شوې، چې په سفیرانو سربیره د دغو ادارو ۸۰ سلنه کارکوونکي پنجشیریان دي، چې د ډاکترعبدالله عبدالله د واک پرمهال بهرنیو هیوادونوته تللي او لاهم خپلو دندو ته په ناقانونه توګه دوام ورکوي.

د ۱۳۹۱ کال په حوت میاشت کې د حکومت د تشکیلاتو یوې څانګې معلوماتو په ډاګه کړې وه، چې د ۱۴۰۰ ریاستونو ۹۸۰ یې د پنجشیریانو له خوا اداره کیدل.تر پنجشیریانو وراخوا ډېرې نور پخواني تنظیمي مشران او سیمه ییز قوماندان هم ولسمشر کرزی مجبوروي چې په هر وزارت، ولایت او دولتي ارګان کې مناسبه وندې ورکړي. د ولایتونو په کچه قومي تناسب تر یوې کچې مراعات شوی خو پنجشیر بیاهم یوازینی ولایت دی، چې ۹۹ سلنه چارواکي او مامورین یې له پنجشیر ولایت څخه دي.محور ته یو مهم دولتي مقام ویلي، چې ولسمشر کرزي ته د بانفوذه جمیعتیانو په شمول ډېرې تاجکانو په بیا بیا د لیکونو او مستقیمو تماسونو په ترڅ کې شکایت کړی، چې په ډېره بې انصافۍ یې وندې د پنجشیریانو په انحصار کې ورکړل شوې ده او د حکومت لومړی سړی پکې د معاملې په دود ښکیل دی.»(محور، ۸/۳ / ۲۰۱۳)

مجله المانی شپیگل در گزارشی می نویسد: افغان هایی که از روابط خوبی در سطح دولتی برخوردار هستند، دالرهای غربی را با چمدان به امارات متحده عربی منتقل می کنند و گران ترین ویلاهای امارات را

خریداری می کنند. امارات متحده عربی برای افغان ها(ی فاسد) نیز بهشتی در حاشیه خلیج فارس است . " کرزی با چنین ریکاردی از حکومت داری بازهم قسیم فهیم، چهره ایکه نه تنها به جنایات ضد بشری متهم است، بلکه براساس گزارش روزنامه نیویارک تایمز وهمچنان روزنامه فایننشل تایمزامریکادر۲۶ اگست، دستش در قاچاق عمده مواد مخدر درسطح چارترکردن طیارات نظامی به روسیه دخیل است ، هم مردم افغانستان را از آینده حکومت خود نا امید ساخته، وهم مایه تشویش جامعه جهانی، بخصوص امریکا نیز شده است.»(سایت رادیو آزادی، مقاله انترنیشنل هرالدتربیون: با فهیم قسیم چگونه برخورد باید صورت گیرد؟)

کرزی نه شجاعت اعتراف به نا توانی خود را دارد و نه براثر ناکامی اش به وعده های که داده، شرافت مندانه از مقام خود کنارمیرود. او درحالی که جرئت برطرفی و یا به قانون سپردن هیچیک از جنایتکاران جنگی ووزیران و والیان فاسد و تبهکار حکومت خود را ندارد، مگر بارها سخن از صداقت همکاران بلند پایه خود زده ومیزند و از وزیران نا اهل و والیان غرق در فساد تمجید وتعریف میکند. واحیاناً اگر وزیر یا والی ای را از مقامش پس کرده، فقط جایش را عوض کرده نه خودش را و یا اینکه او را به مقام بالاتری نشانده و با دادن مدال وامتیازات دیگر از اوتمجید کرده است.

کرزی از والی بلخ عطامحمدنور، چنان میترسد که جن ازگفتن بسم الله ،عطانور در هنگام کاندیداتوری کرزی بریاست جمهوری چندین مرتبه از برسمیت شناختن کرزی به صفت رئیس جمهور یاد آوری نمود و کرزی جرئت هیچگونه جوابی را به او نداشت. وی برای مسافرت به کشورهای خارج هرگز از مرکز مشورت نمیخواهد، ودر واقع او خود صاحب دولتی در درون دولت کرزی است که باز وبند امر ونهی کرزی نیست، مگرکرزی دل به این خوش میکند که رئیس جمهور شهرکابل است. عطانور در غصب ده ها هزارجریب زمین های دولتی و فروش آن زمین ها برای ساختن شهرکها ومارکیتهای تجارتی و مغازه های فروش لوازم لوکس وته جیب زدن پول فروش زمینها وحیف ومیل کردن عواید گمرکات بندر

حیرتان توسط وابستگان خود دست آزاد دارد و تا کنون هرگز حاضر به حسابدهی از دارائی شخصی واجراآت خود به دولت نشده است. کرزی از این جهت در جلوگیری از فساد اداری وتصفیه دولت از وجود عناصرفاسد عاجزاست که خودش متهم به فساد است.

کرزی برای پوشاندن این ضعف بزرگ دولتمداری خود، اکنون زورآزمائی با امریکا را که شبیه کُشتی پشه با فیل است، شروع کرده ومیخواهد به دیکته همسایگان طماع وبدخواه افغانستان ،از امضای پیمان امنیتی با امریکا به بهانه های ظاهراًملی گرایانه، خود داری ورزد و بر دوران ۱۳ سالهٔ حکومت غرق درفساد و ارتشاء واختلاس وغارت وچپاول دارائی های عامه وخصوصی ومصاب به بحران بی امنیتی وبی ثباتی ، بی عدالتی وبیکاری خود، سرپوش بگذارد و ژست یک رهبر ملی قاطع ودلسوز به حال ملت ومملکت را بازی کند. اماجرئت ندارد برراکت پرانی های پاکستان برولایات شرقی کشور وحتی ایجاد پوسته های سرحدی به عمق پنجاه کیلومتردرداخل خاک افغانستان از سوی نیروهای نظامی پاکستان درولایات جنوب وشرقی حرفی بزند ودشمن را وادار به عقب نشینی نماید.

تدویر لویه جرگه مشورتی ، یکی ازاین بهانه جوئی های کرزی در برابر امریکا، برای کسب امتیازات خصوصی وی به حساب می اید که برخلاف انتظار وی، امضای آن با اکثریت قاطع اعضای لویه جرگه مشورتی مورد تائید قرارگرفت.به گفتهٔ صاحب نظران ، امضاء پیمان امنیتی با امریکا یکی از ضرورت های مهم و حیاتی برای تامین ثبات و امنیت در افغانستان پنداشته می شود و دولت افغانستان می باید با درک این ضرورت به امضاء آن مبادرت ورزد. امضاء این پیمان شرایطی را برای دولت افغانستان فراهم خواهد نمود که با استفاده از آن می تواند در برابر دسایس همسایگان با توانمندی بیشتر مقابله نموده و آرامش جانی و روانی مردم را تامین نماید.

مقالهٔ آقای داکترنجیب الله بارکزی(کرزی چه مشکلی دارد؟)،چنانکه بخش هایی از آن در مقاله ۲۵نقل و ملاحظه شد، واقعاً یکی از مقالات افشاگرانه از نیات شوم وخود خواهانهٔ کرزی در برابر سرنوشت ملت ۳۰ ملیونی افغانستان است. تا امروز وتا قبل از خواندن این مقاله من تصور میکردم که بزرگترین خبط امریکا درافغانستان ،اینست که به جای ایجاد یک دولت سالم متشکل از عناصر تحصیل کرده ونیک نام ومسلکی در رآس ادارات دولت افغانستان ،با به قدرت رساندن جنایتکاران ومجرمین جنگی وحمایت از آنها، بزرگترین ظلم را در حق ملت افغانستان مرتکب شده است ، ولی پس از مطالعهٔ این مقاله به من روشن گردید، که دولت امریکا بخصوص درعهد بارک اوما، جداً میخواسته که کرزی از انتخاب جنابتکاران جنگی (مثل:قسیم فهیم، جنرال دوستم، اسماعیل خان وامثال شان)در پست های مهم دولتی اجتناب ورزد ودر مدت حد اکثر شش ماه به برکناری رجال فاسد از بدنهٔ دولت خود بپردازد، ولی کرزی بخاطر حفظ قدرت خود ومنافع شخصی وخانوادگی خود، هیچ یک از توصیه های وگفته های مقامات امریکائی را نپذیرفته و صرفاً برای منافع شخصی ، با فاسدترتین وبدنام ترین عناصر متهم به جنایات جنگی وضد بشری، همدست شده ،افغانستان را به یکی از بدنام ترین کشورهای فاسد در جهان مبدل کرد.

آقای داکتر بارکزی درمقاله اش به این نکته نیزاشاره کرده که کرزی در یکی از سخنرانی هایش گفته بود :"مردم افغانستان همیشه درجنگ با ابرقدرتها پیروز بوده اند، اما درمیدان سیاست باخته اند، بگذارید بعد از این من سیاست بازی کنم."

آقای کرزی با این طرز صحبت ، بعد از۱۲ سال حکومتداری ضعیف وآغشته به فساد خود در سایهٔ توپ وتانک ابرقدرت امریکا ومتحدینش، اینک قصد کرده تا امریکا را در بازی سیاست شکست دهد و در اولین روند این جنگ سرد یک تعداد عکس هایی را از بمباردمان نیروهای امریکائی بریکی از دهات غوربند ولایت پروان به نمایش گذاشت که فردای آن روزنامهٔ نیویارک تایمز بجواب کرزی نوشت که گزارش تصویری

ریاست جمهوری افغانستان درباره حمله هوایی به روستای وازغر ولایت پروان به رسانه‌ها نادرست و دو عکس این گزارش نیز مربوط به سه سال قبل است. در گزارش این روزنامه آمده که طالبان همواره گزارش‌های حمله نیروهای امریکایی را به غیر نظامیان نشر می‌کنند که شامل تصاویری از خانه‌های تخریب شده و خون آلود، اجساد تکه تکه شده و نوارهای تصویری از خاکسپاری افرادی است که هیچ مدرکی بر درستی این اسناد وجود ندارد.

این روزنامه با اشاره به نشر گزارش‌های دولت افغانستان درباره کشته شدگان غیر نظامی در ولایت پروان نوشته است که این بار حکومت افغانستان کار مشابه طالبان را انجام داده است. به نوشته نیویورک تایمز یکی از این تصاویر مربوط به مراسم خاکسپاری قربانیان در یک حمله هوایی ناتو در سال ۲۰۰۹ بود که در ولایت قندوز در شمال افغانستان توسط گیتی امیج (Getty Images) گرفته شده بود و در مجله تایمز به تاریخ ۵ سپتامبر سال ۲۰۰۹ نشر شد. در این حمله ۷۰ غیر نظامی کشته شده بودند.عکس دوم که کمی خیره و مربوط به دو کودکی است که در کفن پیچانده شده‌اند. براساس همین گزارش این عکس سالها است که در وب سایت‌ها به نام کشتار غیر نظامیان توسط حمله هواپیماهای بدون سرنشین در پاکستان استفاده شده است و اکنون دولت افغانستان و طالبان از آن استفاده می‌کنند.نیویورک تایمز می‌نویسد این عکس دو روز پیش قبل از اینکه دولت تصاویر را در سی دی کپی و به رسانه‌ها ارسال کند، در وبسایت طالبان نیز در ارتباط به همین حادثه استفاده شده بود.

والی پروان بصیر سالنگی نیز گفته که در حمله ولایت پروان اعضای ارشد گروه طالبان کشته شدند و هیات حقیقت‌یاب دولت در گزارشش به رئیس جمهوری "کاملا از طالبان حمایت کرده است." به گفته او تعداد کشته شدگان غیر نظامی نیز تنها دو کودک بوده و ادعای کشتار بیشتر غیر نظامیان حقیقت ندارد. "(بی بی سی،۲٦ جنوری ۲۰۱٤)

چنین است سیاست بازی کرزی در برابر ابرقدرتی که او را ازآغیل گوسفندان چوپانی در ارزگان برون آورد و برتخت کابل جلوس داد و

امروز در برابر ولی نعمت خود دست به سبوتاژ میزند. این عمل کرزی نشان میدهد که اوهنوزدرسیاست خام است وبه اصطلاح وطنی«خام پورته مُکنه». دومین بازی سیاسی کرزی ، اتهام دست داشتن امریکا در حمله انتحاری رستورانت لبنانی در وزیراکبرخان کابل است که سفیرامریکا آنرا یک اتهام پوچ وهذیان گونه خواند و قوماندان آیساف بشدت آنرا رد نمود.

پس دیده می شود که کرزی فقط در فکرمنافع خود است نه در فکر وطن ومردم وطنش. وبخاطر تضمین آینده خود و بازهم داشتن نقشی در قدرت، دست از بازی های سیاسی طفلانه برنمیدارد وحتی حاضراست، دوباره سرنوشت کشور رابدست پاکستان بسپارد وعقربهٔ تاریخ را به عقب به دهه ۹۰ قرن بیستم برگرداند ولی حاضرنیست، ملت ومملکت را از خطرسقوط وجنگ های داخلی براثر مداخلات کشورهای همسایه نجات بدهد.

مردم افغانستان ،که جنگ تباهکن سی وچندساله را پشت سرگذاشته اند،بخوبی میدانند که به پا ایستادن دوباره کشور ، بدون کمک مالی دول مقتدر غربی وپیش از همه امریکا، امکان پذیرنیست وچون کشورهای همسایه،حضور امریکا را در افغانستان ،مخل ومانع برای تحقق اهداف خود می بینند ، بنابرین سعی میورزند تاعلیه مفاد این پیمان تبلیغات زهرآگین نمایند وکرزی را از عواقب امضای این پیمان برحذردارند واو را مجبور به تعمیل خواسته های ناروای خویش سازند .یک چنین رئیس جمهور خود خواه، لج باز و بی پروا نسبت به منافع ملت را تاریخ افغانستان وحتی تاریخ منطقه به یاد ندارد. کسانی که از چنین یک رئیس جمهورخود خواه، ودشمن مردم، به دمی یا قلمی یا قدمی حمایت وپشتی بانی میکند، بدون تردید، عناصر خود فروخته ای خواهند بود که وطن را در بدل منافع شخصی به حراج میگذارند.

از آنجایی که اعضای لویه جرگه ۲۵۰۰ نفری متشکل ازتمام اقشار وطبقات واقوام کشور، با تقبل خطرات حیاتی بالاخره به این نتیجه رسیدند که امضا پیمان به نفع آینده کشور به مننظورجلوگیری از خطر جنگ داخلی ودست درازی ها ومداخلات همسایه ها است،میتوان گفت لویه جرگه

تصمیمی درست گرفته است، بنابرین امضای این پیمان امنیتی به نفع حال وآینده کشور تشخیص داده میشود. بنابرین کرزی می باید مطابق فیصله وخواست لویه جرگهٔ مشورتی ونظریات و پیشنهادات وطن دوستانهٔ دانشمندانی چون داکترعبدالله کاظم، داکتر نجیب الله بارکزی، نویسنده و ژورنالیست نامدارکشورآقای مبارز و تحلیلگران خوب آقایان عباسی و جلیل غنی و دیگر صاحب نظران دلسوز وطن،با امضای پیمان امنیتی ،زمینه بازگشت آرامش روانی مردم، ثبات وامنیت وکار یابی وسرمایه گذاری وکمک های جامعه جهانی بخصوص امریکا را برای کشور دردمند ما فراهم کند و بر دسایس دشمنان افغانستان چلیپا بکشد.

مکثی برقرینه سازی کرزی میان پیمان امنیتی با معاهدات گندمک ودیورند:

برای روشن شدن مسأله، نگاهی می اندازیم به معاهدات گندمک و دیورند و موافقتنامهٔ امنیتی تا معلوم شود که این قرینه سازی کرزی درست است یا خیر؟

در معاهده ای که بین امیر محمد یعقوب خان وکیونارى افسر سیاسی در امور مخصوص به نمایندگی از دولت برتانیه در۲۶می سال ۱۸۷۹ در گندمک امضاء شد، میخوانیم:«امیر افغانستان و متعلقات آن متعهد است که در روابط با حکومت های خارجی پابند مشوره با حکومت برتانیه بوده و با این حکومات عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد و در صورت حملهٔ خارجی امداد نظامی و اسلحه و پول انگلیس بغرض دفاع، طوریکه انگلیس مناسب داند، استعمال خواهد شد...»

و در معاهدهٔ دیورند که در۱۲ نوامبر۱۸۹۳ بین امیر عبدالرحمن خان و دیورند به نمایندگی از برتانیه امضاءء شد چنین آمده است:

۱ -حد شرقی و جنوبی مملکت جناب امیر صاحب از واخان تا سرحد ایرانی به درازی خطی که در نقشه کشیده شده و آن نقشه همراه عهد نامه ملحق است خواهد رفت.

۲- دولت عالیهٔ هند در ملک های که آنطرف این خط به جانب افغانستان واقع میباشند هیچ وقت مداخله و دست اندازی نخواهند کرد و جناب امیر صاحب نیز در ملک های که بیرون این خط بطرف هندوستان واقع می باشند، هیچ وقت مداخله ودست اندازی نخواهند کرد.

۳ - دولت بهیهٔ برتانیه متعهد می شوند که جناب امیر صاحب اسمار و وادی بالای آنرا تا چنگ در قبضهٔ خود نگه بدارند وطرف دیگر جناب امیر صاحب متعهد میشوند که هیچ وقت در سوات و باجور و چترال معه وادی ارنوی یا باشگل مداخلت ودست اندازی نخواهند کرد، دولت بهیهٔ برتانیه نیز متعهد می شوند که ملک برمل چنانکه در نقشه ای مفصل که به جناب امیرصاحب از قبل داده شده نوشته شد، به جناب امیر صاحب واگذار نموده شود و جناب امیر صاحب دست بردار از ادعای خود به باقی ملت وزیری و داور می باشند و نیز دست بر دار از ادعای خود به چاگی می باشند.»

و اما در مورد معاهدهٔ دیورند باید گفت همانطوریکه متن مواد یکم تا سوم این معاهده در بالا تذکر داده شد آن معاهده باعث جدا ساختن خطهٔ بزرگی از پیکر افغانستان و تعلق آن به هند برتانوی را در بر دارد و حدود جغرافیائی شرق و جنوب افغانستان تا سرحد ایران را تعیین کرده و تعهداتی از امیر عبدالرحمن خان برای عدم مداخله به آنطرف خط دیورند گرفته شده که تا امروز منشاء اختلافات عمیق و گره باز نشدنی مناسبات افغانستان و پاکستان و هستهٔ تشنجات و بی ثباتی های چندین ساله در افغانستان است. (جلیل غنی،جنگ سرد کرزی و بازی با سرنوشت افغانستان، افغان جرمن آنلاین)

باید تذکر داد که برخلاف معاهدات گندمک و دیورند که انگلیس در آن‌وقت استقلال خارجی افغانستان را به رسمیت نمی‌شناخت، در موافقت‌نامهٔ امنیتی میان افغانستان و امریکا هر دو طرف به‌حیث دو کشور دارای حاکمیت ملی و استقلال ملی، مورد خطاب قرار گرفته‌اند و همچنان محتوای این موافقت‌نامه کاملاً برابر با معیارهای دیپلماسی مدرن و روابط

بین‌المللی است که از احترام متقابلِ دو طرف نسبت به یک‌دیگر حکایت می‌کند.

بر اساس متنی که در وب سایت وزارت امور خارجهٔ افغانستان نشر شده، درهیچ یک ازمواد موافقتنامهٔ امنیتی بین افغانستان و ایالات متحده اشاره ای هم به محدودیت های بر روابط افغانستان با کشورهای دیگر که حتی با ایالات متحده مناسبات دپلوماتیک ندارند مثل ایران،هم نشده است . و بر استقلال کامل، تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و وحدت ملی افغانستان تأکید شده است نه اینکه محدودیت های بر آن مثل معاهدهٔ گندمک وضع شده باشد که اقای کرزی این موافقتنامه را با آن معاهده در یک ردیف قرار داده است.

مادهٔ دوم موافقت‌نامهٔ امنیتی چنین صراحت دارد:«طرفین برای تقویت امنیت و ثبات در افغانستان، مبارزه با تروریسم، سهم‌گیری در صلح و ثبات منطقه‌یی و بین‌المللی و ارتقای توان‌مندی افغانستان برای دفع تهدیدات داخلی و خارجی علیه حاکمیت، امنیت، تمامیت ارضی، وحدت ملی و نظام مبتنی بر قانون اساسی این کشور، به تقویت همکاری‌های نزدیک با یک‌دیگر ادامه می‌دهند. نیروهای ایالات متحده هیچ‌گونه عملیات محاربوی را در افغانستان اجرا نمی‌کنند، مگر این‌که طرفین طور دیگری توافق کنند».همچنان در مادهٔ ششمِ این موافقت نامه در مورد تجاوز کشورهای خارجی به افغانستان چنین آمده است: «برخلاف منشور سازمان ملل متحد، افغانستان همواره دست‌خوش تجاوزات کشورهای بیگانه و استفادهٔ نیرو توسط دولت‌های خارجی و گروه‌های مسلح شده است که در بیرون از سرحدات این کشور دارای پایگاه بوده و یا مورد حمایت این دولت‌ها قرار داشته اند. مطابق این قرارداد، طرفین با هرگونه استفاده از نیروی مسلح یا تهدید علیه تمامیت ارضی، استقلال سیاسی افغانستان، به‌شمول حمایت از گروه‌های مسلح از جمله تأمین پناهگاه و یا تسلیحات از سوی یک کشور خارجی و یا گروه‌های مسلح دیگر، قویاً مقابله می‌کنند. طرفین توافق می‌کنند تا در زمینهٔ تحکیم قابلیت‌های دفاعی افغانستان در

برابر تهدیدات علیه حاکمیت ملی، تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی این کشور، با هم همکاری کنند».

در بندهای دیگر این ماده، جانب امریکا تعهد می‌سپارد که به تقویت و توانمندی نیروهای مسلح افغانستان، مطابقِ معیارهای ناتو ادامه می‌دهد و همچنان می‌پذیرد که در صورت مواجه شدن افغانستان با تجاوز خارجی، به صورت فوری، به مشورت و همکاری افغانستان، واکنش‌های مناسب سیاسی، اقتصادی و نظامی را به منظور جلوگیری از تجاوز خارجی اتخاذ می‌کند.

در چندین ماده و یا فقرهٔ این موافقتنامه بر وحدت ملی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، صلح و ثبات در افغانستان و منطقه و مبارزه با تروریزم تأکید شده است. لذا هیچگونه تشابه و ارتباطی بین این موافقتنامه و معاهدهٔ گندمک نمیتوان سراغ کرد.

اگر به همین دو سه نمونهٔ فوق الذکراز مفاد این موافقت‌نامه توجه کنیم، درمی‌یابیم که هیچ نوع قرینه و شباهتی میان موافقت‌نامهٔ امنیتی و معاهداتِ گندمک و دیورند وجود ندارد. در آن دو معاهده، افغانستان حاکمیت ملی و تمامیت ارضیِ خود را از دست داده بود، در حالیکه این موافقت‌نامه می‌کوشد تا ضمانت‌های عملی را برای ثبات و تحکیم حاکمیتِ ملی در کشور ارایه دهد.

اگررئیس جمهور کشور واقعاً در فکر منافع خود نیست ودرفکر وطن ومردم آن می باشد،می بایدازسخنرانی های بیجا وغیر ضروری ومثال زدنهای نادرست این پیمان با پیمانهای گندمک ودیورند ومقایسه کردن خود با امیرعبدالرحمن خان درگذرد، زیرا مردم میدانند که این پیمان نه ازلحاظ محتوا ونه از لحاظ شکل خود با محتوای پیمان های گندمک ودیورند همسان نیست، ونه کرزی در اداره مملکت و ایجاد ثبات و امنیت ، دارای سیاست و هیبت و صلابت امیر عبدالرحمن خان است.

پایان

مقالهٔ سی ام

نمونه هایی از فساد اداری در دولت کرزی

[محترم سیستاني صاحب ! دا لیکنه صرف ستاسي دمعلوماتو په خاطر . دالیکنه په نورو سایتو کي نشر شوي (Aziz Ahmad Azizi -٢٠١٦-٠٢-٠٤ ٢٣:١١)

***

ماریا میلر، وزیر فرهنگ اطلاعات انگلستان، پس از یک رسوایی مالی به تاریخ ۹ اپریل ۲۰۱۴ از سمتش استعفا داد. در ابتدا پول حیف و میل‌شده توسط وی ۴۵ هزار پوند اعلان شد ولی پس از تحقیق این رقم به ۵۸۰۰ پوند کاهش یافت. خانم میلر می‌گوید این پول را به عنوان «مصارف نمایندگی» دریافت کرده بود و به‌خاطر ساخت خانه به والدینش به مصرف رسانید.

ولی در افغانستان مافیایی و غرق در فساد از رییس دولت گرفته تا وزرا و وکلا و مشاورین همه تا گلو در اختلاس و خورد و بردهای میلیون دالری گور هستند و هر روز در رسانه‌های داخلی و خارجی بوی خیانت و غارت شان بالا است، ولی آب از آب تکان نمی‌خورد و فردا همان وزیر یا رییس در چوکی بالاتر نصب می‌گردد و یا بدون حساب‌دهی و محاکمه نزد بادارن خارجی خود پناه می‌برد و با پول بادآورده عیش و نوش می‌کند. در این کشور بی‌در و دروازه به هر پیمانه که مفسد باشی به همان اندازه مقامت بلند می‌رود.

در زیر به چند نمونه کوچک فساد مالی مقامات افغانستان به‌حیث «مشت نمونه خروار» اشاره می‌کنم تا به شاریدگی و گندیدگی و ماهیت ضدمردمی دولت مزدور و دست‌نشانده قبلی پی‌ببریم که دولت دو سره (وحدت مولی) اشرفک و گل مرجان نیز از هم فرقی نه جندان دارد و به کسانی که امروز هم با دیده‌درآیی تلاش دارند تا این افراد فساد را سفیده‌مالی کنند به‌مثابه لکه ننگ به رخ شان کشیده باشم.

• روزنامه «گاردین» به تاریخ ۱۶ جون ۲۰۱۱ طی یک گزارشی درمورد قضیه «کابل بانک» فاش نمود که خلیل‌الله فیروزی در انتخابات دور دوم نزد کرزی آمد و به وی گفت که چه کمک کرده می‌تواند؟ کرزی هم او را با زاخیلوال فرد مورد اعتماد کرزی رخ کرد. زاخیلوال هم بدون کدام سند مبلغ ۴ میلیون دالر امریکایی را از نزد وی دریافت نمود. روزنامه از زبان فیروزی می‌افزاید که ما در مقابل این کمک ۴۳۰،۰۰۰ حساب بانکی دولت را دریافت نمودیم که از این طریق ماهانه ۴ میلیون سود داشتیم. ولی سهم‌دار دیگر «کابل بانک»، فرنود می‌گوید که در کنار این پول، فیروزی مبلغ ۲۰۰ هزار دالر را به عمر زاخیلوال و ۸۰۰ هزار دالر را به عمر داوودزی نیز به شکل رشوت پرداخته است. چون افراد شامل در این فساد در چوکی‌های بلند دولت لمیده‌ا و اکثر تا حال لمیده اند، که گویا این چوکی ها از اجداد شان برای این وطنفروشان به میراث مانده است به این خاطر قضیه بعد از اندک سروصدا دفن شد.

اتمر .وردک و قانونی

• در ۱۴ فبروری ۲۰۱۱، روزنامه «نیویارکر» رسوایی مالی سه تن از اراکین دولت گندیده کرزی را فاش نمود. در این گزارش آمده که حنیف اتمر وزیر داخله پیشین، و مشاور امنیت ملی اشرف پوچ مغز فاروق وردک وزیر معارف و یونس قانونی عضو ولسی جرگه به شکل رشوت از «کابل بانک» پول دریافت کرده، ولی معلوم نیست که هر یکی از این‌ها چه مبلغ را به‌دست آورده‌اند. گزارش می‌افزاید که قانونی اخذ پول از این بانک را به شکل کمک کمپاین انتخابات پارلمانی تایید نمود ولی مقدار آن را نگفت. گزارش به نقل از خلیل‌الله فیروزی چنین می‌نویسد:

«بسیاری از مقامات دولت آقای کرزی مزدبگیر «کابل بانک» هستند. هیچ‌یک از وزرا شهامت صحبت علیه ما را ندارند. آنان از ما هستند.»

این اخاذی هم بدون کدام پیگرد قانونی زیر خاک شد و در نتیجه همین خیانت‌های مقامات بود که در افتضاح «کابل بانک»، در یک اختلاس یک میلیارد دالری، بزرگ‌ترین کلاه‌برداری مالی تاریخ کشور رقم خورد.

شیرخان فرنود، خلیل‌الله فیروزی، حصین فهیم، گلبهار حبیبی و عبدالغفار داوی شوهر شکریه بارکزیه مشهور به (کته گل) سفیر رژیم پوشالی اشرف کل مرغ در ناروی

• در ۲۰۱۱، بوی فساد و مرداری «کابل بانک» بالا شد. سهم‌داران عمده این بانک به مقامات بلندپایه دولت کرزی جیره می‌پرداختند تا به آرامی و بدون بازخواست فعالیت کنند ولی مرحله‌ای رسید که بانک به شکست قطعی روبرو گردید. این رسوایی که همه جهان از آن خبر شد، دولت وابسته کرزی تنها با ذکر نام چند تن از سهام‌داران بدون محاکمه و پیگرد قانونی اکتفا نمود. سهام‌دارانی که از این بانک پول دریافت نموده بودند و تا امروز حساب آن تسویه‌ناشده مانده قرار ذیل اند:

۱- شیرخان فرنود ۵۰۴ میلیون دالر

۲- خلیل‌الله فیروزی ۶۶،۹ میلیون‌دالر

۳- حصین فهیم (برادر قسیم فهیم) ۷۸ میلیون‌دالر

۴- گلهبار حبیبی ۳۹/۷ میلیون دالر

۵- عبدالغفار داوی (شوهر شکریه بارکزی) ۳۷ میلیون دالر

۶- محمود کرزی (برادر حامد کرزی) ۲۲میلیون دالر

۷- هیوادوال ۱۵ میلیون دالر

۸- صوفی نثار ۱۴ میلیون دالر

۹- طاهر ظاهر ۱۱ میلیون دالر

۱۰- داوود نصیر ۹ میلیون دالر

از میان اینان تنها دو تن شیر خان فرنود و خلیل‌الله فیروزی به شکل نمایشی به مدت چند روز به‌مثابه مهمانان ویژه دولت به‌اصطلاح زندانی شدند ولی امروز همه شان با آن که محاکمه نشدند در چورهای بزرگ‌تر نیز سهیم شدند.

عمر زاخیلوال

• در ۳ اگست ۲۰۱۲، تلویزیون «طلوع» گزارش ویژه‌ای از دارایی‌های غیرقانونی عمر زاخیلوال، وزیر مالیه، را به نشر رساند. در گزارش آمده که طی ۵ سال یک و نیم میلیون دالر امریکایی به حساب زاخیلوال از منبع نامعلوم واریز شده‌است. در ضمن گزارش‌هایی نیز از دست‌داشتن او در اختلاس‌های کلان پول در گمرک‌های کشور به نشر رسید. در پی این افشاگری‌ها، زاخیلوال با تبلیغات در رسانه‌های اجتماعی کوشید خودش را

پاک جلوه دهد و خود را خدمت‌گزارترین شخص وانمود کند. او این گزارش را مغرضانه گفت و افزود که تنها ۲۰۰ هزار دالر امریکایی را از «شرکت صافی لاندمارک» جهت کارزار انتخاباتی کرزی دریافت نموده‌است. با تشدید فشار رسانه‌ها بر او، وی نزد دیپلمات‌های خارجی رفته بغ زده گریست، قضیه همانجا خاتمه یافت و این فاسد تا کنون بر خزانه ملت تکیه زده‌است.

ابراهیم عادل

• نشریه «واشنگتن پست» به تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۹، پرده از مرداری ابراهیم عادل، وزیر سابق معادن افغانستان، برداشت. این روزنامه فاش نمود که عادل در بدل اخذ ۳۰ میلیون دالر رشوت قرارداد دومین معدن بزرگ مس جهان، در «مس عینک» لوگر را به شرکت چینی، «شرکت گروه استخراج و ذوب فلزات» (Metallurgical Group Corp) ، داد. ابراهیم عادل بدون این که اوراق داوطلبی دیگر شرکت‌ها را مطالعه کند با دیدن بندل‌های دالر قرارداد را امضا کرد. روز نامه می‌نویسد:

«به قول یک مامور امریکایی که در استخبارات نظامی معلومات کافی دارد وزیر معادن و صنایع افغانستان آقامحمد ابراهیم عادل به گرفتن ۳۰ میلیون دالر امریکایی به‌عنوان رشوه از طرف شرکت چینی متهم شده‌است. این مقام امریکایی ادعا کرده‌است که پول متذکر در دسامبر ۲۰۰۷ در شهر دوبی بعد از امضای قرارداد ۲ میلیارد و نهصد میلیون دالر مس عینک به عادل پرداخته شده‌است.»این وزیر خاین هم بدون اندک‌ترین بازپرس با پشتاره پول کشور را ترک نمود.

محمود کرزی

• محمود کرزی، برادر حامد کرزی، از جمله سران مافیا است که در قندهار زمین دولتی مربوط وزارت دفاع را غصب نموده‌است. زلمی زابلی در مصاحبه‌ای به تاریخ ۸ جنوری ۲۰۱۳ با «رادیو آزادی» گفت که محمود کرزی نیز بیش از ۲۰،۰۰۰ جریب زمین را در قندهار غصب نموده که بیشتر آن ملکیت وزارت دفاع است. برادران کرزی بر این زمین‌های غصب‌شده شهرکی به نام «عینو مینه» ساخته و قرار است ۱۳۰۰۰ خانه مسکونی را در آن بسازد. این چپاولگر هم بدون تصفیه حساب با ملت مانند سایر برادران جنایت‌کارش عیش و نوش می‌کنند.

عنایت‌الله قاسمی

• عنایت‌الله قاسمی چهره مفسد دیگر نظام پوشالی کرزی بود . وی به‌حیث وزیر ترانسپورت کابینه کرزی ایفای وظیفه می‌نمود. این شخص در زمان تصدی این پست، پول هنگفت این وزارت را حیف و میل کرد و بزرگ‌ترین لطمه را به شرکت هوایی آریانا وارد کرد. ذبیح‌الله عصمتی، رییس پیشین شرکت هوایی آریانا، می‌گوید: «در زمان وزارت عنایت‌الله قاسمی و ریاست نادر آتش، آنان ۶۰ میلیون دالر اختلاس نموده و ۴۰ میلیون دیگر نیز به این شرکت خساره وارد نموده‌اند.»

لوی سارنوالی به تاریخ ۸ مارچ ۲۰۱۱، قاسمی را با بکس پر از دالر در میدان‌هوایی کابل دستگیر کرد ولی با گذشت دو روز، کریم خلیلی معاون دوم کرزی وی را رها و به خارج از کشور فرستاد.

امان‌الله امان، سخنگویی لوی سارنوالی، می‌گوید که وی شخصا به ۹ میلیون دالر اختلاس متهم است.

عمر داوودزی

• در ۲۵ اکتوبر ۲۰۱۰، نشریه «نیویارک تایمز» فاش نمود که عمر داوودزی جاسوس ایران در ارگ ریاست جمهوری افغانستان است که ماه یک یا دو بار بکس‌های پر از پول را به این کشور انتقال می‌دهد. این منبع می‌افزاید پولی که ایران به افغانستان می‌دهد، رقم بسیار بالا است. کرزی هم تایید کرد که داوودزی ماه یک یا دوبار یک میلیون دالر را از ایران به افغانستان انتقال می‌دهد. بعد از این رسوایی ارگ بود که کرزی داوودزی را ارتقای مقام داد و ابتدا سفیر افغانستان در پاکستان و بعد وزیر داخله مقرر کرد.

• به تعقیب افشای جیره‌گیری ارگ از رژیم پلید آخندی ایران، در ۲۹ اپریل ۲۰۱۳ نشریه «نیویارک تایمز» یک بار دیگر فاش نمود که سی.آی.ای نیز به دفتر کرزی ماهانه یک مقدار زیاد پول بدون حسابدهی می‌پردازد. خلیل رومان، رییس سابق دفتر کرزی، گفت: «ما به این پول جنیات می‌گوییم. به شکل مخفی داخل می‌شود و به شکل محرمانه بیرون می‌رود.» گفته می‌شود این پول در بین جنایت‌کاران تنظیمی تقسیم می‌شود تا منافع امریکا را در این کشور حفظ کنند. این رسوایی هم پس از چند روز سر و صدا، بسیار ماهرانه زیر زده شد.

احمد ضیا یفتلی

• «وال ستریت ژورنال» به تاریخ ۳ سپتامبر ۲۰۱۱ خبری را به نشر رسانید که در آن به اختلاس مالی جنرال احمد ضیا یفتلی اشاره شده بود. در گزارش آمده که یفتلی عامل اصلی فساد مالی بیست میلیون دالر پول نقد و به ارزش ۱۵۳ میلیون دالر تجهیزات طبی است که به شفاخانه چهارصد بستر اردو کمک شده بود. مقامات امریکایی در ابتدا این قضیه را جدی گرفتند ولی با پادرمیانی حکام افغان، دوسیه آن هم زیر زده شد.

محراب‌الدین مستان

• محراب‌الدین مستان یکی دیگر از فاسدان این دولت بود که سند دزدی یک میلیونی وی در تمامی شبکه‌های اجتماعی به نشر رسید. وی مربوط به باند عبدالله عبدالله است و در زمان وزارت خارجه‌اش، او را منحیث دیپلمات در فرانسه مقرر کرد. پس از افشای این سند، سارنوالی کوشید تا وی را دستگیر و پول اختلاس شده را پس بگیرد ولی به زور عبدالله و فهیم این شخص هم مانند سایر دزدان در خارج از کشور آزاد می‌گردد.

یونس قانونی

• یونس قانونی وزیر پیشین معارف افغانستان و یکی از اعظای باند وطنفروش نظار به اختلاس ۲۵ میلیون دالر متهم است. او این پول را از بودجه دولت زد و بعد در کارزار انتخاباتی و مصارف شخصی صرف نمود. ملالی جویا زمانی در داخل پارلمان برای رسیدگی به این خیانت، صدایش را بلند نمود اما کسی آن را نشنید و از آنجایی که قانونی رییس پارلمان بود، با دسیسه‌ای جویا را اخراج نمود تا قضیه برای همیشه بخوابد. امروز این دزد بودجه تعلیم و تربیه کودکان وطن معاون اول فاسدترین دولت جهان است.

یونس نواندیش

• یونس نواندیش، شاروال کابل، در سال ۲۰۱۱ برای انتقال کثافات و مخروبه‌های سرک میدان هوایی-هوتل انترکانتیننتال، بیش از ۴۸ میلیون افغانی اختلاس نمود و به‌خاطر پنهان‌کردن آن اسناد جعلی ساخت که نشان می‌داد این مبلغ به شرکت ساختمانی «کوپی انترنشنل» پرداخت شده. ولی روزنامه «هشت صبح» به تاریخ ۵ جدی ۱۳۹۱ در یک گزارش تحقیقی نوشت به اسنادی دست یافته که نشان می‌دهد کثافات و مخروبه‌های این

سرک، توسط وسایط ریاست حفظ و مراقبت شاروالی کابل انتقال داده شده‌اند. «ریاست امنیت ملی» وظیفه تعقیب آن را به دوش گرفت ولی آب از آب تکان نخورد. و نواندیش در چوکی خود تا روی کار آمدن حکومت وحدت مولی پابرجا بود و هر روز بوی فساد و غارتگری‌هایش بلند بود اما از آنجایی که به «گلیم‌جمع» یعنی دوستم خاین وابسته بوده و است، از هرگونه تعقیب عدلی و پاسخگویی معاف است.

احمدضیا مسعود معاون اول حامد کرزی

• در ۲ دسمبر ۲۰۱۰، روزنامه «گاردین» نوشت که اسناد نشرشده «ویکی لیکس» از مکتوب‌های سفارت امریکا در کابل فاش نموده که احمدضیا مسعود، برادر احمدشاه مسعود، در دوره اول ریاست جمهوری کرزی به‌حیث معاون اول ایفای وظیفه می‌نمود و در همان زمان حین سفر به دبی با ۵۲ میلیون دالر از طرف پولیس میدان‌هوایی دبی بازداشت شد اما در نهایت با همان پول توانست به لندن فرار کند و بدون این که کسی از او بپرسد دوباره به افغانستان برگشت و حال هم نازدانه تیم اشرف غنی است.

نادر آتش

• نادر آتش، رییس پیشین شرکت هوایی آریانا، پس از آن که اختلاس مالی ده‌ها میلیون دالری‌اش در سال ۲۰۰۹ افشا شد، توانست با پاسپورت امریکایی خود و بکس‌های پر از پول کشور را ترک کند. اختلاس وی به حدی سنگین بود که در آن زمان روزنامه‌ها به وی لقب «قوغ» دادند.

صدیق چکری

• صدیق چکری، وزیر قبلی حج و اوقاف کابینه کرزی، هم پس از ربودن پول حجاج به آسانی توانست نزد بادارش به لندن فرار کند و با پول دزدی‌شده در آنجا بلدنگ بسازد و از عاید آن در کنار دریای «تیمز» لندن به عیش و عشرت ادامه دهد. او داماد ربانی باد پکه است و پس از این خیانتش، حتا یکبار به دیدار ربانی به پاکستان آمد و بدون این که کسی به وی دست بزند، دوباره راهی لندن شد.

لیست این افراد مفسد دولت پوشالی و شاریده بسیار طولانی است که از حوصله این نوشته بیرون است. این کرکسان با این همه خیانت و جنایت، امروز هم شکم شان سیر نشده و به سان کفتارهای وحشی بر جان مردم چسبیده‌اند تا آخرین شیره جان آنان را نیز بمکند. اینان به همکاری صاحبان

خارجی شان ده‌ها میلیارد دالر پول کمکی را که باید در بازسازی افغانستان صرف می‌شد، به جیب زده به میلیاردرهای کشور بدل گشتند. دزدی اینان به زدن از کمک‌های خارجی محدود نمانده و از درک گمرک‌ها، معادن، شاروالی‌ها، موادمخدر، زمین‌دزدی و سایر جنایات نیز پول بی‌حساب به دست آوردند. تنها زمانی می‌توانیم که از شر این لاشخواران نجات پیدا کنیم و حساب پول ملت را از حلقوم کثیف خود و وارثان شان بیرون کشیم که افغانستان رهبر مردمی و دولت دموکرات داشته باشد و بس.»

مقالهٔ سی ویکم

اتحادجنگسالاران یا ائتلاف شمال

با اشغال کابل توسط تنظیم های جهادی درماه ثور ۱۹۹۲ وآغاز جنگ برای کسب قدرت میان حکمتیار با همدستی عبدالعلی مزاری وجنرال دوستم از یکسو و احمدشاه مسعود با حمایت سیاف و اکبری وشیخ آصف محسنی ومولویمحمدی از سوی دیگر طی سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۶، که به تخریب وتباهی کامل کابل وکشته شدن زیاده تر از۶۰ هزار از اهالی پایتخت وآوارگی بیش از یک میلیون نفر دیگر ازشهریان کابل انجامید، اصطلاح جنگسالار (warlord) در ادبیات سیاسی کشور،در رسانه های گروهی کاربرد پیدا کرد. واکنون مردم ما با شنیدن آن کلمه سیمای خشونت بار جنایتکاران جنگی را در ذهن خود مجسم میسازند و بخوبی میدانند که جنگسالار کیست؟ وخصوصیات اوچیست؟

وقتی ازائتلاف شمال نام برده میشود، بصورت آنی در ذهن انسان،نامهای قسیم فهیم ،یونس قانونی،عبدالله عبدالله، عطامحمدنور ، دوستم، اسماعیل خان ،حاجی محمد محقق، کریم خلیلی ،سیاف و ربانی برق میزند.

اخیراً مجلهٔ پیام زن زیرعنوان "شمه ای راجع به عطا محمد و جنایتهایش" در مقاله مبسوطی ابعاد مختلف این جنایتکار جنگی را برشمرده است. آن مقاله چون شلاق عبرت برفرق این جنایتکار جنگی کوبیده شده و همگنانش را نیز هوشدار میدهد که نوبت رسوائی آنها نیز رسیدنی است تا در پیشگاه محاکمه تاریخ رسوا و روسیاه گردند.

داکتر میرعبدالرحیم عزیز،ازقول مؤلفین کتاب "افغانستان آغشته بخون" (سونالی کول هاتکر (Sonali Kolhatkar) و جیمز انگالز James Ingalls) مینویسد : "قدرت دادن به قومندانان منطقوی و ملیشه های مسلح با سابقهٔ جنایات، بیرحمی ها و تخلفات از حقوق بشر در عمق پالیسی امریکا در افغانستان قرار دارد. امریکا غرض جلب کمك آنها، هر عمل ضد کرامت انسانی گروههای جنایت کار را نادیده گرفته است. تمام رهبران ائتلاف شمال مانند دوستم، احمد شاه مسعود، برهان الدین ربانی، اسماعیل خان و سائر قومندانان شمال مورد تفقد امریکا قرار گرفتند. هکذا، رهبران خود ساختهٔ هزاره هم از نعماتی که امریکا برای شان ارزانی کرده بود استفاده کردند. رهبران ائتلاف شمال بین سال های ۱۹۹۲ ـ ۱۹۹۶ از روسیه، ایران و هند کمك دریافت کردند. سی آی ای تا ماه سپتمبر ۲۰۰۱ رابطهٔ خود را با احمد شاه مسعود محفوظ نگهداشت. در فبروری ۱۹۹۹، ادارهٔ کلنتن با احمد شاه مسعود داخل مذاکره شد، به امید اینکه بتواند در دستگیری و یا کشتن بن لادن کمك نماید. لاکن احمد شاه مسعود خود قربانی توطئهٔ القاعده قرار گرفت و در روز ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ بقتل رسید."[۱]

پس از تهاجم امریکا برافغانستان و سقوط طالبان در دسمبر۲۰۰۱ ،رهبران وقوماندانان جهادی(که طالبان آنها را درهمه جبهات جنگ شکست داده واز شهرها فراری ساخته بودند)، دوباره بکمک امریکائی بقدرت رسیدند وبا اشغال مقامات مهم وولایات پردرآمد، بار دیگر به غارت

---

۱ ـ داکترمیرعبدالرحیم عزیز،افغانستان آغشته درخون- افغان- جرمن آنلاین

وچپاول وتجاوز به حقوق مردم خسته ودرمانده ازدو دهه جنگ دست یازیدند. وبازهم قوماندانان ائتلاف شمال دست به اسلحه برضد یکدیگرخود بردند وجنگ میان عطامحمد نور و رشید دوستم ومحمدمحقق در شهر مزارشریف برای تصرف ساحات بیشتر، آتش جنگ شعله ورگردید وهمچنان میان اسماعیل خان وامان الله شیندندی، نیز جنگ وخون ریزی آغاز و ادامه یافت ومدت تقریباً دوسال هر روز برسرمردم تحت سلطهٔ این قوماندانان، باران مرمیهای انواع سلاح های سبک وسنگین می بارید، که درجریان آن بسیاری از مردم هستی وعزت و حیات خود را از دست دادند وتوصیه ها اخلاقی نهادهای حقوق بشرسازمان ملل متحد و بازدید های خلیل زاد(سفیرونماینده فوق العاده امریکا درافغانستان) از هریکی ازاین قوماندانان بجای اینکه به توقف جنگ بیانجامد، بیشتر آنها را مغرور میساخت و جنگ را بیشتر وگرم تر میکرد.

ناظران سیاسی براین عقیده اند که بحران نا امنی،بحران فساد اداری ،بحران کشت وقاچاق مواد مخدر، بحران بی عدالتی وقانون گریزی و بالاخره بحران حملات تروریستی، همگی پیامد دوباره بقدرت رساندن ائتلاف شمال و حمایت امریکا از آنها بعد از سقوط طالبان بوده است. بخصوص دادن امتیازات فوق العاده به هریک از سران وقوماندانان ائتلاف شمال، از قبیل: دادن رتبه مارشالی به قسیم فهیم وبخشیدن لقب قهرمان ملی به احمدشاه مسعود (درحالی که هردوقوماندان جز گریزاز دست طالبان هیچ میدان نبردی را فتح نکرده اند)، دادن پست لوی درستیز وکنترول زون شمال به جنرال دوستم، بخشیدن امارت مستقل در غرب کشور به جنرال اسماعیل، وسپردن سرنوشت بلخ با بندر پردرآمد حیرتان به عطامحمدنور، بدون تردید باعث نارضائیتی اکثریت مردم از حکومت کرزی وخشم طوفانزای طالبان در برابر امریکا وائتلاف شمال شده وآنها را برای انتقام کشی از دشمن خود تا سرحد عملیات انتحاری وادار ساخته است.

نهاد موسوم به "پروژه عدالت برای افغانستان" گزارش ۱۶۸ صفحه ای خود را در مورد جرایم جنگی و نقض حقوق بشر در ۲۵ سال گذشته در افغانستان ، روز یکشنبه (۱۷جولای) منتشر کرد.

در این گزارش به دولت افغانستان پیشنهاد شده است که هنگام تقرر (انتصاب) افراد به پستهای دولتی باید سابقه آنها را در نظر بگیرد و افرادی که متهم به نقض حقوق بشر در گذشته هستند نباید به پست های دولتی منصوب شوند. تا زمانی که دولت خود با ایجاد کمیسیون های حقیقت یاب مسایل را بررسی نکند، از هیچ کسی به عنوان ناقض حقوق بشر نام برده نخواهد شد.

دستگیری ها، شکنجه در زندان ها، اعدام های دسته جمعی، بمباران مناطق مسکونی، سرکوب اعتراض های مردم در هرات و کابل در زمان رژیم خلق و پرچم، حضور نیروهای شوروی سابق در افغانستان، شلیک راکت به مناطق مسکونی، کشتار، شکنجه، تجاوز جنسی، قتل عام در زمان حکومت مجاهدین در کابل، قتل عام زندانیان طالبان در مزار شریف و قتل عام غیرنظامیان توسط طالبان در سرپل، بامیان و یکاولنگ و ویران کردن و سوزاندن منازل و کشتزارها در "شمالی"، از مواردی است که در این گزارش به آنها توجه بیشتر شده است. تقرر برخی ازعناصر بدنام به مقام های ارشد دولتی، آیا به معنی پشیمان ساختن مردم از انتخاب شان ونمک پاشیدن برزخم مصیبت دیدگانی نیست که درطول سه دهه گذشته حقوق شان پایمال زورگوئی تفنگ داران و قدرت مندان شده است؟

درگزارش کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان آمده است: درحالی که افغانستان گامهای مهمی درجهت ثبات، امنیت وتامین دموکراسی برداشته است، مشورهٔ ملی انعکاس دهنده درد ها و بدبختی های مردم در دوران جنگ های تباهکن ۲۳ سال گذشته بوده و بیانگر برداشت شان از عدالت وتطبیق آنست. اکثر مردم درجریان این نظرخواهی خود را قربانیان تخطی ونقض حقوق بشردر۲۳ سال اخیر میدانند. و معتقداند که این جنایات هنوزهم ادامه داشته و یک تعداد افراد با گذشتهٔ تاریک ودستان

خون آلودکه به نحوی درکشتارهای دسته جمعی نقش داشتند، دروظایف وپست های عمده تعیین شده اند. نظرخواهی در۳۲ ولایت و درمیان مهاجرین درایران و پاکستان انجام شده است . در مجموع ٤١٥١ نفرو از آن جمله ٣٤٥١ تن درداخل کشور، ٤٠٠ تن مهاجر درپاکستان و ٣٠٠ تن مهاجر درایران درنظرخواهی سهم گرفتند. از این جمله ٦٩٪مردم گفته اندکه خود وی یا یکی ازاقارب شان به نحوی قربانی جنایات ونقض حقوق بشردر سه دهه گذشته شده اند. درجریان نظرخواهی از مردم سوال شد که چه زمانی شما ازتخطی های حقوق بشر متاثر ومتضرر شده اید؟مردم طور آتی جواب داده اند: ١٦٪ در دوران تسلط شوروی وحاکمیت خلق وپرچم، ١٨ ٪ درزمان حکومت مجاهدین، ٨٪ در هردو درزمان ،١١٪ در دوران نظام طالبان و١٧ ٪ در هرسه زمان. همچنان ٦٣ ٪ پاسخ دهندگان به این باوراند که جنگ افغانستان در دوران جنگ های داخلی (١٩٩٢-١٩٩٦) اساس قومی نداشته، بلکه بوسیله قوماندانان، جنگ سالاران وقدرتهای خارجی بشمول ایران وپاکستان دامن زده شده بود.

از مردم سوال شد که کشانیدن جنایت کاران جنگی به محاکمه چه تاثیری برجریان عدالت خواهد داشت؟ ٤. ٧٦٪ جواب دادند که محاکمه جنایت کاران به ثبات و امنیت کمک میکند.٦/٧٪اظهار داشته اندکه ثبات راکاهش داده وامنیت راتهدید میکند. ٨٥ ٪ پاسخ داهندگان همچنان فرکرکه محاکمه مجرمین به آشتی ملی کمک مینماید. و١١ ٪نظر دادند که محاکمه به آشتی ملی کمک نخواهد کرد.درجریان مباحثات بامردم ، کمسیون مستقل حقوق بشر افغانستان از افراد حواست تا برداشتهای خویش رااز مفهوم عدالت بیان دارند. اشتراک کنندگان اظهار داشتند که برای مردم افغانستان، عدالت یک مفهوم وسیع است که از محاکمه مجرمین وجنایتکاران فراتر میرود. مردم عدالت راراهی برای بهبود جنبه های گوناگون زندگی خود دانسته اند. برای تعدادی عدالت به معنی ترویج حقوق اساسی بشراست که شامل آزادی بیان ، رفع تبعیض براساس نژاد، زبان ، جنس، وحق اشتراک در انتخابات میباشد.برخی دیگرعدالت رابه مفوه دموکراسی اقتصادی پنداشتنه اند.برای یک تعداددیگر، عدالت مفهوم

وسیعتری داشته که شامل رفاه عمومی ، وحدت ملی، برابری، بازسازی، ترویج معارف ورفع بیسوادی است. یک تعداد از اشتراک کنندگان به این عقیده اند که عزل جنگ سالاران وناقضان حقوق بشراز وظایف دولتی، عدالت را تأمین خواهد کرد. اشتراک کنندگان خواهان تحقیق درخصوص کسانی گردیدند که بااستفاده از بیت المال وبه قیمت جان مردم، قصرهای مجلل ساخته، موترهای لوکس خریده وقسماً به خارج فرارنموده اند.

آنها همچنان از تاسیس زندانهای شخصی وبازداشتهای خود سرانه شکایت داشته ودامن زدن به کشمکش های قومی را ذریعه اجانب وعمال شان، خیانت ملی تلقی نمودند. کمسیون مستقل حقوق بشرافغانستان پیشنهادات متعددی راغرض تطبیق استراتیژی تامین عدالت به دولت افغانستان وملل متحد تقدیم کرده است. و از رئیس جمهورافغانستان تقاضا شده است تا برای اجری یک سلسله از تدابیرسمبولیک به منظور حمایت از قربانیان اقدام کند و جهت رسیدگی به جرایم گذشته از طریق استراتیژی طویل المدت که شامل جبران خساره، عدالت جزائی و برکناری میباشد، تعهدنماید. دولت بایستی سعی ورزد تا پست های مهم وکلیدی را به افرادیکه سابقه جنائی داشته باشد و به حقوق بشراحترام نمیگذارند، نسپارد. و با کمیسیون درهنگام مقرریها درسطح عالی ادارات دولتی مشوره کند. کلیه اشخاصی که مقرر میشوند باید سوگند یادکنند که نقض حقوق بشر یا فساد را درگذشته مرتکب نشده و درآینده هم نخواهد شد. درگزارش همچنان آمده که ایجاد یک نهاد داخلی برای محاکمه مجرمین گذشته درافغانستان بادرنظرداشت خواست مردم قبل از بهبود نظام عدلی وقضائی ضروری است.

کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان ازسازمان ملل متحد وجامعه جهانی تقاضا میکند که دولت افغانستان رادرمورد عملی ساختن این استرتیژی تشویق به پاسخگوئی وحسابدهی کرده واز تطبیق این استراتیژی حمایت سیاسی ومالی نماید. ملل متحد وجامعه جهانی بایست فشار های سیاسی لازم رابه منظورعدم تقرر یا برطرفی ناقضان بدنام حقوق بشر وارد نموده و از ایجاد یک نهاد داخلی برای تطبیق مجازات

مجرمین حمایت تخنیکی کند. وضمناً دولت بخواهد تاگزارش های منظمی را درخصوص پیشرفت استرتیژی عدالت دراختیارآنهاقرار بدهد. کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان همچنان از جوامع مدنی ملی وبین المللی تقاضا داردکه موارد نقض حقوق بشررا مستند ساخته وآنها رابه اطلاع دولت افغانستان، کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان وجامعه جهانی برساند.[۱]»

پس از ارائه این گزارش به مقام ریاست جمهوری افغانستان، (که مورد تائید سازمان ملل متحد نیزقرارگرفته است) با وجوداینکه اسامی نقض کنندگان حقوق بشر دراین گزارش ذکر نشده است، برخی از رهبران تنظیمی متهم به نقض حقوق بشر،درکابل کنفرانسی ترتیب دادند و درآن برهان الدین ربانی، با اعتراف به برخی اشتباهات تنظیمها ،در مورد دادخواهی مردم وتهیه گزارش، نه تنها کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان را فاقد صلاحیت خواند ، بلکه تهدید نمود که تحقق این گزارش ثبات را درکشور برهم خواهدزد. البته استادسیاف با جرئت بیشتراز ربانی اظهار داشت که ما در امر تخریب و کشتار مردم کابل هیچ اشتباهی نکرده ایم. او افزود که ما«اشتباه نکردیم، بلکه سنجیده و دانسته عمل کردیم. و از محاکمه نیز هیچ باکی نداریم.»

انگشت اشارت مردم کابل بیشتر بسوی رهبران تنظیم هایی است که طی سالهای ۱۹۹۲- ۱۹۹٦ مرتکب ویرانی شهر کابل وکشتار بیش از شصت هزار نفرمردم غیرنظامی وبالنتیجه مسبب اصلی جنایت علیه بشریت شده اند. کدام عملکرد میتواندجنایت بارتر از این عمل رهبران تنظیم های افراطی باشد که در جامه دین و پاسداری از اسلام ، مردم مسلمان تحت ساحه تنظیم مخالف خود را به توپ و راکت و بمباران بستند، برزنان گروه های مخاف خود تجاوز دسته جمعی نمودند. پستان زنان مسلمان گروه مخالف را بریدند وبر سرمسلمانان منسوب به گروه یا قوم دیگرمیخهای

۱-جریدهٔ مردم، رحیم وحدت، منشرهٔ امریکا، شماره ۸۵

شش انچه کوبیدند و شکم دریدند و نعش مخالفان را از چنگگ قصابی آویختند و زنان شوهردار را بزور به نکاح فرماندهان خود در آوردند؟ مگر در قرآن خدا مسلمانان برادر هم گفته نشده است؟ پس چراحیثیت و آبروی وعِرض مسلمانان و مال و دارائی های شخصی مسلمانان و دارائیهای عامه بدست غارت سپرده شد و یا منابع اقتصادی و تولیدی کشور از بیخ وبنیان نابود گردید و موترهای ملی بس و تانک های محاربوی و سرمایه های ملی آن به پاکستان انتقال داده شد و به نرخ آهن پاره به فروش رسید؟ تاکی مردم جرئت نداشته باشند که بگویند: این همه ناروائیها و این همه ویران گریها و اینهمه کشتارها زیر سر رهبران تنظیمهای افراطی افغان نهفته است که بخاطر کسب قدرت بیشتر ویا حفظ آن، هریک افراد وابسته بخود را بجای برادری وتفاهم و گذشت ، بسوی نفاق و برادر کشی و غارت و چپاول تشویق کرده اند.این همان رهبران اند که سوگند در خانه خدا را در بیرون ازآن خانه شکستند. این همان رهبرانی اند که میلیونها دالر و پوند و ریال کشور های کمک کننده به مجاهدین را در حسابهای بانکی خود واریز میکردند.و مجاهدین را با شکم گرسنه راهی میدانهای مرگبار جهاد میکردند،بدون آنکه دیناری از آن پولهای باد آورده را به خانواده های آواره مجاهدین بجای حقوق و مزد خون شان بدهند. این رهبران از برکت همان پولهاست که اکنون هریک لشکر شخصی برای خود درست کرده اند تا بازهم بحساب این نوکران بی خبر وفقیر، برای خود اعتبار و جاه و مقام کمائی کنند. حال اگر کسی از میان آگاهان جامعه، اعمال این آقایان را به انتقاد بکشد، انتقاد از خود را، توهین به اسلام و توهین به مقدسات دینی قلمداد میکنند و فوراً گوینده را به کفر و الحادوکمونیستی نسبت میدهند و داد و واویلا راه می اندازند تا دیگران را بترسانند و از ادامه چنین انتقاداتی جلوگیری کنند. چنانکه آقای ربانی در دومین همایش مسعود شناسی درتاریخ ۸ سپتمبر ۲۰۰۳گفت: «آنانیکه میگویند، مجاهدین شهر کابل را خراب کرده، دشمنان مجاهدین و دشمنان اسلام اند.» یکسال بعد از این سخنان آقای ربانی، سیاف نیز درارتباط به گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشرافغانستان، گفت: «کسیکه

مجاهدین را متهم به جنایت میکند، از دایره اسلام خارج است.» هدف این دیده درائیها، این است تا مردم کابل زبان شکایت از هرگونه اتهامی علیه آدمکشی و تجاوز تنظیمهای ایشان ببندند !

در تداوم تصفیه های قومی توسط اسماعیلخان والی هرات در ۲۸ ماه اپریل ۲۰۰۳ نیروهایش برچند روستای پشتون در بالامرغاب حمله کردند و ۳۸ نفربشمول ۳ زن و دو کودک را کشتند و دارائی مردم مسلمانرا غارت کردند. در اوایل ماه می سال۲۰۰۳، در برخوردهای جناحی در ولایت بادغیس و فاریاب پنجاه تن کشته و ۱۵ زن و کودک پشتون ازترس خود را در رودخانه بالامرغاب پرت کردند و غرق شدند. وخانه ها و فروشگاه های قریه جات پشتون غارت شدند. (۵ می، سایت آریائی ۲۸ اپریل) افزون براین جنگسالاراسماعیل خان زشتی ودنایت را بحدی رساندکه زنان شریف هرات را که با اقارب ویا مردان خود از منزل بیرون میرفتند، مورد پیگرد قرار میداد وموضوع باکره بودن شان را که یک امر بسیار خصوصی است، مورد تست ومعاینات طبی قرار میداد، وآنانی را که از نظر او دراین آزمون پست ناکام بیرون می آمدند، به زندان می سپرد وطبعاً اقارب شان مورد توهین و تحقیر قرار میکرفتند و بالنتیجه زنان «متهم» که دیگر روی بازگشت به خانه را نداشتند، مجبور میشدند خود را آتش بزنند و ازشر سرزنش فامیل واقارب و همسایگان خود را راحت کنند. یک چنین توهینی را مردم هرات در طول تاریخ، ازسوی هیچ مهاجم بیگانه ای نه دیده بودند، مگر درزمان امارت خود ساخته اسماعیل خان مردم هرات دیدند. اسماعیل خان تا قبل از شکست و فرار ازدست طالبان آدم درست وقابل احترامی بود، ولی پس ازشکست و فرار به ایران او زنجیر غلامی سازمان اطلاعات ایران را برگردن انداخت و بعد از سقوط طالبان و اشغال دوباره هرات، او به مدافع جدی منافع ایران در افغانستان تبدیل شد و اجرآت او درهرات حتی از دربسی موارد دست رژیم طالبان را از پشت بسته بود.

پایان

مقاله سی ودوم

قدردانی از مقام علمی دواستاد پوهنتون کابل:
داکتر سید عبدالله کاظم وداکتراعظم گل

ارجگذاری وقدردانی از شخصیت های علمی ، فرهنگی و اجتماعی کشور در حیات شان، کار درخور ستایش فراوان است، زیرا این قدرشناسی درزندگی یک شخصیت علمی،به مراتب بهتر وشایسته تر از آن قدر شناسی ای خواهد بود که بعد از درگذشت چنین شخصیتها صورت بگیرد، زیرا درصورت اولی قلب یک شخصیت علمی شادمان ومملو از سرور وخوشحالی میشود،و او را در انجام کارهای بهترعلمی انرژی می بخشد ، حالانکه در صورت دومی، چنین یاد بودها هیچ تاثیری به حال آن شخصیت نخواهد داشت وفقط بازماندگان او را تا اندازه ای خوشحال خواهد نمود. به هر حال قدر شناسی و تقدیر از خدمات علمی بزرگان عرصه های دانش وفرهنگ و نهضت های اجتماعی بدون تردید درس های سودمندی اند تا نسل های جوان ما از کارکردهای علمی وفرهنگی آنها بیاموزند وشخصیت خود را تکامل ببخشند.

ازجمله شخصیت های علمی خوش نام کشور، دوتن از استادان صاحب نام ونشان پوهنتون کابل ، یکی داکتر سیدعبدالله کاظم ،ودیگری پوهانداداکتراعظم گل می باشندکه در اویل ماه جون ازسوی افغانی فرهنگی تولنه درکالیفرنیای شمالی امریکا مورد قدردانی قرارگرفتند. بحث و ابراز نظر پیرامون شخصیت،علمیت وکارنامه های سیاسی وفرهنگی وآموزشی هریکی ازاین استادان ،کاری بجا، ولی آسان نیست. ایشان از جمله معدود استادان تحصیل کرده اند که درطول عمرخویش ، برای فرزندان وطن،

درس آزادگی و وطن پرستی داده اند و به منظور بیداری شعور وعقول شاگران خود، خواب خوش و راحت جان را برخود حرام ساخته و با تهیهٔ لکچر نوتها و نوشتن مقاله ها و رساله ها و کتابهای سودمند در عرصه های تخصصی خود ودیگرمسائل اجتماعی کشور ،نقش خود را به حیث استادان شایسته ودانشمند بخوبی ایفا کرده اند. بدون شک تاریخ نام چنین استادان دانشمند را با خط زرین ثبت اوراق خود خواهد کرد.

عجالتاً من در بارهٔ پوهاند اعظم گل خان سخن گفته نمیتوانم ،ولی در مورد داکتر سید عبدالله کاظم میتوانم اذعان نمایم که وی بدون تردید، یکی از شخصیت های علمی، وفرهنگی نامدار کشورما میباشد که کارنامه های ماندگار ایشان درذهن وخاطر اهل قلم و کتاب وهمه شاگردان وی در پوهنتون کابل همواره زنده خواهد بود .

در افغانستان متاسفانه من با ایشان از نزدیک شناخت ومعرفت نداشتم ولی درخارج از کشور، در سالهای اخیر از طریق نوشته ها ومقالات علمی پربار شان در پورتال افغان جرمن آنلاین، به توانائی فکری وقلمی ایشان پی برده ام واعتراف میکنم که یکی از نخبه گان علمی شاذ واز شخصیت های فرهنگی قابل افتخار کشورما استند وتا هنوزهم یکی از هواداران پرشورنهضت مشروطیت دوم ودورهٔ تجدد ونوآوری عهد امانی بشمارمیروند. آخرداکترعبدالله کاظم، نواسهٔ میرهاشم خان،وزیرمالیهٔ عهد امانی میباشند، مردی که به گناه هواداری ازشاه امان الله در فردای به تخت نشینی نادرشاه بطورمرموزی به شهادت رسید. میرهاشم خان همان مرد شجاعی وحاضر جوابی بود که وقتی بچهٔ سقاو حاکم کوهستان رادر ارگ به درخت از یک پا آویزان کرده بود،خطاب به میرهاشم گفت:

تو"لاتی"(کافر) بزرگ هستی!

جواب داد: من کافرنیستم، بلکه مسلمان حقیقی وسیدهستم .

پسرسقاو دوباره پرسید: مگر توهمان نیستی که بودیجه را ساختی؟

میردرپاسخ گفت، بلی،بودیجه یک لفظ کفرنیست، یک سیستم قدیم حساب است. درخانه، دکان همه بودیجه دارند.بودیجه یک نام جدید است که به محاسبه داده اند. میربا این پاسخ معقول خود، دهن شاه بیسواد را بست و از مرگ نجات یافت وبعد بچهٔ سقاو او را به صرف غذا دعوت نمود. (آتش درافغانستان ،ص ۱۱۷)

نویسندهٔ کتاب "آتش درافغانستان"(ریه تالی ستیوارت) از کارنامه های شجاعانهٔ میرهاشم خان وزیرمالیه شاه امان الله درجای دیگر یادکرده مینویسد:« میرهاشم وزیرمالیه،عمر پیلوت را(یکی از شاگردانی که شاه امان الله وی را برای آموختن پیلوتی به شوروی وقت فرستاده بود) بخانه خود برد ویک کیسه طلارا پیش روی وی نهاد وگفت: این طلامال شماست، بشرطیکه طیاره را بقندهار ببری! عمر پیلوت با کمال شهامت کیسه طلا را به میرهاشم خان مسترد نمود وصرف یک سکه را که نام امان الله خان درآن حک شده بودگرفت و روز بعد درحالیکه طیاره بیش از رفت و برگشت غزنی بنزین نداشت، طیاره را آنقدر ارتفاع داد که وی را قادر ساخت به میدان هوائی قندهار فرود آید و از طرف هواداران امان الله خان استقبال شد. شاه امان الله توسط این طیاره اوراق تبلیغاتی خودرا برفرازغزنی پخش نمود. " (همان،ص ۱٦٤)

در آن زمان ودر آن شرایط برای انجام چنین کار خطرناکی، آدم باید خیلی شجاع ونترس باشد تا سرخود وخانوادهٔ خود را برای کمک به یک رهبر سیاسی برکفت بگذارد. واین فداکاری واز خودگذری را میرهاشم خان درحق شاه امان الله کرد. خون چنین مردی در رگها و شرائین نواسه اش ،داکترعبدالله کاظم نیزجریان دارد وبنابرین تعجب آورنیست اگر وقتی از استقلال و دورهٔ امانی یاد میشود، نوعی احترام وخوش بینی خاصی در گفتار ونوشته های ایشان نسبت به آن دوره و آن شاه مترقی احساس میگردد.

من در رسانه های انترنتی از قلم ایشان مقالات علمی سودمندی خوانده ام واز آنها فیض وبهره برده ام مخصوصاً ازمقالات دیل:

- به مناسبت نود ودومین سالگرداسترداد استقلال افغانستان،
- نگاهی به چندسند تاریخی،
- یک بیانیهٔمهم تاریخی،سخنرانی پرمحتوای شاه امان الله درکراچی،
- نگاهی به علل وانگیزه های سقوط دورهٔ امانی،
- برگی ازتاریخ ویادی ازرجال نامدار،
- دربارهٔ فدرالی شدن کشور،

وهمچنان از صحبتهای معقول ودلنشین وطن دوستانه ایشان در برنامه "در لابلای واقعیت های افغانستان" که از سوی گردانندهٔ محترم عباسی صاحب دعوت میشدند، بسیارفیض برده ام . مقالات ایشان در آرشیف نویسندگان پورتال افغان جرمن آنلاین یکی از منابع مهم آثارعلمی- تحقیقی درزمینه مسائل مبرم کشور میباشد.

ازجمله تألیفات مهم و بسیار دلچسپ داکترصاحب کاظم، کتاب «زنان افغان،زیر فشارعنعنه وتجدد» است که در نوع خود از مهمترین وبهترین آثار اجتماعی درافغانستان بشمار میرود و تاثیر آن برمن چنان بوده که پس از ختم مطالعهٔ آن تقریظ مفصلی در ۲۵ صفحه برآن نگاشتم ودر پورتال افغان جرمن آنلاین گذاشتم .

درنخستین برگهای آن تقریظ نوشتم که، کتاب « زنان افغان زیرفشارعنعنه وتجدد»، یکی از نخستین کتاب های تحلیلی- تاریخی در مورد زنان افغان است که از جانب دانشمند نامدارکشورجناب داکتر عبدالله کاظم، سابق استاد اقتصاد پوهنتون کابل با استفاده از منابع ومآخذ متعدد داخلی وخارجی تألیف شده ودر۲۰ فصل و ۶۰۲ صفحه به چاپ رسیده است.

کتاب بزبان فارسی دری و با ادبیات بسیار روان به نگارش آمده است،من ادبیات آنرا شبیه جریان یک رودخانه سیراب و موجدار که پیوسته چشم بیننده را بخود جلب میکند، وانسان را گاه دچار حیرت وگاهی

ارامش می بخشد، یافتم. تحلیل های دقیق ازاوضاع سیاسی واجتماعی کشور در قرن بیستم،که با شورشها وبغاوتها وسرکوب حکومتها یا تجاوز و تهاجم بیگانگان و مقاومتهای مردم ما همراه بوده است، شبیه همان موجهایی اند که هنگام مد وجزر رودخانه ها بچشم میخورند.

از لحاظ محتوا،این کتاب از نشیب وفراز های زندگی اجتماعی وسیاسی وفرهنگی زنان در جامعه مردسالار افغانستان حکایت دارد که در طول حیات خود با مشقات و مشکلات فراوان روبرو بوده اند و بار این همه مشکلات را صبورانه بردوش کشیده اند.

درکتاب موردبحث ما، مؤلف با قلم توانائی خویش موقف زنان را(چه شهری، چه روستائی وچه کوچی) در عرصه های مختلف زندگی، به عنوان نیمی از جامعه مد نظرگرفته و مقام زن را به حیث مادر،همسر وشریک زندگی مرد و پرورش دهنده فرزندان خانواده و تقویت کننده اقتصاد فامیل از راه عرضِهٔ صنایع دستی ارج گذاشته ونقش آنان را در سازماندهی و تشکیل فامیل و تربیت فرزندان سالم و سایر عرصه های زندگی اجتماعی و اقتصادی،به تحلیل گرفته است که جا دارد هربخش ازاین تحلیل های عالمانه درنصاب آموزشی کشور گنجانیده شوند و در مکاتب ومدارس افغانستان به فرزندان افغان تدریس گردد تا کودکان ونوجوانان وطن از آن بیاموزند و از کودکی قدر و منزلت زن را به عنوان خواهر، مادر وهمسر وشریک زندگی آینده درجامعه در ذهن ودماغ خود جای دهند ودر بزرگسالی آنرا درحق زن ودختر خویش رعایت کنند.

یکی از خصوصیات مهم این کتاب، عدم استعمال الفاظ وکلمات موهن ورکیک به آدرس اشخاص وافراد مخالف نظروطرزتفکر مؤلف است. مولف بدون حب وبغض شخصی نسبت به اشخاص مؤثر درتاریخ، با توضیح روش کارسیاستمداران وارباب قدرت، سودمندی یا عدم سودمندی کار سیاست گذاران کشور را بیان کرده وقضاوت را به خواننده خود واگذارکرده است که روشی است مطبوع واز توان هرکسی پوره نیست.

کتاب تنها به شرح مشکلات عدیده برسر راه پیشرفت زنان کشور نمی پردازد، بلکه علل این مشکلات ومصایب وآلام تحمیل شده از سوی رژیم های مستبد متکی به روحانیت متنفذ وابسته به ارتجاع واستعمار را نیز تشریح میکند. بررسی وتحلیل های علمی ازاوضاع واحوال رژیم های برسراقتدار درافغانستان در طول قرن بیستم ، همه گی ار جالب ترین وسودمندترین بحث های تاریخی اند که خواندن هریک ازآن مباحث دراین تحلیل ها دارای کیفیت وارج فراوان اند. بطورمثال، تحلیل طومارتکفیر شاه امان الله از سوی حبیب الله کلکانی که به قلم حضرت صاحب فضل احمدمجددی نوشته شده ودر پایان آن امضای اراکین دولت حبیب الله کلکانی گرفته شده است، یکی از تحلیل های عالمانه ایست که تا کنون نظیرآنرا من در هیچ کتاب تاریخی دیگرکشور ندیده ام. خواندن آن تحلیل برای آنانی که علاقمند شناخت دقیق ترمسایل آنزمان اند،شاید جالبترین بخش فصل مربوط به دوره اغتشاش باشد. (رک: صص۱۹۳- ۲۰٤) بحث های تازه وتحلیل های جالب دراین کتاب آنقدر زیاد است که من در مانده ام کدامیک را اولتراقتباس وارائه کنم.

بدینسان کتاب زنان افغان ،در زیرفشارعنعنه وتجدد، یکی از آثار علمی- تاریخی است که داشتن آن برای هریک از خانواده های افغان از ضروریات بشمار میرود. مطالعه این کتاب را به زنان صبور ومادران زجردیدهٔ افغان توصیه میکنم.

برای این استادان فاضل طول عمر وصحت کامل آرزو میکنم.

پایان۲/ ٦/ ۲۰۱۳

مقالهٔ سی وسوم

گرامی باد نود مین سال زندگی پربار استاد میرحسین شاه!

(۲۱/ ۱۱/ ۲۰۱۵)

چند روز قبل از طریق استاد باوری، استاد باستان شناسی پوهنځی علوم اجتماعی پوهنتون کابل اطلاع حاصل کردم که استادان آن پوهنځی نیت کرده اند تا از نودمین سال تولد استاد میرحسین شاه، درتاریخ ۳۰ عقرب(۲۱ نومبر) امسال تجلیل به عمل آورند. این خبربرای من که افتخار شاگردی آن دانشی مرد را دارم، خبری مسرت باری بود و وعده دادم تا با ارسال پیامی در تجلیل از ۹۰مین سال زندگی پرفیض آن استاد فاضل و بی بدیل سهم بگیرم. بنابرین باعرض احترام ودستبوسی خدمت بزرگوار جناب پوهاند صاحب میرحسین شاه، به همه وابستگان، شاگردان و ارادتمندان و ذوات محترمی که دراین احتفال حضور بهم رسانده اند، سلام وعرض ادب میگویم و به تدویرکنندگان این محفل شکوهمند، در حسن تدویر

پروفیسرمیرحسین شاه

و کار آن موفقیت آرزو میک

<u>فرهنگیان عزیز و دانشمندان گرامی</u>

<u>!</u>

تجلیل وقدردانی از شخصیت های اجتماعی،علمی و هنری وادبی وفرهنگی یک جامعه در حیات شان، کار درخور ستایش فراوان است، زیرا این قدرشناسی درزندگی یک شخصیت علمی، به مراتب بهتر و شایسته تر از آن قدر شناسی ای است که بعد از درگذشت آن شخصیت صورت بگیرد، زیرا درصورت اولی قلب یک شخصیت علمی شادمان ومملو از سرور وخوشحالی میشود، و او را در انجام کارهای بهتر و بیشترانرژی می بخشد ، مگردر صورت دومی، فقط بازماندگان شخصیت متوفی را خوشحال خواهد نمود و به حال خودش هیچ تاثیری نخواهد داشت.

علاوتاً قدر شناسی و تقدیر از خدمات وکارکردهای علمی وفرهنگی دانشمندان، استادان و آموزگاران ومحققان و مؤلفان کشور، بدون تردید درس های سودمندی اند تا نسل های جوان ما از روش وکارکردهای بزرگان عرصه های دانش وفرهنگ و نهضت های اجتماعی وطن خود بیاموزند و شخصیت خود را تکامل ببخشند.

این کارازاین جهت نیز با اهمیت است که می باید احساس قدرشناسی وتقدیر ازبزرگان عرصه های علم و ادب وهنر وقلم وتحقیق را در نسل های کنونی، پویاتر ازگذشته،تقویت کنیم وآنرا به یک فرهنگ پسندیده مبدل سازیم. جای خوشحالی است که امروز هم در داخل و هم درخارج از کشور جوانان هوشیار وبا درکی وجود دارند که خدمتگزاران صدیق و آینده سازان نیک نام وطن را تشخیص میدهند و از آنها با تدویرکنفرانس های علمی وسیمنارهای بحث انگیز یاد میکنند و کارنامه های علمی و فرهنگی و اجتماعی شان را برمی شمارند و به نسل های بعد از خود انتقال میدهند. تاثیر آنی این گونه محافل برای فرزندان ونسل های جوان ما اینست تا از فضایل اجتماعی وفرهنگی این شخصیت ها بیاموزند و با تأسی از آنها، شخصیت خود را کامل تر کنند و به مدارج بهتر وعالی تر گام نهند.

وجناب پوهاندصاحب میرحسین شاه، پژوهشگر، مترجم واستاد تاریخ قرون وسطای افغانستان درپوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل، نیز یکی از آن شخصیت های والای فرهنگی وعلمی کشورماست که بهترین ایام عمر خود را در راه تعلیم و تربیت نسل جوان کشور صرف کرده و هزاران شاگرد با استعداد ودانش دوست را برای خدمتگزاری به افغانستان تقدیم کرده اند.

خوشبختانه اینجانب نیز افتخار شاگردی پروفیسر میرحسین شاه را دارم و خود را همواره مدیون راهنمائی های بزرگوارانهٔ ایشان در عرصهٔ پژوهش های تاریخی و جغرافیای تاریخی میدانم . خوب بخاطر دارم که درسال ۱۳٤۱شمسی، روزی در ساعت درسی از ایشان در مورد سیستان

سوال کردم و استاد با مهربانی ولبخندی ملیح، به سوالم لبیک گفتند وحدود ۲۰ دقیقه در باره شکوه ورونق شهر زرنج و سیستم آبیاری و بندهای آب بر رودخانه هیرمند وسیستم زراعت وباغداری درسیستان قرون وسطی صحبت کردند. میتوانم بگویم که از همان روز ببعد من شیفتهٔ درس تاریخ شدم و مطالعاتم را پیرامون مضمون تاریخ وبخصوص جغرافیای تاریخی سیستان ، زادگاه زال و رستم متمرکز ساختم و تخلصم را نیز « سیستانی » برگزیدم.

صحبت گیرای آن روزهٔ استاد میرحسین شاه در باره سیستان، حس سیستان شناختی را در من بیدار کرد که از آن روز ببعد، بیشترین اوقات خود را،من صرف مطالعه پیرامون اوضاع سیاسی، تاریخی ، جغرافیائی و اقتصادی و فرهنگی سیستان نمودم و گاه گاهی یاداشت های خودم را از نظر آن استاد فاضل و مهربان می گذشتاندم و ایشان با محبت مرا در این زمینه رهنمائی میکردند. به همین سبب اولین مقالهٔ تحقیقی خود را که پیرامون نامهای تاریخی سیستان نوشته بودم ، در مجله ژوندون به نشرسپردم و آنرا به نام استاد میر حسین شاه اهدا نمودم تا مراتب حق شناسی خود را ادا کرده باشم.

با نشر آن مقالت ، روش کارم مورد توجه دانشمند دیگر افغان ، مرحوم پوهاندعبد الحی حبیبی قرار گرفت و این دانشی مرد نیز مرا مورد نوازش و محبت فراوان خویش قرارداد و تشویقم نمود تا گاه گاهی در انجمن تاریخ افغانستان سری به او بزنم و من چنان میکردم و ازآن ببعد نوشته های تحقیقی ام در زمینه سیستان شناختی ، در مجله آریانا اقبال نشر یافت.

بدین سان با دانشمندان عرصه تاریخ در انجمن تاریخ افغانستان آشنائی حاصل کردم ودر حالی که مصروف تحصیل در فاکولته ادبیات وعلوم بشری بودم، اما عملاً کار هایم بکمک دانشمندان عرصه تاریخ بصورت عام و در باب سیستان بطور خاص گسترش و تعمیق می یافت تا آنکه دوره فاکولته ختم شد.

استاد میرحسین شاه، شخصیت دانشمند، فاضل، مهربان وخوش برخورد وخوش صحبت اند و پیش آمد متواضعانه وشریفانهٔ او با مردم و بخصوص شاگردانش، وهمچنان تسلط واحاطهٔ اش بر تاریخ عمومی و مخصوصاً تاریخ قرون وسطای افغانستان ومنطقه، او را در نظر شاگردانش چنان بزرگ و با عظمت ساخته بود که من در دوران تحصیلم با خود فکر میکردم اگر همه مردم ما و بخصوص استادان ومعلمان کشورچون او صاحب دانش وفضیلت و اخلاق و بزرگ منشی می بودند، بدون تردید جامعه خیلی خوشبختی می داشتیم.

استاد میرحسین شاه همواره برای من، هم از لحاظ کرکتر و شخصیت متواضع خود وهم از جهت شیوهٔ تحقیقات تاریخی، الگویی قابل تقلید بوده وهست، وسعی کرده ام حتی الامکان راه او را دنبال نمایم. اما رسیدن به مقام فضل وتواضع ودانش استاد میرحسین شاه، استعداد ولیاقت میخواهد که من یکی، عاری از هردوی آنم. در اینجا من بحیث یک شاگرد مخلص شان، جزاینکه سرتعظیم در برابرعظمت استاد خم کنم، شرمنده ام که خدمت دیگری کرده نمیتوانم وحتی کلماتی که بتواند حق این انسان بزرگ و استاد برحق را ادا کند، در ذهنم خطورنمیکند تا نثار قدمهای این شخصیت والای فرهنگی وعلمی کشورنمایم.

از دوران تحصیل و دوران کار در اکادمی علوم افغانستان، اینقدر دریافته ام که استاد میر حسین شاه ۹۰ سال قبل در شهرقندهار دریک خانوادهٔ منور روحانی متولد شده است و بعد از فراگیری دروس ابتدائی وثانوی درقندهار، فاکولتهٔ ادبیات را در کابل تمام نموده وسپس برای تحصیلات عالی عازم کشور هندوستان شده ودردانشگاه لکنهو تحصیل کرده است. بعد به افغانستان بازگشته و بیشتر از سی سال درفاکولته ادبیات وعلوم اجتماعی کابل بحیث استاد تاریخ قرون وسطای افغانستان ومدتی را بحیث معاون ورئیس آن فاکولته خدمت کرده است.

ابراز نظر پیرامون شخصیت علمی و کارنامه های فرهنگی وآموزشی استاد میرحسین شاه ، برای من درعالم هجرت کارآسانی نیست.

استاد میرحسین شاه، از جمله معدود استادانی است که به منظور تربیت و تقویت شعورعلمی شاگران خود، خواب خوش و راحت جان را برخود حرام ساخته و تا نیمه های شب برای تهیهٔ متن های دقیق درسی و نوشتن مقاله ها و رساله های علمی- تحقیقی، بیدار مانده اند و مسئولیت خود را به حیث یک استاد دانشمند ودلسوز وطن، نه تنها از طریق تدریس بلکه از راه تحقیق وتألیف و ترجمهٔ کتابهای سودمند در عرصه های تاریخ و جغرافیای تاریخی ودیگرمسائل اجتماعی کشور بدرستی ایفا کرده اند. بدون شک تاریخ نام چنین استادان دانشمند و زحمتکش و پرکار را با خطوط زرین ثبت اوراق خود خواهد کرد.

پروفیسر میر حسین شاه ازچهره های اکادمیک افغانستان است که در ده ها سیمنار وکنفرانس علمی وتاریخی افغانستان و کشورهای منطقه وحتی اروپا وامریکا،اشتراک نموده و در عرصهٔ تاریخ و جغرافیای تاریخی شهرهای افغانستان مقالات ارزشمندی خوانده است و از این طریق با اکثر دانشمندان شرق شناس و افغانستان شناسان خارجی آشنائی حاصل کرده است. مقالات پوهاند میرحسین شاه درمجلات معتبر داخلی مثل: آریانا، مجلهٔ افغانستان،مجلهٔ کابل و غیره به نشر رسیده و برخی از مقالاتش در مجلات معتبر خارج از کشور در هندوستان و روسیه و انگستان وایتالیا وغیره کشورها نیز به چاپ رسیده اند.

از آثار مهم استاد میرحسین شاه ترجمه کتاب گرانسنگ حدود العالم من المشرق ال المغرب،از متن انگلیسی تهیه شده توسط مینورسکی است، احوال و آثار امیر علی شیر نوائی، تاریخ افغانستان در عصر مغول و افغانستان و انگلستان وتاریخ هند در قرون وسطی، و صد ها مقالهٔ تحقیقی وعلمی دیگر می باشد.

بگفته استاد شاه محمودمحمود" پوهاند میر حسین شاه در بیشتر از سی کنفرانس و سیمینار بین المللی در آسیا ، اروپا و امریکا شرکت کرده است ، و مدتی نیز در پوهنتون هایدلبرگ المان تدریس نموده است.

پوهاند صاحب میر حسین شاه عضو چندین مجمع علمی و فرهنگی بودند. در افغانستان برعلاوه تدریس تاریخ و جغرافیای تاریخی؛ عضو انجمن تاریخ، و چندین نهاد فرهنگی و مشورتی پوهنتون کابل و وزارت تحصیالت عالی و مسلکی و وزارت اطالعات و کلتور و اکادمی علوم افغانستان بوده است. پروفیسور میر حسین شاه با اکثر دانشمندان شرق شناس و افغانستان شناسان خارجی چون مینورسکي، دلیپ کمارگوش، بوسورث و گروشویک محقق روس، پروفیسور نورالحسن انصاری، رومیالتاپرمؤرخ هند، پروفیسور نذیر احمد و پروفیسور وحید میرزا و برخی دیگر همکاری و آشنائی نزدیک داشته است. پوهاند میرحسین شاه در سال۱۳٦۷ هـ ش = ۱۹۸۸ م ازافغانستان بنابر شرایط نامساعد سیاسی و اجتماعی بیرون شده و حاال مقیم ایاالت متحده امریکا می باشد.

از آثار معروف پوهاند میرحسین شاه؛ تألیف کتاب افغانها در هند و تاریخ علوم و تاریخ نویسي در شرق و ترجمه حدود العالم من المشرق و المغرب ، احوال و آثار امیر علی شیر نوائی، احوال و آثار بیدل، افغانستان و انگلستان،تاریخ هند در قرون وسطی و سهم مسلمانان در جغرافیا و... است.

پوهاند میرحسین شاه برعلاوه کتب مطبوع، مقاله ها و آثار تحقیقی فراوانی در تاریخ و فرهنگ افغانستان دارد که همه درنشرات موقوته در داخل و بیرون افغانستان به چاپ رسیده اند. به صورت عموم مقالات و پژوهش های تحقیقاتی پوهاند میرحسین شاه خان در مجلات پوهنتون؛ مجله ادب، جغرافیا، وژمه و آریانا، مجله کابل و مجله افغانستان به زبان انگلیسی ، روزنامه انیس و جریده زیری و در مجلات هند چون مجله اندوایرانیکا و مجله جامعه (پوهنتون) انتشار یافته است. "

پوهاند میرحسین شاه افزون برتألیف و ترجمهٔ کتب معتبر، مقاله های تحقیقی فراوانی در زمینه تاریخ و فرهنگ افغانستان نوشته اند،و قبل از مهاجرت، بحیث استاد رهنما، بسیاری از استادان تاریخ پوهنتون کابل واکادمی علوم افغانستان را در پیشبرد تحقیقات علمی شان ، رهنمائی وسرپرستی کرده وآنها را برای ترفیعات علمی آماده کرده اند. استاد در

سال ۱۹۸۸ مجبور شدند کشور را ترک کنند وبه امریکا مهاجرت نمایند وحالا مقیم شهر سانفرانسیسکوی امریکا استند.

از ثمرات نیک وارجمند استاد میرحسین شاه، پرورش سالم فرزند رشید و دانشمند او سید طیب جواد است که تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در پوهنتون کابل وسپس در آلمان و بعد در نیویارک امریکا به پایان رسانده واکنون مقیم ایالات متحده امریکا اند. دانش واطلاعات وسیع او در عرصه های سیاست و حقوق بشر وادبیات وتصوف وجامعه شناسی وسهمگیری فعال ایشان درمباحث داغ روز در سطح جهان ومنطقه از وی شخصیتی ساخته که در عین جوانی مانند سیاستمداران پخته و فلاسفهٔ کهنسال می اندیشد وسخن میزند. این دانشمند جوان بخاطر تسلط برچندین زبان معتبر جهان، واحاطه برعلوم سیاسی وحقوق وادبیات معاصرجهان، مورد توجه سازمانهای بین المللی حقوق بشر قرارگرفته و به عضویت جامعه بین المللی حقوق بشر وچندین سازمان دیگر به شمول سازمان عفو بین المللی (Amnesty International) در آمده است.

سید جواد طیب بخاطر دانش وسیع خود در علوم اجتماعی، نه تنها در جملهٔ محققان و دانشمندان جوان جهان درکتاب (Dictionary of International Biography)چاپ کمبریج انگلستان معرفی شده است ، بلکه شرح حالش درکتاب (Who is Who in the Weast,Who is Whi in California) نیز درج گردیده است.

اقای سید طیب جواد در دورهٔ حکومت حامدکرزی چندی به حیث سخنگوی رئیس جمهور و بعد بحیث سفیرکبیر دولت افغانستان در ایالات متحدهٔ امریکا گماشته شد وسعی نمود تا چهرهٔ طالبانی افغانستان را در نزدجامعه امریکائی به یک چهرهٔ انسانی ومتمدن تعویض کند، وکمک مردم و موسسات قدرتمندامریکائی را برای مردم افغانستان جلب نماید ،او دراین کارش موفق هم شد بود، مگر این موفقیت ها خارچشم دشمنان خوشبختی مردم افغانستان گردید و نامردانه علیه او دسیسه ساختند تا مجبور شد از آن وظیفه استعفا بدهد و در یکی از نهاد های علمی - حقوقی

امریکا شامل کار شود وچندین برابر معاش سفارت حقوق بگیرد. خلاصه سید طیب جواد نیز مثل پدر بزرگوارخود، یکی از مفاخر علمی کشورما است، که باید به نام ولیاقت واستعدادش افتخارکنیم ووجود چنین فرزند صالح را به خانواده شان و نیز به مردم افغانستان تبریک بگوئیم.

درپایان کلام اجازه میخواهم تا نودمین سال زندگی مملو از عزتمندی و سرفرازی استاد بزرگوار را برای شخص خودشان، خانواده محترم شان،و فرزند برومند شان جناب سید طیب جواد، دوستان و همه شاگردان شان صمیمانه تبریک بگویم و برای این استاد متواضع وشکیبا و سر فراز از خداوند متعال، عمر طولانی و صحت کـــامل آرزو کنم .

ختم

مقالهٔ سی وچهارم

مشکلات زنان افغان و راه های کاهش آن

(نوشته شده در۳/۵/ ۲۰۱۵)

هیچ آدم سالم وعاقلی نمیتواند نقش زن را در جامعه نادیده بگیرد ونقش او را کمتر ازنقش خود تصور نماید. آدم نباید آنقدر بی شعور وجاهل شود که مادر وهمسروخواهر خود را درشمار حیوانات تنزل دهد ومورد خشونت وبدرفتاری قرار دهد.
متاسفانه زنان کشور که نیمی از پیکر جامعه را میسازند،در طول تاریخ ودر تمام مدت هجوم های استعماری به این کشورمتحمل درد ورنج بیکران شده اند.من نمیتوانم موارد این درد ورنجها را دراینجابرشمارم ولی میتوانم بگویم که دوران تجاوز روسیه شوروی وسپس دروان جنگهای تنظیمی وسپس طالبانی،وپسا طالبانی دورانهای اند که یاد آوردن هریک ازاین دورانها موبراندام آدمی راست میکند.
چرا درکشورهای پیشرفته جهان، زن به عنوان همسر و مکمل زندگی مرد درتشکیل خانواده واعمار یک جامعه مرفه به دیده قدرنگریسته میشود، مگر درجوامع اسلامی حقوق وحیثیت زن پائین تر از مرد قراردارد؟
مواد اول، دوم و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر حکم میکند که: تمام افراد بشر با شأن و حقوق برابر به دنیا می آیند، هرکس بدون هیچگونه تبعیضی به ویژه از حیث جنس از تمام حقوق و آزادیها برخوردار است . همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون هیچ گونه تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. حال آنکه در کشورهای اسلامی زنان با شأن و حقوق برابر با مردان به شمارنمی آیند و در بسیاری از احکام شرعی زنان با تبعیض حقوقی مواجه اند.
بدبختانه، درکشورهای اسلامی و از جمله در افغانستان، تبعیض جنسیتی در تناقض با اعلامیه جهانی حقوق بشریک امر مسلم است. سنگ بزرگ در پیش پای حقوق زنان، روحانیت متعصب مسلمان است که هرگامی که برای بهبود وضعیت حقوقی زنان برداشته شود، بامخالفت و لجاجت روحانیون روبرو میگردد.
به سخن دیگر، وقتی پای منع تعدد زوجات ویا نکاح صغیربا مردان مسن به میان بیاید و شما بخواهید این مسئله را برمبنای دیدگاه معاصر وبا پیروی ازمنشور جهانی حقوق بشر منع قراربدهید، فوراً روحانیت مسلمان

آنرا مغایربا احکام شریعت وانمود کرده، شما را به کفر متهم میکند ومانع تعمیل نیت تجدد طلبانه شما به نفع زنان کشور میشود. بخصوص درسال های اخیرکه اسلام سیاسی درکشورهای منطقه بطور چشم گیری رشد یافته و بنیادگرائی طرفداران زیادی پیدا نموده وحتی صاحب نظران سیکولار را مورد تهدید قرارمیدهند.

مصیبت دیگری که بازهم بلای جان زنان شده ومیشود،اینست که روحانیت مسلمان، بیش از گذشته دردستگاه دولت نفوذ کرده و دولت را مجبور ساخته تا به هریک از منسوبین این قشرمفتخوار، معاش وحقوق دو برابر یک مامور تحصیل کرده بپردازد، بدون آنکه از آنها توقع کاری به نفع جامعه داشته باشد. در گذشته، مثلاً در دوران سلطنت ظاهرشاه وجمهوریت داودخان،ملا ومولوی در روستا، از طریق گرفتن عشر و زکوة و پول اقساط مرده ها ارتزاق میکرد، ودولت به آنها کدام معاشی نمی پرداخت، بنابرین ملا ومولوی از مَلِک وارباب ده وحکام دولت حرف شنوی داشت،ولی بعد از سقوط جمهوریت داودخان، ملایان وخطیبان ومولویها مورد توجه دولت قرارگرفتند واز طریق تشکیلاتی بنام وزارت حج واوقاف وشورای علمای افغانستان، تقریباً همه معاش بگیر دولت شدند ودیگر به ارباب وملک ده چندان واز وبند نیستند.

یک کارمند دولت که ۱۲ یا ۱۶ سال و یا بیشتر از آن بطورمنظم پشت میزدرس نشسته وبعد از گرفتن شهادتنامه به کاری گماشته شده، مجبور است وظایفش را بخوبی وبه موقع انجام دهد واگر بدرستی انجام ندهد نمیتواند برای ترفیع خود از سوی آمرین مافوق سجل درست بگیرد،بنابرین مجبوراست تا به آمر خود اطاعت داشته،دسپلین پذیرباشد، ولی ملا که نه بدرستی درس خوانده، ونه سجل ترفیع دارد و نه دولت بردوش او کاری گذاشته است،خود را نزد هیچ کسی مسئول نمی داند، و معاشی که از خزانهٔ دولت بنامش حواله میشود، آنرا حق الزحمه در عوض نمازی میداند که بدون آنهم مکلف به ادای آن میباشد ،اما اکنون که از دولت معاش میگیرد،باز و بندسیاست دولت نیست،وحتی میتواند دولت را در اجرای برخی ازسیاستها به مخالفت دساتیردینی متهم کند. ازاینست که

درافغانستان ،دولت های که بعد از سقوط داودخان رویکار آمدند با طبقه روحانی بسیار با احتیاط رفتار کرده وهر فیصله وپیشنهادی که آنها بکنند، دولت با سر وچشم قبول میکند.
در اوایل مارچ ۲۰۱۴ شورای علمای افغانستان باریاست ربانی،تحصیل زنان را درصنوف درس مردان در پوهنتونها وکار زنان را در فاتر در پهلوی مردان حتی در پارلمان ممنوع اعلام کردند وکرزی به این پیشنهاد آنها کف زد.شورای علمای جهادی از طالبان هیچ فرقی ندارند، هردو دشمن تعلیم وتحصیلات عالی بشیوه مدرن وعصری زنان اند.
درنظام طالبانی که تحجر وتبعیض جزئی از طرز تفکر شان است، نمیتوان توقع کاربزرگی به نفع زنان را داشت. چون برداشتن هرگامی درجهت سهمگیری زنان دراجتماع، با مخالفت آنان روبرومیشود و زنان با سنگسار تهدید خواهند شد. اما دریک نظام مدنی وجمهوری میتوان درمورد بدست آوردن حقوق زنان سخن زد وکاری به نفع آنان انجام داد. مثلاً: میتوان گفت که در سالهای پسا طالبانی تلاش زنان از طریق سازمانهای مدافع حقوق زنان، منجر به انعطاف قدرت سیاسی در برابر مطالبات شان گردید. درطی هژده سال اخیر در هرم قدرت افغاستان چندنفرزن درکابینه راه یافت. همچنان از ۲۴۹ کرسی پارلمان ۶۷ کرسی به زنان تعلق گرفت و در بین ۱۰۲ سناتور، ۲۷ نفرشان زن بودند. تخمین زده می‌شود که ۳۰ درصد کارمندان دولت را زنان تشکیل داده باشند.
آمار کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان نشان می دهد حدود ۳۰ تا۳۵ درصد از کسانی که در انتخابات ثبت نام کرده بودند، زنان بودند. تاثیر آراء زنان برای هر یک از نامزدان ریاست جمهوری سرنوشت ساز بود، اما آنچه روشن نیست این است که این آرای اکثریت خاموش چه تاثیری برسرنوشت خود آن‌ها خواهد داشت؟
زنان برای دفاع از حقوق خودمی باید متشکل گردند و با ایجاد سازمانها و تشکلهای مختلفه بحیث منبع اصلی اقتدارخویش بر دولت فشار وارد نمایند تا از طریق تطبیق قانون درکاهش خشونت علیه زنان نقش موثرتری بازی نماید.

تعمیم سواد وتحصیل دررشد آگاهی زنان ومردان بسیار موثراست و میتواند در آینده ثمرهٔ یک چنین برنامه های ملی را دید ولمس کرد. بدون تعمیم تعلیم و تحصیل زنان، زنان به هیچ خواسته بجا ومعقول خود رسیده نمیتوانند.

درشهرها، که بیشتر زنان از تعلیم وتحصیل درمراکز آموزشی متوسط وعالی برخوردار استند، معلومدار اکثریت آنان از سطح عالی تر آگاهی برخوردار اند . به عبارت دیگر فیصدی زنان باسواد و آگاه در شهرها بسیار بیشتر از زنان باسواد در روستاهای کشوراند، بنابرین اینها میتواند با استفاده از مزایای قانون اساسی وقانون مطبوعات وآزادی بیان وآزادی تجمعات مسالمت آمیز،بردولت فشار وارد کنند تا سهم مشارک زنان را در امور خدمات عامه، مثل، تعلیم وتربیت، مطبوعات، تحصیلات عالی،رسانه های جمعی، قضا وعدلیه، سارنوالی،پارلمان، صحت عامه، پولیس، اردو، طبابت، نرس قابلگی، شهرداری وتجارت و موسسات تولیدی ارتقا ببخشند.

دولت مکلف است تا از حقوق زنان به عنوان نیمی از پیکر اجتماع ،برای رشد وترقی کشور حمایت وپشتی بانی نماید. واضح است که بدون حمایت دولت، زنان نمیتوانند به خواسته های مشروع وقانونی ومدنی خود برسند.

بسیاری از حقوق مدنی زنان درقانون اساسی وسایر لوایح کشور تسجیل وتثبیت شده است،فقط یک حکومت ملی با اراده وقاطع بکاراست تا از حقوقی که در قانون اساسی افغانستان وسایر قوانین متممه برای زنان درنظرگرفته شده، حمایت کند که در واقع حمایت از قانون پنداشته میشود.

زنان باید همواره در هنگام انتخابات برای تعیین رئیس جمهوری مملکت، درصدد انتخاب کاندیدی باشند، که به زن وحقوق زن ومنشورجهانی حقوق بشرباور داشته باشد ، به او رأی بدهند تا در آینده از وی توقع انجام کارهای مفید به نفع حقوق زنان داشته باشند.

تلاش صورت بگیرد تا زنان دراتحادیه ها وانجمن های فرهنگی، سیاسی،حقوقی وصنفی وحتی انجمن حمایت از مادران ، یا انجمن دکتوران زن، انجمن نرس قابله ها وانجمن دفاع از قانون منع خشونت علیه زنان،وغیره متشکل شوند، زیرا این تشکل ها میتواند به همبستگی زنان در

سراسر کشور بیانجامد وازاین طریق در مواقع لزوم دست به اعتراضات مدنی به نفع حقوق زنان بزنند ودولت را متوجه خواسته ها ونیازهای حقوقی زنان بنماید.علاوه برفراهم سازی زمینه‌های آموزش و پرورش زنان از دولت خواسته شود که دختران بی‌سرپرست ، زنان مطلقه، بیوه و سالخورده، از بیمه‌های صحی و تداوای بهره مند شوند. واز حق مالکیت بر حقوق شخصی و دسترسی آسان به مهر، میراث و نفقه برخوردار گردند.

اینست وضع زنان بیکار وتحصیل نکرده در حکومت پساطالبان

یکی از دغدغه های مستمر زنان افغان، خشونت علیه آنان از سوی شوهر و خانواده شوهراست. زنان عروس در خانواده های که از نعمت سواد و تعلیم وتربیت محروم اند، بیشتر مورد انواع خشونتها، از سوی همه اعضای خانواده ،اعم از شوهر، برادر شوهر، مادرشوهر،پدرشوهر وحتی خواهرشوهر قرارمیگیرند ومثل موجود محکومی است که هریکی از اعضای خانواده شوهر بخود حق میدهند تا برعروس خانواده در شستشوی لباس،آماده ساختن غذا واب وچای وحتی هموارکردن رخت خواب وجمع کردن رخت خوابها امر ونهی کنند وعروس مظلوم حق ندارد در برابر امر ونهی اعضای خانواده شوهر ولوخسته و زله باشد،کوتاهی کند ویا عکس العمل نشان بدهد و اگر سخنی بگوید که از آن بوی تمرد بیاید، بلا معطلی مورد داد وفریاد وفحش ودشنام ولت وکوب وسروپا شکستن از سوی اهل خوانوادهٔ شوهر قرارمییگرد.

گزارش های نهاد حقوق بشر افغانستان حاکی است که در طی دهه گذشته آمار خشونت علیه زنان، سالانه از ٤٠٠٠ تا ٦٠٠٠مورد کمترنبوده است. آخرین نمونهٔ از خشونت علیه زنان ،عمل وحشیانه مردی است که میخواست دخترش را بفروشد واز پول آن زن دیگری بگیرد،مگروقتی مادر دخترمانع شوهرش گردید، مورد وحشیانه ترین نوع خشونت قرارگرفت ومرد شرمگاه زنش را برید. مقامات عدلی کشورمی باید در مورد این مرد عمل بالمثل اجرا کند یعنی آلت تناسلی وی را نیز قطع نماید تا درس عبرتی برای سایر مردان باشد. برای جلوگیری از اینگونه اعمال خشونت دولت می باید از حقوق زنان بطور جدی دفاع نماید وچنین مردان را به اشد مجازات محکوم نماید .

گرچه اسناد مختلف از حقوق و مشارکت زنان در افغانستان حمایت می‌کنند؛ اما تا کنون حقوق زنان توسط سیستم عدلی و امنیتی کشور بدرستی حمایت نشده است. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، خشونت علیه زنان را از اکتوبر ٢٠١٢ تا سپتامبر ٢٠١٣ میلادی، ٦٢٨٣ مورد ثبت کرده است. بنا به گزارش سازمان عفو بین الملل، مقام‌های قضایی نتوانسته‌اند به درستی موارد خشونت علیه زنان و دختران را بررسی کنند و عاملان آن را به پنجه قانون بسپارند.

علاوتاً آزار و ازیت خیابانی زنان ودختران افغان را بستوه آورده تا آنجا که دخترخانمی بنام کبراخادمی برای طعنه زدن به عقب ماندگی فرهنگی جامعه وجلب توجه دولت به این معضل اجتماعی، لباس آهنی به تن نمود ودرجاده های شهرکابل براه افتاد که توجه مردم را بخود جلب نمود وگروهی از جوانان بالغ ونابلغ بدنبال او براه افتادند.این عمل کبرا خادمی به عنوان یک عکس العمل نمادین، بحث های گرم ودیدگاه های مختلفی را در رسانه های اجتماعی داخلی وخارجی بشمول بی بی سی وصدای امریکا به دنبال داشت.

به قول فردوسی کلام:

به یزدان که گر ما خرد داشتیم
کجا این سر انجام بد داشتیم ؟

پایان

مقالۀ سی وپنجم

آزمایش اجباری بکارت زنان، خشونت تازه علیه زنان مظلوم افغانستان

بی بی سی در تازه ترین گزارش خود(مارچ ٢٠١٨)، از ٤٠ مورد آزمایش اجباری بکارت زنان در ولایت هرات و کابل خبر میدهد و نهادهای

مدافع حقوق زنان، این عمل غیر اخلاقی و ضد مدنی و خلاف کرامت انسانی را محکوم کرده اند. نهاد حمایت از زنان افغانستان روز ٤ مارچ، اعلام کرد که در سال ۲۰۱۷ بیش از ٤۰ دختر در این کشور به صورت اجباری موردآزمایش بکارتقرارگرفته اند و تعدادی از این دختران از خانه های شان رانده، به فقر و بدنامی کشانده شده اند.

حمیرا امیر رسولی، رییس اجرایی نهاد حمایت از زنان افغانستان گفت، این شیوه (آزمایش بکارت) را جز جرم و شکنجه، چیز دیگری نمی شود تعریف کرد. او گفت که افزایش آزمایش بکارت در سال ۲۰۱۷ باعث شده است که برخی از قربانیان این آزمایش ها، دیگر نتوانند به خانه های شان برگردند. شماری از آنان را، خانواده های شان از خانه رانده، شماری را شوهران شان طلاق داده و شماری هم به فقر و بدنامی کشانده شده اند.

در برخی قضایا در افغانستان دختران از سوی پولیس این کشور برای آزمایش بکارت برده می شوند که این امر بارها از سوی نهادهای حمایت کننده زنان و کمیسیون حقوق بشر این کشور مورد انتقاد قرار گرفته است.

ظاهراً برای اولین بار این روش غیر اخلاقی و تجاوز به حریم خصوصی خانواده را اسماعیل خان در عهد ولایت مداری خود در ولایت فرهنگی هرات، تطبیق کرد که در نتیجه این برخورد غیر اخلاقی و دور از اداب اجتماعی و شهر نشینی، بسیاری از زنان و دختران توهین شده، دست به خود سوزی زدند وخود را در آتش پطرول سوختاندند تا لکه بدنامی را از دامن خود و خانواده خود پاک کنند.

این عمل بدعت کارانه روزگار و سرنوشت بسیاری از دختران و خانواده ها ی هراتی را سیاه ساخت، و توجه نهاد های بین المللی حقوق بشر و مدافع حقوق زنان افغان را بخود معطوف نمود و دولت افغانستان را به باد انتقاد گرفتند. و اینک مطلع میشویم که بدبختانه در کابل نیز از سوی نیروهای امنیتی عمل زشت به تجربه گرفته شده است. این درحالی است که آزار و اذیت خیابانی، زنان و دختران افغان را به ستوه آورده است و گاهی اگر دختر یا زنی به دفاع از خود برخیزد و اشخاص

آزاردهنده را به پیش روی دیگران به اصطلاح بی آب نماید، ویا به پولیس معرفی کند،آزاردهنده اتهام می بندد که من این دختر یا این خانم خویشاوند می شناسم ومن او را با فلان نفر نا محرم دیده ام که رابطه غیر اخلاقی دارد. با چنین اتهامی پولیس و حتی اقارب خانم هم برای اثبات بی گناهی زن یا دختر را برای آزمایش بکارت و نداشتن رابطه جنسی با دیگری روانه شفاخانه مینمایند و از همان لحظه روزگار زن یا دختر مورد اتهام با بدبختی و سیه روزی روبرو میشود.

این تازه ترین نوع خشونت است که تورن اسماعیل خان آنرا در پهلوی دیگر خشونت ها علیه زنان و دختران جوان افزوده و خیلی ممکن است که اگر دختر خانمی به خواست و تقاضای جوانی یا مردی بوالهوس تن ندهد، با خطر چنین اتهامی روبرو شود و زندگی اش زیر و زبر شود. دولت می باید جلو این نوع باز جوئی از زنان را که مربوط نظر داکتران میگردد،بدون واقعات اشد خانوادگی از سوی افراد پولیس واقوم دختران و زنان ممنوع قرار دهد واز ادامه این بازجوئی آبرو ریزجلوگیری کند.از کجا که داکتر نیز گاهی هوس بهره جوئی از وضعیت پیش آمده را نکند؟

چند سال قبل دختر خانمی براثر اذیت وآزار خیابانی، برای نشان دادن عقب ماندگی فرهنگی جامعه و جلب توجه دولت به این معضل اجتماعی، لباس آهنینی به تن نمود ودر جاده های شهر کابل براه افتاد و تعدادی از جوانان بالغ و نابلغ بدنبالش براه افتادند. این عمل دخترخانم به عنوان یک عکس العمل نمادین، بحث های گرم و دیدگاه های مختلفی را در رسانه های اجتماعی داخلی و خارجی به شمول بی بی سی و صدای امریکا به دنبال داشت.

یکی از دغدغه های مستمر زنان افغان، خشونت علیه آنان از سوی شوهر و خانواده شوهر است. زنان عروس در خانواده های که از نعمت تعلیم و تربیت محروم اند، بیشتر مورد انواع خشونت ها، از سوی همه اعضای خانواده ،اعم از شوهر، برادر شوهر، مادرشوهر، پدر شوهر و حتی خواهر شوهر قرار میگیرند و مثل موجود محکومی است که هریکی از اعضای خانواده شوهر بخود حق میدهند تا بر عروس خانواده در

شستشوی لباس، آماده ساختن غذا و آب و چای وحتی هموار کردن رخت خواب و جمع کردن رخت خواب ها امر و نهی کنند و عروس مظلوم حق ندارد در برابر امر و نهی اعضای خانواده شوهر ولو خسته و ذله باشد، کوتاهی کند و یا عکس العمل نشان بدهد و اگر سخنی بگوید که از آن بوی تمرد بیاید، بلا معطلی مورد داد و فریاد و فحش و دشنام ولت و کوب و سر و پا شکستن از سوی اهل خوانوادهٔ شوهر قرار میی گیرد.

گزارش های نهاد حقوق بشر افغانستان حاکی است که در طی دهه گذشته آمار خشونت علیه زنان، سالانه از٤٠٠٠ تا ٦٠٠٠مورد کمتر نبوده است. یک نمونهٔ از خشونت علیه زنان ،عمل وحشیانه مردی است که میخواست دخترش را بفروشد واز پول آن زن دیگری بگیرد، مگر وقتی مادر دختر مانع شوهرش گردید، مورد وحشیانه ترین نوع خشونت قرارگرفت و مرد شرمگاه زنش را برید. عدالت و انصاف انسانی حکم میکند که در مورد این مرد باید عمل بالمثل اجرا میشد، یعنی آلت تناسلی وی نیز قطع میگردید تا عبرتی برای سایر مردان می بود. برای جلوگیری از اینگونه اعمال خشونت دولت می باید از حقوق زنان بطور جدی دفاع نماید و چنین مردان را به اشد مجازات محکوم نماید .

در احکام اسلامی تبعیض جنسیتی یک امر مسلم است و در تناقض با مواد اول، دوم و هفتم اعلامیه جهانی حقوق بشر قراردارد . این مواد حکم میکند که: تمام افراد بشر با شأن و حقوق برابر به دنیا می آیند، هرکس بدون هیچگونه تبعیضی به ویژه از حیث جنس از تمام حقوق و آزادیها برخوردار است . همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون هیچ گونه تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند. حال آنکه در کشورهای اسلامی زنان با شأن و حقوق برابر با مردان به شمارنمی آیند. در بسیاری از احکام شرعی زنان با تبعیض حقوقی مواجه اند.

مصیبت دیگری که بلای جان زنان شده ومیشود، اینست که روحانیت مسلمان، بیش از گذشته در دستگاه دولت نفوذ کرده و دولت را مجبور ساخته تا به هریک از منسوبین این قشر مفت خوار، معاش و حقوق دو

برابر یک مامور تحصیل کرده بپردازد، بدون آنکه از آنها توقع کاری به نفع جامعه داشته باشد. در گذشته، مثلاً در دوران سلطنت ظاهرشاه و جمهوریت داودخان، ملا و مولوی در روستا، از طریق گرفتن عشر و زکات و پول اقساط مرده ها ارتزاق میکرد، و دولت به آنها کدام معاشی نمی پرداخت، بنابرین ملا و مولوی از مَلِک و ارباب ده و حکام دولت حرف شنوی داشت، ولی بعد از سقوط جمهوریت داودخان ، ملاها و خطیبها و مولویها مورد توجه دولت قرارگرفتند واز طریق تشکیلاتی بنام وزارت حج و اوقاف و شورای علمای افغانستان، تقریباً همه معاش بگیر دولت شدند و دیگر به ارباب و ملک ده چندان واز و بند نیستند.

یک کارمند دولت که ١٢ یا ١٦ سال و یا بیشتر از آن بطور منظم پشت میز درس نشسته و بعد از گرفتن شهادتنامه به کاری گماشته شده، مجبور است وظایفش را بخوبی وبه موقع انجام دهد و اگر بدرستی انجام ندهد نمیتواند برای ترفیع خود از سوی آمرین مافوق سجل درست بگیرد، بنابرین مجبور است تا به آمر خود اطاعت داشته، دسپلین پذیر باشد، ولی ملا که نه بدرستی درس خوانده، ونه سجل ترفیع دارد و نه دولت بردوش او کاری گذاشته است، خود را نزد هیچ کسی مسئول نمی داند، و معاشی که از خزانهٔ دولت بنامش حواله میشود، آنرا حق الزحمه در عوض نمازی میداند که بدون آنهم مکلف به ادای آن میباشد ،اما اکنون که از دولت معاش میگیرد، باز و بند سیاست دولت نیست، وحتی میتواند دولت را در اجرای برخی از سیاستها به مخالفت دساتیر دینی متهم کند. ازاینست که در افغانستان ،دولت های که بعد از سقوط داود خان روی کار آمدند با طبقه روحانی بسیار با احتیاط رفتار کرده و هر فیصله و پیشنهادی که آنها بکنند، دولت با سر و چشم قبول میکند. در اوایل مارچ ٢٠١٤ شورای علمای افغانستان ،تحصیل زنان را در صنوف درس مردان در پوهنتون ها و کار زنان را در دفاتر در پهلوی مردان حتی در پارلمان ممنوع اعلام کردند وکرزی به این پیشنهاد آنها لبیک گفت وکف زد.

زنان افغانستان امیدوارند که داکتر اشرف غنی و خانم رولا غنی به این مصیبت تازه وخانه خرابکن رسیدگی نمایند و جلو این نوع سوء استفاده از زنان و دختران مظلوم را از سوی افراد صاحب غرض بگیرند.

پایان ۸ /۳/ ۲۰۱۸

مقاله سی وششم

در رثای مرگ آصف آهنگ، شخصیت والای سیاسی - فرهنگی کشور

(١٦/٨/ ٢٠١٥)

با دریغ ودرد فراوان امروز از طریق پیام تسلیت محقق ونویسندهٔ پرتلاش کشور جناب فضل احمد افغان، مطلع گردیدم که آصف آهنگ، محبوب ترین شخصیت مبارز درمیان مشروطه خواهان سوم و از علمداران پرشور «حزب وطن» برهبری میرغلام محمدغبار، روز ١٤ اگست به عمر ٩٠ سالگی در کشورکانادا زندگی را پدرود گفته و به ابدیت پیوسته است.

من هم بنوبهٔ خود درگذشت این شخصیت والای فرهنگی- سیاسی کشور را به خانواده و فرزن دانشمندش، وهمچنان به دوستان وعلاقمندان واردتمندان آن مرحومی تسلیت میگویم وخود را در غم از دست رفتن این مرد بزرگ واین شخصیت ادیب وشاعر ونویسنده وشیفته تحقیق ومطالعه ، شریک میدانم و روحش را شاد و یادش را برای همیش گرامی میخواهم.

مرحوم آصف آهنگ یکی ازآن شخصیت های والای سیاسی ، فرهنگی واجتماعی کشور بود که از کودکی با ناملایمات روزگار روبرو گردیده وبار سنگین زندگی را با آن همه سختیهای آن بردوش کشیده است، ولی با شکیبائی وحفظ عزت خانواده وتقوای وطن پرستی از کوره راه های دشوار زندگی سربلند بیرون برآمده است.

مرحوم آصف آهنگ فرزندمیرزا محمد مهدی خان افشارچنداولی است ، او یکی از مشروطه خواهان پر شور منسوب به گروه «جوانان افغان » بود. وی در دوره امانی بر اثر درایت و شایستگی و توانایی قلم خویش از کارمندان ورزیده و مقرب در بار شاه امان الله (سرمنشی)

بشمار میرفت. پس از سقوط رژیم امانی ، به مخالفت با رژیم حبیب الله کله کانی پرداخت.او با سلطنت نادرشاه نیز مخالف بود و گرچه نادر خان او را به عضویت مجلس سنا منصوب کرده بود، اما چندی بعدوی را، به اتهام قتل سه نفرکارمند سفارت انگلیس درکابل که توسط محمدعظیم یکی از هواخواهان پر شور امان الله خان صورت گرفته بود، دستگیر و بعد از هفت ماه زندانی همراه با چهار نفر دیگر اعدام نمود. میرزا محمد مهدی خان چنداولی همان مردی بودکه وقتی دیدمحمد ولیخان وکیل مقام سلطنت را قبل از خودش بدارمی آویزند، فریاد کشید وگفت: «اول مرا بدار بزنید تامرگ چنین مردی را بچشم خود نبینم!» یاد آن شخصیت شجاع وفداکار گرامی باد!

مرحوم آهنگ در مصاحبه ای گفته بود: هشت ساله بودم و در صنف سوم مکتب اماني که بعدها نامش را نجات گذاشتند، درس میخواندم. وقتي پدرم را کشتند، ما سه برادر را از مکتب اخراج کردند. حق برامدن از شهر را هم نداشتیم. تنها میتوانستیم بیرون خانه و به کوچه برویم. البته، زنداني نشدیم مانند خانوادهء مرحوم غلام نبي خان چرخي یا وکیل صاحب محمد ولي خان، اما حق درس خواندن در مکاتب رسمي را نداشتیم. مادرم ما را به مکتبهاي خانگي فرستاد. نزد ملاها درس خواندیم.

آهنگ درمورد مشکلات خانوادگی خود میگفت: اولین مشکل خانوادگي ما این بود که کسي از ترس به خانهء ما نمي آمد. مردم میترسیدند که آنها را نیز گرفتار کنند. کساني هم مي آمدند، مثلاً مادر بزرگ مادري ام و خاله هایم، اما از مردان خویش و قوم، کسي نمیتوانست بیاید. همه از هاشم خان میترسیدند. اگر کسي را میبردند، دیگر نجاتش به دست خداوند میبود. استبداد، استبداد است. ما را از معارف دور کردند. در حالي که پدرم در هنگام مرگ گفته بود: فرزندانم را از مکتب نکشید. اما کسي نپذیرفت.

مرحوم آهنگ در مورد معیشت خودمیگفت: اعلیحضرت امان الله خان باغي را در چهلستون به پدرم داده بود. آن را فروختند و پولش نزد شوهر خاله ام مرحوم محمد عمر غوثي بود. او بعدها سناتور شد و

پسرش عارف غوثي که وزير بود، مخارج خانه ما را ميدادند. يک سراچه هم داشتيم و آن را به کرايه داده بوديم. مادرم رنج و زحمت بسيار کشيد. تا اينکه ما بزرگ شديم.

مرحوم آهنگ از دوره هاي ماموريت خود ياد ميکرد وميگفت: اول به نساجي رفتم و در کارهاي اجرايي و حسابي؛ بعد آهسته آهسته از کتابت بالا رفتم و کورسهاي مختلف را پيهم خواندم؛ چيزي حقوق و چيزي اقتصاد و اندکي محاسبه. کتاب زياد ميخواندم. به هر حال تا رياست عمومي نساجي رسيدم. عضو جمعيت وطن بودم. آنوقتها، مرحومان غبار و جويا و فرهنگ نيز تشريف داشتند من هم با آنها بودم. در انتخابات دورهٔ دهه ديموکراسي، از شهر کابل وکيل شدم.

چنانکه در آغاز اشاره کردیم، مرحوم آصف آهنگ پسر محمدمهدیخان خان چنداولی ازمشروطه خواهان وطن دوست بود که با برادرش محمدیونس مهدی زاده از رفتن در مکاتب دولتی محروم شناخته شدند، مگربا وجود اختناق و تحریم رسمی از تعلیم در مدارس کابل، بر اثر استعداد ذاتی وسعی و تلاش شخصی، خود را تا سطح شخصیت های سیاسی - فرهنگی در جامعه روشنفکر افغانستان بالا کشیدند. برادر ایشان محمد یونس مهدی زاده ، متأسفانه در حادثه چنداول در سرطان ۱۳۵۷ از طرف سرکوبگران رژیم کابل نابود شد، اماخوشبختانه محمدآصف آهنگ از آن حادثه شوم جان سالم بدر برد.

مرحوم آهنگ از اعضای برجسته «جمعیت وطن » برهبری میر غلام محمد غبار بود که در جنبش مشروطیت سوم سهم و نقش عمده داشت. وی به اتهام شرکت در کودتای ضد دولتی عبدالملک خان مدت ٦ سال از۱۳۳۶- ۱۳۴۲را در زندان سپری نمود و متحمل شکنجه و ضرب و شتم دژخیمان زندان گردید.

مرحوم آهنگ پس از رهائی از زندان، در دوره سیزدهم شورای ملی افغانستان به حیث نماینده مردم کابل در شورای ملی راه باز کرد. او تا اخیر ماموریت و اقامتش در کابل شخصیت نیکنام و وطن خواه باقیماند و واقعاً از شخصیت های ملی و وطنخواه کشور بشمار میرود. من هر زمانی

که با وی از طریق تلفن همصحبت میشدم،می دیدم که مغزفکر و ذکرش وطن واعتلای مجدد آنست و آنانی را که بعد از سقوط سلطنت بقدرت رسیدند از داودخان گرفته تا رهبران احزاب سیاسی چپ و راست ، سخت ملامت ونکوهش میکرد و بخصوص آنانی را که خود را مدعی نجات وطن از چنگ سوسیال امپریالیزم شوروی قلمداد میکردند، ولی همینکه به قدرت رسیدند،خدا، وطن وسوگند به قرآن درخانه خدا را فراموش کردند و به تخریب کشور،صد بار بیشتر از بیگانه پرداختند وتمام هست وبود وطن راغارت وچپاول کردند. او میگفت در واقع دشمنان اصلی وطن همین ها اند و آنها را «منافقین» میخواند که در زبان یک چیز میگویند و عمل شان چیزی دیگری است و بخاطر منافع شخصی وطن را ویران ومردم را ذلیل وزبون کرده اند.

مرحوم آهنگ نیزمثل هزاران باشنده دیگر شهر کابل، اوضاع هرج ومرج وتجاوز وغارت وچپاولگری وتباه کاریهای وحشت آورتنظیمها را در دهه ۹۰به چشم سردیده وسرانجام مجبورگردیده از کشور خارج شود،ابتدا به پاکستان وسپس به کانادا پناه آورد و تا روز مرگ درآن کشور زندگی کرد. او ازاینکه دوباره دیدار وطن نصیبش نخواهد شد،سخت متأثر وافسوس میخورد وبسیار بسیار از ظاهرشاه توصیف میکرد او را شاهی دموکرات وبردبار وفقیر مشرب توصیف میکرد.

تا آنجا که من دریافته ام، مرحوم آصف آهنگ انسان بسیار صمیمی ،خوش برخورد ومتواضع وعلاقمند به مطالعه کتاب و تبادل نظر در مسایل اجتماعی وسیاسی بود . او در دوستی و رفاقت ونگهداشتن پاس نمک وایفای تعهد که از بهترین صفات عیاران وکاکه های کابل بشمارمیرفت، صادق الوعده و الگویی از رفیق دوستی وانسانیت بود.لازم به یادآوری است که مرحوم آهنگ همچنانکه هیکل رسا واستوار داشت ،چهرهٔ بشاش با پیشانی فراخ ، صورت زیبا و دلپذیر ، چشمان براق ونافذ و جلد روشن مایل به سرخی داشت. افزون بر حسن صورت ،وی صاحب قلم توانا واندیشهٔ روشن ودراک تر ازمدعیان روشنفکری بود و در بیان حوادث تاریخی وتحلیل مسایل سیاسی، اجتماعی وطن شخصیتی آگاه وصاحب نظر

بود و نه تنها در نویسندگی قلم رسا وشیوا داشت،بلکه در سرودن شعر، نیزسخنور دقیقی بود که سروده هایش ازلحاظ مضمون و محتوا گیرائی خاصی دارند. دو پسر وی آقایان رتبیل آهنگ وکاوه آهنگ نیز ازشخصیتهای با درک وبا دانش کشور اند که اکنون در کشور آلمان زندگی میکنند.

از کارهای ماندگار فرهنگی آقای آصف آهنگ یکی هم، یاد داشتها وبرداشتهای او در مورد«کابل قدیم»(کابل صد سال پیش) است که در۲۷۵صفحه با عکس های جالب تاریخی از کابل قدیم ومردم وتفرجگاه ها ومحلات تجمع مردم درآن در سال ۲۰۰۰میلادی در آلمان به چاپ رسانده است و درآن علاوه برمعرفی شهر وکوچه ها وپس کوچه ها وبازارها وصنایع وپیداوار کابل قدیم، نکات بسیار ظریف ازرسوم وآداب وعنعنات وسرگرمیهای مردم در روزهای تعطیل وخوراک و پوشاک ومحلات تماشائی و کاکه ها یا عیاران کابل وغیره مسایل مردم شناسی به بحث گرفته شده است که خواندن هرقسمت آن بسیار جالب وسرگرم کننده است.

مرحوم آهنگ خط زیبائی نیز داشت که بطرز منشیانه مینوشت و از سلیقه وهنر بلندی برخورداربود،که نمایانگر سطح فهم وآگاهی وی در هنرخط نویسی نیز است. در غزل زیر آهنگ مرحوم از آوارگی می نالد وگژدم غربت جگر او را نیش میزند. او این ناله را در قالب شعربا محتوای اجتماعی با توانائی بیان میکند و میگوید:

غریب شهر

به شهر غیرغریبم که کشورمن نیست
زبیکسی همه شب غیرگریه کردن نیست
تو ای مسافر آواره بر نگرد نگرد!
که ظلمتست وسیاهی وخانه روشن نیست
به بین که دختر هتاب شد نهان از ترس
بحکم آنکه حقوق مساوی بر زن نیست
ز باغ چید چنان باغبان خانه خراب

که غنچه های هوس قابل شگفتن نیست
پرنده گان خوش آوای از چمن رفتند
صدای زاغ و زغن قابل شنیدن نیست
چه رقص ها که نشد سربه ساز بیگانه
ببین به کشور ویران جای گفتن نیست
نشسته ایم بتماشا که دست ما بسته است
قفس ز آهن و پولاد و از شکستن نیست
من آن درخت کهن سال بی بر و بارم
امید و آرزویم جز تبر به گردن نیست
پایان

مقالهٔ سی وهفتم

در سوگ داکتراکرم عثمان
جان آدمیت

داکتر اکرم عثمان(١٣١٦- ١٣٩٥ش)

از شمار دوچشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

داکتر اکرم عثمان، ادیب ونویسنده بزرگ ومحقق توانا، سخنور وسخندان بر جسته وشخصیت خردمند کشوربراثر خون ریزی مغزی ، ساعت ٨ شام ١١ اگست٢٠١٦(٢١اسد ١٣٩٥ش) به سن ٧٩ سالگی در کشور سویدن در شفاخانه یون شوپنگ، چشم از جهان فرو بست وخانواده ودوستان وارادتمندان خود را در غم درگذشت خویش سوگوار ساخت(**انا لله وانا الیه راجعون**).

برای بیان صفات انسانی وکرکتر عالی ونجیبانه داکتر اکرم عثمان اگر کتابی نوشته شود؛بازهم کم است. او دانشمند متواضع ، ادیب فاضل وسخنور بی نظیرو بی مثال وصاحب قلم رسا وصدای گیرا وسحر آمیز در دکلمه اشعار وخواندن داستانها در برنامهٔ زمزمه های شب هنگام بود.

بدون تردید مرگ او ضایعه بزرگی به جامعه فرهنگی و خانواده نویسندگان افغانستان بشمار میرود. درگذشت این شخصیت کم نظیر افعان را به خانواده محترم اکرم عثمان و همه ادیبان و نویسندگان افغانستان واهالی قلم وفرهنگ تسلیت میگویم.

بدون شک مطالعه سرگذشت بزرگان عرصه های دانش و فرهنگ و نهضت های اجتماعی، درس های سودمندی اند که نسل های آینده و جوان ما به آن نیازدارند تا از آنها بیاموزند و شخصیت خود را تکامل ببخشند وداکتر اکرم عثمان یکی از بزرگان و نخبه گان فرهنگی کشورماست.

بی بی سی بمناسبت درگذشت داکتر نوشت که: اکرم عثمان، زمانی درمصاحبه اش گفته بود که "برای آدم شدن" می‌نویسد واین جمله را از مصاحبه اش نقل میکند:

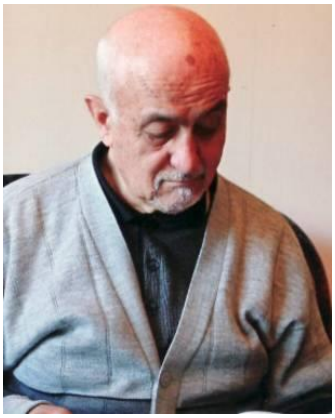

"گاهی نوشته هایم صورتگر چهره همزادی است که در عین شباهت با من، مصفاتر، جنگنده تر، راستگوتر و تواناتر از من است و همواره تشویقم می‌کند که به او برسم و عین او باشم ولی من کوتاه می‌آیم. پس تا آدم شدن، می‌نویسم و آن سیمای آرمانی نیشخندم می‌کند و زنهارم می‌دهد که تا آدم شدن مسافت زیادی باقی است و این راه را نهایتی نیست."(بی بی سی/١٢ اگست ٢٠١٦)

نه سال قبل من به مناسبت هفتادمین سال تولدش مقالتی نوشته بودم که در آن به بخشی از فضایل علمی واجتماعی آن شخصیت والای فرهنگی کشور روشنی می اندازد، لازم میدانم تا بخشی از آنرا دوباره

دراینجا باز گو کنم وسپس نکاتی برآن بیافزایم که در آن مقاله نیامده ولی درجای دیگری بدان اشاره شده است.

داکتراکرم عثمان،جـان آدمیت

اهل قلم واهل سواد در کشور ما، بیگمان داکتر اکرم عثمان را بهتر و بیشتر از من می شناسند و از ورای امواج رادیو و تلویزیون افغانستان، با نام و سیمای این شخصیت فرزانه و محبوب فرهنگی کشور خوبتر آشنائی و معرفت دارند. اما من، از آنجایی که مدت ٣٦ سال با او محشور و ده سال هم دفتر بوده ام، میخواهم به برخی از خصلت های اجتماعی و فضایل اخلاقی ناشی از فطرت ذاتی او در اینجا اشاره کنم

سخن برسر داکتراکرم عثمان است. بر سرکسی که جان آدمیت و کمال انسانیت است. برسر کسی که نوشته هایش مبشر پیام محبت و صفا و وفا است. و بالاخره برسر کسی که داستان هایش بیانگر اندیشه های مردم دوستی و برادری و برابری و یاری رسانی به انسان مستمند است. داکتر اکرم عثمان همچنانکه خود انسانی صمیمی و با صفا و عاری از کینه و عقد و حسد و افترا و دروغ گوئی و نفاق افگنی است،از دیگران نیز توقع دارد تا در پندار و گفتار و کردار خود صفا و صداقت داشته باشند و از دورنگی و کینه ورزی و ایجاد تعصبات قومی و زبانی و منطقه یی و مذهبی بپرهیزند و با هم برادر باشند و در کنار هم و یار هم باشند.

داکتر اکرم عثمان از مردم آزاری بیزار است و آنانی را که دست به اذیت و آزار دیگران میزنند بدترین مردم بحساب می آورد. واین بیت را با صراحت بیان میکرد که :

چسان من شکر این نعمت گزارم که زور مردم آزاری ندارم؟

در اکادمی علوم افغانستان ،گاه گاهی که ما باهم در اطراف دفتر کارخود ، قدم میزدیم ، همواره او متوجه بود که مبادا مورچه ای زیرپایش

خرد شود و همینکه چشمش به مورچه ای در مسیر قدم هایش می افتاد فوراً خود را کنار میکشید و دست مرا نیز کش میکرد و بلاوقفه این بیت را میخواند :

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

و بعد علاوه میکرد که مورچه هم جان دارد و نباید جانش را از وی گرفت که شیرین ترین نعمت ها برای هرموجود زنده جان اوست.

خانم داکتر(محترمه ملیحه عثمان) برایم روزی قصه میکرد: صبح یک روزمیخواستم با داکتر یکجا بکار بروم وفکر میکردم قدری ناوقت شده، از اوخواستم کمی عجله کند تا ناوقت نشود. هردو ازدروازه خانه بیرون شدیم، در دم دروازه گفت یک لحظه صبرکن، من به تشناب میروم وبزودی برمیگردم، چند دقیقه صبرکردم، از داکتر خبری نشد، دچار تشویش شدم، بخانه برگشتم وصداکردم:داکتر کجاشدی،صدایی نشنیدم، دروازهٔ تشناب را بازکردم، دیدم داکتر بروی زمین تشناب علتیده و یک مشت خود را باز و به سوی گوشه یی از تشناب دراز کرده است. گفتم چه میکنی، آیا متوجه نیستی که لباس هایت کثیف خواهد شد، گفت: مورچه ای را دیدم، با خود گفتم مبادا زیر پای بچه ها کشته شود،خواستم بر دست من بالا شود تا او را بیرون برده در میان گلها رها سازم. چنین بود محبت داکتر اکرم نسبت به حشرات! انسانها که درجای خودش باشند.

ازلحاظ کرکتر شخصی و پیشامدش با مردم و همکاران و اطرافیانش ، نیز داکتر اکرم عثمان آدم کم نظیر و وارسته و شایسته و بکمال رسیده ایست. واقعاً من برای بیان فضایل اخلاقی و اجتماعیش در مانده ام که چه کلمات و الفاظی را بکار ببرم، تنها چیزی که میتوانم در مورد این شخصیت کم نظیرفرهنگی کشور اظهار کنم این است که او به تمام معنی یک انسان والا ، وارسته و صاحب عزت نفس و در عین حال بسیار

متواضع و درویش مشرب و فاقد هرگونه تعصب است. و دریک کلام، انسانی ایده آل و بگفته سعدی « جان آدمیت » است . تا آنجا که من شاهد بوده ام از روشنفکر تا ملا وشیخ و شاب در آرزوی دوستی وصحبت با او بوده اند.

داکتر اکرم عثمان دانشی مردی است که در میان دانشمندان از همردیفانش پس نمی ماند و در میان نویسندگان ، نویسنده ای ایست که بزبان مردم سخن میگوید و درد مردم را با احساس عمیق مردم دوستی بیان میکند، چنانکه خوانندهٔ داستانهایش در فرجام هر داستانی یک چنین همدردی را نسبت به مردم فرودست جامعه خود در خود احساس میکند.

داکتر اکرم عثمان در برخورد با زیر دستان از مامور تا مستخدم ، چنان متواضعانه و احترام کارانه برخورد میکرد که واقعاً انسان را فریفته اخلاق و پیش آمد خود مینمود. من بارها متوجه شده ام که با ورود یک مستخدم به دفتر ما ، داکتراکرم عثمان از جایش بلند میشد و تا هنگامی که کار مستخدم تمام نشده بود و از دفتر خارج نگردیده بود، بر جایش نمی نشست . این رفتار و پیش آمد نجیبانهٔ او که بی تردید ناشی از تربیت ذاتی و خانوادگی اوست ، سبب شده بود تا هریک از مستخدمین وکارمندان علمی و اداری اکادمی علوم افغانستان او را چون برادر بزرگ خود دوست داشته باشند وبه او احترام گزارند.

اشتباه آمیز است اگر چنین تصور شود که در دوره رژیم حزب دموکراتیک خلق، هیچ خطری داکتر اکرم عثمان را تهدید نمی کرده است.

داکتر اکرم عثمان در آغازین روز های قدرت یابی حزب دموکراتیک خلق در افغانستان مورد تهدید و شکنجه و توهین قدرتمندان رژیم قرار گرفت و اگر کمک به موقع دوستان شخصی اش مخصوصاً آقای کریم میثاق نمی بود، خدا میداند چه بلاهایی بسرش می آوردند؟ و باز در هنگامی که حزب مذکور، قشون شوروی را تازه برای بقای حاکمیت خود

به کشور فرا خوانده بود ، با نشر یک مقالت بسیار خطر ناک بنام «دراکولا و همزادش » حیات خود و خانواده اش را به قمار نقد گذاشت و تا چند ملی متری مرگ بجلو شتافت، اما خدایش نکشت. گو اینکه بدستور عناصری ازمنسوبین حزب بر سرقدرت، شش مرمی تفنگچه بر او شلیک کردند که همگی بر لگن خاصره او اصابت و یازده نقطه از بدن او را سو راخ کرده بود. دوسال بر بستر بیماری افتاد و با صرف تمام دار و ندارش خود را تداوی کرد.

پس از نجات از آن تهلکهٔ مرگ آلود، داکتر اکرم عثمان بازهم موضعش را به عنوان یک روشنفکر مستقل الرأی حفظ نمود و هرگز از موضع دفاع از منافع مردم افغانستان و تمامیت ارضی کشور فرو نه لغزید. چنانکه در سیمنار بین المللی « نویسنده و مصالحه ملی » که از جانب انجمن نویسندگان افغانستان در هوتل انترکانتی ننتل برگزار شده بود، او مقالتی تحت عنوان «جنگ یا صلح » قرائت نمود که سخت مورد اسقبال و تحسین شاملین سیمنار و دانشمندان داخلی و خارجی قرار گرفت ،زیرا او بدون توجه به توقع رژیم، از موضع منافع ملی مردم افغانستان مستقلانه سخن زده بود.

اشراف زاده انقلابی:

بخش فارسی بی بی سی بمناسبت درگذشت داکتر اکرم عثمان مقالت مفصلی نوشته ودریکجا از آن مقاله آمده: «اکرم عثمان در یک خانواده اشرافی[غلام فاروق خان عثمان ، وزیرداخله وسالها نایب الحکومه ولایات قندهار، هرات وننگرهار وبلخ در دوران سلطنت] به دنیا آمد و بالید اما در دوران جوانی به عرصه مبارزات سیاسی رادیکال رو آورد. یک بار در مصاحبه با وبسایت آسمایی، اشرافیت را پارچه زربفت و زرنگاری خوانده بود که بر "تفسخ

و پوسیدگی" کشیده شده است: "من هم از اشرافیت و هم از ضد اشرافیت رنگ گرفته‌ام واین یکی از پارادوکس‌های زندگیم است."

به برداشت رتبیل شامل آهنگ: « اکرم عثمان از بی عدالتی ها نفرت [داشت] و کوشش نموده تا دایماً این موضوع را در داستان ها و نوشته هایش بازتاب بدهد. شاید حس عدالتخواهی در وجود اکرم عثمان به خاطر رنج های مادرش به این حد رشد کرده باشد. او در مصاحبه اش با آسمایی گفته است: "اگر تمام رنج های یک انسان متعارف را در دو پله ی ترازو بگذاریم، غم های مادرم سنگینی می کنند." و می افزاید: "من آن غم ها را حس و لمس نموده و حتا جرعه جرعه نوشیده ام؛بنابرآن نخستین مربی و آموزگارم مادرم بود ."

پس بیجا نیست که این پارادوکس زندگی درنهایت او را به سمت اندیشه‌های مارکسستی و ضدیت علیه سلطنت کشانید. وبقول خودش در این راه کسانی چون محمد حسین طالب قندهاری، صوفی اسلام مَیَن و میراکبر خیبر، بیشترین تاثیر را بر او گذاشتند.

رتبیل آهنگ در ادامه مینویسد: اکرم عثمان، چپی بود ولی به قول خودش هر گز عضویت هیچ حزبی را نپذیرفت. او بالاخره به این باور رسید که: " افت و خیزهای این بیست و دو سال اخیر نیز ثابت کرده است که ایدیولوژیك کردن عقاید سیاسی راه به جایی نمی برد و هریك از گروه های قومی به تنهایی قادر نیستند که به دلخواه شان ، دولتی تك زبانی ، تك تباری و تك مذهبی برپا نمایند... یك حاکمیت مشروع سر از صندوق های رأی بیرون می کند و فقط مشارکت آزاد مردم تعیین خواهد کرد که نظام سیاسی آینده ی ما متمرکز ، نامتمرکز ، شاهی مشروطه و یا جمهوری پارلمانی باشد. باید به آزادی و دیموکراسی اقتدا کرد و از چنان نظامی دعوت نمود که ما را بسازد و به راه صواب بیاورد." [رتبیل آهنگ،آسمائی،١٥اگست ٢٠١٦]

داکتر اکرم عثمان در اوایل دهه ۹۰ قرن گذشته که حکومت تنظیم های جهادی درکابل بروی کار آمد،از وظیفهٔ وزیرمختاری سفارت درتهران به کشور سوئد پناهنده شد و دراینجا مجدداً به کارهای فرهنگی روی آورد وکلوب قلم ومجلهٔ فردا را، با کمک دوستان همفکروهم سلیقهٔ خود راه اندازی کرد و از این طریق به تجلیل از شخصیت های علمی وادبی افغانستان در خارج از کشور پرداخت وخود نیز دست از قلم برنداشت و چند اثر علمی وادبی وداستانی با چاشنی انتقادی در سوئد نوشت وبدست نشر سپرد.

از داکتر اکرم عثمان دو پسربنامهای میوند عثمان وامید عثمان ویک دختر بنام آرزوعثمان، وآثار متعدد داستانی و پژوهشی باقی مانده است .

<u>از جمله آثار داستانی:</u>

۱-وقتی که نی ها گل می کنند، مجموعه داستان

۲-درز دیوار، مجموعه داستان

۳- مرداره قول اس، مجموعه داستان

٤- قحط سالی، مجموعه داستان

٥- بازآفریده، مجموعه داستان

٦-کوچه ما، رومان دوجلدی

تعدادی از داستان‌های کوتاه داکتر اکرم عثمان به زبان های آلمانی، روسی، سوئدی و بلغاری ترجمه و بر مبنای دو داستان او: 'مرداره قول اس' و 'نقطهٔ نیرنگی'، فیلمهای سینمایی ساخته شده است.

از جمله آثار داستانی داکتراکرم عثمان، یکی هم رومان دوجلدی به نام 'کوچه ما' است."این رومان با الهام از حوادث تاریخی و سیاسی افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم خلق شده و داستان آن در کوچه‌ای در

مرکز شهر کابل می‌گذرد و قهرمان‌های آن هم تیپ‌های مختلفی هستند که در این کوچه و کوچه‌های دیگر کابل زندگی می‌کنند و هرکدام به نحوی از این حوادث متاثر می‌شوند. این داستان تاریخی- سیاسی بعد از نشر در آلمان سبب خشم برخی از اعضای حزب دموکراتیک خلق (از جناح کارمل) علیه داکتراکرم عثمان گردید که با پاسخ های بایسته از سوی داکتر روبرو گردیدند.

آثار پژوهشی:

١- روابط دیپلوماسی افغانستان و اتحاد شوروی، پایان نامه دوره دکترا

٢- مقدمه‌ای بر چگونگی نهضت های مشروطه‌خواهی

٣- شیوه تولید آسیایی و تئوری دوره بندی تاریخ

٤- چگونگی تحول تاریخ در خاورزمین

٥- افغانستان و آسیای میانه در چنبرهٔ بازی بزرگ

٦- تاریخ افغانستان درصد سال اخیر

روان آن دانشمند متواضع وقلمدار نستوه را شاد ویادش را گرامی میخواهیم!

پایان

٢٠١٦ /٨/١٤

مقالهٔ سی وهشتم

پیام یعقوب لیث به معتمد خلیفهٔ عباسی

یعقوب لیث، مؤسس دولت صفاریان عیارمنش،یکی از سیماهای تابناک تاریخ کشورما و دلیرمردی ازعیاران وجوانمردان شبگرد سیستان بود که کورهٔ رویگری او را چون سندان استوار و پایدار بار آورده بود.

بگفته گردیزی، لیث(پدر یعقوب ،عمرو، طاهر وعلی) که طبعی بخشنده داشت «هرچه بدست آوردی با عیاران خوردی.» پسران لیث هم چون بر دسترخوان پدر خورده بودند، روش پدر را تعقیب و تقلید میکردند. آنها بزودی در میان رفقای خود مردان برجسته و بارزی شدند و با شیوهٔ سخاوت و جوانمردی و رفیق‌پروری،دوستان زیاد پیدا کردند. مخصوصاً یعقوب که هرچه پیدا میکرد، صرف جوانان و جوانمردان مینمود.بقول گردیزی ، یعقوب شغل رویگری وروزی نیم درهم مزد داشت و«سبب رشد او آن شد که بدان چه یافتی و داشتی جوانمرد بودی و با مردان خوردی و نیز با آن هوشیار بود و مردانه، و بهر شغلی که بیفتادی از میان هم شغلان پیشرو او بودی.» ١

روح سرکش یعقوب با شغلش نمیخواند و چون دارای خیالات بلندی بود، از پای کوره رویگری برخاست و در حلقه عیاران و جوانمردان درآمد. بدین طریق یعقوب از رویگری به عیاری شد و از آنجا به به راهداری وبدرقهٔ کاروانها و سپس سرهنگی یافت و خیل (گله اسپ و سواران) یافت. ٢

در دهه سوم قرن سوم هجری یعقوب در گروه اجتماعی مهم وقابل اعتنای آن روزگار یعنی عیاران یا جوانمردان سیستان قرارگرفت و باشرکت درهنگامه ها وفعالیت های سیاسی- اجتماعی عیاران ازمراحل دشواری عبور نمود و در پرتو هوش ودلیری وبرتری بر همقطاران خود موفق گردید تا بر سریر پادشاهی بنشیند. پس از آنکه یعقوب لیث ، صالح بستی ودرهم بن نصرحکمران سیستان را با اقدامات جسورانه خود عقب زد وزمام امورسیستان را در دست گرفت، به یگانه مردمقتدرمخالف خود، عَمَّار خارجی مقیم کش صفار درهلمند سفلی این

١- -زین الاخبارگردیزی،چاپ قزوینی، ص ٦-٧ ، حبیب‌السیر، ج ٢ ص ٣٤٦ و نیز منتخب جوامع‌الحکایات چاپ بهار دیده شود.

٢- زین الاخبار،همانجا

پیغام را فرستاد:« ما باعتقاد نیکو برخاستیم، که سیستان نیز فراکس ندهیم، و اگر خدای تعالی نصرت کند، به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم....» ۱

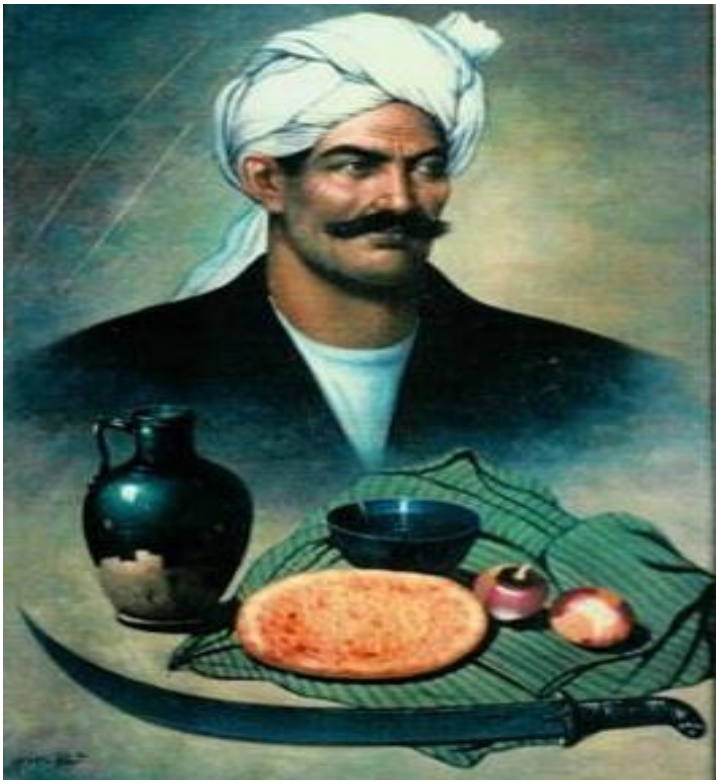

تصویر یعقوب لیث ، اثری ازشهبازی سیستانی

با چنین شعاری است که یعقوب لیث مردم سیستان را به گرد خود گردآورد ونیروی عظیمی جنگی سازمان داد وبا این نیرو،درمدت کوتاهی نه تنها سیستان،بلکه بست وقندهار، وغزنی وکابل وبامیان وبلخ وهرات وسراسرخراسان (افغانستان) وفارس (ایران) را فتح و تحت فرمانروائی خود در آورد و امپراتوری بزرگی تشکیل داد که مرزهای شمالی اش تا آمودریا میرسید ومرزهای جنوبی اش تا دریای عمان،مرز شرقی اش تا هندوستان وغربی اش تا دجله گسترده بود. دراین قلمرو وسیع او از ٢٤٧ تا ٢٦٥ هجری حکم راند

۱ـ تاریخ سیستان، از پیام یعقوب لیث به عمار خارجی،ص ۲۰۳

.زبان دری را بجای زبان عربی در دربار وقلمرو خود رسمیت داد ومحمدابن وصیف سکزی ، رئیس دارالانشاء یعقوب نخستین کسی بود که بزبان فارسی دری شعر سرود.

پیروزی های جنگی یعقوب لیث در سرزمین های خراسان وفارس ، دستگاه خلافت را دچار نگرانی ساخت وبرای جلوگیری از پیشرفت های برق آسای یعقوب لیث، خلیف معتمدامرتکفیر وی را صادر نمود.

درجغرافیای جهان نمیتوان کشوری را سراغ داد که مردم آن برای بدست گرفتن سرنوشت خویش، بدون از خود گذری وبدون دست بردن به شمشیر وقربانی دادن وقربانی گرفتن،موفق به تشکیل یک کشور مشخص شده باشد. پس برای نایل شدن به آزادی وتعیین سرنوشت خویش باید در هنگامه های سیاسی سهیم شد. سهیم شدن در هنگامه ها(مبارزات سیاسی) هدفی جزمغلوب کردن دشمن وکسب پیروزی نیست و وقتی دشمن مغلوب گردید، باید قدرت را بدست گرفت و بعد برای حفظ این قدرت عقل وخرد خود را بکار انداخت. نگهداشتن قدرت ، ایجاب سپاه منظم و مقتدر را مینماید و طبعاً تشکیل و نگهداشت یک چنین سپاهی ، به مخارج و پول ضرورت دارد. در آن زمان که بجز مالیات های شرعی از مردم تحت قلمرو، دیگر مدرکی وجود نداشت، ومثل امروز نه صنایع ماشینی وتولیدات وجود داشت ونه صادرات و واردات ونه کمک های جامعه جهانی، فتوحات ولشکرکشی های برای تصرف قلمروهای بیشتر وغارت ملل مغلوبه، یگانه منبع تأمین چنین مخارج برای سپاه پنداشته میشد. وذهنیت عامه اجرا و انجام آنرا برای ادامه زندگی ضرورت می پنداشت.

انگیزهٔ لشکرکشیها برای تحقق اهداف نظامی واقتصادی ویا مذهبی ، از همان آغاز نشراسلام، جمع آوری غنایم از قبیل: زر و زیور و زن وبرده وکنیز و اموال منقول از سرزمین های مغلوب بوده است، و در صورت کشته شدن وعدهٔ رفتن به بهشت . این مضمون کلی تمام فتوحات از آغاز اسلام تا لشکرکشی های صفاریان وسامانیان وغزنویان وغوریان و بالاخره سلطان محمود واحمدشاه ابدالی به هند بوده است. من خواننده علاقمند را به خواندن این چند کارنامه زیر معطوف میدارم.

۱- اهداف نخستین یعقوب لیث پس از کسب قدرت، با این عبارت مشخص شده بود:« ما باعتقاد نیکو برخاستیم، که سیستان نیز فراکس ندهیم، و اگر خدای تعالی نصرت کند، به ولایت سیستان اندر فزاییم آنچه توانیم....»[1]

با چنین هدف ونیتی است که یعقوب لیث مردم سیستان را به اتحاد ویک دلی فرا میخواند واز آنها نیروی عظیمی جنگی میسازد وبا این نیرو،درمدت کوتاهی نه تنها سیستان،بلکه بست وقندهار، وغزنی وکابل ولغمان وبامیان وبلخ وهرات وسراسرخراسان (افغانستان) وفارس (ایران) را فتح و تحت فرمانروائی خود در می آورد و امپراتوری بزرگی تشکیل میدهد که مرزهای شمالی اش تا آمودریا میرسید ومرزهای جنوبی اش تا دریای عمان،مرز شرقی اش تا هندوستان وغربی اش تا دجله گسترده بود. دراین قلمرو وسیع او از ۲٤۷ تا ۲٦٥ هجری حکم راند .

به سخن دیگر،توجه خاص یعقوب نسبت به استقلال ملی ،مردم سیستان را به متشکل شدن و همکاری‌های اجتماعی برانگیخت و روحیه ئی در آنها پدید آورد که در زیر لوای یعقوب لیث عیار، اسپان خود را در کنار دجله و در ساحل خزر و حاشیه جیحون آب دادند. این فتوحات و کشور گشائی‌ها یک اثر عظیم اقتصادی برای سیستان در برداشت.یعنی با نرفتن کاروان‌های باج و خراج درهم و دینارهای سیستان و خراسان به بغداد و با آمدن اموال بسیار از کرمان و فارس و کابل و بلخ و خراسان به سیستان، یک تحول اقتصادی بزرگ در زرنج پدید آمد و کار بجای رسید که این شهر در قرنهای سوم و چهارم هجری (نهم و دهم میلادی) از بزرگترین شهرهای آسیا در شرق میانه بشمار میرفت و تنها اجاره بهای یکی از بازارهای آن که بنام «بازار عمرولیث» یاد میشد روزی هزار درهم بود۲. وعمرو این اجاره بها را برای مصارف بیت الله به مکه میفرستاد.

۱- تاریخ سیستان، از پیام یعقوب لیث به عمار خارجی،ص ۲۰۳

۲ - افغانستان بعد از اسلام، ج ۱ ص ۶۷۴

بدین گونه باید به کارهای بزرگ یعقوب لیث وبرادرش عمرولیث ارج نهاد وآنرا سرمشقی برای سایر رهبران و زعمای کشور توصیه نمود.

۲- دومین کارمهم یعقوب لیث این بود که زبان فارسی دری را بجای زبان عربی در دربار وقلمرو دولت صفاری رسمیت داد و با رسمیت بخشیدن زبان دری فارسی در دربار خود، نوشتن به زبان عربی را لغو کرد و از این طریق در جهت احیاء زبان وفرهنگ فارسی خدمت بزرگی به مردمان سیستان وخراسان وماوراء النهر وفارس انجام داد و زبان فارسی دری را از نابودی نجات داد. محمدابن وصیف سکزی ، رئیس دارالانشاء یعقوب نخستین کسی بود که بزبان فارسی دری شعر سرود.

غبار مینویسد که:" دولت صفاری(یعقوب لیث)نه تنها سلطهٔ سیاسی عرب را بکلی از افغانستان برانداخت، بلکه درمقابل زبان عرب، زبان دری افغانستان را که بشکل محلی مانده بود وتحت نفوذقوی عربی قرار گرفته بود،برکشید وآنرا بشکل زبان ملی و رسمی کشور قرار داد.»[1]

این عمل یعقوب در آن زمان با درنظرگرفتن قدرت دستگاه جبار بغداد وتعصب عرب نسبت به عجم یک کار سخت انقلابی بود که از توان هرکس دیگر پوره نبود.

۳- یعقوب که سرش از اندیشه های میهن پرستی واستقلال طلبی وداستانهای رشادت و مردانگی خاندان رستم وزال وسام نریمان پر ومشبوع بود، نخستین زعیمی از سرزمین ما بود که پرچم استقلال وحریت عجم را در برابر سلطهٔ دونیم قرنه دستگاه خلافت بغداد به اهتزاز در آورد و قصد کرد تا دست خلافت عباسی را از امپراتوری صفاری کوتاه سازد. مؤلف تاریخ سیستان از قول یعقوب لیث میگوید: «یعقوب بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند، نبینی که با بوسلمه و ابومسلم و آل برامکه و فضل بن سهل

۱- غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص ۹۵

با چندان نیکوئی که ایشان را اندر آن دولت بود، چه کردند؟ کس مباد که بر ایشان اعتماد کند.»[1]

به عقیدهٔ بوسورت مستشرق انگلیسی« درسایهٔ رهبری یعقوب وعمرو بن لیث، سگزیان پابرهنه و بی چیز، خلفای عباسی را گرفتار تنگنا و ناگزیر به دادن باج کردند و طاهریان اشرافی را از ولایتداری خراسان برداشتند. برسراسر جنوب ایران تا اهواز و اصفهان استیلا یافتند وبلند پروازی های آنان تابدانجا رسید که بر آن شدند تاحاکمیت خود را درآن سوی آمودریا و سرزمین ماوراءالنهر نیز گسترش دهند. از این گذشته، سلاحهای مسلمانان با چنان شور وگرمی از راه زمینداور و زابلستان به کابل و فراسوی آن برده می شد که تا آن زمان سابقه نداشته است. [2]»

٤- کار مهم دیگر یعقوب لیث ،تأمین حاکمیت ملی وقطع ارسال باج وخراج سیستان وشهرهای بست و قندهار وغزنی و کابل وبامیان وبلخ وهرات وسایر سرزمین های تحت قلمرو صفاری به خلیفهٔ بغداد بود.میزان مالیات های که با جبر وعنف ازمردم سیستان هرساله گرفته میشد و به بغداد ارسال میگردید،بقول یعقوبی به ده میلیون درهم میرسید[3].

٥- نمونه ای ازعدالت یعقوب لیث:

قصر یعقوب درشهرزرنج، خضراء یا چمنی داشت که یعقوب برای بارعام در آنجا می نشست تا مردم عرض حال و شکوای خود را بوی تقدیم کنند و او به داد دادخواهان می پرداخت . تاریخ سیستان داستان جالبی از عدالت و رسیدگی یعقوب را دراین خضراء بیاد می دهد که هم دلچسپ است وهم کم نظیر. تاریخ سیستان مینویسد: روزی یعقوب در خضراء قصر خود برای بار عام نشسته بود،

---

١ - تاریخ سیستان ،چاپ ملک الشعرا بهار، ١٣١٤ش، ص ٢٦٧

٢ - بوسورت، تاریخ سیستان. ص ٢٥٢

٤- افغانستان بعد از اسلام ، ص ۴۵۶

«مردی بدید به سر کوی سینک نشسته و سر به زانوی اندوه نهاده، اندر وقت حاجبی بفرستاد که آن مرد را پیش من آر، بیاورد گفت: حال بر گوی ، گفت اگرملک فرماید تا خالی کنند، فرمود تا مردمان برفتند. گفت: ای ملک حال من صعب تر از آن است که بر توانم گفت. سرهنگی از آن ملک هر شب یا هر دو شب بر دختر من فرود آید از بام بی خواست من و از دختر، و ناجوانمردی همی کند و مرا با او طاقت نیست. گفت لاحول ولا قوة الاباالله چرا مرا نگفتی ؟ برو به خانه شو، چون او بیاید اینجا بیا به پای خضراء مردی با سپر و شمشیر بینی باتو بیاید و انصاف تو بستاند، چنانکه خدای فرمودست ناحفاظان را. مرد برفت آن شب نیامد دیگر شب آمد، مردی با سپر و شمشیر آنجا بود با او برفت و به سرای او شد بکوی عبدالله حفص بدر پارس و آن سرهنگ اندر سرای آن مرد بود، یکی شمشیر برتارکش بزد و بدونیم کرد و گفت چراغی بیفروز چون بفروخت [گفت]: آبم ده، آب بخورد. گفت نان آور، نان آورد، بخورد. پدر نگاه کرد یعقوب بود خود به نفس خود. پس مرد را گفت : بالله العظیم که تابا من این سخن بگفتی نان و آب نخوردم و با خدای تعالی نذر کرده بودم که هیچ نخورم تا دل تو از این شغل فارغ کنم ...» [1]

معلوم میشود که یعقوب برای گرفتن داد مظلوم از ظالم، دوشبانه روز روزه گرفته بود تا آنکه آنشب با فارغ کردن دل آن خانواده از این غصهٔ بزرگ ، روزه اش را در حضور خانواده متضرر بازکرد.

٦ ــتوجه به مسائل اجتماعی و عمرانی

باید گفت، یعقوب برخلاف بسیاری از فاتحان بزرگ جهان که چون تمام عمر را در لشکرکشی گذرانده‌اند، توفیق اصلاحات اجتماعی و عمران و آبادی نیافته اند، وی درین مورد نیز موفق بوده است. او با اینکه شب و روز یک لحظه از جنگ آسایش نداشت و تمام دوران قدرت را بر پشت اسپ گذارند و در واقع موزه از پای بیرون نکرد، اما باز هم توفیق او در « به پا افگندن

---

١ ـ تاریخ سیستان، ص ٢٦٥ ، ٢٦٦

شارستان غزنین»[1]، به کمک برادرش عمرو وبرپا کردن مناره ای در مسجد آدینهٔ زرنج از روی(صفر)،و تعمیر مسجدی در سیرجان و امثال آنها بس عجیب و شگفت مینماید وعلاقه او را به جهانداری به همراه جهانگیری نشان میدهد.» [2]

در عین حال یعقوب، هرگز از عبادت خدای غافل نبود: « از باب تعبُد اندر شبانه روز صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی از فرض و سنت»[3] از این جهت در تعمیر مساجد و بنای محال خیریه کوشا بوده است و با اینکه درمدت حکومت خود دایم مصروف جنگ و جدال ومسافرت بود، از آبادانی و بنای مساجد غافل نبود.

۷- مردم کابل تا ۲۵۰ سال اول هجری ، بارهبری رتبیل شاهان برهمنی در برابرلشکرهای اعراب مقاومت کردند وحاضر به پذیرش دین اسلام که دین رستگاری ودرستکاری و رسیدن به خدا وبهشت تبلیغ میشد، نمیشدند، تا آنکه یعقوب لیث قدرت را در سیستان بدست گرفت و اودرزمرهٔ فتواحات خود توانست در سال ۲۵۸ هجری دین اسلام را در کابل ولغمان تا مرزهای هندوستان نشروپخش کند وتعدادی بت های زرین وسیمین ازمعابد بودائی این نواحی جمع نموده به دارالخلافه فرستد.پس باید مردم کابل بخاطرمشرف شدن به اسلام عزیز از یعقوب لیث ممنون ومشکور باشند؟

۸- توجه به حال مردم کم درآمد:

یعقوب همیشه رعایت حال مردم ناتوان و کم درآمد را داشت. او به پیشه وران و کشاورزان و طبقات پائین اجتماع که خود از ته آن برخاسته بود، بدیدهٔ عطوفت و مهربانی مینگریست و کساني راکه کمتر از پنجصد درهم درآمد

---

۱ - گردیزی در شرح فتوحات یعقوب لیث مینویسد که «رتبیل را بکشت و پنجوائی بر خود بگرفت و از آنجا به غزنین آمد و زابلستان بگرفت و شارستان غزنین را بپا افگند...»(ص ۱۳۹چاپ ۱۳۲۷ تهران) در تاریخ بیهقی نیز این مطلب آنجاکه از سرازیرشدن سیلاب در شهر یادشده آمده است.

۲ - یعقوب لیث، ص ۲۹۶-۹۸

۳ - تاریخ سیستان، ص ۲۶۳

داشتند، از دادن مالیات معاف کرده بود وحتی به آنها صدقه هم میداد. [١]. ولی متمولین و ملاکین بزرگ هرگز از آسیب مصادرهٔ او در امان نبودند بنا به گفته مؤلف تاریخ سیستان، یعقوب لیث « از باب صدقه هر روز، هزار دینار همی داد و از باب جوانمردی و آزادگی هرگز عطا کم از هزار دینار نداد . و ده هزار و بیست هزار و پنجاه هزار دینار و درم بسیار داد و پانصد هزار دینار داد عبدالله بن زیا درا که نیز نزدیک او آمده بود.» [٢]

یعقوب برای تأمین زندگانی لشکریان خود جایداد مردمان متمول را ضبط میکرد و چنانچه از کلمات کوتاه برادرش عمرو که گفته بود:« پیه اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گرد آید. [٣]» برمی آید که درآمد دیوانی را از متمولین و پولداران بدست می‌آورد، نه از فقرا و ناتوانان.

٩-مثالی از روش کارعمرو لیث:

عمرو برادر یعقوب و جانشین وی روش وسیاست برادر را تعقیب میکرد و «هرگز ضعیف را نیازردی». بگفته گردیزی «عمرو شغل امارت خراسان را هرچه نیکوتر و تمام تر ضبط کرد و سیاستی چنان پیش گرفت چنانکه هیچکس بر آنگونه نگرفته بود. عمرو بس هوشیار و گُربُز و روشن‌رائی بود.» [٤]. اقتدار عمرو مانند برادرش یعقوب باساس شمشیر تأمین میشد و بدان جهت بود که عمرو مجبور میگردید برای پیشرفت پلانهای جنگی خویش پول داشته باشد. عمرو این پول‌ها را از طریق ضبط اموال متمولین و پول‌داران تهیه میدید و میگفت: «پیه اندر شکم گنجشک نباشد، اندر شکم گاو گرد آید.» [٥]، و بنابرین

---

١ ـ تاریخ سیستان، ص ٢٦٨
٢ ـ تاریخ سیستان، ص ٦٣
٣ ـ تاریخ سیستان، ص ٨٦
٤ ـ ابن اثیر الکامل، ج ٧، ص ١٧٠ (بحواله تاریخ سیستان ص ٢٦٣ ح ١)
٥ ـ تاریخ سیستان، ص ٢٦٨

وی این پیه‌ها (پول‌ها) را از شکم «پولداران» درمی‌آورد و بقول بار تولد، درخزینه‌ایکه باسیستم بسیارمنظم اقتصادی اداره میشد،می انباشت. [١]

تاریخ اشاره میکند که عمرو نخستین پادشاهی بود که امر امر داد نام خلیفه را از خطبه براندازند و در عوض نام خودش را بر منبرها ذکر کنند، دستگاه خلافت حکم تکفیر و لعن او را صادر کرد و هدایت داد در منابر خراسان وی را نفرین کنند.[٢]

به عقیده ابن خلکان «خراسان از دیرباز چون عمرو فرمانروای ماهر و زرنگ ندیده بود.» [٣].

در باره سیاست اداری عمرو گفته اند که باری سپاه عمرو از یکی از کوچه باغ های نیشاپور در حالی عبور میکردند که شاخه های پر از سیب از دیوار باغ در کوچه خمیده بود، عمرو بیکی از افراد خود دستور داد تا ببیند کدام یک از سپاهیان او دست دراز میکند و سیبی از درخت میکند و بعد به او اطلاع بدهد. سپاهیان از کوچه باغ گذشتند اما هیچ د ستی بسوی سیبها دراز نشد. عمرو ازین نظم لشکریان شادمان گشت.

در همان نیشاپور گویند عمرو روزی به گردش بیرون شد، گریهٔ کودکی از داخل یک باغ توجه او را به خود جلب کرد . عمرو پیش رفت و دید که کودک از مادرش میخواهد تا سیبی به او بدهد ، اما مادر زیر بار کودک نمی رود. عمرو از مادر پرسید چرا از دادن سیب به کودکت دریغ میکنید؟ مادرکودک که عمرو را نمی شناخت، جواب داد که تا هنوز مامورین مالیات این میوه ها را ندیده و مالیاتش را تعیین ننموده اند بنابرین نمیتواند به کودکش سیبی بدهد. عمرو از متانت این مادر مسرور شد و دستورداد تا منبعد از باغ های میوه مالیات گرفته نشود٤. همان روح تقوی و خداپرستی در برادر او عمرو نیز بوده است چنانکه

---

١ ـ بار تولد، ترکستاننامه، ج ١ ص ٤٧٥، تاریخ اجتماعی و سیاسی آسیای مرکزی، ترجمه پوهاند زهما ص ٧٦ ببعد،

٢ ـ بار تولد ، تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی ترجمه ز هما ، ص ٨١ .

٣ ـ لشکریان صفاری از بوسورت ، ترجمه همایون ، مجله آریانا سال ١٣٤٦ ، ص ٥٠ شماره اول و دوم

٤ ـ اخلاق ناصری،ص ...(زیرنام عمرولیث دیده شود)

او هم در دوره حکمروایی اش پنجصد مناره مسجد و هزار رباط (کاروان سرای) کرد و از جمله مسجد جامع شیراز را ساخت و مسجد جیرفت را بنا کرد که معروف است هر شب هزار شمع در شبستان آن افروخته میشده است. ١

آیا این همه کارها از نظراجتماعی کارهای مفید وعام المنفعه نبودند ومردم آن را نمی پسندیدند که آقای جهانی میفرمایند که آنها هیچ کار مثبتی جزجنگ برای توسعه قلمروخود وغارت خزانه ها وازدیاد برده ها نکرده اند.

درعین حال،باید متوجه بود که نمیتوان با معیارهای قرن ٢١ ، در بارهٔ عملکرد دولتمردان ورهبران وزعمای چندین قرن قبل از امروز بدرستی قضاوت کرد، زیرا ،بسیاری از اعمالی که امروز ما به آن به نظر بد و غیر انسانی مینگریم، وآنرا نقض صریح حقوق بشر میدانیم،در گذشته های تاریخی، بنابر ذهنیت عامه وهمان عصر، بجا و روا ومشروع ارزیابی میشده اند.

تکفیر یعقوب از سوی خلیفه:

هنگامی که یعقوب از طبرستان به حاکم ری نامه نوشت واسترداد عبدالله سگزی وبرادران وی را از وی تقاضا نمود واو هم آنها را دست بسته به خدمت یعقوب فرستاد،درعین حال جریان کار یعقوب را به خلیفه گزارش داد و اشاره کرد که یعقوب ادعای حکومت ری را دارد. خلیفه معتمد از پیشرفت کار یعقوب سخت خشمگین شد و دستور داد تا یاران و غلامان یعقوب را که در دستگاه خلافت بودند توقیف کنند و اموال آنان را مصادره نمایند. ضمناً نامه یی به عبدالله بن طاهر(این عبدالله پسرطاهر ذوالیمینین نیست) حاکم عراق نوشت تا حجاج و زوّار خراسان و طبرستان و گرگان و ری را جمع کند و فرمان خلیفه را در بارهٔ اینکه « یعقوب دیگر حاکم خراسان نیست » برای شان بخواند . عبدالله نیز فرمان را در محضر زوّار خواند و سی نسخه از روی آن نقل کرد و به کلیه نواحی فرستاد تا مردم از آن آگاه شوند. [٢] [٤]

---

١ ـ دکترپاریزی،یعقوب لیث، ص٢٩٩

٢ ـ احیا الملوک ، ص ٢٧

مضمون فرمان خلیفه چنین بود:« ما قبل از این یعقوب لیث را به ایالت سیستان سر افراز کرده بودیم، اکنون که علامات طغیان از وجنات حال او ظاهر شد ، حکم میکنیم که بروی لعنت کنید!» [١] [٥]

خلیفه برای اینکه آخرین ضربت خود را بر یعقوب وارد کرده باشد ، او را تکفیر کرد و تهمت « باطنی بودن »[٢] [٦] بر او بست و « به امراء خراسان نامه فرستاد که یعقوب دعوت بواطنه پذیرفته است و میخواهد که در دین شکست آرد، هر که دیندار است در متابعت او مخالفت کند. »[٣] [٧]

بدین ترتیب مهر تکفیر باطنی بودن بر پیشانی یعقوب زده شد و« این حرف در دهن ها افتاد که داعیان یعقوب را بفریفتند و در سِر در بیعت اسماعلیان شد ، و با خلیفه دل بد کرد.» [٤] [٨] یعقوب متوجه شد که اقدامات او علیه سادات علوی هر چند به نفع خلیفه بوده ولی مورد توجه قرار نگرفته است، سخت آزرده واز خلیفه متنفرشد، و« به سیستان نامه نوشت به نایب خویش ، تا علویان را که گرفته و به آنجا فرستاده بود خلاص دهد و نفقه، تا به ولایت خویش شوند، و چنانکه او نبشت همه را خلاص دادند و یکی از سادات برادر حسن زید،ابو عبدالله محمد بن زید بود. »[٥]

این دو برادر مجدداً در طبرستان مقام خود را باز یافتند تا اینکه در ٢٨٧ هجری بدست اسماعیل سامانی برافتادند .

نظریعقوب لیث نسبت خلفای عباسی:

مؤلف تاریخ سیستان مي نویسد:

---

١ - احیا الملوک ، ص ٢٧

٢ ـ باطنی به کسانی گفته می شد که عقیده داشتند همه جوانب شرع (قرآن- احادیث) غیر از ظواهر، باطنی هم دارد و قایل به تاویل بودند ، ازآن میان مردم اسماعیلیه هفت امامیه متحمل عذاب ها و کشتارهای زیاد شده اند.

٣ ـ تاریخ گزیده ، ص ٣٣٤

٤ ـ سیاستنامه، نظام الملک ، طبع علامه قزوینی، ص ١٦

٥ ـ تاریخ طبرستان ، ص ٢٤

«یعقوب بسیار گفتي که دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند. نبینی که بابوسلمه و بومسلم وآل برامکه وفضلِ سهل با چندان نیکوئي که ایشان را اندر آن دولت بود، چه کردند؟ کس مباد که بر ایشان اعتماد کند.»[1]

براستی دولت عباسیان دولت غدر وخیانت بود. دولتی بود که حاصل رنج و فداکاری واز جان گذشتگی خراسانیان بود، اما آنها تمام کسانی را که در راه به قدرت رساندن آنان جان فشانی کرده بودند، با غدر وخیانت هلاک کردند. ابوسلمهٔ خلال، با همه سعی وکوشش خود که در نشر دعوت آنها کرده بود، به سبب بدگمانی کشته شد. ابومسلم نیز که درواقع دولت عباسیان ساخته و پرداختهٔ او بود، از بدگمانی آنها در امان نماند. برمکیان هم از این سرنوشت شوم وغم انگیز رهائی نیافتند. خاندان سهل نیز همین سزا را دید واین رفتار خدعه آمیزی که عباسیان، در حق سرکردگان خراسانی کردند، بی تردید نفرت انگیزبود.

بیهقی از ظلم وستم علی بن عیسی ،حکمران هارون الرشید بر مردم خراسان وسیستان ، کرمان و ری وسپاهان وخوارزم وماوراء النهر،وسایر شهرها واز ارسال هدیه های اعجاب انگیز او به دربار بغداد چنین تعریف میکند:

« خراسان و ماوراءالنهرو ری و جبال و گرگان و طبرستان و کرمان و سپاهان و خوارزم و نیمروز و سیستان بکند و بسوخت و آن ستد کز حد و شمار بگذشت . پس از آن هدیه یی ساخت رشید را که پیش از وی کس نساخته بود و نه پس از وی بساختند و آن هدیه نزدیک بغداد رسید و نسخت آن بر رشید عرضه کردند سخت شاد شد دیگر روز بر خضراء میدان آمد و بنشست و یحیی (برمکی) و دوپسرانش را بنشاند(که رشید دل گران کرده بود برآل برمک و دولت ایشان بپایان خواست آمد)، و فضل ربیع (حاجب بزرگ) و قوم دیگر و گروهی بایستادند . و آن هدیه ها را بمیدان آوردند : هزار غلام ترک بود بدست هریکی دوجامه ملون از ششتری و سپاهانی و سقلاطون و ملحم دیباجی و دیبای ترکی و دیداری ودیگر اجناس ، غلامان بایستادند با این جامه ها و براثر ایشان

---

١ -

هزار کنیزک ترک آمد بدست هریکی جامی زرین یاسیمین پر از مشک و کافور و عنبر واصناف عطر وطرایف شهرها . و صدغلام هندو و صدکنیزک هندو بغایت نیکو رو و شارهای قیمتی پوشیده و غلامان تیغهای هندوی داشتند هرچه خیاره تر ، و کنیزکان شارهای باریک در سفطهای نیکوتر از قصب . و با ایشان پنج پیل نرآوردند و دوماده، نران با برگستوانهای دیبا و آئینه های زرین و سیمین و مادگان با مهد های زر و کمرها و ساختهای مرصع بجواهر. و بیست اسب آوردند بر اثر پیلان با زین های زرین ، نعل زربرزده ، و ساختهای مرصع بجواهر بدخشی و پیروزه ، و اسپان گیلی ، و دویست اسپ خراسانی با جلهای دیبا ، و بیست عقاب و بیست شاهین ، و هزار اشتر آوردند دویست با پالان و افسار های ابریشمین ، دیباها درکشیده در پالان ، دیگر اسباب و جوال سخت آراسته ، و سیصداشتر از آن بامحمل و مهد ، بیست با مهد های بزر و پانصد هزار و سیصد پاره بلور از هر دستی ، و صد جفت گاو و بیست عقدگوهر سخت قیمتی و سیصد هزار مروارید و دویست عدد چینی فغفوری از صحن و کاسه و غیره که هریک از آن در سرکار هیچ پادشاهی ندیده بودند و دو هزار چینی دیگر از لنگری و کاسه های کلان و خمره های چینی کلان و خورد و انواع دیگر و سیصد شاد روان و دویست خانه قالی و دویست خانه محفوری .

چون این اصناف نعمت بمجلس خلافت و میدان رسید تکبیری از لشکر بر آمد و دهل وبوق بزدند آنچنانکه کس مانند آن یاد نداشت و نخوانده بود و نشنوده . هرون الرشید روی سوی یحیی برمکی کرد و گفت : این چیزها کجابود در روزگار پسرت فضل ؟ یحیی گفت: زندگانی امیر المؤمنین دراز باد، این چیزها در روزگار امارت پسرم در خانه های خداوندان این چیزها بود بشهرهای عراق و خراسان . هرون الرشید از این جواب سخت تیره شدچنانکه آن هدیه بر وی منغص شد و روی ترش کرد و برخاست و از آن خضرا برفت .» [1]

خلفای عباسی در اثر غارت ملل تابعه بجای رسیدند که برای خود (قصر التاج) اعمار نمودند . حکایت این قصر چنان است که : « امیرالمومنین

---

١ ـ تاریخ بیهقی ، ،صص ٥٣٦ ــ٥٣٧

المقتدربالله کاخ و باغ بسیار زیبایی پدید آورد که آن را دارالشجر می خواندند . در این کاخ درختی از زر و سیم ساخته بودند که میان دریاچه ء بزرگی جلو ایوان کاخ قرار داشت . این درخت هشت شاخهء بزرگ از زر و سیم داشت و بر هر شاخهء آن شاخه های کوچک ، میوه های گوناگونی از جواهر رنگا رنگ دیده می شد. به علاوه از پرندگان زرین و سمین صدای سوت و آواز چهچه بر می خاست و در اطراف راست و چپ دریاچه مجسمهء پانزده سوار بود که لباس حریر پوشیده و شمشیر در کمر داشتند و چنین به نظر می رسید که به جنگ یکد یگر می شتابند. »[1]

شایان یاد آوری است که این ثروت های سرشار وهدیه های کلان و مال های خراج از سیستان و بلخ وهرات ونیشاپور وسایر شهرهای خراسان وایران به سواحل دجله سرازیر میشد و در آنجا کاخهای و باغهای با شکوهی برای خلفا و سرداران شان بر پا میگردید و آنچه باقی میماند صرف عیاشي ها و خلعت ها و خرید کنیزکان زیبا روي از نواحی دور دست میشد.

<u>پیام یعقوب لیث به خلیفهٔ عباسی:</u>

از شعر المتوکلی که از جانب یعقوب لیث برای خلیفه معتمد فرستاده شده برمی آید که او در صدد بوده تا درسایهٔ درفش کاویان بر همه امم سیادت جوید وبر سریر ملوک عجم برآید وخاندان عباسی را براندازد. المتوکلی اصفهانی از ندمای المتوکل عباسی(٢٣٢- ٢٤٨)هجری از تند ترین افراد شعوبیه بود.اشعار زیرین او که از قول یعقوب لیث به خلیفهٔ بغداد نوشته شده، درمعجم الادباء یاقوت حموی بدین گونه نقل شده است:

انا ابن الاکارم من نسل جم	وحائز ارث ملوک العجم
ومحیی الذی بادمن عزهم	وعفی علیه طوال القد م
وطالب او تار هم چهرة	فمن نام عن حقهم لم انم
معی علم الکا بیان الذی	به ارتجی ان اسود الامم
فقل لبنی هاشم اجمعین	هلموا الی الخلع قبل الندم

---

١ ـ مرتضی راوندی، ج٢ص ١٥١- ١٥٢

ملکنا کم عنـــوة بالـرما ح طعناً وضرباً بسیف خذم
و اولا کم الملـک آبـاء نا فما ان و فیتم بشکر النعم
فعودوا الی ارضکم بالحجاز لالکم الضباب و رعی الغنم
فانی ساعلو سـریر ملوک بحـد الحسام وحرف القلم[1]

ترجمهٔ این شعردر فارسی چنین است:« من فرزند آزادگان جم نژاد وصاحب ارث پادشاهان عجم استم. وزنده کنندهٔ آنچه عزت آنان که از میان رفته وطول ایام قدیم برآنها قلم فراموشی کشیده است. من آشکارا خواهان انتقام آنانم واگر کسی ازحق ایشان چشم پوشد،من چشم نخواهم بست. درفش کاویان با من است وامیدوارم که با فَّر آن برتمام ملل برتری یابم. پس به همه بنی هاشم بگو که پیش از پشیمانی آمادهٔ خلع شوید.ما به قهر وطعن نیزه وضرب شمشیر ها شما را جکومت دادیم وپدران ما پادشاهی را به شما دادند، اما شما به شکر نعمت ها وفا نکردید، پس بازگردید به حجاز سرزمین خود برای خوردن سوسمار ووچرانیدن گوسپندان. وآنگاه به یاری شمشیرتیز نوک قلم، من برتخت پادشاهان خواهم نشست. »[2]

یعقوب به داستانهاي ملي و قهرماني که یادگار عظمت و سربلندي نیاکان نامدار او بود، اهمیت بسیار مي داد. در نظر یعقوب هیچ چیز بهتر از شجاعت، پیروزي و سربلندي و کسب افتخارات نبود و این خوي از همان آوان کودکي که بداستانهاي ملي و حماسي آزاده مردان سیستان بخصوص خاندان سام وزال ورستم ، گوش میداد، خمیرهٔ جان او شده بود.وبا همین روحیه بود که خواست بربغداد حمله کند وخلیفه معتمد را ازقدرت بزیرکشد وخود برسریرسلطنت عجم فراز آید.این رخ داستان یعقوب نیز خواندنی است که در زمانی دیگر بدان پرداخته خواهدشد.

پایان ٢٠١٤/٦/١

---

١ ـ دکتر ذبیح الله صفا،حماسه سرائی در ایران، ص ١٤٨

٢ – لینک پیام یعقوب لیث به خلیفهٔ عباسی دریوتیوب به شرح زیر است:https://www.youtube.com/watch?v=uCVlwfU_G٨

مقاله سی ونهم

اسماعیل خان وامارت او در هرات پس ازسقوط طالبان

این مقاله بر اساس گزارش های خبرنگاران رسانه های معتبر بین المللی و گزارش های نهادهای دفاع از حقوق بشر سازمان ملل متحد نوشته شده و از کار کردهای اسماعیل خان بعد ازسقوط طالبان و برگشت او از ایران و چنگ انداختن برهرات بحث میکند. در این مقاله به دورهٔ جهاد اسماعیل خان و روابط او با سازمانهای استخباراتی کشورهای منطقه، وقوای شوروی درافغانستان اشاره یی نشده است. برای دانستن جنگها وگریزهای اسماعیل خان با طالبان و اسیرشدنش بدست طالبان وفرارش از زندان طالبان درقندهار وپناه بردن دوباره اش به ایران، به مقاله داکتر سید عبدالله کظم منتشره پورتال افغان جرمن آنلاین رجوع شود:

(www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/kazem_sa_ismaielkhan_taleban.pdf)

یکی ازجنگسالاران ائتلاف شمال ، اسماعیل خان(وزیر انرژی وآب افغانستان) است که بعد از شکست از دست طالبان در۱۹۹۵ جبونانه به ایران فرارکرد وپس از سقوط طالبان بوسیله طیارات B۵۲ امریکائی او برهرات تسلط یافت ودرزمان فرمانروائیش در هرات قوانین اسلامی را سختگیرانه تر از زمان طالبان برشهروندان هرات تعمیل وتحمیل میکرد.

اسماعیل خان

وی با قساوت واستبداد کم نظیری برمردم هرات حکومت کرد وسد آهنینی در جلو آزادی های مدنی مردم هرات شمرده میشد. عواید سرشار گمرکات هرات به وی امکان داده بود که با تشکیل یک اردوی شخصی سی هزار نفره ازملیشه های محلی در آن ولایت از نفوذ وقدرت زیادی برخوردارشود. وی خویشتن را امیر حوزهٔ غرب لقب داده بود و ولایات غور، بادغیس وفراه و

نیمروز را تابع ولایت هرات ساخته بود و والیان آن ولایات را واداشته بود تا بجای حکومت مرکزی از اوفرمان ببرند (دولتی در درون دولت). سفرهای مستقلانه وی به تهران وترکمنستان وعقد قراردادهای اقتصادی وتخنیکی با مقامات آن دو کشور، به وضوح به معنی برسمیت نشناختن دولت کرزی و دوری جستن از دولت مرکزی تلقی میشد. کنار کشیدن او ازحکمروائی مستقلانه در غرب کشور، شاید یکی از دست آوردهای تاریخی دولت کرزی با کمک دوستان بین المللی او باشد.

حامدکرزی درتاریخ ۲۴ اکتوبر۲۰۰۲، در مراسم افتتاح سمینار رؤسای محاکم ولایات افغانستان به فرماندهان و مسوولین ولایات که از اوامردولت مرکزی سرکشی میکردند، هوشدار داده گفت:«در اکثر نقاط کشورمنازعه و جنگ قوماندانان به خاطر دست آوردن عواید گمرکات و مالیات دولتی است.» او علاوه کرد که: «فرماندهان مسلح برای بدست آوردن پول می جنگند و مردم بیگناه در میان آتش جنگ آنان جان میدهند. کسانی که جنگ میکنند پول کافی دارند و تنها سرمایه جمع میکنند و از ریختن خون زن و مرد این ملت هیچ باکی ندارند و وجود شان از خون ملت فربه شده ، اما باز هم رحم ندارند. اگر فرماندهان فکر میکنند که کرزی با این همه مشکلات باقی ماندن در ارگ را ترجیح میدهد، اشتباه میکنند.» در اینجاکرزی سوگند یاد نمود که:«هر ثانیه بودن در ارگ برایش چون جهنم است ، آنها باید بدانند که دیگر برایشان موقع نیست.»

آقای کرزی گفت: «شش ماه اداره مؤقت را با همه نا بسامانی هایش تحمل کردیم و در لویه جرگه نیز به ملت افغانستان و جهانیان وعده سپردیم که در افغانستان، عدل و انصاف و امنیت را تأمین میکنیم ، اما در بسا موارد عدل و انصاف و امنیت وجود ندارد. عامل بی انصافی و نا امنی و نابسامانی ،کسانی اند که به امضای من در پست های دولتی مقرر شده اند.».رئیس دولت انتقالی افزود که ۷۵ هیئت صلح از طرف دولت به ولایات کشور فرستاده شده که محتوای گزارشات همه آنان یکسان است : یعنی مردم با هم همبسته اند ولی از والیان و فرماندهان امنیتی شکایت دارند.آقای کرزی در بخشی از سخنان خود گفت : به یاد دارم که از وحشت

چند نفر طالب بکشورهای دیگر فرارکرده بودند ولی اکنون که با حمایت مردم افغانستان دوباره بقدرت رسیده اند، برآنها ظلم میکنند."(آزانس خبری باختر ٢٤اکتوبر)

منظورکرزی ازاین تذکر،جنرال دوستم و اسماعیلخان وعطامحمدنور بودند که از دست طالبان اولی به ترکیه و دومی به ایران وسومی به کولاب تاجیکستان فرارکرده بودند، ولی اکنون که دوستم برتخت قدرت شبرغان واسماعیل خان برتخت هرات وعطانور برسریرقدرت بلخ قرارگرفته بودند، هرسه نفر دست به تصفیه های قومی میزدند و اطاعت از کرزی را برای خود عار میدانستند.

رادیو بی بی سی شام ١٥ دسامبر٢٠٠٢ گزارش داد که :حامد کرزی ، رئیس دولت انتقالی افغانستان ، با صدور فرمانی ، فعالیت رهبران سیاسی را در زمینه های نظامی ممنوع اعلام کرده است . در این فرمان که فوراً بمرحله اجرا در می آمد، آمده بودکه مقامات کشوری و لشکری حق ندارند در هر دو زمینه نظامی و غیر نظامی فعالیت داشته باشند. بگفته خبرنگاران، این اقدام آقای کرزی را می توان کوشش اساسی برای کنترول فرماندهان قدرتمند محلی در افغانستان تلقی کرد. برمبنای این فرمان، می بایستی آقای دوستُم و اسماعیل خان و گل آقا شیرزی و فهیم وزیر دفاع، از یکی از دو پُست فعلی خویش مثلاً از پست نظامی صرف نظر کنند، در غیر این صورت آنها تا زمانی که نظامی باقی بمانند و بر تشکیلات شبه نظامی خود تکیه داشته باشند، نمی توانند انتظار عنوان و موقعیت مهمی را در دولت فعلی داشته باشند.(رادیو بی بی سی ١٦ دسمبر٢٠٠٢)

در تاریخ ١٧ دسمبردو نفرازفرماندهان مقتدر یعنی گل آقا شیرزی و عبدالرشید دوستم اطاعت خود را از فرمان حامد کرزی ابراز داشتند وشیرزی والی قندهار گفت : او تمام فرامین و دستورات دولت انتقالی را می پذیرد و بزودی تصمیم خود را مبنی بر انتخاب یکی از این دو پست اعلام خواهد کرد ، ولی از طرف اسماعیل خان جوابی در رابطه به این

فرمان داده نشد. این در حالی بودکه سازمان نظارت برحقوق بشر، یک بار دیگر از شیوه حکومت اسماعیل خان در هرات و از نحوه برخورد او نسبت به زنان در گزارش تازه خود انتقاد کرده بود و این انتقاد در نشست اسلو(در ۱۷ دسمبر۲۰۰۲) به حیث حربه یی علیه عملکرد دولت انتقالی حامد کرزی بکار رفت و منجمله حکومت ناروی ، اعطای کمک ۵۵ میلیون دالری خود را به افغانستان در سال ۲۰۰۳ ، منوط به رعایت حقوق زنان در امور اجتماعی و سیاسی وانمود کرد. (در کنفرانس اسلو ۲۰کشور صنعتی جهان اشتراک ورزیده بودند و یک میلیارد و ۲۳۰ میلیون دالرکمک به افغانستان برای سال۲۰۰۳ متعهد شدند.(جام جهان نما، BBC۱۷ دسمبر)

گفته میشد اسماعیل خان عواید گمرک هرات را که روزانه بین سی تا پنجاه میلیون دالر میشد، همه را به حساب شخصی خود ذخیره میکرد و از گاو غدودی برای ساختن پارک ملت و یا بنای یاد بودی ازشهدای جهاد، ویا بکشیدن خیابان وچارسوقی که هزینهٔ تمام آنها به اندازهٔ یکروزهٔ عواید گمرک هرات نمیشود بمصرف میرساند. چرا جناب امیر صاحب با وجود درخواست رئیس دولت تا اخیر حاضر نگردید لیست دارائی های منقول وغیر منقول خود را ارائه کند؟ بماند آنچه که در بانک های خارج ذخیره دارد.

بی بی سی ازقول وزیر مالیه گزارش داد که، درسال ۲۰۰۲گمرکات افغانستان معادل ۲۶۰ میلیون دالردرآمد داشته اند، ولی وزیر مالیه ضمن مصاحبه ای در پایان سال ۲۰۰۶گفت اکنون گمرکات افغانستان سالانه بیشتر از چهارصد میلیون دالر عواید دارد. وزیرمالیه اشاره نمود که قبل ازاین ۳۷۰میلیون دالربه جیب زمامداران محلی هم مرز باکشورهای همسایه میریخته است. [منظوروزیرمالیه آنزمان اشرف غنی، اسماعیلخان والی هرات بود.]

اسماعیل خان سرانجام مجبورشد ظاهراً به ولایت داری اکتفا کند واز بخش نظامی (هرچند نیروهای نظامی همه ازاو اطاعت میکردند)

صرف نظرکند. اسماعیل خان که امارت را بر ولایت ترجیح میداد به عنوان "امیر" حوزه غرب به سفرهای رسمی بدون استیذان مرکز به ایران و ترکمنستان می پرداخت وبا طرف های خارجی قراردادهای اقتصادی وتجاری می بست ودولت مرکزی را به هیچ میگرفت. رئیس حکومت انتقالی حامدکرزی که از این اجراآت امیرصاحب خواهی نخواهی رنج می برد، وی را به حیث وزیرمعادن وصنایع درکابینه خود جای داد، اما امیرصاحب از قبول این پست سرباز زد و درخانه نشست. با آنکه سفیرامریکا خلیلزاد به هرات رفت وبه دلجوئی او پرداخت ، مگر او راضی نگردید. در هرات والی دیگری مقررشد، اماحضور این والی بر امیرصاحب ناگوار آمد و عده ای ازهوادارانش را دستور داد دست به تظاهرات خشونت آمیز بزنند. هواداران امیرصاحب دست به آشوب زدند وتعدادی ازعمارات دولتی و نهادهای امداد رسانی بشمول نهاد حقوق بشر را همراه باماشین های شخصی مردم به آتش کشیدند.

امریکا که ازمدتها قبل میخواست برمیدان هوائی شیندند تسلط داشته باشد ولی اسماعیلخان مانع حضورش بود، درچنین فرصتی، برای خاموش کردن آشوب اسماعیلخان وتامین امنیت بسرعت توسط هلیکوپتر از هوا به هرات رسید و به تظاهرکنندگان اخطارداده شد تا متفرق شوند مگر تظاهر کنندگان دست از خشونت نگرفتند، بنابرین برتظاهرکنندگان از هوا آتش گشودند و با کشتن ۴۰ تا ۵۰ تن از شورشیان، آشوب را خاموش وامنیت را دوباره در هرات قایم کردند و بر اقامتگاه اسماعیل خان نیز پهره گذاشتند. بدینسان اسماعیل خان نخستین ضرب شصت امریکا را احساس کرد و درخانه اش زیر نظارت قرار گرفت.

پس از انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر قرعه وزارت انرژی وآب به نام او برآمد و این بار صلاح درآن دید تا پست جدید را بپذیرد و به کابل برود. وقتی سایه استبداد وی از سرمردم هرات گم شد، دلهای مردم از شادمانی مالامال گردید وقفل سکوت از لبها برداشته شد ومردم خاطرات و چشمدیدهای جانکاه خود را ازدوره حکومت اسماعیل خان برای رسانه های گروهی حکایت کردند.

فرازهایی ازگزارشهای خبرگزاران بین المللی :

نهادهای حقوق بشر جهانی معمولاً برای جمع آوری اطلاعات ازحوادث و رخداد های مهم سیاسی واجتماعی وفرهنگی گزارشگران خود را به افغانستان ویا ولایت مورد نظر میفرستند وآن گزارشگران سعی میکنند با مردم عادی ویا اشخاصی که دچار مصیبت شده اند در تماس شوند وحقایق را از زبان مصیبت رسیدگان بدون حب وبغض شخصی بشنوند وضبط نمایند. رسانه های بین المللی نیز از میان مردم محل، کسی را که اولاً بزبان انگلیسی بلد باشد وثانیاً در رشتهٔ خبرنگاری وژورنالیزم تجربه وسابقه ای داشته باشد به عنوان گزارشگر برمی گزینند تا با رعایت اصل راستی ودرستی، گزارش خود را روزانه تهیه وارسال کنند وطبعاً در صورتی که واقعه ای بغلط گزارش داده شود، شخص گزارشگراعتبار خود را ودر نتیجه کاروحقوق خود را از دست میدهد. بنابرین گزارشگر هیچ ضرورتی به تهیه گزارش های دروغی ندارد واین افراد واشخاص خاطی، متجاوز وناقضین حقوق بشراند که متوسل به دروغ گوئی وکتمان حقایق میشوند. بنابرین متهم ساختن نهادهای بین المللی حقوق بشرو یا رسانه های گروهی ومنجمله گزارشگران bbc, وصدای امریکا،هیچگاهی ازجرم و جنایات ناقضین حقوق بشر در حق زنان واقلیت های قومی وسایر شهروندان درولایات دوردست نمی کاهد. بنابرین در زیر فرازهایی از گزارش های این نهادها وسازمانهای بین المللی در بارهٔ راه و روش حکومتداری اسماعیل خان بازتاب داده میشود وقضاوت را به خوانندگان وامیگذارم.

همه امیدهای ما بربادرفت:

سازمان نظارت بر حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارشی اطلاع داد که: در غرب افغانستان جنایات یک جنگ سالار دیگر که هم قماش دوستم است، بدون عکس العمل مقامات بین المللی ادامه دارد. گزارش می افزاید : علی الرغم حضور نظامی امریکا در منطقه « اسماعیلخان که خود را" امیر هرات" لقب داده است، با خشونت وحشیانه یی بر شهر حکم

میراند.» این تورن اسبق که بارها به ایران فرار کرده بود، در نوامبر ۲۰۰۱ با پول و تجهیزات ائتلاف بین المللی وارد شهر هرات گردید. اسماعیل خان از نظر «دونالد رامسفلد» وزیر دفاع امریکایک «شخص،ملایم وقابل اعتماد» است، اما از دیدگاه شاهدان عینی که با نمایندگان سازمان نظارت برحقوق بشر گفتگو کرده اند،« یک جانی و یک آدمکش خونی است » .گزارش می افزاید:« در هرات توقیف ، شکنجه و خشونت جسمی ، ارعاب ، آزار اقلیتهای قومی بخصوص اقلیت پشتون، سرکوب آزادیهای دموکراتیک، تبعیض جنسی و صدها اقدام سرکوبگرانه دیگر زندگی روزمره مردم را زهرآگین کرده است.»

یک باشندهٔ هرات به نماینده سازمان نظارت برحقوق بشرگفت : « چی چیز در افغانستان تغییر کرده است ؟ تمام امیدها ما برباد رفته است ... همان جنگ سالاران دیروز بار دیگر به قدرت رسیده اند. بنیاد گرائی بار دیگر بیداد میکند و روز تاروز نیرومند ترمیشود.» گزارش از حامد کرزی خواسته است تا یک هیئت مختلط افغانی- ملل متحد راجهت بر رسی جنایات به منطقه هرات بفرستد و اقدامات جدی را برای حفظ جان شاهدان عینی روی دست گیرد.(مجلهٔآینده ، شماره ۱۶ ،۲۰۰۳)

جان سیفتن، مسئول بخش آسیائی ادارهٔ نظارت برحقوق بشردر نیویارک ویکی از نویسندگان این گزارش گفته است: جامعه بین المللی میگوید که خواستار کاهش میزان قدرت و نفوذ فرماندهان محلی در افغانستان است ، اما « در غرب افغانستان جامعه بین المللی دوست کسی است که از دشمنان حقوق بشر بشمار می آید.» در این گزارش همچنان گفته شده است که در سال ۲۰۰۲ والی هرات ، اسماعیل خان، شخصاً دستور باز داشت و ضرب و شتم مخالفان سیاسی خود را صادر کرده است. افراد زندانی شده توسط چوب و کیبل و قنداق تفنگ، لت و کوب گردیده و در بسا موارد زندانی ها از پا آویزان شده و بوسیله شوک های برقی شکنجه میشوند. این گزارش حاکی از خشونت علیه اقوام پشتون و تصفیهٔ آنها در هرات حکایت دارد. راپور می افزابد:« اسماعیل خان و پیروانش ژورنالستان وناشرین را اخطار داده و یک تعداد سازمان های

داخلی را که اجازه فعالیت داده بشدت تحت کنترول دارند، گروه های غیر سیاسی از اجتماع کردن خود داری میکنند و محصلین پوهنتون از مباحثه پیرامون سیاست اجتناب مینمایند.

جان سیفتن میگوید:«هرات از قرنها بدینسو به حیث مرکز آزاد تمدن و فراگیری علم و دانش شناخته شده است . طالبان کوشیدند تا آنرا نابود سازند. اکنون اسماعیل خان راه آنها را ادامه میدهد.» اسماعیل خان که مناسبات نزدیکی با ایران دارد، گفته میشود که فرماندهی ۳۰ هزار ملیشه را بدوش دارد که از بهترین ارتش های شخصی در افغانستان از نگاه تعلیمات نظامی و سلاح میباشد. از وقتی که وی قدرت را بدست گرفته است ، اقلیت های پشتون در منطقه از چور و چپاول و آزار واذیت افراد مسلح اسماعیل خان بصورت درد آوری شکایت دارند.

سیفتن می افزاید: «امریکا و ایران بالای اسماعیل خان نفوذ قوی دارند. آنها وی را در موقف امروزه اش جابجا کرده اند، اکنون آنها مسوولیت دارند تا اسماعیل خان را مجبور سازند که در روش خود تجدید نظر نماید.» جان سیفتن میگوید: ما به این نظر هستیم که در حال حاضر وضع در غرب افغانستان بدترشده میرود، واین امر به ایالات متحده و متحدینش نشان خواهد داد که افغانستان برخلاف آنچه که فکر میکنند، آزاد نشده، بلکه در حقیقت با مشکلات جدی مواجه است .(بی بی سی، ۴ نومبر۲۰۰۲، برنامهٔ مجله آسیای میانه)

جان سیفتن بعداً درگفتگوی رادیوئی با بی بی سی نیز علاوه نمود که هیئت نظارت برحقوق بشر در هرات با یکصد تن از باشندگان آنجا مصاحبه نموده و بعد این گزارش را برویت این مصاحبه ها تهیه کرده است . مردم از مصاحبه با خارجی ها در هراس اند و در آغاز میگویند اسماعیل خان آدم خوبی است، اما اگرمصاحبه در خفا صورت بگیرد و شخص مطمئن شود که نامش افشا نخواهد شد، آنگاه به بیان حقایق می پردازند و شما میتوانید به میزان ترس و ارعاب مردم از شیوهٔ حکومت استبدادی در هرات پی ببرید.(جان سیفتون، نه پشتون است ونه به حزب

خلق و پرچم،تعلق دارد تا براو اتهام تعصب قومی زده شود،بلکه یک امریکائی از مدافعان حقوق بشراست.)

خبرگزاران بین المللی میگویند که اسماعیلخان اکنون به یک چهره مستبد تبدیل شده است و کسی نمی تواند از او انتقاد کند، زیرا هرکه از او انتقاد نماید، وی را مخالف خود پنداشته زندانی میکند وبه لت وکوبش می پردازد. ژورنالیستهای محلی تخویف و تهدید میگردند . نشرات مستقل وجود ندارد و همه چیز تحت کنترول خودش قراردارد.

کمیتهً حفاظت ژورنالیستان مقیم امریکا درگزارشی که به مناسبت روز تجلیل از روز جهانی مطبوعات منتشر ساخته، افغانستان را برای ژورنالستان کشور خطرناک دنیا نامیده است. مسئول بخش تحقیق آسیایی اداره نظارت برحقوق بشر، جان سیفتن میگوید : در افغانستان ارتش، پولیس و نیروهای استخبارات ، به ژورنالستان تهدید مرگ میدهند. ژورنالستان را دستگیر میکنند و بطور موثر آنها را خاموش میسازند. او مثالهایی از جلال آباد ، هرات و کابل ارایه داشته است. درگردیز و جلال آباد قوماندانان آنعده ژورنالستان را که از بی امنیتی اوضاع گزارش میدهند ، تهدید به مرگ نموده اند واسماعیل خان والی هرات ، یکی از خبرنگاران رادیوی آزادی را دستگیر وپس از سیلی کاری از هرات اخراج نمود. والی هرات دستگاه های گیرنده تلویزیون ماهواره یی را منع و دستور داده است تا تمام (CD) فلم های امریکایی و هندی را بسوزانند ومانع ورود و دیدن فلم های ویدیویی گردند.

<u>نقض خشن حقوق زنان :</u>

رسانه های معتبر ین المللی،درسالهای ۲۰۰۲-۲۰۰٤، پیوسته گزارش داده اند که:گسترش تجاوز وسرقت مسلحانه، غالباً توسط نیروهای امنیتی افغان، تاثیر وحشتناکی روی زنان داشته است .دختران به دلیل نا امنی راه ها در روز روشن جرئت نمیکنند به مدرسه بروند و مادرانشان هم به همین دلیل نمی توانند به مراکز صحی یا دکتر وبیمارستان مراجعه کنند. وقتی هم که به یک زن تجاوز میشود، به دلیل لکه دار شدن شرافت

خانوادگی، جانش توسط اقوام خودش تهدید میشود. گروه دیده بان حقوق بشر در گزارش خود تصریح کرده که« بسیاری از زنان و دختران در واقع زندانیان خانه های خود هستند.» عفو بین المللی نیزاز قول یک کارگر افغان آورده که : « درزمان طالبان اگر زنی یک سانتی از بدنش معلوم میشدشلاق میخورد، اما اکنون به او تجاوز میکنند.» کشتن زنان و دخترها بخاطرشرافت خانوادگی و ازدواج های زودهنگام و اجباری عمیقاً درجامعه افغانستان ریشه دوانیده است. روند تغییرات باید از جایی آغاز شود و مهمتر از همه تامین امنیت درافغانستان است .

در تاریخ ۱۱ دسمبر۲۰۰۲ خبرگزاری رویتر، از هرات گزارش داد که برگزاری محافل عروسی در رستوران های هرات بار دیگر بدستور اسماعیلخان ممنوع گردیده است. این قیود چهار ماه قبل زمانی در هرات وضع گردید که یک دختر جوان هراتی به دلیل اینکه والدینش قادربه برگزاری محفل عروسی او در رستورانت نشده بودند، خود را آتش زد. امابعد بنابر شکایات مردم آن قیود لغو شد، ولی این بار اسماعیل خان به دلیل اینکه برگزاری این گونه محافل سبب میشود تا زنان و مردان برقصند و در هنگام رقص ایشان با هم در تماس می آیند و این کار خلاف شریعت است. اسماعیل خان این تصمیم خود را رنگ شرعی داده وگفته است که بنابر فیصله شورای علمای دینی هرات مردم مجبوراند از برگزاری محافل خوشی در رستورانها خود داری ورزند. در ماه سپتمبر ۲۰۰۲ اسماعیل خان دستور داده بودکه برای زنان اجازه نیست به پارک ها ازطرف شب گردش کنند و نیزحق ندارند لباس های رنگه بپوشند و در ملاء عام ظاهر شوند.(درد دل افغان ، شماره ۴۳، صص ۱۴،۳۷)

سازمان نظارت برحقوق بشر در گزارش خود که در نیمه دسامبر۲۰۰۲ انتشار داد،ابراز نظر کرد که : زنان و دختران در بخش هایی از افغانستان همچنان تحت فشار و محدودیت های شدید، مزاحمت و بدرفتاری قرار دارند. این سازمان در گزارش خود وضعیت زنان در هرات را مورد توجه قرار داده، هوشدار می دهدکه وضعیت در هرات نشانه ای از تحولات مشابه نقض حقوق زنان در سایر مناطق کشور است. در این

گزارش به سوء رفتار پلیس با زنان، معاینه اجباری برای اثبات باکره گی و محدودیت هایی اشاره میشود که یاد آور دوره طالبان است. بنابر این گزارش، درهرات پلیس، مقامات محلی و گروه های سازمان داده شده یی از پسر بچه های مدارس، رفتار و ظاهر زنان را تحت مراقبت دارند. این گزارش از مطالبی در تلویزیون و روزنامه های محلی نقل قول میکند که در آنها، والی هرات اسماعیل خان به تعیین قواعد رفتار زنان و دختران پرداخته است . بر اساس این قواعد، آزادی رفت و آمد زنان محدود شده است و زنها و دختران بزرگ سال در هنگام خروج از خانه باید با برقع یا چادری خود را کاملاً بپوشانند.

در گزارش سازمان نظارت بر حقوق بشراسنادی ارایه میشود که نشان میدهد: شهروندان هرات و زنان و دخترانی که با مردان قدم میزده اند یا در موترآنها سوار بوده اند و یا حتی با مردان در خانه و حریم خصوصی خود تنها بوده اند، دستگیر شده اند. بعد از چنین دستگیری هایی زنان از سوی داکتران معاینه میشوند تا معلوم شود که آیا به ایجاد رابطه جنسی پرداخته اند یا نه و آیا باکره هستند یا خیر؟ بدنبال این سختگیریها، اسماعیل خان دستور داده بودکه دختران حق ندارند باپسران یکجا درس بخوانند و در دانشگاه صنوف دختران از پسران جدا شده است و کورسهای خصوصی حق ندارند به آموزش دختران بپردازند.

افزون براین اسماعیل خان استبداد وتعصب مذهبی رابحدی رساند که زنان شریف هرات راکه با اقارب ویا مردان خود از منزل بیرون میرفتند، مورد پیگردقرارمیداد وموضوع باکره بودن دختران را که یک امر بسیار خصوصی است، مورد تست ومعاینات طبی قرار میداد وآنانی راکه دراین آزمون پست ناکام بیرون می آمدند ویا ناکام ساخته میشدند به زندان می سپرد وطبعاً اقارب شان مورد توهین وتحقیر پولیس مخفی قرارمیگرفتند وبالنتیجه زنان "متهم" که دیگر روی بازگشت به خانه را نداشتند مجبور میشدند خود را آتش بزنند و از شر سرزنش فامیل واقارب وهمسایگان خود را راحت کنند. یک چنین توهینی رامردم هرات در طول تاریخ از سوی هیچ مهاجم بیگانه ای ندیده بودند که در زمان امارت خود

ساختهٔ اسماعیل خان دیدند. اسماعیل خان تا قبل ازشکست وفراراز دست طالبان آدم خوب وقابل احترامی بود، ولی پس از شکست و فرار به ایران او زنجیر غلامی سازمان اطلاعات ایران را برگردن انداخت و بعد از سقوط طالبان واشغال دوبارهٔ هرات، او به مدافع جدی منافع ایران در افغانستان تبدیل شد واجراآت او در هرات حتی از رژیم اسلامی ایران هم سخت گیرانه تر ودر بسا موارد دست رژیم طالبان را ازپشت بسته بود.

سازمان نظارت برحقوق بشردرافغانستان تا اخیر ماه جولای ۲۰۰۳ بیش از۲۳۰۰ مورد نقض حقوق بشر و تنها در ماه جون (جوزا) در شهر مزارشریف بیش از۷۰۰ مورد از نقض حقوق بشر را ثبت کرده و به نشر سپرده است. تجاوز بر حقوق زنان کشور از سوی تفنگ سالاران در تمام دورهٔ پس از طالبان بسیار وحشتناک بوده است. ادارهٔ مستقل حقوق بشرافغانستان تنها درسال ۲۰۰۵ از ۱۳۰۰ مورد نقض حقوق بشر درحق زنان افغانستان را ضبط کرده است که من از آن درمقالات دیگری:"وضعیت حقوقی زنان درسال ۲۰۰۵"، و"جنایت درجامهٔ جهاد" متذکرشده ام.

سازمان نظارت برحقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارش پنجصد صفحه ئی خود که در ۱۱ جنوری ۲۰۰۷ مواد مربوط به افغانستان آن در بخش فارسی بی بی سی انتشار یافت، یک بار دیگر از اسماعیل خان در ردیف ناقضین حقوق بشر در زمره برهان الدین ربانی، سیاف، فهیم، دوستم، وکریم خلیلی ومحقق وحکمتیار وملاعمر نامبرده شده وبه دولت افغانستان گوشزد کرده است تا ایشان را بچنگ عدالت بسپارد.(بی بی سی ۱۱جنوری ۲۰۰۷)

<u>سیاست تبعیض نژادی وتصفیهٔ قومی اسماعیلخان:</u>

یکی دیگر از روش های استبدادی وخشونت بار حاکمیت درمناطق تحت تسلط اسماعیل خان، اعمال تبعیض نژادی نسبت به اقوام پشتون بود.اسماعیل خان هموطنان پشتون تبارمقیم آن ولایت را بیگانه می شمرد، چیزی که در هیچ یک از ولایات افغانستان مرسوم نبوده و نیست! سید

عبدالرحیم شیندندی خبرنگار صدای امریکا، طی گزارشی از اعمال تبعیض و خشونت در حق پشتونهای هرات از طرف اسماعیل خان و هوادارانش نکات بسیار تکان دهنده ئی را یاد آور شده و مینویسد: پشتونهای هرات بشدت از صحبت با ژورنالستان هراس دارند. یک ژورنالست وال ستریت ژورنال، با یک صراف پشتون بنام خـزان در مورد اعدام پشتونها در هرات مصاحبه داشت ، درست ۳۰ دقیقه بعد از مصاحبه، خزان توسط پولیس مخفی اسماعیل خان توقیف گردید، وی بعد از لت و کوب فراوان، دونیم ماه در زندان شکنجه دید وبعد رها گردید. در آغاز سقوط طالبان، پشتونها در نقاط مختلف مجبور ساخته میشدند تا موترهای شخصی خود رابه جنگ سالاران تسلیم نمایند.دکانداران و فروشندگان سیار پشتون در شهر هرات میکوشند با مشتریان حکومتی خود بسیار محتاط باشند تا به طالبان ارتباط داده نشوند. اکثریت پشتونهای متمول هراتی خانه و کاشانه خود را در هرات ترک کرده اند. افراد اسماعیل خان کتاب های پشتو را از کتاب فروشی هابرچیده و نیزاکثریت کتاب های پشتو را از کتاب خانه های دولتی جمع کرده اند. در ادارات دولتی هرات تبعیض در مقابل پشتونهابشدت جریان دارد .یک جوان هراتی پشتون که به تازگی از ایران برگشته و مایل بود به دروس خود درمکاتب هرات دوام بدهد، هیچیک از مکاتب حاضر نشد او را به شاگردی بپذیرد و سرانجام به مدیریت تعلیم و تربیه مراجعه و تقاضای شمولیت خود را نمود، در مدیریت تعلیم و تربیه برایش گفته شد، برود کچالو فروشی نماید و از این احسان خوشحال باشد که در امنیت زندگی میکند.

این خبرنگار میگوید: مردم پشتون زرغون به نماینده صدای امریکا گفتند که سرور حیدری مشهور به سرور یک دست و رفیقش غازی محمد، هردو در چندین واقعه دزدی و غارت و تجاوز به ناموس مردم در پشتون زرغون و مناطق اوبه دست دارند ولی بجای بازخواست از او ، اکنون وی مسوول گارنیزیون شهرهراتست .غازی محمد که در زمان طالبان در کوه متواری بود، اکنون با باندش بر قریه های پشتون نشین حمله میکند و دست تجاوز به مال و ناموس مردم میزند.وی از پشتونهای ممدازائی (

ظاهراً: محمدزائی)که در نواحی اسلام قلعه بود وباش دارند، مالیه میگیرد. زمین های زراعتی پشتونهای اچکزائی که در قریه سردار زندگی میکنند، وقتی زیر آب رفت که جنگ آوران اسماعیل خان بند آب قریه را ویران کردند و به علت قطع شدن آب از زمین های قریه اکثر اهالی از آن قریه کوچیدند و تعداد اندکی که توان کوچیدن نداشتند ، وادار شدند تا به اسماعیلخان مالیات بپردازند و از شکنجه و مرگ نجات یابند.

پشتونهای نورزی و اچکزی غوریان به سید عبدالرحیم خبرنگار صدای امریکا اظهار کردند که منطقه شان از طرف نیروهای اسماعیل خان محاصره شد و سه شبانه روز دارائی مردم غوریان به تاراج رفت و به ناموس شان تجاوز صورت گرفت و مردم در داخل خانه های شان مورد لت و کوب قرار گرفتند، جوانان محل اجباراً فرار کردند وهرگز باز نگشتند و تنها پیرمردان وکودکان در منازل شان باقی مانده اند.

این خبرنگار می افزاید: گُلـران، منطقه ایست کاملاً پشتون نشین که باشندگان آن را اقوام اچکزی و اسحاق زی و علیزی تشکیل میدهد. این اقوام نظر به دیگر پشتونهاهای منطقه از وضع مالی بهتری برخوردارند. اکثریت باشندگان هرات به این عقیده اند که جنگ سالاران اسماعیلخان از اتحاد اقوام و سرمایه ایشان در هراس اند، لهذا بخاطر ضربه زدن به اتحاد شان، مالیهٔ سنگین بالای شان وضع شده است . انجیل از نواحی مربوط به شهرهرات است ، تعدادی پشتون نیز در این ناحیه زندگی میکنند،دریک شب این محل مورد هجوم تفنگداران اسماعیلخان قرار گرفت و هرچه از دست شان آمد در حق مردم پشتون در قریه شالبافان کردند و حتی لباسهاب پوشیدنی و گوشت قاق مردم را بردند، وقتی مردم به پولیس شکایت کردند، پولیس گفت: خودتان دزدان را دستگیرکنید و بما تسلیم دهید!

از نواحی قلعه ریگ، یک پشتون متمول توسط عساکراسماعیلخان اختطاف و به دشت حوض برده شد و بطرز وحشیانه یی مورد لت و کوب و شکنجه قرارگرفت و پولهایش را تا آخرین قران از وی گرفتند و او را

درحالیکه رمق حرکت نداشت در همان دشت رها ساختند، چوپانی بسر وقت این مرد روز گشته میرسد و او را از مرگ نجات مید هد.

پاوران قریه ایست که درحدود ۹۲ خانواده ازقوم اسحاق زی در آن زندگی میکردند، آن عده خانواده هایی که از وضع مالی بهتری برخوردار بودند نظر به تهدیدات و شکنجه های متواترقوماندانان و عساکراسماعیلخان مجبور به ترک قریه شده اند و اکنون فقط ۳۵ فامیل در آن قریه باقی مانده اند و اینان فامیل هایی اند که قدرت مهاجرت را ندارند.در همسایگی پاوران ، قریه کوچک دیگری متعلق به پشتونها بنام «نوائی کلی» وجود داشت ، نواحی اطراف قریه بوسیله افراد قوماندان بسم الله از وابسته گان اسماعیل خان کنترول میشد. قوماندان بسم الله بصورت مستقیم به باشندگان قریه «نوائی کلی»اخطار داد که منطقه را ترک کنند، زیرا « خوش ندارم که مردم پشتون در اطراف منطقه من زندگی کنند.» مردم قریه که میدانستند شکایت شانرا کسی درهرات نمیشنود، اجباراً به هرطرف پراکنده شدند و عده یی به گلران که متعلق به پشتونهاست پناه بردند.

این خبرنگار(که نه پشتون است ونه ازبک ونه تاجیک، بلکه سید است) با احساس وطن دوستی میگوید که: پشتونها در هرات بیشتر از هرجای دیگری مورد اذیت و آزار قرارگرفته و در برابر شان از تبعیض شدیدکارگرفته میشود. زمانیکه خبر آمدن حامد کرزی به هرات در بین مردم پخش گردید، هزاران نفر از مردم پشتون و ریش سفیدان به جانب شهر روان شدند تا از ظلم و وحشتی که بالای شان تحمیل میشود، شکایت نمایند، ولی وقتی که آقای کرزی وارد هرات شد وهیچ عکس العملی از روش ادارهٔ اسماعیلخان نشان نداد، مردم مایوس شده واپس از راهی که آمده بودند برگشتند.باری بزرگان و ریش سفیدان اقوام پشتون با اسماعیل خان ملاقات کردند و از برخورد عساکراو با مردم پشتون شکایت کردند، اما او به آنها اخطار داد که منبعد افراد او را با این اتهامات بدنام نسازند. پشتونهای هرات به این باوراند که اسماعیلخان طرح تصفیه کامل پشتونها

در هرات را دارد و بزودی هرات از قوم پشتون تهی خواهد شد.(مجله درد دل افغان، شماره ۴۳ ص ۳۸- ۳۹) .

در تداوم تصفیه های قومی توسط اسماعیل خان، در تاریخ ۲۸ ماه اپریل ۲۰۰۳ نیروهای اسماعیل خان برچند روستای پشتون در بالامرغاب حمله کردند و۳۸ نفر بشمول ۳ زن ودو کودک را کشتند ودارائی مردم پشتون را غارت کردند. در اوایل ماه می سال ۲۰۰۳، در برخوردهای جناحی در ولایت بادغیس وفاریاب پنجاه تن کشته و۱۵ زن وکودک پشتون از ترس خود را در رودخانهٔ بالا مرغاب پرت کردند وغرق شدند. وخانه هاوفروشگاه های قریه جات پشتون غارت شدند.(bbc، ۵ می)

گل آغا شیرزوی بداد ما برس!

درآن اوضاع واحوال تبعیض آمیز، برخی از پشتونهای هرات صدای خود را تا گوش گل آغا شیرزی والی قندهار که از پشتونهای درانی است رسانیدند واز او خواستند تا به داد شان برسد. شیرزوی ابتدا هیئتی را نزد اسماعیل خان به هرات فرستاد تا به وی گوشزد کنند که دست از آزار واذیت پشتونها در هرات بردارد و مردم را به بهانه های مختلف مورد شکنجه وآزار ومواخذه قرارندهد. اسماعیل خان به هیئت از اعمال تبعیض علیه پشتونها منکر شد و به این شیوه بخواست والی قندهار وقعی نگذاشت، بنابرین شیرزوی والی قندهار که دید فرستادن هیئت او به دربار اسماعیل خان، بحال مردم مظلوم پشتون در آن ولایت فایده ای نکرده است، خود را برای دفاع از حقوق پشتونهای هرات آماده ساخت . بزودی ۲۰تا ۳۰ هزار ازجنگجویان قندهاری برای مقابله با اسماعیل خان آماده جنگ و حرکت شدند، واگر سوقیات بسوی هرات آغاز میشد، طبعاً مردم هلمند وفراه و شیندند تحت سرکردگی امان الله شیندندی نیز به حمایت ازجنگجویان قندهاری برمی خاستند. اینست که اسماعیل خان که قبلاً هم زور طالبان قندهاری را تجربه کرده بود، عاقبت خود را از رویا روئی با گل آغا شیرزوی خطرناک ارزیابی نموده، به والی قندهار پیغام فرستاد که

دیگر شکایتی از پشتونهای هرات نخواهد شنید و بزودی خود به شکایت آنها رسیدگی خواهد کرد.

از آن ببعد فشار از روی پشتونهای هرات کمترشد، مگربسیاری ازآنهای که از خانه وکاشانه خود بیجا شده بودند تا زمانی که اسماعیل خان در هرات والی بود، برسر خانه و زمین خود برنگشتند. گل آغاشیرزوی هم به تقویت قوماندان امان الله در شیندند ادامه داد تا اینکه اسماعیل خان را در تصرف مناطق تحت سلطهٔ امان الله خان در شیندند ناکام و وادار به عقب نشینی کرد و سرانجام با قوت پشتونها تحت رهبری امان الله خان نورزی بود که دست اسماعیل خان را از کنترول شیندند کوتاه نمود.

قابل یاد آوری است که پشتونهای هرات، از اقوام قدیمی هرات اند که چه در مقابله با مهاجمین ترک و مغول و ازبک و صفویان و قاجاریان ایران وچه با انگلیسها در قرن ۱۹ و چه با روسها در پایان قرن بیستم، همواره در صف اول مقاومت و دفاع از حیثیت وشرف ملی خود و زادگاه خویش در کنار سایر باشندگان هرات قرار داشته اند. تاریخ هرات گواه این ادعاست و اسماعیل خان و هواداران وی با این کارهای نابخردانه خود، بر وحدت ملی افغانستان شدیداً صدمه زده و دشمنی میان اقوام شریف ساکن در هرات راریشه دار کرده است. اسماعیل خان می باید بخاطر حفظ وحدت ملی در ایجاد و تقویت دوستی و برادری میان ساکنان هرات سعی مینمود و بدستور بیگانگان دست به اعمال خشونت و تبعیض نمی زد و خود را بد نام تاریخ نمی ساخت. خوشبختانه حکومت کابل که مترصد اوضاع بود،بالاخره امارت مطلق العنان اسماعیل خان را درهرات نه ازطریق مسالمت آمیز، بلکه با فشار نظامی پایان داد. این روند برای اسماعیل خان با قربانی شدن فرزند جوانش، صادق پایان یافت.

<u>رؤیای خود مختاری اسماعیل خان:</u>

اسماعیل خان، از زمانی که خود را به عنوان "امیر" در غرب کشور جابجا کرد، خواب های تشکیل امارت اسلامی جدیدی را در غرب

کشور در سر می پروراند. بسیاری از زمینه های تحقق این رؤیا نیز فراهم شده بود. یکی از نشانه های خود مختاری و استقلال اعلام نشده هرات از حکومت مرکزی در زمان حاکمیتش ، آن بود که وی با قدرت های خارجی درغرب کشور گفتگوهای سری و مستقیمی را سازمان میداد و بدون استیذان مرکز به کشورهای ترکمنستان و ایران سفر های رسمی به عمل می آورد و قراردادهایی را با مقامات آن کشور ها می بست. به همین منظور اسماعیل خان به تشکیل یک اردوی منظم سی هزار نفری برای خود پرداخت و حاضر نبود از عواید گمرکات ولایت هرات به مرکز حساب پس بدهد یا از دستورات مرکزتبعیت نماید.

شاید یکی از کارهای تاریخی کرزی، درحیاتش ، پس کردن اسمعیلخان از هرات باشد. اسماعیل خان تاهنوزخواب امارت هرات را می بیند وبنابرین تاهنوز دستمال امارت را که نه لنگی افغانی است ونه مندیل هراتی ، ونه چل تارعربی، بلکه یک پارچه خط خطی چارگوشه برسردارد و به هواداران خود، افاده امارت اسلامی هرات را میفروشد.

تحلیلگران اوضاع بدین باورند که در شرایط هرج و مرج سیاسی در افغانستان، این تنها امریکاست که «قمچین رام کردن» سرکشان را بدست دارد و اگر بخواهد هرسردار جنگی محلی را میتواند بر سرجایش بنشاند و حکومت مورد حمایت خود(و ازجمله کرزی) را از شرجنگسالاران معتاد به جنگ وکشت تریاک رهائی ببخشد و ثبات و امنیت عمومی را درکشور تأمین کند، ولی اینکه امریکا چه زمانی میخواهد اینکار صورت بگیرد، جوابش را ازجورج بوش باید پرسید! امریکا یک طرف از دولت حامدکرزی طرفداری مینماید و از جانب دیگرفرماندهان محلی را با پول و اسلحه حمایت میکند. در چنین شرایطی است که فرماندهان محلی دولت مرکزی را چنانکه باید تحویل نمی گیرند و هرچه خود شان میخواهند با مردم تحت سلطه خویش میکنند. طبعاً این امرپروسه امنیت و ثبات سیاسی را در کشور ناکام میسازد و سبب شکایات مردم و سازمانهای حقوق بشرازعملکرد دولت و فرماندهان محلی میگردد.

تمام گزارشهای فوق الذکر ،حکایت ازاین میکند که اسماعیلخان، مثل دیگرجنگ سالاران ائتلاف شمال،دارای کرکتر خشن، مستبد، خودخواه ،متعصب و تبعیض طلب ووابسته بکشورهای خارجی می باشد ونسبت به زنان در عهد حکمرانی خود درهرات ،برخورد سخت گیرانه تر ازطالبان داشته است.وبنابرین از دیدگاه نهادهای حقوق بشرو مردم هرات ،وی یک جنایتکار وقابل محاکمه در دادگاه های بین المللی میباشد.

ویکی لیکس در باره اسماعیل خان اسنادی را به نشر رسانده ورادیو بین المللی فرانسه میگوید:اسناد منتشر شده بوسیله سایت اینترنتی ویکی لیکس در خصوص افغانستان به اختلاف نظر بین امریکا و حامد کرزی در باره اسماعیل خان وزیر انرژی و آب پرداخته است. این اسناد نشان میدهند، در حالیکه مقامات امریکائی خواهان بر کناری اسماعیل خان از کابینه افغانستان بوده اند، حامد کرزی در برابر این خواست آمریکائی ها مخالفت کرده و اسماعیل خان را در پست وزارت انرژی و آب افغانستان گماشته است.این اسناد همچنین فاش میسازند که با وجود تهدید امریکائیها مبنی بر اینکه در صورتیکه اسماعیل خان در کابینه باشد، کمک هایشان را به افغانستان قطع خواهند کرد، حامد کرزی همچنان با نظر مسئولان امریکایی مخالفت نموده و اسماعیل خان را در کابینه خود ابقاء نموده است. وزارت انرژی و آب افغانستان محل اجرای پروژهای بزرگ انرژی و آب آمریکا در افغانستان است. این پروژه ها به ارزش تقریبی دومیلیارد دالرمیتوانند عواید بسیار مهمی را عاید افغانستان نماید. آخرین تحقیقات انجام شده بوسیله اداره های آمریکائی نشان میدهند که سالانه مقدار بسیار زیادی ازعواید حاصله در بخش انرژی و آب نا پدید میشوند.

نیک محمد کابلی میگوید هنگامیکه اسماعیل خان حاکم هرات بود، در آمدهای سرشار گمرک هرات را تحت نظارت خود داشت وبه مرکز نمی فرستاد. وی میگوید که اسماعیل خان اصلاً یک افسر نظامی بوده و بیشتر مدت طولانی زندگی اش را در جدال و مبارزات سیاسی- نظامی گذرانده است. بر آمدن از عهده یک پست بسیار حساس مثل وزارت انرژی و آب

قطعاً برای وی غیر مسلکی است. در این رابطه باید انتظار میداشتیم که بجز یک سلسله نارسائی ها، دست آورد بزرگی حاصل نخواهد شد.

Bbcدرتاریخ ٢٥/٤/ ٢٠١٢گزارش داد که :"اداره عالی مبارزه با فساد اداری افغانستان، محمد اسماعیل خان، وزیر انرژی و آب را به غصب زمین های دولتی در ولایت هرات، در غرب افغانستان، متهم کرده است.عزیزالله لودین، رئیس این اداره گفت که ارزش این زمین ها به حدود یکصد میلیون دلار بالغ می شود و آقای اسماعیل خان و برخی دیگر از مسئولان محلی این اراضی را غصب کرده اند.آقای لودین گفت: "رئیس جمهور قبلا فرمان داده بود که در مورد غصب جایدادهای دولتی در هرات تحقیق شود. در آن زمان هیاتی به هرات رفت و دوسیه ای در مورد غصب زمین های دولتی در حدود صد میلیون دلار ترتیب داده شد که افراد مختلف آن را غصب کرده بودند."او افزود: "خانه عبدالمجید خان زابلی (که قبلا به دولت تحویل داده شده بود) قیمت بسیار بلند دارد و وزیر صاحب اسماعیل خان آن را به نام خود[ثبت] کرده، و یک قسمت آن هم به نام خانم محترم شان است."

روزنامهٔ ٨ صبح در مورد اسماعیلخان نوشته است:« اسماعیل خان هیچ‌گاه در مورد گزارش‌های استخباراتی در پیوند به خراب‌کاری استخبارات ایران در بند سلما و قتل پاسبانان این بند، اظهارنظر نکرد. اسماعیل‌خان تا هنوز به این سوال جواب نداده است که چرا در مورد گزارش‌های استخباراتی در پیوند به خراب‌کاری همسایه غربی در پروژه بند سلما، سکوت کرده است. روشن است که پیشرفت هرات هم تنها معلول والی بودن اسماعیل‌خان نبود.

هرات به‌دلیل موقعیت جغرافیایی، رونق تجارت و سابقه درخشان فرهنگی‌اش حتا توانست در سال‌های بعد با مدیریت افراد ضعیف تر و ناتوان‌تر نیز به توسعه و پیشرفت ادامه دهد. محمداسماعیل‌خان پس از بازگشت از هرات بارها برای این‌که ثابت کند تنها کلید ثبات و پیشرفت آن ولایت خودش است، دست به مانورهای مختلفی زد. او بارها اجتماعات

بزرگ مردمی برگزار کرد و هوادارانش همواره متهم به ایجاد مشکل برای مقام‌های محلی بودند. از سوی دیگر، آقای اسماعیل‌خان تلاش داشت تا در کابل به‌عنوان مرکز اساسی و عمده سیاست و کیاست کشور چنان عمل کند که هم حوزه نفوذش در هرات حفظ شود و هم بتواند در سیاست کلان مملکت صاحب جایگاه باقی بماند. اسماعیل‌خان البته با تمام این تلاش‌ها و کوشش‌ها نتوانست در مقایسه با شخصیت های دیگر در قیاس خودش چندان موفق بدرخشد.»

اسماعیل خان ساخت بند سلما را ده ها سال به عقب انداخت!

اسماعیلخان یکی ازاین سرسپردگان منافع ایران درافغانستان است. اسماعیلخان که در امور آبیاری وانرژی، یک شخص غیرمسلکی است،ولی در تحریب بندهای آب وکارشکنی در امر ساخت وساز بندهای برق وآب ، در حوزهٔ جنوب غرب کشور شخص از آن جهت فردمسلکی پنداشته میشودکه در خرابکار وکشتارکارگران بند های آب ید طولا دارد. به همین خاطر در دوره دوم حکومت حامدکرزی به اشاره ویا سفارش ایران بحیث وزیرانرژی واب نصب شد وچنانکه زمان نشان داد او خدماتی را که همسایه غربی از وی انتظار داشت، درعمل پیاده کرد.

اسماعیل خان درتمام دوران جهاد برضد شورویها وهمچنان درزمان حاکمیت خود درهرات،ونیز در زمانیکه وزیر اب وانرژی درحکومت کرزی بود، مانع بزرگی برسر راه اعمار بند سلما بود. او درحالی که از ولسوالی شیندند هرات بود وهراتی شمرده میشد، مگر همواره درخدمت استخبارات کشورهای ایران وپاکستان قرارداشت ودساتیر سازمانهای اطلاعاتی آن دوکشور را در افغانستان عملی میکرد. اودر دوران حضور شورویها درکشور، بیشترین تلاش خود را متوجه تخریب بند سلما وکشتار کارگران وانجنیران ونیروهای امنیتی آن بند کرده بود. آقای جلال بایاناین کاوشگر از آگاهان امور سیاسی افغانستان در عهد جهاد در فیسبوک خود پنج مقاله در مورد کارنامهای سیاه اسماعیل خان نوشته ودر آن نشان میدهد که ده

ها پولیس محافظ بند سلما و۸ انجنیر آن بند را کشته ویا اختطاف نموده است.

یکی از شاهدان عینی،آقای چاوش یحیی است که داستان اعمال وحشیانه اسماعیل خان را علیه انجنیران وکارگران بند سلما در فیسبوک حکایت کرده است. خواندن این داستان دل سنگ را آب میکند تا چه رسد به دل انسان این وطن.

بقول چاوش، دشمنان آبادی افغانستان حملات خود را متوجه پوسته های امنیتی وانجنیران وکارگران بند سلما ساختند و در سال ۱۳٦۰، انجنیرغلام دستگیر معاون پروژه بند برق سلما را با رئیس بند انجنیرغفور و٤٥ تن دیگر از وماموریـن اداری آن پروژه را بیرحمانه در شعله های آتش سوختند.از جمله پنج نفرانجنیر در آتش سوخته وزغال شدند، وبقیه بطورنیم جان به شفاخان چهارصد بستراردو درکابل انتقال داده شدند وبعد از هفت ماه تدوای ، برخی زنده ماندند ولی دیگرشکل وسیمای قبلی خود را از دست دادند. یکی از این زنده مانده ها، انجنیردستگیر بود،که یک سال بعد ازتداوی درحالی که انگشتان دستها وپاهایش قطع شده بود، مقامات دولتی را مجبور ساخت تا او را دوباره به بند سلما بفرستند. او دوباره به هرات وچشت برگشت مگر دراین وقت والی هرات پوسته امنیتی بند را که پیوسته مورد حملات مخالفان (اشرارمنسوب به اسماعیل خان) قرامیگرفت ومتحمل تلفات میشدند،به شهر هرات فراخواند و انجنیر دستگیربا علاقدار چشت وآمرامنیت آنجا تنها ماندند. درهمین فرصت تورن اسماعیل با گروه اشرار خود بربند سلما حمله کرد، انجنیر دستگیر و مامورین دولتی را حین مقاومت کشتند و خانه های انجنیران وماموریـن دولتی را تخریب کردن وسیخ گول وسامان آلات بند را باخود بردند.(رجوع شود: به فیسبوک (۲۷ Jul ۲۰۱٥-Chawosh Yahya)

اسماعیل خان از پدربخانواده فقیرونادارى تعلق دارد که بمشکل زندگی شباروزی را میگذراند ولی بعد از آنکه بازار جهاد گرم شد و بعد از سقوط

دولت داکترنجیب الله اسماعیل خان برهرات دست یافت، صاحب آرگاه وبارگاه وملیشه های مسلح غیر مسئول گردید ومیتوانست هرکه را مخالف خود تشخیص میداد، نابود کرد ودارائی اش را مصادره نمود، علاوتاً عواید گمرکات ولایت هرات نیز در بست به حساب او واریزمیکردید وازاین حیث به یکی از ثروتمندترین قومانانان جهادی حزب جمعیت مبدل گشت. دردوره حامدکرزی که بحیث وزیر انرژی وآب ارتقا یافته بود، درحدود سه میلیارد دالراز کم های جامعه بین المللی را اختلاس نمود ودر هرات به غصب زمین های دولتی ومنزل شخصی از عبدالمجید خان زابلی پرداخت که دوسیه غصب این املاک هنوز در سارنوالی افغانستان بدون فیصله محکمه باقی مانده است. قصری گه در زیر مشاهده میکنید، یکی از قصرهای افسانوی به شکل قصرهای راجه های هندی است که تورن صاحب اسماعیل خان برای زندگی فلمی خود ساخته است.

شرف الدین ستانکزی که این قصر را دیده است در باره اش چنین مینویسد«:دغه ودانۍ یې له یوه هندي سریال یا ډرامې نه په تقلید جوړه کړه ماله نږدې کتلې ده منځ ته یې ورغلي یم پیل کې(شانتي نیکیتن) نومول شوه که مو په یاد وي دهغې هندي سریال نوم په افغانستان کې د تولسي یاتوسي په نوم شهرت لاره د یوې پیسه داره کورنۍ نوم یې همدا وه او طلوع تلویزیرن به نشروله ښاغلي اسمعیل خان هرات ښکار کې پلرني ځمکه نلري هغه شنډنډ کې یوې غریبې کورنۍ چه شغل یې پښ(اهنګري) وه اړه لري ددغه کورمځکه یې دشاه دزمان عدلي وزیر څخه غصب کړې ده په اصل کې د عدلي وزارت ملکیت دي لانجه څارنوال ثابت راپورته کړه چه دوسیه یې اوس هم په حکومت کې محفوظه ده خو خبره د ودانۍ وه په حقیقت کې چه ډیره ښکلې اوکه ووایم چه خپل ډول کې دهیواد په کچه بې نظیره ده مبالغه به نوي.»

https://www.facebook.com/afghanradio/videos/٨٨٢٢٤٥١٥٨٤٧٦٣٦٨/

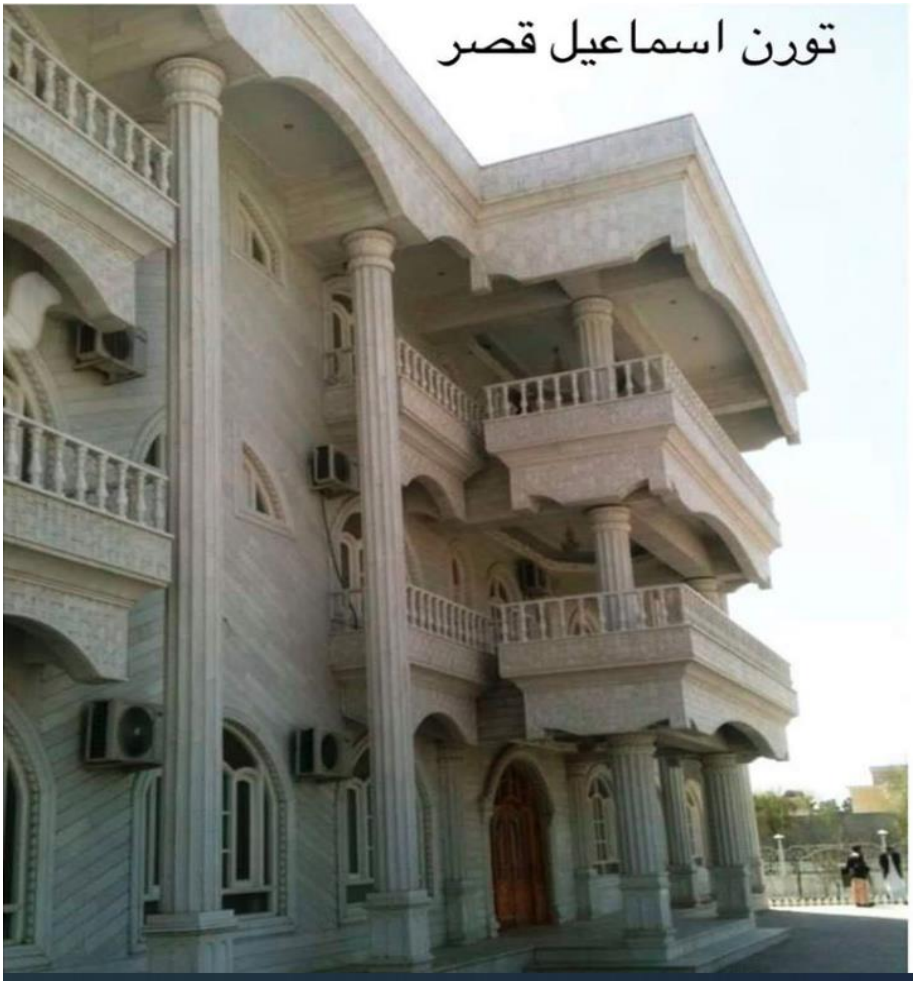

پایان

مقالۀ چهلم

شخصیت چیست،شخصیت نخبه کیست؟

۲۰۱٦ /٥/۲٦

دانشمندان جامعه شناسی بدین باوراند که «شخصیت، سازمان بندی پویایی در درون فرد است و شامل آن دسته از نظام های روانی - فیزیکی است که رفتار و تفکر فرد را تعیین میکند.» این دانشمندان در مورد عوامل پدیدآورندهٔ شخصیت میگویند : «شخصیت ساختهٔ وراثت و محیط است. انسان با ویژگی‌های ژنتیکی خاصی به دنیا می‌آید، و از آن پس سر و کارش با محیط اطراف اواست. محیط اطراف نقش مهمی در شکل دهی شخصیت دارد. ۱»

بررسی وشناخت شخصیت های اجتماعی،نظامی، سیاسی، فلسفی، مذهبی، ادبی وهنری ، یکی از بحث های بسیار جالب ودلچسپ جامعه شناسیSociology است. شناخت نخبه گان این عرصه ها و پی بردن به ابعاد مختلف شخصیت آنها، در عین حالی که کاری دلچسپ است،اما خیلی آسان نیست.

باید توجه داشت که انسان محصول شرایط اجتماعی و فرهنگی محیط پرورش خود است،از همین لحاظ است که تمام انسانهای یک جامعه، دارای عین کرکتر و عین ظرفیت نیستند وهر کدام شان، دارای مختصات و ویژه گی های منحصر به خود اند که با همان ویژه گیها از یک دیگر متمایز میگردند.

چگونه میتوان شخصیتهای نخبه را از میان دسته ها وگروه های مختلف اجتماعی وسیاسی و فرهنگی و هنری باز شناخت و به مردم و نسل های آینده نیز معرفی کرد؟ تا زمانی که انسان، دریکی از عرصه های

۱- در دانشنامهٔ ویکی پدیای فارسی، در بارهٔ شخصیت مطالب زیادی نوشته شده و یکجا از قول گوردن آلپورت،گفته می شو: شخصیت یعنی «مجموعه ای از رفتار وشیوه‌های تفکر شخص در زندگی روزمره که با ویژگی‌های بی همتا بودن، ثبات (پایداری) و قابلیت پیش بینی» مشخص می‌شود. لینک:https://fa.wikipedia.org/wiki/%D٨%DB%٥B%٨AE%D%٨D%٤B%٨AA%٨C%D

اجتماعی، سیاسی، نظامی، فلسفی، هنری وادبی، از خود مهارت وظرفیت تبارز نداده باشد، نمیتوان در موردش، نظری مشخصی ارائه نمود. فقط در روند اجرای وظایف محوله و در پراتیک زندگی است که ظرفیت انسان وتوانائی هایش متبارز ومتبلور میگردد و دیگران را تحت تاثیر خود در می آورد ودیگران نسبت به آن شخصیت ، حسن نظر و یا سوء نظر پیدا می کنند.

شخصیت های که در عرصه های سیاسی،نظامی، اجتماعی ومذهبی ویا فلسفی از خود آثاری مکتوب(کتاب، رساله،یا یک اثرهنری از قبیل: آهنگ های موسیقی،مجسمه یا تابلوی نقاشی) برجای گذاشته اند و درجامعه بخاطر آفریده های خویش، صاحب نام ونشان وشهرتی شده اند، معرفی آنان کاری مشکل نیست ومیتوان از روی آثار شان، به طرز تفکر و ایده ها و نیات و پیام شان پی برد و آنان را برای نسل های جوان حال وآیندهٔ جامعه معرفی نمود، زیرا جوانان علاقمند اند تا از کرکتر و کارنامه آدمهای برجسته ومشهور تأسی بجویند و شخصیت خود را تکامل ببخشند، طبعاً این احساس آنها را بسوی تلاش برای طی کردن پله های ترقی و تعالی و داشتن شهرت نیک و زندگی آبرومندانه و فارغ از کژی و نادرستی تشویق میکند.

به عبارت دیگر،انسانهای که در ابراز لیاقت، درایت، کسب علم و فضیلت و راستی ودرستی و وطندوستی از آزمون عمل موفقانه گذشته باشند، نخبه گانی استند که خیر و خوبی شان به انسان و قبل از همه به هموطنان شان رسیده است، طبیعتاً چنین انسان هایی مایهٔ افتخار وسرمشق تقلید دیگران میگردند وهمواره الگوی راستی و درستی و انسان دوستی پنداشته می شوند. اما انسانهای که بجای خلاقیت و ابراز لیاقت وشایستگی، بخاطر کسب منافع شخصی به ریا کاری وتملق و چاپلوسی و دروغگوئی متوسل میشوند، معلومدار افراد زبون، اپرچونست وابن الوقتی اند که

بخاطر حفظ یا کسب منافع شخصی، سر و گردن خم میکنند وبرای جلب توجه ارباب قدرت حاضراند تن به هر پستی بدهند.

هرکدام ازما در زندگی با چنین اشخاصی بارها برخورده ایم وسعی کرده ایم با انتقاد از آنها ،خود را برتر از آنها وانمود نمائیم وهرگز مثل آنها نباشیم.

برخی از آدمهای با آنکه ظاهر آراسته ومهذب دارند و با سایرین با شیرین زبانی و مؤدبانه برخورد مینمایند، در باطن خود چنان رذیل و فرومایه و پلید اند که اگر فرصت بیابند، از انجام پست ترین وناروا ترین اعمال درحق دیگران دریغ نمیکنند. در یوتیوب ما شاهد حوادث تکاندهنده وخجالت آوری از وطنداران خود هستیم که نشان میدهد برخی از مردان برکودکان ۳ ،٤ ،٥ ،٦ و۷ و۱۰ ساله وحتی بر محارم خود تجاوز جنسی کرده اند.

تلویزیوند طلوع بتاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۹٤ گزارش داد که در جوزجان مردی بردخترش تجاوز جنسی کرده و دخترش را تهدید نموده بود که اگربه کسی بگوید او را خواهد کشت. سرانجام شکم دختر بالا می آید و پدر رسوا میگردد و زندانی میشود. ممکن است این گونه رفتار ها را برخی به حساب بیماری و روان پریشی این اشخاص بگذارند، اما در مقابل این اشخاص، افغانهای اروپا نشینی را میتوان سراغ داد که بدتر و زشت تر از اشخاص فوق الذکر ، اعمالی را در حق زنان مهاجرافغان انجام داده اند که از از شنیدن آن انسان از افغانیت واسلامیت خود خجالت میکشد. این اشخاص که زشتی و پلشتی در خمیرهٔ ذات شان سرشته شده، تا هنوز که پای شان برلب گور رسیده ، دست از کلاه برداری وجیب بری برنداشته اند وهموطنان مهاجر ومحتاج و دربدر خود را به بهانهٔ گرفتن ویزا و فرستادن به اروپا فریب میدهند وآخرین ذخیرهٔ پول شان را بالا می کشند و آنها را در پرتگاه بدبختی تیله میکنند تا نابود شوند.

حال شما را با یکی از افغانهای نامرد و بی شخصیت آشنا می سازم که ظاهر آراسته و مؤدب دارد، اما در باطن تا مغزاستخوان خبیث وآلوده با انواع فرومایه گی است. آنچه را درسطور ذیل میخوانید، داستان واقعی یک زن مهاجر افغان از دهلی پایتخت هندوستان است که چهارسال قبل از امروز مورد کلاه برداری و سوء استفاده های جنسی یک افغان خبیث و پست قرار گرفته است. شاید شما خوانندهٔ گرامی مثل من در اول به این حکایت باور نکنید، ولی بگذارید تا ابتدا شکایت را برای شما حکایت کنم ، بعد خود قضاوت نمائید.

شکایت یک زن افغان از دست یک مرد ۸۰ ساله افغان:

[آنچه را من اکنون مینویسم، شکایت زنی افغان است که بعد از شنیدن آن بلافاصله با آقای قیس کبیر وآقای فارانی آنرا درمیان گذاشتم.]

داستان چنین بود:

شبی زنگ تلیفون منزلم بصدا در آمد ومن گوشی را برداشتم، صدای خانمی بلند شد و بعد از سلام خود را معرفی کرد، و پرسید: شما اقای سیستانی استید؟ گفتم بلی، بعد یادآورشد که من میدانم که شما نویسنده هستید واز حقوق زنان دفاع میکنید، من مقالات شما را در دفاع از حقوق زنان خوانده ام، و به من این امید پیدا شد تا از شما کمک بخواهم. و افزود اگر کسی که درحق زن مظلوم هموطن خود جفا وتجاوز کرده باشد ومن او را بشما معرفی کنم ، آیا وعده میدهید تا در باره اش آنچه میگویم بنویسید؟ گفتم شما اول برایم تعریف کنید بعد برایت میگویم که می نویسم یا نمی نویسم.

گفت داستان یک خواهر افغان شما در دهلی نواست که هم مورد آزار واذیت جنسی وهم دستبرد پولی قرارگرفته است. این خانم یاد آورشد که زن مهاجر افغان اتفاقاً در دهلی با آقای...،(ولی من عجالتاً از او نام نمی برم و

او « پیرمرد افغان » یاد میکنم.) آشنا میشود و آن افغان پیرمرد زن را برای صحبت بیشتر دعوت میکند و میگوید من از اروپا برای چند روزی اینجا آمده ام ومیخواهم در بارهٔ وضع کابل و مهاجرین افغان در این کشور بیشتر بدانم. خلاصه ضمن صحبت به خانم افغان میگوید میتوانم بشما کمک کنم و برای تان ویزای رفتن به اروپا بگیرم. خانم افغان که پیش آمد خوب و زبان چرب «پیرمرد » را می بیند، فکر میکند که خداوند یک فرشتهٔ نجات بر سر راهش آفریده تا او را از سرگردانی و آوارگی نجات دهد. صحبت ها ادامه پیدا میکند و بعد خانم را به اتاق خود در هوتل اقامتش می برد تا در مورد گرفتن ویزا برایش بیشتر رهنمائی کند.

«پیرمردافغان» در اتاق خود به خانم مشروب تعارف میکند،خانم از خوردن مشروب امتناع میورزد، «پیرمرد » ضمن گفتگو به خانم میگوید کار ویزا و رساندن تا اروپا ، فلان مبلغ پول ضرورت است ،خانم میگوید من اینقدر پول ندارم، اما "پیرمرد" میگوید،خیراست آنچه که داری فعلاً بمن بده تا من کار را از همین فردا شروع کنم و بقیه را بعد ترچاره کنید. خلاصه خانم افغان که از سرگردانی در دهلی بجان رسیده بود، فریب وعده های«پیرمرد » را میخورد و خود را در اختیارش قرار میدهید و این نامرد هرکاری که از دستش پوره بود در حق خانم میکند در آخر به وی میگوید که هروقت پول را آوردی ، کار ویزا را شروع میکنم. خانم نیز فردای آن هرچی پول داشته، به «پیرمرد » تسلیم میکیند.

خانم علاوه کرد که پیرمرد یک بار خانم را با خود تا سفارت فرانسه در دهلی نو برده و به او گفته بود تو در فلان محل منتظر بمان، من داخل میروم تا کار ویزای پاسپورت را اجرا کنم. خلاصه کار ویزه را از امروز به فردا واز فردا را به پس فردا به بهانه اینکه دوست من چند روزی به رخصتی رفته وهمینکه از رخصتی برگردد در ظرف یک ساعت کار را تمام میکند، مدت دو هفته خانم را فریب میدهد تا آنکه کار خودش تمام میشود و

در آخر با پاسپورت وپولی که از آن خانم گرفته بود، از دهلی فرار میکند و آن خانم افغان وقتی به هوتل میرود می بیند که «پیرمرد» فرارکرده است.خانم درتاکسی می نشیند وتا میدان هوائی میرود، اما تا آن وقت مرد افغان از گمرک رد شده بود وخانم در بدر وخاک بسر برمیگردد.آیا آنچه گفتم می نویسید؟

در جواب خانم گفتم کسی را که شما نام می برید ،تقریباً ۸۰ سال عمر دارد ،وهرکه بشما این داستان را گفته، دروغ گفته است.اما خانم قسم خورد و علاوه نمود که بخدا دروغ نمیگویم ، آن « پیرمرد» ۸۰ ساله اطمینان داده بود که وی را با خود به اروپا می برد و بزودی از زندگی لوکسی برخوردار خواهد شد.

گفتم خانم، هنوز نمیدانم به حکایت شما باورکنم یا نکنم، زیرا که «پیرمردی » که شما نام می برید، صاحب نام وشهرت است، چطورممکن است که ً کلاه برداری نماید و پولهای یک خانم مهاجر را بالا بزند، باورکردن این داستان برایم مشکل است ، خانم تا میخواست چیزی بگوید، من گوشی را قطع کردم.

نیم ساعت بعد از آن صحبت سکایپ را بازکردم و به دو نفر از همکاران ودوستان فرهنگی خود آقایان قیس کبیر وآقای فارانی زنگ زدم و داستان آن خانم را برای شان تعریف کردم، آنها خندیدند مگر شکایت خانم را تردید نکردند ،ولی گفتند «پیرمرد» بعد از بازگشت از دهلی مریض شده و درشفاخانه بستری است، بهتراست به خودش موضوع را بگوئید! گفتم خوب است.

سه شب بعد دوباره آن خانم زنگ زد و از من پرسید: به داستانی که برایت چند شب قبل حکایت کردم فکرکرده اید وآیا میخواهید چیزی بنویسید؟ گفتم من نمیتوانم یک چنین داستان را از زبان خانمی که شاید دروغ شنیده باشد، بنویسم، شما میتوانید با خود «پیرمرد» صحبت کنید، وعلاوه کردم که

او اکنون مریض و در شفاخانه بستری است. گفت: این مریضی وبستری شدن از ترس رسوائی است، زیرا به او گفته بودم که اگر فریبی درکار باشد رسوا خواهد شد. گفتم نباید هرچه را که می شنوید باور کنید!

گفت آغای محترم، این داستان ساخته گی نیست یک واقعیت است ، واقعیت زندگی کسی است که همین اکنون با شما گپ میزند، این سرگذشت تلخ من بدبتخت و آواره از وطن است که برای رسیدن به اروپا رنج این ذلت وشرمساری را برخود قبول کردم. فکرمیکنم شما مردان همگی دروغ میگویئد وهریک ازشما اگر به یک خانم مجبور دسترسی پیدا کنید، از هیچ ظلمی درحقش دریغ نمی کنید! افسوس بحال شما.

این خانم به یادم آورد وگفت: آنروز که شما در بارهٔ امیر عبدالرحمن خان با آن «پیرمرد » از طریق سکایپ صحبت میکردید، وسپس ازدهلی و زمان برگشتش پرسیدید ، من دراتاق آن «نا مرد» بودم. چون این نشانی اش درست بود، درحالی که فکر میکردم که چطور ممکن است یک انسان ۸۰ ساله ، چنین خباثت و ناروائی را درحق یک زن بیچارهٔ هموطن خود انجام داده میتواند، برایش گفتم متاسفانه من هیچ تاثیری بر آن مرد ندارم و به شما کمکی کرده کرده نمیتوانم، لطفاً دیگر مزاحم من دراین باره نشوید و گوشی را گذاشتم، و او هم دیگر مزاحم من نشد.

این زن که تمام هست و بود خود را از دست داده بود، دست کمک بسوی من که فکر میکرد، کمکی از من ساخته است دراز نمود، ولی بدبختانه که من هیچ کمکی به او کرده نمیتوانستم، جز اینکه شکایت او را تا گوش این شیاد کلاه بردار برسانم.

زنی که مجبورشده بود با من تماس بگیرد و شکایت خود را شرح دهد، ممکن است با مشکلات فراوان پول جمع آوری کرده تا بوسیلهٔ آن خود را به اروپا برساند، اما تصادف او را با انسانی روبرو ساخت که ظاهر آراسته و چهرهٔ مودب و زبان چرب دارد ولی او نمیدانست که در پس این

ظاهر فریبنده شیطانی خزیده که زندگی این زن وشاید ده ها زن دیگر را تباه کرده است. او پولش را مدتها به سختی نگهداشته بود تا کدام دزد وکیسه بری از جیبش نزند، مگر « پیرمرد» آن پول را به بهانهٔ رساندن او به اروپا ،از دستکولش ربود و بدون گرفتن ویزا، او را در نیمه راه تنها گذاشت.

اکنون فرصت آن رسیده است تا نام این پیرمرد خرفت و کلاه بردار را ذکر کنم، بلی این پیر مردکه در آن زمان تقریباً۸۰ ساله بود ، ولی احمدنوری، مسئول سایت آریانا افغانستان است. او درماه نومبر ۲۰۱۱ برای ساختن دندانهای مصنوعی به دهلی رفته بود ویکی دوبار من در بارهٔ آنلاین کردن مقالات «امیر آهنین ، امیر عبدالرحمن خان» با او از طریق سکایپ تماس گرفته بودم و این خانم از صحبت های من با ولی نوری یاد آوری کرد وبه همین خاطر من به سخنان و درد دل او گوش دادم.

سه چهار روز بعد که «ولی احمدنوری » از شفاخانه، بخانه برگشته بود، برایش زنگ زدم و موضوع شکایت خانم را به وی شرح دادم ، باخنده گفت: خوب شد که او را از تماس بیشترمنع کردی، اینها کار دشمنان من اند.

اما این سخنان نوری قناعت مرا فراهم نکرد. معلوم میشود که برای بعضی انسانها، پول از وجدان وشرف شان با ارزش تر است. از همان روز ببعد من سعی کردم رابطهٔ خود را با" نوری" قطع کنم. ابتدا تماس های سکایپی با او را کم ساختم و بعد بهانه ای پیش آمد ومن در دریچهٔ تیم کاری پورتال از سوء استفاده های نوری از همکاران قلمی پورتال، نوشتم. از آن ببعد او مثل مار زخم خورده ای منتظر حمله برمن بود. سرانجام مجبورگردید از تیم کاری پورتال افغان جرمن خارج گردد وسایت دیگری بنام آریانا ایجاد کند که گفته میشود پول تاسیس آنرا مسعودخلیلی سفیرمادام العمر افغانستان پرداخته است تا عندالموقع از پدرش خلیلی دفاع کند.نوری

سایت (سلطنت طلبان) را ایجاد نمود و پنج ماه بعد از آنجا اولین حملۀ خود را به آدرس من انجام داد. وحال نوبت من بود تا این راز خجالت بار ولی احمدنوری را بحیث یکی از شخصیت های فرومایه کشور با خوانندگان در میان بگذارم.

پایان ٢٦/ ٥/ ٢٠١٦

مقالهٔ چهل ویکم

نگاهی برخاطرات مرحوم عبدالرحمن پژواک
(فصلی از سرگذشت یک مهاجرافغان)

وقتی نام پژواک بزرگ برزبان آورده میشود، در ذهن من سیستانی، سیمای یک شخصیت ایده آل، یک دانشمند برازنده ،یک ادیب وشاعر ریالیست ،یک دیپلومات آگاه وبا وقار، یک انسان صادق وشجاع ، یک متفکر سرشار ازحب وطن ومردم دوستی، ویک افغان عاری از ریا ودروغ وخود خواهی مجسم میشود.

عبدالرحمن پژواک درسال ١٩٦٧

من در زندگی خود متاسفانه با این انسان بزرگ و شخصیت ممتاز کشور روبرو یا هم صحبت نشده ام، ولی از هرکس در مورد او شنیده ام، از فهم و تفکربلند و وطندوستی و غرور و شجاعت او در برابر بالا دستان سخن گفته اند و این سخنان یکجا با مطالعهٔ کمی از آثارش که در مطبوعات کشوربه نشر میرسید، وجودم را لبریز از عشق واحترام قلبی نسبت به او کرده است.

باری در رابطه به پژواک نوشته بودم که،تاریخ سیستان، مثل تاریخ بیهقی از متون کهن تاریخی وادبی کشور ما به حساب می آید. این کتاب سخنی نغز وپرمغزی دارد از زبان بزرگان در بار نصربن احمدسامانی که درپایان شنیدن قصیدهٔ «مادرمی» رودکی، در مدح ابوجعفراحمد پادشاه خردمند سیستان،همه به یک زبان گفتند:« اندراو هرچه مدیح گوئی

مقصرباشی که مردی تمامست.۱» اکنون منهم هرچه در بارهٔ خرد ودانش سیاسی وشخصیت ادبی وفرهنگی واجتماعی وفلسفی مرحوم پژواک بگویم، خود را مقصر میدانم ،زیرا که در زندگی هرگزاین سعادت را نداشتم که آن شخصیت ممتازفرهنگی وسیاسی را از نزدیک ملاقات کنم و از محضرشان کسب فیض نمایم.

فقط اینقدر باید بگویم که مرحوم پژواک با بجا گذاشتن آثار پرارج معنوی از خود برای مردم افغانستان، دیگر تنها به خانوادهٔ خود متعلق نیست، بلکه او به ملت افغانستان تعلق دارد و به همین خاطر اهالی قلم واندیشه افغانستان قدر او را برخود واجب میدانند وبه هیچکسی اجازه نخواهند داد که نسبت به شخصیت وجهان بینی اش بی حرمتی و یا خدای نکرده توهین صورت بگیرد، ولو اگر چنین هتک حرمتی از سوی منسوبین خاندانش هم صورت گرفته باشد، آنکس را متوجه خطایش خواهند ساخت ومانع چنین روشی خواهند گردید.

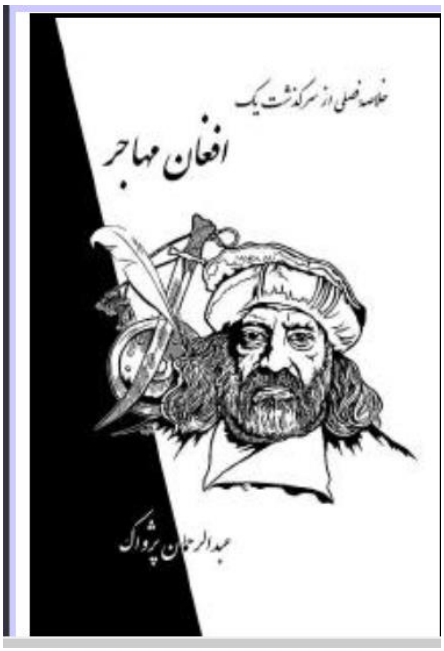

هفتهٔ قبل ،آقای حمیدالله عبیدی،متن PDF کتاب خاطرات مرحوم عبدالرحمن پژواک را که "خلاصهٔ فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر"،عنوان دارد و تازه در کابل از چاپ برآمده است ، برای من فرستادند تا منهم آنرا مرور کنم واگرنظری داشته باشم، بیان نمایم.

من بلا درنگ فایل کتاب را بازکردم و همینکه چشمم به طرح روی جلد افتاد، وتصویری رسامی شده مرحوم عبدالرحمان پژواک را دیدم،لب بادندان تعجب گزیدم که این چی تصویریست که براطراف کله پژواک

۱ـتاریخ سیستان،ص ۳۲٤

اندیشمند، شمشیر و سلاح می درخشد؟ چی شد که آن مرد متفکر،واندیشمند بزرگ کشور، از سوی وابستگانش درسیما وشمایل یک جنگسالار تجسم کرده است؟

بلا معطلی لینک کتاب را برای دوستم اقای مسعودفارانی که او هم یکی از ارادتمندان مرحوم پژواک است ، فرستادم واز وی پرسیدم که شما در تصویر روی جلد کتاب چه چیزی را می بینید؟ جواب دادند که من دراین تصویر، یک جنگ سالار جهادی را می بینم که پکول برسرگذاشته ودریک طرف کله اش شمشیرو یک ماشینداربرشانه اش قراردارد، واین نشانگراین است که درکله اش،جزفکرجنگ وآدمکشی وبگیر وبکش چیزدیگری نیست. وعلاوه نمود که متاسفانه استادمرحوم را خواسته اند شبیه احمدشاه مسعود تصویر کنند،درحالی که تشبیه کردن پژواک بزرگ به احمدشاه مسعود، توهین کلان به مقام بلند علمی وسیاسی وفرهنگی مرحوم پژواک است.

خوانندگان آگاه میدانند که کلاه پکول در دهه ۸۰ قرن قبل،رمز مقاومت وجهاد در برابر تجاوز شوروی بود، مگردر دههٔ ۹۰ با سرازیر شدن تنظیم های جهادی به کابل وآغاز تخریب وویرانگری وکشت وکشتار وغارت وتجاوز برمال وناموس هموطنان خود، مردم چنان از پکول وپکول پوشان نفرت پیدا کردند، که هرکس از دور پکول پوشی را می دید، آهسته به نفرپهلویش میگفت :اونه پکول آمد(یعنی که آدمکش آمد،دزد آمد، غارتگر آمد)،بریم که رنگشه نبینیم. بنابرین حتی امروز که ۲۰ سال از آن دوره میگذرد،هنوزم هم مردم از دیدن پکول احساس نفرت وانزاجار میکنند،زیرا دیدن یک پکول پوش، سالهای آدمکشی وغارت وتجاوز برمال وناموس هموطنان را به یاد میدهد. بنابرین پوشیدن پکول، امروز کدام افتخاری به همراه ندارد بلکه ریشخند کردن خود درانظار دیگران است.

با بیاد آوردن کارنامه های ننگین پکول پوشان جهادی در نیمهٔ اول دهه ۹۰، فایل کتاب را بستم واز مطالعه اش صرف نظرکردم. اما چند ساعت بعد که اعصابم کمی آرامتر شد،با خود گفتم که تصویرمرحوم پژواک را، هژبرشینواری کشیده، گناه کتاب ونویسنده اش چیست که من از خواندنش صرف نظرکنم؟ دوباره کتاب را باز وبه مطالعه آن آغازنمودم. درساعت اول پیشگفتار کتاب را از قلم آقای فرهاد،نواسهٔ مرحوم پژواک خواندم،که واقعاً جالب وهمه جانبه است، وآنرا پسندیدم.

فردا بعد از ظهردوباره کتاب را بازنمودم واز جای شروع بخواندن کردم که خاطرات مرحوم پژواک شروع میشد. واین خاطرات را که ۱٦۰ صفحه میشود، تا تمام نکردم، نبستم. دراینجا باید بگویم که بعد از پیشگفتار کتاب،توجهم را یک عکس بسیار زیبا وجالب از مرحوم پژواک در لباس ملی با کلاه پکول که قدری کج برسرگذاشته وموهای بلند خاکستری از زیرکلاه بردو طرف شانه هایش فرریخته است، جلب کرد ومعلوم شد که هژبر شینواری

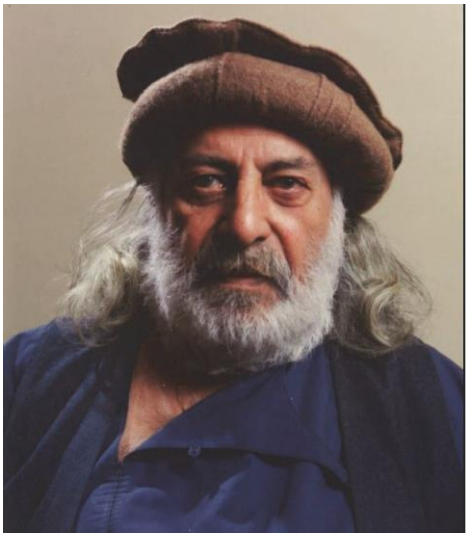

همین عکس را انتخاب و بجای اینکه اصل عکس را برروی جلد کتاب بگذارد، با رسامی کردن آن ونشان دادن شمشیر آخته دریک طرف پکولش ،خلاف واقعیت از پژواک،این مرد مردم دوست، جنگسالاری ساخته است که جز کشتن وخون ریختن چیزی دیگر درفکرش خطورنمیکند،وآن تصویر میتواند پیام بسیاربدی به بیننده مخابره کند.من پیشنهاد میکنم که آقای فرهاد هرچه زود تر این روی جلد را تعویض کنند، ویکی از عکس های جالب مرحوم پژواک را که با کار وکرکتر وشخصیتش همخوانی داشته باشد ،درشکل و شمایل یک شخصیت دیپلومات ، چنانکه در آغاز این

نوشته دیده میشود بر روی جلد کتاب چاپ وآنرا مجدداً به بازار عرضه کنند.

پژواک به فرزندان وطن توصیه میکند :« باید نگذاریم که تاریخ بطورناشایستهٔ آن تکرارشود، به این معنی که درمیدان جنگ مظفرباشیم ودرمیدان سیاست ببازیم.»

مرحوم پژواک، مردی دانشمند وبا وقار ودارای مناعت نفس عالی بود که بیشترین بخش عمرش را در کسوت یک سیاستمدار ورزیده وبی بدیل ، در مجامع دیپلوماتیک به عنوان سفیرکبیر ونماینده فوق العاده افغانستان درحل و فصل منازعات منطقه ئی و فرامنطقه ئی وظایفش را با کمال صداقت و وطن پرستی وسرفرازی بسر رسانده است.

مرحوم عبدالرحمن پژواک، به حیث نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد، وسفیرکبیر افغانستان در هند، آلمان و کانادا، انگلستان، مدیر مطبوعات وزارت خارجه، اتشه مطبوعاتی و کلتوری سفارت های افغانستان در لندن و ایالات متحدهٔ امریکا، رئیس کمیته خاص برای حل معضله ویتنام، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، مدیر روزنامه اصلاح، ومسئول آژانس باختر وغیره ایفای وظیفه کرده است.وی در تمام دوره های ماموریتش ، ملبس با لباس درخور شأن یک دیپلومات در مجالس ومحافل رسمی حضور به هم میرسانیده است.

اویکی از نیک نام ترین شخصیت های سیاسی، فرهنگی واجتماعی افغانستان است، که نظیرش را در عرصه های مختلف علوم اجتماعی تا کنون درکشورسراغ نداریم. در عین حال او در مسایل فرهنگی وتسلط بر زبان وادبیات دری و پشتو و انگلیسی ونگاشتن در سطح عالی درهرسه زبان و نیز درسرودن شعر و داستان نویسی از سرآمدان روزگار خویش بود.

پژواک، در سال ۱۲۹۸ هجری شمسی درغزنی که پدرش در آنجا وظیفهٔ قاضی داشت متولد شد و در سال ۱۳۷٤ در شهر پشاور پاکستان چشم از جهان فروبست و در ولسوالی سرخرود ننگرهاردر قریه باغبانی در هدیرهٔ آبائی اش به خاک سپرده شد.

بگفتهٔ فرهاد نواسهٔ دختری پژواک، ده ها اثر و مقاله سیاسی، علمی و ادبی عبدالرحمن پژواک، در مطبوعات داخل و خارج از کشور اقبال چاپ یافته، اما بیست اثر او شامل مقالات، افکار و داستان ها هنوزبه چاپ نرسیده اند. درماه عقرب سال روان، اثر مورد بحث پژواک بنام "خلاصهٔ فصلی از سرگذشت یک افغان مهاجر"، از سوی فرهاد پژواک در کابل چاپ و به مردم عرضه شد. این کتاب ۲۹۴ صفحه ای، حاوی خاطرات،مقاله ها و اشعار پژواک در مورد مسایل اجتماعی و سیاسی است.ونیز دوسه مقالهٔ بامحتوا از داکترنعمت الله پژواک،برمک پژواک وداکترسید خلیل الله هاشمیان را درضمیمه دارد.

پژواک، خاطرات«فصلی از سرگذشت یک مهاجرافغان» را که به خواهش وتمنای نواسه اش فرهادپژواک به تحریر در آورده ، ازتلخ ترین روزهای سرگذشت سیاسی خود، ازلحظهٔ شنیدن اخبارکودتای ثور درافغانستان وشهادت داودخان وخانواده اش بدست کودتاچیان آغاز میکند وسپس از رویکار آمدن حزب دموکراتیک خلق وسفرحفیظ الله امین به هاوانا از راه لندن ونرفتن خودش به استقبال امین درمیدان هوائی لندن وازاستعفای خود از سفارت لندن و بازگشت به وطن واستقبالش از سوی برادران وخانواده اش در میدان هوائی کابل و رفتن به خانهٔ برادرزاده اش نعمت الله پژواک در وزیراکبرخان که درعین حال دامادش بود، و محصورومحبوس شدنش مدت ۱۸ ماه در خانه دامادش به امر تلیفونی داود تړون، قوماندان عمومی پولیس رژیم، تا تجاوز قشون سرخ شوروی به افغانستان واستقرار ببرک کارمل بجای امین ویافتن امکان رفتن از وزیراکبرخان به جمال مینه به منزل برادرخود عتیق الله پژواک . در آنجا مرحوم پژواک به مبارزات خود از طریق پخش شب نامه ها برضد رژیم آغازنمود. وگویا نوک قلم را بجای نوک شمشیر برتن رژیم فرومیزد. در همینجا است که پیام ببرک کارمل به او میرسد وپاسخ درخوربه ببرک کارمل میفرستد ولی کدام نتیجه ای از آن نمیگیرد. این پاسخ با محتوای عالی در کتاب حاضر از(صص٤٢-٥٨) بخش قابل ملاحظه ای را احتوا کرده است.

مرحوم پژواک درکابل از اشغال کشور توسط قشون سرخ شوروی وکشت وکشتار هموطنانش رنج می برد واین رنج سبب زخم معده وخون ریزی معده اش گردید.این خون ریزی نزدیک بود جانش را از وی بگیرد، سرانجام به تصدیق داکتران کابل حکومت اجازه داد که بشرط بازگشت دوباره به کشور، به دهلی سفرنماید. پژواک پول تداوی خود را نداشت و برادرانش پول معالجه اش را به وی کمک کردند. بعد از انجام عملیات معده در دهلی بخاطرآنکه نزد دولت دروغگو به حساب نیاید،دوباره به وطن بازگشت و باردیگر به فعالیت های زیرزمینی اش ادامه داد. چون ازتغییر اوضاع به نفع کشور نتیجهٔ دلخواه بدست نیاورد، به منظور مبارزه از خارج کشورعلیه رژیم دوباره مجبور شد وطن را برای دایم ترک گوید. از افغانستان به دهلی واز آنجه به آلمان وسپس بدعوت حکومت پاکستان به پاکستان رفت و چون پاکستان دید پژواک مثل سایر رهبران تنظیمها به سازآن کشور نمی رقصد، شرایط را براو برای ترک پاکستان تنگ ترساخت و پژواک مجبورشد به امریکا وسازمان ملل متحد برود وازطریق آن سازمان صدای افغانها را علیه اتحادشوروی وقت بلند نماید.

پژواک دراین کتاب نوشته میکند که : "هدف مبارزه ملی تنها استقلال سیاسی از یوغ سلطه و نفوذ اجنبیان نیست و حاکمیت ملی و تمامیت خاک آن را تکمیل نمی کند، همه حقوق و آزادی های اساسی هر فرد (زن، مرد و طفل) باید به اساس عدالت و مساوات بدون هیچ گونه تبعیض، تامین شود. ورنه مملکت غیرمستقل و مردم اسیر می مانند."(ص ٢١٠)

از خاطرات پژواک معلوم میشود که او یک شخصیت آزادیخواه، مردم دوست، عدالتخواه، و طرفدار یک نظام مردم سالار فارغ از ظلم وستم وتبعیض درکشوربود، رژیمی که در آن قانون حرف اول وآخر را بزند و برهمه یکسان تطبیق گردد . پژواک درخاطراتش میگوید: «خدا خودش میداند که بارها ازو خواسته ام،درکشورمن دادگری وداوری بیاورد، اگرنخستین کسیکه ازگفتار وکردار او باز پرسند من باشم. اگرعدالت مرا به دوزخ محکوم کند، بهشت منست.»(ص٢١٠) این

خواست پژواک از خدا، بدان معناست که اواز فقدان عدالت واز عدم احترام به حقوق وآزادی های فردی در کشور رنج می برد.

مرحوم پژواک درعین حالی که یک سیاستمدار ضد استبداد واستثمار بود، یک مرد مومن وخداپرست نیز بود.او میگوید:«چه درشرق وچه درغرب هرجا که بوده ام وهستم عقیدهٔ من به اینکه درجهان هستی در هرساحه ای که باشد در هرزمان ومکان در همه احوال وتحت هرگونه شرایط تنها وتنها دو قوه حقیقی وپاینده وجود دارد که نخست ذات پاک اقدس و اعلی خدای گرگر[صانع الصنایع] است وبعد از وی مردم. توکل به نخست واعتماد به دوم صواب وبه هرنیروی دیگری خطاست.این امر به ویژه درساحهٔ سیاست وحکمرانی صدق میکند واز آغاز زندگی مدنی تا امروز تغییر نکرده است ودر آینده نیز پاینده وباقی خواهد بود.»(ص ١١١)

پژواک در دورهٔ مهاجرت خود، از شخصیت ها وافرادی که او را با دم ودرم وکرم خود یاری رسانده بودند، به نیکی یاد میکند، بخصوص ازرجالی چون : قیوم نوابی پدرداکتر عصمت الله نوابی، سید محمدمیوند(علومی)،داکتر خالدمعروف،جنرال غلام فاروق خان لوی درستیز، عبدالعزیز خان خاوری،حسن خان صافی ،حمیرا سلجوقی ، پیرسید احمدگیلانی ، صبغت الله مجددی، ازجنرال غلام عمر علومی برادر غلام علی کریمی، سید محمد قاسم ، داکتر یوسف ، موسی شفیق و ظاهرشاه و سردار داودخان که نسبت به او توجه داشته اند، ونیز از همنوائی برادران خود عتیق الله پژواک وفضل ربی پژواک وبرادرزاده اش نعمت الله پژواک وغیره از هریک به نیکی یاد میکند.

پژواک دوستان ورفقای شخصی خود را نیزاز یاد نمی برد و کمی درمورد هریک شان مینویسد، وی اشخاص ذیل را از جمله دوستان خود معرفی میکند:محمدسرورگویا اعتمادی برادرزادهٔ سردار عبدالقدوس خان اعتمادی، مرحوم رشید لطیفی،مرحوم عبدالغفور برشنا،مرحوم دکتور عبدالرحمن محمودی ،مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم لالامحمدسعید قندهاری(پدر ناشناس)، دکتور محمدرسول وسا،مرحوم جیلانی خان

اریزوی، مرحوم دکتور عبدالواحد رشیدی، ناصر ضیاء،مرحوم علامه سلجوقی،دکتور محمد آصف سهیل وجیلانی خان پوپل از اقارب دکتور علی احمدخان پوپل،هریک را با بخشی از سوابق دوستی وکرکترشان به یاد می آورد .

دراین یادواره، گاهی از زیرقلم پژواک بزرگ ، نکاتی برون چکیده که درشناختن علل دوام دولت خاندان نادرشاه به انسان کمک میکند.مثلاً مینویسد که:« درتاریخ گذشتهٔ افغانستان،سلاطین وخاندان های شاهی یک ضعف قوی وجود داشت وآن بی اتفاقی درمیان اعضای خاندان سلطنتی بود که مردم ویا اقلاً خوانین قبایلی واشخاص با نفوذ وصاحب نیروی قومی می توانستند از آن استفاده کنند، اما درخاندان یحیی مخصوصاً در زمان حیات محمدنادرشاه، اتفاق میان برادران وبرادرزادگان وپسرهای عموی محکمتر بود و اگر درمیان اختلافات یا مخالفت هایی هم داشتند آن را از انظار عامه در پرده نگهداشته و بحیث یک پالیسی طرح شده درمقابل مردم افغانستان، در برابر مردم با هم متحد ویکی بودند. این پالیسی تا زمانی که عموزادگان ظاهرشاه(سردار محمدداود وسردار محمدنعیم) واعلیحضرت محمدظاهرشاه اتفاق را میان خویش را برهم زدند و یا نتوانستند آنرا دوام بدهند، قدرت این خاندان را از زوال حفظ نمود. این حوادث و تحولاتی که واقع شد از قبیل اعلان جمهوریت بعد از کودتای محمدداود خان و الغای نظام شاهی وغیره معلوم است و لازم نیست دراینجا مورد بحث قرار داده شود.»(ص ١٤٢)

پژواک درجمله اصول منشور جهانی حقوق بشرسازمان ملل متحد مبتکر اصل«حق خود ارادیت» جامعه است که براثر پافشاری واستدلال اواعضای سازمان ملل آنراپذیرفتند.وبرمبنای همین اصل داعیه پشتونستان ازسوی دولت افغانستان رنگ حقوقی گرفت. پژواک در حالیکه در رژیم سلطنتی ونیز در رژیم جمهوریت داودخان،به حیث یک مامور بلند رتبه در پوست های سفارت کبرای افغانستان درخارج کارمیکرد،مگرتا آخر عمرنتوانست از پول معاش خود یک منزل شخصی درکابل بخرد وهر وقتی برای رخصتی به کابل می آمد، درهوتل مقیم می بود و یا در منزل برادران

چند شبی را سپری میکرد و باز به ماموریت خود برمیگشت وتا آخر هم در فکر تهیه سرپناهی برای خود نشد. پژواک خود میگوید که:«بزرگترین مایهٔ نازوخوشی من آنست که هیچ تن تواناتر از من به یاد ندارد که نزد او چاپلوسی کرده ویا دروغ گفته باشم.اگرنتوانستم راست بگویم، خاموش ماندم، نمیدانم چرا ازیاد این خموشی سرخ نمی شوم. تنها خاموش ماندن مردی نیست.»(ص٢١٦)

پژواک حکایت میکند که در یکی از رخصتی ها درکابل«باری ظاهرشاه مرا در دفترخود پذیرفت. بعد ازصرف چاشت به صحبت پرداخت و بعد از آن گفت پروگرام دارد که به کاریز میر برود.در کاریز میر زمین داشت ودر آن یک دهقان خان برای حفظ وتربیهٔ حیوانات ونباتات(فارم) ساخته بود وهرروزچند ساعت در آن مشغول می بود.وقتی از دفتر وی پائین آمدیم به من امر کرد که در پهلوی او درموتر بنشینم وباوی به کاریزمیر برویم. جلو موتررا خود بدست گرفت ودر موتر تنها بودیم واز هردری صحبت میکرد ومن گوش میدادم. به کاریزمیر رسیدیم.زمین ها ودهقان خانه حیوانات را بمن نشان داد وآنگاه دریک نقطه ایستاده اشاره کرد که از کجا تا بکجا اراضی به وی متعلق است و بعد گفت که این دهقان خانه یک نمونه است وامیدواراست که هموطنان نظیر ومثال آنرا زیاد کنند و تطبیق این مفکوره را وسعت بخشند. با اشاره به یک زمین علاوه کرد که من به همسایگان خوب احتیاج دارم از این رو این زمین را به دکتور محمدظاهرخان دادم تا همسایه باشیم. بزمین دیگری اشاره کرد وگفت میخواهم این زمین را به شما بدهم تا همسایه ای نیک دیگری هم داشته باشم. من ناگهان خود را در دست پر نیروی سکوت دیدم که با فشار خود مرا خرد میسازند. با کمال صمیمیت وخلوص بعرض رسانیدم که اظهار سپاس گزاری ازحضور اعلیحضرت کلماتی میخواهد که نمیتوانم از عهدهٔ آن بیرون شوم. کمال امتنان دارم اما من متاسفانه شوق وذوق زمینداری را ندارم و اگر داشته باشم همه دارائی مادی ایکه از پدرانم مانده است به شکل زمین است، یقین دارم شخص مستحق تری میتواند از این عطیهٔ گرانبها استفاده مرغوب وبهترکند. اعلیحضرت هیچ نگفتند اما از وجنات

شان به وضاحت ظاهرشد که خاطرشان رنجه شد. از کاریز میربازگشتیم ودر ارگ ایشان به حرمسرا تشریف بردند و من با موترخویش برگشتم. دروقت بازگشت از وطن به ماموریت منتظرماندم که مانند همیشه مرا احضار خواهند فرمود تا وداع کنم واگر هدایتی داشته باشند آنرا بگیرم. حسب عادت تاریخ بازگشت خود را به رئیس تشریفات اقای علومی که حیات دارند خبردادم، امری نرسید از رئیس تشریفات جویا شدم، بمن فهماند که اعلیحضرت ضرورتی نمی بیند که شما به حضورشان برسید، دانستم که رنجش اعلیحضرت علت حقیقی است.چون اعلیحضرت را در همه موارد مرد حلیم، صابر وصاحب گذر(گذشت)دیده ام، این بارکه حتماً ازرده شده بودند، بردل من گران وگرانتر حس میشد.(ص ١٤٧- ١٤٨)

پژواک بازهم حکایت میکند که بعد از بازگشت از سفرپاکستان« چند روز بعد درکابل رئیس تشریفات وزارت خارجه مرحوم جلال آلدین طرزی بمن تلفون کرد وگفت که والاحضرت صدراعظم بعد از ظهر با یک امریکائی ملاقات دارند وامر کردند که من هم پیشتر از رفتن مهمان آنجا باشم. به دفتر سردارمرحوم(داودخان) در صدارت اعظمی رفتم واشاره به نشستن کرد.چند دقیقه بعد رئیس تشریفات امریکائی را آورد وملاقات انجام یافت.من یاداشت های خود را جمع کردم ومیخواستم مرخص شوم، سردارمرحوم گفتند چند دقیقه باشید. نشستم ومنتظرامر بودم.سردار مرحوم گفت من خبردارم که تو یگانه مامور دولت هستی که درکابل خانه نداری، خانه داشتن از لوازم زندگانی است باید یک خانه داشته باشی. من از مدتی است به این فکر بوده ام که خانه ای خوب شخصاً نقشه کنم وآنرا برای تو تعمیر نمایم و از جانب حکومت در مقابل خدمات برجسته ای تو به تو بسپارم، تکلیف تو همینقدر است که آنجا رفته ودر آن زندگی کنی! من خود را دراختیار سکوت مطلق یافتم وبعد از یک لحظه گفتم:از التفات ومهربانی والاحضرت کمال امتنان دارم اما شاید من یگانه مامور دولت باشم که خانه ندارد، اما یگانه افغان بیخانه نیستم وهم نمیتوانم پایبند دارائی باشم.

سردار فرمود یعنی که قبول نمیکنی؟ گفتم:آن را رسیده میدانم وممنون هستم.از چوکی برخاست وبه آنطرف میز کار او که من نشسته بودم آمد، من نیز از جا برخاستم. گفت:فهمیدم وحرف را همینجا میگذاریم. ناگهان مرا در آغوش گرفت وگفت: خداوند مثل ترا زیاد کند. منکه شاه را رنجیده ساخته بودم،ناگهان فرحت وآرامشی حس کردم که نظیر آن احساس سرور وجمعیت خاطر را به خاطرندارم.

بعد از آن احترام والتفات سردار بمن زیادتر از همه وقت بود و روز افزون گردید و این بحدی رسید که هنگامی که مرا به کنفرانس سران دول وحکومات کشورهای غیرمنسلک در الجزایر بجای خود در سال اول جمهوری فرستاد گفت: من ترا بحیث نمایندهٔ خاص خود میفرستم، زیرا من رفته نمیتوانم و بعد از برادرم این کار را تنها به تو اعتماد کرده میتوانم.... بعد ازاین بود که من هم احترام خاصی به شخصیت سردار محمدداود مرحوم پیداکردم.البته احترام به شخصیت یک شخص معنای موافقت با همه افکار وپالیسی سیاسی آن شخص را ندارد. » (همان ،ص ١٥٧) خواندن این حکایت علاوه براینکه تفاوت این دو پسرعمو را بخوبی نشان میدهد، این نکته را نیز روشن میسازد که پژواک، این مرد بلند همت، چنان ازمناعت نفسی سرشاربود که حتی بخشش از سوی شاه و رئیس جمهور داودخان به خود را هم نمی پذیرفت، درحالی که اگر بجای او ، کدام مامور دیگری با چنین التفاتی روبرو میشد، سر سجده در پای مخدوم میگذاشت وآن را بردیدهٔ منت میمالید و می پذیرفت.

درمورد مناعت نفس و شجاعت مرحوم پژواک، داکترسید خلیل الله هاشمیان از چشمدید خود در لندن حکایتی از بر خورد پژواک با صدراعظم وقت شاه محمودخان برمیز نانی که تعدادی از سفراء ومحصلین افغانی حضور داشتند، روایت میکند که خواندن آن هنوز هم مو براندام خواننده راست میکند. داکتر هاشمیان مینویسد، که صدراعظم شاه محمودخان خطاب به پژواک گفت:

صدراعظم: شما دراین رساله نوشته اید که استقلال افغانستان را امان الله خان گرفته ،شما به کدام اساس این مطلب را نوشته اید؟

پژواک: والاحضرت شما بهترمیدانید که استقلال ما از انگلیس گرفته شد وانگلیسبا تاریخ ما آشنائی کامل دارد. این رساله که بار اول سیاست خارجی حکومت شما را به زبان انگلیسی بیان میدارد واز سفارت شما در لندن تهیه وتوزیع شده، اگرواقعیت های تاریخی در آن بیان نمیشد، مردم انگلیس آنرا نمیخواندند وسعی ومصرف ما به هدر می رفت، اما حالا نسل نو انگلیس بحق جانبی داعیهٔ ملی ما متوجه شده وانعکاسات مثبت این رساله را من ضمن راپوری به ریاست مطبوعات نوشته ام...

صدراعظم: پژواک توچه خبرداری، تو درشکم مادرت بودی که ما استقلال را گرفتیم...

پژواک:والاحضرت، موضوع درشکم مادر بودن یک امر طبیعی است، من ،شماوهرانسان دیگری درشکم مادر خود می باشد، اما در سیاست نمیتوان واقعیت تاریخ را پوشاند...

من دیدم که از شنیدن سخنان پژواک رنگ و رخ والاحضرت صدراعظم سرخ ومتلون شده بود که وقتی دست خود را به جیب خود برد فکر میکردم تفنگچه ای دارد و فیرمیکند، اما دستمال بینی خود را کشیده روی خود را پوشاند. درینوقت سفیرمحمدعثمانخان امیر وسفیر محمدعمر خان، پژواک را بغل گرفته از اطاق نان برون بردند، صدراعظم دوسه دقیقه دیگر بجای خود ماند ودفعتاً برخاست ونان ناخورده از راه دروازهٔ عقبی به اطاق خواب خود رفت. این ضیافت وطعام عالی که تهیه شده بود، به اصطلاح"زهر" همه شد. سفراء هم متعاقباً اطاق نان را ترک کردند. اما من از محصلین ومهمانان دیگر تقاضا کردم به آرامی نان خود را بخورند، بلکه هرقدر از میوه جات وشیرینی که خواسته باشند با خود برده میتوانند.»(ص٢٣٩- ٢٤٠)

این درحالی بود که قبل ازاین واقعه مرحوم پژواک با مارشال شاه ولیخان نیز برسرحذف پرگرافی از رسالهٔ پشتونستان، چنان جدی شد که به سفیر شاه ولیخان درلندن گفت:اگرشما این پراگراف را از رساله حذف نمائید ،من این رساله رانشرنمیکنم وهمین حالا ازوظیفه ام استعفا میدهم ،

مگر مارشال شاه ولیخان باخنده ازحذف پراگراف رساله منصرف گردید.(ص ٢٢٩)

فرهاد نواسهٔ مرحوم پژواک درپیشگفتارکتاب مینویسد که:«استعداد، ابتکار وعملکرد استاد پژواک درکارزار عرصهٔ دیپلوماسی در دهه شصت وهفتاد از هرباب چشمگیر بود ووظایف خطیردیپلوماتیک در صحنهٔ بین المللی بدوش شان گذاشته شد که از آن جمع ریاست کمیسیون تجدید نظربرمنشور سازمان ملل،ریاست کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع عمومی سازمان ملل درسال ١٩٦٦ را میتوان نام برد. این گوشه از حیات استاد پژواک در صحنهٔ بین المللی باید به التفات عمیق وجدی مطالعه وتحقیق شود. به ویژه نقش، نظریات وتلاش استاد پژواک به ارتباط حقوق بشر وحقوق ملل در خور مطالعه وتحلیل برای آگاهی جوانان وتحقق حقوق بشر ودیموکراسی درافغانستان است. اسناد ومنابع انترنتی ملل متحد،مراکزعلمی ونشرات دیگرافغانی وجهانی شاهد این میراث معنوی برای ملت افغان است.جای شگفت نیست که سران ملل متحد تا امروز ازعملکرد وافکارژرف اوقدردانی میکنند. »(ص١٤)

من پیشنهاد میکنم تا برای شناخت ابعاد شخصیت سیاسی وادبی وفلسفی مرحوم پژواک ،ازطرف دولت سیمناری درسطح ملی که در آن دانشمندانی از کشور های منطقه وسازمان ملل دعوت شده باشند، تدویرگردد،وکتب وآثارش به کمک دانشمندان اکادمی علوم و پوهنتون کابل تدقیق واز سوی وزارت اطلاعات وفرهنگ واکادمی علوم افغانستان وبنیادپژواک چاپ شوند و در میزهای گرد تلویزیونی ابعاد شخصیت وی مورد بحث وارزیابی قرارگیرد، دراینصورت است که حق استاد پژواک از گردن دولت ادا خواهد شد!

مرحوم پژواک، در سفریکه با داودخان به پاکستان داشته ، ودر ملاقات با جنرال ایوب خان رهبر نظامی پاکستان که بشکل احساساتی صحبت میکرده و وی سخنان جنرال را با نرمی ترجمه میکرده است تا احساسات افغانی سردار جریحه دار نشود، تحمل داودخان را در برابر حریف پاکستانی اش به حیث یک زعیم ملی صبور می ستاید و میگوید:

«در شناخت شخصیت وی(سردار) کشفی نو دست داد.نظریه اکثریت مردم را که من مایل بودم برآن صحت قایل شوم، غلط یافتم که میگفتند: «سردار مردی احساساتی وعصبی است» اما معلوم شد که مردی بی سنجش نبود واگر اظهار عصبیت میکرد، آن رانیز سنجیده به کار می بست واحساسات او(اقلاً با خارجیان) در مذاکرات مهم در اختیار وزیرکنترول او بود.» پژواک درادامه میگوید:« انصافاً شخصی ملی ووطنخواه بود و بعد از وزیراکبرخان نمیتوان نظیرومثال او را در تاریخ افغانها سراغ کرد.» (فصلی ازسرگذشت ...ص ١٥٤-١٥٥)

برخی از ابجد نویسان افغان،به این بخش ازسخنان مرحوم پژواک که از سوی داکترپروین پژواک نواسهٔ آن بزرگمرد درپورتال افغان جرمن به نشررسیده بود،به نظرشک وتردید نگریسته آنرا با پرسشهای مضحکی چنین زیرسوال برده اند: « آنچه دررابطه به "یادداشت" هائیکه گفته شده از مرحوم پژواک است ، صراحت نداشت، بدین معنی که گفته نشده است که مرحوم، همین "یادداشتها" را در چه مقطع زمانی نوشته اند، وظیفهء رسمی در همان زمان چه بوده است ؟ " و باز می پرسد : " مهمتر از همه این است که آیا بقلم پژواک سفیر ممتاز درحالت صحت کامل "جسمی" و" روانی" تحریر یافته است یا خدای نخواسته در روزهای اخیر زندگی ، پژواک معروف "مهاجر؟ "(رک: آرشیف مقالات داکتریوسفی،مقالهٔ " خاک پشتونستان حق مسلم مردم افغانستان و جزء لاینفک خاک افغانستان است" افغان جرمن آنلاین)

فرهاد درپیشگفتارکتاب خلاصهٔ فصلی از زندگی یک افغان مهاجر، مینویسدکه :«سالهای اخیر زندگی استاد پژواک درایام پیری و محرومیت ومهاجرت گذشت، لیکن روحاً ومعناً همچنان استوار بود ودست حوادث نتوانست از عظمت بینش و دانشش بکاهد. درنامه ای خطاب به من(فرهاد) از احوال خود چنین نوشته بود:« اگر جسماً ناتوان وبیمارم روحاً ومعناً استوارم واز نعمت امید به آزادی وطن ومردم آن برخوردار. از ناتوانی به اشاره نماز میکنم ولی عقاید و افکارم را به نیروی آزادی وایمان بدون تلبیس ولباس ترس وهراس بخیرمردم ومیهن ابراز وغلبهٔ حق را بر باطل،

ظفر مبارزهٔ ملی براسارت های معنوی، دانش را بر بیدانشی تلقین و آرزو ونیاز می نمایم.چون از پیری یارای آختن سر افشاندن ندارم از نیام به قلمدان رو آورده ام و وطن خود را مانند ضمیر خود آرام وآزاد می خواهم.»(ص٨)

پژواک این خاطرات را بخواهش نواسه خود فرهاد در امریکا دراواخر سال ١٩٨٩ آغاز نموده و لحظات ختم خاطرات خود را ساعت ٣ صبح روزپنجشنبه ٢١ مارچ١٩٩١(روز نوروز ملی باستانی) ویرجینیا-اتازونی قید کرده است. ودر آخرین سطراین یاد داشتها به فرهاد تذکر داده که :«دوباره خوانده نشده است اگردرعبارت چیزی مانده باشد معذور دارید.»(ص ١٦١) و فرهاد پژواک میگوید که این خاطرات متاسفانه دراثر سفر غیر مترقبه وآخر استاد پژواک به طرف پشاور در آغاز سال ١٣٦٨ ش/ مطابق ٢١ مارچ ١٩٩١عیسوی نامکمل ماند.بهتراست آنچه را استاد در آخریاد داشت ها خطاب به من نوشته اند، دراینجا نقل کنم:«فرهاد، من آرزوداشتم که این فصل را به پایان برسانم، اما قدرت قادرمتعال مقدر کرده بود که فرصت رفتن به پاکستان برخلاف توقع بعد از سالها تبعید از آن کشور از طرف حکومت آن به امریکا دست دهد و فصل یاد داشت های من برای تو نا تمام بماند. طوریکه تو میدانی درحال مریضی وعدم قابلیت حرکت ندای وظیفهٔ ملی وایمانی را لبیک گفته و از امریکا حرکت میکنم. بهرصورت به اولین فرصت دنبالهٔ این یاد داشت ها را انشاء الله، نوشته و نزد یکی از اعضای فامیل میگذارم که آنرا درصورتی که من باردیگر در زندگی ترا نبینم بتو برساند.» (ص١٢)

آقای فرهادپژواک، متذکر میشود که آثار استاد پژواک، به زبان های پشتو، دری و انگلیسی نوشته شده است. ودر نظردارد که آثار چاپ نشدهٔ پدرکلانش را در آینده چاپ و برخی این آثار را به زبان های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی نیز ترجمه و چاپ کند. من از تبصره براشعار وذکر نمونه های نظم ونثرآن بخاطرجلوگیری از تطویل کلام،دراینجا صرف نظرمیکنم و چاپ این کتاب را به نواسهٔ دانشمند پژواک بزرگ فرهاد،وهمه

وابستگان استادمرحوم پژواک تبریک میگویم وخواندن آنرا به جوانان وطن توصیه میکنم.

یاد داشت : در تبصرهٔ خانم دکتورزرغونه عبیدی، برتقریظ من دربخش نظرسنجی ، توجه مرا این جملات جلب نمودکه:« پوهاند دکتور محمد حسن کاکر در دو سطر شان یکی از مهمترین شاخص شخصیت عبدالرحمن پژواک را چنین توضیح داده اند: "بزرگترین میراث پژواک این است که او داراي نصب العین معین بود و با وجود فراز و نشیب هاي روزگار بر افغان ها و افغانستان این نصب العین او نه تنها بر جا ماند بل تا آخرین رمق و توان براي آن رزمید. در واقع چنین شخصیت ها انگشت شمار بوده اند".

من دوبار این دوسطر داکتر کاکړ را خواندم، به سراولادهایم سوگند میخورم که من از آن چیزی نفهمیدم، اگر دکتور زرغونه یا کسی دیگر فهمیده باشد، برای من توصیح دهند که این دوسطر چه معنی دارد؟«نصب العین معین» یعنی چی؟ در فرهنگ دهخدا، «نصب العین»(مدنظر، ومنظور نظر)معنا شده است،از کاربرد این کلمه شما چه دانستید که ما از دانستن آن عاجزیم وشما آنرا با الفاظ اعجاب آمیز بحیث شاخص شخصیت مرحوم پژواک میدانید؟ درکجای این دوسطرچنین معنایی نهفته است؟ من دوسطر داکتر کاکړ را دوسطر بی معنا وبی مفهوم یعنی دوسطربازی باکلمات وبه اصطلاح پرزدن درکلاه ممدوح میدانم.

چرا آقای داکتر کاکړ نگفته که «نصب العین معین پژواک» (منظور نظر معین پژواک) چه چیزی بود؟ آیا دوام رژیم شاهی مطلقه بود؟ یا رژیم شاهی مشروطه؟ یا جمهوری؟ یا نظام اسلامی از نوع حکومت ربانی یا ملاعمر؟

به نظرمن نصب العین پژواک هیچکدام ازاینها نبود، بلکه برقراری یک نظام ملی که با ارادهٔ آزاد مردم و براثر انتخابات مستقیم وسری مردمان کشور بمیان می آید، تحت زعامت یک شخص دادگر وعادل بود. پژواک خود در خاطرات خود میگوید:«خدا خودش میداند که بارها ازو خواسته ام،درکشورمن دادگری وداوری بیاورد، اگرنخستین کسیکه ازگفتار

وکردار او باز پرسند من باشم.اگرعدالت مرا به دوزخ محکوم کند، بهشت منست.»(ص٢١٠) این خواست پژواک از خدا، بدان معناست که اواز فقدان عدالت واز عدم احترام به حقوق وآزادی های فردی مردم در کشور رنج می برد، ورنه دراشعارش نمی گفت که :

از آن دیارمـــرا یاد میدهـد امروز
که مردمانش اسیرند ومملکت آزاد!

پایان

مقاله چهل ودوم

تجاوز شوروی برافغانستان
ورشد بنیادگرائی درمنطقه

دهه تجاوز شوروی برافغانستان(از دسمبر۱۹۷۹ تا فبروری ۱۹۸۹) وجهاد برضد آن کشور،دهه اوج بنیاد گرائی در سراسرمنطقه وبه خصوص درمیان قبایل پشتون در دوسوی خط دیورند است. جنرال ضیاً الحق جهاد در افغانستان را به مثابه بخشی از اولویت های رژیمش انکشاف داد. وی که میخواست به رژیمش مشروعیت ببخشد، با حمایت اسلام گرائی مناطق مرزی را به مرکز پرورش افراطیون اسلامی مبدل نمود. نه تنها رژیم نظامی ضیاء این روند را حمایت کرد، بلکه امریکا نیز برای انتقام کشی از اتحادشوروی،بسیار زیاد به بنیادگرائی بها داد وآنرا تقویت نمود.

پرویز هودبهوی استاد فیزیک درپوهنتون قائد اعظم در اسلام آباد، مینویسد:" ائتلاف دولت با اسلام وبنیاد گرایان سابقه ای نیم قرنه دارد واساساً از بدو استقلال و به ویژه بعد از کودتای ایوب خان به عنوان اهرمی در خدمت تحکیم قدرت، حفظ توازن قوا با هند و نیز حفظ پاکستان در[برابرادعای افغانستان] مورد استفاده قرار میگرفت. اما در دوره جنگ با اشغال شوروی این روند یک جهت جنون آمیز به خود گرفت. بنا بر یکی از تحلیل های نشریه اکونومیست سنت فراموش شدهٔ جهاد بعد از قرن ها به همت امریکا در پاکستان و در خدمت جنگ جهادی در افغانستان دوباره به عرصهٔ زندگی بازگشت. امریکا از بالا و پائین با چنان فشاری اسلام را به این جامعه تزریق کرد که از هیچ پیامبری ساخته نبود. اسلامی کردن جامعه پاکستان به امری که امروز همه میدانند، یعنی تقویت تعدادی گروه

جهادی و استفاده از بن لادن ها در جنگ با شوروی منحصرنبود. سیاست امریکا، دولت و جامعه مدنی را در پاکستان جهادی کرد."۱

به تشویق سیا،اسلام گرایان افراطی نه فقط از کشورهای اسلامی مانند الجزایر، عربستان سعودی، مصر و اندونزیا، بلکه از میان جوامع مسلمان خود ایالات متحده و بریتانیا روانه اردوگاه های نظامی در پاکستان شدند. یکی از نمونه های معروف این اسلام گرایان شیخ عبدالله اعظم است که در سالهای ۱۹۸۰ نقش بسیاراساسی در به راه انداختن جهاد آمریکایی در جهان اسلام را بازی کرد. لورنس رایت در مجله نیویورکر در باره او چنین می نویسد: «شیخ عبدالله اعظم، روحانی فلسطینی، دارنده دکترا در حقوق اسلامی از پوهنتون الازهر قاهره است. او برای تدریس به پوهنتون سلطان عبدالعزیز در جده رفت و در آنجا اسامه بن لادن یکی از دانشجویان او بود.» اعظم تحت حمایت سیا به سراسر جهان سفر می کرد، در تلویزیون عربستان سعودی و در گردهمایی ها و تظاهراتی که در ایالات متحده برگزار می شد، حضور می یافت.

در آن سالها، شیخ اعظم یکی از دارایی های سیا و نماد و تبلور جهادگران مورد علاقه آمریکا بود. پیام اعظم روشن بود: شرکت در جهاد نه فقط یک وظیفه سیاسی بلکه یک وظیفه مذهبی است. هدف از جهاد تنها کشتن دشمن (در آن زمان روسها) نبوده بلکه دعوت به «شهادت» نیز هست. فرمول شیخ اعظم برای جهاد ساده بود: «فقط جهاد و تفنگ، نه مذاکره، نه کنفرانس و نه گفتگو» و این همان هدفی بود که دولت ریگن و سازمان های اطلاعاتی آمریکا و پاکستان در ارتباط با حضور نیروهای شوروی در افغانستان دنبال می کردند.

در آنموقع نزدیک به صد سال از آخرین جهاد مسلحانه در جهان اسلام می گذشت. اما سیا مصمم بود برای رسیدن به هدف خود در افغانستان، در دوران جدید یک جهاد مسلحانه راه بیاندازد. در تاریخ اسلام چهار جهاد مسلحانه بمثابه جنگ عادلانه در برابر متجاوزین و اشغالگران

---

۱ - http://www.roshangari.net/

(مسلمان یا کافر) وجود دارد: اول، جهاد علیه متجاوزین صلیبی در قرن دوازدهم میلادی و به رهبری صلاح الدین ایوبی (جهاد علیه غیر مسلمانان اشغالگر)؛ دوم، جهاد مسلحانه صوفیان علیه اریستوکراسی تاجران برده در غرب آفریقا در قرن هفدهم میلادی (جهاد علیه مسلمانان ستمگر)؛ سوم جهاد وهابی علیه استعمارگران عثمانی در شبه جزیره عربستان در قرن هجدهم میلادی (جهاد علیه مسلمانان اشغالگر)؛ و چهار، مبارزات ضد استعماری مهدی در سودان علیه قدرتهای عثمانی-مصر و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی (جهاد علیه اشغالگران مسلمان و غیر مسلمان).

هدف اول ایالات متحده از براه انداختن جهاد افغانستان این بود که یک میلیارد مسلمان جهان را در یک جنگ مقدس علیه اتحاد شووری متحد کند. هدف دوم آمریکا دامن زدن به اختلاف بین شیعه و سنی و از آن طریق مقابله با نفوذ اسلام سیاسی وانقلابی بود. ویلیام کیسی رئیس سیا در سال ۱۹۸۶هدایت جهاد افغانستان را به دست گرفت. گام اول سیا متقاعد کردن کنگره آمریکا به سرعت بخشیدن به دخالت آمریکا در افغانستان از طریق اعزام مشاوران نظامی به میان مجاهدین و دادن راکتهاي ضدهوایی ستینگر به آنها بود. گام دوم گسترش جنگ چریکی به درون جمهوریتهای تاجیکستان و ازبکستان اتحاد شوروی بود که تنها بعد از تهدید شوروی به حملات تلافی جویانه بدرون خاک پاکستان، سیا این بخش از نقشه خود را رها کرد. گام سوم بسیج و جلب افراطیون اسلام گرا از سراسر جهان و آموزش آنها در پاکستان برای جنگیدن در کنار مجاهدین بود.

...قبل از جهاد افغانستان، بخش خارج از حکومت راست افراطی اسلامگرا از نظر اجتماعی و تشکیلاتی عملاً منزوی و ناتوان بود، و در یک بن بست تاریخی بسر می برد، نه از امکان جلب حمایت عمومی برخوردار بود، نه می توانست به منابع مادی لازم برای فعالیت های مورد نظر خود دست یابد. دولت ریگان راست افراطی اسلامگرا را از این بن بست تاریخی نجات داد. جهاد آمریکایی در عمل با ایجاد زیرساخت مادی

ترور و با استفاده از نمادهای اسلامی برای رسوخ به شبکه ها و جوامع اسلامی، موجب خصوصی سازی خشونت در سطح گسترده ای شد.

نقش مدارس مذهبی در رشد دهشت افگنی:

خواجه آصف وزیردفاع پاکستان درسخنرانی خود درپارلمان آنکشور از وجود۲۸ هزارمدرسهٔ بنیادگرائی یادآورشد وگفت ازآن جمله در ٤٠٠ مدرسه، شاگردان برای دهشت افگنی وارعاب تشویق وترغیب وتربیت میشوند.(سایت افغان سباوون ۲۰۱۵/۵/۲۰)

دیلیپ هیرو، روزنامه نگار هندی که در لندن زندگی می کند در باره مواد درسی مدارس مذهبی که جهادگران ...در آن تعلیم می دیدند چنین گزارش می دهد: «تم های غالب این بود که اسلام یک ایدئولوژی اجتماعی-سیاسی کامل است، اینکه اسلام از طرف سربازان بی خدای شوروی مورد تجاوز قرار گرفته است، و اینکه مردم مسلمان افغانستان می توانند با سرنگون کردن رژیم چپگرای افغانستان استقلال خود را بدست آورند.» مدارس مذهبی پاکستان نه فقط درهای خود را بروی اسلامگرایان افراطی سراسر جهان گشودند، بلکه این موضوع را آموزش می دادند که انقلاب اسلامی در افغانستان پیش درآمدی بر انقلاب های اسلامی در کشورهایی که اکثریت جمعیت آنها مسلمانان هستند خواهد شد(بویژه جمهوری های مسلمان اتحاد شوروی). در اواخر سالهای ۱۹۸۰، مدارس عمده دیوبندی پاکستان «منحصراً داوطلبان افراطی از آسیای مرکزی را می پذیرفتند و به آنها آموزش رایگان و کمک هزینه تحصیلی می دادند.» طالبان از میان این طلبه ها سربرآوردند.

پرویز هودبهوی ضمن گزارشی در باره برخی از کتب درسی مورد استفاده مدارس تحت کنترول "مرکز آموزشی افغانستان" می گوید: سیا از طریق «یو اس اید» (سرویس ایالات متحده برای توسعه بین المللی) قرارداد پنجاه میلیون دالری انتشار کتب درسی مورد نظر خود را به انتشارات پوهنتون نبراسکا واگذار کرد. استفاده از این کتابها بطور رسمی در سال۱۹۸۶ شروع شد. یکی از مسائل کتاب ریاضیات سال سوم می

پرسد: «یک گروه از مجاهدین به ۵۰سرباز روسی حمله می کنند. در آن حمله ۲۰ سرباز روسی کشته می شوند. چند نفر روسی فرار می کنند؟» کتاب ریاضیات سال چهارم از اینهم پیشتر رفته و مسائل ریاضی را برای نوآموزان مهاجرافغانی و پاکستانی چنین طرح می کند: «سرعت یک گلوله کلاشینکوف۸۰۰ متر در ثانیه است. اگر یک روسی در فاصله ۳۲۰۰متری از یک مجاهد باشد، و آن مجاهد سر روسی را هدف قرار دهد، حساب کنید چند ثانیه طول خواهد کشید تا گلوله به پیشانی روسی اصابت کند.» این برنامه رسماً در سال ۱۹۹۴ خاتمه یافت اما «کتاب های درسی چاپ آمریکا، که کودکان افغانی را تشویق می کرد چشمان دشمنان شان را از حدقه درآورند و یا گوش و پای آنها را قطع کنند، هنوز هم بطور وسیع در افغانستان و پاکستان در شکل اولیه شان وجود دارند.»

مربیان این مدارس (دولتی و خصوصی) به دو گروه مجاهدین افغانی و جهادگران غیر افغانی تقسیم می شدند. دگروال یوسف، که بمدت چهار سال سرپرستی بخش افغانستان سازمان اطلاعاتی پاکستان را عهده دار بود می گوید:«طی چهار سال من، حدود ۸۰ هزار مجاهد آموزش دیدند.»

احمد رشید تخمین می زندکه حدود ۳۵ هزار مسلمان افراطی از ۴۳ کشور اسلامی از۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ در کنار مجاهدین افغانی جنگیذند. خروج نیروهای شوروی موجب متوقف شدن فعالیت این مدارس نشد. بین خروج نیروهای شوروی در فبروري ۱۹۸۹ تا سقوط دولت نجیب الله دراپریل۱۹۹۲ حداقل۲۵۰۰ داوطلب خارجی دیگر در این مراکز آموزش نظامی دیدند. به گفته احمد رشید در آن سالها بیش از ۱۰۰هزار اسلامگرای افراطی از طریق برنامه سیا بطور مستقیم یا غیر مستقیم با پاکستان و افغانستان مرتبط شدند. آنچه که به شرایط امروز پاکستان مربوط می شود این است که اکثر فارغ التحصیلان این مدارس برای شرکت در رقابت های سیاسی پاکستان تربیت می شدند. هدف سیا آن بود که آموزش های چریکی را با تعالیم اسلام در هم آمیزد و «چریکهای اسلامی» تولید کند. به نظر طارق علی ۲۵۰۰ مدرسه سالانه حدود ۲۲۵

هزار فارغ التحصیل تحویل جامعه می دادند، فارغ التحصیلانی که الفبای زبان های اردو و دری را چنین یاد گرفته بودند: «ت» یعنی توپ، «کاف» یعنی کلاشینکوف، «خ» یعنی خون و «جیم» یعنی جهاد.

گروه خبرنگاران «لاس آنجلس تایمز» که پیامدهای جهاد افغانستان در «چهار قاره» جهان را بررسی کرده به این نتیجه رسیده است که رهبران کلیدی تمام عملیات و حملات تروریستی، از نیویارک تا اسلام آباد، از فرانسه تا عربستان سعودی، از اسپانیا تا کنیا بدون استثنا در اردوگاه های سیا برای تعلیم داوطلبان شرکت در جهاد افغانستان آموزش دیده اند. جنرال جی. اچ. بینفورد پری، در برابر «کمیته نیروهای مسلح سنا» آنکشور که انفجار ظهران عربستان را بررسی می کرد انفجاری که موجب کشته شدن۱۹ نظامی آمریکایی و زخمی شدن ۲۵۰ نفر دیگر شد- در تایید این واقعیت گفت: «اخیراً ما شاهد رشد گروه های فرا- ملی بوده ایم که از افراط گرایان اسلامی متعصبی تشکیل می شوند که اکثر آنها در افغانستان جنگیدند و اکنون با هدف تاسیس رژیم های بنیادگرای ضد- غرب از طریق بی ثبات کردن دولت های سنتی و حمله به هدفهای آمریکایی و غربی، به کشورهای دیگر رفته اند.» دیگران، مانند مهفود بنون، جامعه شناس الجزایری، که با خبرنگار «لاس آنجلس تایمز» در الجزیره مصاحبه کرده است، خیلی رک و راست حقیقت را گفته اند: «خود شما این هیولا را آفریدید! شانزده هزار عربی که در افغانستان آموزش دادید، یک ماشین قتل و کشتار بود که اکنون خود شما را هدف قرار داده است.»

آسیب واقعی که سیا وارد کرد این بود که علاوه بر تأمین پول و اسلحه اسلامگرایان افراطی، اطلاعات برای تولید و گسترش خشونت را خصوصی کرد. این کار از طریق ایجاد میلیشاهای خصوصی که قادر به ایجاد ترور و دهشت بودند، صورت گرفت.

کوولی خاطرنشان می کند که تعلیمات سیا در اردوگاه ها و پایگاه های ایالات متحده از شیوه های رسوخ برای آزاد کردن زندانی یا اسلحه از پشت خطوط دشمن تا ۶۰«شیوه مرگبار» را در برمی گرفت. مهارت هایی که به داوطلبان منتقل می شد شامل استفاده از «چاشنی های بمب، بمب ها

و مواد منفجره ساعتدار، سلاح های خودکار با مهمات ضدتانک، دستگاهای به کاراندازی مین و بمب از راه دور می شد.» سیا به این مهارت ها شیوه های بومی خاص افغانستان مانند بریدن سر و قطع اعضای بدن را اضافه کرد.۱

در دهه ۸۰ قرن بیستم جهاد مردم افغانستان برضد تجاوز شوروی و کمکهای مالی عربستان سعودی و حمایت های پولی ولوژیستیکی امریکا وسایرکشورهای غربی وسرمایه داران عرب خلیج به مجاهدین افغان درپاکستان بخاطر شکست شوروی درافغانستان وبهره برداری های سیاسی پاکستان ازاین روند سبب شد تا بنیادگرائی اسلامی درمنطقه تا عالی ترین سطح ممکن رشد کند. نطفه ایکه جهاد افغانستان برضد شوروی در بطن خود پرورش داد سرانجام از آن القاعده زائید .

در ماه می ۱۹۹۶ ربانی - مسعود از اسامه بن لادن رهبر القاعده دعوت کردند به افغانستان بیاید و بنابرین دولت ربانی- مسعود به اسامه و سایرکدرهای رهبری القاعده پاسپورت های افغانی و حتی تذکره های افغانی ارسال کرده آنها را از سودان به افغانستان خواستند و درجلال آباد جا به جا کردند.

دراینجا اُسامه تمام کسانی را که آموزش دهشت افگنی دیده بودند و اکنون به نام «افغان» یاد میشدند، از مصر ، سودان، یمن ، تونس، اردن، مراکش، لبنان، عربستان، ایران ،اندونیزیا، مالیزیا،هند و پاکستان و دیگر کشورها، فراخواند و به سازماندهی و رهبری شبکه دهشت افگنی "القاعده"پرداخت.

بعد از فتح کابل توسط طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، اسامه با ملاعمر رهبر طالبان طرح دوستی ریخت و در سال ۱۹۹۷ از جلال آباد به قندهار برده شد.استخبارات نظامی پاکستان درمعرفی اسامه به رهبری طالبان در قندهارنقش عمده داشت. آی.اس.ای. با این حرکت میخواست کمپ تربیتی دهشت افگنی خوست را که در تصرف طالبان بود، برای تربیه رزمندگان کشمیر به کمک مالی اسامه فعال نگهدارد.

---

۱ - آرشیف مقالات سایت آریائی،مقالهٔ مروری برروابط پیچیده افغانستان وپاکستان

به قول "یوسف بودانسکی»(مدیربررسی انجمن مطالعه نبردهای استراتیژیک ، و مشاور عالی مقام در وزارت دفاع امریکا و وزارت امورخارجه آنکشور): " در پایان سال ١٩٩٤، آی . اس. آی . و استخبارات ایران، زیربنای ساختار های دهشت افگنی را در ژَوَر خوست در افغانستان ریختند. اینجا با سرعت به «بهشت» آموزش دهشت افگنی تروریستان تاجیکستان، چیچنیا، بوسنی هرزه گوئین، فلسطین ، فلیپین ،مولداویا، اوکراین و تاتاران بدل شد. سرنخ تمام این شبکه به دست خبره گان جنگی (آی . اس . آی) قرارداشت . از اینجا بود که مبارزان به سراسر جهان از«دهلیز» افغانستان گسیل میشدند. در کنفرانس تهران که در پایان سال ١٩٩۶ دایرشد، " بن لادن" گوهر اندیشه و ایدیولوژی اش را با «اعلان جنگ با امریکا» ارائه داشت . حالا دیگر او در افغانستان بر «شاهنشاهی» دهشت افگنی فرمان میراند. آی. اس. آی. این شاهنشاهی را تغذیه میکرد. ازهیمنجا «مبارزان» اسلامی را راهی کشمیر مي ساختند. "(رک: روشنی ، شماره ١٥، ص ١٥)

چون بن لادن هیچگاهی دشمنی خود را از حضور امریکا درعربستان سعودی پنهان نمیکرد، بنابرین وقتی دو انفجار همزمان در٧ اگست ١٩٩٧ دو سفارت امریکا را در نایروبی (کینیا) و دارالسلام (تانزانیا) تخریب کرد، مقامات امریکائی بلا فاصله بن لادن را متهم به انفجار سفارت خانه های خود ساختند و از رژیم طالبان خواستند تا بن لادن را به دولت امریکا تسلیم کنند، اما طالبان از تسلیمی بن لادن به امریکا خود داری ورزیدند واز دولت امریکا سند اثبات جرم خواستند.امریکا طالبان را مورد تحریم قرارداد و برای سر بن لادن جایزه ٢٥ هزاردالری گذاشت.

بن لادن هم در فبروری ١٩٩٨ ایمن ظواهری (رهبرگروه الجهاد مصر)، عبدالسلام محمد بنگله دیشی، و فضل الرحمن خلیلی رهبرجنبش انصار پاکستان را ملاقات کرد و از مجموع گروه های المغرب با ابو نصیرو یسیراحمد طها مذاکره و مفاهمه نمود و به توافق رسیدند تا جبهه اسلامی بین المللی را برضد یهودی ها و مسیحیها ایجاد کنند. میثاق این

جبهه به وسیله پنج رهبر، گروه های اسلامی امضاء شد. در متن میثاق به قدر کافی به قرآن و قول و قرارابن تیمیه اتکا شده است. میثاق با بیان این فتوا که « بر هر مسلمان فرض عین است که در صورت امکان امریکائیان و متحدین ملکی و نظامی آنها را در هر کشورکه می بینند، به قتل برسانند» برخورد خشونت آمیز را وارد مرحله جدی و جدیدی می نماید.

«CIA» این اعلامیه را تهدیدی جدی گرفت و برای از بین بردن بن لادن به احمدشاه مسعود توسل جست و با دادن پنجصد هزار دالرپول نقد به احمد ضیاء مسعود برادر مسعود درپاکستان و معاش ماهانه دوصد هزار دالرو دیگرکمک های تخنیکی از اوخواست بن لادن را شکار کند، مگرمسعود سیا را بازی داده به غرض در آمد بیشتر روزگذرانی می نمود ، تا اینکه اسامه از این جریان مطلع گردید و افراد شبکۀ القاعده مسعود را در اقامتگاه او در خواجه بهاءالدین حین مصاحبه نابود کردند.

دو روز بعد از ترور احمدشاه مسعود،حادثه تکان دهنده و ناگوار ۱۱ سپتمبردر امریکا رخداد و امریکا بلافاصله بن لادن را متهم کرد،و سپس تصمیم گرفت با همراهی ۳۷ کشور جهان برای سرنگونی رژیم طالبان ودستگیری بن لادن رهبر القاعده در افغانستان، دست به تهاجم تاریخی بزند و دوماه کامل برسرمردم افغانستان بمب های هفت هزارکیلوئی بریزد تا طالبان را از قدرت ساقط کند و با همیاری ائتلاف شمال به دنبال بن لادن در دره ها وکوه پایه های افغانستان سرگردان بگردد. درحالی که بن لادن با کمک همین ائتلاف شمال به پاکستان انتقال داده شد و درپاکستان تحت نظر ومراقبت استخبارات نظامی آنکشور مثل یک رهبر مذهبی قابل احترام نگهداری میشد. بن لادن بالاخره در اول می ۲۰۱۱در اثر یک عملیات برق آسای کوماندوهای امریکائی در خانه اش در ایبت اباد نزدیک اکادمی نظامی پاکستان از بین برده شد.

پاکستان که در زمانی رفیق گرمابه و گلستان طالبان بود، پس از حملات ۱۱ سپتامبر، به‌دنبال فشار دولت بوش، مجبور شد بین رفیق گرمابه و گلستان خود با صاحب زر و زور یکی را برگزیند، نهایت امر نیز

آن شد که پاکستان دوست خود و میهمان افتخاری نخستین آزمایش اتمی خود را فراموش کرد و مجبور شد در جنگ آمریکا با القاعده، برادر ایدئولوژیک طالبان و پس از آن نبرد آمریکا با طالبان، در کنار آمریکا قرار گیرد.

پس از آن پاکستان و طالبان به‌جای درازکردن دست‌های خود به سمت یکدیگر، به سوی هم آتش‌گشودند و طالبان در کنار سایر گروه‌های بنیادگرا، اهداف مختلفی را در پاکستان اعم از نظامی و غیرنظامی هدف قرار داد. درگیری این دو رفیق گذشته و دشمن معاصر، با صرف هزینه و تلفات سنگین برای هر دو طرف کار را به آنجا رساند که پس از یک پروسه طولانی در مسیر انتخاب نمایندگان در مذاکره، در ۱۷بهمن‌ماه، اولین دور مذاکرات را آغاز کنند و در همان روز نیز مذاکرات را تمام کردند و خود را برای دومین دور مذاکرات در آینده آماده می‌کنند، هرچند عده زیادی تلاش می‌کنند این مذاکرات را به خودی‌خود، پدیده‌ای مفید تلقی کنند، به این دلیل که این دو جریان حاضر شدند دور یک میز با هم بنشینند اما باید این مذاکرات را با موانع جدی روبه‌رو دانست؛ موانعی که برخی از آنان ارتباطی به دو طرف میز مذاکره ندارد و بلکه منوط به اراده سایر بازیگران بالاخص سایر گروه‌های بنیادگرا در منطقه است که در عرصه مذاکرات نقشی ندارند اما در تحولات میدانی پاکستان نقش عمده و اثرگذاری ژرفی دارند که در ادامه به معرفی آنها می‌پردازیم.

گروه های افراطی در پاکستان

پاکستان به‌لحاظ پراکندگی قومی، همسایگی با افغانستان، حضور گسترده فرهنگ محافظه‌کار، نزاع با هند، بی‌ثباتی سیاسی، ناهمواری جغرافیایی و... برخلاف اسمش به پناهگاه امنی برای گروه‌های بنیادگرا تبدیل شده است؛ گروه‌هایی که هم در سطح محلی و هم در سطح کلان به عملیات‌های خرابکارانه می‌پردازند که مهم‌ترین آنان را می‌توان اینگونه برشمرد.

سپاه صحابه پاکستان

سپاه صحابه، واحدی تروریستی است که در سال ۱۹۸۵ توسط «حق نواز جهنگوی» از روحانیون جمعیت العلماءالاسلام و به خواست سازمان اطلاعات پاکستان (آی-اس-آی) به‌منظور محدودکردن شیعیان پاکستان بالاخص تشکیلات تحریک فقه جعفری تشکیل شد. این گروه که به‌دنبال کنفرانس مشترک جماعت اسلامی پاکستان و جمعیت علماء اسلام با بدنه‌ای از مسلمانان مهاجر تشکیل شد، نخست، عنوان انجمن سپاه صحابه پاکستان نام گرفت که بعدها به سپاه صحابه پاکستان معروف شد. گروه «سپاه صحابه» علاوه بر حملات خود بر ضد شیعیان، ایرانیان مقیم پاکستان را مورد هدف تهاجمی خود قرار دادند، به این بهانه که ایشان از ناحیه حکومت شیعی در ایران مورد حمایت قرار می‌گیرند و باید از میان برداشته شوند که می‌توان به ترور صادق گنجی، سرکنسول ایران در لاهور در تلافی مرگ جهنگوی در دسامبر سال ۱۹۹۰ اشاره کرد. همچنین افراطی‌های سپاه صحابه در ژانویه سال ۱۹۹۷ به مرکز فرهنگی ایران در لاهور حمله کردند و نیز هفت دیپلمات ایرانی در مولتان را به شهادت رساندند. در تلافی مرگ ضیاءالرحمن فروغی (رهبر این گروه) پنج افسر نظامی ایران در پاکستان در سپتامبر سال ۱۹۹۷، توسط سپاه صحابه و لشکر جهنگوی کشته شدند. گروه «سپاه صحابه» هدف خود را این اعلام کرده است که پاکستان به‌طور رسمی به‌عنوان سرزمینی سنی‌نشین معرفی شود و از این‌رو قلعه‌های نظامی و سنگرهای این گروه بیشتر در نواحی جنوبی پاکستان در منطقه مرکزی و پرجمعیت «پنجاب» و مرزهای کراچی واقع شده و تعداد دفاتر و مراکز فعالیت این گروه به ۵۰۰ مرکز بالغ می‌شود و در هر بخش از استان پنجاب شاخه‌ای از این گروه وجود دارد و حدود صدهزارنفر در عضویت این گروه ثبت‌نام و در کشورهای خارجی نیز مراکزی برای فعالیت خود دایر کرده‌اند؛ کشورهایی چون: امارات متحده عربی، عربستان‌سعودی، بنگلادش، کانادا و... . بسیاری از حوزه‌های علمیه و مدارس در ایالت پنجاب توسط این گروه اداره می‌شود و گفته می‌شود که بسیاری از مدرسه‌های سنی در خارج از کشور پاکستان، تحت نظارت معلمان و نیروهای «سپاه صحابه» اداره می‌شوند و افراد خود را

برای ترور مخالفان آموزش می‌دهند. این گروه در سال ۲۰۰۲ از سوی پرویز مشرف، رییس‌جمهوری وقت پاکستان به‌عنوان سازمانی تروریستی معرفی شد و به‌دنبال آن، دولت پاکستان، گروه سپاه صحابه را مورد حمله قرار داد و افراد بسیاری را دستگیر کرد. پس از فروپاشی سپاه صحابه، «اعظم طارق»، رهبر آن گروه، فعالیت خود را با نام جدیدی به نام «ملت‌اسلامیه» آغاز کرد و مبالغ هنگفتی از ناحیه هواداران خارجی خود به دست آورد. در پانزدهم نوامبر ۲۰۰۳ دولت پاکستان این گروه را نیز ممنوع اعلام و اعضای اصلی آن را دستگیر و حساب بانکی آنها را مصادره کرد و محل اجتماعات ایشان را در خانه‌ها، مساجد و دیگر اماکن مورد حمله قرار داد.

لشکر جهنگوی

یکی دیگر از مهم‌ترین گروه‌های تروریستی پاکستان لشکر جهنگوی است که عده زیادی از آن به‌عنوان جانشین القاعده در پاکستان یاد می‌کنند. لشکر جهنگوی، یک گروه شبه‌نظامی فرقه‌ای و ضدشیعه است که در سال ۱۹۹۶ به دست گروهی از اعضای سازمان فرقه‌ای «سپاه صحابه پاکستان» ایجاد شد. هرچند لشکر جهنگوی ساختار رهبری خود را پنهان نگه‌می‌دارد، اما یکی از رهبران ارشد این گروه، فردی به نام «ملک اسحاق» است. ملک اسحاق به‌شدت تحت‌تاثیر افکار «مولانا حق‌نواز جهنگوی»، پایه‌گذار سپاه صحابه بوده است. اسحاق پس از دیدار با مولانا جهنگوی در سال ۱۹۸۹، رسما به سپاه صحابه پیوست و در همان سال فعالیت‌های ضدشیعه خود را آغاز کرد. مولانا جهنگوی در سال ۱۹۹۰ ترور و لشکر جهنگوی در سال ۱۹۹۶ تاسیس شد. با وجود اختلافات، این دو گروه با یکدیگر مرتبط باقی ماندند. در حقیقت، لشکر جهنگوی به‌عنوان دومین بازوی نظامی سپاه صحابه نیز در نظر گرفته می‌شود که به‌طور خاص وظیفه آن مقابله با «سپاه محمد»، شاخه نظامی حزب شیعی «تحریک نفاذ فقه جعفریه» تعریف شده است. در این میان، هرچند سپاه صحابه ارتباط خود را با لشکر جهنگوی پنهان می‌کرد، سرانجام دولت پاکستان در سال ۲۰۰۲ این حزب را به دلیل مشارکت در اقدامات نظامی،

غیرقانونی اعلام کرد. با وجود اعلام‌نشدن نام رهبر گروه، باور عمومی بر آن است که اسحاق-پس از تحمل ۱٤ سال زندان، در سال ۲۰۱۱ آزاد شد- هم‌اکنون نقش اصلی را در آن دارد و شاهد این مدعا آن است که تنها اندکی پس از آزادی اسحاق، شمار حملات به شیعیان در پاکستان به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافت.

لشکر طیبه

ریشه لشکر طیبه و جنگجویان چریکی آن به جنگ علیه شوروی سابق در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد. عبدالله عزام که اسامه بن‌لادن از افراد نزدیک وی به‌شمار می‌رود، از جمله بنیانگذاران این گروه است. افراد این گروه در جنگ‌های داخلی تاجیکستان و بوسنیا نیز شرکت داشتند. هسته اولیه این گروه تروریستی در فرقه اهل حدیق پدید آمد، این گروه تروریستی نخست جهت آموزش داوطلبان مبارزه در کشمیر تاسیس شد. لشکر طیبه از ناحیه (آی.اس.آی) سازمان اطلاعات پاکستان به‌ویژه پس از سال ۱۹۹٦ حمایت شده است. فلسفه این گروه مشابه پان اسلامیست‌هاست که خواهان ایجاد خلافت اسلامی در آسیای جنوبی هستند. در اعلامیه رسمی خود این گروه خواهان فتح اروپا شده است. آنها صحبت از این می‌کنند، یک زمان اروپا زیر اثر مسلمانان بود، ولی در اثر جنگ‌های صلیبی، توسط عیسویان غصب شد. لشکر طیبه در منطقه کشمیر دارای اردوگاه‌های متعدد آموزشی بوده و نخستین منطقه عملیاتی‌اش نیز جامو و کشمیر است، این گروه در کشمیر و پنجاب از محبوبیت و حمایت مردم برخوردار است. جایی که لشکر طیبه کمک‌های بشری مثل ایجاد کلینیک‌های سیار و بانک خون را در اختیار مردم قرار می‌دهد. لشکر طیبه به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های تروریستی پاکستان، درصدد تقویت گروه‌های بنیادگرای مذهبی است تا از آنها به‌عنوان مخالفان سرسخت ظهور جنبش‌های دموکراتیک و غیرنظامی استفاده کند. این تشکیلات تروریستی نه‌تنها ثبات پاکستان بلکه ثبات منطقه را تهدید کرده و موجب صدور تروریست‌ها به سراسر جهان

می‌شود. مرامنامه فعلی لشکر طیبه برای ادامه فعالیت‌های تروریستی خود ایدئولوژی به‌چالش‌کشیدن حاکمیت هند بر جامو و کشمیر است.

لشکر طیبه نخست با القاعده بیشتر پیوند خویشاوندی داشت تا همکاری و اتحاد تشکیلاتی، اما پس از آنکه دولت مشرف تحت فشار شدید آمریکا و به‌منظور جلوگیری از ائتلاف آمریکایی-هندی، لشکر طیبه را در سال ۲۰۰۱یک واحد تروریستی اعلام و فعالیت آن را ممنوع اعلام کرد، لشکر طیبه با القاعده ارتباط تشکیلاتی قوی‌تر پیدا کرد بالاخص پس از آنکه مولانا الیاس کشمیری، رهبر معنوی لشکر طیبه به مناطق قبایلی پاکستان رفت و در کنار رهبران القاعده و گروه طالبان افغانستان قرار گرفت.

جیش محمد

گروه جیش‌المحمد از گروه‌های تروریستی نوظهور در پاکستان است که در سال ۲۰۰۰ به رهبری مسعود اظهر در شهر کراچی بنیان گذاشته شد. این گروه حوزه فعالیت خود را مناطق جمو و کشمیر قرار داده است، ایدئولوژی این گروه بیشتر برپایه احساسات ضدهندی و ضدآمریکایی شکل گرفته است. رهبر این گروه در نخستین سخنرانی خود، هدف از تشکیل گروه تروریستی جیش‌المحمد را اینگونه اعلام کرد:

«من در راستای انجام وظیفه به اینجا آمده‌ام که بگویم تا زمانی که هند و آمریکا را نابود نکرده‌ایم، مسلمانان نباید در وضعیت صلح و آرامش بمانند.» جیش محمد جزو گروه‌هایی است که به ارتکاب سوءقصدهای ناکام به جان «پرویز مشرف» رییس‌جمهور سابق پاکستان، متهم شده است. گفته می‌شود این گروه تروریستی با لشکر جهنگوی و سپاه صحابه ارتباطات تنگاتنگی دارد.

تحریک نفاذ شریعت محمدی

تحریک نفاذ شریعت محمدی یا نهضت اجرای شریعت محمدی در سال ۱۹۹۲، شکل گرفت. مولانا صوفی محمد- پیرو مکتب وهابی و از اعضای فعال جماعت اسلامی- موسس این گروه تروریستی است. این گروه هدف از تشکیل و فعالیت خود را اجرای برداشت خود از شریعت در

پاکستان مطرح کرده است. رهبران این گروه خواهان این هستند که پاکستان نیز به شیوه حکومت طالبان اداره شود. مولانا صوفی محمد پس از حمله نیروهای آمریکا به افغانستان، به‌همراه هزاران نفر از هوادارانش برای کمک به طالبان به سمت افغانستان حرکت کرد. تعداد زیادی از مبارزان او توسط جبهه ائتلاف شمال افغانستان دستگیر یا کشته شدند و فقط تعداد کمی از آنها از جمله صوفی محمد به پاکستان بازگشتند. صوفی محمد در سال ۲۰۰۷ نیز در پی بازگشت به پاکستان توسط مقامات این کشور دستگیر و روانه زندان شد، بعد از دستگیری وی، دامادش مولانا فضل‌الله معروف به ملا رادیو رهبری هدایت تحریک نفاذ شریعت محمدی را برعهده گرفت. یکی از ویژگی‌های خاص این رهبر جدید، این است که از طریق ایستگاه رادیویی خود، اجرای خشن دستورات شریعت همچون تعطیلی مدارس دخترانه، بسیج نیروها برای کمک به طالبان در افغانستان و... را ضروری اعلام کرده است.

شبکه حقانی

شبکه حقانی از ماهرترین و مرموزترین گروه‌های تروریستی به‌شمار می‌رود که حوزه عملیاتی آن جنوب افغانستان و شمال پاکستان به‌ویژه مناطق مرزی پکتیا و خوست است. شبکه حقانی از دهه ۱۹۸۰ و همزمان با اشغال افغانستان از سوی شوروی با حمایت‌های خارجی، به رهبری جلال‌الدین حقانی شکل گرفت که تا زمان انجام حملات ۱۱سپتامبر ۲۰۰۱ مورد حمایت‌های آمریکا بود. اولین رهبر این گروه، «جلال‌الدین حقانی» از رهبران مجاهدین افغان بود. پس از او رهبری گروه به پسر ارشدش سراج‌الدین حقانی منتقل شد. شبکه حقانی بر نظام قبیله‌ای مبتنی است و رهبران این شبکه از قبیله «زدران»، قوم پشتون ساکن ولایت پکتیا هستند. مولوی جلال‌الدین حقانی از متحدان طالبان بود و پست‌هایی همچون فرماندهی طالبان در شمال کابل، وزیر مناطق مرزی و امور قبایلی را برعهده داشت. اوج قدرت این گروه پس از اشغال افغانستان از حدود دوسال پیش نمایان شد به‌طوری که سه‌حمله عمده علیه منافع غرب و ناتو در افغانستان به انجام رسانده است. حمله همزمان به چند هدف مهم در

شهر کابل، حمله به هتل «اینترکنتینانتال» کابل، حمله به سفارت آمریکا در کابل و حمله به پایگاه «بگرام» در افغانستان رخ داده است که این حملات کمتر از دوهفته پس از انتشار خبر مرگ بن‌لادن به دست نیروهای ویژه آمریکایی، رخ دادند. این حملات باعث افزایش فشار غرب بر پاکستان شد. به‌دنبال این فشارها، دولت پاکستان اعلام کرد قصد دارد حملات جدیدی را علیه بنیادگرایان صورت دهد که پس از آن گروهی از رهبران ارشد این گروه‌ها از داخل خاک پاکستان به افغانستان گریختند. نیروهای آمریکایی نیز توانسته‌اند از این فرصت جابه‌جایی برای شکار چند نفر از رهبران ارشد آنان بهره ببرند. ظاهرا یکی از آنان «بدرالدین حقانی» از رهبران ارشد شبکه حقانی و نفر دوم این گروه شبه‌نظامی بوده است که مرگ او ضربه‌ای جدی به انسجام داخلی شبکه حقانی وارد کرد، به‌طوری‌که می‌توان این برداشت را داشت که هسته رهبری شبکه حقانی دیگر موفق نشد انسجام سابق خود را به دست آورد زیرا ناتو و نیروهای دولتی افغانستان تاکنون توانسته‌اند بخش قابل توجهی از کادر رهبری حقانی را مهار کنند. پس از آن نیز ملاادالله، فرمانده طالبان پاکستانی در منطقه باجور که از حامیان اصلی شبکه حقانی بود در شرق افغانستان کشته شد. پیش از آن نیز هم حاجی مالی‌خان، برادرزن جلال‌الدین حقانی و از فرماندهان ارشد شبکه حقانی توسط ناتو دستگیر شد. او رهبری قبیله‌ای را که خانواده حقانی به آن منسوب است، بر عهده داشت. در مورد ارتباطات تشکیلاتی شبکه حقانی گفته می‌شود بدرالدین، رابط گروه حقانی و طالبان پاکستان بود که حدود دوسال پیش اردوگاهی را برای حمایت مالی و تدارکاتی شورشیان افغان در منطقه «منگل» در شرق افغانستان ایجاد کرده است.

حرکت الجهاد اسلامی و حرکت المجاهدین

از گروه‌های تروریستی خرد و بیشتر محلی هستند که اخیرا موفق به توسعه حوزه عملیاتی خود شده‌اند، گروه تروریستی حرکت الجهاد اسلامی توسط «مولانا ارشد احمد» در سال ۱۹۸۰ به‌عنوان یک گروه جهادی افغان تشکیل شد. با این حال در مورد زمان و نحوه شکل‌گیری آن،

گزارش‌های ضد و نقیضی وجود دارد. اهداف این گروه، الحاق ایالت‌های جمو و کشمیر به پاکستان و گسترش اسلام در تمام شؤون این جامعه است.حرکت المجاهدین نیز توسط «مولانا فضل‌الرحمن‌خلیل» در سال ۱۹۸۵ به‌عنوان یک جناح انشعابی از حرکت الجهاد اسلامی، تاسیس شد.

تحریک طالبان پاکستان

حادثه لعل مسجد در اسلام آباد درسال ۲۰۰۷ باعث عکس العمل های گسترده درمناطق قبایلی دروزیرستان جنوبی وشمالی گردید. به دنبال متواري شدن مولانا فضل‌الله رهبر مذهبي طالبان محلي در منطقه سوات ایالت سرحد پاکستان،جنبش جدید تحریک طالبان پاکستان شکل گرفت. این جنبش بعد از نشست مشترك نمایندگان بیست گروه مختلف طالبان قبایل سرحدی از جمله طالبان وزیرستان شمالي، وزیرستان جنوبي، خیبر، کرم، باجور، وركزي، مهمند، بونیر، ملاکند، کوهستان، درهٔ آدم خیل و سوات به وجود آمد . طالبان گرد آمده از نقاط مختلف مناطق قبایلی بیت‌الله محسود را به عنوان فرمانده و مولوي محمدعمر را به عنوان سخنگوي این جنبش تعیین کردند. هدف این جنبش ، مقابله با عملیات نظامی پاکستان درمناطق قبایلی است. این جنبش ضربات مرگباری به نیروهای نظامی وامنیتی پاکستان وارد کرده است.

صدراعظم پاکستان خانم بی نظیر بوتو در دو چهره

بعد از مرگ بیت الله محسود در۲۰۰۹برادرش حکیم الله محسود رهبری گروه طالبان پاکستان را بدوش گرفت و یک رشته عملیات انتحاری را برضد اردوی پاکستان و مراکز نظامی آنکشور سازماندهی کرد که درنتیجه تلفات زیادی به نیروهای امنیتی پاکستان وارد ساخت. بیشترین این عملیات انتحاری پس از حملات اردوی پاکستان بر وزیرستان جنوبی در ماه اکتوبر ۲۰۰۹ اجرا گردید. تلویزیون(اشنا) صدای امریکا روز اول فبروری خبردادکه حکیم الله محسود نیز براثر حملات هوائی طیارات بی پیلوت امریکا در اواخر ماه جنوری ۲۰۱۰مجروح شده وبعد درگذشته است. اکنون رهبری جنبش تحریک طالبان پاکستان را مولوی فضل الله بدوش دارد.

تلاش پاکستان برای مذاکره با طالبان

باید متذکر شد که باوجود اینکه نفس مذاکرات در تمام عالم پدیده‌ای مبارک است، اما در مورد خاص، پاکستان بالاخص در حوزه مذاکرات صلح با گروه‌های بنیادگرا نمی‌توان به آن خوشبین بود، با وجود اینکه دولت

پاکستان با همراهی فشارهای خارجی موفق شده است، طالبان را به میز مذاکره بکشاند اما نباید نتیجه این مذاکرات را راه‌حلی برای ناآرامی‌ها و گسترش بنیادگرایی در پاکستان دانست، زیرا همانطور که گفته شد در کنار طالبان، چندین گروه تروریستی دیگر نیز فعال هستند و آنها نه‌تنها این مذاکرات را مورد پذیرش قرار می‌دهند، بلکه با توجه به ذات ضد امریکایی که برای خود تعریف کرده‌اند، نمی‌توانند به مذاکراتی بپیوندند که امریکا از آن حمایت می‌کند یا یک‌طرف آن دولتی است که امریکا را در جنگ با بنیادگرایی در افغانستان همراهی کرده است. از سوی دیگر حملات پی‌درپی هواپیماهای بی‌سرنشین امریکا به مواضع طالبان، تضعیف طالبان در جنوب افغانستان باعث شده است که طالبان از قدرت چانه‌زنی کافی برای اجبار سایر گروه‌های تروریستی به مذاکره یا پذیرش نتیجه مذاکره برخوردار نباشد، وضعیتی که در کنار قدرت‌یافتن بیش از پیش گروه‌های تروریستی در مناطق قبیله‌ای و کوهستان‌ها و شدت‌گرفتن نزاعات فرقه‌ای، موجب شده است که خود دولت پاکستان نیز نتواند چندان از موضع قدرت وارد شود و مجموع این عوامل مذاکرات را در مسیر پیداکردن نقشه راه با دشواری روبه‌رو کرده و ممکن است عملا آن را تبدیل به پدیده «مذاکره برای مذاکره» کند. (سایت اریائی ،ارشیف اخبار)

پایان

مقالهٔ چهل وسوم

اشکی در سوگ انسانیت(فرخنده)!

یک ضرب المثل معروف افغانی میگوید:« زرفدای سر، سرفدای ناموس!» ضرب المثل ها مثل چیستانها،وسرودها وترانه های عامیانه جزئی از ادبیات شفاهی مردم است که گوینده اصلی آنها معلوم نیست ولی در یک اجتماع بوجود آمده ، بطورشفاهی برسر زبا نها سیر میکند، از سینه یی به سینه یی و از نسلی به نسلی انتقال می یابد . بنابر این نمیتوان تاریخ دقیق بوجود آمدن وهویت گوینده آنها را معین و مشخص کرد.

قتل فرخنده لکهٔ ننگی در دامن تاریخ ما

در ضرب المثل فوق الذکر،دیده میشود که جامعه افغانی حاضراست سرخود را فدای ناموس(همسر، دختر، مادر وخواهر) خود بکند، ولی در این ضرب المثل وهیچ ضرب المثل دیگری گفته و دیده نشده که:« سرفدای دین!» بنابرین میتوان استنباط کرد که درجامعهٔ افغانی، ناموسداری بیشتر از دینداری اهمیت داشته است. یعنی یک افغان حاضراست سرخود را در راه حفظ عزت وشرف(ناموس) خود بدهد، ولی در راه دین وعقیدهٔ خود حاضر به چنین قربانی نخواهد بود، ورنه می باید در باورهای عامیانه از چنین قربانی یاد میشد که نشده است.

با وجودی که هر روز در دهات وروستاهای افغانستان بمصداق این ضرب المثل برسرموضوع بی حرمتی به زن وخواهر و مادر،میان مردان برخوردهای خونین صورت میگیرد، چرا درقتل وحشیانهٔ فرخنده درتاریخ ۱۹مارچ(۲۸ حوت ۱۳۹۳) خورشیدی در کابل، هیچکسی به این فکر

واندیشه اندر نشد،که فرخنده یک زن است،یک دختر است، یک خواهر است ویک ناموس است و باید از ناموس این وطن دفاع کرد؟ چرا هیچکسی از افراد حمله کننده بجان فرخنده به این فکر اندر نشد که اگر بجای فرخنده خواهر ویا همسر ویا مادر خودش باشد، وظیفهٔ او چی خواهد بود وچرا نباید از وی دفاع نمود؟ آیا این حمله کنندگان همگی مسلمانان افراطی ومؤمن به قرآن و اسلام بودند که سراز پا نشناختند و دد منشانه برفرخنده بی دفاع حمله بردند تا زود تر به حیاتش خاتمه دهند؟

به نظرمیرسد که ضرب المثل «زر فدای سر وسرفدای ناموس» دیگر ارزش وماهیت خود را از دست داده است ونسل کنونی بخصوص در شهرکابل با محتوا وپیام این نوع ارزش های اجتماعی بیگانه شده اند!!

بدبختانه شرایط ناگوار سه دهه جنگ و کشتار وتبلیغ جهاد و انتحار توأم با بیکاری و فقر ونهادینه شدن خشونت علیه زن، مردم ما را چنان از اخلاق واحساس وعاطفه وعشق وانسان دوستی تهی کرده است که برای ارتکاب هرجرم وجنایت علیه انسانهای دیگر، هیچگونه حد و مرز اخلاقی وانسانی را نمی شناسند. قتل وحشیانه فرخنده، براثر یک تهمت دروغین یک تعویذ نویس مکار و اغواگر، ملت ما را در برابر جامعهٔ بشری و تاریخ سر افگنده ساخت. ملت ما تا آن روز هرگز یک چنین شکست وسقوط انسانیت را در تاریخ خود به یاد ندارد.

این قتل وحشیانه مردم افغانستان را در اذهان جهانیان به حیث مردمان وحشی وغیر متمدن رقم زد که پاک کردن این لکهٔ ننگ از دامن تاریخ نا ممکن است، مگر اینکه افغانها در عمل ثابت کنند که به زنان احترام میگزارند وزنان مثل مردان این وطن از لحاظ حقوقی درتمام عرصه های اجتماعی واقتصادی وفرهنگی برابر با مردان اند و بی حرمتی وتجاوز به حقوق زنان از سوی مردان جزائی سنگین تر نسبت به بی حرمتی در برابر همجنس خود دارند و قانون با تمام قوتش در حمایت از حقوق شان کمر بسته باشد.

قتل فرخنده بدون تردید یک جنایت عظیم وبی مثال ضد بشری بود و

وجدان همه انسانهای با وجدان را بشدت جریحه دارساخت. هر نوع توجیه حتی اگر قرآن خدا را هم سوختانده می بود، مستحق جزایی به این سنگینی نبود. کسی که قرآن را سوختانده باشد، فقط مراجع عدلی کشور صلاحیت تعیین جزای او را دارند، نه افراد رهگذر وجوانک های از خدا وقرآن بیخبرتا این دختر مظلوم را با چنان وضع رقتبار وغیر انسانی زجرکش کنند و تکه تکه وغرقه در خون نمایند وسپس موتر را از روی جسد نیم جانش بگذرانند وبرای اطفاء درنده خوئی خویش او را آتش بزنند وخاکستر کنند. اعتراف میکنم که تا کنون من نتوانسته ام بیش از یک دقیقه صحنه های نابودی وحشیانهٔ فرخنده را تماشا کنم.

تصویری ازقتل فرخنده درمانده و سپس زیرموتر کردن وآتش زدن جسم او درکابل

وهاب مجیر، در سوگ فرخنده غزلی سرود و در آن به یک میزان از خالق و مخلوق شکایت کرده است:

آن جسم پاک، لایق آن زخمها نبود

فریاد میزدی و دگر اعتنا نبود

در آن میانه هیچ کسی مهربان نشد

در آن میانه هیچ کسی آشنا نبود

وقتی که می‌زدند سرت را به سنگ جهل

در آسمان شهر، خدا بود یا نبود؟ ...

گفته میشود وحشیان گرگ صفت مدت دو تا سه ساعت مشغول زدن وکندن و به آتش کشیدن ونابودکردن این دختر مظلوم بوده اند. دیدن

صحنه های کتک زدن وکوبیدن سنگ وخشت وچوب برفرق وجسم فرخنده مو براندام انسان راست میکند، ودلهای مثل سنگ را به گریه وامیدارد، اما تعجب میکنم که چگونه درمدت مرگ این دختر بیچاره وجدان همگی حاضرین در صحنه مرده بود و هیچکس دست کمک بسوی او دراز ننمود؟

بکارگیری ترفند آشوب انگیز تعویذ نویس زیارت شاه دوشمشیره مبنی بر این‌که گویا فرخنده قرآن را آتش زده، به حدی مؤثر وکارسازافتاد که هیچ کس از مشمولین جنایت قتل فرخنده حتی از خود نپرسید که ممکن است ملای تعویذ نویس دروغ گفته باشد ودست از آسیب زدن به او نگهدارند.

این تراژیدی در پای تخت کشور برای دولت مردان افغان مایهٔ شرمساری است، برای پولیس کشور مایهٔ خجالت است، برای شهروندان کابلی که چنین فاجعه ای در شهرشان رخ داده است، جای ننگ است. برای مردان افغان مایهٔ سرافگندگی است.زجر کشی فرخنده در تاریخ افغانستان چه که در تاریخ بشریت نظیر ندارد. هیچکسی در هیچ کشوری ودر هیچ دوره ای از تاریخ، حتی در تهاجم چنگیز وهلاکو چنین بیرحمی و درنده خوئی را در حق یک دختر ودرحق یک زن سراغ داده نمیتواند.

هیچ دلیل وبرهان و بهانه ای از شکوه مرگ فرخنده، دخترنامراد ۲۷ ساله در قلب شهر کابل، در روز روشن، در پیش چشم ده ها تن پولیس ملی،از سوی صدها تن اوباش عقده مند بیکار وگنده مغز بیغیرت ونادان، کاسته نمیتواند. فرخنده دختری که با مرگ خود، حماسهٔ زن مظلوم افغان را آفرید، در دل تاریخ جاویدانه ثبت گردید.

قتل فرخنده بر دوش اولیای وزارت معارف این وظیفه را میگذارد تا برای جاودانگی نام فرخنده یکی از لیسه ها را بنامش مسمی کند ونیز برای احیاء مقام ومنزلت زن بحیث مادر، همسر، خواهر و شریک زندگی پدر، مضمونی در نصاب تعلیمی مکاتب علاوه کند و با تدریس این مضمون اهمیت ونقش زن در جامعه وخانواده ، در اذهان کودکان ونوجوانان کشورتلقین وتبلیغ گردد. البته رسانه های سمعی وبصری ومکتوب اخلاقاً

وظیفه دارند تا اقلاً در ماه دوبار میز های گرد تبادل نظر در مورد نقش واهمیت زن درخانواده وجامعه ترتیب دهند و روحانیون نیز ایماناً وظیفه دارند تا برای جوانان ونمازگزاران خود درحمایت از زنان ومنع خشونت علیه آنان ومقام ومنزلت شان به حیث مادر وهمسر وبالاخره ناموس وشرف خانواده،از تبلیغ نیک دریغ نورزند. ودین خود را بحیث فرزندان اهل وصالح مادران خود ادا نمایند تا در آینده حوادثی نظیرحادثهٔ تکاندهندهٔ فرخنده دراین کشور رخ ندهد.

درپایان میخواهم این شعر ارج ناک فریدون مشیری، شاعر نامدارایرانی را به عنوان اشکی در سوگ فرخنده که سوگ انسانیت در افغانستان است پیشکش خوانندگان کنم.

اشکی درسوگ انسانیت

ازهمان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مُرد ،
گرچه آدم زنده بود .
از همان روزی که یوسف را برادر ها به چاه انداختند
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند
آدمیت مرده بود،
گرچه آدم زنده بود.
* * *
قرن ما ،روزگار مرگ انسانیت است
سینهٔ دنیا زخوبی ها تهی است

صحبت از آزادگی، پاکی، مروت، ابلهی است
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست
قرن موسی چنبه ها است.
*** * ***
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
وای جنگل را بیابان می کنند
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند
هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند
*** * ***
صحبت از پژمردن یک برگ نیست
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرست
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست
در کویری سوت و کور
در میان مردمی با این مصیبتها صبور
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق
گفتگو از مرگ انسانیت است!
گرامی باد، یاد ونام فرخنده!

۲۰۱۵ /٤/۱۵

مقالهٔ چهل وچهارم

این شاه دوشمشیره کیست که مردم از او مراد میطلبند؟

مسجدشاه دوشمشیره درمرکزشهر کابل

درمرکزشهرکابل امروز مسجدی ومدرسه ای به اسم شاه دوشمشیره، مسمی است. درتاریخ ها و گزارشهای نخستین فتوح اسلامی مانند: فتوح البلدان بلاذری وتاریخ یعقوبی وتاریخ طبری از شاه دوشمشیره (؟) نام و آدرسی نیست، ولی مردم کابل اکنون مسجدی و درپهلوی آن قبری به این شخص منسوب میکنند.

خنده آورتر اینست که برای این مرد که باهردو دست آدم میکشته، تاریخی جعل شده ونام و نشانی برایش درست کرده اند.

درکتاب" سیطره ۱۴۰۰ساله اعراب برافغانستان" به نقل از مرحوم کهزاد مبتنی بر کتاب بالاحصار کابل وپیشآمدهای تاریخی، روایت میشود که: درسال۸۰هجری عبدالرحمن بن اشعث سردار لشکر طاؤسان، چهل مرد [البته چهل هزاردرست است]جنگی را تحت قیادت لیث بن قیس مامور حمله برکابلشاه کرد واین فرمانده عرب از فرط قهر وغضب دوشمشیر دردودست گرفته وپیشاپیش سپاه خود جنگ کنان به کابل داخل شد، اما با ضربت سرنیزه دلیرمردی از کابل فرش زمین شد [ودیگر دستان نابکارش ازکار افتاد. درحالیکه از حدود دهمزنگ یا مدخل کوه شیردروازه تا مسجد شاه دوشمشیره درفاصله یک کیلومتر او صدهاتن از مدافعان فداکار را گردن زده بود.] جسد او را درکنار رودخانه کابل بخاک سپردند. بعدها مقبره او به مزار"شاه دوشمشیره" معروف گشت.[۱]

آنچه یکسان روایت میشود اینست که وی با هردو دست آدم می کشته است و خنده آورتر اینست که گفته میشود وقتی وی از طرف مردم کابل کشته شد، او بازهم بدون سر با دو شمشیر آدم میکشت(زهی نادانی وجهالت؟).

مردم ما از بس درقعر بیسوادی و خرافات غرق اند، برای یک لحظه هم که شده با خود نمی اندیشند که مرده ، دیگرحرکت کرده نمیتواند تا کسی را بکشد. تاریخی که برای این مرد درست شده نام ونشان آنرا لیث بن قیس بن عباس نوشته اند.

کهزاد در کتاب بالاحصار کابل وپیشآمدهای تاریخی، روایت میکندکه: «به قرار گزارش تاریخ سیستان از میان یکصدوبیست هزار نفر، چهل هزار مرد جنگی مجهز با بهترین اسلحه و ادوات و اسپ های تازی انتخاب نمودند که به تحت قیادت عمر بن عطا یا عطارد بن عمیر التمیمی و سرپرستی عبدالرحمن بن محمد الاشعت الکندی والی سیستان علیه کابل و کابلشاه فرستادند. بین سپاه رایان و قشون طاؤسان جنگ های سختی در گرفت قسمتی از حصص غربی مملکت بدست عرب ها افتاد ولی فتوحات خود را تا کابل ادامه داده نتوانستند و در حوالی غزنی متوقف شدند و باقی اقدامات را به سال های آینده موکول کردند.

در سال ۸۰هجری عبدالرحمن بن اشعث عده یی از سپاه خویش را تحت ادارهٔ لیث بن قیس بن حضرت عباس پیشتر بطرف کابل فرستاد و خود از عقب مشغول گرفتن آماده گی های دیگر شد باز جنگ های سخت بیرون شهر کابل در گرفت، رتبیل شاه از بالاحضار امر مدافعه شهر را صادر کرد. سپاه عربی در حصص غربی شهر در دیوارهای رخنه کردند و در امتداد رودخانهء کابل جنگ های تن به تن شروغ شد. می گویند سرلشکر سپاه عرب حضرت لیث بن قیس که از فرط قهر دو شمشیر در دو دست گرفته و پیشاپیش سپاه خود جنگیده داخل شهر شد، زخم برداشته و شهید شد و جسد مبارکش را در کرانه های متصل رود خانه به خاک سپرده اند و مزار شان به زیارت شاه دو شمشیره معروف است. مسلمانان معابد و درمسال های هندویی و شیوایی را که در سواحل رودخانه وقوع داشت، ویران کردند و اساس اولین مسجد اسلامی در کابل در جوار حضرت شاه دو شمشیره گذاشته شد.» [۲]

چنانکه در بالا دیده شد،مرحوم کهزاد منبع روایت خود راتاریخ سیستان وداستان سپاه طاؤوسان معرفی میکند، درحالی که در حکایت لشکرطاوسان تاریخ سیستان[۳]، نه از لیث بن قیس نامی است ونه خودعبدالرحمن بن اشعث کسی را به این کاربرگزیده، بلکه او خود فرمانده سپاه طاؤوسان بود و درآن سال خود اوهم نتوانست تا کابل برسد.حتی «بوسورت» محقق نامدار انگلیسی که تاریخ منطقه را در قرون نخستین اسلامی بدقت بررسی کرده و داستان شورش سپاه طاؤوسان را برهبری عبدالرحمن بن اشعث باجزئیات آن نوشته است، درهیچیک از منابع تاریخی عربی وغیرعربی خود از کسی بنام لیث بن قیس درجمله سرداران سپاه طاؤوسان نام نمی برد، معلوم نیست که مرحوم کهزاد برمبنای چه سند ومدرک تاریخی ازکسی که تاریخی ندارد، بنام لیث بن قیس بن حضرت عباس ومقبره او درجوار مسجد شاه دوشمشیره متذکرشده است؟

واما قبل ازاینکه به نقل لشکرکشی "سپاه طاؤوسان" درسال ۸۰هجری پرداخته شود، باید گفت که تاریخ سیستان ازتواریخ معتبر منطقه است ،وبنابر این کتاب درسال۳۶ هجری عبدالرحمن ابن سمره به

دستور معاویه به سیستان آمد و ظاهراً درهمان سال یا یک سال پس از ورودش یعنی درسال۳۷ هجری عبدالرحمن همراه با رجال جنگ آوری چون: عمر بن عبیدالله تمیمی وعبدالله بن خازم سلمی وقطری بن فجاة ومهلب بن ابی صفره و عباد بن الحصین وغیره در رأس لشکرهای عربی بعزم جنگ با زنبیل عازم بُست شد و پس ازغارت خاش درشرق زرنج از راه بیابان به بُست رسید واز آنجا به رُخد(رُخج، قندهار) شتافت وبعد از فتح آن به زابلستان وسپس خود را درپشت دروازه های کابل رساند وبه محاصره شهر پرداخت .

سپاه عرب شهررا پیوسته با منجنیق میکوفتند.سر انجام نبردی خونین میان نیروهای عرب ومدافعین کابل به سرآمد و گروهی انبوه از مهاجمان عرب بخاک وخون علطیدند. کابلشاه مردی پرقوت وجنگ آور دلیری بود که همواره در پیشاپیش سپاه خود قرار میگرفت و با لشکر دشمن می جنگید. بنابر تاریخ سیستان:

«شاه کابل حرب بنفس خویش همی کرد، مردی بودکه هیچکس برو برابری نکرد، بسیار بکشت تا بیست واندهزارمسلمان بردست اوشهید گشت.»[۴] معهذاپس از آنکه دیوارهای کابل براثر پرتاب منجنیق شگاف برداشت و دیگر مجال مرمت میسر نگشت و سپاه مهاجم ازآن شگاف بدرون شهر ریختند و به قتل عام مردم غیرنظامی پرداختند، کابلشاه چاره درآن دید تا باسردار سپاه عرب، عبدالرحمن بن سمره از در مذاکره وصلح پیش آید وموقتاً شر عرب را در بدل پرداخت پول و برده از سر کابل بر طرف نماید. وبقول تاریخ سیستان،عبدالرحمن «کابل بگشاد وبردگان بسیار از آنجا بیاورد و بسیار بزرگان بودند.... »[۵]

درسال ۷۸ هجری، همینکه حجاج از طرف خلیفه عبدالملک به فرمانداری کل خراسان مقرر شد، او از جانب خود مهلب را به خراسان و عبیدالله ین ابی بکره را به حکومت سیستان برگزید.عبیدالله قبلاً درزمان خلافت معاویه طی سالهای ۵۱- ۵۳ هجری نیز والی سیستان بود و به رموز منطقه بلدیت داشت.

به هرحال در سال ۷۸ هـ (۶۹۶ م) عبیدالله به سیستان رسید و وظیفه اصلی خود جنگ قطعی با کابلشاه را قرارداد. متعاقباً عبیدالله فرمانی از حجاج دریافت که حکم میکرد: « با مسلمانانی که نزد تو هستند با او(زنبیل، شاه کابل) نبردکن و باز مگرد تا سرزمینش را به غارت دهی وقلعه هایش را ویران کنی و جنگاورانش را بکشی وفرزندانش را اسیر کنی!»[۶]

دراین فرمان چنانکه دیده میشود از اسلام وقبول آن از جانب مردم حرفی نیست وفقط دستور دستور غارت وویرانی هست وبود مردم است. عبیدالله سپاهی مرکب از ۲۰ هزار نفر رابسوی کابل سوق نمود وخود دررأس سپاهی قرارگرفت که از مردم بصره فراهم آمده بودند و سرداری سپاه منسوب به کوفه را به شریح بن هانی حارثی داد و سپس بسوی بست و زابلستان تاخت آورد. زنبیل بدفاع برخاست و عبیدالله را باهمان تاکتیک قدیم جنگی، در دهن دره های مهیب کوهستانی کشانید. زنبیل به آهستگی عقب می نشست و سپاه عرب او را تعقیب میکرد، اما لشکریان عرب که در طول راه قلعه ها را ویران و اموال مردم را اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بار شده بودند که توان حرکت سریع را نداشتند، این کندی حرکت در راه های دشوارگذار، فصل زمستان را نزدیک میساخت.

شریح که سربازی کهنه کار بود به عبیدالله اصرار میکرد که به غنایم فراوانی که بدست آورده اند خرسند باشند و چنان نکند که زنبیل دست از جان بشوید و در برابر ایشان بایستد. اما عبیدالله که هوای تسخیروغارت کابل را درسرمی پرورانید، پند او نشنید و سرانجام دردامی سخت گرفتار آمد. در نتیجه سپاه عبید الله با کمبود شدید خوراکه روبرو گردید وسربازانش به خوردن اسپان خود پرداختند. سپاه عرب چنان در تنگنا گرفتار آمد که عبیدالله مجبورشد غرور خویش زیرپا نهد و از زنبیل طلب صلح نماید، و پیشنهاد کرد که ۷۰۰ هزار درهم غرامت دهد وشماری از بزرگان عرب و سه تن از پسرانش را به نوا پیش او بفرستد. اواز زنبیل پوزش خواست و ادامه جنگ را نافرمانی سپاه از دستورات فرمانده شان وانمودساخت. پس ازپرداخت ۷۰۰ر۰۰۰ درهم واعزام گروگانهایی

به نزد کابلشاه، عبیدالله اجازه یافت که بقیه سپاهش را از دامی که درآن گیر افتاده بودند بیرون آورد، اما اینان به سبب سرما وگرسنگی متحمل تلفات سنگین شدند وسرانجام ۵۰۰ تن از ایشان خود را تا بُست رساندند. و چون سخت گرسنه بودند پس از آنکه شکم سیر نان خوردند، همگی جان دادند.(۷۹هج)[۷]

مولف تاریخ سیستان یادآور میشود: «هیچکس از آن سپاه نماند، یا کشته شدند یا بمردند... چنانکه ایشان را «جیش الفنا» نام کردند»[۸]

در دورهٔ اموی شاعران به عنوان ابزارتبلیغ وجلب پشتیبان برای ممدوحان خود مورد توجه خاصی قرارداشتند و این شاعران درحضر وسفر با رهبران و فرماندهان بزرگ همراه بودند. بلاذری ازشاعری بنام اعشی همدان کوفی یاد میکند که با سپاه عبیدالله در حمله برزنبیل وهمچنان با سپاه طاؤوسان در حمله برکابل همراه بوده است. وی به ارتباط شکست عبیدالله از زنبیل شعری دارد که از سراسرآن بوی نفرت واستخفاف ازعبیدالله به مشام میرسد و ازتلفات غم انگیزی یاد میکند که برسپاه عرب وارد آمده بود.

" این اندوه سوزان در سینه چیست، وچرا سیل اشک فرومی باری؟

"هیچ ازسپاهی شنیده ای که بکلی درهم شکست و به نگون بختی بسیار گرفتارآمد؟

"درکابل برای ایشان بسیارسخت گرفتند وآنان را واداشتند که ازسربیچارگی، ازگوشت اسپان نژادهٔ خویش بخورند ودر بد ترین جاها لشکرگاه بسازند.

"هیچ سپاهی درآن سرزمین به چنین سرنوشتی شوم گرفتار نیامده است،

"به زنان نوحه گر بگویید که برای چنان قربانیانی"چنان بگریید که راه گلویتان بگیرد".

"ازعبیدالله بپرسید چگونه ازاین مردان، ازاین بیست هزارمرد که اسپان زرهپوش داشتند وغرق درسلاح بودند حراست کرده ای؟

"سپاهیان گزیده که امیری آنان را بخاطرپایداری شان درنبرد برگزیده بود،

"سپاهیانی با ارواح شریف از دوشهر نیرومند(کوفه وبصره) پا در راه نهادند.

"ترا سالاری ایشان داده اند و برایشان امیرکرده اند، اما تو نابودشان کرده ای، درحالیکه آتش جنگ هنوزبا تندی فراوان زبانه میکشد." [۹]

دربقیه شعرگفته میشود که، عبیدالله سرکرده ای بسیارسختگیر وسنگ دل بود وبا سربازان همچون جباری مستبد رفتار میکرد، وبدتراز آن اینکه وی از فرصت گرفتاری سپاهی که درمحاصره افتاده بود، سود می جست وخود به خرید آذوقه می پرداخت و به بهایی گزاف به ایشان میفروخت.

اما ازاین شاعربابد پرسید که آیا کشتار مردم بیگناه وبرده کردن زنان وکودکان کابل به دست سپاه عرب درطول تسلط اعراب برسیستان وتجاوز برقلمرو زنبیل درد و دریغ نداشت؟ این سپاه چرا از هزاران کیلومتر دوربه این سرزمین حمله آورده بودند؟ و آیا جزغارت وگرفتن برده وکنیز هدف دیگری داشتند؟

واما داستان سپاه طاؤوسان :

حجّاج که از خبر شکست عبیدالله در کابل مطلع گشته بود، خیلی برآشفت وبه خلیفه عبدالملک خبر دادکه اگر لشکرفراوان به کابل فرستاده نشود، هر آئینه زنبیل ویارانش براعراب غالب آیند. چون این نامه بدربار خلیفه رسید، خلیفه عبدالملک به جواب او چنین نوشت:" نامه ات رسید واز آنچه در سیستان به مسلمانان رسید، آگاه گشتم. آنهای که کشته شدند اجرشان بر خداست،اما در باره فرستادن لشکر به سرزمینی که مسلمانان در آن چنین سرنوشتی را دیدند، رأی من همانست، که رأی تو برآن قرارگیرد،موفق باشی." [۱۰]

حجاج این بار سپاهی مرکب از ۲۰ هزارنفر از بصره و ۲۰ هزارنفر از جنگجویان کوفه را انتخاب و در تحت قیادت عبدالرحمن بن اشعث بجنگ کابلشاه فرستاد. حجاج کلیه مواجب و حقوق این سپاه را که دو میلیون درهم میشد پیش از پیش به این قشون پرداخت. و سربازان آن را به اسپ وسلاح بیاراست و این سپاه آنقدر مجهز و مجلل بود که نام «جیش الطواویس» یعنی لشکر طاؤوسان را بخود گرفت.[۱۱]

این سپاه در اواخر سال ۷۹ هجری(اوایل ۶۹۹ میلادی) به سیستان مواصلت کرد و درخطبه ایکه ابن اشعث در زرنگ ایراد کردهمه جنگ

آوران عرب سیستان را زیر پرچم خود فراخواند. درهمین وقت سپاه دیگری از طبرستان بسرکردگی برادران اشعث به نامهای قاسم وصباح نیز به او پیوستند. ابن اشعث درسال ۸۰ بقصد حمله برکابل شاه حرکت نمود و بست را پایگاه عملیاتی خود بسوی کابل برگزید.

کابلشاه از این لشکرکشی به هراس افتاد و از تلفات مسلمانان در سفر جنگی "جیش الفنا" ابراز تأسف کردو پیشنهاد نمود که به قرار گذشته خراج پردازد و گروگانهایی که عبیدالله برای دستیابی به صلح پیش اوفرستاده است باز فرستد. اما این پیشنهاد مورد قبول سپاهسالار عرب قرار نگرفت.

زنبیل مشاور هوشیاری از خوارج(عرب) داشت که از زمان زیاد بن ابیه درسیستان زندگی میکرد. به مشورت او زنبیل از پیش سپاه طاؤوسان به شرق عقب نشست . ابن اشعث برادر خود قاسم را به الرَّخُج (قندهار) فرستاد تا درآنجا مستقر شود. قاسم وقتی به الرخج رسید دریافت که جز بیوه زنان کسی باقی نمانده است. زنبیل مثل گذشته به آهستگی عقب می نشست و سپاه عرب او را تعقیب میکرد، اما لشکریان عرب که در طول راه گاو وگوسفند و اندوخته های مردم را اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بار شده بودندکه توان حرکت سریع را نداشتند. این کندی حرکت در راه های دشوارگذار، فصل زمستان را نزدیک میساخت. عبدالرحمن مجبورشد جنگ فیصله کن را به بهار سال آینده موکول کند وبنابرین توسط نامه از حجاج اجازه خواست، ولی این چیزی بودکه حجاج آن رانمی پذیرفت و بنابرین عبدالرحمن را مورد عتاب قرار داد و کتباً او را متهم به ترس و جبن و تهدید به عزل نمود. عبدالرحمن که مردی مدبر و دلیری بود، برآشفت و فرمان حجاج را با دستکاری در اجتماع سپاه قرائت نمود که در آن برخی از رجال و سرکردگان سپاه برطرف و برخی بجای آنها نامزد شده بودند و نیز امر شده بود که: بدون درنگ بر زابل وکابل حمله کنند، آبادیها را ویران و زنان و مردان را اسیر نمایند. سرداران عرب چون ابوطفیل عامر و عبدالمؤمن ربیعی مخالفت خود را با این فرمان ابراز داشتند و اولی خطابه ای برضد حجاج داد وگفت:

«اگر سپاه پیروز شود، غنایم و باج وخراج از آن حجاج است و اگردشمن برشما چیره شود، شما درنظر حجاج پست و دون همت خواهید بود. درحالی که این مملکت گورستان ابدی شماست و دیگر به دیدارعزیزان وخانواده های خود نخواهید رسید. سوقیات حجاج در این کشور، شبیه سوقیات فرعون در رود نیل است. پس بیائید که دشمن خدا(حجاج) راخلع وبا امیرخود عبدالرحمن بیعت کنیم و عوض کابل به کوفه رویم و حجاج را از وطن خود طرد نمائیم.» [١٢]

سپاه عرب با شخص عبدالرحمن با سوگندبه قرآن بیعت کردند. سپس عبدالرحمن ابن اشعث عیاض بن همیان بکری سدوسی وعبدالله بن عامرتمیمی را به جانشینی خود درسیستان برگزید واولی را به حکومت بست و دومی را به حکومت زرنگ گماشت. همچنان بازنبیل صلح کرد به این شرط که اگر اوپیروزگردد از زنبیل دیگرخراج نخواهد گرفت واگراز حجاج شکست خورد زنبیل وی را درکابل پناه دهد[١٣]، سپاه طاؤوسان را باخودگرفت و برحجاج بشورید و گویند در نزدیکی کوفه درهشتاد حرب، حجاج را هزیمت داد ولی در حرب هشتاد ویکم از طرف قشون حجاج شکست خورد و دوباره به سیستان روی آورد ولی حاکم دست نشانده ً او عبدالله بن عامر دروازه های زرنگ را بروی ابن اشعث بست ، امامردم سیستان از او حمایت کردند. عبدالرحمن ناگزیر چند روزی در بیرون شهر لشکرگاه زد، ولی مجبور شد رهسپار بست گردد.

حاکم بست عیاض بن همیان ابن اشعث را پذیرفت ولی همینکه به شهر داخل شد وی را در بند کرد بدان امید که با دستگیری ابن اشعث حجاج به او امان دهد و از گناهانش درگذرد. اما وقتی زنبیل از قضیه مطلع شد، به بست آمد و آن شهررا درمحاصره گرفت وعیاض را تهدید کرد که اگر به او آزار رسانی ویا آسیبی دهی، من از اینجا نخواهم رفت تا ترا نکشم و خانواده ترا اسیر و اموال ترا به غارت نسپرم. عیاض از تهدید زنبیل برجان خود ترسید و ابن اشعث را با گروهی از سپاهیانش به زنبیل تحویل داد و زنبیل وی را بگرمی پذیرفت و حرمت بسیار نهاد.[١۴]

بدستور حجاج، سپاه عظیمی از خراسان تحت قیادت «مفضل» برادریزید والی خراسان، برای دستگیری ابن اشعث بسوی سیستان حرکت کرد و در نبردهای که باسپاه ابن اشعث در سیستان نمود، ابن اشعث شکست خورد و بسوی قلمرو زنبیل کشید وسپاهیان قتیبه سیستان را به جرم هواداری ازابن اشعث ویران نمودند. [۱۵]

حبیبی، از قول طبری میگوید که" حجاج نامه تهدید آمیزی به رتبیل نوشت و ابن اشعث را از او مطالبه کرد.حجاج تهدید کرده بود که اگر ابن اشعث را به او نسپارد با فرستادن یک میلیون سپاه کشوراو را تباه خواهد ساخت.مگر مقدسی ،مورخ عربی که کتاب البدء والتاریخ خود را درسال ۳۵۵ هجری درشهر بست نوشته، متذکر شده که حجاج مبلغ یک میلیون وچهارصدهزار درهم را با عماره بن تمیم پیش رتبیل فرستاد، تا عبدالرحمن را به او تحویل کند. رتبیل او را درغل و زنجیرکشید وتسلیم نمود." [۱۶]

بوسورت می گویدکه عربی که در دربار زنبیل حضور داشت باب گفتگو با حجاج را باز نمود . حجاج پیشنهاد کرد که اگر زنبیل ابن اشعث را بدو تسلیم کند،وی تا هفت سال از پرداخت خراج معاف خواهد بود. سرانجام پیمانی بسته شد که در آن شرط گردیده بود : مسلمانان تا ده سال به قلمرو زنبیل نتازند و پس از پایان این مدت وی سالانه ۹۰۰ هزار درهم خراج دهد. قرار شد ابن اشعث را با تنی چند از همراهان و خانواده اش به نماینده حجاج عماره بن تمیم تسلیم کنند.[۱۷]

بروایت تاریخ سیستان، کابلشاه عبدالرحمن راگرفت ویک پای او را بایک زندانی دیگر دربند نهاد واین دو همبند مدتها در بند بودند. سرانجام ابن اشعث خود را از بامی در رخج فرو افگند و هردو همبند جان دادند (۸۵هجری). بدستور رتبیل سر عبدالرحمن از تن جدا و برای حجاج فرستاده شد.[۱۸] بدین ترتیب داستان شورش سپاه طاوسان به پایان رسید.

<u>دو لشکرکشی دیگر:</u>

درسال ۸۸ هجری،درحالی که ازقول وقرار حجاج با زنبیل مبنی برمعافیت ده ساله از خراج کابل سه سال بیشتر نگذشته بود، سپاه عرب بدستور حکمران عربی سیستان بسرکردگی اشعث برقلمرو رتبیل حمله برد و دربست با زنبیل به نبرد پرداخت. زنبیل ناچار شد با پرداخت مبلغی با اشعث صلح کند،اشعث موضوع را به حجاج گزارش داد ولی حجاج این مال الصلح را نپذیرفت و او را معزول کرد (۸۸هجری) وبه قتیبه دستور داد خود به جنگ زنبیل برود. قتیبه که ازسال ۸۷ تا ۹۰هجری مصروف فتح بخارا وخوارزم وسرکوب کردن شورش تخارستان بود، فرصت نکرد به نبرد کابلشاه برود، ودر عوض برادرخود عمرو را به سیستان فرستاد وعمرو ازسیستان به عزم نبرد عازم بست گردید. کابلشاه که می دانست اعراب بخاطرپول وغنیمت می جنگند، این بارحاضرشد در بدل پرداخت سالانه ۸۰۰ هزار درهم خراج با عمرو صلح کند. عمرو موضوع را به قتیبه اطلاع داد و او به حجاج نوشت، مگرحجاج از این سازش عمرو با زنبیل نیز بخشم آمد و وی را از سیستان فراخواند و به قتیبه دستورداد شخصاً به جنگ رتبیل بشتابد.[۱۹]

قتیبه طی سالهای ۹۰ -۹۲هجری مشغول سرکوبی شورش نیزک بادغیسی بود، و پس از سرکوب غایله نیزک بادغیسی درسال ۹۲ هج در رأس لشکرفراوان برسیستان تاخت وپس از کشتاری عظیم درآنجا ،بقصد حرب زنبیل بسوی بست حرکت کرد.

بگفته علی میرفطروس :« مردی چنگ نوازدرکوی وبرزن شهرسیستان که غرق درخون وآتش بود، از کشتارها و جنایات «قتیبه» قصه ها میگفت و اشک خونین از دیدگان بازماندگان مقتولین، جاری میساخت و خود نیزخون میگریست، و آنگاه چنگ خویش برمیگرفت و میخواند: با این همه غم درخانه دل،اندکی شادی باید،که گاه نوروز است... »[۲۰]

قتیبه هنگام ترک سیستان،عبدربه بن عبدالله لیثی را بحیث نمایندهٔ خود درسیستان گذاشت و بعد نعمان بن عوف یشکری را بجای عبدربه گماشت. بگفته صاحب تاریخ سیستان قتیبه از سیستان به بست رفت ودر

بست هزار جفت گاو کارگر جمع کرد [این ناحیه درجنوب بست اکنون بنام هزارجفت یاد میشود]و دوهزار مرد برزگر با ادوات کشت با سپاه همراه ساخت و به جنگ رتبیل،یا زنبیل بسوی کابل کشید. وطوری وانمود کرد که با این هزارجفت گاو زمینهایی را که میتواند به تصرف درآورد کشت میکند وحاصل آنرا صرف سپاه می نماید وتا رتبیل را شکست ندهد از نبرد دست نخواهد گرفت. رتبیل وقتی از این تصمیم قتیبه مطلع گردید، دچار خوف و اضطراب شد وبه قتیبه پیشنهاد نمود که حاضراست سالانه دوهزار هزار(دومیلیون) درهم خراج به او بپردازد وبه این گونه با قتیبه مصالحه کرد. [۲۱]

قتیبه که از این نمایش قدرت خوشنود بود واپس بخراسان برگشت وحکومت سیستان را به عبدربه بن عبدالله داد وسپس به نعمان بن عوف داد. واین هنگامی بودکه حجاج ووليدبن عبدالملک هردو چشم از جهان فروبستند وموقعیت قتیبه نیز درخراسان متزلزل گردید.[۲۲]

با شرح کوتاه از لشکرکشی های نخستین اعراب بر کابل ، دیده شد که در میان رجال نامدار سهیم دراین لشکرکشیها برکابل نامی از لیث بن قیس بن عباس نیست. پس عدم تذکرنام لیث بن قیس درمنابع تاریخی میتواند این احتمال را در ذهن ایجاد کند که ممکن است مقبرهً شاه دوشمشیره اصلاً مقبره کابلشاه بوده باشد زیرا چون در دوصد سال اول دورهٔ اسلامی،هنوز بسیاری از مردم کابل به دین سابق خود-شیوائی،بودائی-هندوئی پابند بودند وبخاطرقدرشناسی از شاه خود که شاه دلیر وجنگجویی بوده، مقبره او را شاه دوشمیره نامیدند وبه آن رنگ و صبغه مذهبی داده اند تا ازتخریب بدست مسلمانان در امان بماند؛چنانکه ایرانیان برای آنکه ابنیهٔ تخت جمشید را از تخریب نجات داده باشند، برآن نام مقبرهٔ حضرت سلیمان پیغمبر را گذاشتند تا کسی بفکر تخریب آن نیفتد.

بهرحال اگر این حدس مقرون به حقیقت نباشد وکسی که به شاه دوشمشیره شهرت یافته است، یکی از رجال قسی القلب وبیرحم عرب بوده باشد،از مردمی که برمزار شاه دوشمشیره میروند و درود ودعا میخوانند وبند مشکل کشا می بندند، باید پرسید: «این شاه دوشمشیره، کی ها را با

دوشمشیربه قتل رسانده است؟»[۲۳] طبعاً مردان وجوانان کابل را که ازفرهنگ ، ناموس وشرف خود دربرابرمهاجمان متجاوز به دفاع برخاسته بودند کشته است.

واقعاً چقدر مسخره وخنده داراست که بیگانهً متجاوز وآدمکشی راکه بخاطر غارت هستی مردم و به بردگی کشاندن مردان و زنان و دختران و پسران شان کمر بسته بود و از فرط خون خواری با دو دست شمشیرمیزد ومدافعان کابل را میکشت، بنامش مزار ومسجد و مدرسه درست کنند و از او بخاطر کشتار پدران وبه اسارت بردن مادران و دختران خود سپاس گزار باشند، ولی نیاکان وپدرانی که از وطن خود و ازفرهنگ و ناموس خود به دفاع برخاسته و دراین راه خود را قربانی کرده اند، به زشتی یاد کنند؟

ظاهراً آن مسجد زمانی اعمارشده که مردم کابل بطور عموم اسلام را پذیرفته اند و به بدگوئی از پدران و نیاکان خود پرداخته اند. نیاکانی که کم ازکم دوصد سال در برابر مهاجمان عرب از شرف و ناموس وفرهنگ خود مردانه دفاع کرده اند،ولی امروز آنان را بنام کفار به چشم نکوهش مینگرند و مذمت میکنند و درعوض کسی را که گویا جنون آدمکشی داشته و باگرفتن دوشمشیردردودست خود پدران و مادران وکودکان ما را سرمیزده است، ستایش میکنند و برقبراو شمع روشن کرده مرادمي طلبند. زهی جهالت ونادانی!

متاسفانه مردم ما که از سواد ودانش لازم بی بهره اند، در زیر تاثیر تبلیغات مذهبی خیلی زود نه تنها گذشته تلخ خود را فراموش میکنند، بلکه به ستایش ونیایش متجاوزی بیگانه وقاتلین پدران و فرزندان خود نیزمی پردازند. شنیده ام : یکی از طالبانی که در نیمه دوم دهه۹۰، در کوهدامن شمالی توسط مردم کشته شده بود، امروزقبراو به مرجع طلب مراد و شفای دردها، زیارتگاه مردم محل قرار گرفته است و فراموش کرده اند که آن طالب یکی از هزاران جانیانی بوده که خانه وکاشانه وتاکستان شان را به آتش کشیده وزن و فرزندان شان رابه آوارگی مجبور ساخته است.

به امید روزی که مردم ما از سواد ودانش لازم برخوردار گردند وفقر وجهل را از کشور خود نابودکنند، دست از خرافه پرستی بردارند وخرد ودرایت انسانی خود را در راه رفاه اجتماعی وبهبود زندگی فردی خویش بکار گیرند وبه مدارج عالی دموکراسی گام گذارند.

پایان

مآخذ وپاورقی ها:

[۱]- سلیمان راوش، سیطره ۱۴۰۰ساله اعراب برافغانستان، چاپ ۲۰۰۵، آلمان، ص۱۱۹

[۲]- کهزاد، بالا حصار کابل وپیشآمدهای تاریخی،چاپ ۲۰۰۸،میوند،ص ۱۳-۱۴

[۳]-تاریخ سیستان،به تصحیح ملک الشعراء بهار، ص۱۱۲ببعد

[۴]- تاریخ سیستان،ص، ۸۵

[۵]-تاریخ سیستان ،ص، ۸۷

[۶]- بوسورت ، سیستان، ص۱۱۸، طبری، ج۸ ، ص ۳۶۶۴

[۷]- بوسورت، سیستان، ص ۱۱۹،تاریخ سیستان، ص۱۱۱

[۸]-تاریخ سیستان، ص۱۱۱

[۹]- بوسورت، سیستان،ص ۱۲۰

[۱۰]- حبیبی، افغانستان بعد ازاسلام،چاپ ایران، ص۵۳

[۱۱]- تاریخ سیستان، ص ۱۱۲

[۱۲] غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، ص ۷۳

[۱۳]- بوسورت،سیستان، ص ۱۲۷

[۱۴]-بوسورت، همان، ص۱۳۲

[۱۵]- بوسورت، همان ،ص ۱۳۳، طبری ج ۸، صص۳۷۲۸- ۳۷۱۷، تاریخ سیستان، صص۱۱۶-۱۱۷

[۱۶] تاریخ سیستان، ص۱۱۶-۱۱۷

[۱۷]- بوسورت،همان، ص ۱۳۴ ،

[۱۸]- تاریخ سیستان ،ص۱۴۶

[۱۹]- بوسورت، ص ۱۳۴، بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۸، طبری، ج ۹، ص۳۷۶۴، گردیزی، چاپ حبیبی، ص ۱۱۰
[۲۰]- علی میرفطروس ، دیدگاه ها، چاپ ۱۹۹۳، ص۴۴
[۲۱]- تاریخ سیستان ، ص۱۲۰
[۲۲] - تاریخ سیستان، ص۱۲۵
[۲۳]- سلیمان راوش،سیطره ۱۴۰۰ساله اعراب برافغانستان، چاپ ۲۰۰۵، آلمان، ص۱۱۹

مقالهٔ چهل وپنجم

معاشات وامتیازات سرسام آور مقامات بلندپای دولت

طبیعت با زلزله ، مردم فقیرما را تباه میکند، داعش با شمشیرتکفیر آنها را گردن میزند و دولت افغانستان با اعطای امتیازات به مخالفین سیاسی خود ، خون ملت را میمکد! اینست نصیبهٔ ملت ملت فقیرو بدبخت وجنگ زده، مجاهد زده،طالب زده، داعش زده، روس زده ،انگلیس زده ،امریکا زده ، کرزی واشرف غنی وعبدالله زده، وسرانجام خدا زده افغانستان!

از چهاردهه به اینسو، پیوسته برسراین ملت مظلوم ، مصیبت و بدبختی می بارد وهیچ روزی نیست که رسانه های داخل و خارج افغانستان ، از جنگ وخون ریزی، از کشت وکشتار مخالفین دولت و از بمباردمان های هوائی وزمینی بر خانه ها و قلعه ها و روستاها و دهکدهٔ های مردم ما گزارشی به نشر نرسانند واز بدبختی ودر بدری وآوارگی مردم ما،خبری نداشته باشند.

همین اکنون نیز رسانه های جمعی از جمله تلویزیونها در سرویس اخبار شان، نشان میدهند که سیلی از مردم ما بر اثر نا امنی وجنگ و فقر و بیکاری و نداشتن عایدی برای تهیه سرپناه و نان وآب و فقدان حد اقل رفاه اجتماعی، وطن و زادگاه خود را ترک میکنند، و برای رسیدن به اروپا، خطر مرگ را به جان میخرند و یا از روی ناچاری به صفوف طالب و داعش می پیوندند، اما دولت وحدت ملی، از کیسهٔ خلیفه ، ۲۳ میلیون افغانی را برای مصرف آرگاه و بارگاه حامدکرزی،رئیس جمهورپیشین منظور میکند .

این کار اقای اشرف غنی چی فرقی با گردن زدن مردم از سوی داعش دارد؟ چه اشرف غنی از حقوق ملت بیچاره وفقیر کشور کم کند و

آن را در راه ارضای خواهشات مخالفین خود به مصرف برساند و یک سوم از ملت فقیر و زیرخط فقر را ازگرسنگی وبی سرپناهی به دست مرگ تدریجی بسپارد، چی طالب و داعش آنها را هنگام تصرف شهرها و روستاها گردن بزند و یا با بمب منفجرکند، در هردو حالت، نتیجه یکی است: مرگ.

این کار اشرف غنی به این معنی نیز است که او در کار دولتمداری حتی از حامدکرزی هم ضعیف تر و بیچاره تراست و برای اینکه جلو تخریبات وتحریکات مخالفین خود را بگیرد، به آنها از جیب ملت و یا از کمک های جامعه جهانی رشوت میدهد. منتها این رشوت دهی را میخواهد در لفافهٔ ایجاد یک دفتر ویک بست فوق العاده در سطح رهبری کشور قانونی جلوه بدهد و برای ایجاد آن دلیل وبرهان بتراشد، دلیل وبرهانی که پایه واساس منطقی وضرورت عینی ندارد وصدای اهالی قلم وفهم کشور را هم در داخل وهم در خارج بلند کرده است.

آقای اشرف غنی اگر از مخالفین سیاسی خود که اکثریت آنها از بلند پایه گان دولت کرزی می باشند، اینقدر ترس داشت،چرا در روز بقدرت نشستن، قضیهٔ اختلاس "کابل بانک" را زنده کرد؟ مگر او نمیدانست که چپاولگران دارائی آن بانک اکثراً از وابستگان کرزی ومعاون او قسیم فهیم اند؟ مگر او نمیدانست که آنها در برابرش منحیث یک باند مافیائی عمل خواهند کرد و از هیچگونه تخریب علیه او دست نخواهند گرفت؟

اگر اشرف غنی جرئت بازخواست از رشوت خوران واختلاسگران را نداشت وندارد، چرا قضیهٔ خورد و بردها در قراردادهای پطرول در وزارت دفاع (درهنگام وزارت بسم الله خان محمدی) را روی دست گرفت که امروز مجبور شده است تا برای خاموش کردن دهان آنها، مبلغ ۲۳ میلیون افغانی را هرماه به رئیس آن باند خاین یعنی حامد کرزی رشوت بدهد. آیا بهتر وشایسته تر نبود تا این مبلغ گزاف پول، بجای حامدکرزی ، به مصیبت زدگان زلزلهٔ اخیر و یا به بیجا شدگان قندوز توزیع میشد؟ تا مرهمی می بود بردل زخمی وخون چکان مصیبت دیدگان زلزله وبیجا

شدگان شهر قندوز وسایرشهرها و روستاهای تحت ضربات طالبان و داعش در شمال وشمال شرق ویا جنوب غرب کشور!

و در آخرین تحلیل دور از تصور نیست که آقای غنی پاداش نقشه ای را می پردازد که توسط کرزی وتیم ارگ نشین او طرح شده بود و براساس همان نقشه خود را به کرسی ریاست جمهوری رساند واکنون باید پاداش آن همه تقلب در انتخابات را [که دبل عبدالله نیز از آن بی بهره نماند]، بپردازد و کرزی را در آغوش قاق خود بگیرد و زمینه را برای قدرت یابی مجدد کرزی بعد از خود مساعد سازد. بنابرین میتوان گفت که هیچ یک از دولت مردان و مقامات بلند پایه در غم مردم بیچاره و محتاج و فقیرکشور نیستند بلکه در فکر رسیدن به قدرت وحفظ قدرت خود اند.

با اینکه حامدکرزی، بعدها با درک حساسیت مسأله و عکس العمل محافل سیاسی ورسانه های پیشتاز داخلی، از پذیرفتن این بودیجه گزاف امتناع ورزیده و ناتوانی مالی دولت را دلیل آورده است، اما سوابق کاری او نشان میدهد که کرزی دراین اظهار نظرخود نسبت به ملت افغانستان صادق نیست. مگر خود همین کرزی نبود که دو سال قبل در ۲۰۱۳، قانون معاشات ومصارف و امتیازات مادام العمر را برای خود واراکین دولت (به استناد مادهٔ هفتاد قانون اساسی:"رئیس جمهوربعد ازختم دورهٔ خدمت به استثنای حالت عزل برای بقیه مدت حیات ازحقوق مالی دورهٔ ریاست جمهوری مطابق به احکام قانون مستفید میشود"، بدون کوچکترین تعدیل وتعللی توشیح کرد و آیا همین اکنون او و دومعاون سابقش یکجا با رئیس سابق سنا و قاضی القضات سابق هریک میلونها افغانی را از بودیجه دولت اخذ نمیکنند؟ البته که میکنند.

برطبق سنجش داکترصاحب کاظم درمقالهٔ «باجگیری از ملت» منتشرهٔ افغان جرمن آنلاین در تاریخ ۲۹/اکتوبر / ۲۰۱۵ : رئیس جمهورسابق بنام معاش و مصارف جمعاً ماهانه مبلغ (۹۶۰۰۰۰افغانی وسالانه ۵. ۱۱ملیون افغانی) از دولت میگیرد وهریک از معاونین او ماهانه (۲۷۶۰۰۰) افغانی(سالانه ۳/۳ ملیون افغانی)، جمعاً (شش ملیون وششصدهزارافغانی) ورئیس سنا ماهانه (۲۲۷۰۰۰) افغانی وسالانه (دو

ملیون هفتصدهزارافغانی) ورئیس ستره محکمه نیز ماهانه (۲۲۷۰۰۰)افغانی وسالانه (دو ملیون هفتصدهزارافغانی) از جیب این ملت فقیر معاش وامتیاز میگیرند.

دقت به مقالهٔ پرمحتوای«باج گیری از ملت»از قلم دانشمند نامدار کشور داکترصاحب سیدعبدالله کاظم که در آن بر« قانون جدید معاشات و مصارف رئیس جمهور و اراکین بلند پایه دولت» مکث شده ، واقعاً تکاندهنده است.

توجه نمائید به قشرجدید مفتخوار بنام اراکین دولت ونتیجه گیری داکتر صاحب کاظم دراین مقاله:

« سرجمع معاشات سالانه این اراکین را میتوان چنین سنجش کرد:

رئیس جمهور: ۱۱/٥ ملیون افغانی؛

دو معاون: (هریک ۳/۳ ملیون) جمعاً ٦/٦ ملیون افغانی؛

روسای ستره محکمه و شورای ملی: (هریک ۲/۷ ملیون) جمعاً ۸/۱ ملیون افغانی؛

وزرا، اعضای ستره محکمه، لوی سارنوال و روسای ارگانهای مستقل تخمین ٥٠ نفر:(هریک ۲/٤ ملیون) جمعاً۱۲۰ ملیون افغانی؛

اعضای شورای ملی(ولسی جرگه ۲٤۸ نفربدون رئیس، مشرانو جرگه ۹۹ نفربدون رئیس) جمعا ۳٤۷ نفر: (هریک۲/٤ ملیون) جمعاً ۸۳۳ ملیون افغانی.

به این اساس سرجمع معاشات سالانه اراکین فوق الذکر که تعداد شان در حدود ٤۰۰ نفر میرسد، به اضافه بعضی امتیازات به یک ملیارد افغانی بالغ میگردد.

هرگاه مجموع مامورین ملکی دولت را در حدود ٤۰۰۰۰۰ نفر تخمین کنیم، در آنصورت یک ملیارد افغانی برای ٤۰۰ مامورعالیرتبه که ۰/۱ فیصد مجموع مامورین ملکی را می سازد، پرداخته میشود، درحالیکه برای متباقی ۹۹/۹ فیصد مامورین مبلغ ۱٥۰ ملیارد افغانی اختصاص می یابد.

هرگاه ارقام فوق را به مقایسه پایانترین معاش یک مامورملکی دولت که طبق قانون در حدود ۵۰۰۰ افغانی در ماه میگردد و همین کتگوری بیش از ۵۰ فیصد مجموع مامورین دولت را می سازد، با سطح معاش و امتیازات رئیس جمهور و دیگر اراکین بلند پایه دولت مقایسه کنیم، دیده میشود که رئیس جمهور با معاش و امتیاز ۹۶۰ ۰۰۰ افغانی درماه تقریباً ۲۰۰ چند و معاونین او ۱۱۰ چند، روسای قوای مقننه و قضائیه ۹۰ چند، وزرا و اعضای پارلمان و ستره محکمه تقریباً ۸۰ چند بیشتر از یک مامور پایان رتبه دولت معاش میگیرند.»(رک: حکومت وحدت ملی،عنقریب سه منزله میشود،افغان جرمن، ۲۰۱۵/۱۰/۲۸)

قابل یادآوری است که قانون اساسی تنها برای رئیس جمهوری معاش وحقوق مالی قایل گردیده، ولی در قانون امتیازات اراکین دولت، اطرافیان رئیس جمهوررا نیز[که تعداد شان فعلاً به ۴۰۰ نفر رسیده ودر هرپنج سال به تعداد شان افزوده میشود]،نیز در برگرفته وبرخلاف تاریخ دولتمداری درافغانستان ، یک قشرجدید ممتاز بطور مادام العمر برشانه های ناتوان ملت افغانستان ایجاد شده وخون ملت را میمکد. معلوم نیست که این همه پول در یک کشور فقیر از کجا میشود وچرا در کشورما برای مامورین دولت دوقانون وجود داشته باشد: یکی قانون تقاعد مامورین ودیگری قانون معاشات وامتیازات اراکین دولت ؟ اراکینی که دست شان در فساد واختلاس وچپاول دارائی های عامه وغصب ملکیت های دولتی وشخصی آزاد آزاد است!!

مقاله استاد کاظم برای من همانقدر تأثر آور وگیچ کننده بود، که زلزلهٔ اخیر برای مردم کشورومردمان همسایه ویرانی وتباهی به همراه داشت ومرا متاثر ساخته بود. در تاریخ کشور "خدا داد" افغانستان، چنین معاشات وامتیازات فوالعاده ای برای اراکین بلند رتبت دولت، بی نظیر و بی سابقه است ومثال آن را در هیچ دوره ای از تاریخ کشور (چی قبل ازاسلام وچی بعد ازاسلام) وحتی در هیچ یک از کشورهای منطقه وفرامنطقه سراغ کرده نمیتوانیم.

از این تصمیمات عجیب وغریب وخانه خرابکن دولت کرزی بشمول دولت اشرف غنی، برمی آید که آنهایی که چنین قوانینی را طرح و تصویب کرده اند، بوئی از وطندوستی و وطنداری نبرده اند و ذره ای هم پروای مردم بیچاره وبدخت افغانستان را ندارند. مردم افغانستان و در رأس قشر جوان وآگاه کشور می باید صدای اعتراض خود را در برابر این تصمیمات بیجا وغیر ضروری دولت وحیف ومیل کردن های دارائی های عامه بلند کنند و نگذارند که هر روز اراکین دولت فربه تر، ومردم فقیر فقیرتر شوند . اگر مردم ما با دیدن این همه ناروائیها و بی عدالتی ها کاری کرده نمیتوانند، دلیلش اینست که بی اتفاق اند و از بی اتفاقی خود قادر به کاری نیستند، دست دعا براسمان بلند کنند وازخدای خود بخواهند تا خانهٔ خاینین وظالمین و را خراب کند ودست ظالم را از سرمظلوم کوتاه سازد ؟

* * *

معامله اعضای مجلس در بدل موترهای زره

در حالی که به شمول عبدالرووف ابراهیمی، رییس مجلس نمایندگان بیش از ده تن از اعضای این مجلس نیز موترهای قیمتی زره و غیر زره از سوی ریاست‌جمهوری دریافت کرده‌اند، شریف‌الله کامه‌وال رییس اسبق و عضو فعلی کمیسیون مصونیت، حقوق و امتیازات وکلا می‌گوید: «از لحاظ قانونی، هیچ یک از اعضای مجلس نمایندگان حق و امتیازی به نام موتر از سوی دولت ندارد.»

آقای کامه‌وال در مورد دریافت موترهای زره و غیر زره توسط شماری از اعضای مجلس نمایندگان از طرف ریاست‌جمهوری می‌گوید: «شماری از اعضای پارلمان از طریق معامله و اندیوالی از مقامات حکومت موتر و امتیاز به‌دست آورده و در پارلمان از هرگونه برنامه‌های رهبران حکومت حمایت می‌کنند.» این عضو مجلس نمایندگان می‌افزاید که حکومت نیز برای شماری از اعضای مجلس نمایندگان به‌خاطر خاموش شدنِ صدا و اعتراض‌شان در برابر خلاف‌ورزی‌ها موتر و سایر امکانات توزیع کرده است. اسناد به‌دست آمده نشان می‌دهد که جدا از هفت عراده لندکروزر زره که به اعضای زن مجلس نمایندگان از سوی

ریاست‌جمهوری توزیع شده است، شماری از اعضای دیگر این مجلس نیز موترهای قیمتی دریافت کرده‌اند.

عبدالرووف ابراهیمی رییس مجلس نمایندگان یک عراده لندکروزر زره، حاجی محمد نذیر احمدزی یک عراده لندکروزر زره، بلقیس مدقق یک عراده تیراکان، حمیده احمدزی یک عراده پرادو، نواب منگل یک عراده پیکپ هایلکس زره، گل‌پادشاه مجیدی یک عراده جیپ زره، جعفر مهدوی یک عراده پیکپ و شهزاده شاهد یک عراده پرادو از سوی ریاست‌جمهوری دریافت کرده‌اند.

تداوم خدمت موترهای زرهی به افراد غیرحکومتی

وسایط دولتی توزیع شده توسط اداره امور در زمان ریاست‌جمهوری حامد کرزی به شماری از مقامات حکومتی و افراد غیرحکومتی که فعلا در سمت‌های رسمی دولتی کار نمی‌کنند، نه تنها جمع‌آوری نشده بلکه توسط ریاست‌جمهوری فعلی دستور تداوم خدمت نیز برای برخی از آنان صادر شده است...»(۸صبح، ۲۱ حمل ۱۳۹۵، مختاروفایی)

چنین سوء استفاده هایی از مال ملت در تاریخ اداره ومدیریت کشور ما جز در دورهٔ حکومت سقوی،وحکومت تنظیمای جهادی، سابقه ندارد.بخصوص در عهد ریاست جمهوری اشرف غنی که شخصیت مدعی پاک نفسی است، عیب بزرگی بشمار
میرود.

یکی از دستبردهای غیر قابل عفو اراکین دولت وسران جهادی ووکیلان پارلمان، درخدمت گرفتن لشکری از بیباک ترین آدمکشان به عنوان محافظ وبادیکارد سوار برموترهای ضد مرمی لندکروزر است که از خانه تا پارلمان ویا محل وظایف شان ، بطور مسلخح وانگشت با ماشه تفنگ مردم وعابرین عادی را از دیدن خود به وحشت می اندازند.آقای داکتررمضان بشردوست لست تعدادی از این اشخاص زرومند را چنین بدست میدهد:

لیست بادیگاردان وسایل زرهی مقامات دولتی:

۱- حکمتیار ۹۰ محافظ و۷۸ موتر ضد مرمی لندکروزر
۲- مجددی ۸۳ محافظ ٦۲ موتر ضد مرمی لندکروزر
۳- دوستم ٤۲ محافظ ۱۷ موتر ضرمرمی لندکروزر
٤- سیاف ۳۳ محافظ و۲۸ موتر ضد مرمی لندکروزر
۵- اسماعیل خان۷۹ محافظ ٦۱ موتر ضد مرمی لندکروزر
٦- محقق۸۷ محافظ ۱٦ موتر ضدمرمی لندکروزر
۷- عطا محمدنور۷۹ محافظ ۳۳موتر ضد مرمی لندکروزر
۸- کلکانی ۳۳ محافظ۷ موتر ضد مرمی لندکروزر
۹- الله گل مجاهد٤۲ محافظ ۷ موتر ضد مرمی لندکروزر
۱۰- همایون همایون٦۲ محافظ ۲۲موتر ضد مرمی لندکروزر
۱۱- حاجی قدیر[منظورظاهرقدیر] ۷۵ محافظ ۳٦ موتر ضدمرمی لندکروزر
۱۲- رؤوف ابراهیمی ۵۸ محافظ٤۱ موتر ضد مرمی لندکرورزر
۱۳- ملا تره خیل٦۳ محافظ ٤۷ موتر ضدمرمی لندکروزر
۱٤- احمدضیاء مسعود۳ محافظ یک موتر ضدمرمی لندکروزر
۱۵- رمضان بشردوست ۱ موترشخصی بدون ضریح از پول شخصی بدون محافظ»
۱٦- (برگرفته از فیسبوک رمضان بشردوست، ۳ اکتوبر ۲۰۱۷)

- دراین لیست میتوان نامهای یونس قانونی ومحمدخان معاون دوم ریاست اجرائیه ومعاونین رئیس جمهور و رئیس مشرانوجرگه ومعاونین آن جرگه ورئیس شورای صلح و معاون آن شورا به علاوه همه اعضای ولسی جرگه ومشرانو جرگه علاوه نمود.

بدبختی ملت گرسنه و فقیر وهردم شهید افغانستان اینست که معاش وامتیازات این همه بادیگاردها وموتروانها وتیل ومصارف وقیمت این وسایل خیلی لوکس از بودیجه دولت پرداخته میشود و با این وضعیت ادعا دارند که دراین کشور با فساد مبارزه میکنند،طویل تر ساخت.

پایان

مقالهٔ چهل وششم

آیا شاعران،دَرّاک تراز انسان های دیگر اند؟

(۲۷/ ۱۱/ ۲۰۱۵)

برای شعر، تعریف های مختلفی بیان شده ویکی ازاین تعریف های کلاسیک اینست:شعرکلام موزن ومقفا است که احساس شاعر را بیان میکند.البته نباید فراموش کرد که درکنار تغییر وتحول سایر پدیده های اجتماعی، شعر نیز منحیث یک تولید معنوی انسان، متحول شده و دیگر از قالب کلاسیک خود(کلام موزون ومقفا) پا فراتر نهاده و امروز به کلامی غیرمقفا نیز اطلاق میشود که دارای مضمون نو واندیشه نو باشد. نام این کلام بی مقفا را شعر نو گویند.

نیما یوشیج را آفریدگار شعر نو دانسته اند، او میگویدکه «باید آدم بود و درد کشید و درد را شناخت. آدم بی درد مثل آدم بی جان است. انسان، برای خوردن و نوشیدن و حرص زدن و به چاپلوسی های شرم آور افتادن نیست. موجودیکه اسمش انسان است استعداد دارد که به لذت های عالی دست بیاندازد .»(بحواله سایت همبستگی)

نمونه های از شعرکلاسیک وشعر نو را در کلام دوشاعر یکی افغانی ودیگری ایرانی از نظر میگذرانیم:

عبدالکریم نزیهی میمنگی،درشعر«جلوه» تخلص میکرد ومرحوم غبار در تاریخ معروف خود،غزلی از قلم «جلوه» را نقل کرده که در آن خطاب به جوانان میگوید:

تا کی از جور وستم،شکوه و فریاد کنید — سعی برهم زدن ، منشاء بیداد کنید
دست ما دامن تان باد، جوانان غیور — که از این ذلت و خواری همه آزاد کنید
صد هزاران چو منت آتش بیداد بسوخت — نه نشینید زپا، دمبدم ارشاد کنید

خانـمان کـرد تـبه، تا شود آباد خودش خانهٔ ظـــلم وســـتم یکسره بر باد کنید
آشیان همه مـــرغان ز ستـم آتش زد قصـد آتــش زدن خانـــهٔ صـــیاد کنید
غـــازه سـازید ز خـون شـاهد آزادی را تا زخـود روح شهیدان وطن شاد کنید
سوخـت ای هـم نـفســان آتش استبدادم شرح این سـوخته را برهمه انشاد کنید
چشم امـید به تـو نسل جوان دوخته ام درخـور شـأن و شرف مملکت آباد کنید
می بـــرم در دل زار حـسرت آزادی را کـاش خــاکم بـه بــر سـایهٔ شـمشاد کنید
شـعر من لالـهٔ باغ دل خونین من است مهـوشـان زیب لب وحسن خدا داد کنید

هرکجـــا لالـــه رخی با قد سروی دیدید
یک نفس یاد از این "جلوهٔ" نـاشاد کنید

نیما یوشیج را آفریدگار شعر نو دانسته اند، او میگویدکه «باید آدم بود و درد کشید و درد را شناخت. آدم بی درد مثل آدم بی جان است. انسان، برای خوردن و نوشیدن و حرص زدن و به چاپلوسی های شرم آور افتادن نیست. موجودیکه اسمش انسان است استعداد دارد که به لذت های عالی دست بیاندازد .»(بحواله سایت همبستگی)

نمونه ء شعرنو از فریدون مشیری شاعر مشهورایران چنین است:

<u>درسوگ انسانیت !</u>
ازهمان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مُرد ،
گرچه آدم زنده بود .
* * *
از همان روزی که یوسف را برادر ها به چاه انداختند ،
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند ،

آدمیت مرده بود،
گرچه آدم زنده بود.
* * *
قرن ما ،روزگار مرگ انسانیت است ،
سینهٔ دنیا زخوبی ها تهی است .
صحبت از آزادگی، پاکی، مروت، ابلهی است ،
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست ،
قرن موسی چنبه ها است.
* * *
صحبت از پژمردن یک برگ نیست،
وای جنگل را بیابان می کنند !
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند ،
هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا ،
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند!
* * *
صحبت از پژمردن یک برگ نیست ،
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست ،
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرست ،
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست ،
در کویری سوت و کور ،
در میان مردمی با این مصیبتها صبور ،
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق ،
گفتگو از مرگ انسانیت است!
* * *

هریکی از ما ممکن است کم و بیش شعر خوانده و به تناسب درک خود، ازآنها لذت برده باشیم. فهم ودرک برخی ازاشعار سهل وساده است واز بعضی دیگر سهل نیست. این نوع اشعار را،در فهم وفن بدیع وبیان «سهل الممتنع» میگویند؛ یعنی که برخی اشعار ظاهر سهل وساده

دارند،اما درک معنی اصلی ودقیق آن ها مشکل است. استاد نگارگرمثال جالبی ازاین نوع اشعار را از قول «نظامی گنجوی» بدست میدهد:

به باغِ شعله در، دهقانِ اَنگِشت

بنفشه می درود ولاله می کِشت

و درتوضیح بیت مینویسد:« هر کس که صاحب سواد است این شعر را خوانده می تواند ولی نمی تواند گرهِ پیچیدهٔ استعاراتِ نظامی را باز کند و بنا بر این نمی داند که منظورِ "نظامی" چیست؟ اما کسی که با شیوهٔ بیان نظامی آشنایی دارد می داند که منظورِ نظامی از (باغِ شعله) مجمر یا آتشدان و از(دهقانِ اَنگِشت) زغال و از (بنفشه) دود و بالاخره از (لاله) قوغِ آتش است و "نظامی" که هدفش شیوهٔ بیانِ شاعرانه و زیباست و درعین زمان می خواهد در خوانندهٔ خود حسِ کنجکاوی را برانگیزد، این حقیقتِ ساده را بیان می کند که در آتشدان دود از پارچه های زغال نابود گردید و زغال به قوغ های آتش بدل شد. اما بیانِ شاعرانهٔ "نظامی" طوری است که در باغِ شعله دهقان اَنگِشت سرگرمِ کار است و بنفشه درَو می کند و لاله می کارد.» (مقالهٔ: تلاشی درراه رفع سوء تفاهم از ذهنِ اُستاد هاشمیان)

برخی از اشعار دارای ظاهر وباطن مشکل اند یعنی دارای چنان ترکیبات و تشبیهات لفظی و تعقیدات معنوی اند که درک وتفسیر آن از توان هرکس پوره نیست. برای بسیاری از خوانندگان، فهمیدن وتفسیرکردن دقیق شعر بیدل مشکل است. بطورمثال:

نفس کشد چــقدر محمل غــرور تردد — به یک دوگام رهٔ وهم،تا کجا نرسیدن
تأملی که جهان چیده سعی هرزه تلاشان — بر ابتدا تک و تاز و بر انتها نرسیدن

یا

نگاهــم در نقاب حیــرت آئینه می بالـد
چـــراغ بزم حسنم، برق آداب دگر دارم

یا

رنگ و بوها جمع دارد، میزبان نوبهار

هر دو عالم را صلا زد عشق تا من آمدم

وبخاطر همین صنایع لفظی وتعقیدات معنوی درشعراست که برخی ازمدعیان بیدل شناسی برای فهمیدن وتأویل وتفسیر یک بیت (هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد /آدمی هم پیش ازان کادم شود،بوزینه بود) او، سال های زیادی از عمر عزیز خود را صرف کرده ، مقاله و رساله وکتاب نوشته اند، ولی هنوز درخم یک کوچه اند ومتیقن نیستند که از عهدهٔ کار بدرستی بدر آمده اند یا خیر؟ ازاینجا میتوان گفت که : شاعران نسبت به دیگر افراد، درک خاصی از محیط اجتماعی وطبیعی ماحول خود دارند که انسانهای عادی فاقد آن درک اند.

به باور من، شاعر مشعلدار خرد وآگاهی است. شاعر پیام آور نوآوری است. شاعرچیز های را درجامعه و در طبیعت احساس،درک و کشف میکند که دیگران از درک واحساس وکشف آن عاجز اند. شعر اساساً انعکاس احساس درونی شاعراست. درک شاعر از طبیعت است. معرفت از محیط ماحول اواست. پرده برداشتن او از راز های نهفته و ناگفته در جامعه است. شاعر با عاطفه ونازک خیال است. آنچه را شاعرحس میکند، با زبان شعر درقالب زیباترین الفاظ آنرا طوری تصویر میکند که دیگران تصورکرده نمیتوانند. برخی ازشاعران،گاهی با یک رباعی یا یک بیت خود دریا را در کوزه می گنجاند، حالانکه نویسنده چنین توانا ئی را ندارد!

یکی از ناب ترین صورخیال در شعر را میتوان در ترجیع بند حکیم فرخی سیستانی مشاهده کرد که در آن نوروز را با زیباترین و خیال برانگیز ترین الفاظ وتشبیهات واستعارات به تصویر کشیده است :

زمین ازخرمی گـویی گشـــاده آسمان استی

گشاده آسمان گـوئی شگـفته بـوستان استی

بصـحـرا لاله پنداری، زبیـچـاده دهــان استی

درخــت سبز را گــوئی هــزار آوا زبان استی

بشــب درباغ گــوئی گل، چراغ باغبان استی
ستاک نسترن گــوئی، بُت لاغر میـــان استی
درخـت سیب راگــوئی، زدیبا طـیلسـان استی
جهان گــوئی همه پروشی و ازپرنیــان استی
مرا گر دل نه اندر دست آن نامـهربـان استی
بدو دستم بشادی برمیی چون ارغـوان استی
بـدین شایـستگی جشنی بدین بایستگی روزی
مـلک را درجهان هرروزجشنی باد ونوروزی

درخت سیب پراز شگوفه های بهاری

دختری چون بهار درمیان گلها

نبینی باغ راکزگل، چگــونه خوب و دلبرشد
نبینی راغ راکز لاله، چـون زیبا و درخورشد
زمین ازنقش گوناگون،چون دیبای شُشـترشد
هـزارآوای مست اینـک، بشغل خویش اندرشد

تذروجفت گم کرده کنون، با جفت همـــبرشد
جهان چون خانه پُربت شد و نوروز بتگـرشد
درخت سـاده ازدینـارو ازگـوهـر تـوانـگـرشد
کنون بالاله اندردشـت هم بالیـــن وبـسترشد
زهـر بیـغوله و باغـــی ،نوای مطربی بـرشد
دگر باید شـدن ما را کـنــون کــافــاق دیگرشد
بدین شایستگی جشنی بدین بایستـگی روزی
ملک را درجهان هرروز جشنی باد ونوروزی

دقت در شعر بالا،وسیری درلاله زار اشعاردیگر، حاکی ازاین حقیقت است که شاعر در میان بنی نوع بشر، حساس ترین وخیال پردازترین ومتفکر ترین و روشنگرترین نوع آدمی است. دید و بینش شاعربا دید و بینش انسانهای عادی بسیار فرق میکند. شاعر از تماشای افق شامگاهان، یا شفق داغ و انعکاس اشعهٔ زرین آفتاب در روی آب دریا، و یا از تماشای یک آبشار درگوشه ای از طبیعت و یا از دیدن یک بتهٔ گل در یک چمن، یا از مشاهدهٔ شگوفه های بهاری یک درخت سیب یا درخت بادام یا نسترن در یک باغ ،به اسراری دست می یابد که میتواند در وصف هریکی از آنها شعر بسراید، و دنیا را چون بهشت برین تصویر کند، اما درک و احساس یک آدم عادی از دیدن چیزهای که نام برده شد، متفاوت است. آدمهای عادی، رنگارنگی گلها و کوتاهی و بلندی درختها وسبزی چمن و شرشر آب را می بینند و میگذرند ، اما شاعر، هر برگ از غنجه های گل را درحین دیدن ، میبوید واز آن لذت میبرد. شاعر زبان شگفتن غنچه ، وچهچهٔ بلبل را میفهمد، خطوط روی هر گلبرگ را میخواند. شاعر رمز و راز طبیعت را در پدیده های مختلف آن درک میکند،اما دیگران از درک و خواندن اسرار طبیعت عاجز اند.

هریکی از این دو تابلو: طلوع خورشید وغروب خورشید، کمتراز یک شعر نیست

شاعردر هر برگ گل و درهر شکوفهٔ وهر شاخهٔ درخت وهر منظرهٔ طبیعت ، میتواند بهشت را از آسمان به زمین به تصویر بکشد ،چیزی که از توان آدم های عادی پوره نیست. به این دلیل است که میگویئم :شاعر روشن بین ترین و باریک بین ترین ومتفکرترین وحساس ترین نوع انسان است.

تاریخ ادبیات جوامع اسلامی،از جمله افغانستان وایران وکشورهای آسیای میانه،گواهی میدهد که شعر وشاعری در دربارهای سلاطین کشورهای مذکور هواداران وخریدارانی داشت وهیچ در باری از وجود شاعران وسخنوران نازک خیال قصیده سرا وحماسه سرا، بی نیاز نبود. برخی از این شاعران با سرودن اشعار آبدار وقصاید غرا در وصف زیبائی طبیعت ویا عظمت وصولت سلاطین برسر اقتدار، دردر بارها راه می یافتند واز عزت وشأن قابل توجه برخوردار میشدند، مثل :رودکی در دربار احمدابن نصر سامانی وعنصری و فرخی و زینبی و فردوسی وده ها شاعر دیگردر دربار سلطان محمودغزنوی، که همگی از صله وبخشش های بزرگ ممدوحان خود بهره ور می گردیدند. اکثریت این شاهان وسلاطین در لشکرکشی های خود،تعدادی ازاین شاعران را با خود می بردند تا پس از هر جنگ وپیروزی بر ملل دور ونزدیک ، وصف فتوحات وشمشیرزنی وآدمکشی های خود وچگونگی شکست ملل مغلوب را از زبان شاعران ومداحان خود بشنوند.

درچنین حالتی شاعران سعی میکردند تا با الفاظ وکلمات مبالغه آمیز وتشبیهات وترکیبات جذاب وبدیع سلطان را توصیف کنند، واز برق شمشیر سلطان وصدای چکاچاک تیغ و نیزهٔ لشکریان او وافتادن و زیرپاشدن دست وسر دشمن (ملت مغلوب) تصویری زیباتر و دلپذیرتر بکشند، تا به دریافت صله های بزرگ شاهانه مفتخر بشوند. صله ها وبخشش های شاهان، گاهی چنان می بود که دهن شاعر را چند بار از طلا پرمیکردند وگاهی به اندازه ای پرمقدار می بود که آنرا برپشت پیل بارکرده به خانهٔ شاعر میفرستادند و بدینگونه مخارج چند سالهٔ شاعر با یک شعر تدارک میگردید. گاهی هم در میان این شاعران ، کسانی پیدا می شدند تا از ظلم وجور عمال سلطان ودرد ورنج مردم سخن بگویند و سلطان را تشویق به تعمیل عدالت وکوتاه کردن دست عمال مستبد از یخن مردم مظلوم،کنند و بطور غیر مستقیم ارباب قدرت را ،درس عدالت وانصاف میدادند و با الفاظ ترحم آنگیز،آنان را برسرمهر وعدل می آوردند.

فرخی سیستانی در قصیدهء « من قیاس از سیستان دارم که آن شهرمنست» از ظلم وستم عمال سلطان محمود برسیستان شکایت میکند، بعد از آن سلطان، حکومت سیستان را به حسنک میکال، وزیرخود میدهد و او براثر رفتار عدالت پسندانه و دلجوئی ازمردم، دوباره رونق پارینه را به سیستان بازمی گرداند.

بدینسان شاعران که نسبت به توده های عوام، مردمی باسواد و روشن بین تری بودند در حالی که رسالت تنویر اذهان ارباب قدرت را داشتند ودارند، برای توده های مردم نیز حیثیت ومنزلت رهنما و آموزگار را داشته اند.

پیکار شاعران با تعصب و اوهام وخرقه پوشان سالوس:

شاعران نخستین کسانی اند که برضد اوهام وخرافات وتعصب وتبعیض و نفاق و دو روئی دکانداران دین و واعظان متعصب به پیکار برخاسته و با اشعار انتقادی خود خواسته اند مردم را از افتادن در دام

فریب خرقه پوشان سالوس و زاهد نمایان برحذر دارند. نخستین شاعری که بعد از ابن سینا و زکریا رازی، دراین راه پیشگام شد، خیام نیشاپوری بود.

صادق هدایت، نویسندهٔ مشهورایران، درسال۱۳۱۳ش، تحلیل ژرفی در بارهٔ اشعار وافکارخیام نوشته وشهامت او را در بیان عقیده و باور وپیکار او برضد اوهام وخرافات دینی ومذهبی عصرش ستوده است. به قول او: «جنگ خیام با خرافات و موهومات و محیط خودش در سرتاسر ترانه‌های او آشکار است و تمام زهرخنده‌های او شامل حال زهاد و فقها و الهیون می‌شود. خیام همه مسایل ماوراء مرگ را با لحن تمسخرآمیز و مشکوك و به طور نقل قول با «گویند» شروع می‌کند:

گویند «بهشت و حورعین خواهد بود
آنجـا می نـــاب و انگبین خــواهد بود»
گر ما می و معشوقه گزیدیم چه باك؟
چــون عاقبـت کار همین خواهـد بود!

صادق می افزاید:« به اولین فکری که در رباعیات خیام برمی‌خوریم این است که گوینده با نهایت جرأت و بدون پروا با منطق بی‌رحم خودش هیچ سستی، هیچ یك از بدبختیهای فکری معاصرین و فلسفه‌ی دستوری و مذهبی آنها را قبول ندارد و به تمام ادعاها و گفته‌های آنها پشت پا می‌زند....»(خیام شاعر، خیام فیلسوف؛ صادق هدایت)

چند رباعی دیگر از خیام

دریاب کـه از روح جـدا خواهی رفت — در پــردهٔ اســرار فـنا خواهی رفت
مَی نــوش نــدانی ز کجا آمـــده ای؟ — خــوش باش ندانی بکجا خواهی رفت

نیکی و بدی که در نهادِ بــشر است — شادی وغمی که در قضا و قدر است

با چــرخ مکن حـواله کاندر رهٔ عقل
چـرخ از تـو هزار بار بیچاره تراست

نا کرده گناه در جهـان کیست؟ بـگـو
آن کس که گنه نکرده چون زیست؟بگو
من بـد کـنم و تـو بـد مکـافـات دهی
پس فـــــرق میان من و تـو چیست؟ بگو

گـویند کسانی که ز می، پرهـیـزنـد
زانـــسان که بمیرند، بدانـسان خـیزند
ما با می و معشـوق از آنـیم مقیـم
بـاشد کـه بحشرمان، چـنان انگـیزند

گویند بهشت ودیـدن حورخوشست
من گویم ازهر دو آب انگور خوشست
این نقد بگیرو دست از آن نسیه بدار
کـاوازهٔ دهـل شنـیدن از دور خوشست

گویند بهشـت و حور و کـوثر باشد
جوی می و شیر و شهد و شکر باشد
پر کـن قـدحی بـاده و بـر دسـتم نِه
نـقـــدی ز هــزار نـسیه بـهتـر باشد

تا کی ز چـراغ مسجد و دود کـنشت؟
تا کـی ز زیان دوزخ و سـود بهشت؟
رو بر سـر لوح بین کـه استاد قضا
انـدر ازل آنچـه بـودنی است، نـوشت

تا چـند زنـم به روی دریا ها خشـت بـیزار شـدم ز بـت پرستان و کنـشت
خیام کـه گـفت دوزخی خـواهد بود؟ کـه رفت به دوزخ و کـه آمد ز بهشت؟

صادق هدایت در بارهٔ خیام شاعرمیگوید: «... نفوذ فکر، آهنگ دلفریب، نظر موشکاف، وسعت قریحه، زیبایی بیان، صحت منطق، سرشاری تشبیهات ساده‌ی بی‌حشو و زواید و مخصوصاً فلسفه و طرز فکر خیام که به آهنگهای گوناگون گویاست و با روح هر کسی حرف می‌زند در میان فلاسفه و شعرای خیلی کمیاب مقام ارجمند و جداگانه‌ای برای او احراز می‌کند.

رباعی کوچکترین وزن شعری است که انعکاس فکر شاعر را با معنی تمام برساند. هر شاعری خودش را موظف دانسته که در جزو اشعارش کم و بیش رباعی بگوید. ولی خیام رباعی را به منتها درجه‌ی اعتبار و اهمیت رسانیده و این وزن مختصر را انتخاب کرده، در صورتی که افکار خودش را در نهایت زبردستی در آن گنجانیده است.

ترانه های خیام به قدری ساده، طبیعی و به زبان دلچسب ادبی و معمولی گفته شده که هر کسی را شیفته‌ی آهنگ و تشبیهات قشنگ آن می‌نماید، و از بهترین نمونه‌های شعر فارسی به شمار می‌آید. خیام قدرت ادای مطلب را به اندازه‌ای رسانیده که گیرندگی و تأثیر آن حتمی است و انسان به حیرت می‌افتد که یك عقیده‌ی فلسفی مهم چگونه ممکن است در قالب یك رباعی بگنجد و چگونه می‌توان چند رباعی گفت که از هر کدام یك فکر و فلسفه‌ی مستقل مشاهده بشود و در عین حال با هم هماهنگ باشد. این کشش و دلربایی فکر خیام است که ترانه‌های او را در دنیا مشهور کرده، وزن ساده و مختصر شعری خیام خواننده را خسته نمی‌کند و به او فرصت فکر می‌دهد....

طرز بیان، مسلك و فلسفه‌ی خیام تأثیر مهمی در ادبیات فارسی کرده، میدان وسیعی برای جولان فکر دیگران تهیه نموده است. حتی حافظ و سعدی در نشئات ذره، ناپایداری دنیا، غنیمت شمردن دم و می‌پرستی

اشعاری سروده‌اند که تقلید مستقیم از افکار خیام است. ولی هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در این قسمت به مرتبه‌ی خیام برسند. ...

حافظ و مولوی و بعضی از شعرای متفکر دیگر اگرچه این شورش و رشادت فکر خیام را حس کرده‌اند و گاهی شلتاق آورده‌اند، ولی به قدری مطالب خودشان را زیر جملات و تشبیهات و کنایات اغراق‌آمیز پوشانیده‌اند که ممکن است آن را به صد گونه تعبیر و تفسیر کرد. مخصوصاً حافظ که خیلی از افکار خیام الهام یافته و تشبیهات او را گرفته است. می‌توان گفت او یکی از بهترین و متفکرترین پیروان خیام است. مثلاًحافظ می‌گوید:

روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند زنهـــار کاســـهٔ سر ما پر شراب کن

یا

قدح به شرط ادب گیر زانکه ترکیبش ز کاسهٔ سر جمشید و بهمن است و قباد

صادق هدایت در بارهٔ خیام فیلسوف مینویسد:

« فلسفه‌ی خیام هیچ‌وقت تازگی خود را از دست نخواهد داد. چون این ترانه‌های در ظاهر کوچك ولی پُر مغز، تمام مسایل مهم و تاریكِ فلسفی را که در ادوار مختلف انسان را سرگردان کرده و افکاری را که جبراً به او تحمیل شده و اسراری را که برایش لاینحل مانده مطرح می‌کند. خیام ترجمان این شکنجه‌های روحی شده: فریادهای او انعکاس دردها، اضطرابها، ترسها، امیدها و یأسهای میلیونها نسل بشر است که پی‌درپی فکر آنها را عذاب داده است. خیام سعی می‌کند در ترانه‌های خودش با زبان و سبك غریبی همه‌ی این مشکلات، معماها و مجهولات را آشکارا و بی‌پرده حل بکند. او زیر خنده‌های عصبانی و رعشه‌آور، مسایل دینی و فلسفی را بیان می‌کند، بعد راه حل محسوس و عقلی برایش می‌جوید.

به طور مختصر، ترانه‌های خیام آیینه‌ای است که هر کس، ولو بی‌قید و لاابالی هم باشد، یك تکه از افکار، یك قسمت از یأسهای خود را در آن می‌بیند و تکان می‌خورد. ازین رباعیات یك مذهب فلسفی مستفاد

می‌شود که امروزه طرف توجه علمای طبیعی است و شرابِ گس و تلخ مزه‌ی خیام هرچه کهنه تر می‌شود، بر گیرندگی‌اش میافزاید. به همین جهت، ترانه‌های او در همه‌جای دنیا و در محیط های گوناگون و بین نژادهای مختلف طرف توجه شده....» (مقالهٔ:خیام شاعر، خیام فیلسوف؛ صادق هدایت)

حکیم سنائی درباره دکانداران دین چنین میگوید :

وین گـروهی که نورسید ستند — عشـوه جـاه و زرخـریـد ستند

مـاه رویـان تـیره هـوشـانـند — جـاه جـــویـان دیـن فـروشانـند

گشـته گویـا ز بغض یک دیگر — کـین فـــلان ملـحد آن فـلان کافر

داده فتــوا بخــون اهـل زمین — از سـرجـهـــل و هـم از سـرکـین

درنـفـاق و خـیانـــت و تلـبیس — درگـــذشته به صـد درک زابلیس

شاعر عارف یا عارف شاعر، ندای خدا را با همان رسائی در میکده میشنود که میتواند در صومعه بشنود:

درصومعه چون راه ندادند مرا دوش

رفتم به در میکده، دیدم که فراز است

از میکـــده آواز برآمـد که، عـراقی

درباز تو خود آ که در میکده باز است

برای عارف، کفر و دین بازتاب خدا و بیخدائی نیستند، راههای دوگانه ای هستند که به یک سرمنزل میرسند:

این همه جنگ وجدل حاصل کوته نظری است

چون نظر باز کنی، کعبه وبت خان یکی است

وحافظ میگوید:

درِ می خانه ببستند خـدا را مپسند

کـــه در خـــانهٔ تزویر و ریا بگشایند!

لاهوتی گفته است:

عارف اگر خون رزان میخورد،چه باک!

خون فـــقیر، زاهـد سالـــوس میخورد

فریدالدین عطاردر اسرارنامه میگوید:

ز نـادانی دلی پر زرق و پـرمکر گـرفـتار علی ماندی و بـوبکر

همه عمر اندرین محنت نشستی نـدانـم تا خـــدا را کی پرستی ؟

از زبان مولانا بشنویم که میگوید:

سخت گـیری و تـعصـب خـامی است

تا جـنـیـنی کـــار خـــون آشـــامی است

یا

از کفـر و ز اسـلام بـیـرون است نشانم

از خـرقـه گـــریـزانـم و زنـــار نـدانـم

جامی هروی گوید:

منـع واعظ زخرافـات زغـوغـای عوام

نـتـوانـیـم ، ولـیکـن به دل انکـار کـنیم

و ایرج میرزای شاعر ریشخند میزند:

نعـوذ بالله ازآن قطـره های دیـدهٔ شیخ

چه خانـه ها که از این آب کم خراب کند!

از آن نمازکه خود هیچ ازآن نمی فهمی
خـدا چه فـایـــــــده و بـهـره اکتساب کند؟

تـــــفـاوتی نکند مـر خـدای عـالـم را
که چون تـو ابلهی او را خدا حساب کند!
فـقـیه شـهر به رفع حجاب مایل نیست
چـرا کـه هـــرچه کند حیله درحجاب کند!
زمن مترس که خـــانم تـرا خطـاب کـنم
از او بتـرس کــه همشیره ات خطاب کند

(رک: مقالهٔ ۱۸، نادانی، منشاء تمام تعصبات و نفرتهاست!)

<u>شعر وشاعرخوب:</u>

من نگـویم که مـرا از قفس آزاد کنید!
قـفسم بـــرده به باغی ودلـم شادکنید
هرکه دارد زشما مـرغ اسیری به قفس
برده در بـاغ و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک؟
فکـر ویران شـدن خـــانهٔ صیاد کنید !

ابیات بالا از شعر«پرندهٔ زندانی» ملک الشعراء بهاراست که آنرا در سال۱۳۱۲ خورشیدی در زندان سروده ودرصفحه ۲۶۶کتاب "زندگی وشعر بهار" ثبت شده است.

پیام شعر فریاد آزادی خواهی از دست استبداد است. این شعر بزودی نقل محافل ادبی و روشنفکری شاعران گردید و برای شاعران افغان از جمله کریم نزیهی (جلوه) نیز الهام بخش بوده است،چنانکه میگوید:

« تا کی از جور وستم،شکوه و فریاد کنید

سعـی بـرهـم زدن ، منشـاء بـیداد کنید»

ملک الشعراء بهار، از شخصیت های سیاسی وادبی وشاعر ونویسنده وشعر شناس ومحقق بلند مرتبت در عرصهٔ ادبیات فارسی بود.او دربارهٔ خصوصیت شعر وشاعری، نظری گیرا وصریح دارد،و مینویسد:«<u>هرشعری که شما را تکان ندهد،به آن گوش ندهید.هرشعری که شما را نخنداند و یا به گریه نیندازد، آنرا دور بیندازید. هرلفظی که به شما یک یا چند چیز خوب تقدیم ننماید،بدان اعتنا ننمائید.</u>» (زندگی وشعر ملک الشعرا بهار،ص ۳۷۵)

بهار،درمورد شعر،احساسی خاص وتعریفی دقیق وبجا دارد ومیگوید: « شعر نتیجهٔ عواطف وانفعالات واحساسات رقیقهٔ یک انسان حساس متفکراست. وشعرخوب، چیزی است که از احساسات، عواطف وانفعالات و از حالات روحیه صاحب خود، از فکر دقیق پرهیجان و لمحهٔ گرم تحریک شدهٔ یک مغز پرجوش ویک خون پرحرارتی، حکایت کند. اشخاصی که در روز عید نوروز یا عید ولادت پادشاه، مجبوریا مؤظف یا محتاج است که قصیده ای سروده و به موقع معین، با طرز معین وقاعدهٔ مخصوص، برای ممدوح خود قرائت نماید، شاعر نیست، اگرهم باشد، قصیده ای را که بدین ترتیب ساخته است نمی توان مثل یک تابلوی نقاشی، یک زمزمهٔ عاشقانه، یا یک غزل پرحرارتی تلقی نمود.»(همانجا ص ۳٤۹)

اگر چه سرآغاز شعر نو فارسی به نام نیما ثبت شده است ولی زمینه‌های نواندیشی در شکل و در محتوای شعر را باید در شعرهای بهار جستجو کرد. در بهاریه‌ها اگر چه تصویر پردازی‌ها حفظ می‌شود ولی گوشه و کنایه‌های اجتماعی، سیاسی نیز جای چشمگیری برای خود پیدا می‌کنند. این کنایه‌ها البته گاه آن چنان عریان می‌آیند و می‌روند که چیزی را برای نماد شدن باقی نمی‌گذارند. به این شعر بهار توجه کنید که در وصف بهارمیگوید:

لاله خونین کفن ازخاک سرآورده برون
خاک مستورهٔ قلب بشر آورده برون
نیست این لاله نوخیز که ازسینه خـاک
پـنجهٔ جنگ جهانی جگر آورده برون
یا که بر لـوح وطـن خامهٔ خـونبار بهـار
نقشی از خون دل رنجبر آورده برون

«بهار اندیشمندی همه جانبه بود. در همه زمینه‌ها اندیشیده، در همه مقوله‌ها قلم زده و در همه شکل و شیوه ها نوشته و سروده است. ولی با این همه آن چه به دانایی‌ها و توانایی‌های او درخششی کمیاب بخشیده آرمان های انسانی اوست. شفیعی کدکنی تاثیر گذاری شعر بهار را در جامعه از نوادر حوادث تاریخ شعر فارسی می‌داند. شعر بهار تا آخرین روزهای حیاتش همواره در اوج زندگی و در پیوند با نبض جامعه بوده و هرگز به ابتذال و سستی و تکرار که از ویژگی های دیگران در سنین کهولت و پیری است گرفتار نشده است. »(محمود خوشنام،بی بی سی)

بهارمیگوید:«شاعر، آن است که در وقت تولد شاعر باشد،به زور علم وتتبع نمی توان شعرگفت. تقلید الفاظ واصطلاحات بزرگان و دزدیدن مفردات ومضامین مختلفهٔ مردم و با هم ترکیب کردن، کار زشت و نالایقی است ونمی شود نام آن را شعر گذاشت. کسی که از کودکی شاعر نیست، کسی که اخلاق او از مردم عصرش عالی تر وبزرگوار ترنیست، وبالاخره

کسی که هیجان وحس رقیق وعاطفهٔ تکان دهنده ندارد، آن کس نمیتواند شاعرباشد، ولو مثل "قاآنی" صد هزار شعر بگوید.

به قول بهار:شاعر"رودکی" است،"فردوسی" است، «خیام»است، «مسعود» است. منوچهری است، «سعدی» است. شاعر«ویکتورهوگو» است،که درمشرق ومغرب همه جا وهمه وقت زنده اند. فردوسی و خیام شاعران همه دنیا ومال همه جهانند. «ویکتورهوگو» و«شیلر» و «ولتر» همه وقت از آن همه ملل بوده وخواهند بود. »(کامیار عابدی، زندگی وشعر ملک الشعرا بهار،تهران ۱۳۶۷، ص۳۷۶)

آقای مومن درکتاب مبانی زیبائی شناسی خود(ص۹۳) در بارهٔ شعر میگوید:«شعر- حرکت وانعکاس معنایی- تخیلی روان جمعی انسان هاست. شعر پیش از هرچیز، شکلی از انواع بیان است،صرف نظراز اینکه متضمن چه کیفیتی باشد. به بیان دیگر،چه موضوع،محتوا،معنی وهمچنین ساخت تصوری باشد، یک شکل از بیان افکار واحساسات است که با انواع دیگر، همچون نثر، ودگر بخش های ادب تفاوت دارد. شعر دارای فرم و آهنگ،وزن، قافیه،وخصیصه های آوایی واژه گان وموسیقی است.»

مولف علاوه میکند که: آثار ادبی براساس اندیشه ومحتوا به چهار نوع : حماسی، غنائی،نمایشی وتعلیمی تقسیم شده اند.سپس در بارهٔ هریک ازاین انواع ادبی توضیح میدهد واز ادبیات حماسی چنین تعریف میکند:«یکی از انواع ادبی ودر اصطلاح روایتی است داستانی از تاریخ تخیلی یک ملت که با قهرمانی ها واعمال وحوادث خارق العاده در می آمیزد،ویژه گی اصلی حماسه تخیلی بودن وشکل داستانی آن است. وجود انسانهای آرمانی وبرتر که از نظرنیروی جسمانی ومعنوی برگزیده وممتاز هستند، از دیگر ویژه گی های حماسه به شمار می آید. درحماسه حوادث غیر طبیعی وخلاف عادت فراوان دیده میشود وهمین رویدادها ست که میتواند آرمان ها و آرزوهای بزرگ ملتی را در زمینه های مذهبی، اخلاقی ونظام اجتماعی نشان دهد وعقاید کلی آن ملت را در بارهٔ مسایل اصلی انسانی مانند آفرینش، زندگی،مرگ،وجزآن بیان کند.» شاهنامه فردوسی نمونهٔ اعلی حماسه است.

یک بخش دیگر ادبیات نمایشی است که در قالب نمایش بر روی صحنه می آید. این شکل ادبیات زیادتر در یونان قدیم مروج بود. موضوع اصلی ادبیات نمایشی، پیوند انسان با زندگی وطبیعت و وظیفهٔ انسانی آن ،تحلیل روحیات انسان و نحوهٔ برخورد او با حوادث زندگی است.ادبیات نمایشی در دنیای مدرن به کمیدی، تراژیدی ودرام تقسیم میشود. درتراژیدی تصویر ناکامی اشخاص برجسته است،کمیدی تجسم عیوب ورذالت های اخلاقی است به گونه ای که مایهٔ خنده باشد. ودرامه کوششی است برای نشان دادن شکل عادی زندگی با همه تضادها وتعارض های آن. محتوا و درونمایه نمایشنامه ها ممکن است دینی، ملی، یا سیاسی و اجتماعی باشد.

ادبیات غنائی گونه یی از ادبیات است که با زبانی ملایم وعاطفی،با استفاده از معانی عمیق وباریک، به بیان احساسات انسانی می پردازد. و بیانگرعواطف و آرزوهای انسان وغمها وشادی های اوست.اصطلاح غنی به معنی موسیقی است و« شعر غنائی در اصل همراه با موسیقی خوانده میشود، اما در حقیقت، دامنهٔ آن بسیار فراختر است واحساسات مختلف انسانی مانند احساسات عاشقانه،چه عرفانی وچه مذهبی، مدح، هجو، وصف طبیعت،یا جامعه ومسایل شخصی مانند:غم غربت،شکایت از زندان،مرثیه عزیزان و نظایرآن را در برمیگیرد.»

مولف یاد آورمی شود که درادبیات هرملتی، سروده ها ونوشته های را میتوان یافت که به موضوعات آموزشی می پردازد چون: دعوت به راستی ودرستی و آدمیت، وکمک به همنوعان را توصیه میکند. درآثاری چون گلستان و بوستان سعدی، قابوس نامه،کلیله ودمنه وغیره میتوان چنین اندرزهای را فراوان دید که مردم را به انجام کارهای نیک وسودمند تشویق وترغیب میکند. (مبانی زیبائی شناسی، صص۸۹-۹۱)

یکی از شاعران خوب ومتفکران گسترهٔ زبان وفرهنگ زبان فارسی دری، سعدی است. او در رابطه به خصلت خود پسندانه ارباب ثروت و قدرت، اشعار خرد ورزانه ای گفته تا مردم را بسوی آدمیت یعنی شریک شدن در غم وشادی دیگران تشویق ورهنمائی کرده باشد. سعدی با

اشعارحکمت آئین وجان بخشای خویش؛ بنی بشر را به یک پیکر واحد تشبیه کرده و به همه انسانها خاطرنشان میکند ومی آموزاند که انسان ها ذاتاً وفطرتاً شبیه همدیگراند و ازلحاظ احساسات درغم و شادی یا رنج ازگرسنگی و برهنگی ، فرقی از یکدیگر خود ندارند،پس سرنوشت شان به هم وابسته است. ومیباید بدون تبعیض رنگ وجنس ودین ومذهب ومشرب، نسبت به رنج انسان دیگری بی تفاوت نباشد و حتی المقدور به یگ دیگر کمک کنند .توجه نمائید به این شعرماندگار وجهان شمول او:

بنی آدم اعــضای یک دیگرند که در آفرینش زیک گوهراند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگــر عضوها را نمانـد قـرار
توکـز محنـت آدمـی بی غمی نشایـد که نامــت نهـند آدمی

سعدی با بیان این ابیات نغز وپرمغز خود، عالی ترین درس بشردوستی را به جامعه انسانی داده است. این سخنان سعدی ، تفکری است جهانشمول وبرای تمام دورانها .

شاعران لایق تقدیردر یک روزمشخص اند!

من با خود می اندیشم که چرا شاعران، این دراک ترین وحساس ترین وبا عاطفه ترین بخش جامعه بشری در یک روز مشخص، در سطح بین المللی یا حد اقل در سطح ملی تجلیل وتکریم نمیشوند؟چرا سازمان ملل متحد در فکر گرامیداشت آنها نشده و روزی را به این مناسبت معین نکرده است؟

چرا شاعران خود صدای خود را بلند نمی کنند و رسماً از دولت های خود نمیخواهند تا روزی را بنام روز شاعر برای تجلیل از مقام معنوی شاعران ، این گروه اجتماعی آگاه ودراک وبا عاطفه وضد ظلم وخشونت و زورگویی و طرفدار صفا وسخا وعدالت و برابری، مشخص واعلام کنند. بدون تردید شاعران لیاقت وشایستگی چنین روزی را دارند.

قابل یادآوری است که شعر مثل موسیقی و رسامی و داستان نویسی، ازجمله هنرهای ظریفه است. حتی به باور صاحب نظران، "شعر

و موسیقی و رقص،رضیع یک پستان و شاگردان یک دبستان اند." البته نقاشی، مجسمه سازی وصنایع مستظرفه دستی وسایر هنرهای نمایشی (سینما وتیاتر) وتصویری (کارتون) نیز از جمله بخش های مهم هنر اند. ما شاهدیم که صاحبان این هنرها براساس مهارت های که در بخش هنر خود کسب کرده اند،هنر شان را از طرق مختلفی به نمایش میگذارند و چی بسا که یک نقاش با فروش یک تابلوی هنری، پول گزافی بدست آورد که مصارف چندین سال زندگی او را تکافو نماید، وهمچنان یک هنرمند موسیقی ویا سینما وتیاتر نیز ممکن است در بدل اجرای یک کارهنری خود،مزد قابل توجهی بدست آورد، اما شاعر،از شعرش چی بدست می آورد؟ متاسفانه باید گفت هیچ!

امروز ،دیگر آن روزگاری نیست که صدها شاعر در دربار سلاطین حضور می یافتند و با خواندن اشعار خود هنرنمائی میکردند و مورد التفات در باریان قرار میگرفتند و از این مدرک نان میخوردند. امروز اگرشاعری، بجای یک شعر ده شعرهم بسراید، مزدی بدست نمی آورد. کلانترین مُزد شاعر،از خواندن شعرش دریک محفل، یک کف زدن خالی ویک آفرین خشک خواهد بود. شاعر امروز، در بهترین حالتش به این دل خوش میکند که ممکن است روزی یک شخص هنردوستی پیدا شود ومصرف چاپ یک مجموعه از اشعارش را قبول کند.

حال اگر در سطح ملی یا بین المللی روزی بنام شاعر مسما گردد و هرسال از مقام معنوی شاعران تقدیر وتجلیل به عمل آید، ممکن است به همین مناسبت در هرکشوری چند مجموعه شعر شاعران چاپ شوند . افزون برآن، این امکان نیز وجود دارد تا به بهترین مجموعه های شعری جایزه بدهند و برخی شاعران که لیاقت واهلیت گرفتن جایزه را دارند، ثمرهٔ مادی نیزنصیب شوند. این کار بدون شک سبب تشویق شاعران خواهد گردید تا با شور وهیجان بیشتر استعداد وذوق و خلاقیت خود را بکار اندازند وشعرهای ماندگار برای همه مردم وهمه دورانها بسرایند. به امید چنین روزی !

پایان

مقاله چهل وهفتم

جشن نوروز درگذار از سنگلاخهای تعصبات

در بارهٔ پیشینه ومنزلت نوروز درمیان ملل آریائی، قبل ازاین رساله یی نوشته ام که ابتدا در پورتال افغان جرمن آنلاین وبعداً درکابل از سوی انجمن نشراتی دانش درسال ۱۳۹۰ خورشیدی به چاپ رسیده است. دراینجا برتحریم ها وزورگوئی ها وقید وبندهای که برجشن نوروز به عنوان یکی از جشن های باستانی مردمان فلات ایران، از سوی روحانیت متعصب وحکومت های اسلامی تحمیل شده است، میخواهم اشاره کنم وتوضیح نمایم که این جشن باشکوه با تحمل مرارت ها و تحقیرها وتوهین ها ومذمت های ناروا توانست ازدل کوره راه های توانسوزبگذرد و سنگلاخ های عظیم تعصبات مذهبی را پشت سربگذارد تا بالاخره به حیث یک آئین باستانی وجشن همگانی وبین المللی از سوی سازمان ملل متحد برسمیت شناخته شود.

متاسفانه هنوز هم متعصبین وکوته نظرانی پیدا میشوند که با تجلیل از نوروز سر مخالفت دارند و میگویند که جشن نوروز،رسم مجوس(زرتشتیان) است و بزرگداشت از آن بدعت وحرام. نمیدانم این چگونه فرهنگی است که خندیدن و شادمانی کردن و پوشیدن لباس نو و

پاک را حرام میداند؟ این چی فرهنگی است که خوردن هفت میوه وحلوای سمنک را ناروا می پندارد، ولی غم خوردن وگریه کردن را ثواب میشمارد؟ این چی رسم وآئینی است که پوشیدن لباس نو و دیدار دوستان و اقارب و بخشیدن وعفو کردن و هدیه دادن وهدیه گرفتن را نا روا، ولی عمل انتحاری ودهشت افگنی را مجاز و روا میداند؟

در اینجا میخواهم بگویم که نوروز، جشن نو شدنها وجشن شگفتن ها و جشن ایجاد دوستی ها ورفتن به دیدار دوستان وآشنایان ورهاکردن غمها به دامان طبیعت است. نوروز با چنین پیام هایی توانسته از دل کوره راه های توهین وتهمت ها بگذرد و سنگلاخ های عظیم تعصبات مذهبی را پشت سر بگذارد تا بالاخره به حیث یک سنت باستانی و جشن همگانی و بین المللی از سوی سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شود.

محقق وباستان شناس دقیق کشور اقای حامد نوید در مقاله ممتعی که اساسات علمی اندیشه گرامیداشت نوروز را شرح میدهد، می نویسد :« اندیشهٔ نوروز زاده یک فرهنگ زراعتی و بزرگریست که با گذشت ایام به یک رسم عنعنوی مبدل گشته است. مبرهن است که این بزرگداشت ها ممثل عقاید اوستایی نبوده بلکه بیشتر متوجه به تغییرات طبیعت است. زیرا همه تغییرساعات روز وشب وفصل های سال ،زاده گردش زمین بدور خورشید است و به دین وآئینی ،تعلق ندارد. »

(www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/nawid_h_nawroze_bastani.pdf)

در اوایل نشر اسلام از برگزاری جشن نوروز و سایر جشن های که در میان مردمان ساکن در پهنه وادی های سیحون و سند تا دجله رایج بود، رسماً و عملاً ممانعت میشد و برگزار کنندگان را بنام مشرک و مجوس مورد پیگرد قرار می دادند. باشندگان دلبسته به فرهنگ و سنن نیاکان خود در این وادی ها، با هوشیاری و زرنگی راه های را جستجو کردند تا حکام و خلفای اسلامی مانع برگرازی آئین نوروزی نگردند. آنها برای برگزاری این آئین حاضر شدند تا علاوه بر پرداخت مالیات های شرعی، یک مالیهٔ غیر شرعی دیگری بنام هدایای نوروزی نیز برای خلفا بپردازند و درعوض اجازه داشته باشند تا از آئین نوروزی تجلیل بعمل

آورند واین سنت را به آیندگان خود انتقال بدهند واین امر بیانگر کمال دلبسته گی مردم به فرهنگ و سنن نیاکان و هویت فرهنگی شان است .

جرجی زیدان مورخ معروف عرب زبان، از قول ابوبکر محمدبن یحیی صولی ، ادیب ایرانی نوشته میکند: درزمان معاویه خراج سواد (عراق) پنجاه هزار هزار (پنجاه میلیون) دینار و هدایای نوروز و مهرگان نیز به پنجاه هزارهزاردینار میرسید. و در دورهٔ حکمفرمائی حجاج بن یوسف ثقفی این هدایا به چهل هزارهزار(چهل میلیون) دینار بالغ میشد.(تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۲، ص ۱۸۲)

با وجود ارسال هدایای کلان به ارزش ده ها وصدها میلیون درم به دربارخلافت، بازهم مردم فلات اجازه نداشتند تا بصورت عمومی وپرشکوه نوروز را جشن بگیرند وابراز شادمانی وسرورنمایند.

میرفطروس ،حکایت جالبی روایت میکند که، درسال ۹۲ هجری قتیبه ،ظالم ترین سردارلشکر عرب،برای بار دوم برسیستان هجوم برد و کشتاری عظیم بسرآورد وبعد بقصد حرب رتبیل (یا زنبیل) بسوی بست حرکت کرد. با برون رفتن قتیبه از سیستان،«مردی چنگ نوازدرکوی وبرزن شهرسیستان که غرق درخون وآتش بود، از کشتارها و جنایات «قتیبه» قصه ها میگفت و اشک خونین از دیدگان بازماندگان مقتولین، جاری میساخت و خود نیزخون میگریست و آنگاه چنگ خویش برمیگرفت و میخواند: با این همه غم درخانه دل،اندکی شادی باید،که گاه نوروز است...»(علی میرفطروس ، دیدگاه ها، چاپ ۱۹۹۳، ص۴۴)

دراین روایت تاریخی نیز که مصادف با ایام نوروز اتفاق افتاده، تاکید برشادمانی کردن بجای گریه کردن است. پس سرور و شادمانی وهمنوائی جزو لاینفک وجدائی ناپذیر جشن نوروز است.

معهذا در دوران حکومت اموی وعباسی ،ساکنین فلات آریانا[ایران] کمتر میتوانستند آئین نوروز وجشن های سده و مهرگان را تجلیل کنند و فقط در دورهٔ اقتدار غزنویان است که آئین نوروزی و جشن مهرگان و جشن سده بصورت هرچه پر شکوه تر برگزارمیگردید.

تنها گروهی که نسبت به جشن نوروز و دیگر جشن های باستانی خصومت میورزید، روحانیت متعصب بود که ازطریق دستگاه حکومتی که براین روحانیت اتکا داشت، با برگزاری وگرامی داشت آن سر مخالفت می جنبانید. بطور مثال، به عقیده امام محمد غزالی درنیمه قرن پنجم هجری: « آنچه برای سده و نوروز فروشند، چون شمشیرو سپرچوبین و بوق سفالین ، این در نفس خود حرام نیست . ولیکن اظهارشعار گبران است که مخالف شرع است و از این جهت نشاید. بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز، و تکلف های نوساختن برای نوروز نشاید. بلکه نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد، تا گروهی از سلف گفته اند، که روزه باید داشت ، تا از طعام ها خورده نیاید و شب سده چراغ فرا نیاید، تا اصلاً آتش نبیند. و محققان گفته اند، روزه داشتن این روز هم ذکر این روز بوَد. و نشاید که نام این روز برند به هیچوجه! بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت و شب سده ، همچنین ، چنان که از او خود نام و نشان نماند.»(امام غزالی، کیمیای سعادت ، صص ٤٧٨-٤٧٩)

این سند، بخوبی نشان دهنده تعصب مذهبی روحانیت مسلمان در مقابل برگزاری آئین های باستانی و فراموش کردن آنها است که خوشبختانه موفق به نابودی این آئین نشدند.

یکی از اثرات مثبت گرامی داشت نوروز درکشورما اینست که کرزی را وا داشت تا از کمک های سرشار بین المللی به افغانستان پانزده میلیون دالر را برای اعمار قصر باشکوهی در تپهٔ پغمان کابل برای پذیرایی مهمانان و رؤسای جمهورکشورهای حوزهٔ فرهنگی نوروز اختصاص دهد وبه مصرف رساند. این قصر یگانه دست آورد عمرانی حامدکرزی در مدت ١٣ سال حکومت اوست. کاش کرزی از اینگونه قصرها ده ها قصر دیگر در گوشه وکنار کشور میساخت،تا یادگاری از عمرانات دورهٔ زمامداری اوباقی میماند، ورنه این پانزده میلیون دالر نیز مثل صدها پانزده میلیون دالر دیگر امداد خارجی در جیب دزدان و اختلاس گران اداره کرزی میرفت و کس نمی پرسید که چی شد و بکجا رفت؟

این متعصبین نمیدانند که در طول ۱۴۰۰ سال ازاین گونه تبلیغات برضد جشن نوروز زیاد گفته وشنیده شده ولی هیچکس نتوانسته جلو این آئین پسندیده را که پیغام آن: شادی کردن وخندیدن، ولباس نوپوشیدن و دید وبازدید دوستان ونزدیکان وخوردن هفت میوه وعفوکردن وبخشیدن تقصرات یک دیگراست، بگیرد ویا آنرا نابود کند. بلکه برعکس برسمیت شناختن آن از سوی مجمع سازمان ملل متحد درست بودن و بجا بودن برگزاری این سنت را تائید میکند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد، بنابر پیشنهاد مشترک کشورهای ایران و افغانستان و تاجیکستان، در تاریخ (۲۳ فبروری۲۰۱۰) با صدور قطعنامه یی نوروز را به عنوان یک مناسبت جهانی به رسمیت شناخت و از کشورهای عضو خویش خواست تا در بزرگداشت از این روز همکاری کنند.

پس از آن نمایندگان ۱۲ کشور عضو سازمان ملل متحد از جمله: ایران ،عراق، افغانستان، هند، قزاقستان، پاکستان، تاجیکستان، قرغیزستان، ترکمنستان، ازبکستان، آذربایجان و ترکیه جشن وروز را در مقر سازمان ملل برگزار کردند. در این مراسم برخی از سفرا و دپیلمات های کشورهای مختلف جهان حضور داشتند.

یان الیاسون معاون منشی عمومی سازمان ملل به همراه سفرای کشورهای حوزه نوروز طی سخنانی دیدگاه های خود را در خصوص این آیین کهن و باستانی بیان کردند.

او گفت: در چنین روزی میلیون ها نفر از مردم جهان به شادی و پایکوبی می پردازند .وی علاوه نمود که در روز اول بهار، نوزایی و تازگی طبیعت را جشن میگیریم و با نظاره آن به شادی می پردازیم، این روز ، روز یگانگی انسان و طبیعت است . الیاسون بر این نکته تاکید کرد که شادی چیزی است که بخصوص در این روزگار مردم جهان بشدت به آن نیاز دارند. معاون منشی سازمان ملل گفت :بهار لحظهٔ به صلح رسیدن با طبعیت و بازتابی از امیدها و الهامات مشترک ما و آرزوی مشترک ما به

صلح و تفاهم و عدالت بین المللی است. در حال حاضر بیش از ۳۱۰ میلیون نفر از مردم جهان هر ساله این روز را جشن بگیرند.

نماینده دائم هند در سازمان ملل متحد ، اسوت کومار مبارجی در ستایش نوروز و ارزش های این روز تاریخی گفت: یکی از برجستگی های برگزاری این جشن در نخستین روز بهار این است که بهار نشانگر امید و آرزو است و به ما می آموزد که امید و آرزوی خود را از دست ندهیم. وی جوانه زدن گل ها و میوه های مختلف در این فصل را نشانه زیبایی و نوزایی توصیف کرد و گفت که طبیعت در این فصل و در این روز به ما می آموزد که می توان به آینده و زایش دوباره امید داشت. نماینده هند از مردم جهان خواست تا با گوش دادن به موسیقی درون خود بشنوند که طبیعت در این روز چگونه آنها را به اتحاد و دوستی دعوت می کند. وی افزود : عید نوروز حاوی ارزش ها و باورهایی از قبیل پیوند و برابری و صلح و عشق به همنوع است که منشور سازمان ملل متحد از آن ها الهام گرفته است."(ایرنا،خبرگزاری رسمی ایران،۲۱/ ۲۰۱۴/۳)

حاجی فیروز ازکجا پیدا شد؟

یکی دیگر از راه های زنده نگاه داشتن وتمدد آئین نوروزی، تجسم پیک نوروزی در شکل وشمایل حاجی فیروز با آن ظاهرخنده آورش است که با حرکات وژست های مسخره اش مردم را می خنداند و به شادمانی وامیدارد.

بدون تردید این حاجی فیروز با این شکل وشمایل وخصایل، بعد از اسلام و بعد از ممنوعیت جشن نوروز و دیگرآئین های شادی آفرین باشندگان فلات ایران ،ساخته و پرداخته شده است. و این از اسمی که به وی داده شده، نیزنمایان میگردد. ایرانیان با زرنگی خاصی برای اینکه روحانیت متعصب را اغفال کرده باشند، برگزاری آئین نوروزی را از زبان یک دلقک که از نظر جامعه روحانیت ،

هیچکاره ای شمرده نمیشد وحرف وسخنش اهمیتی نداشت،زنده نگهداشتند.

حاجی فیروز مردی است که با چهره سیاه و لباسی به رنگ سرخ(قرمز) در حالی که دایره ای در دست دارد، یک روز قبل از نوروز به کوچه و خیابان می‌آید و با خواندن شعرهای خنده دار و طنزگونه به رقص می پردازد و به مردم مژده رسیدن نوروز را می دهد. مردم کوی وبرزن از هر سنی به دور او جمع می‌شوند و همراه با او شادی می‌کنند.

حاجی فیروز اغلب این کلمات موزون را میخواند:

حاجی فیروزه،
سال یک روزه،
همه می‌دونن،منم می‌دونم،
عید نوروزه!

سپس این ابیات را میخواند:

ارباب خودم سلام الیکو
ارباب خودم سر تو بالا کو،
ارباب خودم بُز بُز قندی،
ارباب خودم چرا نمی‌خندی؟
ارباب خودم نگاه بما کو
ارباب خودم لطفی بماکو

حاجی فیروز با گفتن این چنین ابیات که مملو از شوخی و طنز و کنایه است،و سبب خنده دادن دیگران میشود، به مردم پیام نوروز را میرساند که :زمستان تمام شده ونوروز فرا رسیده است، باید خندید و شادمانی کرد وغم ها را از دل خود به دورانداخت. زمان دیگری که حاجی فیروز در خیابان ظاهرمی شود روز ۱۳ نوروز است که روز طبیعت است و نشان از ضرب المثل "روسیاهی برای زغال می‌ماند" دارد و میگوید که همه جا طبیعت سبز شده و شروع زندگی جدید می باشد.

چون با آمدن اسلام ، سنن وآداب و جشن های که قبل از اسلام توسط پیروان آئین زرتشتی بجا آورده میشد، مطرود و منع شده بود، مردم

ایران وخراسان(افغانستان) نمیتوانستند آزادانه به برگزاری آئین های باستانی خود اقدام کنند، بنابرین بجا آوردن آئین نوروزی را از طریق تیاتر سیار یعنی مردی دلقک نما که چهره اش را نیز سیاه نموده و لباس سرخ پوشیده ،و دایره مینوازد وهی میخواند که حاجی فیروز است،سال یکروز است ، فردا نوروز است! تا مردم برسم نیاکان، لباس نو به تن کنند وبه شادی وشادمانی بپردازند و ازدوستان خود دیدن نمایند وسال نو را به همدیگر تبریک بگویند وبه آرزوی سال پر از برکت و تندرستی آنرا به فال نیک بگیرند و جشن وشادمانی کنند.

تعبیری که از چهره سیاه ولباس سرخ ودایرهٔ حاجی فیروز، بدست داده میشود، برای من قانع کننده نیست، زیرا برخی رنگ سیاه را رنگ اهریمن وسرخی را رنگ حرارت آفتاب می پندارند، اما به عقیدهٔ من،دراین نمایش چهرهٔ سیاه ، نماد زمستان است که به هرحال سپری شده و روسیاهی به زغال میماند،و لباس سرخ ،علامت سرخروئی و شادمانی است و حاجی فیروزبودن ، بهانه ای است که پیام آور عید نوروز ، گبر و آتش پرست نیست؛ بلکه مسلمانی است که حج رفته و از خانه خدا برگشته وبا خود خبر نوروز را آورده و هیچ قصد بدی بر اسلام ندارد تا بدینگونه از تیرملامت روحانیت متعصب مسلمان در امان بماند.

تا اوایل انقلاب اسلامی درایران از برگزاری عید نوروز وظاهرشدن حاجی فیروز درمیان مردم، از سوی پولیس مذهبی ممانعت میشد ولی اکنون از آن ممانعت به عمل نمی آید، بخصوص که اکنون نوروز به عنوان یک جشن بین المللی از سوی سازمان ملل متحد برسمیت شناخته شده و از آن هرساله در دوازده کشور حوزهٔ نوروز باشکوه هرچه تمامتر تجلیل به عمل می اید.

درچهارسال اخیر جشن مشترک نوروز در ایران وتاجیکستان و ترکمنستان و افغانستان با حضور رؤسای جمهورکشورهای حوزهٔ نوروز برگزارشده است ونوروز امسال ۱۳۹۳ در افغانستان برگزارگردید. ورؤسای جمهورکشورهای اشتراک کننده دراین جشن سخنرانی های مهمی کردند وپیام های نوید بخشی به همگرائی فرهنگی واقتصادی کشورهای حوزهٔ نوروز ابراز داشتند.

پایان ۲۰۱٤ /۳/۳۱

مقاله چهل وهشتم

جشن شب یلدا وجشن چهارشنبه سوری، ریشه های میترائی دارند

شب یلدا، طولانی ترین شب سال یا آخرین شب پائیز (مطابق ۲۱ دسمبرسال عیسوی)است. یک سخنور روشنضمیر شب یلدا را چنین می ستاید:

یلدا شبی به طول تاریخ

تپشهای قلبم را به باورخاطره هایم پیوند میزنم.

وسرزمینی را که همزادخاک است وکهن تر ازتاریخ،

برای نوباوگان خاک وتازه به دوران رسیدگان تاریخ زمزمه میکنم.

زمزمه میکنم که:

من از نسل شب شکنان روزگارم.

من از نسل نور آفرینان پاک

ازسلالهٔ پاک آریائیان برد بارم،

منم میراث هزاران سالهٔ زمین،

همان از شرق تاغرب گسترده آغوش،

همان پیام آور مهر ودوستی،

همان گرفته درفش آشتی بردوش

نه خود ستیزم، نه دیگر ستیز.

در دانشنامهٔ آزاد ویکی پیدی،در بارهٔ شب یلدا میخوانیم که: شب یَلدا یا شب چلّه یکی از جشن‌های کهن ایرانی(آریائیان) است... یلدا به زمان بین غروب آفتاب از ۳۰ آذر (= ۲۱ دسمبر) تا طلوع آفتاب در اول ماه دی (نخستین روز زمستان) گفته می‌شود.این شب مصادف است با شروع فصل زمستان در نیمکره شمالی زمین و به همین دلیل از این شب به بعد ، طول روز ها بیشتر و طول شبها کوتاه تر میشود. به سخن دیگر،خورشید در حرکت سالانه خود، در آخر خزان به پایین ترین نقطه افق جنوب شرقی میرسد که موجب کوتاه شدن طول روز و افزایش زمان شب میشود. اما از آغاز زمستان خورشید دگرباره بسوی شمال شرق باز میگردد که نتیجهٔ آن افزایش طول روز و کاهش شب است.

به عبارت دیگر، در ششماهه آغاز تابستان تا آغاز زمستان، در هر شبانه روز خورشید، اندکی پایین تر از محل پیشین خود در افق طلوع میکند تا در نهایت در آغاز زمستان به پایین ترین حد جنوبی خود با فاصله ۲۳/۵ درجه از شرق یا نقطه اعتدالین برسد.از این روز به بعد، مسیر جابجایی های طلوع خورشید معکوس شده و دوباره بسوی بالا و نقطه اوج تابستانی باز میگردد. آغاز بازگشتن خورشید بسوی شمالشرق و افزایش طول روز، در اندیشه و باورهای مردم باستان به عنوان زمان تولد دیگربارهٔ خورشید، دانسته میشد بطوری که آن را گرامی و فرخنده میداشتند.

در افغانستان در دورهٔ غزنویان از این جشن در متون تاریخی وادبی فراوان ذکر شده است. وبعد از دورهٔ غزنویان از جشن شب یلدا چندان ذکری در متون تاریخی دیده نمیشود.علت آن، مخالفت روحانیت مسلمان است که این آئین را رسم پارسیان وزرتشتیان میدانند وبجا آوردن آن را غیراسلامی وناروا میخوانند، اما در سال های اخیر، شب یلدا را در افغانستان به نام شب چله جشن می‌گیرند. واز سوی انجمن های شاعران ونویسندگان و تحصیل کردگان در شهرهای بزرگ هرات و بلخ و کابل، به طور گسترده و هماهنگ جشن شب یلدا برگزار می‌شود. افغان‌هایی که این رویداد را جشن می‌گیرند از آن به عنوانی یکی از سنت‌های کهن خود یاد می‌کنند و می‌گویند که بزرگداشت از چنین رویداد هایی به معنی حفظ آیین تاریخی شان است.

شب یلدا، شب تولد خورشید یا شب پیروزی نور بر تاریکی و ظلمت است. ایرانیان بطور عموم این شب را با افروختن شمع و آتش و خوردن انار و هندوانه و چهار مغز و هسته زردآلو و گفتن حکایات دلپذیر و شوخی های با مزه جشن میگیرند و به شادمانی وخوشی می پردازند و معتقد اند که خوردن این میوه ها بیماری را از تن انسان تا بهار آینده بدور میدارد.

نمونه یی از آرایش سفره های شب یلدا (گوگل)

پارسیان درقدیم روز فردای شب یلدا یعنی اول «دی » را نیز جشن میگرفتند و آن را «خرم روز» می نامیدند.

برای پاسخ به این پرسش که چرا پس از نوروز تنها آئین شب یلدا، همچنان به قوت خود باقی مانده است ، هیچ سرچشمه معتبرتاریخی بجز نوشته های ابوریحان بیرونی و هم عصرش گردیزی درین خصوص ما را یاری نمي رساند.

گردیزی در زین الاخبار، زیرعنوان « اندرشرح جشنها و عیدهای مغان» مینویسد: «مر مغان را جشن های فراوان بوده است اندر روزگار قدیم و من آنچه یافتم ، این جا بیاورم » و سپس در باره نخستین روز دی وجشن «دي گان» میگوید: « اندرین روز جشن خرم روز بود. و این ماه دی به نزدیک مغان ماه خدای است و اول روز او را هم به نام او خوانند، و این روز را سخت مبارک دانند.» (بحوالهٔ: آئین برگزاری جشن های ایرانی،موبد اردشیرآذر گشسپ،ص ۲۹۰)

ابوریحان بیرونی درکتاب آثار الباقیه، داستان جالبی از مراسم «خُرم روز» (جشن اول دی) می آورد که هیچ مؤرخی نمیتواند از کنارآن به سادگی بگذرد. و آن اینکه : «دیماه و آن را خورماه نیز میگویند، نخستین روزآن خرم روز است . و این روز و ماه هر دو به نام خدای تعالی، که هرمزد است ، نامیده شده. یعنی پادشاه حکیم و صائب رائی آفریدگار. و درین روز عادت ایرانیان چنین بود که، پادشاه از تخت شاهی به زیرمی آمد و جامهٔ سپید می پوشید و در بیابان برفرش های سپید می نشست و دربان ها و یساولان و قراولان را که هیبت ملک بدان هاست، بکنار می راند. و در امور دنیا فارغ البال نظر مینمود و هرکس که نیازمند میشد که با پادشاه سخن بگوید، خواه گدا باشد، یا دارا و شریف باشد یا وضیع ، بدون هیچ حاجب و دربانی به نزد شاه می رفت و بدون هیچ مانعی با او گفتگو میکرد و در این روز پادشاه با دهقانان و برزیگران مجالست میکرد و در یک سفره با ایشان غذا میخورد و میگفت : من امروز مانند یکی از

شما هستم و من با شما برادرهستم، زیرا قوام دنیا به کارهای است که به دست شما می شود و قوام عمارت آن هم به پادشاه است . و نه پادشاه را از رعیت گزیری است و نه رعیت را از پادشاه. و چون حقیقت امر چنین باشد، پس من که پادشاه هستم با شما برزیگران برادر خواهم بود و مانند دو برادرمهربان خواهیم بود. به خصوص که دو برادر مهربان ، هوشنگ و دیگر چنین بودند. » (موبد اردشیرآذر گشسپ،،ص۲۹۵)

شاید آریائیان از روزیکه با گردش خورشید سال آشنا شده اند، خرم روز دیماه را یکی از روزهای خورشید نامیده اند، زیرا از این روز است که خورشید دوباره به رشد میگذارد و طولانی و طولانی تر میشود .

به نظر من ، این آئین سابقهٔ طولانی تر از عصرزرتشت دارد وبه قبل از زمان زرتشت برمیگردد، یعنی از بقای آئین میترائی یاخورشید پرستی است که به رنگ وصبغهٔ خاصی در میان ساکنان فلات ایران تا کنون بجا مانده و از آن در تمام شهرهای حوزهٔ نوروز و حتی در اروپا و امریکا تا آسترالیا از سوی ایرانیان تجلیل می شود.

درسیستان شب یلدا را بنام شب چله گرامی میدارند وسالها پیش که هنوز خبری از برق و وسایل سرگرمی های صوتی وشنیدار ودیداری نبود، مردم با روشن کردن آتشی از هیزم در اجاق خانه و یا درمرکز روستا، به سخنان وقصه های کهن سال ترین مرد دهکده گوش فرامیدادند و از شنیدن داستانهای رزمی شاهنامه ویا قصه های امیرحمزهٔ صاحب قران(حمزه پسرعبدالله آذرک شاری سیستانی) دل ودماغ خود را تر وتازه میکردند. اما امروزه با ورود وسایل تخنیک معاصر که با تلویزیون ودیش آنتن های الکرتونیکی مجهزاند، خود برنامه سازان رسانه های صوتی ودیداری ،با پیشکش کردن برنامه های رنگین زنده، زحمت راوایان وقصه گویان را کم میکنند ومردم هم با خوردن انواع میوه های خشکبار و تربار دیگر ازطولانی بودن شب یلدا وسردی چلهٔ کلان هراسی بدل راه نمیدهند وخوش وخرم آن شب را به آخر میرسانند.

جشن چهارشنبه سوری

از زمانه های خیلی دور تا اکنون درکشورهای ایران وافغانستان وآسیای میانه وترکیه وپاکستان وحوزهٔ قفقاز،هرسال در آخرین هفته پایان سال خورشیدی، جشن چهارشنبه سوری برگزار میگردد. در جشن چهارشنبه سوری مردم دور هم جمع میشوند و دسته های گز وچوب را رویهم میگذارند وآتش میزنند و سپس از روی آتش می پرند و حین پریدن از روی آتش میگویند:

زردی من از تو ، سرخی تو از من !

و وقتی بار دوم میخواهند از روی آتش بپرند، میگویند:

سرخی تو از من ، زردی من از تو!

یعنی زردی وبیماری وناتوانی را ازمن بگیر و سرخی وشادابی و تندرستی را بمن ببخش! بدین سان غصه‌ها و رنج‌های خود را به آتش می سپارند تا بسوزد وخود به شادی و سرور می پردازند و از آن لذت می برند و تا پاسی از شب این آئین را گرامی میدارند .

در افغانستان با وجود ترس از روحانیت مسلمان بنیادگرا و متعصب، هنوزهم دربرخی ازشهرها این رسم بجا آورده میشود. مثلاً: درغزنی دختران جوان و پسران جوان درشام چهارشنبه آخرسال در بیرون از آبادی، بته های خار و هیزم را روی هم توده میکنند و آنرا آتش میزنند و بعد از روی آن می پرند. دختران جوان و دم بخت ظرفی سفید را پراز آب میکنند وبعد هریک انگشتری خود را درآن می اندازد، سپس یکی از دختران و یاکودکی دست در ظرف فروبرده یک انگشتری را بیرون می آورد و به کسی که فال گرفته میدهد، اگر انگشتری با نیتی که دختر در دل بسته یکسان باشد، آنگاه تصور میکنند که آن دخترتا چهارشنبه هفته آخرسال آینده پشت بخت خود میرود و شوهر میکند.

در هرات، خاکستر آتش چهارشنبه سوری را دختری باید جمع کند و دور از محل خود بریزد و هنگامی که برمیگردد، در میزند و ازداخل خانه پرسیده میشود:

کیست ؟

دخترجواب میدهد: منم.

میپرسند، ازکجا میآئی ؟
میگوید: ازعروسی .
می پرسند: چه آورده ای؟
میگوید: تندرستی .

در بدخشان در چهارشنبه سوری دختران موی سرخود را به چهل رشته تقسیم وآن را می بافند و درانتهای رشته موها شاخه ظریفی می بندند تا تمام چهل رشته به ترتیب درکنار همدیگرقرار گیرند. آنان هنگام پریدن از روی آتش میگویند:« به روی مبارکت گردم ، زردی مرا گیر و سرخی ات را بمن ده!»

درتاجیکستان وازبکستان ، دربخارا و سمرقند وشهر سبز، درشب آخرین چهارشنبه سال همه مردم خود را می شویند و مردان موی سرخود را مي تراشند و آنگاه از روی سه بوته آتش زده می پرند و میگویند: «روی پاک از تو و دامن پاک از ما».

درخراسان دختران نوجوان خانه بخانه میگردند و درظرفی قاشق میزنند واز صاحب خانه آجیل وشیرینی میگیرند .درروستاهای خراسان هرخانواده چهارشنبه سوری را با سه یا هفت بوته خار آغاز میکنند و پیر وجوان وکودک از روی آتش می پرند و میگویند: «آل بدر، بلا بدر، دزد بدر وحیز از دهات بدر!»

بدین ترتیب جشن چارشنبه سوری وجشن نوروز با وجود تغییرات اعتقادی و اجتماعی در منطقه، همچنان در خاطره فرهنگی اقوام آریائی باقی مانده است. امروز شاید در تمام کشورهایی که در آنها نوروز برگزار می شود هیچ عنصر فرهنگی دیگری تا به این اندازه قادر به معرفی هویت آریائی یا ایرانی آنان نباشد.

یکی از شرایط برگزاری جشن چهارشنبه سوری، گردآوری هیزم وآتش زدن و پریدن از روی شعله های آن توأم با فریادکشیدن وکف زدنها وهلهله است. در روایات اسطوره یی گفته میشود که آتش برای نخستین بار ازسوی هوشنگ پادشاه سلسله پیشدادی بلخ کشف شده است. وپس از کشف آتش است که مردم به وسیلهٔ آن به پختن غذا دسترسی پیدا می

کنند. چگونگی کشف آتش توسط هوشنگ در شاهنامه فردوسی داستان جالبی دارد.

درمورد منشاءچارشنبه سوری باید گفت که، این جشن نیز ریشهٔ میترائی دارد وهیچ ارتباطی به آداب زرتشتی ندارد. زیرا آتش درنزد زرتشتیان عنصر مقدسی است و پریدن از روی آنرا بی احترامی به آتش تلقی میکنند. از سوی دیگر در تقویم زرتشتیان هفته وجود ندارد تا چهارشنبه سوری وجود داشته باشد. در آئین زرتشتی ، سال به دوازده ماه تقسیم شده وهرماه به سی روز و هر روز نام خاصی دارد.بدین شرح :

١ - اورمزد: هستی بخش بزرگ، دانا ، نام خداوند،٢ - بهمن: اندیشه نیک ،٣ -اردیبهشت : بهترین راستی وپاکی، ٤ - شهریور:شهریاری نیرومند، ٥ -سپندارمزد: فروتنی ومهرپاک ، ٦ - خورداد: تندرستی ورسایی ، ٧ - امرداد: بی مرگی وجاودانگی ، ٨ - دی بآذر: آفریدگار ، ٩ -آذر : آتش ، ١٠ - آبان : آبها ، هنگام آب ، ١١ - خیر(خور) آفتاب ، خورشید، ١٢ - ماه : ماه ، ١٣ - تیر: ستاره تیر، ستاره باران ، ١٤ -گوش (گئوش): جهان ، زندگی وهستی ، ١٥ -دی به مهر: آفریدگار، ١٦ - مهر: دوستی ، پیمان -١٧، - سروش : فرمانبرداری ، ١٨ - رشن : دادگری ، ١٩ - فروردین : فروهر، روان جاودانه ، ٢٠ - ورهرام : پیروزی ، ٢١ - رام : رامش ، شادمانی ، ٢٢ - باد : باد ، ٢٣- دی به دین : آفریدگار، ٢٤-دین :بینش درونی (وجدان)، ٢٥ - ارد(اشی) : خوشبختی ، دارائی و خواسته ، ٢٦- اشتاد: راستی ، ٢٧ - آسمان : آسمان ، ٢٨ - زامیاد: زمین ، ٢٩ - مانتره سپند: گفتار نیک ، ٣٠ . انارام : فروغ و روشنائی بی پایان.(مجله پژوهش های ایرانی ،شماره ١، صص ١٠٧/١٠٨)

بنابرین درتقویم زرتشتی روزهای هفته وجود ندارد، تا چهارشنبه ای وجود میداشت . چون در زبان های هند و اروپائی، خورشید بنامهای « سون، زون، زور، سور و سول» نامیده میشود، بنابرین در چهارشنبه

آخرسال، میترائیان، به پاس نور وحرارتی که خورشید درطول سال به مردم ارزانی داشته ،جشن میگرفتند.

در تقویم اسلامی چون چهارشنبه روز نحس شمرده میشود، پس جشن چارشنبه سوری(جشن خورشید- میترا) را در بعد از ظهر سه شنبه برگزارمیکردند، بمرور زمان معنی «سور» (خورشید) به جشن وسرور تبدیل شده و مردم بی خبر، هرسنت قبل از اسلام را، به آئین زرتشتی نسبت داده اند. درحالی که سور و سوری برخاسته از نام مهروخورشید است . وجشن چارشنبه سروی یک جشن یا سنت میترائی است که درکنار آئین های زرتشی به حیات وبقای خود ادامه داده وتا امروز هرسال بگذار میگردد وسوریا سوری به معنی شادی وجشن نیز بکار میرود.

پروفیسر حبیبی درتاریخ افغانستان بعد از اسلام ،میگوید که: درسال ۳۳ هجری عبدالرحمن بن سمره سردار لشکر عرب در بست در محل جبل الزور زمینداور برمعبد زور(خروشید) حمله برد و مجسمه ربه النوع خورشید را که ازطلای ناب وچشمانش ازیاقوت سرخ بود، از جای برکند و هردوچشمش را بیرون کشید وبدینگونه این اثر هنری را تخریب نمود.(پوهاند حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام ،ص۲۷۱).

در افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم دانشمندان باستان شناسی در دامنه کوه خیرخانه درکابل ، موفق به کشف مجسمه رب النوع سوریا (خورشید) شدند. ربه النوع سوریا از مرمر اعلی سفیددرحالی که ارابهٔ اورا دواسپ بالدار بسوی آسمان میکشند، دیده میشود. احتمالاً این مجسمه درسالهای حاکمیت مجاهدین ویا طالبان به سرقت رفته و یا تخریب گردیده است.منظور از یادآوری ربة النوع زور و سوریا، ریشه یابی جشن چهارشنبه سوری است .

پایان۲۱/۱۲/ ۲۰۱٤

مقاله چهل ونهم

ببین تفاوت راه از کجا تا بکجاست؟

(۲۰۱٦ /٤/۲۳)

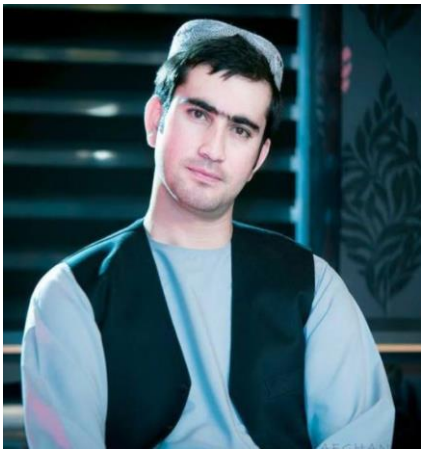

حکمت الله "بنادمن"کندهاری که ۱۵۰فامیل قندزی راپناه وغذا داد!

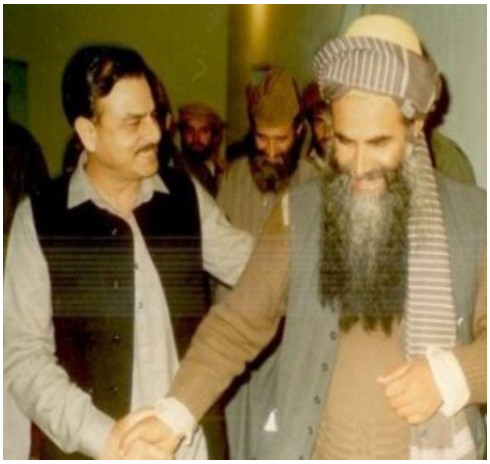

سیاف باسرخم وحالت خجالت زده درکنار حمیدگل رئیس استخبارات نظامی پاکستان

امروز وقتی کمپیوترم را بازکردم چشمم به دو عکس جالب از دو پشتون با دو کرکترمتفاوت افتاد.این دو عکس یکی از حکمت الله بنادمن[شادمان] ؛جوان جواد و جوانمرد وسخاوتمند کندهاری میباشد که درسال ۲۰۱۵ وقتی قندز توسط طالبان سقوط کرد، هرازان خانواده قندزی مجبور به ترک خانه وکاشانه خود شدند وبرخی خود را به کابل رساندند و درگوشه وکنار نواحی کابل خیمه زدند و چشم به امید کمک دولت ومردم توانای کابل دوختند. درهمان وقت حکمت الله شادمن،جوان ۲۷ ساله کندهاری که در کابل محصل فاکولته حقوق بود وتجارت نیزمیکرد، دست

کمک بسوی بیجا شدگان کندز دراز نمود ویک هوتل هفت طبقه یی را درکوته سنگی به مبلغ ۸ هزاردالرفی ماه کرایه نمود و۱۵۰ خانواده[شامل۹۰۰ نفرخورد وبزرگ] را در ان هوتل جای داد وبا سه وعده غذا ازآنها دستگیری کرد. رسانه های جمعی کمره های خود را متوجه این جوان ساختند واز او بحیث یک انسان خیررسان وبا شفقت وسخاوتمند به هموطنان یاد کردند و به سایرسرمایه داران وتاجران وبخصوص قارون بچه های جهادی که از مدرک جهاد وغصب مال مردم صاحب صداها میلیون وحتی میلیاردها دالر شده اند،نشان دادند که باید آنها هم در این امر انسانی واسلامی وافغانی سهم بگیرند ودست افتادگان وطن را بگیرند،اما از آنجایی که جهاد وغنیمت گیری وغصب مال مردم وملکیت های عامه چشم های شان را کور ساخته بود، هیچ کسی از رهبران جهادی حاضر نشدند تا دست همت در جیب ببرند وبه تعدادی بیخانه وبی پناه کمک کنند.

حکمت الله شادمن

عبرتی به قارون بچه های «جهادی»

نویسنده: رزاق مامون

گله بچه های چرس خورِ تیکه داران میدان کفر و جهاد،از حکمت الله [بنادمن] چه درسی خواهند آموخت؟

حکمت الله بنادمن،باشندهٔ کندهار و یکی از تاجران ملی، بر ادامهٔ کمک با بیجاشدگان کندز تاکید نموده میگوید که میخواهد این کار وی، سیلی باشد بر روی افرادی که به تعصبات زبانی و سمتی دامن میزنند.

طالبان در ششم میزان، شهر کندز را تصرف نمودند ونیروهای امنیتی به تدریج طالبان را ازشهر رانده واکنون نیز در بعضی مناطق، درگیری ها جریان دارد. از همین رو، هزاران خانوادهٔ کندزی به کابل و سایر ولایات بیجاشده و با مشکل بود وباش وخوراک روبر اند.

حکمت الله شادمن که ۲۷ سال عمر دارد و باشندهٔ اصلی کندهار است، فعلاً همراه خانوادهٔ خود در کابل زندگی میکند و برای کمک با بیجاشدگان کندز کمر بسته است.موصوف، یک بلند منزل هفت

طبقه یی در مربوطات حوزهٔ امنیتی پنجم شهر کابل، ماهانه به هشت هزار دالر کرایه کرده و به ۱۵۰ خانوادهٔ بیجاشدهٔ کندز، از ۹ روز گذشته بدینسو تمامی سهولت های زندگی فراهم کرده است.وی افزود: ‘‘وقتیکه از آمدن خانواده های زیاد کندزی خبر شدم که در سرک های کابل به سر میبرند، فکر کردم که آنها برادران و خواهران افغان شما است، بر شما حق دارند که باید با آنها کمک کنید.’’

بنادمن گفت که از جمع این ۱۵۰ خانواده که حدود ۹۰۰ تن میشود، علاوه بر تهیهٔ مسکن، در بخش مواد غذایی و نان نیز کمک میکند. وی افزود که به آنها فرش، توشک، کمپل و همچنان لباس ها و سامان بازی اطفال تهیه کرده است.

موصوف که مکرراً بر وحدت ملی افغانان تاکید داشت، گفت: ‘‘به کندزیها گفتم که اگر ازهرچیز ناتوان شوم، خون وجودم را نیز از شما دریغ نخواهم کرد؛ حالا شکر خدا است، توان کمک با شما را دارم، همه روزه مواد غذایی و دوا که ارزش آن ۳۵۰۰دالر امریکایی میشود، به آنها فراهم میکنم.’’ بنادمن که محصل سال اول پوهنځی حقوق پوهنتون خصوصی مریم میباشد، افزود لباسی که به اطفال مهاجرین فراهم کرده، با لباس دختر کوچکش((اسرا)) هیچ تفاوت ندارد.

وی گفت: ‘‘هر قدر که با این بیجا شده ها کمک کنم، خاطرم جمع نمیشود، دلم وقتی قرار خواهد گرفت که کندزی ها به کندز برگردند و خانه

های شان را اعمار کنم، زندگی آنها برابر شوند و اطفال آنها را در حال رفتن به مکتب ببینم."

وی افزود: "افتخار دارم که یک باشندهٔ جنوب کشور با برادران شمالی کمک میکند و میخواهد که این کار یک سیلی مضبوط اتفاق به روی آنانی باشد که به شکل آشکار به تعصب زبانی، سمتی و مذهبی دامن میزنند."

موصوف از تجار و دولت نیز خواست که کمک های لازم را با بیجاشدگان کندز انجام دهند. بیجا شدگان کندز نیز از کمک های بنادمن، خرسند هستند.

شکریه، یکی از باشندگان منطقهٔ بالاحصار شهر کندز که حالا همراه با خانوادهٔ خود در تعمیر کرایه شده از سوی بنادمن در کابل زندگی میکند، گفت که دولت از بیجا شده ها هیچ پرسان نکرده است. موصوف که چادربه سرش بود و گریه میکرد، گفت: "خاک به سر این پاچاهی، تاکنون اصلا از ما پرسان نکرده، خدا به حاجی صاحب کندهاری خیر بته که همه چیز را به ما فراهم کرده؛ سه وقت نان و آب میدهد، از اطفال ما نگهداری می کند، دوا میدهد؛ خداوند به او خیر بته."

جعفر ۲۲ ساله، یکی از این مهاجرین، از جنگ های کندز یادآوری کرد و گفت: "هر طرف انسان کشی بود، جنگ شدید جریان داشت، آمدیم به کابل، به حاجی کندهاری(شادمن) خدا خیر بته که همه چیز را به ما فراهم کرد؛ انشاءالله که مشکلی وجود ندارد."وی افزود که این خانواده ها، ازسوی فاطمه عزیز نمایندهٔ مردم کندز در ولسی جرگه به بنادمن معرفی گردیده و وی نیز کمک های لازم را به آنها فراهم کرده است. وزارت امور مهاجرین و عودت کنندگان گفته است که آنها برای کمک به بیجاشده ها بودجه ندارند.

مهاجرین کندز درکابل، از دولت خواسته اند که در بخش تحکیم امنیت کندز تلاش نماید تا خانواده های بیجاشده، دوباره به خانه های خود برگردند.به اساس معلومات وزارت امور مهاجرین وعودت کنندگان،

هزاران خانواده از کندز بیجا شده و تاکنون بیش از ۱۷۵۰۰ خانوادهٔ بیجاشده، شناسایی گردیده اند.منبع افزود که ۳۰۰۰ خانواده از کندز به کابل آمده اند.حکمت الله بنادمن یکی از تجارملی کشور میگوید که همه روزه شماری از خانواده های بیجاشده، به وی مراجعه میکنند و وی آماده است که به همه خانواده های بیجاشدهٔ کندز، کمک کند.(برگرفته از سایت افغان سباوون)

مارک جیمز در کتاب خود (طلای زرد، ترجمه نورآقا ولیزاده)،سیاف را بنام نماینده ابلیس و شیطان در روی زمین (Devil and Satan representative on earth) نام برده و در مورد آن چنین مینویسد :اگر کسی بخواهد شیطان را در هیکل انسان ببیند کفایت میکند که نگاهی بطرف سیاف بیندازد. زیرا سیاف میتواند تجسم عینی از شیطان باشد . سیاف در سال ۱۳۵۳ خورشیدی به نسبت تند روی مذهبی علیه حکومت آنوقت برای پنج سال زندانی شد. بعد از رهایی در سال ۱۳۵۸ خورشیدی به پاکستان رفت و در حزب جمعیت اسلامی به رهبری برهان الدین ربانی شامل گردید, در سال ۱۳۵۹ خورشیدی حزب اتحاد اسلامی را تاسیس کرد و در همین سال ۱۳۵۹ خورشیدی مطابق سال ۱۹۸۰ میلادی توسط میجر رضوان شاه شفیق به سازمان ای اس آی جذب گردید. کار نامه های سیاف در تاریخ پاکستان بسیار زرین میباشد و بعدا توسط سازمان ای اس آی به سازمان استخبارات عربستان سعودی معرفی می گردد. ژورنالیست استرالیایی بنام.(Georgi Elizabeth) روزنامه نگار مجله استرالیا مصاحبه ء در شهر پشاور با عبدالرب رسول سیاف داشت و هم بازدید های از مراکز و مدرسه های وهابیت که در کمپ های مربوط به سیاف در شهر پشاور بود مراکزی که چگونه اطفال خورد سال را به وهابیت مغز شویی میکردند این کمپ به نام "ببو" یاد میشود به صد ها مدرسه مغز شویی به وهابیت توسط افسران ای اس آی و معلمین عربی تدریس میشد .

یک دیپلمات کار کشته وزارت خارجه آمریکا (John Stephen) که در دوران جورج بوش پدر در سفارت های آمریکایی در کشور های

عربستان سعودی، کویت، عراق و پاکستان ایفای وظیفه داشت کتاب های زیادی را در مورد عرب شناسی نوشته که در یک کتاب خود بنام سایه آتش (Fire shadow) چنین تذکر داده است:ایالات متحده آمریکا و شرکایش در دوران جهاد افغانستان برای پاکستان خدمات ارزنده ای را از لحاظ کمک های چند صد میلیونی ، سلاح و مهمات جنگی، پرورش افسران سازمان ای اس آی توسط ورزید ترین افسران سی آی ای و وسعت دادن ارتش و ای اس آی پاکستان به دیگر سازمان هاو ارتش های کشور های مختلف و از جمله عربستان سعودی که بزرگترین شریک استراتژی آمریکا در جهان است نصیب پاکستان ساخت .ما شامل ساختن ریشه های و هابیت را در تشکیل تنظیم های جهادی افغانی ساختیم .ما دقیقا هر تنظیم جهادی را به اساس یک روش خاص ایجاد کردیم همان طوریکه یک مهندس برای یک تعمیر ابتدا آنرا درست طرح ریزی میکند سی آی ای هم ابتدا دقیق و با مهارت های خاص ای اس آی را در این بخش یاری کرد و حزب گلبدین را برای ترور در داخل افغانستان تعلیم و تربیه نمود، جمعیت اسلامی را برای قطع شاهراه های افغانستان استقامت داد، اتحاد اسلامی را برای افکار وهابی در داخل افغانستان دقیق استقامت داد و دیگر باقیمانده احزاب جهادی را برای کشت موادمخدر و قاچاق آن به کشور های ایران و آسیای میانه، روسیه و چین دقیق مهندسی نمودیم در حقیقت افغانستان را به چهارصد سال به عقب راندیم.»(از فیسبوک (Jankhan Sabarai

وقتی انسان نام رهبران جهادی از قبیل سیاف وگلبدین وربانی ومسعود وخلیلی ومحقق وگیلانی وغیره را به یاد می آورد ، قلب آدم بی اختیاراز نفرت وانزجارلبریز میگردد، زیرا که آنها بدستور ISIکابل پایتخت کشور را به خاکدان مبدل کردند ومردم شریف آنرا در به در وخاک بسرنمودند. وجزویرانی وغارت گری وغصب مال مردم ونفاق وکینه ونفرت، کاری نکردند. آیا بهتر نیست تا بجای این اشخاص ویرانگر، نام انسانهای دلسوز ومهربان وسخاوتمند ومردم دوستی چون حکمت الله شادمان را برزبان آوریم و به جوانان خود معرفی نماییم تا ازشنیدن نامش دلها ازبذل

وسخاوت وانسان دوستی او لبالب گردد وآنانی که توانائی دارند از او تاسی جویند ونام نیکی ازخود بیادگارگذارند.

مقالهٔ پنجاهم

کتاب ریاست S ستیوکول چه پیامی دارد؟

تاریخ همچـو پنجهٔ نقاش چیره دست
تصویر صادقانه ای از ما کشیدنیست
هـرآنکه هرچه گفت همانا شنیدنیست
هـرآنــکه هرچه کرد همانا دیدنیست

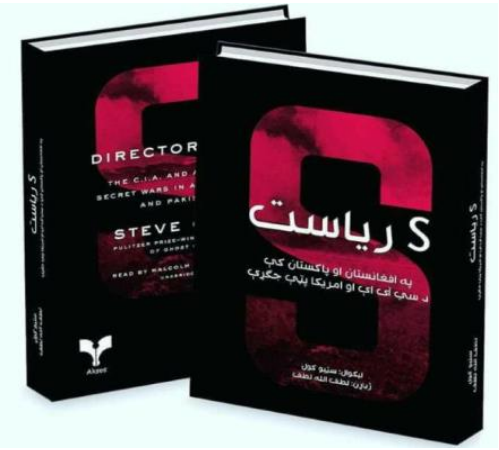

[کتاب ریاستS، احمدشاه مسعود برای ISI وCIA ودیگر کشورها جاسوسی میکرد]

نخستین کتاب مهم ستیو کول ژورنالست معروف امریکائی " جنگ اشباح" نام دارد و[حاوی جنگ های پیش از سال ۲۰۰۱ افغانستان است که در آن ازخدمات اجنتوری وجاسوسی احمدشاه مسعود برای سازمانهای استخباراتی پاکستان(ISI) وامریکا (CIA) و استخبارات نظامی اتحادشوروی(GRU) وهند وفرانسه وغیره بطورمشرح سخن رفته است.]جنگ اشباح، یکی از پرفروش ترین ومهمترین کتاب های است که جایزۀ ادبی پولیتزر را گرفت.»

(http://www.dawatmedia۲٤.com]

دومین کتاب ستیو کول، بنام " ریاستS– جنگ مخفی CIAامریکا در افغانستان"نام دارد که در جنوری سال روان همزمان با ترجمه پشتوی آن ازچاپ برآمد وترجمه دری آن از سوی استاد ظریف امین یار در فیسبوک به نشرمیرسد . واکمل داوی به معرفی کلی کتاب در۱۱ فبروری پرداخته است.

ستیف کول[بقول امین یار،رئیس پوهنزی ژورنالیزم پوهنتون معتبرکولمبیا] این بار کتابش را با حکایتی از کارکردهای امرالله صالح درتابستان ۲۰۰۱ آغاز کرده است که در آن زمان یکی از دست یاران

اطلاعاتی احمدشاه مسعود بود. صالح جوان ارتباطات سری قوماندان مسعود را با سازمان اطلاعاتی امریکا، سی آی ای، مدیریت می نمود و گاهگاهی حتا خودش اسباب و تجهیزات کمکی سی آی ای را به تاجیکستان و پنجشیر انتقال می داد. روابط صالح با سی آی ای، بر بنیاد این کتاب، به سال‌های ۱۹۹۹ بر می گردد زمانی که احمد شاه مسعود، آقای صالح و ۸ نفر دیگر مورد اعتمادش را برای آموزش های مسلکی اطلاعاتی به مرکز سی آی ای به لنگلی فرستاد.

نویسنده از پس اندازهای بانکی احمد شاه مسعود در لندن پرده بر می دارد که در آن حدود ۶۰ میلیون دالر ذخیره داشت، اما می نویسد که مسعود اضافه بر کمک های غیرنظامی سی آی ای، بیشتر از سپاه پاسدران ایران و از هند و روسیه کمک و حمایت های جنگی دریافت می کرد. مسعود، به روایت این کتاب، همچنان از فروش سنگ های قیمتی [زمرد ولاجورد] مصارف جنگ را تامین می کرد.

ستیو کول که دسترسی استثنایی به اسناد، افراد و منابع اطلاعاتی داشته است در کتابش از حمایت ارتش و سازمان اطلاعاتی پاکستان، آی اس آی، به طالبان می نویسد.در تشکیل آی اس ای، ریاست S ارگان کاملاً سری است که عملیات حمایت از طالبان و شورشیان کشمیری را انجام می دهد. ریاست S که بر مبنای مصاحبه با بیشتر از ۵۵۰ نفر و دسترسی به دیگر منابع در ده سال (۲۰۰۷-۲۰۱۷) نوشته شده است، هفتهٔ گذشته به بازار عرضه شد. این دومین کتاب آقای کول در بارهٔ جنگ افغانستان است. » [http://www.dawatmedia۲٤.com)

بقول استاد امین یار«احمد ولی مسعود این کتاب را رد می کند و صالح آن را نه تنها تایید بلکه می ستاید. در این میان پیروان جمعیت و شورای نظار حیرت زده هستند که چه باید کنند.»(Zarif Aminyar Feb ۱۳,۲۰۱۸)

امرالله صالح بخاطراین که از او بحیث یک دستیار جوان اطلاعاتی احمدشاه مسعود و تربیت یافته سازمان سیا CIA امریکا یاد شده است، از کتاب ریاست S اظهارخرسندی میکند ، اما احمدولی مسعود برادر احمدشاه

مسعود بخاطرافشای ذخیره ٦٠ میلیون دالر احمدشاه مسعود دربانکهای لندن و فروش غیر قانونی سنگ های زمرد توسط امرصاحب، ناخشنود است وآنرا کذب ودروغ میخواند. اما دلایلی ندارد تا برای تردید محتوای کتاب علیه نویسنده دعوای حیثیت کند و درصورت اثبات دروغ وکذب مؤلف، تقاضای جبران خسارت به حیثیت وشهرت احمدشاه مسعود نماید. مردم افغانستان وجهان میدانند که ستیوکول،یک ژورنالیست امریکایی است که با مسعود از هیچ لحاظی دشمنی شخصی ندارد.زیرا او افغان نیست که با مسعود از لحاظ قومی یا زبانی ویا مذهبی مخالف باشد، وچون چنین نیست،برادرانش دلیلی برای دفاع از احمدشاه مسعود را ندارند.
هرگاه برادران مسعود نوشته های کول را توهین به «قهرمان ملی» عنوان کنند، حتماً جواب خواهد گرفت که آیا میتوان به هرجنایتکاری که شهرکابل را به ویرانه مبدل کرده باشد، ودریک روز بیش ازپنج هزار افرادهزاره را درمحله افشارکابل، با توپ وراکت از فراز کوه علی آباد وپیربلند به قتل رسانده باشد، لقب «قهرمانی ملی» بخشید؟ باید انتظارکشیده میشد تا محاکمه ای برای مجرمین جنگی وجنایت علیه بشریت دایر میشد، آنگاه اگر کسی از قوماندانان و رهبران جهادی ازآن محکمه برأت حاصل میکرد، میتوانستید به او لقب «قهرمان ملی » ببخشید،درحالی که هر یکی از قوماندانان جهادی مرتکب جنایات هولناکی شده اند که هیچگاهی از هیچ محکمه ای برائت حاصل کرده نمیتوانند.

<u>مستندی از چپاول معادن یک میلیارد دالری پنجشیر:</u>

نویسند، احمر: ثروت زیرزمینی افغانستان بیش از یک تریلیون دالر (۱,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰) تخمین زده شده‌است. هرچند، بعضی از متخصصان این ثروت را به‌مراتب بیشتر از آن می‌پندارند. پروفیسر میشل شوسودفسکی در مقاله‌ای درمورد معادن افغانستان به نقل از تحلیل بانک جهانی می‌نویسد که «تولیدات معدن عینک به تنهایی خود می‌تواند ۲ فیصد عاید مارکیت سالانه جهان را به دست گیرد.» و در ادامه علاوه می‌نماید:«سروی‌های جیولوژیکی اتحاد شوروی در دهه ۱۹۷۰ و آغاز

۱۹۸۰ موجودیت ذخایر بزرگ معدنیات (که از جمله بزرگترین‌ها در یوریشیا است) را تثبیت می‌کند که شامل آهن، سنگ دارای کرومیوم، یورانیوم، بیروج، باریم، سرب، جست، فلورایت، باکسایت، تانتیلیوم، زمرد، طلا و نقره می‌شود. (افغانستان، مرور سالانه معدنیات، مجله معدنیات، جون ۱۹۸٤). این سروی‌ها اظهار می‌دارد ارزش واقعی این معادن به مراتب بیشتر از یک تریلیون است که در مطالعات وزارت دفاع امریکا، "مرکز سروی جیولوژیکی ایالات متحده" و "یو.ایس.اید" تخمین شده‌است.»

افغانستان سرشار از زمرد است که دومین سنگ گرانبها پس از الماس می‌باشد. زمرد افغانستان در سطح جهان از جمله بهترین‌ها به‌شمار می‌رود و در رده‌ی دوم و سوم زمرد کلمبیا و برازیل قرار دارد. هیچ زمردی در جهان به اندازه زمرد افغانستان رنگ سبز و بلورین ندارد. قدمت استخراج زمرد در افغانستان به دهه‌های اخیر می‌رسد، زمانی که احمدشاه مسعود به افرادش امر استخراج و قاچاق این سنگ گرانبها را از کوه‌های پنجشیر داد.

در مستند «سنگ‌های گرانبهای پنهان: بُعد وحشت»، دو فلمساز فرانسوی (ایریک دی لاوارینی و ویرانیک ماودی) یکجا با تاجر فرانسوی به نام رافایل شوباب که در گذشته آموزگار نظامی در افغانستان بوده، یکجا شده و به دیدار معدنچیان پنجشیر می‌روند. قسمی که از نام مستند هویداست، در این فلم از بُعد وحشت مصایب معدنچیان، برخورد ستمکارانه در استخراج زمرد، سود فراوان مافیای این تجارت، بخصوص افراد شورای نظار پرده برداشته می‌شود.

در این مستند، صحنه‌های متعدد از زجر و آلام معدنچیان روی پرده می‌آید. معدنچیانی که روزانه به دور از خانه و کاشانه‌ی شان مجبورند برای ۱۸ ساعت کار کنند؛ معدنچیانی که در ناامن‌ترین شرایط دل کوه‌ها را نبش می‌زنند؛ معدنچیانی که گرد و خاک حتا دور حدقه چشمان شان حلقه زده و با خرید خطر مرگ به جان شان، صخره‌ها را انفجار می‌دهند؛ معدنچیانی که از امراض مزمن تنفسی و گرده رنج می‌برند؛ اما در فرجام فقط هفته تقریبا ۳۵۰۰ افغانی نصیب شان می‌شود.

در این مستند که از طریق تلویزیون «الجزیره انگلیسی» نیز نمایش داده شده، ادعا می‌گردد از قاچاق زمرد افغانستان که بیشتر از طریق پاکستان و هند صورت می‌گیرد، سالانه ۱۵۰ میلیون دالر به جیب این انسان‌های حریص می‌ریزد و در صورتی‌که این صنعت به‌شیوه مسلکی به پیش برده شود، در حدود یک میلیارد دالر نصیب دولت این کشور شده می‌تواند. اما از آنجایی که تجارت و قاچاق این سنگ قیمتی در افغانستان در دست افراد شورای نظار است، این پول‌ها شکم آنان را چاق‌تر می‌کند. استخراج معادن در عدم حضور نماینده وزارت صنایع و معادن صورت می‌گیرد و از تاجران خرده پا گرفته تا غول‌های تجاری زمرد، هیچ‌کسی به دولت گزارشی نمی‌دهد.

احمدشاه مسعود حین فروش سنگ‌های قیمتی

زمانی که رافایل شوباب (تاجر فرانسوی زمرد در افغانستان) می‌خواهد از معادن زمرد پنجشیر دیدار نماید، وی نزد احمدولی مسعود (برادر احمدشاه مسعود) در دفتر «بنیاد مسعود» رفته و از او اجازه دیدار معادن را دریافت می‌کند. در ضمن، احمدولی مسعود با اعتماد کامل در زمینه کار و بار زمرد به رافایل تاکید می‌کند: «هر کاری که از ما می‌خواهی، به دوستان در بنیاد [مسعود] بگو که مشکل را حل کنند. در اینجا باشد، پنجشیر یا کدام ولایت دیگر. ما برایت کمک خواهیم کرد.»

احمدولی مسعود حین دیدار با تاجر زمرد در «بنیاد مسعود»

فلمسازبعد به سراغ غول تجارت زمرد می‌رود که محمد گل نام دارد. محمد گل خود را راننده پیشین احمدشاه مسعود معرفی نموده عکس‌های مشترک خود با مسعود

حمد گل، راننده پیشین احمد شاه مسعود، که به امر وی به قاچاق زمرد پرداختو امروز به غول بازار زمرد افغانستان مبدل شده‌است.

را نشان می‌دهد، می‌گوید که در دهه ۱۹۸۰ مسعود وی را به این ماموریت گسیل داشت تا مقداری از زمرد را از نزد معدنچیان به دست آورده و در خارج به فروش برساند. امروز او بر این باور است که این تجارت مربوط خودش می‌شود. این راننده پیشین مسعود که امروز به تاجر فربه مبدل شده، انحصار بخش اعظم بازار را در اختیار دارد و کسی است که قیمت یاقوت، یاقوت آبی و زمرد را تعیین می‌کند.

باوجود تمام این نابسامانی‌ها، در اینجا بی‌تفاوتی «وزارت صنایع و معادن» را نیز می‌توان دید که سخنگویش فقط مثل دولتی‌های دیگر پوشیدن دریشی لوکس را بلد است و بس. او چند ماده قانون را طوطی وار تکرار می‌کند و نه چیزی بیشتر. در ۲ سرطان ۱۳۹۴، تلویزیون «طلوع» گزارش داد که در حال حاضر ساحه سه هزار معدن از سوی «گروه‌های مسلح غیرمسوول» مورد چپاول قرار دارد.

این مستند گوشه‌ای از منابع زیرزمینی وافر افغانستان را برملا می‌کند، منابع سرشاری که چپاولگران جنگسالار بر آن سینه انداخته بدون ترس از بازپرس این داشته‌های ملی را غارت می‌کنند. معادنی که کشورهای زورگو را به سوی افغانستان کشانده و تا زمانی که سیطره‌ی چنین دولت پوشالی بر سرنوشت ملت شوربخت ما سایه پهن کرده باشد، به نظر می‌رسد که در سال‌های آتی هم حسرت‌های ما کاهش نخواهد یافت.(منبع: سایت همبستگی)

http://www.hambastagi.org/new/fa/farsi-received--a-documentary-of-lootings-of-billion-۱۲۷۵articles/dollar-mines-in-panjshir.html

۱٤۰۰ تن سنگ لاجوردکه توسط یکی از جنگسالاران پنجشیر ازبدخشان بقصدپاکستان تا گمرک کابل رسیده.روزنامه محور،قیمت این مقدارلاجوردرا ۲۰ میلیون دالرتخمین زده است. که ازاین مبلغ صرف ۲۰ هزاردالر به دولت تکس میپردازد.(فیسبوک شفیق الله میرکی)

مقالهٔ پنجاه ویکم

جرگه ونقش آن در حیات سیاسی افغانستان

نوشته شده درسپتمبر۲۰۰۷

جرگه،ازلحاظ تاریخی، اساساً «یک موسسهٔ حقوقی عرفی» متعلق به دورهٔ پدر سالاری است که برای حل و فصل امورقبیله تشکیل میشد،و تا هنوزهم درمیان قبایل مسکون دردو طرف «خط دیورند» سنت جرگه بقوت خود باقی است. هر وقتي که در بین قبایل یا افراد یک قبیله بر سر استفاده از چراگاه یا جنگل و یا برسر اراضی قابل کشت و استفاده از حقابهٔ آن، یا برسرزنی ویاتقسیم میراث نزاعی رخ میدهد، جرگهٔ ریش سفیدان قبیله یا قبایل دایر میشود و برموضوع مورد نزاع حکمیت میکند وهرفیصله ای که جرگه بنماید، برای طرفین قابل قبول و مرعی الاجرا پنداشته میشود. ودر صورت تخلف از فیصلهٔجرگه، برای متخلف جزاهای مانند: تبعید از سرزمین قبیله و آتش زدن خانه و دارائی و حتی محکومیت متخلف به مرگ را در بر دارد.

جرگه که میراثی از طرزادارهٔ جوامع آریائی در عصر ویدی واوستائی است،در آغاز شکل (شورای مشورتی ریش سفیدان) را داشت ، مگرمتناسب با رشد اجتماعی-اقتصادی جامعه، بتدریج به صورت یک موسسهٔ حقوقی– سیاسی غیر کتبی تکامل یافت وازاوایل قرن هژدهم ببعد شخصیت های سیاسی افغانستان تشکیل این جرگه‌ها را روی مسایل مهم ملی، یگانه راهگشای برون رفت از بحران تشخیص دادند و پیوسته آن راه را ادامه دادند.

درسال ۱۷۰۷میلادی میرویس خان هوتکی برای رهائی مردم از زیر ستم صفویان ایران، جرگه یی را در محل کوکران قندهار دایر ساخت و

درآن راه دفع مظالم حکام صفوی را مطرح کرد.در این جرگه تصمیم گرفته شد تا شکایت نامه یی از دست والی خود کامهٔ صفوی قندهار نوشته شود و رؤسای اقوام آنرا امضاء و به دربار اصفهان بفرستند. این نامه بجای رسیدن به دربار اصفهان، بدست کسان والی قندهارافتاد و درنتیجه به زندانی شدن میرویس خان و چند تن دیگرانجامید که به عنوان محرکین شورش، تحت الحفظ به اصفهان فرستاده شدند. اما میرویسخان با درایت و هوشیاری اتهام های والی قندهار را از خود رد کرد و دوباره به قندهار برگشت، درحالی که فرمان شهرداری قندهار را نیز با خود داشت. متعاقباً میرویس خان در۱۷۰۹ جرگه مانجه را بطور سری دایر و وظایف عملی قیام را به رؤسای اقوام قندهار و حومه روشن کرد و بدنبال آن قیام کنندگان گرگین (والی قندهار) را با سپاه گرجی آن معدوم کردند و استقلال قندهار را اعلام نمودند(۱۷۰۹م). خصوصیت عمده این جرگه آن بود که تا هنگام آغاز قیام و نابودی کامل دشمن، فیصله های این جرگه محرم نگهداشته شد و هیچکسی از جواسیس صفوی از آن مطلع نگردید.

پس از جرگه مانجه در قندهار، ما شاهد مهمترین جرگهٔ سرنوشت ساز برای افغانستان هستیم و آن جرگهٔ معروف ۱۷۴۷در«شیرسرخ» قندهار است که سران اقوام و قبایل مختلف برای انتخاب یک رهبر و یک قاید از میان خود افغانها تدویر گردید و پس از نه روز گفت و شنید، سرانجام احمدخان ابدالی را به حیث پادشاه افغانستان انتخاب کردند و بدینوسیله طبل استقلال ملی را به نوا در آوردند. از این تاریخ (۱۷۴۷) ببعد افغانستان وارد مرحلهٔ جدیدحیات سیاسی خود گردید و قلمروسیاسی افغانستان در تحت زعامت احمدشاه ابدالی در ظرف پنج سال از غرب خراسان تا دروازه های دهلی درشرق و از آمودریا درشمال تابحرهند در جنوب گسترش یافت.

از جرگه های مهم تاریخی دیگر، جرگهٔ امیردوست محمدخان در۱۸۳٦ بخاطر استرداد پشاوراز چنگ رنجیت سنگ بود. درهمین جرگه است که سرداردوست محمدخان حکمران کابل خود را به عنوان امیر

افغانستان مطرح کرد واز سوی اعضای جرگهٔ کابل به حیث امیرشناخته شد و روحانی بزرگ شهر میرحاجی در مسجد سیاه سنگ دعای امارت او راخواند تا فرمان جهاد یا جنگ مقدس علیه سیکها مشروعیت یابد. ازجرگه های دیگر جرگهٔ «باغ علم گنج» کابل در جولای ۱۸۳۹ است که امیر دوست محمدخان آن را دایرساخت و در آن از تجاوز قشون انگلیس برافغانستان سخن زد و از مردم خواست تا نیروی افغانی و اسلامی خود را برای دفاع از کشور بکار گیرند. مردم کابل آمادگی نشان دادند و در ارغنده برای مقابله با متجاوزین موضع گرفتند، ولی متأسفانه که پول و تبلیغ دشمن ، ارادهٔ سران و خوانین کابل را متزلزل ساخت وبرخی از خوانین بشمول خانشیرین خان (سپاهسالار لشکر امیر) ، از سنگر ارغنده تا وردک و میدان به پیشواز دشمن شتافتند و کابل را بدون دفاع به انگلیسها و شاه پوشالی (شاه شجاع) تسلیم کردند(۹اگست۱۸۳۹).

یکی دیگر از جرگه های تاریخی، جرگه سران کابل در تاریخ اول نوامبر ۱۸٤۱ در منزل عبدالله خان اچکزائی در کوچهٔ باغ نواب است. این جرگه به قیام ملی مردم کابل و حومه انجامید که سرانجام قشون متجاوز انگلیس را واداشت تا به سلطهٔ خویش در افغانستان خاتمه دهند و افغانستان را هرچه زود ترک کنند که درنتیجه از۱٦۵۰۰ نفر قشون انگلیسی در بین راه کابل - جلال آباد در روزهای ٦-۱۳ جنوری ۱۸٤۲ فقط یک نفر نیم جان بنام داکتر برایدن خود راتا جلال آباد رسانید و خبر شکست و نابودی قشون انگلیس را به جنرال سیل در جلال آباد رساند.

در عهد امارت امیرشیرعلیخان نیزدرسال ۱۸۶۵ درکابل جرگه ای تدویر یافت تا برموضوع سرکشی وتمرد سردار محمدامین خان والی قندهار وبرادر امیرکه از دستورات مرکز سرپیچی میکرد،تصمیم بگیرد. جرگه بریاست محمدرفیق خان لودین [صدراعظم]به امیر مشورت داد تا برای تنبیه والی قندهار لشکرکشی صورت بگیرد که در نتیجه به قیمت جان دوتن از وابستگان امیر یعنی پسر امیر سردار محمدعلی خان وسردار محمدامین خان برادرامیر تمام شد.

از جرگه های پر اهمیت دیگر، جرگه بزرگان هرات و فراه وغور و هزاره و هلمند و قندهار در ۱۸۸۰ میلادی است که بر اثرفراخوانی سردار محمد ایوب خان صورت پذیرفت و درآن، قیام بر ضد دومین تجاوز انگلیسها مطرح گردید و مردم وطن پرست و شجاع غرب افغانستان باهمراهی چند پلتن ازسپاه کابلی مقیم هرات صدای اتحاد وهمدلی خود را یک بار دیگر برای طرد انگلیسها از کشور بلند نمودند و با ازجان گذشتگی دشمن را که با توپخانه قوی مجهز بود در تحت رهبری مدبرانه سردار محمدایوب خان، دردشت سوزان میوند در یک روز آفتابی وداغ ماه جولای ۱۸۸۰ شکست دادند و افتخار بزرگ تاریخی را برای فرزندان خودکمائی کردند که در تاریخ کشور با خطوط درشت ثبت است.

درسال ۱۹۱٤ که جنگ جهانی اول درگرفته بود، امیرحبیب الله خان لویه جرگه ملی را درکابل دایرکرد و درآن مسئله بیطرفی افغانستان را در جنگ جهانی مطرح ساخت. لویه جرگه بر بیطرفی افغانستان تأکید ورزید و بدین وسیله مردم افغانستان از تباهی جنگ نگهداشته شدند. پس از استرداد استقلال کشور نخستین لویه جرگه تاریخی(۱۹۲۲/ ۱۳۰۱ش) در جلال آباد تحت ریاست شخص اعلیحضرت شاه امان الله غازی تدویر یافت. دراین لویه جرگه مسوده نخستین قانون اساسی افغانستان مطرح و تصویب گردید. و برای نخستین بارافغانستان درتاریخ پنجهزارساله اش صاحب یک قانون اساسی مبتنی برمبادی عالی حقوقی وانسانی خود گردید. این قانون اساسی که در ۷۳ ماده تننظیم و تصویب شده بود، درآن اصول برابری و آزادی شخصی و لغواسارت و بردگی، آزادی مطبوعات و شغل و پیشه و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصئونیت مسکن و منع مصادره دارائی، و لغو بگیارو شکنجه و مجازات های غیر قانونی و غیره نکات برجسته و اساسی بازتاب یافته بود. افزون برین مزایا در ماده ۱٦ درج شده بود که : « تمام اتباع افغانستان بر طبق شریعت و قوانین دولت از حقوق و وجایب مساوی برخورداراند.» افزون براین نام لویه جرگه، برای نخستین بار درعهد شاه

امان الله، در قانون اساسی افغانستان ثبت و مسجل گشت. و قبل ازآن شاید بنام ملی جرگه یاجرگه مشران و بزرگان نامیده شده باشد.

دومین لویه جرگه عهد امانی در ۱۹۲٤ برای خاموش کردن اعتشاش خوست برهبری ملاعبدالله معروف به ملای لنگ تدویرشد که در پشت سر این غایله دست برخی از روحانیون متنفذ دخیل بود. معهذا تصامیم این لویه جرگه سرانجام به خاموشی شورش ملای لنگ و پیروزی صلح درکشور انجامید. سومین لویه جرگه عهد امانی در ۱۹۲۸ برای تطبیق مرحله سوم اصلاحات اجتماعی در کشور تدویر یافت که با مخالفت جدی برخی از روحانیون متنفذ روبروشد و سرانجام به سقوط دولت امانی انجامید.

در اینجا باید به این نکته مهم اشاره کنم که در افغانستان دو مرجع به حاکمیت دولتی مشروعیت می دهد: یکی توافق قبایل از طریق لویه جرگه و دیگری تائید روحانیت مسلمان سنی. به همین دلیل دولتهای افغانستان همواره سعی در راضی نگاه داشتن سران این دومرجع از طریق دادن تیول و اقطاع و معاش مستمری،مبذول داشته اند. شاه امان الله پس از تصویب نخستین قانون اساسی کشور وبه پیروی از این اصل قانونی که: « تمام اتباع افغانستان بر طبق شریعت و قوانین دولت از حقوق و وجایب مساوی برخورداراند.» هنگام تطبیق رفورمهای اجتماعی خود، امتیازات رایگان رؤسای قبایل و روحانیون و نیز منسوبین خانواده محمدزائی را قطع کرد، ولی دیری نگذشت که با شورش و بلوای قبایل سمت جنوبی برهبری ملای لنگ و ملا عبدالرشید که از مریدان حضرات مجددی بودند روبروگردید و تقریباً مدت یکسال وقت دولت را با مصارف هنگفت پولی دربرگرفت تا شورش قبایل خاموش گشت،آنهم به برکت لویه جرگه ایکه به همین منظور تدویر یافت.

رژیم حزب دموکراتیک خلق نیزکه قدرت دولتی را با نیروی نظامی تصاحب کرده بود، درآغازقدرت این دو مرجع را نادیده گرفت و به نفی آن دو پرداخت، ولی دیری نگذشت که روحانیت متنفذ بر پشت رژیم انقلابی

تاپهٔ کفر والحاد زد و دومی سلاح بردوش دهقان گذاشت وخود در رأس شورش قرارگرفت و تا رژیم را سرنگون ننمود، سلاح از دوش برزمین نگذاشت. پس میتوان گفت: یکی از دلایلی که روحانیت متنفذ را تا هنوز به قوت خودش نگهداشته، نفوذ آن درمیان قبایل وتحت تاثیر قراردادن عشایر اکثراً بی سواد اما مسلمان سنتی است .

داکتر عبدالصمد حامد در مورد جرگه های عهد امانی مینویسد:« از مطالعه پروگرام اصلاحی دورهٔ امانی مبرهن میگرددکه از لویه جرگه(باخصوصیت ترکیبی اش از لحاظ انتخابی ویا انتصابی) توقع میرفت به حیث عنصر رابط بین سلطنت و مردم زمینه افهام وتفهیم را درمسایل مهم کشور مساعد سازد. به همین منظور چنین پیش بینی شده بودکه حد اقل در هرسه سال یک بار و حد اکثر درهردو سال یک بار لویه جرگه دایرشود .با وجودی که پروگرام های اصلاحی اعلیحضرت امان الله بنابر عوامل داخلی و خارجی با ناکامی روبروشد و خودش نیز سقوط نمود، اما نقش لویه جرگه درحیات سیاسی کشور از میان نرفت و همچنان پا برجای ماند و درقانون اساسی عهد نادرشاه (۱۹۳۰=۱۳۰۹ ش) از لحاظ شکل اصلاح شد. این موسسه در دوره نادرشاهی و ظاهرشاهی الی قانون اساسی (۱۳٤۳ش= ۱۹٦٤) تصامیم بالاتراز مشوره دادن محض اتخاذ مینمود، ولی باوجودآن نه در نظامنامهٔ اساسی و نه در کدام نظامنامه بخصوصی دیگردوره امانی و اصولنامه اساسی دوره نادرشاهی و ظاهرشاهی، موسسه لویه جرگه تنظیم نیافته بود، بلکه بصورت ضمنی اشاره میشد که قوانین مذکور توسط لویه جرگه تصویب شده است.»(رک: صلح و افغانستان امروز، شماره٤، صص ۱۷،۱٦)

پس از سقوط دولت امانی ما شاهد جرگهٔ ای از موسپیدان کابل ورهبران قومی هستیم که نادرخان بعد از پیروزی بررژیم سقاوی، در۱۹۳۰ درکابل دایرساخت و در آن انتخاب پادشاه کشور را مطرح نمود. در نتیجه ازطرف جرگه مزبور، نادرخان بحیث پادشاه افغانستان انتخاب گردید و پس ازآن در عهد سلطنت محمدظاهرشاه چندین لویه جرگه روی

مسایل مهم ملی تدویر یافت که سه تا از آن لویه جرگه ها قابل یادکرد استند:

یکی از آن میان لویه جرگهٔ تاریخی ۱۹٤۱(=۱۳۲۰ش) پیرامون حفظ بیطرفی افغانستان از جنگ جهانی دوم است و دیگر لویه جرگه اضطراری ۱۹۵۵م (۱۳۳٤ش) در کابل است که در آن مسئله پشتونستان و تجاوزات مکرر پاکستان بر قبایل دو طرف خط مرزی نام نهاد« دیورند» مطرح گردید و در نتیجه لویه جرگه مذکور با در نظرداشت تخطی های پاکستان وتوانائی های اقتصادی ونظامی کشور به حکومت صلاحیت داد تا به تقویت اردوی افغانستان به هرشکلی که ممکن باشد بپردازد واز حق تعیین سرنوشت مردم آن سوی«خط دیورند» دفاع کند. بنابرین حکومت سردار محمد داود چون از حکومت امریکا برای خرید سلاح جواب مثبت نگرفت، به حکومت اتحاد شوروی مراجعه کرد و به خریداری تجهیزات نظامی وجنگ افزار ازاتحادشوروی و کشور چکوسلواکیا قادام نمود و سپس تعدادی از محصلان پوهنتون حربی را به اتحاد شوروی فرستاد تا استعمال و کاربرد سلاح های ساخت شوروی را فرا گیرند.این جوانان در مدت تحصیل خود در اتحاد شوروی، ضمن فراگیری تخنیک نظامی، با ایدیولوژی مارکسیزم - لنینیزم نیز مجهز شده بکشور باز مي گشتند و همین تحصیل یافتگان شوروی سرانجام باعث سقوط رژیم داود و نابودی او وخانواده اش شدند.

سومین لویه جرگه تاریخی در عهدظاهرشاه تدویرلویه جرگه ۱۹٦٤ است که در آن قانون اساسی کشور مطرح و به تصویب رسید. در این قانون اساسی که بعد بنام قانون اساسی دموکراسی معروف شد، نظام شاهی مشروطه درافغانستان به رسمیت شناخته شد. و برطبق ماده ۲٤ آن دست منسوبان خاندان شاهی از حکومت کوتاه و شخص شاه به عنوان مظهر وحدت ملی افغانستان پذیرفته شد.

بنابر این قانون اساسی قوای ثلاثه دولت از هم تفکیک گردید وانتخابات پارلمانی افغانستان بصورت سری و مستقیم عملی گردید. و زنان

از حقوق مساوی با مردان در عرصه قانون برخوردارگردیدند. همچنان آزادی مطبوعات و آزادی تشکیل احزاب و آزادی برپا کردن تظاهرات خیابانی و دیگرآزادیهای مدنی نصیب ملت افغان گردید. در همین دوره احزاب افراطی چپ و راست (مارکسیستی و اسلام سیاسی) و احزاب میانه رو ملی سربلند کردند و چون دست غرض برخی از کشورها در سازماندهی و بکارگیری این احزاب دخیل بود، پس هریک از احزاب تندرو متکی به یک منبع خارجی بود و از آن منبع تغذیه میکرد تا اینکه کشور گرفتار طاعون کودتا ها گردید.

کودتای سرطان ۱۳۵۲، گرچه نظام شاهی مشروطه را به نظام جمهوری تغییر شکل داد، اما از آنجا که دررهبری این کودتا یک شخصیت شناخته شده ملی قرار داشت، سبب بی ثباتی و هرج و مرج داخلی نگردید. مگرکودتای ثور ۱۳۵۷ش (اپریل ۱۹۷۸) که به رهبری حزب دموکراتیک خلق براه انداخته شده بود، بزودی سبب ایجاد نا آرامی و عکس العمل مردم در برابر رژیم جدیدگردید و صدورفرمانهای ٦و۷ و۸ شورای انقلابی، با سرعت جامعه را بسوی تباهی و یک جنگ فرساینده داخلی سوق نمود. شیوه حکومت سرکوبگرانه تره کی -امین از یکسو و شعله ورشدن آتش شورش های مردم از سوی دیگر، منجر به تهاجم شوروی در دسامبر ۱۹۷۹ به افغانستان واستقرار ببرک کارمل بجای حفیظ الله امین گردید که آخرین نشانه های مشروعیت رژیم را در نظراکثریت مردم ذایل ساخت.

رژیم حزب دموکراتیک خلق،درمرحله نوین انقلاب ثور؟ برای تداوم حاکمیت خویش در دستی شمشیر و در دست دیگرپول گرفته بود و نه تنها با تمام امکانات نظامی بر فرق اپوزیسیون میکوفت ، بلکه از راه پیشکش نمودن رشوه های کلان به برخی از قوماندانان تنظیم ها، تلاش میکرد تا از مقاومت در برابر متجاوزین شوروی بکاهد. همچنان سعی مینمود آتش نفاق را در میان گروه های تنظیم های جهادی نیز روشن نگهدارد. افزون بر این با ایجاد کندکها و غند های قومی و دفاع خودی ، این غند های قومی را برضد اقوام دیگر به جنگ وامیداشت که طبعاً بسیار فاجعه بار بود.

پس از سقوط حاکمیت رژیم چپی درکشور(در۱۹۹۲) و روی کار آمدن تنظیم های جهادی بر اثرجنگ های قدرت طلبی،کابل پایتخت کشوربه ویرانه موحشی تبدیل شد، انتقام کشی در میان گروه های اتنیکی وقومی ومذهبی چنان اوج گرفت که ازکوبیدن میخ های آهنین برفرق سرقوم دیگر وبریدن پستان زنان وگوش وبینی و لب ودریدن شکم و مثله زدنها و سربریدن ها و به نمایش گذاشتن صحنه های رقص مرده ، داستانهای جانکاه و تکاندهنده ئی در کابل حکایت میشد. این جنایات چنان عظیم وچنان وحشتناک بودند که نظیر آنرا تاریخ ما بیاد ندارد.

جنرال اسماعیل خان باری در جولای ۱۹۹٤ دست به تدویر یک جرگه ملی- مذهبی زیر نام «شورای عالی اسلامی» در هرات زد که برای اولین مرتبه حدود یکصدتن از روشنفکران افغان مقیم اروپا و امریکا درآن شرکت ورزیده بودند، شورای عالی اسلامی در هرات برای نجات کشور از بن‌بست جنگ ، تدویر یک «لویه جرگه عنعنوی» را کلید حل بحران افغانستان تشخیص و سفارش نمودند که با مخالفت برهان الدین ربانی روبرو گردید ودایر نشد. این درحالی بود که هرروز صدها تن از باشندگان کابل و شهرهای دیگر افغانستان براثر ادامه جنگ جان مي باختند و تمام جلسه های جستجوی خروج از بن بست جنگ در جلال آباد و پیشاور و کویته پاکستان به نا کامی منجر شده بود. بر اثر این لجاجت قدرت طلبی ربانی و هرج ومرج سرتاسری ، بالاخره کشور درچنگ گروه مذهبی قرون وسطائی«طالبان» بعد از فتح کابل درسپتامبر ۱۹۹٦ افتاد.

رهبران این گروه تصور میکردند علت تمام بدبختی های جامعه ما بخاطر رفتن به مکتب و پوشیدن لباس اروپائی و شنیدن موسیقی و دیدن تلویزیون و کمبود ریش است . این گروه متعصب و عقبگرا که از مظاهر مدنیت جدید بیخبر و از نعمت سواد لازم بی بهره بودند، بدبختی های را که براثر ادامهٔ جنگ برادرکشی و مداخله اجانب دامنگیر جامعه ما شده بود، همه را تقدیر مردم بی دفاع و بی دوا و بی نوای افغان میدانستند و حاضر

نبودند زمینه صلح و ثبات و امنیت را فراهم کنند درحالیکه توانائی حکومت کردن بر مردم را تا دراز مدت نداشتند.

بدینسان مردم افغانستان در طول ۳۰ سال اخیر شگرد حاکمیت رژیم سلطنتی و رژیم جمهوری وحاکمیت روشنفکران مترقی(موردحمایت شوروی)، حاکمیت اسلامی (موردحمایت پاکستان وعربستان سعودی وایران) را تجربه کردند و دیدند که حاکمیت توأم با امنیت در عهد ظاهرشاه چگونه بود و در عهد جمهوری محمد داود چطور و در عهد رژیم حزب دموکراتیک خلق چسان بود؟ ازدیدگاه حزب دموکراتیک خلق، حاکمیت دموکراتیک یعنی انقیاد و اطاعت مطلق به دستورات رهبر یا رهبری حزب ، و از نگاه روشنفکران اسلامی یا اخوانی حکومت اسلامی یعنی تعدد مراکزقدرت حتی در پایتخت ، بی بند وباری و هرج و مرج و غارت اموال دولتی و تجاوز و دست اندازی به دارائی و ناموس مردم وکشتن و بستن و زورگوئی و محروم کردن مردم از حقوق طبیعی و عدم مصئونیت جانی و مالی و غیره وغیره و حاکمیت اسلامی رژیم طالبان، بی توجهی به حقوق طبیعی وانسانی مردم، دست و پا بریدن انسانها بخاطر ربودن یک قرص نان، دراز کردن ریش و تراشیدن سر و اختناق و ضدیت با تمام مظاهر تمدن و فرهنگ در کشور.

حوادث ناهنجار۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جهان را تکانه زد و یگانه آقای جهان را از خواب بی تفاوتی نسبت به سرنوشت افغانستان بیدار ساخت. حادثه ناگوار ۱۱ سپتامبر، مسبب زمینه ئی شد تا غرب وآن هائی که گروه طالبان را ایجاد وبر افغانستان مسلط ساخته بودند، آستین برزنند وبا ریختن بمب های هفت هزار کیلوئی برمواضع شان، آنها را از سرراه تاریخ جاروب کنند و شرایط را برای استقرار صلح و دوباره سازی کشور فراهم کنند.

هم مردم افغانستان و هم کشورهای ذیدخل در قضایای افغانستان در طول مدت جنگ های داخلی بارها به شاه سابق افغانستان رجوع کردند و از وی خواستند تا با استفاده از تجارب سیاسی و وزنه شخصیت خود نقشی برای استقرار صلح در کشور بازی نماید. محمد ظاهرشاه با شناخت دقیق از

روحیات جامعه افغانستان در پانزده سال قبل از امروز اعلامیهٔی پخش و در آن جنگ بخاطر قدرت را محکوم کرد و پیشنهاد نمود تا یک لویه جرگهٔ اضطراری از سران و مشران افغان دایر گردد و این لویه جرگه رهبری موقت دولت افغانستان را تعیین نماید. سپس قانون اساسی و قانون انتخابات تدوین شود و بر طبق آن، انتخابات تحت نظارت سازمان ملل برای حکومت آینده افغانستان صورت گیرد. باتدویرکنفرانس بن نسیم صلح و دوباره سازی افغانستان وزیدن گرفت، مردم ما بهتر از هرکسی دیگر میدانندکه قبل از هرچیز، صلح نیازمبرم و حیاتی جامعه ماست. بدون صلح نمی توان به هیچ چیزی دست یافت. نه به بازسازی کشور، نه به حاکمیت ملی و نه به تأمین عدالت اجتماعی و غیره و غیره. صلح پیش شرط تمام خواسته های انسانی و مدنی ماست . باید به صلح سرتاسری و وطنی دست یافت تا راه برای تأمین عدالت و تأمین حقوق افراد جامعه هموار گردد. و این مهم برآورده نمیشود مگر اینکه تدابیری برای خلع سلاح عمومی تجویزگردد و این خلع سلاح عمومی هنگامی ممکن شده میتواند که رهبری کشور از میان شخصیت‌های اجتماعی که دارای وجاهت ملی و بین‌المللی می بودو به هیچیک از احزاب حالیه و سابقه افغانستان منسوب نمی بود،از طرف لویه جرگه اضطراری و تاریخی سال۱۳۸۱ برگزیده میشد. این رهبری وظیفه داشت تابا تشکیل یک اردوی ملی به خلع سلاح عام و تام مردم به هرنحو ممکن مبادرت ورزد. متاسفانه درلویه جرگه ایکه در ماه جوزای ۱۳۸۱(=جون۲۰۰۲) در کابل برگزار شد، افراطیون قدرت طلب و انحصار گرا مانع ایفای نقش شاه در پروسهٔ تأمین صلح شدند و بیش از پیش بر مصیبت و آلام مردم افغانستان افزودند.

چنانکه دیدیم عناصرنابابی بدون خواست مردم با زورگوئی وقلدری وارد لویه جرگه شدند و مسیر تصمیمات لویه جرگه را به نفع خود یا گروه خود تغییردادند و دوباره کسانی درکابینهٔ دولت انتقالی جاگرفتند که امتحان درستی در دولت مؤقت نداده بودند. پس نا امنی و تجاوز به حقوق شهروندان همچنان به قوت خود باقی ماند وبا وجود تلاش های حامد کرزی

، برخی از والیان از مرکز دستور پذیری نداشتند وعواید گمرکی ولایات خود را به مرکز نمی فرستادند وبه تقویت مواضع خود می افزودند تا بر اتباع تحت سلطۀ خویش از تبعیض و خشونت کار بگیرند. این خود سری ها سبب گردید تا گروه طالبان وبقایای القاعده دوباره خود را جمع و جور کنند و برمواضع نیروهای ایتلاف بین المللی برهبری امریکا از یکسو وبر اهداف نظامی و غیر نظامی دولت ، از سوی دیگر پیهم حمله کنند وبخش بزرگی از کشور را بی ثبات سازند. تا آنجا که حتی نیروهای ایتلاف بین المللی برهبری ناتو از مقابله با طالبان به عجز خود اعتراف کردند وخواهان سهم گیری بیشتر کشورهای ذیدخل درمبارزه با تروریزم و برگشتاندن ثبات در افغانستان شده است.

بهرحال، با وجود تدویر دولویه جرگه وتصویب قانون اساسی جدید وانتخابات برای گزینش رئیس جمهور وشورای ملی، فساد اداری وشیوع رشوه با بدترین شکل آن، وعدم داد رسی به خواست مظلومان و به محاکمه نسپردن جنایت کاران جنگی وافرادی که متهم به نقض حقوق بشر اند، فقدان تغییر محسوس در زندگی مردم اعم از کارمندان دولت ولشکربیکاران عودت کننده، وموجودیت ۱۸۰۰ گروه مسلح با ظرفیت ۱۲۵۰۰۰هزار تفنگ بدست زیرفرمان ائتلاف شمال برای کشت وقاچاق مواد مخدر درساحات تحت کنترول شان وبرخورد های مسلحانۀ میان گروهی در گوشه وکنار کشور، شدت عمل طالبان شورشی در ولایات جنوبی کشوربشمول مرکز نه تنها سبب کندی پروسۀ بازسازی ودر برخی از ولایات پسرفت روندبازسازی ونظام تعلیمی کشورشده است، بلکه همه دست در دست هم داده، سبب دلسردی ومایوسی مردم ازدولت کرزی وحامی بزرگ او،امریکا گردیده است. با این مشکلات وکاستیها اکنون دولت افغانستان بنابر خواست حامی سیاسی– اقتصادی خود امریکا خواست جرگه ای مرکب از سران قبایل دوطر خط دیورند را تدویر کند.

به باور این قلم ،اینکار یک ترفند سیاسی دیگردولت پاکستان است. ترفندی که میخواهد با یک تیر دوفاخته شکار کند: یکی به بهانۀ جلب سران

قبایل مرزی برای اشتراک در این جرگه از امریکا پول وامتیازبگیرد و دو دیگراز افغانستان امتیازبرسمیت شناختن خط دیورند را بدون یک بدیل شایسته حاصل کند. احتمال داردکه پاکستان باردیگر میخواهد نقش وتاثیر ISI را بر رهبران تنظیمهای جهادی وسایر سران قبایل وزیرستان شمالی وبرخی از قوماندانان جهادی اینسوی خط مرزی بیازماید ومانند گذشته که با پرتاب ده هاهزارزخم راکت شهر کابل را تخریب وبه ویرانه مبدل ساخت، واردوی ملی ما را نابود کرد، این بارقصد دارد بدون د یک بدیل اساسی به افغانستان بابرسمیت شناختن خط دیورند افتخاروامتیاز دیگری کمائی کند.اما خوشبختانه که طرح برسمیت شناختن خط دیورنداز سوی یکی از اعضای جرگه امن جانب پاکستان، از سوی جانب افغانی چندان با اهمیت تلقی نگردید وبه این خواست طرف پاکستان مهر تائید زده نشد.
پایان/سپتمبر ٢٠٠٧